الروضة من الكافي

تالیف:

ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی رحمه الله المتوفی سنه ۳۲۹

یا گلستان آل محمد

بقلم آیة الله العلامة الحاج الشیخ محمد باقر الکمرئی

تحویل آوری (شهری)

از انتشارات کتابفروشی اسلامیه تهران - خیابان بوذرجمهری

مرکز فروش

حاج محمد باقر کتابچی حقیقت تبریز - بازار شیشه گرخانه

2271
.518
.351
.1961
.2
v.1

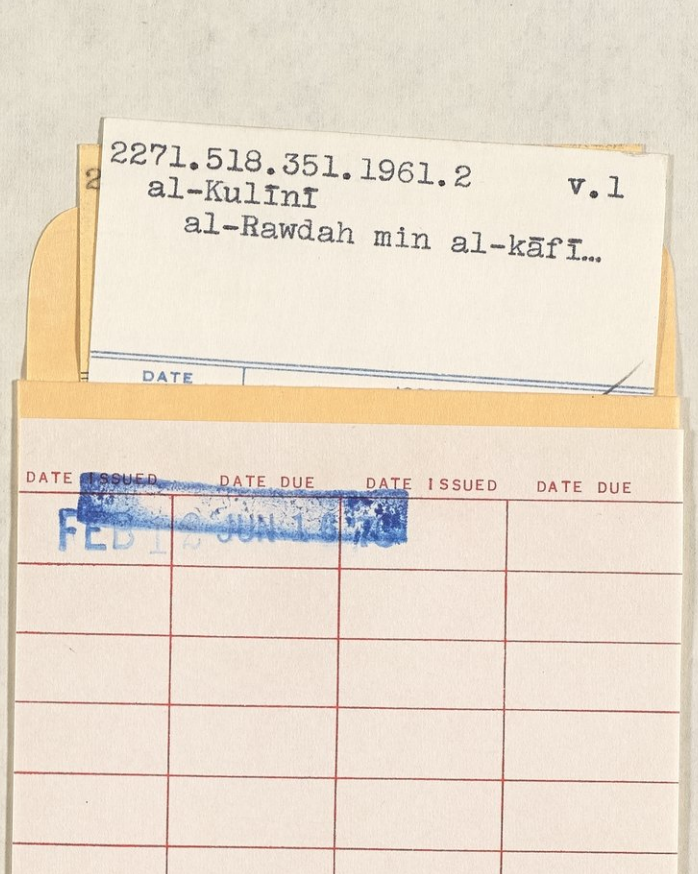

Princeton University Library
32101 047147796

al-Kulini, Muhammad ibn Ya'qub

الروضة

من

al-Rawdah min al-Kafi

الكافي

تاليف :

ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي رحمة الله عليه المتوفى سنة ٣٢٩ هـ

تا

گلستان آل محمد

بقلم الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي

نزيل الري (شهري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد الباقر البهبودي علي اكبر الغفاري

الجزء الاول الناشر : الطبعة الاولى

مكتبة الاسلامية بطهران

شارع ابوذر جمهري تليفون (٢١٩٦٦)

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الاسلامية ١٣٨٢ هـ

نمای فوقانی مقبره شیخ کلینی (مؤلف) در بغداد

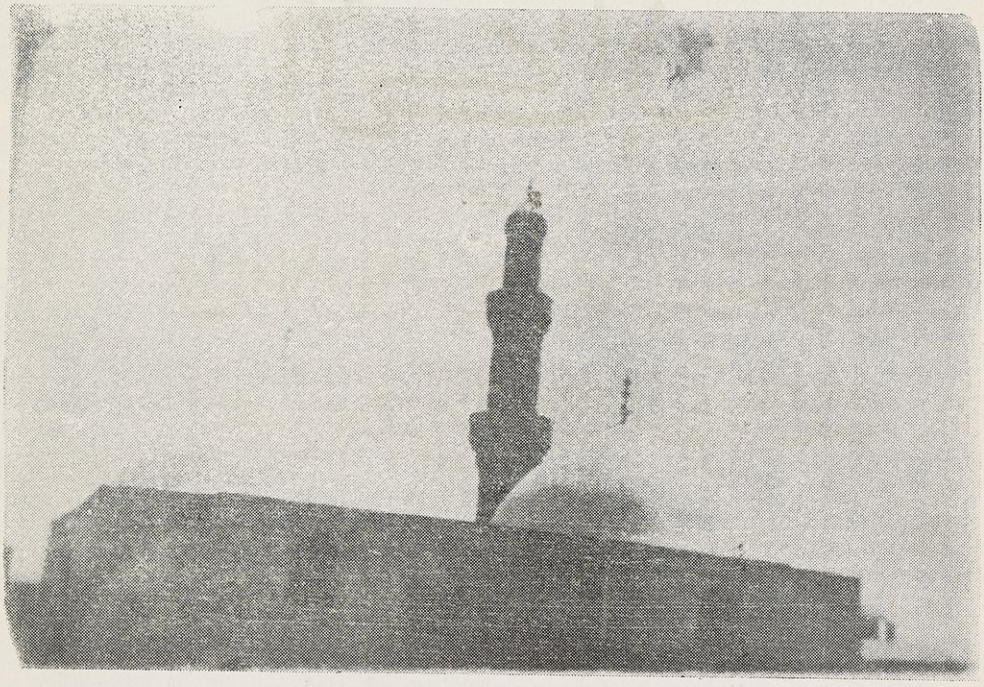

کان گهر گهر شناسان **کافی** است
از روی یقین مشعل ایمان **کافی** است
فرموده برای شیعه **الکافی کاف**
یار همه یاوران قرآن **کافی**

شمس الاشراق - مشرقی واعظ

مقدمه جلد اول
شرح و ترجمه روضه کافی

قرآن مجید :

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲- الشوری)

ترجمه :

و آنکسانیکه گرویدند و کردارخوب وشایسته نمودند در گلستانهای بهشتند واز آن آنها است هر آنچه خواهند ، درنزد پروردگارشان ، اینست آن فضل و نعمت بزرگوار

گلکاری و گلداری : در لفظ عربی جنة وحدیقه وروضه مفهوم دلبر و مژده‌بخش وسود مندی دارند چنانچه درزبان پارسی باغ وبوستان و گلستان .

بهشت هم واژه آرزوبرآوریست که درزبان پارسی چون آیه قرآن یاحدیثی را که لفظ جنة درآنست بپارسی درآورند آنرابجای این نهند ودرنصاب که کتاب لغتی ابتدائی وفرهنك منظوم عربی بپارسی است و گرچه کودکانه وصف شده ولی تعبیرات مردانه‌ای دارد میگوید :

چه جنت بهشت آخرت آن سرای .

نمیتوان گفت مفهوم ومعنای این سه لفظ عربی واین سه واژه پارسی ازهم دور است و نمیتوان هم گفت که هرسه لفظ یك مفهوم محدود دارند .

روضات الجنات را بباغهای بهشت ترجمه کرده‌اند ولی آیااین ترجمه موافق حقیقت است ومیتوان گفت روضه‌درزبان عرب همان معنارادارد که باغ درزبان پارسی ؟

جواب روشن باین سئوال چندان ساده و آسان نیست .

المنجد : روض - زمینی است که بانواع گیاهها سبزاست ومؤنث آن روضه است گفته‌اند ازآنرو روضه اش خواندند که آب ورزیده شده‌است - تا آنکه گوید :

(RECAP) 2271 .518 .351 .1961 .2 V.1

روضات الجنات بهترین وخرمترین تیکه های زمین آنست پایان نقل از المنجد .

واگر گفته شود روضه قطعه زمینی است که باغبان در کشت سبزه و چمن و گل آن ریاضت ورنج برده وانواع سبزه ها و گلبنها در آن باهنر نمائی باغبان استادی پرورده شده است دوراز حقیقت نباشد واگر از نظر ترجمه بپارسی بجای روضه گلستان گزاریم و روضات الجنات را بگلستانهای باغ بهشت ترجمه نمائیم دور نرفته ایم .

بهشت را بدان معنا که یك سرای پذیرائی است برای کسانیکه خدایشان پسندیده و پاداش نیك میدهد کس دراین جهان ندیده ولی باغ و بوستان و گلستان را بسیاری از مردم دیده اند و هر کس بامفهومی درخور محیط زندگیش بدان آشنا است .

سبزه های چمن زار و گلبنهای قشنگ و گلدار ودرختهای کوتاه وبلند و خرد ودرشت و انواع نغمه های پذیرا ودلکش را از گلستان جویند و خرمی و نشاط وزیبائی را از بساط آن طلبند .

از بوستان و گلستانست که روح شاد گردد ودل آرام شود وامید روشن گردد وجان پرورده ونیرومند آید میتوان گفت گلستان وبوستان از نظر یك انسان بتغذیه روح وروان بیشتر کمك کند تا بجسم و پیکر انسان واز اینرو است که سعدی شیرازی برای بوستان و گلستان معنی دیگری در نظر گرفته وبیان یك رشته امور اخلاقی ودستور پرورش انسانی را که برشته نظم کشیده بوستان خود نامیده .

وتنظیم یك سلسله داستانهای عبرت انگیز را که درهر دوره زندگی بکار آید وبرای هر کس عبرت افزاید بانثری شیوا ونمکین وشعری دلکش وشیرین فراهم آورده وآنرا گلستان نامیده است .

در بوستانها و گلستانها سبزه است وچمن ودرختان سرو ویاسمن و گلهای رنگارنگ و خوشبو که دماغ رامعطر کنند و دیده رانوازش دهند وچهره را بگشایند .

وچون گامی بجهان جان نهی وسری بدرون دل کشی در آنجا هم بستانها باشد و گلستانها جلوه کند دراین بستانها گل حکمت روید ودرخت معرفت بر آید وجویبار دانش روانست وچمن ایمان وعقیده خرم و بیخزان .

دراین گلستان معنویست که جان میخرامد ودل میآساید وهردم خرمی و نشاط میفزاید وهمیشه گلش از آسیب خزان درامانست وچشمه سرشار حکمت ومعرفتش روان

هر کار نیکی نهالی است که در این گلستان کاشته میشود و تا هر گز بار میدهد و هر گفتار پاکی در آن گلبنی است که تا همیشه بوی خوشش پراکنده میشود و دماغ جانها را معطر میسازد هر اندیشه و پندار درست و خوبی آنرا پهناورتر میکند و بر صحنه آن میافزاید ، مردان راه حق از هم اکنون که در این جهانند در چنین گلستانی زندگانی کنند و همیشه در جان خود شادزیند **والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات** آنکسانیکه ایمان آوردند و کارشایسته کردند در باغهای بهشتند، و نفرمود که روزی ببهشت خواهند رفت .

بدین مناسبت مرحوم کلینی اخباری متفرقه که برخی از آنها گلبنی است در فهم حقائق و تحصیل معرفت و بعضی چون سروی است در بیان حسن سیرت، جمله‌ای دیگر داستانهای شیرین و درست و عبرت انگیز است و در این میان اخباری مژده بخش و فرح خیز ، در حدیثی کشف رازی شده است و در جای دیگر با برهان بر حقیقت هم آواز گردیده است ، چون مرغ روح در چمن‌زار معارف و احادیث آن پرزند از گلبنی بگلبن دیگرش گذر افتد و از شاخی بشاخ دیگر پرد و از اینجا و آنجا بهره برد .

مشتها مروارید سخن را در اینجا درفشانده و انواع گلهای رنگارنگ معرفت را در کنار یکدیگر در نشانده هنوزت این حدیث خسته نکرده که حدیث دلنشین دگرت آورده و نشاط تورا تازه کرده است و چونانکه بلبلان در گلستان خسته نشوند از سر هر شاخه گل با اشتیاق فراوان بشاخ دیگر پرند و نغمه شادی سر دهند مطالعه کنندگان این کتاب هم درك ملالت نکنند ، و بایستی بحق این مجموعه نفیس را **گلستان آل محمد** نامید و از نظر اسلام و مذهب بدان بالید سزا است که در وصف این گلستان آل محمّد گفته شود .

از گلستان من ببرورقی ، وهم درباره آن بحقیقت صدق کند که .

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

گلستان سعدی که این همه آوازه دارد و تاهنوز نگارشی باندازه و تازه، چند داستان است که بر سر هر زبانست درباره روش پادشاهان یا اخلاق درویشان و فضل قناعت و فوائد خاموشی و درباره عشق و جوانی و ضعف پیری و هم در اثر پروش و تربیت و آداب صحبت که اگرش با این گلستان آل محمّد اندازه کنی قطره‌ایست در برابر دریا و کفی در برابر یك پهناور صحرا از هزار بازهم نتوان گفت که یك است و از بسیار اندك، آن نثریست محکم و شیرین و نظمی پخته و نمکین بهمین مناسبت تا کنون سخنور انرا در بند است و دل پارسی خوانان و ادیبان در کمند .

ولی گلستان آل محمد را صدها باب است که هر بابش را معنا بیحساب و شیوائی گفتار و شیرینی سخن آن را نتوان بادفتر ادیبان سنجید زیرا بسا خطبه ها دارد که از زبان امامان بر خواسته وتاحد کرامت بفصاحت وبلاغت آمیخته است وسراسر گفتار های آن سخن معصوم است وبی نهایت بلیغ ومفهوم اخباریکه از زبان امامان معصوم رسیده است عبارتیست بسیار ساده و برای فهم آماده، تکلف سخن بافی ندارد و گوش نیوشنده گانرا برنج نیارد وبازهم درعین سادگی تاآنجا محکم وپرمعنا وشیوا اداشده است که کس رایارای آن نیست تا بمانند آن بسازد و نرد رقابت بازد ، واین بمانند همان آیات قرآن مجید است که باهمه سادگی و روانی از نیروی انسانی برونست ؛ هر کس شنود پندارد سالها با آن گفت وشنفت داشته ولی چون خواهد مانند آنرا آورد درماند ودمزدن نتواند .

روش من درترجمه و شرح کتاب روضه

مرادرتوان بود که بیندیشم وهرحدیثی رادرسلك داستانی کشم وعبارتی درمعنای آن بپروم تاجمله هائی نغز برآرم و گفته هائی پرمغز، ولی حدیث را ازمجرای خود بدر نتوان برد ودرنقل آن بمعنا راه داستان سرائی نتوان سپرد من بسیار کوشیدم تا گوهر معانی اخبار را باعبارتی هرچه ساده تر بپارسی زبانان تقدیم دارم ودامن دوستان خاندان پیمبررا که در کنار قرآنند از گلهای رنگارنك و خوشبوی این گلستان آل محمد پر کنم .

تاتوانی زاین گلستان گل بچین — بهر دانش رفت باید تا بچین
میوه شیرین و حکمت های نغز — اندرین باغ است پر معنا ومغز

تاکنون این گلستان آل محمد در پس دیوار بلندی از عربیت نهان بود و دست بسیاری از جویندگان پارسی زبان از آن کوتاه، فرصت نیکی بدست آمد واین دیوار بلند ازمیان برداشته شد و گرههای پیچیده آن گشوده گردید وبمانند آب روان که از سرچشمه زلال خاندان پاك محمد صلی الله علیه وآله وسلم جوشد دردسترس لب تشنگان وادی معرفت وجویندگان حقائق حکمت گذاشته شد امید است این خدمت پذیرفته گردد ومورد توجه طالبان حقیقت باشد .

روضه ازچه زمانی نام کتاب شده است

آنچه گذشت تحلیل وتجزیهٔ بود ازواژه روضه نظر بمتن لغت واکنون بجااست که توجه شود این لفظ ازدیرزمانی نام مجموعه های علمی و تالیفی گردیده است وبیشترمؤلفین دردوران متاخراز کلینی ره ازوی پیروی کرده واین نام را بمناسبت یابی مناسبت برای مؤلف خود نهاده اند

وشماره کتبی که بروضه بطور مطلق یابااضافه بلفظ دیگری نامیده شده‌اند طبق شماره‌ای که علامه‌معاصرومتتبع آقای حاج آقابزرك تهرانی ادام‌الله ظله درجلد ۱۱ کتاب الذریعه دارند تا صدودوازده‌رسیده است واگر کتب مؤلفه بروض وریاض وروضات هم که ازهمین ماده وباهمین معنااست‌بدان‌افزوده شودبصدهارسد واین هم خود یك نشانه تاثیرنفس مرحوم‌ثقةالاسلام کلینی است که این همه افکاررابدنبال خود کشانیده است .

ومابرای روشن شدن این موضوع قسمتی از عبارت کتاب نامبرده را در اینجا ترجمه میکنیم ص ۲۸۱ ج ۱۱

الروضة نام عامی است برای هردیوان شعری که بهمه حروف الفباء قافیه داشته باشد وبناچاربابد ازبیست وهشت قصیده یاغزل کمترنباشد واگرحرف‌نخست هر بیت باقافیه یکی باشد آنراروضه کبری خوانند دربرابر روضه صغری که عبارت است از یك قصیده بایك قافیه بشرط آنکه همه حروف الفبا ، دراول اشعار آن باشد وباید کمتر ازبیست وهشت بیت نباشد ونام کتاب (جامع‌الریاض) گذشت که مشتمل‌برچند روضه‌است وهر کدام‌تعلق‌بیکی‌ازمعصومین علیهم‌السلام دارد ویکی ازآنهاروضه امام زمانست بنام (بستان‌الاخوان) که ابراهیم‌بن علی‌بن حسن بلادی بحرانی بکنیه ابوالریاض سروده است وجواهرالنظام هم گذشت که مشتمل است بر روضه کبری وروضه صغری انتهی .

اقدم کتبی که بدین‌نام بوده است :

۱ - روضه درفقه وسنن تالیف احمدبن حسین‌بن‌احمد نیشابوری خزاعی نزیل ری وجد پدر شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیرشاگرد سید رضي ومرتضی وشیخ‌الطائفه وهم‌اوپدرمفید عبدالرحمن نیشابوریست .

۲ - روضة تالیف شیخ‌اقدم احمدبن محمدبن حسین‌بن‌حسن‌بن دؤل‌قمی صاحب صد تصنیف که ۳۵۰ ه ق- فوت کرده‌است - نجاشی آنراذکر کرده .

۳ - روضه درفضائل ومعجزات یا کتاب فضائل بتعبیرابن طاوس در اقبال که آنرا تالیف ابی‌عبدالله حسین‌بن حمدان خصیبی جنبلانی صاحب کتاب هدایه دانسته است که وفاتش در سال ۳۵۸ یا ۳٤٦ بوده‌است . . .

٤ - روضه ازیکی ازعلمای شیعه درمعجزات وفضائل و کسیکه آنرابه صدوق نسبت داده است خطاکرده زیرا اول حدیث آن درسال‌ششصد وپنجاه ویك روایت شده است (شرح‌مفصلی

درباره این کتاب مجهول‌المؤلف نقل کرده است).

۵ - روضه درفقه یاروضة‌النفس دراحکام عبادات خمس که از مدارك بلدالامین کفعمی است و تالیف قاضی سعدالدین ابی‌القاسم عبدالعزیزبن نحریربن عبدالعزیزبن براج شاگرد شیخ مرتضی وشیخ طوسی است که درطرابلس قاضی بوده ونیابت ازشیخ الطائفه‌هم داشته و در سال ۴۸۱ه ق- نهم‌شعبان فوت کرده است و این کتاب خودرا بسبك جمل‌العقود استادش شیخ الطائفه نوشته که شیخ‌الطائفه آنرابدرخواست وی‌نگارش کرده است درابواب واقسام‌عبادات.

۶ - روضه شیخ صدوق ابی‌جعفر محمدبن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه القمی‌المتوفی ۳۸۱ - نجاشی آنراذکر کرده است.

۷ - روضه در علم نحوتالیف ابی‌العباس‌مبرد نحوی محمدبن یزیدبن عبدالاکبربن عمر الثمالی الازدی البصری امام عربیت متوفای ۲۸۵ وازتالیفات اواست کتاب اشتقاق.

۸ - روضة‌الاخبار ونزهة‌الابصار تالیف ابی‌الحسین حسن تمیمی نحوی محمدبن جعفر که ۴۰۲ فوت کرده ومؤلف تاریخ کوفه است یاقوت درمعجم‌الادباء ج ۱ ص ۱۰۴ از کتاب زیادات وزیرمغربی‌درفهرست‌ابن‌الندیم نقل کرده است که من کتاب روضة‌الاخباررا ازمؤلفش شنیدم و تاریخ الکوفه هم ازاواست.

الذریعه درصفحه ۳۰۲ ج ۱۱ گوید:

روضة‌الکافی‌ازاجزاء کتاب‌کافی است تالیف ثقة‌الاسلام محمدبن یعقوب کلینی که درسال ۳۲۸ وفات کرده است ومکررجداچاپ شده است وپیوست‌تحف العقول هم در سال ۱۳۰۳ چاپ شده‌است وبازهم‌بطورجداگانه درسال ۱۳۷۷ درطهران چاپ شده است ولی مولی‌خلیل‌قزوینی درصحت انتساب روضه بکلینی درشرح خودبنام صافی تردید کرده است وآنرا ازشهید نقل کرده است ولی درفهرست کتابخانه دانشگاه تهران (۳ : ۱۴۵۹ - ۱۴۸۳) آنرامردود دانسته ومن رساله جداگانه‌ای درباره‌کافی و کلینی تالیف کردم انتهی.

درفهرس دانشگاه ص ۱۴۶۶ گوید ملاخلیل قزوینی درآغاز گزارش فارسی خود برروضه کافی بنام صافی بچند دلیل سست میخواهد روضه را ازکافی نداند ومیگوید که چون نامه‌ای که‌امام‌صادق علیه‌السلام بدوستان‌خودنوشته ازرسائل کلینی گرفته شده‌ودر آغازاین روضه گزارده شده است باین نظرباقی‌روضه راهم از کافی‌پنداشته‌اند ودراینجااست که ازشهید نقل کرده روضه از کافی نیست.

وباین مناسبت دربسیاری ازموارد درشافی‌وصافی خود میگوید که اگر روضه را از کافي بدانیم شماره کتابهای کافی سی‌وچهار و گرنه سی‌وسه کتابست و اودرهیچ کجا نگفته است که روضه ازابن‌ادریس است ونمیدانم‌خوانساری از کجادر ص ۲۶۷ ونوری در ص ۵۴۶ مستدرك‌از ریاض نقل کرده است که آن تالیف ابن ادریس است انتهی ـ بطورخلاصه و بااندکی اصلاح نقل شد .

ولی‌بنظرمن تردید دراینکه روضه ازکافی است بسیارضعیف وسست است بچندوجه: .

۱ ـ تصریح بسیاری ازعلمای رجال باینکه روضه جزئی از کتاب‌کافی است مانند ابو عمرو کشي که ازقدمای محدثین و رجال نویسان شیعه‌است وتردید دراینکه روضه‌ازکافی‌است بمانند تردید دراصل‌انتساب‌کافی‌بمرحوم ثقةالاسلام کلینی است وازباب یك وسوسه و تشکیکی است که بسادچار برخی‌میشود .

۲ ـ سیاق اسناد احادیث کتاب روضه وسنجش‌آن با اسناد سائر ابواب‌کافی ازچندنظر:

الف ـ ازنظرمعدل تعداد وشماره وسائط‌کافی تاهر کدام ازائمه معصومین .

ب ـ ازاساتید روایت که مرحوم کلینی ازآنهااخذحدیث کرده است .

ج ـ ازنظرافراد سلسله احادیث .

واگر ازاین نظردقت شود توافق کامل میان احادیث روضه و دیگر احادیث کافی موجود است .

وباید گفت که اصل این تردید ووسوسه ازاینجابرخواسته است که در ضمن روضه‌کافی اخباری درج است که فهم وحل‌آنها بس مشکل است وبسیار ازباوردوراست ویا ازنظرظاهر مخالف مسلم ومشهوراست وبسااز‌نظرمخالفان و کوته‌نظران مایه سرزنش و استهزاء بمذهب باشند مانند حدیث ابان‌بن تغلب که میگوید زمین روی گرده ماهی‌است واین ملاحظه کم کم باین‌نظرمنجر شده است وآنچه راهم که ازشهید نقل شده است بساروی همین‌پایه بوده وچون شهید ره درمحیط شام ومیان عوام گرفتاربوده است ومورد اعتراض شده است چنین جمله ای ازاوشنیده شده است .

ولی‌راجع باین احادیث باید گفت :

۱ ـ این احادیث قابل توجیه است وماآنچه ازاین قبیل‌احادیث درجلد ۱ شرح وترجمه روضه بوده است شرح کردیم وتجزیه وتحلیل نمودیم که مورد اعتراض‌نباشد .

۲ـ خود زمینه یك کتاب جامع آثارمذهب‌هم که هدف کلینی‌ره بوده است قرینه روشنی است براینکه باید کتاب روضه هم جزء کتاب جامع کافی باشد زیرابعلاوه ازتعلیمات معصومین راجع بکلیات اصول مذهب ازعقیده واخلاق وقرآن ودعا که خود باعتبارمبدأ توجه بخداوند درشماراموراصولی اسلام است وبعلاوه ازفروع دین و کلیات احکام‌اسلامی‌ازمعاملات وسیاسات ومجازات اخباردیگری هم قطعابوده است که عبارت باشداز :

۱ ـ رسائل ونامه های معصومین .

۲ ـ خطبه هاوسخنرانیهای معصومین .

۳ ـ بیانات معصومین درامورطبیعی ومعارف دیگر که خود ابتداء بیان کرده اند ویا آنکه درپاسخ سئوالهافرموده‌اند .

٤ ـ مطالب تاریخ وجغرافیا وانسان شناسی واموردیگر . وبعبارت دیگرمیتوان ازاین مطالب تعبیر کرد ، **بآنچه‌که یك شیعه باید بداند** .

واینها چون درضمن اصول وفروع مورد مناسبی نداشته‌اند و ازآنهاهم صرف‌نظرروانبوده کلینی باحسن سلیقه‌ای که داشته است آنهاراجمع آوری کرده و بااستادی کامـل روضه کافی نامیده است ومیتوان این‌نام رابرای چنین کتابی ازابتکارات قابل‌توجه مرحوم کلینی بحساب آورد زیراچنانچه سابقابیان کردیم باوجود اینکه مؤلفین بسیاری ازاین‌نام تقلید کرده‌اند همه بعد ازکلینی بوده‌اند و کتابی بدین‌نام پیش‌ازکافی بدست نیامده است جز کتابی بنام روضه در علم‌نحوازابی العباس مبرد واگرهم کلینی برآن اطلاع‌یافته واین‌نام رابرای کتاب از اوتقلید کرده باشد درانتخاب آن برای چنین‌اخبارمتفرقه متنوعه دلنشین ابتکار وحسن سلیقـه بکار برده است .

۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۸۲ هجری قمری برابر ٤ تیرماه ۱۳٤۱ خورشیدی

شهرری محمد باقر کمره‌ای

تعریف روضه کافی با شرح و ترجمه آن .

درصفحه ۳ نسخه روضه کافی چاپ تهران چنین درج شده است :

«من این جزء را با چهار نسخه خطی با امتیازات واوصاف زیر مقابله کردم :

الف ـ نسخه کتابخانه سماحة العلامة السید شهاب الدین نجفی مرعشی نسابه در بلده شریفه قم که تاریخ اتمام نوشتن آن روز سه شنبه ۲۱ شعبان المعظم سال ۱۰۹۰ هجری قمری بوده است وکاتب نیم اخیر آن عبدالعزیز بهاء الدین محمد کرماني است، از روی نسخه امیر سلطان محمد حسینی دامغانی که درحضور شیخ ناصر بن سلیمان بحرانی تاشب ۱۴ محرم الحرام ۱۰۹۱ ه مقابله شده است وسپس عوض بن حیدر شوشتری در ۲۶ شعبان ۱۰۹۶ ه آنرا تصحیح کرده وبآن حاشیه نوشته ومجدداً با نسخه میرزا کاظم که نزد او مورد اعتماد بوده است مقابله کرده .

ب ـ نسخه مصححه کتابخانه مولانا الحجة حاج سید محمّد باقر بحر العلوم تهرانی ادام الله ظله مورخ روز سه شنبه ۲۴ ذیقعدة الحرام ۱۱۰۴ که درسال ۱۳۲۲ علی بن عبدالجلیل آنرا با نسخه‌ای که مولی خلیل بن غازی قزوینی شرح کرده مقابله نموده است و آن نسخه سال ۱۰۸۴ ه نوشته شده و در سال ۱۰۸۵ [۱۰۹۵] تصحیح و مقابله شده و برخی حواشی ازسید صاحب کتاب دارد ودرهامش آنست که .

خلیل بن غازی قزوینی دراوائل شوال ۱۰۴۰ شرح کردن کافي را آغاز نمود وروز شنبه دوم ربیع الاول ۱۰۸۴ ه ق بپایان رسانید .

ج ـ نسخه کتابخانه استاد دکتور حسین علي محفوظ درکاظمین شماره (۱۶۱۴ مخطوطات) که مورخ ۱۰ صفر ۱۱۰۳ ه وبخط محمّد شفیع بن شمس الدین محمد است و در کتابخانه مرحوم حیدرقلی بن نورمحمد خان سردار کابلی رحمه الله ودر کرمانشاه بوده .

د ـ نسخه کتابخانه ناشر محترم که مصحح است وحاشیه های پرفائده وبسیاری دارد ودر اوائل قرن یازدهم نوشته شده است».

(وترتیب نمونه هائی دریکصفحه ازنسخه ها بترتیب گراور شده است)

اظهار نظری از استاد محترم
آقای دکتر حسین علی محفوظ درباره کتاب روضه کافی

در پاسخ دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری

من میگویم کلینی ره کتاب (کافی را) دراصول وفقه تالیف کرده است وفنون احادیث را درآن فراهم آورده وهمه گونه خبری رادر آن گنجانیده وآنرا برپایه معرفت اصول ایمان وابواب تشریع وانواع احکام مرتب داشته است و آن کتاب چنانچه تو میدانی یك مجموعه ایست از حدیث که بزرگوار و ارجمند است وازسنتهای پیمبر واحکام شرع انور وآنچه ازعلم اهل بیت اثر بجا گذارده است بررسی کرده ومقصودرا بدست آورده وتالیفی محکم پرداخته که احاطه همه جانبه باخبار دارد وتفاصیل دیانت درآن ایفاء شده است .

وچون کلینی این کتاب خودرا کامل ساخت وفصول آنرا درهرماده پرداخت احادیثی فزون وفراوان بجاماند که سخنرانیهائی ازاهل بیت بودند ونامه هائی از ائمه علیهم السلام وآدابی از صالحان وحکمتهائی نغزوابوابی ازدانش وصرف نظر ازآنهاروانبودواین مجموعه را ازآنها فراهم کرد وآنرا (الروضة) نامید زیراروضه محل روئیدن انواع میوه‌ها و کان الوان شکوفه‌ها است .

واین کتاب روضه کافی بهرنظر یك مرجع پرارزش واصل شریف است که ازذخائر کتب واسفار نفیسه است ودرآن نامه‌ها ونوشته‌ها وسفارشها ونوادرعلم وگوهرهای معارف مندرج است که هرگز کهنه نشوند وباگذر روزگاران دراز بپایند وبمعادن سلامت وصلح کشانند و دلهای بیماررا درمان بخشند وتشنه کامان علم ودانش راشفادهند ودل را روشن سازند و براه راست رهنمائی کنند .

بااین حال درضمن آن جدولی که عالم جلیل مرحوم صدرالافاضل دانش متوفای سال ۱۳۵۰ ه آنرا پرداخته من آنرا بخط زیبایش دریك نسخه از کافی بچشم خود دیده‌ام که آن نسخه در کتابخانه دامادش فخرالدین نصیری امینی بود (ع۶۱ فهرست ثمرة العمر) بااجازه نامه علی بن محمد بن حسن بن زین الدین عاملی برای محمد باقر مشهور به الموتی که در نسخه قدیمی بود در کتابخانه نصیری مذکور (ع۴۸ الفهرست الجدید) ومن در مشهد کتابخانه آستان قدس نسخه نفیسی از کافی دیدم که اجازه بخط مجلسی ره درآن نوشته بود وشادم که نیزصورت آنهارا برای شما بفرستم .

احییك وادعولك وسلامة لك وسلام علیك کاظمین دکتورحسین علی محفوظ

الروضة
من
الكافي

تاليف :

ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي رحمة الله عليه المتوفى سنة ٣٢٩ هـ

مع الشرح والترجمة

بقلم الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي

نزيل الري (شهري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد باقر البهبودي - علي اكبر الغفاري

الجزء الاول

الناشر :

الطبعة الاولى

مكتبة الاسلامية بطهران

شارع ابوذر جهرى تليفون (٢١٩٦٦)

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الاسلامية ١٣٨١ هـ

(كتاب الروضة)

بسم الله الرحمن الرحيم

محمّد بن يعقوب الكليني قال : حدّثني عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال ، عن حفص المؤذّن ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، وعن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن محمّد بن سنان ، عن إسماعيل بن جابر ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه كتب بهذه الرّسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها و تعاهدها والعمل بها فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم فاذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها .

قال : وحدّثني الحسن بن محمّد ، عن جعفر بن محمّد بن مالك الكوفيّ ، عن القاسم بن الربيع الصحّاف ، عن إسماعيل بن مخلّد السرّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرجت هذه الرسالة من أبي عبدالله عليه السلام إلى أصحابه :

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله امام صادق عليه السلام باصحاب خود

۱ـ از اسماعيل بن جابر كة امام صادق (ع) اين نامه را بيارانش نگاشت و بآنها فرمان داد آن را بهم درس بدهند و مورد مطالعه سازند و آنرا بررسی كنند و بكار بندند و آنها هر كدام يك نسخه از آنرا در نمازخانه منزل خود گذارده بودند و چون از كار نماز می‌پرداختند آنرا ميخواندند و يادآور ميشدند.

و اسماعيل بن مخلد سراج هم گفته است اين رساله از امام صادق بهمه يارانش ابلاغ شد

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فاسألوا ربّكم العافية و عليكم بالدّعة والوقار والسكينة وعليكم بالحياء والتنزّه عما تنزّه عنه الصالحون قبلكم وعليكم بمجاملة أهل الباطل تحمّلوا الضيم منهم وإيّاكم ومما ظنّتهم دينوا فيما بينكم و بينهم إذا أنتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الكلام ، فانّه لابدّ لكم من مجالستهم ومخالطتهم ومنازعتهم الكلام بالتقيّة التي أمركم الله أن تأخذوا بها فيما بينكم و بينهم فاذا ابتليتم بذلك منهم فانّهم سيؤذونكم و تعرفون في وجوههم المنكر ولولا أنّ الله تعالى يدفعهم عنكم لسطوا بكم ومافي صدورهم من العداوة والبغضاء أكثر ممّا يبدون لكم ، مجالسكم ومجالسهم واحدة وأرواحكم وأرواحهم مختلفة لاتأتلف ، لا تحبّونهم أبداً ولايحبّونكم غير أنّ الله تعالى أكرمكم بالحقّ وبصّركموه ولم يجعلهم من أهله فتجاملونهم وتصبرون عليهم وهم لامجاملة لهم ولاصبر لهم على شيء و حيلهم وسواس بعضهم إلى بعض فانّ أعداء الله إن استطاعوا صدّوكم عن الحقّ ، فيعصمكم الله من ذلك فاتّقوا الله و كفّوا ألسنتكم إلّا من خير .

متن نامه امام صادق

بنام خداوند بخشاينده مهربان . از پروردگارتان عافيت بخواهيد و دربند آرامش و وقار و سكينه باشيد شرم و حياء را پيشه كنيد و از آنچه خوبان پيش از شماها كناره جستند كناره جوئيد باهل باطل و دنياداران مدارا كنيد و ستم آنانرا بر خود هموار سازيد، مبادا با آنها در افتيد و سخت ستيزه جوئيد ، در نشست و برخاست و آميزش و گفتگوى با آنها ميان خود و خداديندار باشيد و درهنگام مجالست و آميزش، و گفتگوى با آنها كه از آن چاره نداريد راه تقيه را پيش گيريد كه خداوند بشما دستور داده، درارتباط با آنها آنرا بكار بنديد هرگاه گرفتار معاشرت با آنها شديد، بى ترديد شما را آزار دهند و باروى ترش بشما بنگرند و اگر چنان نباشد كه خداتعالى آنها را ازشما دفع كند بشما يورش برند و برجهند، آنچه ازدشمنى و بدبينى در سينه خود درباره شماداريد بيشتر از آنست كه بروى آريد و آشكار كنند انجمن‌هاى شما و انجمن‌هاى آنان يكى است (در جمعه وجماعت با هم هستيد) ولى جان شما وجان آنها ازهم جداست و آشتى ناپذير، هرگز دوستشان نداريد و دوستتان ندارند ولى خدا شماها را بوسيله نمودن راه حق ارجمند داشته و آنرا بشما نموده و آنانرا شايسته آن ندانسته با آنها مدارا كنيد و بر آنها شكيبا باشيد با اينكه آنان سرسازش باشما را ندارند و برهيچ چيز شكيبا نباشند، نيرنك آنها افكار شيطانى است كه از يكديگر بگيرند و بيكديگر بدهند براستى كه اين دشمنان خدا اگر بتوانند شما را از راه حق بر گردانند وخدا شما را از پيوستن به آنان و ترك راه حق نگهدارد ازخدا بپرهيزيد وزبانرا جز ازسخن خوب نگهداريد.

شرح- ازمجلسى ره- وحيلهم وسواس شايد مقصود اينستكه چاره جوئى شماها دفع زيان آنها است بمدارا و شكيبائى بر آزار آنها با تقيه و آنان نه مى‌توانند صبر كنند و نه شمارا از راه حق

وإيّاكم أن تزلقوا ألسنتكم بقول الزّور والبهتان والاثم والعدوان فانّكم إن كففتم ألسنتكم عمّا يكره الله ممّا نهاكم عنه كان خيراً لكم عند ربّكم من أن تزلقوا ألسنتكم به فانّ زلق اللّسان فيما يكره الله وما [يـ] نهى عنه مرداة للعبد عند الله ومقتٌ من الله وصمٌ وعمى وبكم يورثه الله إيّاه يوم القيامة فتصيروا كما قال الله : «صمٌّ بكمٌ عميٌ فهم لا يرجعون» يعني لا ينطقون «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» .

وإيّاكم ومانهاكم الله عنه أن تركبوه وعليكم بالصمت إلّا فيما ينفعكم الله به من أمر آخرتكم

برگردانند و راهی ندارند جز اینکه بیکدیگر درباره آزار و برانداختن شماها وسوسه کنند . . .

پایان نقل از مجلسی.

من گویم در دوران امام صادق(ع) فتوحات اسلام وسعت یافت واز جبال پیرنه درمرز فرانسه تا مرزهای چین مرکزی زیر پرچم اسلام درآمد و ملت‌های چندی درمحیط عمومی اسلام درآمدند و با آوای حق‌جوی قرآن مجید ونظام دانش‌پرور اسلام بجستجوی راه درست زندگی مادی ومعنوی افتادند واین حکومت وسیع دراثر مطامع دنیاطلبان زیر نفوذ مردانی جاه طلب قرار گرفت و سیاستی ناحق درآن پدید آمد ازطرفی افکارجدید مختلفی که هر کدام تلاش میکردند قرآنرا برخود منطبق کنند میخروشید واز طرفی نیروی سیاست میخواست همه‌چیز را بسود خود بدست‌داشته باشند و باسر سختی مخالفان جدی وبا ارزش طرف‌ملاحظه رامیکشت وبزندان می‌افکند پریشانی افکار وسختی وبیرحمی سیاست محیط اسلامیرا کلافه کرده بود ومدتها وقت‌لازم بود تااین ابرهای تیره افکار ازطرفی و امواج تیره سیاست خونخوار ازطرفی برطرف شوند وپرتو حقیقت جلوه گر شود، دراین‌شرائطست که امام‌صادق (ع) بیاران وپیروان خوددستور شکیبائی وپایداری می‌دهد وآنها رابسازش ومدارا با گروه اکثریت باطل وامیدارد زیراحق برجا است واز میان رفتنی نیست همیشه گذشت روزگاربسود حق وحقگویانست باطل است که چون سرابی خودنماید وبربادرود، این حقیقت درپیروان حق وباطل جلوه گر است اینست که میفرماید شما حقجویان صبرتوانید و بایدبه‌شکیبائی گرائید زیرا گذشت روزگار به سود شمااست ولی اهل باطل که مردان هم امروزند و فردائی ندارند صبر و شکیبائی نتوانند ونداردند.

دنباله حدیث ۱ـ

مبادا زبان بگفتار دروغ وبهتان وبزه ودشمنی بیالائید زیرا اگر زبانتانرا ازآنچه خدانمیخواهد و شمارا ازآن غدقن کرده است نگهدارید بهتراست پیش پروردگارتان که زبان بدان آلوده کنید زیرا آلودن زبان بدانچه خدارا بدآیدو ازآن غدقن فرماید پیش‌خداوند برای بنده هلاکت‌باراست و مورد دشمنی خداو کری و کوری و گنگی روزقیامت است وچنانچه خدا درباره منافقان فرموده‌است (۸ـ البقره) کر و گنگ و کورند و بر نگردند (۱۷۱ ـ البقره ـ کر و گنگ و کورند و نمی فهمند خ ل) یعنی نتوانند سخنی گفت (۲۶ ـ المرسلات) به آن ها اجازه داده نشود تا عذر جویند.

مبادا بدانچه خدا از آن غدقن کرده است دست بیالائید . خموشی پیشه سازید جز درآنچه

ويأجركم عليه وأكثروا من التهليل والتقديس والتسبيح والثناء على الله والتضرّع إليه والرّغبة فيما عنده من الخير الّذي لايقدر قدره ولايبلغ كنهه أحدٌ، فاشغلوا ألسنتكم بذلك عمّا نهى الله عنه من أقاويل الباطل الّتي تعقب أهلها خلوداً في النّار من مات عليها ولم يتب إلى الله ولم ينزع عنها، و عليكم بالدّعاء فانّ المسلمين لم يدركوا نجاح الحوائج عند ربّهم بأفضل من الدّعاء والرّغبة إليه والتضرّع إلى الله والمسألة [له] فارغبوا فيما رغّبكم الله فيه وأجيبوا الله إلى مادعاكم إليه لتفلحوا وتنجوا من عذاب الله وإيّاكم أن تشره أنفسكم إلى شيء ممّا حرّم الله عليكم فانّه من انتهك ماحرّم الله عليه ههنا في الدّنيا حال الله بينه وبين الجنّة ونعيمها ولذّتها وكرامتها القائمة الدّائمة لأهل الجنّة أبدالآبدين.

واعلموا أنّه بئس الحظّ الخطر لمن خاطر الله بترك طاعة الله وركوب معصيته فاختار أن ينتهك محارم الله في لذّات دنيا منقطعة زائلة عن أهلها على خلود نعيم في الجنّة ولذّاتها وكرامة أهلها. ويل لأولئك ماأخيب حظّهم وأخسر كرّتهم وأسوء حالهم عند ربّهم يوم القيامة، استجيروا الله أن يجيركم في مثالهم أبداً وأن يبتليكم بما ابتلاهم به ولاقوّة لنا ولكم إلّا به.

فاتّقوا الله أيّتها العصابة الناجية إن أتمّ الله لكم ماأعطاكم به فانّه لايتمّ الأمر حتّى يدخل

خدایتان سود بخشد ازامر آخرت وبشما در برابر آن مزددهد، بسیار تهلیل وتقدیس وتسبیح وستایش خدا کنید و بدرگاهش بزارید واز آنچه نزد اواست بخواهید آنچه که کسی اندازه آنرا نتواند گرفت وبکنه آن نتواند رسید.

زبان خودرا بوسیله اشتغال بدان از آنچه خداغدقن کرده بازدارید مانند گفتارهای بیهوده وناحقی که سرانجام اهل آنها خلود دردوزخ است آنهائیکه برآنها بپایند تابمیرند وبخدا بازنگردند واز آن دست نکشند، بدعا بچسبید زیرا مسلمانان برای انجام حوائج خود ازطرف خدا وسیله‌ای بهتر ازدعاو توجه بدرگاه خدا وزاری بخدا ودرخواست ازاو ندارند بهرآنچه خداتشویقتان کرده است رغبت کنید ودعوت خدارا بپذیرید تارستگار شوید واز عذاب خدا رها گردید، مبادا خودرا شیفته آنچیزی سازید که خدا بر شما حرام کرده است زیرا هر که پرده حرمت الهی را در دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت و لذت و کرامت که برای اهلش پایدار و برجا است تا ابد الا بدین پرده افکند.

بدانید چه بد می‌اندیشد کسیکه بنافرمانی خدا و ارتکاب گناه فکرمیکند و لذت چند روزه دنیا را که زائل و فانی است برخلود در بهشت و لذت و کرامت آن مقدم میدارد، وای برآنها و چه تیره بخت و زیان بر گشت و بد حالند نزد پروردگار خود در روز رستاخیز، بخدا پناه برید که در نمونه آنها شما را درجوار خود راه دهد وشما را مبتلا کند بدانچه آنان را گرفتار سازد وما وشما رانیرو جزبد و نباشد.

ای حزب ناجی از خدا بپرهیزید اگر خدا آن نعمتیرا که بشماها داده بپایان رساند وکامل کند

عليكم مثل الّذي دخل على الصالحين قبلكم وحتّى تبتلوا في أنفسكم وأموالكم وحتّى تسمعوا من أعداء الله أذىً كثيراً فتصبروا وتعركوا بجنوبكم وحتّى يستذلّوكم ويبغضوكم وحتّى تحملوا [عليكم] الضيم فتحملوا منهم تلتمسون بذلك وجه الله والدّار الآخرة وحتّى تكظموا الغيظ الشديد في الأذى في الله عزّ وجلّ يجترمونه إليكم وحتّى يكذّبوكم بالحقّ ويعادوكم فيه ويبغضوكم عليه فتصبروا على ذلك منهم ومصداق ذلك كلّه في كتاب الله الّذي أنزله جبرئيل عليه السلام على نبيّكم صلى الله عليه وآله وسلم سمعتم قول الله عزّ وجلّ لنبيّكم صلى الله عليه وآله وسلم: «فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرّسل ولا تستعجل لهم» ثمّ قال: «وإن يكذّبوك فقد كذّبت رسلٌ من قبلك فصبروا على ما كذّبوا وأوذوا» فقد كذّب نبيّ الله والرّسل من قبله وأوذوا مع التكذيب بالحقّ فان سرّكم أمر الله فيهم الّذي خلقهم له في الأصل ـ أصل الخلق ـ من الكفر الّذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل ومن الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله: «وجعلنا منهم أئمّة يدعون إلى النّار» فتدبّروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فانّه من يجهل هذا وأشباهه ممّا افترض الله عليه في كتابه ممّا أمر الله به ونهى عنه ترك دين الله وركب معاصيه فاستوجب سخط الله فأكبّه الله على وجهه في النّار.

(یعنی نعمت هدایت و بسر بردن راه حق نیاز بتقوی دارد) زیرا کار شما بپایان نرسد تا همانرا بکشید که خوبان پیش از شما کشیدند و اینکه درباره خودتان و اموالتان آزموده شوید وتا ازدشمنان خدا بسیار آزار بینید و شکیبا باشید و بخود هموار کنید و تا آنجا که شما را خوار کنند ودشمن دارند وبرشما ستم بارند از آنها در خورد کنید و در برابرش رضای خدا و سرای آخرت جوئید و تا آنجا که باید خشم آتشین خودرا که از آزار و اتهام درراه خدا زاید فروخورید وتا آنجا که شما را درباره عقیده بحق دروغگو شمارند ودشمن دارند و باشماها برسر آن کینه توزند و باید برهمه این‌ها صبر کنید و مصداق آن همه در کتاب خدا است که جبرئیل بر پیغمبر «ص» فرود آورده، وشما شنیدید گفتار خدا را عزوجل برای پیغمبرتان (۳ ـ الاحقاف) صبر کن چونانکه اولوالعزم از رسولان صبر کردند و درباره آنها شتاب مکن، سپس خدا فرموده است (۳٤ـ الانعام) اگر تورادروغگو شمارند هرآینه دروغگو شمردند رسولانرا پیش ازتو و آنان برآن تکذیب و آزار صبر کردند ـ راستی پیغمبر خدا ورسولان پیش از وی تکذیب شدند وباآن آزار کشیدند اگرشماراخوشآید فرمان خدا درباره آنهاهمان فرمانیکه دراصل آفرینش بدانها داد.

آری اصل آفرینش ـ دربرابر کفریکه برای دیگران درعلم خدا گذشته است وآنها رابرای آن آفریده است و در برابر آنهائیکه در قرآن خود از آنها نامبرده است درقول خود (٤١ـ القصص) و مقرر ساختیم از آنان رهبرانی بسوی دوزخ. پس دراین تدبر کنید وآنرا بفهمید وندانسته نگیرید زیرا هرکس این مطلب و مانند آنرا که خدا در قرآنش فرض کرده از هر آنچه امر کرده یا نهی کرده ندانسته گیرد دین خدا را از دست داده ودل بنافرمانی او نهاده و بایست خشم خدا گردیده و خدایش برو در دوزخ سرنگون سازد.

وقال : أيّتها العصابة المرحومة المفلحة إنّ الله أتمّ لكم ما آتاكم من الخير واعلموا أنّه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحدٌ من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقائيس قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كلّ شيء وجعل للقرآن ولتعلّم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن الّذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقائيس أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه وخصّهم به ووضعه عندهم كرامة من الله أكرمهم بها وهم أهل الذّكر الّذين أمر الله هذه الأمّة بسؤالهم وهم الّذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدّقهم ويتّبع أثرهم - أرشدوه وأعطوه من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله باذنه وإلى جميع سبل الحقّ وهم الّذين لا يرغب عنهم و عن مسألتهم وعن علمهم الّذي أكرمهم الله به وجعله عندهم إلّا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظلّة فأولئك الّذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم وأمر بسؤالهم وأولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم و مقائيسهم حتّى دخلهم الشيطان لأنّهم جعلوا أهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين وحتّى جعلوا ما أحلّ الله في كثير من الأمر حراماً و

وفرمود ای جمعیت قرین رحمت ورستگاری! راستیکه خدا دین خوبیکه بشماداده آنرا به ولایت ائمه کامل کرده است بدانید که در علم خدا و فرمانش نیست که یکی از خلقش حکم دینرا بهوس وسلیقه یا بنظر و قیاس دریافت کند، خداقرآن فرود آورده و هر چیزیرا در آن بیان کرده وبرای قرآن و آموختن آن اهلی مقرر داشته و برای آنانکه خدا علم قرآنرا بآنها سپرده روانیست که بدلخواه و رأی و قیاس معنی آنرا تفسیر کنند چون خدا آنانرا بوسیله دانشیکه بدانهاداده وویژه آنان ساخته و بدانها سپرده بی نیازشان ساخته و آنانرا بدان ارجمند کرده است و ایشان همان اهل ذکر هستند که خدا باین امت دستور داده ازآنها بپرسند و هم ایشانند که هر که ازآنها پرسد - با ملاحظه اینکه در علم خدا گذشته استکه باید آنها را تصدیق کند و از آنها پیروی کند - او را بدرستی ره نمایند و از دانش قرآن باو بدهند باندازه ایکه بخدا ره یابد، باجازه خودش وبهمه طرق حق و هم آنانند که نباید از آنها و از مسئله آموزی و دانشیکه خدا آنها را بدان گرامی داشته و نزد آنها سپرده رو گرداند مگر کسی باشد که در علم خدا بدبخت شناخته شده و دراصل آفرینش و در عالم ارواح - وآنانند که روگردانند از سئوال اهل ذکر و از آنها که علم قرآنرا بدانها داده و نزد آنها نهاده و سئوال از آنها را واجب کرده و هم آنانند که بدلخواه و سلیقه ورأی و قیاس عمل کنند تا شیطان در آنها درآمده زیرا هم آنان اهل ایمان بعلم قرآن خدا داده را کافر دانند و گمراهان از آنرا مؤمن شناسند تاآنجا که بسیاری از آنچه را خدا حلالکرده است حرام دانند و بسیاری ازآنچه را خداحرامکرده است حلال شناسند.

شرح - این جمله اشاره است باصول بدعت هائیکه خلیفه های ناحق در دیانت پدید آوردندو

جعلوا ماحرّم الله في كثير من الأمر حلالاً فذلك أصل ثمرة أهوائهم وقدعهد إليهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبل موته فقالوا : نحن بعد ماقبض الله عزّ وجلّ رسوله يسعنا أن نأخذ بما اجتمع عليه رأي الناس بعد ماقبض الله عزّ وجلّ رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وبعد عهده الّذي عهده إلينا وأمرنا به مخالفاً لله ولرسوله صلى الله عليه وآله وسلم فما أحد أجرأ على الله ولا أبين ضلالة ممّن أخذ بذلك وزعم أنّ ذلك يسعه والله إنّ لله على خلقه أن يطيعوه و يتّبعوا أمره في حياة محمّد صلى الله عليه وآله وسلم وبعد موته هل يستطيع أولئك أعداء الله أن يزعموا أنّ أحداً ممّن أسلم مع محمّد صلى الله عليه وآله وسلم أخذ بقوله ورأيه ومقائيسه ؟ فان قال : نعم ، فقد كذب على الله وضلّ ضلالاً بعيداً وإن قال : لا ، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه و مقائيسه ، فقد أقرّ

بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیغمبر اسلامرا دگرگون ساختند و از آنجمله است این اعلامیه عمر که گفت:

متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و انا احرمهما واعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء = دو متعه در زمان پیغمبر حلال بودند و من آن ها را حرام کرده و بر آنها کیفر میکنم حج تمتع ومتعه زنان.

چون عمر اسلام را وسیله استحکام ملیت عرب میدانست و در مقام بود ملیت عربرا تا هر جا ممکن است با تجدید شعارهای ملی دوران جاهلیت حفظ کند و چون در دوران پیش از اسلام حج تمتع و متعه زنان در شعائر عرب نبود و اسلام آنها را ابتکار کرد با آنها مخالفت ورزید و کار گستاخیرا بجائی کشانید که چنین اعلامیه صادر کرد و راه هر گونه تحریف و تغییر قوانین اسلامیرا بسود حکومتهای آینده گشود ودرهر دوره حکومت وقت هوسهای خود را بصورت جعل قانون والغاء قانون در مقررات اسلامی وارد کرد و بدعت‌ها بر بدعت‌ها افزود تا احکام حقه اسلامی در میان امواج ظلمت بدعت چون ستارگان در شب تار پراکنده درخشان گردیدند و قاضی ارجانی چوخوش گفته است:

و کان النجوم بین دجاها — سنن لاح بینهن ابتداع
تو گوئی اختران اندرشب تار — چه سنتها که در بدعت نمودار

دنباله حدیث ۱-

اینست اصل ثمره دلخواه آنان با اینکه رسولخدا پیش از مرگش بآنها سفارش کرده بود ولی گفتند پس از اینکه خداعزوجل رسولخدارا ازما گرفت برای ما رواستکه بدانچه مردم خواهند عمل کنیم اکنونکه خدا رسولخدا را از ما گرفته است باآن سفارشیکه او بما کرده و دستوریکه به ما داده گرچه خواست مردم مخالف نظر خدا و رسولش باشد و کسی نیستکه بر خدا دلیرتر باشد و گمراهیش آشکارتر باشد از اینکه این روش را در پیش گرفته و پنداشته که برای اوروا است بخدا که خداوند بر خلقش حق دارد که از او فرمان برند و پیرو فرمانش باشند در زندگی محمد «ص» و پس از مرگش آیا این دشمنان خدا می‌توانند بگویند که احدی از آنها که با محمد راه مسلمانی گرفت بازهم بقول و رأی و قیاس خود عمل میکرد؟ اگر گوید آری برخدا دروغ بسته و بپرتگاه دور گمراهی افتاده است و اگر گوید نه پس ازمسلمانی کسیرا نمیرسد که برأی و دلخواه و قیاس خود

بالحجّة على نفسه وهو ممّن يزعم أنّ الله يطاع ويتّبع أمره بعد قبض رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وقد قال الله وقوله الحقّ: «وما محمّد إلّا رسول قد خلت من قبله الرّسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضرّ الله شيئاً وسيجزي الله الشاكرين» وذلك لتعلموا أنّ الله يطاع ويتّبع أمره في حياة محمّد صلى الله عليه وآله وبعد قبض الله محمّداً صلى الله عليه وآله وكما لم يكن لأحد من الناس مع محمّد صلى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه خلافاً لأمر محمّد صلى الله عليه وآله فكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد محمّد صلى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه.

وقال: دعوا رفع أيديكم في الصلاة إلّا مرّة واحدة حين تفتتح الصلاة فانّ الناس قد شهروكم بذلك والله المستعان ولا حول ولا قوّة إلّا بالله.

وقال: أكثروا من أن تدعوا الله فانّ الله يحبّ من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد الله عباده المؤمنين بالاستجابة والله مصيّر دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنّة فأكثروا ذكر الله ما استطعتم في كلّ ساعة من ساعات اللّيل والنهار فانّ الله أمر بكثرة الذّكر له والله ذاكرٌ لمن ذكره من المؤمنين، واعلموا أنّ الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلّا ذكره بخير فأعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد في طاعته فانّ الله لا يدرك شيء من الخير عنده إلّا بطاعته و اجتناب

کار کنند، بر علیه خود اعتراف کرده و دلیل را پذیرفته و از آنها باشد که معتقد است پس از مرگ رسولخدا هم باید از خدا اطاعت کرد و فرمان اورا برد و خدا هم فرموده است و گفتار او حقست (۱۴۴- آل عمران) نیست محمد جز رسولی که بسی رسولان پیش از او بودند و رفتند آیا اگر او مرد یا کشته شد شما به دوران جاهلیت بر گردید و مرتجع شوید؟ هر که بر خود بچرخد ازدین پیشرو مرتجع شود، هرگز بخدا زیانی نرساند وخدا بزودی شاکرانرا پاداش دهد.

و این برای آنستکه بدانید راستیکه خدا باید اطاعت شود و فرمانش پیروی گردد در زندگی محمد «ص» و پس از مرگ او، وچنانکه هیچکدام از مردم را نرسد در زندگی محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس خود که مخالف امر و فرمان محمد «ص» بوده است عمل کند همچنین برای هیچ کدام از مردم روا نیست که بعد از محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس و سنجش خود عمل کند.

و فرمود «ع»: دست های خود را در نماز جز یك بار برای تکبیرة الاحرام بلند نکنید زیرا مردم شما را بدان شهره کرده‌اند و شناخته‌اند والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله.

و فرمود (ع): بسیار بدرگاه خدا دعا کنید زیرا خدا آن بنده مؤمن را دوست دارد که بدرگاهش دعا کند و خدا به بنده‌های مؤمن خود وعده اجابت داده است و خدا دعاء مؤمنانرا در روز قیامت کردار آنان سازد و بهشت برای آنها بیفزاید و بسیار یاد خدا کنید تا آنجا که توانید و در هر ساعتی از ساعات شب و روز که باشد زیرا خدا فرمان داده استکه اورا یاد کنند و خدا هم بیاد کسی استکه در یاد اواست از مؤمنان و بدانید که خدا هر کدام از بنده‌های مؤمنشرا که یاد او کنند بخیر

محارمه الّتي حرّم الله في ظاهر القرآن وباطنه فانّ الله تبارك وتعالى قال في كتابه وقوله الحقّ: «وذروا ظاهر الإثم وباطنه» واعلموا أنّ ما أمر الله به أن تجتنبوه فقد حرّمه، واتّبعوا آثار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسنّته فخذوا بها ولا تتّبعوا أهواءكم وآراءكم فتضلّوا فانّ أضلّ النّاس عند الله من اتّبع هواه ورأيه بغير هدى من الله، وأحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم فان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها، وجاملوا الناس ولا تحملوهم على رقابكم، تجمعوا مع ذلك طاعة ربّكم. وإيّاكم وسبّ أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبّوا الله عدواً بغير علم وقد ينبغي لكم أن تعلموا حدّ سبّهم لله كيف هو؟ إنّه من سبّ أولياء الله فقد انتهك سبّ الله ومن أظلم عند الله ممّن استسبّ لله ولأولياء الله فمهلاً مهلاً فاتّبعوا أمر الله ولا حول ولا قوّة إلّا بالله.

وقال: أيّتها العصابة الحافظ الله لهم أمرهم! عليكم بآثار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسنّته وآثار الأئمّة الهداة من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من بعده وسنّتهم، فانّه من أخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضلّ، لأنّهم هم الذين أمر الله بطاعتهم وولايتهم وقد قال أبو نا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

یاد کند، و خود را بکوشش در عبادتش بدارید زیرا هرچیزی از طرف خدا بکوشش در طاعتش فراهم آید و بدوری کردن از آنچه حرامکرده است آنچه در ظاهر قرآن حرامکرده و آنچه در باطن قرآن (و ائمه معصومین آنرا بیان کرده‌اند) زیرا خدا تبارك و تعالی در کتاب خودفرموده است و گفتارش درست است (۱۲۰ـ الانعام) وانهید گناه ظاهر و گناه باطنرا.

و بدانید هرچه را خدا دستور داده ازآن دوری کنید آنرا حرامکرده است و از آثار و دستورات رسولخدا و روش او پیروی کنید و بدان عملکنید و از دلخواه ورأی خود پیروی نکنیدتا گمراه‌شوید زیرا گمراه‌تر مردم درنزد خدا کسی استکه پیرو دلخواه ورأی خود باشد بی رهبری از طرف خدا و تا توانید بخود نیکی کنید زیرا هرکار خوب کنید بخود کردید واگر هم بد کنیدبخود کردید و بامردم دیگر مدارا کنید وآنهارابگردن خود سوار نکنید تا بااین وضع خدارا هم‌اطاعت کرده باشید.

مبادادشمنان خدارا دشنام‌دهید آنجا که بشنوند ازشماها تاآنهاهم بتلافی وازروی‌دشمنی و نـدانسته خدارادشنام‌دهند وسزاواراستکه‌شماها بدانید که اندازه دشنام آنان بخداچگونه‌است؟ راستیکه‌هر که‌به اولیاء خدادشنام دهد وبد گوید خدارا دشنام داده باشد، چه‌کسی پیش خداستمکارتر است ازکسیکه وسیله سب ودشنام بخدا واولیاء خدارا فراهم کند، آرام، آرام، از خدا پیروی کنید ولاحول ولاقوة الا بالله.

فرمود (ع): ای‌جمعیکه خداوند نگهبان کار وزندگی آنهااست بچسبید بآثار رسولخدا (ص) و روش آن حضرت وآثار امامان برحق وراهبر وروش آنان از خاندان رسولخدا(ص) پس‌از وی زیـرا هرکه بدان عملکند محققاً هدایت شده است و هرکه آنرا وانهد واز آن روگرداند گمراه باشد زیرا آنهاهم آنکسانند که خدافرمان به‌اطاعت وولایت آنهاداده است ومحققاً پدرما رسولخدا (ص)

المداومة على العمل في اتّباع الآثار والسّنن وإن قلّ أرضى لله وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع واتّباع الأهواء ، ألا إنّ اتّباع الأهواء واتّباع البدع بغير هدى من الله ضلال وكلّ ضلالة بدعة وكلّ بدعة في النّار ولن ينال شيء من الخير عند الله إلّا بطاعته والصبر والرّضا الأنّ الصبر والرّضا من طاعة الله ، واعلموا أنّه لن يؤمن عبدٌ من عبيده حتّى يرضى عن الله فيما صنع الله إليه وصنع به على ما أحبّ وكره ولن يصنع الله بمن صبر ورضي عن الله إلّا ما هو أهله وهو خير له ممّا أحبّ وكره ، وعليكم بالمحافظة على الصلوات والصلاة الوسطى وقوموا لله قانتين كما أمر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم وإيّاكم ، وعليكم بحبّ المساكين المسلمين فانّه من حقّرهم وتكبّر عليهم فقد زلّ عن دين الله والله له حاقرٌ ماقتٌ وقد قال أبو نا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أمرني ربّي بحبّ المساكين المسلمين [منهم] ، واعلموا أنّ من حقّر أحداً من المسلمين ألقى الله عليه المقت منه والمحقرة حتّى يمقته الناس والله له أشدّ مقتاً ، فاتّقوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين فانّ لهم عليكم حقّاً أن تحبّوهم فانّ الله أمر رسوله صلى الله عليه وآله وسلم بحبّهم فمن لم يحبّ من أمر الله بحبّه

فرموده پیگری عمل در پیروی آثار وسنن است و گرچه اندك باشد پسندتر است نزد خدا وسودمندتر است پیش او در انجام کار از اجتهاد و کوشش بسیار در بدعت شعاری و پیروی از دلخواه، هلا راستیکه پیروی هوی و پیروی از بدعت‌ها بی‌رهبری خدا گمراهیست وهر گمراهی بدعتست وهر بدعت در دوزخست وهر گز بهیچ چیزیکه نزد خدا است نتوان رسید جز بفرمانبری خدا وصبر و رضا که صبر و رضا هم خود فرمان بری از خدا است .

و بدانید که هیچ بنده‌ای از بنده‌های خدا ایمان ندارد تا راضی باشد بدانچه خدا با او کرده است و بخواهد یا نخواهد برای او فراهم آورده و هر گز خدا بکسیکه صبر و رضا پیشه کند عملی نکند جز آنچه شایسته او است و برای او خوب است چه دوست دارد وچه بد دارد .

بر شما باد که نماز ها را در وقت مقرر بخوانید و خصوص نماز وسطی را (ظهر و یا مغرب) چنانچه خدا همه مؤمنان پیش را وشماها را بدان فرمان داده است در قرآن خود (۲۲۸ ـ البقره)

بچسبید بمهرورزی مسلمانان زیرا راستش اینستکه هر که آنانرا خوار شمارد و بر آنها گردن فرازی کند محققاً از کیش خدا بدر رفته است و خدا خوار کن و بدخواه او است و پدر ما رسول خدا (ص) فرموده است پروردگارم بمن دستور داده است بمهرورزی بامستمندان مسلمان و بدانید که هر که مسلمانیرا خوار شمارد خدا بدخواهی وزبونیرا ازجانب خود بروی افکند تا مردم اورا بدخواه باشند وخدا بیشتر بد خواه او باشد و خدارا بپائید درباره برادران مسلمان مستمند خود زیرا که آنها بر شما حق دارند که با آنها دوستی کنید برای آنکه خدا برسولش فرمان داده تا آنها را دوست دارد وهر که دوستی نکند با کسیکه خدا بدوستی او فرمان داده است نافرمان خدا و رسولست وهر که خدا ورسولش را نافرمانی

فقد عصى الله ورسوله ومن عصى الله و رسوله ومات على ذلك مات وهو من الغاوين .

وإيّاكم والعظمة والكبر، فانّ الكبر رداء الله عزّ وجلّ ، فمن نازع الله رداءه قصمه الله عزّ وجلّ وأذلّه يوم القيامة ، وإيّاكم أن يبغي بعضكم على بعض فانّها ليست من خصال الصالحين فانّه من بغى صيّر الله بغيه على نفسه وصارت نصرة الله لمن بُغي عليه ومن نصره الله غلب وأصاب الظفر من الله ، وإيّاكم أن يحسد بعضكم بعضاً فانّ الكفر أصله الحسد ، وإيّاكم أن تعينوا على مسلم مظلوم فيدعو الله عليكم ويستجاب له فيكم فانّ أبا نا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول : إنّ دعوة المسلم المظلوم مستجابة، وليعن بعضكم بعضاً فانّ أبا نا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول : إنّ معونة المسلم خيرٌ وأعظم أجراً من صيام شهر واعتكافه في المسجد الحرام ؛ وإيّاكم وإعسار أحد من إخوانكم المسلمين أن تعسروه بالشيء يكون لكم قبله وهو معسرٌ فانّ أبا نا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول: ليس

کند و بر آن روش بمیرد در زمره گمراهان مرده است .

بپرهیز یداز بزرك منشی وتکبر زیرا تکبر رداء خدا عزوجلست هر که با خدا درردای او کشمکش کند خدایش پشت شکند ودرروز رستاخیز خوار وزبون سازد .

شرح - از مجلسی ره جزری گوید درحدیث استکه خداتعالی فرموده است: عظمت ازارمنست و کبریاء رداء من- وخدا ازار ورداء را مثل آورده برای یگانگی خود درصفت عظمت و کبریاء باین اعتبار خلق بدانها مجازاً هم موصوف نگردند مانند صفت رحمت واشباه آن وآن دورا برداء وازار شبیه کرده است برای آنکه خدا را سراسر فرا گیرند چنانچه ازار و رداء سراسر انسانرا فرا گیرند و چونانکه کسی در ازار و رداء دیگری که پوشیده شریك نیست درصفت عظمت و کبریاء حق هم کسیرا یارای شرکت نیست انتهی.

دنباله حدیث ١

مبادا بیکدیگر ستم ودست اندازی کنید زیرا که آن ازخصلت وخوی خوبان نیست راستش این استکه هر که ستم وتعدی کند خدا ستمشرا بخودش برگرداند ویاری خدا از آن ستمکش باشد وهر که راخدا یاری کند پیروز گردد وبظفر خدا برسد.

مبادا بریکدیگر حسد ورزید زیراحسد ریشه کفر است.

مبادا برعلیه مسلمان ستمرسیده‌ای کمك دهید تابشما نفرین کند بدرگاه خدا وخدا اورا اجابت نماید درباره شما ، راستیکه پدرما رسولخدا (ص) را شیوه بود که میفرمود : راستی دعای مسلمان ستمدیده اجابت شده است .

باید بیکدیگر کمك دهید زیرا پدر مارسولخدا (ص) میفرمود: راستیکه یاری و کمك بمسلمانان مزدش ازروزه یك‌ماه بااعتکاف در مسجدالحرام بهتراست.

مبادا بیکی از برادران مسلمان خود که ازاو بستانکارید و ندارد بدهد سختگیری کنید وفشار باو بیاورید زیرا پدر مارسولخدا (ص) میفرمود: مسلمان حق ندارد بمسلمان دیگردر وامخواهی سخت

لمسلم أن يعسر مسلماً ومن أنظر معسراً أظلّه الله بظلّه يوم لاظلّ إلّا ظلّه .

وإيّاكم أيّتها العصابة المرحومة المفضّلة على من سواها! وحبس حقوق الله قبلكم يوماً بعد يوم وساعة بعد ساعة فانّه من عجّل حقوق الله قبله كان الله أقدر على التّعجيل له إلى مضاعفة الخير في العاجل والآجل ، وإنّه من أخّر حقوق الله قبله كان الله أقدر على تأخير رزقه ومن حبس الله رزقه لم يقدر أن يرزق نفسه فأدّوا إلى الله حقّ مارزقكم يطيب الله لكم بقيّته وينجز لكم ماوعدكم من مضاعفته لكم الأضعاف الكثيرة الّتي لايعلم عددها ولاكنه فضلها إلّا الله ربّ العالمين .

وقال : اتّقوا الله أيّتها العصابة وإن استطعتم أن لايكون منكم مُحرج الإمام فانّ محرج الامام هو الّذي يسعى بأهل الصّلاح من أتباع الامام ، المسلّمين لفضله ، الصابرين على أداء حقّه العارفين لحرمته ، واعلموا أنّه من نزل بذلك المنزل عند الامام فهو مُحرج الامام ، فاذا فعل ذلك عند الامام أحرج الامام إلى أن يلعن أهل الصلاح من أتباعه ، المسلّمين لفضله ، الصابرين على أداء حقّه ، العارفين بحرمته، فاذا لعنهم لاحراج أعداء الله الامام صارت لعنته رحمة من الله عليهم وصارت اللّعنة من الله ومن الملائكة ورسله على أُولئك .

بگیرد و هر که بدهکار ندار یرا مهلت دهد خداوند در روزیکه جز سایه او سایه‌ای نیست اورا درسایه خود جای دهد.

ایا جمعیت بهم‌پیوسته موردرحمت و برتری بر دیگران ! مبادا حقوق خدارا که برعهده دارید روزی تاروز دیگر وساعتی تاساعت دیگر پس‌اندازید زیرا هر که در پرداخت حقوق‌خدا که نزد او است شتاب کند خداوند بشتاب در چند برابر کردن خیراو در دنیا وآخرت تواناتر است و آنکه‌در پرداخت حقوق الهیکه نزد اواست تأخیر کند خدا بحبس روزی مقرر او تواناتر است وهر کرا خدا روزی ندهد نتواند روزی خود را فراهم کند ، حق آنچه را خدا روزی شما کرده بپردازید بخداتا باقیمانده آنرا خدا برای‌شما پاك و گوارا سازد ووعده چندین برابر آنرا که بشما داده وفا کند که شماره آن‌و کنه فضل آنرا جزخدا پروردگار جهانیان نمی‌داند.

و فرمود (ع): ای جماعت پیوسته خدارا بپائید و اگر توانید امامرا در تنگنا نیندازید و کار او را دشوارنکنید راستی‌آنکه کار را بر امام دشوار سازد کسی استکه‌از خوبان پیروان امام‌بدگوئی کند از آنها که فضیلت امامرا پذیرایند و در ادای حقش شکیبا و باحترامش شناسا، و بدانید که هر کس نزد امام بدین کار اقدام کند کاررا بامام دشوار کرده و در این صورت امام درتنگنا افتد که از مردم خوب پیروان خود را که فضل او را پذیرا و برادای حقش‌شکیبا و باحترامش‌شناسایند لعنت کند و هر گاه آنها رابرای آنکه دشمنان خدا اورا درتنگنا گذاشته‌اند لعنت کنند لعنت‌او بر وی رحمت گردد از طرف خداوند وآن لعنت از طرف‌خدا و از فرشته‌ها و رسولان برآنان متوجه گردد که سبب آن شدند .

شرح ـ در تاریخ صدور این نامه پیروان مذهب شیعه بحساب یك حزب نیرومند و مخفیانه

واعلموا أيّتها العصابة أنّ السنّة من الله قد جرت في الصالحين قبل ، و قال : من سرّه أن يلقى الله وهو مؤمن حقّاً حقّاً فليتول الله ورسوله والّذين آمنوا وليبرأ إلى الله من عدوّهم ويسلّم لما انتهى إليه من فضلهم لأنّ فضلهم لا يبلغه ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل ولا من دون ذلك ، ألم تسمعوا ما ذكر الله من فضل أتباع الأئمّة الهداة وهم المؤمنون قال : «أولئك مع الّذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً» فهذا وجه من وجوه فضل أتباع الأئمة فكيف بهم وفضلهم؟ ومن سرّه أن يتمّ الله له إيمانه حتّى يكون مؤمناً حقّاً حقّاً فليتّق الله بشروطه الّتي اشترطها على المؤمنين فانّه قد اشترط مع ولايته وولاية رسوله و ولاية أئمّة المؤمنين إقام الصّلاة وإيتاء الزكاة وإقراض الله قرضاً حسناً واجتناب الفواحش ما ظهر منها وما

فعالیت میکردند که برهبری امام وقت اداره میشد و شرائط انضباط یك حزب کاملا موجود بودواز آن جمله انتقاد از افراد حزبی بود و چون وظائف خصوصی برخی افراد از طرف امام برخلاف نظر عمومی و کارهای مربوطه بود پیروان معمولی بر آنها خرده گیری میکردند و از آنها بامام گزارشات نامناسب میدادند تا آنجا که امام بحسب ظاهر دستورات حزبی باید اخراج آنها را اعلام کند وبسا که افراد غیر وارد از برخی پیروان نامدار حزب بامام خرده گیری میکردند و او را وادار میکردند که آنها را از خود سلب کند و باین نظر لعن آنها که شعار طرد و اخراج آنها از جامعه شیعه بود صادر میشد و اخباریکه درلعن امثال زراره و هشام وارد شده است از این نظر بوده است.

دنباله حدیث ١ـ

و بدانید ای حزب شیعه که دستور خدا درباره نیکان از پیش صادر شده است وفرمود:هر که را خوش آید که خدا را مؤمن درست و پاك ملاقات کند باید خدا و رسولخدا و آنکسانیکه گرویدند دوست بدارد و باآنها پیوندد وبخدا بیزاری جوید از دشمنان آنها و هرچه از فضل آنها بوی رسد بپذیرد زیرا بکنه فضل آنها نرسد هیچ فرشتهٔ مقرب و نه پیغمبر مرسلی و نه کسیکه پائین‌تر از آنها است آیا نشنیدید که خدا در فضل پیروان امامان رهبر که همان مؤمنانندچه گفته است؟ فرموده است (٦٩ـ النساء) آنان همراه کسانیند که خدا بدانها نعمت بخشیده ازپیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفقائی باشندآنان ـ این خود یکی از وجوه فضل پیروان ائمه (ع) است پس چگونه باشند باهمه فضلیکه دارند.

و هر کس را خوش آید که خدا ایمانش را تمام سازد تا مؤمن درست و پاك باشد باید از خدا بپرهیزد طبق شروطیکه بر مؤمنان قرار داد کرده است زیراخدا بهمراه ولایت ودوستی خودش و رسولش وولایت ائمه مؤمنان بر آنها شرط کرده استکه:

١ـ نمازرا برپا و زنده دارند.

٢ـ زکوة را بپردازند و بمستحق رسانند.

٣ـ درراه خدا وام بی‌سود دهند .

٤ـ از هرزگی‌ها و زشتیها چه عیان باشند وچه نهان دوری کنند.

بطن فلم يبق شيء ممّا فسّر ممّا حرّم الله إلّا وقد دخل في جملة قوله ، فمن دان الله فيما بينه وبين الله مخلصاً لله ولم يرخّص لنفسه في ترك شيء من هذا فهو عند الله في حزب الغالبين وهو من المؤمنين حقّاً ، وإيّاكم والاصرار على شيء ممّا حرّم الله في ظهر القرآن وبطنه وقد قال الله تعالى : «ولم يصرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون» ـ إلى ههنا رواية القاسم بن الربيع ـ يعني المؤمنين قبلكم إذا نسوا شيئاً ممّا اشترط الله في كتابه عرفوا أنّهم قد عصوا الله في تركهم ذلك الشيء فاستغفروا ولم يعودوا إلى تركه فذلك معنى قول الله : «ولم يصرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون» .

واعلموا أنّه إنّما أمر ونهى ليطاع فيما أمر به ولينتهي عمّا نهى عنه ، فمن اتّبع أمره فقد أطاعه وقد أدرك كلّ شيء من الخير عنده ومن لم ينته عمّا نهى الله عنه فقد عصاه فان مات على معصيته أكبّه الله على وجهه في النّار .

و چیزی نیست از محرمات جز اینکه در عموم قول او (اجتناب از فواحش ظاهره و باطنه) وارد است و هر کس میان خود و خدا با اخلاص به درگاه خدا دین داری کند و بخود اجازه ندهد که چیزی از این دستور را ترک کند جزء حزب پیروز خدا است و بدرست ازمؤمنانست.

مبادا در آنچه خدا در ظاهر و باطن قرآن حرامکرده است اصرار ورزید با اینکه خداتعالی فرموده است (۱۳۵ ـ آل عمران) و اصرار نورزند در کار خلافیکه کنند با اینکه بدانند (تااین جا زوایت قاسم بن ربیع است)

شرح ـ یعنی در روایت قاسم بن ربیع رساله امام صادق «ع» بدین جا پایان یافته است و آنچه از اینجا تاآخر رساله است ضمیمه ایستکه درروایت حفص واسماعیل ضبط شده است .

دنباله حدیث ـ ۱

یعنی مؤمنان پیش چون خلافی مرتکب میشدند اززاه فراموشی می فهمیدند که آنها درازتکاب این خلاف وترک عمل بدستور خدا نافرمانی خدارا کردند وآمرزش میخواستند و توبه میکردند وبدان خلاف باز نمی گردیدند و اینست مقصود ازقول خدا که :

« و اصراز نمیورزیدند بدانچه کرده بودند پس از آنکه می دانستند و متوجه میشدند » .

و بدانید که خدا تنها برای این فرمان دهد و غدقن کند تا در آنچه فرمان داده فرمان بری شود و ازآنچه غدقن کرده بازایستند ، هر که پیروی فرمانشکرد اورا مطیعست و هر چیزیکه در نزداواست دریافته وهر آنکه ازآنچه خداغدقن کرده بازنایستد اورا نافرمانی کرده واگردر نافرمانی اوبمیرد وعمرش بسر آیدخدا اورا برودر دوزخ سرنگون سازد .

شرحـ ازاین قسمت روایت استفاده شود که تکلیف خدانسبت ببنده ها آزمایش وامتحانیست تا اینکه فرمانبر از نافرمان جداشود و ریاضت بندگی فرمانبرانرا شایسته مهرورزی و مزدخدا سازدو نافرمانها را به دوزخ اندازد ولی این موضوع با وجود مصلحت در متعلق تکلیف منافات نداردو مقصود ازروایت اینستکه انجام تکالیف بمنظورجلب نفع یا دفع ضرری برای خداوند نیست بلکه تنها بمنظور سود بنده ها است و مصلحت هرعملی هم بخود بنده ها عاید می شود.

واعلموا أنّه ليس بين الله وبين أحد من خلقه ملكٌ مقرّبٌ ولا نبيٌّ مرسل ولا من دون ذلك من خلقه كلّهم إلّا طاعتهم له ، فاجتهدوا في طاعة الله ؛ إن سرّكم أن تكونوا مؤمنين حقّاً أحقّاً ولا قوّة إلّا بالله . وقال : وعليكم بطاعة ربّكم ما استطعتم فانّ الله ربّكم .

اعلموا أنّ الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام فمن سلّم فقد أسلم و من لم يسلّم فلا إسلام له ومن سرّه أن يبلغ إلى نفسه في الاحسان فليطع الله فانّه من أطاع الله فقد أبلغ إلى نفسه في الاحسان .

وإيّاكم ومعاصي الله أن تركبوها فانّه من انتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الاساءة إلى نفسه و ليس بين الاحسان والاساءة منزلة ، فلأهل الاحسان عند ربّهم الجنّة ولأهل الاساءة عند ربّهم النّار ؛ فاعملوا بطاعة الله واجتنبوا معاصيه واعلموا أنّه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً لا ملكٌ مقرّبٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ ولا من دون ذلك فمن سرّه أن تنفعه شفاعة الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه ؛ واعلموا أنّ أحداً من خلق الله لم يصب رضا الله إلّا بطاعته وطاعة رسوله وطاعة ولاة أمره من آل محمّد صلوات الله عليهم ، و معصيتهم من معصية الله ولم ينكر لهم فضلاً عظم أو صغر .

دنباله حديث ١

و بدانيد كه خدا را با هيچكدام از آفريده‌هايش نه فرشتهٔ مقرب و نه پيغمبر مرسل و نه كمتر از آنها ارتباطى نيست جز بفرمان برى آنها پس در فرمان برى خدا بكوشيد اگر خوشيد كه مومن پاك و درست باشيد ولاقوة الا بالله و فرمود تا توانيد بطاعت پروردگار خود بچسبيد زيرا خدا پروردگار شما است.

و بدانيد كه اسلام تسليم است و تسليم اسلامست هر كه تسليم شد محققاً مسلمانست و هر كه تسليم نشود مسلمانى ندارد و هر كه خواهد خود را بنهايت احسان رساند بايد فرمان خدارا ببرد زيرا هر كه فرمان خدا برد خود را بنهايت احسان رسانيده است.

مبادا مرتكب معاصى خدا شويد زيرا هر كه مرتكب معاصى خدا شود بخود نهايت بدى را كرده است ميان احسان و نيكى كردن و بدى كردن منزله سومى نيست براى اهل احسان نزد پروردگار شان بهشت باشد و براى اهل بدكردارى نزد پروردگارشان دوزخ است ، بطاعت خدا كار كنيد و از نافرمانى او بركنار باشيد و بدانيد كه كسى در برابر خدا از شما دفاع نتواند كرد نه فرشته و نه پيغمبر مرسل و نه كمتر از آنها پس هر كه را خوش آيد كه شفاعت شافعان درباره او نزد خدا سودمند باشد بايد از خدا بخواهد كه از او راضى گردد و بدانيد كه كسى از خلق خدا برضايت خدا نرسد جز بوسيله طاعتش و طاعت رسول او و متصديان امر او از خاندان محمد (ص) و نافرمانى آنها از نافرمانى خدا محسوبست و اگرچه فضل آنهارا منكر نشود از كم و بيش .

واعلموا أنّ المنكرين هم المكذّبون وأنّ المكذّبين هم المنافقون وأنّ الله عزّ وجلّ قال للمنافقين وقوله الحقّ: «إنّ المنافقين في الدّرك الأسفل من النّار ولن تجد لهم نصيراً» ولايفرقنّ أحدمنكم ألزم الله قلبه طاعته وخشيته من أحد من النّاس أخرجه الله من صفة الحقّ ولم يجعله من أهلها فانّ من لم يجعل الله من أهل صفة الحقّ فأولئك هم شياطين الانس والجنّ وإنّ لشياطين الانس حيلة ومكراً وخدائع ووسوسة بعضهم إلى بعض يريدون إن استطاعوا أن يردّوا أهل الحقّ عمّا أكرمهم الله به من النظر في دين الله الّذي لم يجعل الله شياطين الانس من أهله إرادة أن يستوي أعداء الله وأهل الحقّ في الشكّ والانكار والتكذيب فيكونون سواء كما وصف الله تعالى في كتابه من قوله: «ودّوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون سواءاً».

ثمّ نهى الله أهل النصر بالحقّ أن يتّخذوا من أعداء الله وليّاً ولا نصيراً فلا يهوّننّكم ولا يردّنّكم عن النصر بالحقّ الذي خصّكم الله به حيلة شياطين الانس ومكرهم من اُمورهم تدفعون أنتم السيّئة بالّتي هي أحسن فيما بينكم وبينهم، تلتمسون بذلك وجه ربّكم بطاعته وهم لاخير عندهم لايحلّ لكم أن تظهروهم على اُصول دين الله فانّهم إن سمعوا منكم فيه شيئاً عادوكم عليه ورفعوه عليكم وجهدوا على هلاككم واستقبلوكم بما تكرهون ولم يكن لكم النصفة منهم في دول

و بدانکه منکران هم آنها مکذبانند و راستیکه مکذبان هم آنان منافقانند و راستیکه خدا عزوجل درباره منافقان گفته‌است و گفتارش حق‌استکه: (۱۴۵ـ النساء) راستی منافقان در درك‌اسفل دوزخند و یاوری برای آنها نیابی.

نباید هیچکدام شماها که دل بفرمان خدا دارد و از او ترسانست از هیچ مردمیکه خدایشان از صفت حق و درستی بیرون کرده و آنها را از اهل آن نساخته بترسد زیرا هر آنکه راخدا اهل انصاف بحق و درستی نساخته هم آنان شیاطین انس و جن باشند و راستی انس را حیله و مکر و فریبها است وبهم دیگر وسوسه کنند بقصداینکه اگر توانند اهل حقرابر گردانندازلطفیکه‌خدادر باره آنها کرده و آنها را متوجه به دین خدا نموده استکه شیاطین انس اهل آن نیستند ومقصود شان ازاین کاراینستکه دشمنان‌خدا واهل حق درشك وانکار و تکذیب شریك‌آنها شوند وباهم برابر باشند چنانچه خدا در کتاب خود وصف کرده و فرموده (۸۸ـ النساء) دوست دارند که شماهم کافر شوید چنانچه آنها کافر شدند تا باهم برابر باشید؟ سپس خدا آنها راکه اهل یاری حق بودندنهی کرده که از دشمنان خدا برای‌خود دوست ویاوری‌بگیرند. نباید شما را بهراس‌افکندوازیاری‌حق که خداشمارابدان مخصوص کرده‌است بازدارد نیرنك‌شیاطین‌انس‌ومکرشان‌درکارهای‌شما، ازهربدکرداری بدانچه بهترونیکوتر است بایددفاع کنید میان خود وآنان و از این‌کارتقرب بپروردگاررا بخواهید آنانرا خیری نیست برای‌شما روا نیستکه‌اصول‌دین‌خدارا بآنها اظهار کنید زیرا اگر آنها درباره‌آن از شماها چیزی بشنوند دشمن شما شوند و آنرا برای شما بدست گیرند و انتشار دهند وبرای هلاك

الفجّار ، فاعرفوا منزلتكم فيما بينكم وبين أهل الباطل فانّه ينبغي لأهل الحقّ أن ينزلوا أنفسهم منزلة أهل الباطل لأنّ الله لم يجعل أهل الحقّ عنده بمنزلة أهل الباطل ألم يعرفوا وجه قول الله في كتابه إذ يقول : «أم نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتّقين كالفجّار» أكرموا أنفسكم عن أهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالى - وله المثل الأعلى - و إمامكم و دينكم الّذي تدينون به عُرضة لأهل الباطل فتغضبوا الله عليكم فتهلكوا ، فمهلاً مهلاً يا أهل الصلاح لا تتركوا أمر الله وأمر من أمركم بطاعته فيغيّر الله ما بكم من نعمة ، أحبّوا في الله من وصف صفتكم وأبغضوا في الله من خالفكم وابذلوا مودّتكم و نصيحتكم [لمن وصف صفتكم] ولا تبذلوها لمن رغب عن صفتكم وعاداكم عليها وبغي [ل]كم الغوائل .

هذا أدبنا أدب الله فخذوا به وتفهّموه واعقلوه ولا تنبذوه وراء ظهوركم ؛ ما وافق هداكم أخذتم به وما وافق هواكم طرحتموه ولم تأخذوا به، وإيّاكم والتجبّر على الله واعلموا أنّ عبداً لم يبتل بالتجبّر على الله إلّا تجبّر على دين الله ، فاستقيموا الله ولا ترتدّوا على أعقابكم فتنقلبوا خاسرين أجارنا الله وإيّاكم من التجبّر على الله ولا قوّة لنا ولكم إلّا بالله .

شما بكوشند و بهر آنچه بد می‌دارید باشما روبرو شوند و در دولت فجار هیچ انصاف و حقی بشما ندهند شما مقام خود را میان خود و اهل باطل بدانید زیرا برای اهل حق نشاید که خود را بمنزله اهل باطل در آورند زیرا خدا اهل حق را نزد خود چون اهل باطل ننگرد آیا نفهمید یدوجه نظر قول خدا را در کتاب خود که میفرماید(٢٦- ص) آیا مقرر سازیم آنکسانیکه گرویدند و کارهای خوب کردند چون مفسدان در روی زمین یا مقرر سازیم پرهیزکاران را چون نابکاران، خود را از اهل باطل گرامی ترشناسید وخدا تبارك وتعالی را- و از آن اواست مثل اعلی- وامام خود و دین خود را که بدان متدین هستید به اهل باطل نشان ندهید تا خدا بشما خشم کند و هلاك شوید: آرام، آرام، ای اهل صلاح دست از امر خدا وامر هر که فرموده مطیع او باشید بر ندارید تا خدا نعمتیرا که بشما داده است دیگرگون سازد برای خدا هر که هم حزب و هم عقیده باشما است دوست دارید و برای رضای خدا بامخالفان خود بد باشید ودوستی و خیرخواهیرا از هم مذهبانتان دریغ ندارید و از هر که روی از مذهب شما گرداند وبا شما دشمنی کند برای مذهب شما وتوطئه برای شما فراهم کند دریغ دارید ، این رسم پرورش ما است، دستور خدا است آنرا بگیرید وبفهمید و خوب بدانید و پشت سر خود نیندازید هر آنچه موافق رهنمائی شما است عملکنید وهر آنچه موافق هوی وهوس شما است به دور اندازید وبدان عمل نکنید ومبادا بخدا بزرگی کنید و بدانید که هیچ بنده‌ای بخدا بزرگی نکند جز اینکه به دین خدا بزرگی کند برای خدا درست بروید وبعقب برنگردید تا زیان کار برگشته باشید، خدا ما وشما را از بزرگی کردن بخدا پناه دهد ولا قوة لنا ولکم الا بالله.

وقال عليه السلام : إنّ العبد إذا كان خلقه الله في الأصل - أصل الخلق - مؤمناً لم يمت حتّى يكره الله إليه الشرّ ويباعده عنه ومن كره الله إليه الشرّ وباعده عنه عافاه الله من الكبر أن يدخله والجبريّة فلانت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وقار الاسلام وسكينته وتخشّعه و وَرَع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله مودّة الناس و مجاملتهم وترك مقاطعة الناس والخصومات ولم يكن منها ولا من أهلها في شيء ، وإنّ العبد إذا كان الله خلقه في الأصل - أصل الخلق - كافراً لم يمت حتّى يحبّب إليه الشرّ و يقرّبه منه فاذا حبّب إليه الشرّ وقرّبه منه ابتلي بالكبر والجبريّة فقسا قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقلّ حياؤه و كشف الله سرّه و ركب المحارم فلم ينزع عنها وركب معاصي الله وأبغض طاعته و أهلها فبعدٌ ما بين حال المؤمن و حال الكافر .

سلوا الله العافية واطلبوها إليه ولاحول ولاقوّة إلّا بالله ، صبّروا النفس على البلاء في الدّنيا فانّ تتابع البلاء فيها والشدّة في طاعة الله وولايته وولاية من أمر بولايته خير عاقبة عند الله في الآخرة

وفرمود (ع) راستیکه اگر بنده‌ای دراصل- اصل آفرینش- مؤمن آفریده شده است نمیرد تا خدا بد کیشی رادر نظرش بدنماید وویرا از آن دور سازد و هر که خدایش بدیرا ناخواه اوساخت وویرا از آن دور کرد از تکبر و سر بزرگی عافیت بخشد و راه نرمش گیرد و خوشرفتار گردد وچهره گشاده ووقار و سکینه وورع مسلمانی در او پدید آید واز آنچه مایه خشم خدا است دوری گزیند و دوستی مردم و مدارا با آنها و حسن معاشرت و ترک خصومت با مردم بوی روزی کند و به هیچوجه پیرامون آن نگردد و راستیکه هر گاه خدا بنده‌ایرا در اصل- اصل آفرینش- کافر آفریده نمیرد تا شرانگیزی را محبوب او سازد و او را بدان نزدیك کند وچون دوست شر انگیزی شد و بدان نزدیکش ساخت گرفتار تکبر و سر بزرگی گردد و دلش سخت شود و بدخلق گردد وسختر و شود و هرزگی او نمودار شود و شرمش اندك باشد و خدا پرده اورا بردرد و مرتکب محرمات شود ودست از آنها برندارد و مرتکب نافرمانیهای خدا شود و طاعت اورا بدارد وهم اهل طاعت اوراو چه بسیار دوراست حال مؤمن ازحال کافر.

شرح - از مجلسی (ره) - « خلقه فی الاصل » یعنی خدا وقت آفریدن او می دانسته که کافر میشود و اینکه میفرماید بدی را محبوب او میسازد از اینکه بکیفر بد کاری اولطف خودرا از او دریغ می دارد.

دنباله حدیث ۱-

از خدا عافیت خواهید و آنرا از درگاه وی جوئید ولاحول ولاقوة الا بالله و خودرا برای بلا در این دنیا شکیبا سازید زیرا پیوسته بلا و سختی کشیدن در دنیا برای طاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانیکه خدا دستورولایت و دوستی آنانرا داده است سرانجام خوبتری دارد درسرای دیگر

من ملك الدّنيا وإن طال تتابع نعيمها و زهرتها وغضارة عيشها في معصية الله وولاية من نهى الله عن ولايته وطاعته فان الله أمر بولاية الأئمّة الّذين سمّاهم الله في كتابه في قوله : « وجعلناهم أئمّة يهدون بأمرنا » وهم الذين أمر الله بولايتهم وطاعتهم والذين نهى الله عن ولايتهم وطاعتهم وهم أئمّة الضلالة الذين قضى الله أن يكون لهم دول في الدنيا على أولياء الله الأئمّة من آل محمّد يعملون في دولتهم بمعصية الله ومعصية رسوله صلى الله عليه وآله وسلم ليحقّ عليهم كلمة العذاب وليتمّ أن تكونوا مع نبيّ الله محمّد صلى الله عليه وآله وسلم والرّسل من قبله فتدبّروا ماقصّ الله عليكم في كتابه ممّا ابتلى به أنبياءه وأتباعهم المؤمنين ، ثمّ سلوا الله أن يعطيكم الصبر على البلاء في السرّاء والضرّاء والشدّة والرخاء مثل الذي أعطاهم ، وإيّاكم و مماظّة أهل الباطل وعليكم بهدي الصالحين و وقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشّعهم وورعهم عن محارم الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم لله في العمل بطاعته فانّكم إن لم تفعلوا ذلك لم تنزلوا عند ربّكم منزلة الصالحين قبلكم .

واعلموا أنّ الله إذا أراد بعبد خيراً شرح صدره للإسلام ، فاذا أعطاه ذلك نطق لسانه بالحقّ وعقد قلبه عليه فعمل به فاذا جمع الله له ذلك تمّ له إسلامه وكان عند الله إن مات على ذلك الحال

در نزد خدا از همه ملك جهان و گرچه نعمت و خرمی و خوشگزرانی آن در نافرمانی خدا وولایت و دوستی کسانیکه خدا از دوستی با آنها نهی کرده پیوسته و پی در پی باشد زیرا خدا فرمان داده بولایت ودوستی آنانکه در قرآن خودش نشان آنهارا داده در آنجا که فرموده است (٧٣ـ الانبیاء) و آنها را امامانی مقرر کردیم که بفرمان ما رهبری کنند ـ و هم آنانند که خدا بولایت وطاعتشان امر کرده است و آنها که خدا از ولایت و طاعتشان نهی کرده است همان پیشوایان ضلالت باشند که خدا در دنیا بر ایشان دولتی بر اولیاء خدا که ائمه آل محمدند پیش بینی کرده است، در زمان حکومت خود بنافرمانی خدا ونافرمانی رسولش کار کنند تا فرمان عذاب بر آنها درست آید وتادرست باشد که شماها با نبی خدا محمد و رسولان پیش از وی باشید پس تدبر کنید در آنچه خدا در قرآن خود حکایت کرده است از گرفتاری پیمبرانش و پیروان مؤمن آنها سپس از خدا بخواهید که بشما عطا کند صبر در بلا را در حال خوشی و تنگی و در حال سختی و آسایش چنانچه بشما عطا کرده است و مبادا بآ اهل باطل در افتید و ستیزه جوئید و بچسبید بروش نیکان ووقاروسکینه و حلم و خشوع و ورع آنها از محرمات خدا و بوفا داری و کوشش آنان برای رضای خدا در عمل بطاعت او زیرا اگر شماها چنین نکنید بمقام خوبان پیش از خودتان نرسید،

و بدانید که چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد دلش را برای پذیرش اسلام بگشاید و چون این نعمت را به او داد زبانش گویای بحق شود و بدان دل بدهد و عمل کند و چون خدا این هرسه را برای او فراهم کرد اسلام او درست باشد و اگر در این حال بمیرد در نزد خدا از نیکان باشد به

من المسلمين حقّاً ، وإذا لم يرد الله بعبد خيراً وكله إلى نفسه و كان صدره ضيّقاً حرجاً فان جرى على لسانه حقٌّ لم يعقد قلبه عليه وإذا لم يعقد قلبه عليه لم يعطه الله العمل به فاذا اجتمع ذلك عليه حتّى يموت وهو على تلك الحال كان عند الله من المنافقين وصار ما جرى على لسانه من الحقّ الذي لم يعطه الله أن يعقد قلبه عليه ولم يعطه العمل به حجّة عليه ؛ فاتقوا الله وسلوه أن يشرح صدوركم للاسلام و أن يجعل ألسنتكم تنطق بالحقّ حتّى يتوفّاكم و أنتم على ذلك و أن يجعل منقلبكم منقلب الصّالحين قبلكم ولاقوّة إلّا بالله والحمد لله ربّ العالمين.

ومن سرّه أن يعلم أنّ الله يحبّه فليعمل بطاعة الله وليتّبعنا ، ألم يسمع قول الله عزّ وجلّ لنبيّه صلى الله عليه وآله وسلم : «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» ؟ والله لا يطيع الله عبدٌ أبداً إلّا أدخل الله عليه في طاعته اتّباعنا ولا والله لا يتّبعنا عبدٌ أبداً إلّا أحبّه الله ولا والله لا يدع أحدٌ اتّباعنا أبداً إلّا أبغضنا ولا والله لا يبغضنا أحدٌ أبداً إلّا عصى الله ومن مات عاصياً لله أخزاه الله و أكبّه على وجهه في النار والحمد لله ربّ العالمين .

درستی. وهر گاه خدا خیر بنده‌ایرا نخواهد اورا بخود واگذارد ودلتنك و پریشان باشد واگرهم حق را بزبان گوید دل بدان ندارد و چون دل بدان ندارد خدایش توفیق عمل بر آن ندهد و چون این وضع برایش فراهم گردد و بر آن بپاید تا بر اینوضع بمیرد در نزد خدا از منافقان باشد وهمان اعتراف زبان او بحق با اینکه خدایش توفیق دل دادن بدان و عمل کردن بر آن بوی نداده است بر او حجت گردد، از خدا بپرهیزید و از او درخواست کنید که سینه‌های شما را برای پذیرش اسلام بگشاید وزبانهای شمارا بحق ودرستی گویا سازد تاوقتی که جان شمارا بگیرد و شما برهمین وضعیت باشید و بخواهید که بازگشت شما را چون بازگشت خوبان پیش ازخودتان سازد ولاقوة الا بالله والحمد لله رب العالمین.

و هر که را خوش آید که بداند خدایش دوست‌دارد باید طاعت خدا را بکار بندد و باید که پیرو ما باشد آیا نشنیدی گفتار خدا را برای پیغمبرش (ص) (۳۱- آل عمران) بگو (ای محمد) اگر شما هستید که دوست دارید خدا را مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد- بخدا سوگند هرگز بنده‌ای نباشد که خدا را اطاعت کند جز اینکه خدا پیروی ما را در طاعت او در آورده است (یعنی باید به‌دستور و بیان ماحکم خدارا بداند و عمل کند) و نه بخدا بنده‌ای از ماها پیروی نکند جز اینکه خدا اورا دوست دارد و نه بخدا که هیچ بنده‌ای هرگز پیروی از ماها را واننهد جز اینکه بما بغض و دشمنی دارد و نه بخدا که هیچکس هرگز مارادشمن ندارد جز اینکه نافرمان خدا است وهر کس نافرمان خداوند بمیرد خدایش رسوا کند و برو او را سرنگون دردوزخ سازد والحمد لله رب العالمین.

شرح- این‌حدیث بعنوان رساله امام صادق (ع) ضبط شده‌است در میان اخبار کمتر بخبری‌بر میخوریم که باین‌مفصلی باشد و مخصوصاً عنوان رساله داشته باشد رسالت درمتن لغت بهر نامه‌ای اطلاق میشود درالمنجد گوید:

الرسالة والرسالة جمع رسائل و رسالات اسم است از ارسل‌بمعنی صحیفه‌ایست که کلام‌مرسل‌در آن نوشته میشود انتهی.

ولی از نظر کتب مذهبی عنوان نامه‌های متعدد و بلکه مفصلی است که از جانشینان حضرت عیسی که عیسویان آنها را رسولان عیسی خوانند در عهد جدید ضبط شده است و در بیش از بیست رساله از طرف جانشینان حضرت عیسی خطاب به اشخاص یا جمعیتها یا بی‌ذکر طرف منتشر گردیده و قسمت مهمی از کتب عهد جدید را تشکیل می‌دهد و اصول تعلیمات مسیحی را دربر دارندو بیان دلچسب و مهرآمیزی پیروان عیسی را تبلیغ مینمایند، نامه‌های بسیاری از شخص پیغمبراسلام‌وامامان معصوم در ضمن کتب حدیث درج شده است ولی عنوان‌رساله‌بآنها داده‌نشده‌ولی‌پس‌ازتأمل‌بخوبی معلوم میشود که ارزش معنوی این رساله امام صادق (ع) به اصحاب خود از همه رساله‌های عهد جدید مسیحیان که جزء کتب رسولان ثبت شده است و ارزش وحی الهی‌بآنها داده‌اند ارجمندتر و با ارزش‌تر است.

رساله‌های عهدجدید بیشترمتعرض تعلیمات نامعقول و نامفهوم معموله کیش کنونی مسیحیت است که براساس تجسم خدا دروجود حضرت مسیح وجانشینان اودور میزند وبرای خدای‌جهان پسر می‌تراشد و همه اوضاع‌هستی را به دست او می سپارد ولی رساله امام صادق « ع » دارای عالی ترین تعلیمات یك مذهب واقع‌بین‌و الهی‌است ومیتوان آنرادرسه‌فصل خلاصه کرد :

۱- مراعات جامعه بشری و انسانی واسلامی و همکاری با عموم مسلمانان درامور زندگانی و مسائل مشترکه بشری ودینی و آمیزش ومعاشرت بروجه احسن برای رعایت مصالح عمومی اجتماع که میفرماید:

فانه لابدلکم من مجالستهم ومخالطتهم و منازعتهم الکلام یعنی شمارا‌ازنظراداره زندگانی وهمکاری در انجام‌امور عامه‌انسانی‌واسلامی گزیری نیست ازاینکه بادیگران‌همنشین‌باشید و آمیزش کنید و گفتگو نمائید و نمی‌توانید براساس اختلاف بامردم دیگر در عقیده‌مذهبی و ایده خود ازآنها قهر کنید و کناره گیرید وارتباط خود رااز آنها ببرید وبروید در گوشه های خانه و بیابان یك زندگانی ریاضت‌مآب فردی پیشه کنید ویا اینکه یك‌اقلیت ممتاز بوجود آورید بلکه‌باید بامردم دیگر دارای هرعقیده و ایده‌ای که هستند معاشرت کنید ودر امور عامه زندگی با آنها هم کاری داشته باشید وبر اساس‌احترام متقابل دادوستد کنید و بهره برید وبهره بدهید وبه این نکته هم‌اشاره می کند که چون شمااقلیت هستید واز نظر قدرت مقاومت با مخالفان‌خوددراندارید بایدتاحد امکان صبر و شکیبائیرا پیشه کنید و اگر هم‌وضع و قانونی برخلاف مصلحت شما اجراء میشود بپذیرید و با جامعه همکاری کنید زیرا مصلحت عمومی اجتماع بر مصلحت فرد و مصلحت اقلیت مقدم است.

۲ـ درآمیزش وخلطه بادیگران نرمش وسازش رامراعات کنید وعقیده و نظر مخصوص خود را نادیده گیرید واز این‌حسن سلوك وسازش درزندگی تعبیر بتقیه شده‌است وتقیه تنها به‌این معنی نیست که انسان برخود و یاآبرو ومالش می‌ترسد و بحساب حفظ خود عقیده ونظر خود را نهان میسازد بلکه‌بیشتر نظربنظم اجتماع وشیرین بودن زندگی درمحیط عمومی دارد زیرااگر فردی که درجمعی زندگی‌میکند بی‌ملاحظه عقائد ونظریات مخالف ومخصوص خود را برخ آنها بکشد و در مقام ستیزه و کشمکش باآنها درآید مایه برهم زدن‌نظم زندگانی وتلخی خود و دیگران میشوداین بسیار عادی است که در محیط یکخانواده بسا که پدر یابرادر بزرگتر با دیگر افرادخاندان‌اختلاف نظر دارد ولی وقتی ملاحظه می کند که اظهارنظرش مایه تلخی وستیزه می گردد نظر خودرانهان می‌دارد وبا دیگران هم‌نفس میشود این همه‌اش برای این‌نیست که ازاظهار نظرمخصوص خود ترس دارد بلکه مراعات‌نظم اجتماع خانواده و مسالمت و خوش بودن آنهاهم در اینجا منظوراست و بسا که علت اصلی درخود ونظر مخصوص بخود اواست وموضوع تقیه درمذهب هم‌همه بحساب ترس و هراس از جان ومال نبوده بلکه مراعات‌نظم عمومی اجتماع وشیرین شدن زندگانی درمحیط عمومی خود علت‌مهمی است برای‌تقیه ازاین جهت میفرماید درمعاشرت باآنان تقیه‌را منظور دارید و اخبار بسیاری وارد شده است که در جمعه و جماعت عمومی‌مسلمانان شرکت کنید گرچه باعقیده‌مذهبی آن ها مخالف هستید و بلکه در عین حضور در جمعه وجماعت تاآنجا که می‌توانید مراعات‌عقیده‌خود را هم درباره انجام عمل عمومی رعایت کنید و دستور ندادند که تا می‌توانید دوری کنید و درخانه های خود نماز بخوانید.

۳ـ سفارش اکید برای توجه بخدا و تقوی و مراعات احکام ودستورات الهیه بروجه صحیح و نشان دادن راه‌راست‌تعلیم‌وآموزش‌احکام‌ودستورات‌الهیه که‌عبارت‌ازدریافت‌تعلیمات امامان‌معصوم‌است زیرا اطاعت خداوند وابسته تشخیص احکام ومقررات صحیح وحقیقی خدااست و در صورتیکه قرآن مجید مرجع‌عام ومنبع تام احکامست بواسطه‌جهل مردم بفهم قرآن اختلاف پدیدشده است و برای رفع این اختلافات از خود قرآن استفاده نتوان برد زیرا اگر ظاهر قرآن باعث رفع اختلاف میشد که باید اختلافی بوجود نیآید وبناچار باید شارح و مفسر معصومی برای‌قرآن باشد که آنرا بوجه درست بیان کند وسخن اوقاطع باشد وچنین شخص بدون‌امتیاز وعنوان خاصی نباشد وآن امتیازنص امامت اواست وآن عنوان معصوم بودن اواست واز اینجهت ولایت امام‌معصوم بااطاعت خداوندبرهم آمیخته‌است‌واز آن گزیری نیست.

(صحيفة علي بن الحسين عليهما السلام)

☆(وكلامه في الزهد)☆

٢ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن أبي حمزة قال : ماسمعت بأحد من النّاس كان أزهد من عليّ بن الحسين عليهما السلام إلّا ما بلغني من عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، قال أبو حمزة : كان الامام عليّ ابن الحسين عليهما السلام إذا تكلّم في الزّهد ووعظ أبكى من بحضرته ، قال أبو حمزة : وقرأت صحيفة فيها كلام زهد من كلام عليّ بن الحسين عليهما السلام وكتبت مافيها ثم أتيت عليّ بن الحسين صلوات الله عليه فعرضت مافيها عليه فعرفه وصحّحه وكان مافيها :

بسم الله الرّحمن الرّحيم كفانا الله وإيّاكم كيد الظالمين وبغي الحاسدين وبطش الجبّارين أيّها المؤمنون لايفتنّكم الطواغيت وأتباعهم من أهل الرّغبة في هذه الدّنيا المائلون إليها المفتتون بها ، المقبلون عليها وعلى حطامها الهامد وهشيمها البائد غداً ، واحذروا ماحذّركم الله منها وازهدوا فيما زهّدكم الله فيه منها ولاتركنوا إلى مافي هذه الدنيا ركون من اتّخذها دار قرار ومنزل استيطان ، والله إنّ لكم ممّا فيها عليها [ل]دليلاً وتنبيهاً من تصريف أيّامها وتغيّر انقلابها و مثلاتها وتلاعبها بأهلها ، إنّها لترفع الخميل وتضع الشريف وتورد أقواماً إلى النّار غداً ففي هذا

صحيفه علی بن الحسین (ع) و سخن او درباره زهد

٢ـ از ابیحمزه گوید نشنیدم کسی زاهدتر از علی بن الحسین (ع) باشد جز آنچه بمن درباره زهد علی بن ابیطالب (ع) رسیده است ابوحمزه گوید چون امام علی بن الحسین (ع) درباره زهد سخن می کرد و پند می داد هر که در حضورش بود می گریاند ابوحمزه گوید من یك دفتری خواندم که در آن گفتاری درباره زهد از سخن علی بن الحسین (ع) بود و من آنچه را در آن بود نوشتم و خدمت علی بن الحسین (ع) رفتم و آنچه در آن بود بوی عرضه داشتم آنرا شناخت و درست دانست و آنچه در آن بود این بود:

بنام خداوند بخشاینده مهربان خدا بگرداند از ما و شماها نیرنك ستکاران و ستم حسودان و یورش زور گویانرا آیا مؤمنان شما را فریب ندهند سرکشان و پیروان آنها که روی دل بسوی این جهان دارند و بدان گرایند آنانکه بدان فریفته شدند و بر آن روی کردند و بر کالای پوسیده و نشخوار زودگذر دل نهادند، بر حذر باشید از آنچه خدا شما را از آن برحذر کرده است و بیرغبت باشید از آنچه خدا شمارا بدان بیرغبت خواسته و بر این دنیا تکیه ندهید بمانند کسیکه آنرا خانه جاویدان و منزل پای بندان برگرفته است بخدا سوگند برای شماها در آنچه از خود این جهانست هر آینه رهنما و آگاهی است برای گذشت روزگاران آن و دیگرگون شدن انقلابها و نمونه‌ها و کیفرها و واکنشهای آن و بازی گری آن بادل داده‌ی خود راستی این جهانست که گمنامرا بلند نام میکند و سروران را

معتبرٌ ومختبرٌ وزاجرٌ لمتنبّه ، إنّ الأُمور الواردة عليكم في كلّ يوم وليلة من مظلمات الفتن وحوادث البدع وسنن الجور وبوائق الزّمان وهيبة السلطان ووسوسة الشيطان لتثبّط القلوب عن تنبّهها وتذهلها عن موجود الهدى ومعرفة أهل الحقّ إلّا قليلاً ممّن عصم الله ، فليس يعرف تصرّف أيّامها وتقلّب حالاتها وعاقبة ضرر فتنتها إلّا من عصم الله ونهج سبيل الرّشد و سلك طريق القصد ثمّ استعان على ذلك بالزّهد فكرّر الفكر واتّعظ بالصّبر فازدجر وزهد في عاجل بهجة الدّنيا و تجافى عن لذّاتها ورغب في دائم نعيم الآخرة وسعى لها سعيها وراقب الموت وشنىء الحياة مع القوم الظالمين ، نظر إلى ما في الدنيا بعين نيّرة حديدة البصر وأبصر حوادث الفتن وضلال البدع وجور الملوك الظلمة ، فلقد لعمري استدبر تم الأُمور الماضية في الأيّام الخالية من الفتن المتراكمة والانهماك فيما تستدلّون به على تجنّب الغواة وأهل البدع والبغي والفساد في الأرض بغير الحقّ فاستعينوا بالله وارجعوا إلى طاعة الله وطاعة من هو أولى بالطاعة ممّن اتّبع فأُطيع .

فالحذر الحذر من قبل الندامة والحسرة والقدوم على الله والوقوف بين يديه و تالله ما صدر

زبون میسازد و مردمانیرا در فردا به دوزخ میکشاند درهمین بررسی، عبرت انگیزی و آزمایش وجلو گیری است برای هر آگاهی، اموری که درهر شبانه روز بشما روی آورند و بدعتهای تازه و روش های خلاف حق و ناگواریهای روزگار و هراسهای از سلطان و وسوسه‌های شیطان دلها رااز آگاهی باز دارند و از وجود هدایت و شناختن رهبران درست غافل سازند جز اندکی از آن ها که خدا نگه دارد.

و نیست که بشناسد و عبرت گیرد از گردش روزگاران جهان و زیر ورو شدن احوال آن وسر انجام زیان فریفته شدن بدان جز کسی که خدایش حفظ کند و براه درست گام نهد وجاده راست پیماید وسپس برای این کار اززهد کمك گیرد و یاری جوید و پیاپی بیندیشد و بشکیبائی پند پذیرد وخود را باز دارد و بیرغبت سازد از خرمی زودرس و زود گذر این جهان و از لذتهای آن پهلو تهی کند و بنعمت جاوید آخرت شیفته باشد و نهایت کوشش برای آن بنماید و مرگرا همیشه بپایدوزندگی با مردم ستمکاررا ناگوار یابد، برآنچه در این جهانست بادیده روشن و تیزنگاه کند وبفتنه های تازه چشم اندازد و ببدعتهای گمراهی و خلافکاریهای شاهان ستمکار.

بجان خود که شما ازاوضاع روزگاران دیرین به اندازه فتنه‌های درهم و برهم وشیفته گیهای بیجا در پشت سر گذاشتید که از آنها بتوانید راه ببرید بر دوری گزیدن از گمراهان و بدعت گزاران و ستم پیشگان و مفسدان در روی زمین بنا حق از خدا یاری جوئید و بر گردید به طاعت خدا و طاعت کسی که به طاعت سزاوار تر است از آن ها که پیروی شوند و فرمان آنها را برند .

الحذر، الحذر، از پیشآمد و پشیمانی و افسوس و ورود به درگاه خدا و برابر شدن بااو و

قومٌ قطّ عن معصية الله إلّا إلى عذابه وما آثر قومٌ قطّ الدنيا على الآخرة إلّا ساء منقلبهم وساء مصيرهم وما العلم بالله والعمل إلّا إلفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه وحثّه الخوف على العمل بطاعة الله و إنّ أرباب العلم وأتباعهم: الذين عرفوا الله فعملوا له ورغبوا إليه وقد قال الله: «إنّما يخشى الله من عباده العلماء» فلا تلتمسوا شيئاً ممّا في هذه الدّنيا بمعصية الله واشتغلوا في هذه الدّنيا بطاعة الله واغتنموا أيّامها واسعوا لما فيه نجاتكم غداً من عذاب الله فانّ ذلك أقلّ للتّبعة وأدنى من العذر وأرجا للنجاة فقدّموا أمر الله وطاعة من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلّها ولا تقدّموا الأمور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت من زهرة الدّنيا بين يدي الله وطاعته وطاعة أولي الأمر منكم

واعلموا أنّكم عبيد الله و نحن معكم يحكم علينا وعليكم سيّدٌ حاكم غداً وهو موقفكم. ومسائلكم فأعدّوا الجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على ربّ العالمين، يومئذ لا تكلّم نفس إلّا بإذنه.

واعلموا أنّ الله لا يصدّق يومئذ كاذباً ولا يكذّب صادقاً ولا يردّ عذر مستحقّ ولا يعذر غير معذور، له الحجّة على خلقه بالرّسل والأوصياء بعد الرّسل فاتّقوا الله عباد الله واستقبلوا في

بخدا سوگند هیچ مردمی هرگز از منزلگاه گناه و نافرمانی خدا کوچ نکنند جز بسوی عذابش و بر نگزینند هرگز هیچ مردمی دنیا را بردیگر سرای جز اینکه بد برگشت و بدسرانجامند خداشناسی و کردار نیك نیستند جز دورفیق هم آغوش، هر که خدا راشناسد ازاو بترسد و ترسش اورا بکردار طاعت خدا وادارد و راستی که دانشمندان و پیروانشان هم آنکسانند که خدارا شناختند و برای او کار کردند وبه او روی آوردند و هرآینه خدا فرموده است (۲۸ـ فاطر) همانادانایانند که از خدا می‌ترسند ـ نباید چیزی ازاین جهانرا بوسیله گناه خدابجوئید در این جهان بکار طاعت خدا اندر باشید و روزبروز آنرا غنیمت شمارید و بکوشید درآنچه فردا شمارا ازعذاب نجات بخشد زیرا این روش کم مؤاخذه‌تر و بعذرخواهی نزدیکتر وبرای نجات امیدبخش‌تراست فرمان خدا را پیش خود گذارید و بطاعت کسی گرائید که خدا طاعتش را پیشتراز همه امور ودر پیش همه امور واجب کرده است وامور را که از جانب سرکشان بخاطر دنیای شکوفان آنهابشما وارد میشود مقدم بر طاعت خدا وطاعت صاحب‌الامر خود مدارید بدانید که شماها همه بنده‌های خدائید و ماهم بهمراه شما برما و شماها آقائی حکم کند که حاکم فرداست واواست که شمارا بازداشت کند واز شماها بازپرسی کند و باید آماده پاسخ شوید پیش از بازداشت وپرسش وعرضه بر پروردگار جهانیان درچنانه روزی که جز به‌اجازه او کسی دم نتواندزد.

و بدانید که خدا درآنروز هیچ دروغگوئی را راستگو نشمارد وهیچ راستگوئی رادروغزن و هیچ عذر بجائی وارد نکند وهیچ بی‌عذریرا معذور نداند اواست که برهمه خلقش حجت‌دارد بوسیله رسولان واوصیاء جانشین رسولان، ای بنده‌های خدا ازخدا بپرهیزید و به‌اصلاح خود روآورید وبه

إصلاح أنفسكم وطاعة من تولّونه فيها ، لعلّ نادماً قدندم فيما فرّط بالأمس في جنب الله وضيّع من حقوق الله واستغفروا الله وتوبوا إليه فانّه يتبل التوبة ويعفو عن السيّئة ويعلم ماتفعلون .

و إيّاكم وصحبة العاصين ومعونة الظالمين ومجاورة الفاسقين ،احذروا فتنتهم وتباعدوا من ساحتهم واعلموا أنّه من خالف أولياء الله ودان بغير دين الله واستبدّ بأمره دون أمر ولي الله كان في نار تلتهب ، تأكل أبداناً قد غابت عنها أرواحها وغلبت عليها شقوتها ، فهم موتى لا يجدون حرّ النار ولو كانوا أحياء لوجدوا مضض حرّ النار واعتبروا يا أولي الأبصار واحمدوا الله على ما هداكم واعلموا أنّكم لاتخرجون من قدرة الله إلى غير قدرته وسيرى الله عملكم ورسوله ثمّ إليه تحشرون ، فانتفعوا بالعظة وتأدّبوا بآداب الصالحين .

طاعت خدا و طاعت هر که در طاعت خدا پیرووودوست او شدید شاید پشیمانی پشیمانی کشد درآنچه دیروز درباره خدا کوتاهی کرده و حقوق خدا را ضایع ساخته از خدا آمرز شخواهید و بدو باز گردید زیرا او است که توبه پذیرد و از گناه درگذرد وبداند که شماها چه‌میکنید .

مبادا باگنه‌کاران همنشینی کنید و بستم‌کاران یاری دهید و با فاسقان همسایه شوید از فتنه و فریب آنان برحذر باشید واز آستان آنها به‌دور گردید وبدانید هر که با اولیاء خدا مخالفت کند و بجز دین خدا کیشی بپذیردوخودکامی کند در برابر فرمان امام برحق در آتش سوزانی باشد که میخورد پیکر هائی را که جان خود را باخته اند و بدبختی بر آنها چیره شده پس آنان مردگانی باشند که سوز آتش را نیابند و اگر زنده بودند هر آینه دردناکی سوز آتش را دریافت میکردند.

شرح - از مجلسی ره- « قوله فی نار تلتهب» ظاهرا مقصود اینست که آنها در این‌جهان‌در آتش دوری وحرمان وخشم و خذلان میسوزند ولی چون بمانند مرده‌ها هستند و از حقایق بیخبرند‌و علم ویقین ندارندبدرد این آتش معنوی وسوزان شعور ندارند آنرا درك نمیکنند چنانچه خدا تعالی فرموده‌است (۴۹-توبه) براستی که دوزخ بکافران‌فراگیر است وهم خدا فرموده‌است (۲۱- النحل) مرده‌هایند ونه زنده‌ها ولی شعور ندارند (یعنی مرده‌بودن خودرا درك نمیکنند) و ممکن‌است که مقصوداز آتش اسباب درآمدن در دوزخ باشد بطورمجاز:

دنباله حدیث۲-

ای صاحب دیده‌ها عبرت گیرید و خدارا سپاس گزارید بررهبری کردن شماها و بدانید که‌از زیر نیروی‌خدادرپناه‌دیگرنیرو بیرون‌نتوانید شد ومحققاً ببینند خدا کردار شماراوهم رسولخدا « ص » سپس بسوی‌او محشور گردیداز پند سود برید بآداب‌خوبان‌ادب پذیرید .

٣ ـ أحمد بن محمد بن أحمد الكوفي وهو العاصمي؛ عن عبد الواحد بن الصواف، عن محمد بن إسماعيل الهمداني؛ عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يوصي أصحابه و يقول: أُوصيكم بتقوى الله فانها غبطة الطالب الرّاجي وثقة الهارب اللاّجي واستشعروا التقوى شعاراً باطناً واذكروا الله ذكراً خالصاً تحيوا به أفضل الحياة وتسلكوا به طريق النجاة، انظروا في الدنيا نظر الزّاهد المفارق لها فانها تزيل الثاوي الساكن وتفجع المترف الآمن لا يرجى منها ما تولّى فأدبر ولا يدرى ما هو آت منها فينتظر، وصل البلاء منها بالرّخاء والبقاء منها إلى فناء، فسرورها مشوبٌ بالحزن والبقاء فيها إلى الضعف والوهن، فهي كروضة اعتمّ مرعاها وأعجبت من يراها عذبٌ شربها، طيب تربها، تمجّ عروقها الثرى، وتنطف فروعها الندى، حتّى إذا بلغ العشب إبّانه واستوى بنانه هاجت ريح تحتّ الورق وتفرّق ما اتّسق فأصبحت كما قال الله: «هشيماً تذروه الرّياح و كان الله على كلّ شيء مقتدراً»، انظروا في الدنيا في كثرة ما يعجبكم وقلّة ما ينفعكم.

---

٣ ـ از امام كاظم(ع) كه شيوه اميرالمؤمنين بود كه بياران خودچنين سفارش ميفرمود: من به شما سفارش كنم تقوا از خدا ازيرا تقوى بهره رشك آور جوينده اميد واراست ووسيله اعتماد گريزان پناه جو، تقوى را در درون نهادخود بپرورید ودرك كنيد و خدارا بااخلاص ياد كنيد تا بدان بهترين زندگى را به دست آريد وراه نجات را بپيمائيد در دنيا نگاه كنيد چون نگاه زاهدى كه از آن جدائى ميكند زيرا كه دنياجاى گزين نشيمن گير را بن كن ميكند و خوشگزران آسوده نهادرا داغ دار مينمايد آنچه ازدنيا رو گردانيد و پشت كرد ورفت اميد بر گشتى بدان نيست و كس نداند كه آنچه از آن آيد چيست تاانتظار آنرا برند آسايش آنرا بلا درپى است و بقايش را نيستى وفنا، شادیش آميخته به اندوه است وپايش آنرا درپيرامون ناتوانى وسستى، دنيا چه بستانيست كه چرا گاهش سرسبز و شادابست و هر كسش بيند درشگفت و آرمانست، آبش خوشگواراست وخاكش پاك وسر شار، ريشه درخت و گل و گياهش آب درين خاك تنيده وشاخه هايش نم ورطوبت رابخود كشيده ودرپاشيده تاچون گياهش ببهارعمر و خرمى رسد وبر سرپاى خودايستد بادى طوفانى بوزد وبجهدوبر گهايش را پرپر كند وبروى زمين ريزد و هرچه برشته زيبائى درآورده ازهم بپاشد وچنان گردد كه خدافرمايد (١٢٦ـ الكهف) خشكيده و خرد شده كه بادش بهر سو بپراند و خدا است كه بر هر چيزى توانا است ـ دنيا را از اين رو بنگريد كه بسيار چيز خوش آيند بشما نمايد و كمتر چيزى در آن باشد كه بشما سود بخشد.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

☆(وهى خطبة الوسيلة)☆

٤ - محمّد بن عليّ بن معمر، عن محمّد بن عليّ بن عكاية التميميّ، عن الحسين بن النضر الفهريّ عن أبي عمرو الأوزاعيّ، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت: يا ابن رسول الله قد أرمضني اختلاف الشيعة في مذاهبها فقال: ياجابر ألا أوقفك على معنى اختلافهم من أين اختلفوا ومن أيّ جهة تفرّقوا؟ قلت: بلى يا ابن رسول الله قال: فلا تختلف إذا اختلفوا ياجابر إنّ الجاحد لصاحب الزّمان كالجاحد لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في أيّامه، ياجابر اسمع وع، قلت: إذا شئت؛ قال: اسمع وع وبلّغ حيث انتهت بك راحلتك أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خطب النّاس بالمدينة بعد سبعة أيّام من وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وذلك حين فرغ من جمع القرآن وتأليفه فقال: الحمد لله الذي منع الأوهام أن تنال إلّا وجوده و حجب العقول أن تتخيّل ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل بل هو الذي لايتفاوت في ذاته ولا يتبعّض

يك سخنرانى از امير المؤمنين (ع) و آن خطبه وسيله است

٤ـ ازجابر بن يزيد گويد من خدمت امام باقر (ع) شرفياب شدم و گفتم يابن رسول الله اختلافات مذهبى شيعه مرا داغ كرده و گداخته در پاسخ فرمود: اى جابر تر او اقف نكنم بر حقيقت اختلاف آنها كه از كجا اختلاف پيدا كردند و از چه جهت جدائى و تفرقه ميان آنها افتاد؟ گفتم: چرا يابن رسول الله فرمود اى جابر اگر آنها براه جدائى و اختلاف رفتند تو راه اختلاف در پيش مگير. اى جابر منكر امام هر زمان و صاحب الامر وقت مانند منكر رسول خدا «ص» است در دوران رسالت او، اى جابر گوش دار و در ياد نگه دارد.

جابر ـ هر گاه شما خواسته باشيد كه بشنوم بفرمائيد تا گوش دارم (اكنون آماده ام كه بشنوم و درخواست آنرا دارم خل).

امام ـ گوش دار و در ياد نگه دار تا آنجا كه مركبت پيش ميرود به ديگران برسان كه امير المؤمنين «ع» پس از هفت روز وفات پيغمبر «ص» براى مردم سخنرانى كرد و اين سخنرانى هنگامى بود كه از جمع آورى و تأليف قرآن پرداخته بود، چنين فرمود:

سپاس از آنخدائيست كه وهمها را در بند كرده است از اينكه بجائى برسند درباره اوجز به همين كه اوهست و همه خردها را در پرده داشته از اينكه ذات اورا در خيال آورند زيرا از همانندى وهم شكلى بر فراز است.

بلكه او است همان صرف هستى كه در حقيقت ذاتش تفاوتى نيست و در صفات كمالش تبعيض به شماره بندى راه ندارد.

شرح ـ از مجلسی « ره » ـ « قوله منع الاوهام » ظاهر اینست که مقصود از وهم در این جا معنی عامی است که شامل عقل هم می شود یعنی تقدس وعلو شأنش مانع از آنست که عقول راجز همان درك هستی او دراو راهی باشد و کنه صفاتش رادریابد.

«و حجب العقول» یعنی محجوبند ازاینکه اورادرخیال رسم کنند اگر منظور ازتخیل ارتسام در قوه خیال باشد چنانچه اصطلاح شده منظور از تعلیل اینست که تخیل در محسوساتست و در مادیات واگر خداتعالی در خیال آید باید بمانند آن باشد وهم شکل آنها بود ودر صفات امکانیه باآنها شریك باشد بااینکه خدا ازهمه اینها برتر است وبرکنار است واگر مقصود ارتسام در عقل باشد که روشن تراست مقصود اینست که خداتعالی بچیزی نماند تامابه الاشتراك و مابه الامتیاز داشته باشد ودرتصور عقل درآید یااینکه هر صورتی در عقل درآید نیاز بمحل دارد ونتواند عین حقیقت اوباشد یا بتعبیر دیگر اگرخدا درعقل گنجد دراین جهت مانند ممکنات باشدواین همانندی براو روانباشد یا گفته شود میان عاقل ومعقول نسبتی باید تا تعقل شاید ومناسبتی یا مشابهتی چنین میان خداوخلقش نیست پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم وهم یك نیروی درونی است دروجود انسان که برروی صورت همه محسوسات صورت تراشی میکند و کاریکاتور ساز درون انسانست و هرگونه تصویر نقشه‌ای را ابتکار میکندوفن کاری‌ـ کاتورسازی امروز که شهرت بسزائی دارد یکی ازفنون فعالیت این نیرو است ومی‌توان گفت نیروی وهم ازاین نظر پایانی ندارد مانند عدد وشماره که خود بی‌نهایت است بلکه شماره وعدد هم خود یکی از فعالیتهای همین نیروی واهمه است زیرا هرگونه ادراکی که درحدی گنجد و اندازه اش باشد چه بعنوان خود شمارش که یك اندازه‌ایست وچه به‌اعتبار صورت وپیکره که عبارت از احاطه سطح ویا خطست بیك‌شکل هندسی وآن هم خود اندازه دیگریست دردسترس وهم افتد و بر روی آن هراندازه ای دیگری بادید آورد و چنانچه اندازه های شماری لانهایت است با افزودن هر شماری شماری دیگر پدید آید و برای آن پایانی نشاید و اندازه‌های سطحی و خطی هم‌چنین باشد بلکه کار وهم ازاین هم پردامنه‌تر است وگاهی برای حقائق نامرئی هم صورت گری کند و این خود درفن ادب وشعر باب تشبیه معقول بمحسوس باشد زیراخود فن‌شعر وادب هم‌یکی ازفنون‌فعالیت واهمه‌است چنانچه علمرا بصورت نورروشن در آورد وجهلرا بصورت تاریکی وظلمت و هدایت را زندگی تصویر کند و ضلالترا در اسکلت مرده‌ای مجسم‌نماید و عدالترا باشکل ترازومجسم کند و صلح وسلامترا باصورت کبوترسفید نمایش‌دهد، ووهم بااین‌وسعت دستگاه اندازه گیری ونقشه کشی نا محدود خود درساحت خداوند راهی ندارد جز بهمین اندازه که درك کند هست وبرای هستی مطلق هیچ اندازه‌ای وجودندارد که‌وهم بتواند آنرا درقالب آن درآورد وهمین معنی است که میفرماید چون خدارا مانندی‌نیست وهم شکلی‌نیست‌یعنی اندازه گیری دراو امکان‌پذیر نیست اوهامرادرحضرت او راهی نیست.

نیروی عقل کلیاترا درك کند وکلیات بیش‌از پنج‌نباشد که درمنطق بیان‌شده است:

وجه‌اشتراك حقائق مختلفه که جنس‌باشد ووجه اشتراك افراد یك‌حقیقت که‌نوع است و وجه امتیازحقیقت‌خاصی‌ازحقیقت دیگر که‌فصل‌است ووجه‌اشتراك‌دروصف‌وعارض‌خارج‌ازذات که‌اگرمحصور به‌افراد یك حقیقت‌باشد عرض‌خاص است واگر مشترك میان حقائقی باشد عرض عام‌است همه‌اینکلیات

بتجزئة العدد في كماله ، فارق الأشياء لاعلى اختلاف الأماكن ويكون فيها الاعلى وجه الممازجة، و علمها لابأداة لايكون العلم إلّابها وليس بينه وبين معلومه علم غيره، به كان عالماً بمعلومه ، إن قيل : كان فعلى تأويل أزليّة الوجود وإن قيل : لم يزل ، فعلى تأويل نفي العدم ؛ فسبحانه و تعالى عن قول من عبد سواه واتّخذ إلهاً غيره علوّاً كبيراً .

نحمده بالحمد الذي ارتضاه من خلقه وأوجب قبوله على نفسه وأشهد أن لاإله إلّاالله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله ، شهادتان ترفعان القول وتضاعفان العمل ، خفّ ميزانٌ ترفعان منه وثقل ميزانٌ توضعان فيه وبهما الفوز بالجنّة والنجاة من النّار والجواز على الصّراط

بر پایه تفاوت مراتب وجود وحقیقت اشیاء است که درك اشتراك وامتیاز بشود وشمارشی در اجزاء مفهومی پدید آید وچون حقیقت هستی وصرف هستی بر کنار از همه این ها است نه دچار تفاوت است و نه شمارش، اجزاء درونی یا برونی بنا برین در تعقل نیاید زیرا از عقل جز ادراك این کلیات کاری بر نیآید بنا بر این تقریر جمله « بل هو الذی لایتفاوت » تا « فی کماله » بیان علت این است که عقل از تخیل ذاتش در پرده است و قابل شماره نبودن صفات کمال به این معنی است که عین ذات اویند نه زائد بر ذات تا آن ها را با ذات دو شماره باشد یا نسبت بهم دیگر شماره ها داشته باشند.

دنباله حدیث ٤ ـ

از همه چیز ها جدا است نه بوسیله مسافت و در همه چیز اندر است نه بر وجه آمیزش و ممازجت .

شرح ـ در اینجا برای تمثیل و نزدیك کردن این حقیقت بفهم عمومی ممکن است بوضع جان با تن توجه کرد که جان از تن جدا است ولی نه به این معنی که مسافتی میان آن ها وجود دارد وهر کدام در جای دیگرند و با آن اندر است نه باین معنی که بدان آمیخته وممزوج باشد.

دنباله حدیث ـ ٤

دانش او به ابزار نیست علمش بخود ذاتست، میان او ومعلوم او علمی که جز او باشد وبوسیله آن دانا بمعلوم باشد وجود ندارد (شرح بلیغی است که علم او عین ذات او است وعبارت از احاطه حضوری است) اگر گفته شود که بوده است به این معنی است که وجودش ازلی است واگر گفته شود همیشه هست به این معنی است که نابودی رادر او راهی نیست پس منزه بادخدا وپربرتر باداز گفته آنکه جز او را پرستد ومعبود دیگری جز او گیرد .

او راسپاس گزاریم بدان سپاسی که از خلقش برای خودش پسندد و پذیرش آنرا برخود ما بایست شمارد و گواهمکه نیست شایسته پرستشی جز او، تنها است، شریك ندارد و گواهم که محمد بنده ورسول اواست، دو گواهیند که گفتاررا برفرازند و کردار را دوچندان سازند، سبك باشد هرمیزان عملی که از آنشان بردارند وسنگین باشد هرمیزان عملی که در آنشان بگذارند: به این دو است کامیابی به بهشت و نجات از دوزخ و گذشت برصراط شماها باشهادت ببهشت در آئید وبا نماز برحمت برسید، بر

وبالشهادة تدخلون الجنّة وبالصّلاة تنالون الرّحمة ، أكثروا من الصّلاة على نبيّكم « إنّ الله وملائكته يصلّون على النبي يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً » صلّى الله عليه وآله و سلّم تسليماً .

أيّها النّاس إنّه لا شرف أعلى من الاسلام ولا كرم أعزّ من التقوى ولا معقل أحرز من الورع ولا شفيع أنجح من التوبة ولا لباس أجمل من العافية ولا وقاية أمنع من السّلامة ولا مال أذهب بالفاقة من الرضى بالقناعة ولا كنز أغنى من القنوع ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الرّاحة وتبوّأ خفض الدّعة والرغبة مفتاح التّعب والاحتكار مطيّة النصب والحسد آفة الدّين والحرص داع إلى التقحّم في الذنوب وهو داعي الحرمان والبغي سائق إلى الحَين والشره جامع لمساوي العيوب ربّ طمع خائب وأمل كاذب ورجاء يؤدّي إلى الحرمان و تجارة تؤول إلى الخسران ، ألا ومن تورّط في الأمور غير ناظر في العواقب فقد تعرّض لمفضحات النوائب وبئست القلادة قلادة الذّنب للمؤمن.

أيّها النّاس إنّه لا كنز أنفع من العلم، ولا عزّ أرفع من الحلم ، ولا حسب أبلغ من الأدب ولا نسب أوضع من الغضب ، ولا جمال أزين من العقل . ولا سوأة أسوء من الكذب ، ولا حافظ أحفظ من الصمت، ولا غائب أقرب من الموت .

پیغمبر خود بسیار صلوات فرستید. راستی که خدا و فرشته‌هاش صلوات فرستند بر پیغمبر أیا کسانیکه گرویدید صلوات براو فرستید و درود فراوان.

أیا مردم راستش اینستکه شرفی برتر از اسلام نیست و کرامتی عزیزتر از تقوی و قلعه ای مصونتر از ورع و پارسائی و شفیعی پذیراتر از توبه ولباسی زیباتر از عافیت، و نگهداشتی نیست که منیع‌تر از سلامت و سازش و نه مالی نیاز برنده‌تر از دلدادن بقناعت و نه گنجی پرثروت‌تر از قناعت هر که بهمان کفایت گذران معاش اکتفاء کند آسایش خود را پابر جا کرده ودر مهد آرامش نشیمن ساخته، رغبت بدنیا کاید رنج است وجمع مال دنیا مرکب ناراحتی، حسد آفت دین است و آزمندی سبب افتادن در پرتگاه گناهان که مایه حرمانست سرکشی وستم راننده بمرگست وشیفته بودن بدنیا بنگاه هر عیب بد، بسا طمعی که نومید گردد و آرزوئی که بر باد رود و دروغ در آید و امیدی که به نومیدی گراید و تجارتی که به زیان کشد هلاهر که خود را چشم بسته از سر انجام در هر کاری در اندازد در معرض ناگواری های رسوا کننده است و چه بد گردنبندی است گردنبند گناه برای مؤمن.

أیا مردم راستش اینست که گنجی سودمندتر از دانش نیست و عزتی بالاتر از بردباری و نه حسبی رساتر از ادب و نه نسبی زبون تر از خشم و نه جمالی آرایش کن تر از خرد ، هیچ زشتی بدتر از دروغ نیست و هیچ پاسبانی نگهدارتر از خموشی وهیچ غائبی نزدیکتر ازمرك.

أیّها النّاس [إنّه] من نظر في عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره ، و من رضي برزق الله لم یأسف علی مافي ید غیره ، ومن سلّ سیف البغي قتل به ، ومن حفر لأخیه بئراً وقع فیها ؛ ومن هتك حجاب غیره انکشف عورات بیته؛ ومن نسي زلله استعظم زلل غیره ؛ ومن أعجب برأیه ضلّ ، ومن استغنی بعقله زلّ ، ومن تکبّر علی النّاس ذلّ ،ومن سفه علی الناس شتم ، ومن خالط الأنذال حقر ومن حمل مالایطیق عجز .

أیّها النّاس إنّه لامال [هو] أعود من العقل ، ولافقر [هو] أشدّ من الجهل ، ولاواعظ [هو] أبلغ من النصح ، ولاعقل کالتدبیر ؛ ولاعبادة کالتفکّر ، ولا مظاهرة أوثق من المشاورة ، ولا وحشة أشدّ من العجب ، ولاورع کالکفّ عن المحارم ؛ ولاحلم کالصبر والصمت .

أیّها النّاس في الإنسان عشر خصال یظهرها لسانه : شاهد یخبر عن الضمیر ، حاکم یفصل بین الخطاب ، وناطق یردّ به الجواب ، وشافع یدرك به الحاجة، وواصف یعرف به الأشیاء ، وأمیر یأمر بالحسن، وواعظ ینهی عن القبیح، ومعزّ تسکّن به الأحزان، وحاضر تجلی به الضغائن ، ومونق تلتذّ به الأسماع .

أیامردم [راستش] هر که در عیب خود نگرد از عیب دیگران بگذرد و هر که بروزی خدا داد خشنود باشد بر آنچه دیگران دارند افسوس نخورد، هر که تیغ ستمکشد بدان کشته شود، وهر که برای برادرش چاهی کند خودش در آن افتد و هر که پرده دیگران بدرد عیوب خانه خود از پرده بدر آورد، هر که لغزش خود از یاد برد لغزش دیگرانرا بزرك شمارد و هر که بنظرش خود بین باشد گمراه گردد و هر که بخرد خود بی نیازی کند بلغزد و هر که بمردم بزرگی فروشدخوار گردد و هر که نسبت بمردم سبکسری کند دشنام خورد و هر که بااوباش آمیزد کوچك شود وهر که آنچه راتاب نیاورد بدوش گیرد، درماند.

أیامردم راستش اینستکه مالی سودمندتر از خرد نیست ونه فقری سخت‌تر از نادانی و نه پند دهی شیواتر از اندرز، عقلی چون تدبیر نیست و عبادتی چون تفکرو اندیشه، و پشتیبانی محکمتراز مشورت، وهراسی سخت‌تراز خود بینی نیست و ورعی چون خودداری از ارتکاب حرام، وبردباری‌چون صبر وخموشی نباشد .

أیامردم ده خصلت انسانی اززبانش برآید ۱ـ گواهی استکه از درون گزارش دهد ۲ ـ حاکمی استکه میان مردم قضاوت کند ۳ـ ناطقی که پاسخ پردازد ٤ـ شافعی که حاجت بدو رواشود ٥ـ ستایشگریکه هرچیز رامعرفی کند ٦ـ فرماندهیکه بکار خوب فرمان دهد ۷ـ پندگوئی که از زشت بازدارد ۸ـ تسلیت گوئی که غمها بدان آرام شود۹ـ وسیله حاضری استکه کینه‌بدان برطرف شوند ۱۰ـ دلربائی استکه گوشها ازآن لذت برند .

أيّها النّاس إنّه لاخير في الصمت عن الحكم كما أنّه لاخير في القول بالجهل .

واعلموا أيّها النّاس إنّه من لم يملك لسانه يندم ، ومن لايعلم يجهل ، ومن لايتحلّم لايحلم ومن لايرتدع لايعقل ، ومن لايعقل يهن ، ومن يهن لايوقّر ، ومن لايوقّر يتوبّخ ؛ ومن يكتسب مالاً من غير حقّه يصرفه في غير أجره ، ومن لايدع وهو محمود يدع وهو مذموم ، ومن لم يعط قاعداً منع قائماً ومن يطلب العزّ بغير حقّ يذلّ ؛ ومن يغلب بالجور يُغلب ، ومن عاند الحقّ لزمه الوهن ، ومن تفقّه وقّر ، ومن تكبّر حقّر ، ومن لايُحسن لايُحمد .

أيّها النّاس إنّ المنيّة قبل الدّنيّة والتجلّد قبل التبلّد ، والحساب قبل العقاب ، والقبر خيرٌ من الفقر ، وغضّ البصر خيرٌ من كثير من النظر ، والدّهر يوم لك ويومٌ عليك فاذا كان لك فلاتبطر وإذا كان عليك فاصبر فبكليهما تمتحن . - وفي نسخة وكلاهما سيختبر - .

أيّها الناس أعجب مافي الانسان قلبه وله موادٌّ من الحكمة وأضدادٌ من خلافها فان سنح له الرّجاء أذلّه الطمع ؛ وإن هاج به الطمع أهلكه الحرص ، وإن ملكه اليأس قتله الأسف ، وإن عرض له الغضب اشتدّ به الغيظ ، وإن أسعد بالرضى نسي التحفّظ ، وإن ناله الخوف شغله الحذر

أيامردم راستش اينستكه خوب نيست دم بستن از حكمت و سخن بجا چنانكه خوب نيست سخن گفتن بنادانى .

(دو چيز تيره عقل است دم فروبستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشى)

واى مردم بدانيد هر كس اختيار زبان خود را ندارد پشيمان مى شود و هر كه نداند بنادانى افتد و هر كه خود را ببردبارى واندارد بردبار نباشد و هر كه مهار خود نكشد خردمند نيست و هر كه خردمند نيست خوار شود و هر كه خوار شود احترام نشود و هر كه احترام نشود مورد سرزنش است و هر كه مال را بناحق بدست آورد درغير مورد خرج كند و هر كه بوجه پسنديده اى دست از بدى بر ندارد بر آن وادار شود و بانكوهش و بناچار دست از آن بدارد ، هر كه نشسته عطا نكند ايستاده باشد و از او دريغ شود و هر كه عزت بناحق جويد راه خوارى پويد و هر كه بناحق غالب آيد مغلوب گردد و هر كه باحق لجبازى كند موهون بود و هر كه دينرا بفهمد باوقار باشد و احترام دارد و هر كه تكبر ورزد كوچك شود و هر كه احسان نكند اورا نستايند.

أيامردم مردن به از زبون زيستن است و جستن باسختى به از بيكار خفتن است و حساب خود نگه داشتن به از كيفر كشيدنست و گور به از فقر و چشم پوشيدن به از بسيار از نگاهها است و روز گار در روزى باتواست و در روزى در برابرت هر گاه باتواست مستى مكن و هر گاه در برابر تواست صبر كن زيرا بهر دو آزمايش شوى و در نسخه ايستكه هر دو را اختبار خواهد شد.

أيامردم شگفت آور چيزيكه در انسانست دل اواست دل مايه هائى از حكمت دارد و اضدادى بر خلاف آن اگر اميدوارى بدو رخ دهد طمعش خوار كند و اگر طمعش برافروخت حرصش بكشد و اگر نوميدى گريبانگيرش شد افسوسش بكشد و اگر خشمش رخ داد غيظ اوسخت باشد و اگر با رضايت

وإن اتّسع له الأمن استلبته الغرّة - وفي نسخة أخذته العزّة ، - وإن جدّدت له نعمة أخذته العزّة ، وإن أفاد مالاً أطغاه الغنى ، وإن عضّته فاقة شغله البلاء - وفي نسخة جهده البكاء - وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع ، وإن أجهده الجوع قعد به الضعف ، وإن أفرط في الشبع كظّته البطنة فكلّ تقصير به مضرّ وكلّ إفراط له مفسد .

أيّها النّاس إنّه من فلّ ذلّ ، ومن جاد ساد ؛ ومن كثر ماله رأس ، ومن كثر حلمه نبل ، ومن أفكر في ذات الله تزندق ؛ ومن أكثر من شيء عُرف به ، ومن كثر مزاحه استخفّ به ، و من كثر ضحكه ذهبت هيبته .

فسد حسب من ليس له أدب ، إنّ أفضل الفعال صيانة العرض بالمال ؛ ليس من جالس الجاهل بذي معقول ، من جالس الجاهل فليستعدّ لقيل وقال ، لن ينجو من الموت غنيٌّ بماله ولا فقيرٌ لافلاله .

أيّها النّاس لو أنّ الموت يشترى لاشتراه من أهل الدّنيا الكريم الأبلج واللّئيم الملهوج .

نیکبخت شود تحفظرا از یاد برد و اگر بیمی بدو رسد حذر اورا مشغول سازد و اگر پر آسوده باشد فریب وغرور (عزت خل) اورا دررباید ودر نسخهٔ دیگراستکه عزت (یا فریب خل) اورا در گیردو اگر نعمتی تازه کند عزت اورا بگیرد و اگرمالی یابد گمراهیش بسر کشی کشد و اگر نداری او را بگزند بلایش بکار گیرد و در نسخه ایستکه از گریه برنج افتد و اگر مصیبتی بوی رسد بی تابی او را رسوا کند و اگر گرسنگی کشد ناتوانی او را از پای در آورد و اگر پر سیر خورد شکم پری او را بفشارد پس هر کوتاهی و کمی باو زیان رساند و هر افراط و گذشت از حد هم مفسده بار برای او است.

أیامردم هر که کندی (کم کاری خل) کرد خوار شد و هر که بخشش نمود آقاشدوهر که فراوان داشت سرور گردید وهر که پرحلم ورزید شرافتمندشد وهر که درذات خدااندیشید زندیق گردید وهر که چیزیرا پراظهار کرد بدان معروف شود وهر که پرشوخی کرد سبك گردد وهر که پرخندید هیبتش برود، آبروی خانوادگی کسیکه ادب و پرورش ندارد تباه گردد، راستی بهترین کار نگهداشتن آبرو است بصرف مال کسیکه با نادان همنشین گردد خردمند نیست هر که با نادان نشیند آماده قیل و قال و جنجال باشد، از مرك رها نشود توانگری برای ثروتش ونه فقیری برای نداریش.

أیا مردم - اگر مرگ خریداری بود کریم درخشان چهره آنرا میخرید وهم لئیم نپخته و آزمند .

شرح - ازمجلسی ره - درتوجیه اینکلام وجوهی توان گفت :

۱- مقصود این باشد که اگر مرك خرید وفروش میشد کریم آنرا میخرید چون بکرامت کردن شوق دارد ومال ندارد که ببخشد چنانچه معمول همین است (کرم داران عالمرا درم نیست) واز این غم

أيّها النّاس إنّ للقلوب شواهد تجري الأنفس عن مدرجة أهل التفريط، وفطنة الفهم للمواعظ مايدعو النفس إلى الحذر من الخطر، وللقلوب خواطر للهوى، والعقول تزجر وتنهى، وفي التجارب علم مستأنف، والاعتبار يقود إلى الرّشاد، و كفاك أدباً لنفسك ما تكرهه لغيرك، و عليك لأخيك المؤمن مثل الذي لك عليه، لقد خاطر من استغنى برأيه، والتدبّر قبل العمل فانّه يؤمنك من الندم، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ ومن أمسك عن الفضول عدّلت رأيه العقول، ومن حصن شهوته فقد صان قدره، ومن أمسك لسانه أمنه قومه، ونال حاجته، وفي تقلّب الأحوال عُلم جواهر الرّجال، والأيّام توضح لك السرائر الكامنة، وليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة، ومن عرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة؛ وأشرف الغنى ترك المنى، والصبر جنّة من الفاقة، والحرص علامة الفقر، والبخل جلباب المسكنة؛ والمودّة قرابة مستفادة، ووصول معدم خير من جاف مكثر، والموعظة كهف لمن وعاها، ومن أطلق

بمرك خودراضی می‌شد و لئیم آزمند هم آنرا میخرد و بدان راضی است چون بواسطه حرصیکه دارد از زندگی خود بی‌نهایت ناراضی است وبسا زیانی بیند و خواهد که ازغصة بمیرد و بسا ازحسد بدیگران بمرك گرایید.

۲- مقصود این باشد که کریم مرگرا میخرد تافروشنده‌رابکرم‌خوداز آن رهاکند ولئیم آنرا میخرد چون‌حرص بجمع هرچیز دارد.

۳- کریم آنرا میخرد تاهمه مردم ازآن راحت‌شوند ولئیم آنرامیخرد تابجان همه مردمش ریزد وهمه‌را باآن بکشد وهرچه دارند خاص‌خود کند.

دنباله حدیث٤-

أیامردم- راستی برای‌دلها گواهانی است: نفوس‌زنده برای تیزهوشی وپند پذیری از روش تقصیرکاران درایندو بخوداعلام خطر کنند وبر حذرباشند دلها خاطره‌های‌هوابسیار دارند ولی خرد هایند که باز دارند وغدقن سازند در هرآزمایشی دانش تازه‌ایست، عبرت گیری براه درست میرساند برای ادب‌تو همین بسکه بدی دیگریرا ملاحظه کنی، بگردن توبرای مؤمنست همان حقی که توراز براو است، هرکه برأی‌خود بی‌نیاز ومستبدشد، درخطر افتد،تدبیر پیش‌از اقدام بکارباید که توزااز پشیمانی بیاساید هرکه وجوه و علت نظرهای مختلف را برآورد کند مواقع خطا بشناسد هر که ازسخن زیادی خوددار است خردها رأی اورا عادل دانند هرکه شهوتشرا مهار کرد قدر خودرانگه داشت، هرکه زبانشرا نگهدارد مردم‌او ازاو آسوده‌اند وبحاجت‌خودرسد، درزیرورو شدن اوضاع جوهر مردان دانسته‌شود آینده روزگار اسرار نهانرا برای توعیان کند، کسیکه درتاریکی است‌از جهش‌برق بهره‌ای نبرد، هر که حکمتدار شناخته شود بدیده وقار وهیبتش نگرند - شریف ترین توانگری‌ترك آرزواست، شکیبائی‌بهشت(سپرخ) ندارست‌وآزنشانهٔ فقرونیازمندی، بخل‌روپوش‌زبونی است و دوستی خویشاوندئی استکه بدست آورده‌ای، ندار با ترحم بهتر از توانگر جفاپیشه است،

طرفه كثر أسفه ، وقد أوجب الدّهر شكره على من نال سؤله ؛ وقلّ ما ينصفك اللّسان في نشر قبيح أو إحسان ومن ضاق خلقه ملّه أهله ، ومن نال استطال ؛ و قلّ ما تصدقك الأُمنيّة ، والتواضع يكسوك المهابة ، وفي سعة الأخلاق كنوز الأرزاق ، كم من عاكف على ذنبه في آخر أيّام عمره. ومن كساه الحياء ثوبه خفي على الناس عيبه ، وانح القصد من القول فانّ من تحرّى القصد خفّت عليه المؤن، وفي خلاف النفس رشدك، من عرف الأيام لم يغفل عن الاستعداد، ألا وإنّ مع كلّ جرعة شرقاً وإنّ في كلّ أُكلة غصصاً .لاتنال نعمة إلّا بزوال أُخرى . ولكلّ ذي رمق قوتٌ ولكلّ حبّة آكل وأنت قوت الموت .

اعلموا أيّها النّاس أنّه من مشى على وجه الأرض فانّه يصير إلى بطنها ، والليل والنهار يتنازعان ـ وفي نسخة أُخرى يتسارعان ـ في هدم الأعمار.

يا أيّها النّاس كفر النعمة لؤم ، وصحبة الجاهل شؤم ،إنّ من الكرم لين الكلام، ومن العبادة إظهار اللّسان و إفشاء السلام ، إيّاك والخديعة فانّها من خلق اللّئيم ، ليس كلّ طالب يصيب ولا كلّ غائب يؤوب ، لاترغب فيمن زهد فيك ، ربّ بعيد هو أقرب من قريب، سل عن الرّفيق قبل

پند پناه آنکسی استکه پذیردش، هر که نگاهش را رها کرد و بهرجا و هرچه چشم انداخت افسوس فراوان خورد.

روزگاران شکر اورا بر آنکه بدرخواستش رسیده لازم شمرده، کمتر استکه زبان در انتشار زشت وزیباعدالترا رعایت کند، هر که تنك خلقست خاندانش ازاودلتنك باشند،هر که(بچیزی)رسید، گردن کشید کم استکه آرزو باتو راست گوید (یعنی بجاباشد یااینکه روا گردد) تواضع برهیبت تو بیفزاید، دراخلاق خوش گنجهای روزیست بسا کسیکه در پایان عمرملازم گناه خوداست ، هر که جامهٔ شرم دربر کرد عیبش ازمردم نهان است، گفتاررا باندازه دار زیرا هر که اندازه نگهدارد رنج و هزینه اوسبك دز آید، راه جوئی تو در مخالفت هوای نفس است، هر که روزگار را شناخت از آمادگی زوی نتافت هلا باهر نوشیدنی گلو گیری است ودر هر لقمه فرو دادنی خفه گی، بنعمت نرسی جز آنکه نعمت دیگری از دست بدهی برای هر جانداری قوتی است و برای هر دانه ای خورنده‌ای وتو هم قوت مرگی.

أیا مردمـ بدانید هر کس برروی زمین راه میرود راستش بدرون آن میخلد وشب‌وروز ستیزه دارند (بهم پیشی گیرند خل) درویران کردن بنیان عمرها.

أیامردمـ ناسپاسی نعمت پستی است و صحبت نادان بدبختی، راستی نرمش درسخن از کرامت است و اظهار زبانی و افشاء سلام ازعبادت، مبادا خدعه کنی زیرا از اخلاق مردم پست است هرجوینده یابنده نیست و هر غائبی باز آینده، آنکه تو را نخواهد بدو دل مبند بسا دوریکه از نزدیك زود رس‌تر است پیش از آنکه راه جوئی رفیق سفر را بجو و پیش از تهیه خانه‌ای همسایه آنراوارس،

الطريق وعن الجار قبل الدّار ، ألا ومن أسرع في المسير أدركه المقيل ، استر عورة أخيك كما تعلمها فيك ، اغتفر زلّة صديقك ليوم يركب عدوّك ، من غضب على من لا يقدر على ضرّه طال حزنه وعذّب نفسه ، من خاف ربّه كفّ ظلمه - وفي نسخة من خاف ربّه كفي عذابه - ومن لم يزغ في كلامه أظهر فخره ، ومن لم يعرف الخير من الشرّ فهو بمنزلة البهيمة ، إنّ من الفساد إضاعة الزّاد ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غداً ، هيهات هيهات وما تنا كرتم إلّا لما فيكم من المعاصي والذنوب فما أقرب الراحة من التعب والبؤس من النّعيم ، وما شرٌّ بشرّ بعده الجنّة وما خير بخير بعده النّار وكلّ نعيم دون الجنّة محقور وكلّ بلاء دون النّار عافية ، وعند تصحيح الضمائر تبدو الكبائر تصفية العمل أشدّ من العمل ، وتخليص النيّة من الفساد أشدّ على العاملين من طول الجهاد هيهات لولا التّقى لكنت أدهى العرب .

أيّها النّاس إنّ الله تعالى وعد نبيّه محمّداً صلى الله عليه وآله الوسيلة ووعده الحقّ ولن يخلف الله وعده ألا وإنّ الوسيلة على درج الجنّة وذروة ذوائب الزلفة ونهاية غاية الأمنيّة ، لها ألف مرقاة ما بين المرقاة إلى المرقاة حُضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين مرقاة درّة إلى مرقاة جوهرة ، إلى

هلا هر که در رفتن شتاب کند خستگی اورا دریابد، عیب برادرترا بپوش چنانکه آن عیب در خود میدانی از لغزش دوستت در گذر بحساب روزیکه دشمنت برسر آید، هر که بر کسی خشم گیرد که بر؛ زیان او قدرتی ندارد اندوه‌اش درازاست و خود را عذاب کند، هر که از پروردگارش ترسدستمش را باز گیرد- در نسخهٔ دیگر- هر که از پروردگارش ترسد عذاب از او بگرداند- هر که در گفتارش بناحق نگراید افتخار خود را بنماید (هر که بی‌باك سخن گوید بر خود ببالد خل) هر که خوب از بد نشناسد چون حیوانی باشد، راستی از میان بردن توشه از تباهی است.

وه‌چه کوچك است مصیبت دنیا نظر بنیازمندی در فردا (یعنی هرمصیبتی بحساب بیچاره گی و حاجت در قیامت کوچکست) هیهات‌هیهات بی‌اعتمادی و ناآشنائی شماها با یکدیگر برای معاصی‌و گناهانیستکه در آن اندرید.

وه‌چه اندازه آسایش برنج نزدیکست وسختی و تنگدستی بنعمت‌خوارگی‌هیچ بدی‌بدنباشد که دنبالش بهشت آید و هیچ خوبی و خوشی خوش نباشد که دنبالش دوزخ باشد، هر نعمتی دربرابر بهشت حقیراست و هر بلائی در برابر دوزخ عافیت است هنگام درست و پاك شدن درونها گناهان بزرك خودنمائی کنند پاك کردن کردار از انجام آن سخت‌تر است و اخلاص نیت از فساد بر عاملان سخت تر است ازطول جهاد هیهات اگر بملاحظه تقوی نبود من از همه عرب سیاستمدارتر بودم .

أیامردم راستی‌خدای‌تعالی بپیغمبر خودمحمد وعده‌وسیله داده، وعده‌اش درست‌است وخدا هر هرگز خلف‌وعده نکند، هلا که وسیله‌پلکان بهشت است و سر گیسوان تقرب بخدا ونهایت بزرگترین آرزوها، هزار پله دارد که از هر پله تا دیگری باندازه یکصد سال دویدن اسب تندرو است ، از یك

مرقاة زبرجدة إلى مرقاة لؤلؤة ، إلى مرقاة ياقوتة ، إلى مرقاة زمرّدة ، إلى مرقاة مرجانة ، إلى مرقاة كافور ، إلى مرقاة عنبر، إلى مرقاة يلنجوج ، إلى مرقاة ذهب ، إلى مرقاة غمام ، إلى مرقاة هواء ، إلى مرقاة نور قدأنافت على كلّ الجنان ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يومئذ قاعدٌ عليها ، مرتد بريطتين ريطة من رحمة الله وريطة من نور الله ، عليه تاج النبوّة وإكليل الرسالة قدأشرق بنوره الموقف وأنا يومئذ على الدّرجة الرفيعة وهي دون درجته وعليّ ريطتان ريطة من أرجوان النور وريطة من كافور والرّسل والأنبياء قد وقفوا على المراقي ، وأعلام الأزمنة و حجج الدهور عن أيماننا وقدتجلّلهم حلل النّور والكرامة ، لايرانا ملكٌ مقرّب ولانبيٌّ مرسل إلّابهت بأنوارنا و عجب من ضيائنا وجلالتنا وعن يمين الوسيلة عن يمين الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم غمامة بسطة البصر يأتي منها النداء : ياأهل الموقف طوبى لمن أحبّ الوصيّ وآمن بالنبيّ الأمّيّ العربيّ و من كفر فالنار موعده ، وعن يسار الوسيلة عن يسار الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم ظلّة يأتي منها النداء : ياأهل الموقف طوبى لمن أحبّ الوصيّ وآمن بالنبيّ الأمّيّ ، والذي له الملك الأعلى لافازأحدٌ ولا نال الرّوح والجنّة إلّا من لقي خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بنجومهما ، فأيقنوا ياأهل ولاية الله ببياض وجوهكم وشرف

پله در آغاز شود تا برسد بپله‌ای از گوهر، تا برسد بپله‌ای از زبرجد تابرسد بپله‌ای از لؤلؤ تا برسد بپله‌ای از یاقوت تا برسد بپله‌ای از زمرد تابرسد بپله‌ای از مرجان تا برسد بپله‌ای از کافور تابرسد بپله‌ای از عنبر تابرسد بپله‌ای از یلنجوج (چوب عود) تابرسد بپله‌ای ازطلا تابرسد بپله ای از ابر تا برسد بپله‌ای از هوا تا برسد بپله‌ای از نور، این پلکان ازهمه بهشتها فراز تراست،در آن روز رسولخدا (ص) بر آن نشسته و دو جامه لطیف در بر دارد یکی ازرحمت خدا ویکی از نور خدا تاج نبوت برسر دارد که اکلیل رسالت بر آنست از نورش همه عرصه قیامت تابانست و من در آن روز بر پله بلندی باشم فروتر از پله او و دو جامه لطیف دربر دارم جامه‌ای از ارجوان نور و جامه‌ای از کافور ورسولان و پیمبران بر دیگر پله‌ها ایستاده‌اند و پرچمهای زمانه و حجتهای تاریخ روزگار بر سمت راست ماافراشته استکة با حله‌های نور و کرامت تزیین شدند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی مارا ننگرد جزاینکه از انوار ماخیره شود وازتابش وجلالت مابشگفت ماند و در سمت راست منبر وسیله که سمت راست رسول (ص) باشد ابری تاچشم‌رس گسترده‌است وازآن ندا برآید که:

ای حاضران موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی عربی گرویده و هر که کافر بوده‌است وعده گاهش دوزخ است . و ازسمت چپ منبر وسیله که سمت چپ پیغمبر است نداء آید که:

ای اهل موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته‌وبه‌پیغمبر امی و آنکه ملك اعلا دارد گرویده، احدی کامیاب نگردد و بآسایش بهشت نرسد جز کسیکه خالق خود را بااخلاص بر آن‌دو ملاقات کند واقتداء باختران آنها کرده باشد (امامان اولاد آنها) ای اهل ولایت خدا یقین داشته

مقعدكم و كرم مآبكم وبفوزكم اليوم على سرر متقابلين ويا أهل الانحراف والصدود عن الله عزّ ذكره ورسوله و صراطه وأعلام الأزمنة أيقنوا بسواد وجوهكم وغضب ربّكم جزاءاً بما كنتم تعملون ومامن رسول سلف ولا نبيّ مضى إلّاوقد كان مخبراً أُمّته بالمرسل الوارد من بعده و مبشراً برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وموصياً قومه باتّباعه و محلّيه عند قومه ليعرفوه بصفته وليتّبعوه على شريعته ولئلا يضلّوا فيه من بعده، فيكون من هلك [أ] وضلّ بعد وقوع الاعذار والانذار عن بيّنة و تعيين حجّة ، فكانت الأمم في رجاء من الرسل وورود من الأنبياء ولئن أُصيبت بفقد نبيّ بعد نبيّ على عظم مصائبهم وفجائعها بهم فقد كانت على سعة من الأمل، ولا مصيبة عظمت ولا رزيّة جلّت كالمصيبة برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأنّ الله ختم به الانذار والاعذار وقطع به الاحتجاج والعذر بينه و بين خلقه وجعله بابه الذي بينه وبين عباده ومهيمنه الذي لا يقبل إلّا به ولا قربة إليه إلّا بطاعته ، وقال في محكم كتابه : «من يطع الرسول فقد أطاع الله ومن تولّى فما أرسلناك عليهم حفيظاً » فقرن طاعته بطاعته ومعصيته بمعصيته فكان ذلك دليلاً على ما فوّض إليه وشاهداً له على من اتّبعه و عصاه

باشيد به‌رو سفيدى خود وشرافت جايگاه و كرامت سر انجام خويش و باينكه انروز بر تختها در برابرهم بر آئيد.

واى اهل انحراف و تمرد از خدا عزذكره و از رسولخدا و راه او و از پرچمهاى امامت در هرزمانى! يقين كنيد به‌رو سياهى خود و بخشم پروردگارتان برشما در برابر آنچه كرديد ؛ هيچ رسول و پيغمبر سلفى نبوده‌است جزاينكه به رسول پس‌از خود خبرداده و به رسول خاتم پيغمبران مژده بخشيده‌است و بقومش سفارش كرده كه او را پيروى كنند و صفات او را براى قومش بيان كرده تا او را بشناسند و از شريعت او پيروى كنند و براى آنكه پس از وى گمراه نشوند و هلاكت و گمراهى هر كه هلاك و گمراه شده پس از رفع عذر و بيم دادن باشد و با وجود بيان و تعيين حجت.

و هميشه امتها دنبال هم‌بامید رسولان وورود پيغمبران بودند و گرچه پيغمبرى را پس‌ازديگرى باعظم مصيبت وداغ آنها ازدست داده‌اند ولى بآرزوى پردامنه خود تسلى يافتند، مصيبتى بزرگتر و رزيه كلانتر ازمصيبت وفات رسولخدا(ص) نبود زيرا خدا بوجود او نبوت راپايان داد ووسيله عذر و احتجاج‌راقطع كرد وهم او بود كه وسيله عذر ميان خدا وخلقش شد و اورا طريق ميان خود وخلقش نمود و سر پرست بر آنها ساخت آنكه جز بدوعملى نپذيرد و جز بطاعت او كس بدرگاهش تقرب نتواند و در قرآن محكم خود فرمود:

(٨٠ـ النساء) هر كه رسولخدا را اطاعت كند خدارا اطاعت كرده و هر كه روگرداند تو را برآنها پاسبان نگماشتيم ـ و طاعت خود را قرين طاعتش ساخته و نافرمانى خود راقرين‌نافرمانيش و اين دليل است بر آنچه بدو تفويض شده‌است و گواه است برهر كه از او پيروى كرده يانافرمانى

وبيّن ذلك في غير موضع من الكتاب العظيم فقال تبارك وتعالى في التحريض على اتّباعه والترغيب في تصديقه والقبول لدعوته : «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» فاتّباعه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محبّة الله ورضاه غفران الذّنوب وكمال الفوز ووجوب الجنّة وفي التولّي عنه والاعراض محادّة الله وغضبه وسخطه والبعد منه مُسكن النّار وذلك قوله : «ومن يكفر به من الأحزاب فالنّار موعده» يعني الجحود به والعصيان له فانّ الله تبارك اسمه امتحن بي عباده وقتل بيدي أضداده وأفنى بسيفي جحّاده وجعلني زلفة للمؤمنين وحياض موت على الجبّارين وسيفه على المجرمين وشدّ بي أزر رسوله وأكرمني بنصره وشرّفني بعلمه وحباني بأحكامه واختصّني بوصيّته واصطفاني بخلافته في اُمّته فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقد حشده المهاجرون والأنصار وانغصّت بهم المحافل :

أيّها النّاس إنّ عليّاً منّي كهارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي ، فعقل المؤمنون عن الله نطق الرّسول إذ عرفوني أنّي لست بأخيه لأبيه واُمّه كما كان هارون أخا موسى لأبيه واُمّه ولا كنت نبيّاً فأقتضى نبوّة ولكن كان ذلك منه استخلافاً لي كما استخلف موسى هارون عليهما‌السلام حيث

نموده‌است واین حقیقت‌را درچند جا ازقرآن بزرك بیان کرده است و او تبارك وتعالی فرموده است در مقام تشویق برپیروی او و ترغیب بتصدیق و قبول دعوتش (۳۱ ـ آل عمران) بگو ، اگر شمائید که خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد.

بنابراین پیروی ازرسولخدا دوستی خدااست و خشنودی او آمرزش گناهان و کمال کامیابی‌و بایستی بهشت‌است ودر رو گردانیدن ازاو واعراض کردن کشمکش با خدا وخشم‌وقهرخدا ودوری‌ازاو استکه بدوزخ نشیمن دهد و اینست گفتار خدا (۱۷ـ هود) هر کس از هر گروهی بوی کفرورزد وعده گاهش دوزخ است.

مقصود از آن انکار است و نافرمانی او، راستی خدا تبارك وتعالی بوجود من بنده‌های‌خود را آزموده و بدست من مخالفانش راکشته و باتیغ من منکرانش را نابود ساخته و مراوسیلهٔ‌قرب‌و شادمانی مؤمنان نموده وکانون مرك بر زورگویان و جباران وشمشیر خود بر مجرمان و بوسیله من پشت پیغمبرش را محکم کرده و مرا بیاری کردن او گرامی داشته و بدانش او شرف بخشیده‌وبر گماشته و باحکام او عطابخشیده و بوصیت او اختصاص داده است و برای جانشینی او در امتش‌بر گزیده ودر انجمن همه‌مهاجر وانصار که برآنها تنك شده‌بود فرمود (ص):

أیا مردم ـ راستی علی نسبت بمن چون هارونست بموسی(ع) جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و مؤمنان گفتار رسول‌رافهمیدند زیرا دانستند که من برادر تنی او نیستم که از پدرومادرش باشم چنانچه هارون برادر موسی بود از پدر و مادرش و پیمبر نیستم تا درخواست پیمبری کنم ولی مقصودش این بودمرا جانشین و خلیفه خود سازد چونانکه موسی هارون را جانشین و خلیفه خود

يقول : «اخلفني في قومي وأصلح ولاتتّبع سبيل المفسدين» وقوله ﷺ حين تكلّمت طائفة فقالت : نحن موالي رسول الله ﷺ فخرج رسول الله ﷺ إلى حجّة الوداع ثمّ صار إلى غدير خمّ فأمر فأصلح له شبه المنبر ثمّ علاه وأخذ بعضدي حتّى رئي بياض إبطيه رافعاً صوته قائلاً في محفله «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» فكانت على ولايتي ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله. وأنزل الله عزّ وجلّ في ذلك اليوم «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً» فكانت ولايتي كمال الدين ورضا الربّ جلّ ذكره وأنزل الله تبارك وتعالى اختصاصاً لي وتكرّماً نحلنيه وإعظاماً وتفضيلاً من رسول الله ﷺ منحنيه وهو قوله تعالى : «ثمّ ردّوا إلى الله مولاهم الحقّ ألا له الحكم وهو أسرع الحاسبين» ، في منـاقب لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع فطال لها الاستماع ولئن تقمّصها دوني الأشقيان و نازعاني فيما ليس

ساخت آنجا که میگوید (۱۴۲ـ الاعراف) جانشینم باشی در میان قومم و اصلاح کن و پیرو مفسدان مشو ـ و گفتار آنحضرت هنگامیکه مردمی بزبان آمدند و گفتند ما هستیم موالی و سر پرست مردم از طرف رسولخدا (ص) . و رسولخدا (ص) برای حجة الوداع بیرون شد وسپس به غدیر خم گذر کرد و فرمود تا بمانند منبری برایش ساختند سپس بر آن بر آمد وبازوی مرا بر آورد تا سپیدی زیر دوشانه‌اش دیده‌شد وبآواز بلند فرمود در آن انجمن خود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ـ هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است بار خدایا دوستش را دوستدار و دشمنش را دشمن شمار. پس معیار ولایت دوستی خدا وولایت و دوستی من شد و معیار دشمنی و عداوت باخدا دشمنی بامن شد و خداعزوجل در همان روز این آیه را فرو فرستاد(۳ـ المائده) امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خودم را برشما تمام کردم و اسلام را بحساب دین شما پسندیدم ـ پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار جل ذکره گردید و خدا تبارك وتعالی بویژه برای من و کرامتی که بمن عطا کرد و برای تعظیم و تفضیلی که رسول اکرم(ع) بمن بخشید و آن گفته خدا تعالی است(۶۲ـ الانعام) سپس بر گشتند بدرگاه خدا مولاشان حق است هلا از آن او است حکم و قضاوت و او است حساب گری توانا وسریعتر از حساب گران.

شرحـ از مجلسی ره «و انزل الله الخ» دو وجه دارد:

۱ـ مقصود نزول آیه گذشته باشد و غرضش اینستکه عنوان مولی را که رسولخدا (ص) برای من اثبات کرده است بهمان معنی استکه خدا برای خودش درقول خود مولیهم الحق اثبات کرده یعنی سید مطاع واولی بنفس ومال .

۲ـ مقصود نزول آیه بعدی باشد باین معنی که مولی بودن امیرالمؤمنین حقست ودر برخی اخبار هم چنین تفسیر شده ودر قرائت اهل بیت هم حق مرفوعست تاخبر مولی باشد وبنابر قرائت جر هم ممکنست مولی بدل اشتمال ـ الله باشد ومقصود ازردبخدا ردبائمه باشد بروجه مجاز ومرادردحساب مردم به آنان باشد چنانکه ملوك کارخادمان رابخود نسبت دهند.

دنباله حدیث٤ـ

درباره من منقبتها استکه اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی بر آید وزمانی درازخواهد کشید

لهما بحقّ ورکباها ضلالة واعتقداها جهالة فلبئس ماعلیه وردا ولبئس مالأنفسهما مهّدا، یتلاعنان فی دورهما ویتبرّأ کلّ واحد منهما من صاحبه یقول لقرینه إذا التقیا : یالیت بینی و بینك بعد المشرقین فبئس القرین ، فیجیبه الأشقی علی رئوثة : یالیتنی لم أتّخذك خلیلاً ، لقد أضللتنی عن الذّکر بعد إذجاءنی و کان الشیطان للانسان خذولاً ، فأناالذّکر الذی عنه ضلّ والسبیل الذی عنه مال والایمان الذی به کفر،والقرآن الذی إیّاه هجروالدّین الذی به کذّب والصراط الذی عنه نکب، ولئن رتعافی الحطام المنصرم والغرور المنقطع و کانامنه علی شفاحفرة من النّار لهماعلی شرّ ورود ، فی أخیب وفود، وألعن مورود ، یتصارخان باللّعنة ویتناعقان بالحسرة مالهما من راحة ولاعن عذابهمامن مندوحة ، إنّ القوم لم یزالوا عبّاد أصنام و سدنة أوثان ، یقیمون لها المناسك و ینصبون لهاالعتائر ویتّخذون لهاالقربان ویجعلون لهاالبحیرة والوصیلة والسائبة

بدان گوش دهند و اگر دربرابر من آندو بدبخت‌تر آن‌را پیراهن برخود کردند ودر آنچه بدان حقی نداشتند بامن ستیزه کردندو بگمراهی مرتکب آن گردیدند و بنادانی آن‌را ازآن خوددانستند چه بسیار بداست آنجاکه سرانجام وارد شوند و چه بسیار بداست آنچه برای خود گستردند درخانه خویش، دربرزخ وآخرت همدیگر را لعنت کنند و هر کدام از یار خود بیزار باشد و چون بهم قطار خود برخورد گوید (۳۶ـ الزخرف) ای کاش میان من وتو دوری ازمشرق تامغرب بود چه بد هم نشینی بودی، وآندیگری بخت برگشته و پژمان پاسخش دهد که: (۲۸ـ الفرقان ـ با اندگی اختلاف) ای کاش منت‌دوست نگرفته‌بودم هرآینه مرا اززکری که برایم آمده‌بود گمراه ساختی‌وشیطانست که خوارکنندهٔ انسانست.

منم آن‌ذکریکه ازآن گمراه شد و آن راهیکه ازآن بیکسو شد وآن‌ایمانی که‌بدان کفر ورزید و قرآنیکه از آن رو گردانید وآن دینیکه دروغش‌شمرد و صراطیکه ازآن‌سرنگون گردید و اگرچه چریدند در متاع بی بهای فانی با غرور بی دنبال و در آن بر پرتگاه دوزخ بسر بردند هر آینه آندو ورود بسیار بدی خواهند داشت در نومید ترین واردین و ملعون ترین پذیرا کننده ها .

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «و ألعن مورود» ظاهر اینستکه‌کلمه العن بمعنی ملعونتراست‌واز فعل‌مجهول‌باز گرفته‌شده برخلاف‌قاعده مانندأعذر یعنی‌معذورتروأشهر وأعرف بمعنی‌مشهورتروشناخته شده‌تر یعنی درمیان مردمی واردشوند که خود ازآنها بیشترمستحق‌لعنتند و ممکن‌است‌مقصوداین‌باشد که برقومی وارد شوند که‌اشدلعن رابرآنها کنند.

دنباله حدیث ـ

بلعنت بریکدیگر فریاد کشند وبا افسوس هم‌آغوش گردند برای آنها راحتی‌نباشد وازعذاب ـ شان چاره و گریزی نی، راستی این مردم پیوسته پرستنده بتها بودند و خدمتکار اوثان برای‌آن‌بتها مراسم پرستش‌برپامیکردند (یعنی قربانی میگذرانیدند یامناسك حج‌را بحساب آنهابرگزارمیکردند ازمجلسی ره) و عتائر(یك‌نذر مخصوص‌بوده) برای‌آنها میگذرانیدند ـ

والحام ويستقسمون بالأزلام عامهين عن الله عزّ ذكره ، حائرين عن الرّشاد ، مهطعين إلى البعاد وقد استحوذ عليهم الشيطان ، وغمرتهم سوداء الجاهليّة ورضعوها جهالة وانفطموها ضلالة فأخرجنا الله إليهم رحمة وأطلعنا عليهم رأفة وأسفر بنا عن الحجب نوراً لمن اقتبسه وفضلاً لمن اتّبعه وتأييداً لمن صدّقه ، فتبوّؤوا العزّ بعد الذّلة والكثرة بعد القلّة وهابتهم القلوب والأبصار وأذعنت لهم الجبابرة وطوائفها وصاروا أهل نعمة مذكورة و كرامة ميسورة وأمن بعد خوف وجمع بعد كوف

(در نهايه گفته كه درحديث آمده برهر مسلمانى يك قربانى و عتيره‌اى است رسم عرب بود كه نذرى ميكرد ميگفت اگر چنين وچنان شد وشمارهٔ گوسفندانش بفلان رسيد برعهده او استكه ازهرده سر يكى را دررجب كذا قربانى كند و آن‌را عتاير ميناميدند و اين عادت درصدر اسلام جارى بود و سپس نسخ شد و ذكر آن درحديث تكرار شده‌است.

خطابى گفته تفسير عتيره وارد در حديث اينستكه مقصود از آن گوسفندى بوده كه در ماه رجب ذبح ميكردند و اينستكه شايسته حديث است و اما عتيره دوران جاهليت قربانى بتها بوده كه خونش‌را بسر آنها ميريختند.

دنباله حديث ٤ـ

و براى بتها نذرهائى بنام بحيرة (ماده شتريكه پنج كره آورده و ششمين كره اش نر بوده گوشش را شكاف ميزدند و درسر هر آب و در هر چراگاه آزاد بوده و بر آن سوار شدن حرام بوده) و بنام وصيله (ماده بزيكه دوقلو آورده يكى نر و يكى ماده كه نر آن از قربانى شدن براى بتان معاف ميشده) و بنام سائبه (شيوه عرب بود كه ميگفت اگر از سفر برگشتم و يا از بيمارى به شدم ناقه‌ام سائبه است يعنى سرخود و آزاد است و آنهم مانند بحيره بود كه استفاده از آن ناروا ميشد) و بنام حام (نر شتريكه ده شكم از نطفه او ميزائيد تحت الحمايه ميشد بر او سوار نميشدند و بارش نميكردند ودر سر هر آب و چراگاه آزاد بود) و با ازلام استخاره ميكردند .

(شيخ طبرسى گفته چوبه هاى تير داشتند كه بر بعضى نوشته بود امرنى ربى و بر بعضى نهانى ربى و بر بعضى كلمه غفل و بوسيله آن هر چه قسمت آنها بود از آنچه نبود ممتاز ميكردند وميشناختند).

از خدا عز ذكره بيخبر بودندواز راه راست سر گردان، سر افكندگان ديار غربت بودند و شيطان بر آنها چيره بود و تيرگى دوران جاهليت آنها را سر تاپا در كام خود فروبرده بودنادانى‌را باشير از پستان مادر ميمكيدند وبگم راهى از شير باز گرفته ميشدند، خدا ما را بحساب مهرورحمت خود براى آنها بر آورد و بدلسوزى بر آنها بازرس و سرپرست ساخت و پرده تيره نادانى را بوسيله ما بيكسو زد تا نور باشد براى هر آنكه از آن بر گيرد و فضيلتى باشد براى هر آنكه‌دنبال آن رود و تاييد باشد براى هر آنكه آن را باور كند، پس از خوارى بمسند عزت نشستند و با اينكه اندكى بودند بسيار شدند و دل وديده همهٔ جهان از آنها هيبت ديد و جباران و ملتهاى آنان گردن بفرمان آنها نهادند و صاحبان نعمت پرنام ، و كرامت پرتوان شدند و صاحب آسودگى پس از ترس واتحاد و همبستگى پس از تفرقه و پريشانى، و مفاخر معدبن عدنان بوسيله‌ما تابنده ودرخشان

وأضاءت بنامفاخرمعدّ بن عدنان وأولجناهم باب الهدى و أدخلناهم دارالسلام و أشملناهم ثوب الايمان وفلجوابنافي العالمين وأبدت لهم أيّام الرسول آثارالصالحين من حام مجاهد و مصلّ قانت، ومعتكف زاهد ، يظهرون الأمانة ويأتون المثابة حتّى إذادعاالله عزّ وجلّ نبيّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و رفعه إليه لميك ذلك بعده إلّا كلمحة من خفقة أووميض من برقة إلى أن رجعوا على الأعقاب وانتكصوا على الأدباروطلبوا بالأوتاروأظهروا الكتائب وردموا الباب وفلّوا الدّيار وغيّروا آثار رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ورغبوا عن أحكامه وبعدوا من أنواره واستبدلوا بمستخلفه بديلاً اتّخذوه و كانوا ظالمين وزعموا أنّ من اختاروا من آل أبي قحافة أولى بمقام رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ممّن اختار رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لمقامه وأنّ مهاجر آل أبي قحافة خيرٌ من المهاجري الأنصاري الرّباني ناموس هاشم بن عبد مناف ألاوإنّ أوّل شهادة زوروقعت في الاسلام شهادتهم أنّ صاحبهم مستخلف رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فلمّا كان من أمر سعد بن عبادة ما كان رجعوا عن ذلك وقالوا : إنّ رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مضى ولم يستخلف فكان رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم الطيّب المبارك أوّل مشهود عليه بالزّور في الاسلام وعن قليل يجدون غبّ ما أسّسه الأوّلون ولئن كانوا في مندوحة من المهل وشفاء من الأجل وسعة من المنقلب

گردید و ما آنها را بباب هدایت درآوردیم و بخانه صلح و سلامت بردیم و بر پیکر آنها جامه ایمان پوشیدیم و براهل جهان بخاطر ما پیروز وخوش کام شدند و دوران رسولخدا (ص) آثار خوبان را برای آنها نمایان کرد از قبیل حمایت کن مجاهد و نماز گزار خداپرست و معتکف زهد پیشه ، امانت پرداز شدند وکار ثواب کن تا اینکه خداعزوجل پیغمبرش (ص) رانزد خود خواند و بدرگاه خود برآورد پس از وی باندازه یك چشم بهم خوردن ازچرت ویادرخشش برق نشد که عقب گرد کردند و مرتجع شدند وپشت دادند و بخونخواهی برخواستند و جنگها پرداختند و درخانه پیغمبر را خاك ریز کردند و خانه‌ها راویران کردند (وخاندان نبوت رادشمن داشتند) وآثار رسولخدا رادگرگون ساختند واز احکامش رو برتافتند واز انوارش دورشدند وبجای جانشین او دیگری برگماشتند واو را پیشوا گرفتند و ستم کاربودند وپنداشتند آنکه از خاندان ابی قحافه انتخاب کردند بمقام رسول خدا «ص» شایسته تر است از آنکه رسولخدا « ص » خودش بمقامش برگزید وپنداشتند مهاجر آل ابی قحافه بهتر از آن مردمهاجری وانصاری ربانی است که گنجینه هاشم عبدمناف است.

هلا نخست گواهی بناحق که در اسلام روی‌داد گواهی آنان بود بر اینکه رفیق آنهاازطرف رسولخدا (ص) بخلافت برگزیده شده است وچون کار سعدبن عباده چنان‌شد که شد ازاین گفته‌بر گشتند و گفتند رسولخدا (ص) درگذشت و بجای خود کسی را خلیفه وجانشین نکرد و رسولخدا که پاك ومبارك بوداول کس بود که در اسلام برعلیه‌او گواهی بناحق انجام شد و بزودی دریابندسر انجام آنچه راکه اولین دسته آنها بنیاد کردند و اگرچه در وسعت نشستند و در بهبودی برای عمر مقدر،ودر گشایش سررسید مرگ، و بازگشت بخدا و در حال غفلت ورزی از غرور وآرامش وضع و

واستدراج من الغرور وسكون من الحال وإدراك من الأمل فقد أمهل الله عزّ وجلّ شدّاد بن عاد وثمود ابن عبود وبلعم بن باعور وأسبغ عليهم نعمه ظاهرة وباطنة وأمدّهم بالأموال والأعمار و أتتهم الأرض ببركاتها ليذّكّروا آلاء الله وليعرفوا الإهابة له والانابة إليه ولينتهوا عن الاستكبار فلمّا بلغوا المدّة واستتمّوا الأكلة أخذهم الله عزّ وجلّ واصطلمهم فمنهم من خُصّب ومنهم من أخذته الصيحة ومنهم من أحرقته الظلّة ومنهم من أودته الرّجفة ومنهم من أردته الخسفة « و ما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» ألا وإنّ لكلّ أجل كتاباً فاذا بلغ الكتاب أجله لو كشف لك عمّا هوى إليه الظالمون وآل إليه الأخسرون لهربت إلى الله عزّ وجلّ ممّا هم عليه مقيمون وإليه صائرون ، ألا وإنّي فيكم أيّها النّاس كهارون في آل فرعون و كباب حطّة في بني إسرائيل و كسفينة نوح في قوم نوح : إنّي النبأ العظيم والصدّيق الأكبر وعن قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي إلّا كلعقة الآكل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ، ثمّ تلزمهم المعرّات خزياً في الدّنيا و يوم القيامة ثمّ يردّون إلى أشدّ العذاب وما الله بغافل عمّا يعملون فما جزاء من تنكّب محجّته ؟ و أنكر حجّته ؛ وخالف هداه، و حاد عن نوره واقتحم في ظلمه و استبدل بالماء السراب و بالنعيم

برآورد آرزو. باید بدانید که خداعزوجل شدادبن عاد و ثمودبن عبود و بلعم بن باعور را هم مهلت داد و نعمتهای ظاهروباطنه خودرا بر آنها شایان نمود و باموال و عمرهای طولانی بدانها کمك کرد وزمین برکات خودرا بدانها ارزانی داشت تابلکه یادآور نعم خداشوند و فرمان ایست اورا بفهمند و بدرگاه او بازگردند واز سربزرگی واستکبار باز ایستند وچون مدت آنها بسررسید واقعه روزی آنها بپایان گرائید خدا عزوجل آنها را گرفت و ازبن بر انداخت برخی را سنك برسر باريد و جمعی را صیحه آسمانی در گرفت و هلاك کرد و جمعی دیگر را ابرآتش بسوخت و بعضی را زمین لرزه نابود کرد و جمعی را زمین در خود فرو برد وخدا نبود که بدانها ستم کرد ولی خودشان بودند که بخود ستم کردند.

هلاراستیکه هرمدتی ثبت است و چون برك ثبت بسررسید اگر برای توعیان شود که ستمکاران درچه فرود شوند وزیانکاران راچه بسرمیآید بدرگاه خداعزوجل خواهی گریخت ازآنچه آنان درآن میمانند و بدان میرسند.

هلا راستی که من درمیان شما چون هارونم درآل فرعون وچون باب حطه در بنی اسرائیل و چون کشتی نوح درقوم نوح منم نباءعظیم و صدیق اکبر ودر اندك زمانی خواهید دانست آنچه را که بشما وعده شده است و آیا این حکومت شما جز بمانند یکدم لیس خورنده و مزه چشی نوشنده است و چون یك فرود شدن سر چرت زن سپس هلاکتها گردن گیر آن ها است تا در دنیا رسوا باشند وسپس درروزرستا خیز بسخت ترین عذاب برگردند وخدا غافل نیست ازآنچه میکنند.

چه سزائی دارد آنکه راه و روش خود را وارونه کرده وحجت و دلیل خویش را منکر شده و با رهبرانش مخالفت نموده و از روشنی پیش پایش رو برتافته و خود را بتاریکی انداخته و آب را

العذاب وبالفوزالشقاء وبالسرّاء الضرّاء وبالسعةالضنك ، إلّاجزاء اقترافه وسوء خلافه فليوقنوا بالوعد علىحقيقته وليستيقنوا بمايوعدون ، «يومتأتي الصيحة بالحقّ ذلك يومالخروج ۞ إنّا نحن نحيي ونميت وإلينا المصير ۞ يومتشقّق الأرض عنهم سراعاً - إلى آخرالسورة - .

بسراب عوض کرده و نعمت را با عذاب و کامیابی را با بدبختی و خوشی را باسختی ووسعت حال‌را باتنگی جزهمان کیفر گنه ورزی و بدی خلاف کاری خود را ، باید یقین کنند بوعده خدا بطور حقیقت و بدانند که بچه وعده دارند روزی که به راستی جار زنند این است روز بیرون شدن تا آخر سوره .

شرح- این خطبه یك قسمت از تعلیمات عالیه وسخن رانی پرمعنا و آتشین امیرالمؤمنین‌است و در موقع بسیار حساسی ایراد شده‌است، پس از وفات پیغمبر آن حضرت بحکم وصیت و شایستگی مامور تجهیز بدن مقدس پیغمبر(ص) بود و دراین کار پرافتخار کسی بر آن حضرت‌رقابت‌وستیزه‌ای نکرد وپس از انجام دفن‌آن حضرت همت ومامورین‌اواعلام حکومت حقه خود بود که براساس‌تعلیم و اجراء قرآن بود وبرای این‌کار جمع‌آوری قرآن لازم‌بود وآن‌حضرت مشغول جمع قرآن گردید تادردنبال آن ماموریت خود را انجام دهد و این کار با نیروی کرامت مآب آن حضرت در مدت هفت روز انجام شد و درضمن این هفت‌روز وقایع ناگواری درمدینه رخداد که اهم‌آنهابیعت با ابی بکر وهجوم بخانه آن حضرت واعمال نفوذ مؤثر بنی‌امیه درتشکیل‌حکومت ابی‌بکر بودوآن‌حضرت پس از جمع قرآن مجید که در حقیقت‌برنامه حکومت او بود در انجمن مهاجروانصار که‌نمایندگان جامعه اسلامی نوبنیاد آن روز محسوب میشدند این نطق را ایراد کرده و در حقیقت خواسته است رأی اعتماد بدست آورد و تجدید بیعت کند ولی زمینه نامساعد و مداخله نااهلان درامر حکومت و نفوذ بنی امیه هر گونهٔ امید موفقیت آن حضرت را از میان برده بود ولی امیرالمؤمنین (ع) آخرین تلاش و دفاع خود را نمود و سر انجام این حکومت ناحق و هدف های آن را برای همه توضیح داد.

درفصلهای اخیر این‌خطبه ازآنجاکه میفرماید «فی مناقب لوذکرتها لعظم‌بها الارتفاع» بیان حال دو خلیفه اول است و بمانند اینست که پس از گذشت دوران آنها ایراد سخن شده باشدوانتقاد شدیدی را متضمن است که تا حد تکفیر صریح میرسد و این خود یکی از علل تامل و تردید در این‌خطبه است .

مرحوم مجلسی‌ره درضمن شرحی‌برای جمله «ولئن تقمصها» گوید.

من گویم ظاهر این‌فقرات اینستکه این‌بیانات پس‌از گذشت‌دولت آندو ورسیدن آنها بعذاب خدا بوده‌است واین منافات‌دارد باآنچه دراول خبرذکر شدکه ایراد این خطبه پس‌ازهفت روز از وفات رسولخدا (ص) بوده‌است پس باید آن‌را براین حمل کرد که اخباراز حال‌آینده آنهااست‌پس‌از گذشت‌زمان ورسیدن‌آنها بعذاب خداوند، پایان‌نقل‌ازمجلسی‌ره.

من گویم این‌قسمت ازخطبه درشمار اخبارملاحم و پیشگوئیهای متعدد آن‌حضرتست که درضمن خطبه‌های بسیاری وارد شده‌است ودر حقیقت‌شرح سرانجام ایندوحاکم ووضع آینده‌مردم رادر زیر

سرپرستی چنین حکومتی درست و بحق بیان کرده است وصراحت لهجه وشجاعت آن حضرت برتر از آن استکه نتواند برای بیان حقیقت درمجمع مسلمانان چنین انتقادی از آنان بنماید بلکه چنین صراحتی لازم بوده است ودر ایندوران آنحضرت هنوز امیدوار بود که برعلیه این حکومت ، انقلابی بوجود آورد البته انقلابی براساس قیام مردم وهشیار شدن آنان بوضعیکه بیك خون ریزی بنیان کنی منجر نشود وبرای جنبش رهائی بخش مردم شرح حال این زمامداران قلابی ونالایق لازم بود ودرضمن اخبار داده است ازاینکه حکومت عمر پس ازابی بکر امریست مسلم وقراریستکه کودتاچیان پای آن امضا گذاشته اند چنانچه وقتی ابی بکر درتقریر عهدنامه عمر که بکاتب خود عثمان املاء میکرد قبل از نام بردن او غش کرد عثمان ازپیش خودنام اورانوشت و عهدنامه راتمام کرد وچون ابوبکر بهوش آمدوبرای اوخواند بدوآفرین گفت .

از مجلسی ره ـ قوله «الا وان اول شهادة زور» من در غیر این خبر ندیده ام که اهل سقیفه مدعی شده بودند نص بر خلافت ابی بکر را از طرف پیغمبر «ص» و این غریب است ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم بنظرمیرسد که مضمون این خبر درست است ومقتضی تفکرصحیحست باین تقریر که نقشه کودتای سقیفه درآغاز امر این بود که ابی بکر رابحساب یك جانشین منصوص بمردم معرفی کنندو برای تقریر این موضوع بهروسیله بود درزمان شدت بیماری پیغمبر اورا بجای آنحضرت در محراب کشیدند ونمازی باپیشوائی اواقامه کردند گواینکه پس از اطلاع پیغمبر باآن کسالت او را بعقب راند ونشسته برای امت نمازخواند ولی کودتاچیان بدستاویز همین نیرنك نص برخلافت اوتراشیدند و دو منظور داشتند:

۱ـ افکار عمومیرا که بانص غدیر ونصوص دیگر پیغمبر اسلام درباره امامت وجانشینی علی (ع) معتقدبودند که انتخاب خلیفه بایدبنص باشد برتوطئه خودتطبیق کنند و اورا منصوص معرفی کنند و در حقیقت این نص دوم را ناسخ نص خلافت علی «ع» جلوه گر سازند و مردم را باین وسیله فریب دهند و این معنا از جمله های خطبه طالوتیه هم استفاده میشود که میفرماید « ایتها الامة التی خدعت فانخدعت» ای امتی که اورا فریب دادند واوهم فریب خورد وپذیرفت.

۲ـ زمینه را برای صدور نص ازطرف ابی بکر برای عمر فراهم سازند زیراقرار توطئه کودتابر این بود که پس از دوران ابوبکر که بنظر آنها زود گذر وموقتی بود عمر برسر کار آید و این نتیجه راهم گرفتند زیرابزودی ابوبکر بیسترمرك افتاد وبی تردید درآخرین نفس عمررا بجای خودمعرفی کرد واورا جانشین خودساخت ولی پس از گرفتن ایندونتیجه محیط عمومی در زیر سیاست قاطع وبی ملاحظه عمر تغییر مهمی کرد از طرفی مدعیان خلافت در میان اکابر صحابه بسیار شدند و جمعی از سران صحابه فکر زمامداری را درمغز پروریدندچون طلحه وزبیر وسعدبن أبی وقاص و.و.

و از طرفی نفوذ بنی امیه در جامعه اسلامی اوج گرفت ودسته طرفداران آنها رو بفزونی و نیرومندی رفت وبطمع افتادند که دیر یازود خلافت اسلامیرا قبضه کنند واین هردو موضوع با پای بندی بنص درخلافت و پیشوائی موافقت نمیکرد و کم کم فکرسران اسلامی باین نکته متوجه شد که نص جعلی خلافت ابی بکر راپشت سراندازند وروی این اصل پافشاری کنند که پیغمبر کس را به جانشینی انتخاب نکرد وپایه منحصرخلافت اسلامی براساس انتخاب ازطرف سران اسلامستکه از آنها باصحاب حل وعقد تعبیرمیکردند و خرده خرده این فکر دوم ریشه بست ویك اصل مسلم اسلامی گردید

(الخطبة الطالوتية)

۵ ـ محمّدبن عليّ بن معمر ، عن محمّدبن عليّ قال : حدّثنا عبدالله بن أيّوب الأشعريّ ، عن عمرو الأوزاعيّ ، عن عمروبن شمر ، عن سلمة بن كهيل ، عن أبي الهيثم بن التيّهان أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خطب الناس بالمدينة فقال : الحمدلله الذي لا إله هو ، كان حيّاً بلا كيف ولم يكن له كان

که بدان استناد میشد وامیرالمؤمنین (ع) پس از تصدی حکومت دربرابر معاویه بدان استناد کرد به حساب یك برهان جدلیکه براساس استناد بمسلمات عمومی ومقبول نزدطرف تنظیم میشود اینستکه در نامه خود خطاب بمعاویه میفرماید:

ای معاویه همانها که با عمر و ابی‌بکر بیعت کردند و همان مهاجران انصار که سران اسلام و ارباب حل و عقدند با من هم بیعت کردند و به رهبری و زعامت من رضایت دادند و در اینصورت برای حاضران روا نیست که اظهار نظری ازخود کنند و برای غائبان ازمحیط انتخاب و بیعت هم روا نیست که آن‌را نادیده انگارند ورد کنند .

و از آغاز تشکیل خلافت وحکومت درمحیط اسلام پس‌از رحلت سیدالانام موضوع فرمول خلافت یکی‌از مهمات مباحث اسلامی بوده ودر هردوره مدعیان آن بتوان خود این فرمول را تفسیر کردند و زیر ورو نمودند وباین اعتباردرهر دوره وبلکه دریکدوره نزد فرقه‌های مختلفه که سلطه را در دست داشتند فرمول خلافت معنی خاصی بخود میگرفته است ودرزمان بنی امیه بیشتر روی‌این اصل تکیه میشده استکه :

«الائمة من قریش» یعنی هسته‌مرکزی وشرط اساسی امامت وخلافت اینستکه باید از قریش باشد این‌اصل دربرابر شورشیان سائرقبائل‌عرب بودخصوص بنی‌تمیم که نیروی‌بسزائی داشتندوپس‌از اینکه خلافت آل عصمت که منصوص رسالت بود غصب شد و میان خاندانها دست بدست افتاد آنها هم سر برآوردند و بخودحق حکومت دادند وبنی‌امیه این‌اصل راپیش کشیدند که «الائمة‌من‌قریش» یعنی بایدامامت درنژاد قریش باشد.

زیدیه که نفوذ بسزائی در محیط اسلامی پیدا کردند وامارتها و خلافتها تشکیل دادندفرمول خلافت را باین تفسیر کردند که :

کل هاشمی خرج بالسیف فهو امام- یعنی هرهاشمی نژادیکه شمشیر کشید ودر برابر مخالفان خودبجهاد برخاست امام وپیشوااست.

خطبه طالوتیه

۵- از ابوالهیثم بن التیهان ـ که امیرالمؤمنین (ع) درمدینه برای مردم این خطبه را خواند:

سپاس از آن خدا استکه شایسته پرستشی جز او نیست، زنده‌ایستکه چگونگی ندارد وبرای او نیست که : پدیدآمده باشد و برای هستی‌او چگونه بودنی نیست، برای او مکانی نیست‌ودرچیزی نباشد و بر فراز چیزی نباشد و برای خود مکانی نیافریده (و تختی نساخته) و پس از اینکه چیزی

ولا كان لكانه كيف ، ؛ ولا كان له أين ، ولا كان في شيء ، ولا كان على شيء ، ولا ابتدع لكانه مكاناً ، ولا قوي بعدما كوّن شيئاً ؛ ولا كان ضعيفاً قبل أن يكوّن شيئاً ، ولا كان مستوحشاً قبل أن يبتدع شيئاً ، ولا يشبه شيئاً ولا كان خلواً عن الملك قبل إنشائه ، ولا يكون خلواً منه بعد ذهابه ، كان إلها حيّاً بلا حياة ، ومالكاً قبل أن ينشيء شيئاً ، ومالكاً بعد إنشائه للكون ، و ليس يكون لله كيف ولا أين ولا حدّ يعرف ، ولا شيء يشبهه ، ولا يهرم لطول بقائه ، ولا يضعف لذعرة ، ولا يخاف كما تخاف خليقته من شيء ولكن سميعٌ بغير سمع ، وبصيرٌ بغير بصر ، وقويٌّ بغير قوّة من خلقه ، لا تدركه حدق النّاظرين ولا يحيط بسمعه سمع السامعين ، إذا أراد شيئاً كان بلا مشورة ولا مظاهرة ولا مخابرة ولا يسأل أحداً عن شيء من خلقه أراده ، لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير .

وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون فبلّغ الرّسالة وأنهج الدّلالة صلى الله عليه وآله وسلم .

را آفریده است از او نیروی تازه نگرفته و پیش از آنکه چیزی را پدید آورد ناتوان نبوده است و پیش از آفرینش هر چیز هراس نداشته و از تنهائی خود نگران نبوده، بچیزی نماند و پیش از آفرینش خود بی سلطنت نبوده و پس از آنکه هرچه آفریده بروند هم بی سلطنت نشود، معبودی بوده زنده نه بزندگی عرضی، و مالك بوده پیش از آنکه چیزی را بیافریند، و مالك است پس از آفرینش کون برای خداوند نیست چگونگی مکان ، و نه اندازه‌ای که شناخته شود و چیزی هم بدو نماند که نمونه داشته باشد هرچه بماند پیری ندارد و از ترس دیگری ناتوانی نگیرد او از چیزی نترسد چونانکه آفریده‌هایش از چیزی بترسند ولی شنوا است بی گوش و بینا است بی چشم و توانا است بی نیروئی از خلقش و دیده بیننده‌ها او را نیابد و در گوش شنونده‌ها نگنجد هرگاه چیزی خواهد، مشورت و کمك و کسب اطلاع از دیگری لازم ندارد و هر چه را از خلق خود خواهد از دیگری نپرسد و کسب تکلیف نکند دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را در یابد و او است لطیف و خبیر .

ومن گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا تنها است، شریك ندارد و من گواهم که محمد « ص » بنده و رسول او است او را برای رهبری فرستاده و بکیش درست ، تا اورا بر همه کیشها چیره سازد و گرچه مشرکان را بد آید و او رسالت خود را تبلیغ کرد و راه دلالت را برای خلق آماده ساخت.

شرح- از مجلسی « ره » - قوله « ولا كان لكانه » این تعبیر طبق لغت « ابی الحرث بن کعب » را شاید که واو ساکن را بخاطر فتحه ما قبل الف گویند یعنی بود او را کونی نباشد یعنی وجود زائد بر ذات خود ندارد و یامقصود اینست که وجودش چون وجود ممکنات نیست که دارای کیفیت باشد .

أيّتها الأمّة التّي خُدعت فانخدعت وعرفت خديعة من خدعها فأصرّت على ماعرفت و اتّبعت أهواءها وضربت في عشواء غوائها وقداستبان لهاالحقّ فصدّت عنه والطّريق الواضح فتنكّبته ، أما والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لواقتبستم العلم من معدنه و شربتم الماء بعذوبته وادّخرتم الخيرمن موضعه وأخذتم الطريق من واضحه وسلكتم من الحقّ نهجه لنهجت بكم السبل وبدت لكم الأعلام وأضاء لكم الاسلام فأكلتم رغداً وماعال فيكم عائل ولاظلم منكم مسلم ولا معاهد ولكن سلكتم سبيل الظّلام فأظلمت عليكم دنياكم برحبها وسُدّت عليكم أبواب العلم فقلتم بأهوائكم واختلفتم في دينكم فأفتيتم في دين الله بغير علم، واتّبعتم الغواة فأغوتكم وتركتم الأئمة

دنباله حدیث ٥

أیا امتیکه فریبش دادند وفریب خورد وفریب فریبکار خود را فهمید دانسته برپذیرش فریب اصرارورزید وپیرو هوا وهوس خود گردید و خود را بتاریکی گم راهی زد وبا اینکه حق وراستی برایش نمو دار وروشن شد ازآن رو بر گردانید وبه راه واضح پشت کرد و ازآن به یك‌سو شد .

هلاسو گند بدانکه دانه‌را شکافد وجاندارا بیافریند اگرشما دانش‌راازمعدنش کسب‌میکردید و آب‌را گوارا وشیرین نوش‌میکردید و خوبی‌را ازجایگاهش ذخیره میگرفتید وراه رااز آنجا که روشنست میپیمودید و بـه روش درست میرفتید راهها دربرابر شما گسترده و هموار بود و نشانه ها برای شما پدیدار واسلام برای‌شما میدرخشید و خوش وفراوان میخوردید و در میان شـما گرسنه وگرفتار نان خورانی بجا نمیماند وبهیچ‌مسلمان و همکیش‌شما ونه کسانیکه ازمذاهب دیگر درپناه شمایند ستمی نمیرسید.

شرح- از مجلسی (ره)- «لو اقتبستم العلم من معدنه» کلمه اقتباس را درآتش ودانش آورند یعنی بهره گرفتن ازآنها ونوشیدن ماء بمعنی دریافت علم وایمانست بروجه درست وتشبیه آنها بآب برای اینستکه سبب‌زندگی روحند چنانچه آب مایه‌زندگی تن‌اسست وگوارائی آن بمعنی پاك‌بودن از تحریف‌وبدعت وجهالت‌است پایان‌نقل ازمجلسی.

من گویم در اینجا فراوانی نعمت ورهائی ازگرسنگی و رنج عیال را ازآثار حکومت حقه و عادله شمرده است وعدالت عمومی نسبت بمسلمان و غیرمسلمان ملتزم به قانون اسلام راکه از آن به معاهد تعبیر کنند ازلوازم حکومت حقه شمرده است واین فرمول رابدست داده که :

حکومت حقه ملازم است با خورد و خوراك خوب و گرفتار نبودن به عیال‌و عدالت وبرابری همه افراد ملت و هر گونه ناراحتی و گرسنگی و بیکاری و اختلافات نشانه اینست که حکومت‌حقه و درست نیست.

دنبال حدیث ٥-

ولی شماراه تیره وتاری درپیش گرفتید وجهان باهمه فراخنای آن برشما تیره‌وتار گردید و دردانش به‌روی شماها بسته‌شد وباهوای‌نفس سخن کردید ودر دین اختلاف نمودید وندانسته‌باحکام

فتركوكم، فأصبحتم تحكمون بأهوائكم، إذا ذُكر الأمر سألتم أهل الذكر فاذا أفتوكم قلتم هو العلم بعينه فكيف وقد تركتموه ونبذتموه وخالفتموه؟ رويداً عمّا قليل تحصدون جميع مازرعتم وتجدون وخيم ما اجترمتم وما اجتلبتم، والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لقد علمتم أنّي صاحبكم والذي به أُمرتم وأنّي عالمكم والذي بعلمه نجاتكم ووصيّ نبيّكم وخيرة ربّكم ولسان نوركم والعالم بما يصلحكم، فعن قليل رويداً ينزل بكم ماوعدتم وما نزل بالأمم قبلكم وسيسألكم الله عزّ وجلّ عن أئمّتكم، معهم تحشرون، وإلى الله عزّ وجلّ غداً تصيرون، أمالو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر وهم أعداد كم لضربتكم بالسيف حتّى تؤلوا إلى الحقّ وتنيبوا للصدق فكان أرتق للفتق وآخذ بالرّفق، اللّهمّ فاحكم بيننا بالحقّ وأنت خير الحاكمين.

قال ثمّ خرج من المسجد فمرّ بصيرة فيها نحو من ثلاثين شاة؛ فقال: والله لو أنّ لي رجالاً ينصحون لله عزّ وجلّ ولرسوله بعدد هذه الشياه لأزلت ابن آكلة الذّبّان عن مُلكه.

دین فتوی دادید ودنبال گمراهان رفتید تاشما را گمراه کردند و امامان برحق رارها کردید وآنها هم شما رارها کردند و بوضعی افتادید که بدلخواه خود قضاوت کنید نه بحق وچون مسئله‌ای بمیان آید ازاهل ذکر بپرسید وچون بشمانظری دهند گوئید دانش همین است پس چگونه شد که آنهارا رها کردید و پشت سر نهادید وبا آنها مخالفت کردید.

آرام باشید که بزودی آنچه را کشتید خواهید درود و سرانجام جرمهای خود را و هرآنچه بسوی خودجلب کردید خواهیددید.

سوگند بدانکه دانه راشکافد وسبز کند وجاندار آفریند وروح بخشد هرآینه میدانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما و آنکسیکه باید فرمان بر دارید وپیرو او باشید ومنم دانشمند وعالم شماها بدانچه شماها رااصلاح کند وآنکه بوسیله دانشش شماها رانجات تواندداد.

منم وصی پیغمبر شما و برگزیده پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا بمصلحت شماها و بهمین زودی آرام آرام بشما فرودشود آنچه را وعده دارید وآنچه بامتهای پیش ازشما نازل شد ومحققاً خدا شما را درباره امامان شما بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و بدرگاه خداعزوجل در فردا خواهید رفت.

هلا بخدا که اگر بشماره یاران طالوت یا شماره یاران بدر یاور داشتم که هم طراز شماها بودند هرآینه باتیغ شما رامیزدم تابحق برگردید و براستی گرائید واین کار برای پیوند شکاف و نرمش بهتر بود خدایامیان مابحق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.

گوید سپس از مسجد بدرآمد وباغلی رسید که درآن قریب سی گوسپند بود و گفت بخدا اگر برای من مردانی بودند بشماره این گوسپندان که برای خداعزوجل و رسولش خیرجو و پاک دل بودند پسرزن مگس خواررا از سلطنتش برمیداشتم گوید چون شبش رسید سیصد وشصت کس باوی بیعت کردند برمرگ، امیرالمؤمنین فرمود:

قال: فلمّا أمسى بايعه ثلاثمائة وستّون رجلاً على الموت فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام: اغدوا بنا إلى أحجار الزّيت محلّقين، وحلق أمير المؤمنين عليه السلام فما وافى من القوم محلّقاً إلّا أبوذرّ والمقداد وحذيفة بن اليمان وعمّار بن ياسر وجاء سلمان في آخر القوم، فرفع يده إلى السماء فقال: اللّهمّ إنّ القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون، اللّهمّ فانّك تعلم ما نخفي وما نعلن ومايخفى عليك شيء في الأرض ولا في السّماء، توفّني مسلماً وألحقني بالصّالحين، أما والبيت والمفضي إلى البيت - وفي نسخة والمزدلفة والخفاف إلى التجمير - لولا عهد عهده إليّ النبيّ الأميّ صلى الله عليه وآله وسلم لأوردت المخالفين خليج المنيّة ولأرسلت عليهم شآبيب صواعق الموت و عن قليل سيعلمون.

٦ - عدّة من أصحابنا؛ عن سهل بن زياد، عن محمّد بن سليمان، عن أبيه قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه أبو بصير وقد خفره النفَس فلمّا أخذ مجلسه قال له أبوعبدالله عليه السلام: يا أبامحمّد ماهذا النفس العالي؟ فقال جعلت فداك يا ابن رسول الله كبر سنّي ودقّ عظمي واقترب أجلي

بامدادان در محل بنام احجار الزيت انجمن شويد وبراى نشانى همه سرها را تراشيده باشيد و خود اميرالمؤمنين (ع) هم سرش را تراشيد و از آن جمع باسر تراشيده حاضر وعده گاه نشدند جز ابوذر و مقداد و حذيفة بن يمان و عماربن ياسر و سلمان هم در آخر آنان رسيد و آن حضرت دست به آسمان برداشت وفرمود:

بار خدايا اين مردم مرا خوار شمردند چونانكه بنى اسرائيل هارون را بار خدايا تو دانى آنچه نهان داريم و آنچه عيان داريم و هيچ چيزى درزمين و نه در آسمان برتو پنهان نيست مرا مسلمان ازدنيا بر و بنيكان برسان.

هلا سوگند بخانه كعبه و آنكه دست بكعبه ساید (و هم در نسخه ايست كه) وهم سوگند بمزدلفه و گامهائى كه براى رمى جمره بر دارند اگر نبود سفارش و عهدى كه پيغمبر امى بمن كرده است من همه مخالفان را بدره مرك ميانداختم و بر آنها باران برق خيز مردن ميفرستادم و بهمين زودى خواهيد دانست.

شرح - از مجلسى «ره» - «على الموت» - يعنى متعهد شوند كه آماده يارى باشند و او را يارى كنند تا بميرند و كشته شوند، فيروز آبادى گفته است احجار الزيت مكانى است در مدينه.

٦- از محمدبن سليمان از پدرش گويد من نزد امام صادق (ع) بودم كه ابوبصير نفس زنان شرفياب شد و چون بجاى خود نشست امام صادق (ع) باو گفت اى ابامحمد چرا باين تندى نفس ميزنى؟ در پاسخ گفت: قربانت يابن رسول الله پير شدم و استخوانم باريك شده و مرگم نزديكست ونميدانم در آخرت چه وضعى دارم؟.

مع أنّني لست أدري ما أرد عليه من أمر آخرتي ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : يا أبا محمّد و إنّك لتقول هذا ! قال : جعلت فداك و كيف لا أقول هذا ؟! فقال يا أبا محمّد أما علمت أنّ الله تعالى يكرم الشباب منكم ويستحيي من الكهول ؟ قال : قلت : جعلت فداك فكيف يكرم الشباب ويستحيي من الكهول ؟ فقال : يكرم الله الشباب أن يعذّب بهم ويستحيي من الكهول أن يحاسبهم ، قال : قلت: جعلت فداك هذا لنا خاصّة أم لأهل التوحيد ؟ قال : فقال : لا والله إلّا لكم خاصّة دون العالم، قال قلت : جعلت فداك فانّا قد نبزنا نبزاً انكسرت له ظهورنا وماتت له أفئدتنا و استحلّت له الولاة دماءنا في حديث رواه لهم فقهاؤهم ، قال : فقال أبو عبدالله عليه السلام : الرّافضة ؟ قال : قلت : نعم قال : لا والله ما هم سمّوكم ولكنّ الله سمّاكم به أما علمت يا أبا محمّد أنّ سبعين رجلاً من بني إسرائيل رفضوا فرعون وقومه لمّا استبان لهم ضلالهم فلحقوا بموسى عليه السلام لمّا استبان لهم هُداه فسمّوا في عسكر موسى الرّافضة لأنّهم رفضوا فرعون و كانوا أشدّ أهل ذلك العسكر عبادة و أشدّهم حبّاً لموسى وهارون وذرّيّتهما عليهما السلام فأوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أن أثبت لهم هذا الاسم في التوراة فانّي قد سمّيتهم به ونحلتهم إيّاه ، فأثبت موسى عليه السلام الاسم لهم ثمّ ذخر الله عزّ وجلّ

امام صادق(ع) فرمود: ای ابامحمد راستی توهم این را میگوئی؟ گفت قربانت چگونه این را نگویم؟ فرمود: ای ابامحمد نمیدانی که خداتعالی جوانان شما شیعه را ارجمند میدارد و از سال خورده‌های شما خجلت دارد ؟.

گوید: گفتم قربانت چطور جوانان را گرامی دارد واز سالخورده‌ها خجلت دارد؟ فرمود : جوانان را از این عزیزتر دارد که عذابشان کند واز سالمندان خجلت کشد که بحسابشان رسد.

گوید: گفتم قربانت این فضیلت مخصوص بما است یا برای همه اهل توحید ویگانه پرستانست ؟ فرمود: نه بخدا که مخصوص شما است نه همه مردم.

گوید گفتم: قربانت راستی که بما لکه‌ای زده‌اند که پشت مارا شکسته و ماها رااز دل مرده کرده و والیان و فرمانداران بخاطر آن خون ما را حلال شمرند برای حدیثی که فقهای آنها بر ایشان روایت کرده‌اند،

گوید: امام صادق (ع) فرمود: مقصودت رافضی بودنست ؟ گوید گفتم :آری فرمود : نه بخدا آنان شما را بدان ننامیدند ولی خدااست که این نام‌را بشما داده‌است آیا نمیدانی ای ابامحمد که هفتاد مرد از بنی‌اسرائیل فرعون و قومش را ترك نمودند چون گمراهی آنان برایشان روشن شدو بموسی پیوستند چون برای آنها روشن شد که درراه هدایت است و در میان لشگر موسی آنها را رافضی نامیدند زیرا فرعون را رفض کردند و در میان لشکر از همه بیشتر عبادت میکردند و از همه بیشتر موسی و هارون و ذریه آنها را دوست داشتند و خدا بموسی (ع) وحی کرد که این نام را در تورات برای آنان ثبت کن زیرامن آنها را بدین نام نامیدم و آنرا بدانها بخشیدم موسی آنرا برای آنها ثبت کرد و خدا عزوجل آن نام را ذخیره کرد تا بشما بخشید ای ابامحمد آنان خیر را

لكم هذا الاسم حتّى نحلكموه ؛ ياأباحمّد رفضوا الخيرورفضتم الشرّ ، افترق النّاس كلّ فرقة و تشعّبوا كلّ شعبةفانشعبتم مع أهل بيت نبيّكم صلى الله عليه وآله وسلم وذهبتم حيث ذهبوا واخترتم من اختار الله لكم وأردتم من أرادالله فأبشروا ثمّ ابشروا ، فأنتم والله المرحومون المتقبّل من محسنكم والمتجاوزعن مسيئكم ، من لم يأت الله عزّ وجلّ بماأنتم عليه يوم القيامة لم يتقبّل منه حسنة ولم يتجاوزله عن سيّئة، ياأباحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأباحمّد إنّ لله عزّ و جلّ ملائكة يسقطون الذّنوب عن ظهورشيعتنا كمايسقط الرّيح الورق في أوان سقوطه وذلك قوله عزّ وجلّ : «الذين يحملون العرش ومن حوله يسبّحون بحمد ربّهم ... ويستغفرون للذين آمنوا» استغفارهم والله لكم دون هذاالخلق ، ياأباحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأباحمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «من المؤمنين رجال صدقوا ماعاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظروما بدّلوا تبديلاً» إنّكم و فيتم بماأخذالله عليه ميثاقكم من ولايتنا وإنّكم لم تبدلوا بناغيرنا ولولم تفعلوا لعيّركم الله كما عيّرهم حيث يقول

رفض کردند و شماها شررا رفض کردید: مردم بهردسته پیوستند وبهر شعبه پراکنده شدند و شما در شعبه خاندان پیغمبر درآمدید و بمذهبی گرائیدید که آنها گرویدند و شماها اختیار کردیدآن را که خدا اختیار کرده است برای شما و آنرا خواستید که خدا خواسته ، مژده گیرید و باز هم مژده گیرید بخدا که شماها مشمول رحمتید و از نیکوکار شما هر عملی قبول است و از بدکردار شما گذشت میشود ، هر کس با آن عقیده که شما ها دارید در قیامت حاضر نشود خداوند عزوجل از او هیچ حسنه‌ای را نپذیرد و از گناه او درنگذرد ای ابامحمد آیا شما را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت برای‌من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد راستی برای خداعزوجل فرشته‌ها است که گناهان را از گردن شیعیان ما فرو ریزند چنانکه باد برگ درخت را در فصل خزانش و اینست گفته خداعزوجل (۷ـ المؤمن) آن کسانیکه بردارند عرش را و هر کس در گرد آنست تسبیح گویند باسپاسگزاری پروردگارشان ... و آمرزش جویند برای کسانیکه گرویدند ـ آمرزش خواهی آنان بخدا که از برای شمااست نه‌این مردم ای ابا محمد آیا شادت کردم ؟

گوید گفتم: قربانت برای من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا در قرآنش شما را یاد کرده است و فرموده است (۲۳ ـ الاحزاب) از مؤمنان مردانند که براستی عمل کردند بدانچه با خدا برسر آن پیمان بستند برخی‌از آنها درگذشته و برخی انتظار مرگ را دارند و بهیچوجه تغییر نکنند و منحرف نشوند ـ راستی شمائید که وفا کردید بدانچه خدا از شماها پیمان گرفته است درباره دوستی وولایت ما و شمائید که دیگری را بجای ما نگرفتید و اگر وفا نکرده بودید خدا شما را هم سر زنش میکرد چنانچه

جلّ ذكره : «وما وجدنا لأكثرهم من عهد وإن وجدنا أكثرهم لفاسقين» ياأباجعفر فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني فقال : ياأباجعفر لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «إخواناً على سرر متقابلين» والله ماأراد بهذا غيركم ياأباجعفر فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال: ياأبا جعفر « الأخلاّء يومئذ بعضهم لبعض عدوٌّ إلاّ المتّقين» والله ماأراد بهذا غيركم ، يا أباجعفر فهل سررتك؟قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأباجعفر لقد ذكرنا الله عزّ وجلّ وشيعتنا وعدوّنا في آية من كتابه فقال عزّ وجلّ : «هل يستوي الذين يعلمون والذين لايعلمون إنّما يتذكّر أولوا الألباب» فنحن الّذين يعلمون وعدوّنا الّذين لايعلمون وشيعتناهم أولو الالباب ، ياأباجعفر فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني، فقال: ياأباجعفر والله ما استثنى الله عزّ وجلّ بأحد من أوصياء الأنبياء ولا أتباعهم ماخلا أمير المؤمنين عليه السلام وشيعته فقال في كتابه و قوله الحقّ : «يوم لايغني مولى عن مولى شيئاً ولاهم ينصرون ۞ إلّا من رحم الله» يعني بذلك علياً عليه السلام وشيعته ، ياأباجعفر فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأباجعفر لقد ذكركم الله تعالى في كتابه إذ يقول:

آنان را سرزنش كرده است آنجا كه فرموده است جل ذكره (١٠٢ـ الاعراف) نيافتيم براى بيشتر آنها عهد و پيمان وراستش بيشتر آنهارا يافتيم فاسق و بدكار.

اى ابا محمد آيا تورا شاد كردم؟ گويد: گفتم: قربانت بازهم بفرمائيد، فرمود : اى ابا محمد خدا شما را در قرآنش ياد كرده وفرموده است (٤٧ـ الحجر) برادرانى باشند كه روى تختها برابر همديگرند ـ بخدا جز شما را بدين سخن قصد نكرده است اى ابامحمد تورا شاد كردم.

گويد: گفتم: قربانت برايم بيفزا.

فرمود اى ابامحمد (٦٧ـ الزخرف) دوستان در آن روز با همديگر دشمن باشند جز متقيان و پرهيزكاران ـ بخدا قصد نكرده است بدان جز شمارا ـ اى ابامحمد آيا تورا شاد كردم ،

گويد گفتم: قربانت بيشتر براى من بفرمائيد.

فرمود: اى ابامحمد هر آينه خدا عزوجل ياد كرده است ما را و شيعيان مارا وهم دشمنان مارا دريك آيه از كتاب خود (٩ـ الزمر) آيا برابرند آن كسانى كه ميدانند و آن كسانيكه نميدانند همانا خردمندان بياد ميآورند ـ ما هستيم كه ميدانيم ودشمن ماست كه نميداند و شيعيان ما هستند خردمندان ـ اى ابامحمد تورا شاد كردم؟

گويد گفتم: قربانت بازهم بفرمائيد، فرمود: اى ابامحمد خدا عزوجل احدى از پيمبران و پيروان آنها را استثنا نكرده جز امير المؤمنين و شيعيانش ودر كتاب خود فرموده و گفته اش درست است (٤٢ـ الدخان) روزيكه سود نبخشد هيچ دوستى دوست را بهيچوجه ٤٣ جز آنكه خدا رحم كند ـ مقصودش از آن على وشيعه او است اى ابامحمد آيا تو را شاد كردم؟

گويد گفتم: قربانت بازهم بفرمائيد، فرمود اى ابامحمد شما هستيد كه خداتعالى در كتاب خود

« يا عبادي الّذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمةالله إنّ الله يغفر الذّنوب جميعاً إنّه هو الغفور الرحيم » والله ماأراد بهذا غيركم ، فهل سررتك ياأباحمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأباحمّد لقدذكركم الله في كتابه فقال : « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » والله ماأراد بهذا إلّاالأئمّة عليهم السلام وشيعتهم فهل سررتك ياأباحمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ،فقال ياأباحمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصّالحين وحسن أولئك رفيقاً» فرسول الله صلى الله عليه وآله في الآية النبيّون و نحن في هذا الموضع الصدّيقون والشهداء وأنتم الصّالحون فتسمّوا بالصّلاح كماسمّاكم الله عزّوجلّ ، يا أباحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : يا أباحمّد لقد ذكركم الله إذ حكى عن عدوّكم في النّار بقوله : « وقالوا مالنالانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار ☆ اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار» والله ماعنى ولاأراد بهذاغيركم ، صرتم عندأهل هذا العالم شرار الناس وأنتم والله في الجنّة تحبرون وفي النّار تطلبون ياأباحمّدفهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأباحمّد مامن آية نزلت تقود إلى الجنّة ولاتذكر أهلها بخير إلّا وهي فينا وفي

یاد کرده و فرموده‌است (۵۳ـ الزمر) ای بنده‌هایم که درباره خوداسراف کردید از رحمت خدا نومید نباشید زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد زیرا او غفوراست وزحیم ـ بخدااراده نکرده‌است باین آیه جزشماها را آیاتورا شاد کردم ای ابامحمد.

گوید گفتم: برایم بیفزائید قربانت فرمود:ای‌أبامحمد خدا شمارا درقرآن خود ذکر کرده که فرموده(۴۲ـالحجر) راستی که تورا (ای‌شیطان) بربنده‌هایم تسلطی نیست ـ بخدا مقصودش ازاین جز ائمه وشیعه آنها نیست ـ آیا تورا شاد کردم ای ابامحمد .

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید، فرمود. ای ابامحمد راستی خدا شمارا درقرآن یاد کرده که فرموده‌است (۶۹ـ النساء) پس آنانندآن کسانی که خدا بدانها نعمت بخشیده است ازپیمبران و صدیقان وشهیدان و خوبان و چه خوب رفیقانی باشند آنان ـ پس مقصود از پیمبران در این آیه رسولخدا است (ص) و مقصود از صدیقان و شهداء در اینجا ما هستیم و خوبان‌شماها هستید پس خود را بخوبی‌نشان بدهید چنانچه خداعزوجل شما راخوب نامبرده است ، ای ابامحمد آیاتوراشاد کردم؟

گوید گفتم قربانت بازهم بفرمابمن، فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا شمارا یادکرده استکه از دشمن شما دردوزخ حکایت نموده بگفته خود (۶۲ـ ص) و گویند ما را چه شده که در دوزخ ننگریم بدانها که آنها را از بدان میشمردیم ۶۳ و آنها را بباد مسخره گرفتیم یا شاید دیده از آنها لغزیده‌است ـ بخدا که قصد نکرده و نخواسته ازاین‌جز شمارا،شما دربر مردم این‌جهان بدان نوع انسان شمرده شدید وبخدا که شماها در بهشت ارجمند ونعمت خوار وشاد باشید ودشمنان شمارا دردوزخ جویند ای‌ابا محمد آیاتو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود: ای‌ابامحمد هیچ آیه‌نازل نشد که ببهشت برد و

شيعتنا ومامن آية نزلت تسوق إلى النّار وتذكر أهلها بشرّ إلّا وهي في عدوّنا ومن خالفنا ، فهل سررتك ياأباحمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأباحمّد ليس على ملّة إبراهيم إلّا نحن وسائر النّاس من ذلك براء ياأباحمّد فهل سررتك ؟ وفي رواية أُخرى فقال : حسبي .

(حديث أبي عبدالله عليه السلام)

☆(مع المنصور في موكبه)☆

٧ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن بعض أصحابه ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير جميعاً ، عن محمّد بن أبي حمزة ، عن حمران قال: قال أبو عبدالله عليه السلام وذكر هؤلاء عنده وسوء حال الشيعة عندهم فقال : إنّي سرت مع أبي جعفر المنصور وهو في موكبه وهو على فرس و بين يديه خيلٌ ومن خلفه خيلٌ وأنا على حمار إلى جانبه فقال لي : ياأباعبدالله قد كان فينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوّة وفتح لنا من العزّ ولا تخبر الناس أنّك أحقّ بهذا الأمر منّا و أهل بيتك فتغرينا بك وبهم ، قال : فقلت : ومن رفع هذا إليك عنّي فقد كذب فقال : لي أتحلف على ماتقول؟ قال : فقلت: إنّ النّاس سحرة ـ يعني يحبّون أن يفسدوا قلبك عليّ ـ فلا تمكّنهم من

یادآور نشوند اهل آن جز بخوبی مگر اینکه درباره ما وشیعه ما است وهیچ آیه نیست که بدوزخ میراند واهل آنرا ببدی یادآور شود مگر اینکه درباره دشمن ما است و کسیکه مخالف با ما است آیا تو راشاد کردم‌ای ابا محمد ؟.

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید فرمود : ای ابا محمد بر کیش ابراهیم نباشد کسی جز ما و شیعه ما و مردم دیگر از آن بدور و بی زارند، ای ابامحمد آیا تو راشاد کردم؟ درروایت‌دیگر است که گفت مرا بس است.

حدیث امام صادق (ع) بامنصور در موکب او

۷ـ از حمران گوید آنان (خلفاء جور) ذکر شدند نزد امام صادق (ع) و نظر بدی که با شیعه دارند امام (ع) فرمود من با ابی‌جعفر منصور حرکت می کردم او در موکب ملوکانه‌خود بود وبراسبی سوار بود جلوش چنداسب سوار و در دنبالش چند اسب سوار بودند و من هم در کناز او سوار بریك الاغی بودم روبمن کرد و گفت یاابا‌عبدالله کار شده‌است (یعنی ما برامر خلافت مسلط‌شدیم) وشایسته است که توهم شادباشی بدانچه خداوند از توانائی بما داده است و در عزت بروی‌ما گشاده است و بمردم نگوئی که تو بامر خلافت از ما اولی واحق هستی و خاندانت هم احق هستند تامارا بخودت و آنها وادار کنی و عصبانی کنی .

فرمود: من گفتم کسی که برای‌تو از جانب من این گزارش داده است دروغ گفته است ، بمن گفت آیا بدانچه گوئی سوگند یادکنی گوید من گفتم. مردم جادوگرند یعنی می‌خواهند دل تورا

سمعك فانّا إليك أحوج منك إلينا فقال لي : تذكر يوماً سألتك هل لنا ملك ؟ فقلت : نعم طويلٌ عريضٌ شديدٌ فلا تزالون في مهلة من أمركم وفسحة من دنياكم حتّى تصيبوا منّا دماً حراماً في شهر حرام في بلد حرام ، فعرفت أنّه قد حفظ الحديث ، فقلت : لعلّ الله عزّ وجلّ أن يكفيك فانّي لم أخصّك بهذا وإنّما هو حديث رويته ثمّ لعلّ غيرك من أهل بيتك أن يتولّى ذلك فسكت عنّي ، فلمّا رجعت إلى منزلي أتاني بعض موالينا فقال : جعلت فداك والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار و هو على فرس وقد أشرف عليك يكلّمك كأنّك تحته ، فقلت بيني و بين نفسي : هذا حجّة الله على الخلق وصاحب هذا الأمر الّذي يقتدى به وهذا الآخر يعمل بالجور ويقتل أولاد الأنبياء ويسفك الدّماء في الأرض بما لا يحبّ الله وهو في موكبه وأنت على حمار فدخلني من ذلك شكّ حتّى خفت على ديني ونفسي ، قال : فقلت: لو رأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لاحتقرته واحتقرت ما هو فيه فقال : الآن سكن قلبي .

برمن بشورانند و تو را درباره من بددل كنند مبادا آنهارا بر گوش خود چيره كنى واختيار گوشت را بآنها بدهى زيرا ما بتو نيازمنديم از تو بما ها گفت آيا يادت مى آيد كه يك روز من از تو پرسيدم آيا براى ما ملك و سلطنتى هست؟ گفتى آرى طولانى و پهناور و سخت و پيوسته در كار خود مهلت داريد و در دنياى خود وسعت داريد تا خون نا حقى از ما در ماه حرام و شهر حرام (مكه) بريزيد .

من دانستم كه حديث را حفظ كرده است من گفتم شايد خدا عزوجل تو را كفايت كند يعنى تو را حفظ كند از اينكه مرتكب چنين امرى باشى زيرا من تو را بخصوص منظور نداشتم همانا حديثى بوده كه آنرا روايت كردم سپس شايد ديگرى از خاندانت مرتكب چنين كارى شود و او دم بست و سخنى نگفت.

و چون بخانه‌ام آمدم يكى از دوستان و شيعيان ما نزد من آمد و گفت قربانت بخدا من تو را در موكب ابى جعفر ديدم كه بر الاغى سوار بودى و او بر اسبى سوار بود و برسر سرازير شده بود و با شما سخن مى گفت و گويا شما زيردست او باشيد من با خود گفتم اين حجت خدا است بر خلقش و صاحب الامر است كه بايد باو اقتداء شود و اين ديگرى كار بر خلاف ميكند و اولاد پيغمبران را ميكشد و در روى زمين خون‌ريزى ميكند بوجهى كه خدا دوست نمى‌دارد و امام در موكب او است و شما سوار بر الاغى هستيد واز اين راه شكى در دلم افتاد تا بر خودم و دينم ترسيدم.

گويد: بمن فرمود: اگر تو مى‌ديدى آن‌ها كه گرد من بودند و در جلو و عقب و سمت راست و چپ من بودند از فرشته‌ها هر آينه او را خوار ميشمردى و آنچه را هم داشت ناچيز ميشمردى، گفت اكنون دلم آرام شد .

ثمّ قال: إلى متى هؤلاء يملكون؟ أومتى الرّاحة منهم ؟ فقلت : أليس تعلم أنّ لكلّ شيء مدّة ؟ قال : بلى ، فقلت : هل ينفعك علمك أنّ هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين ؟ إنّك لو تعلم حالهم عندالله عزّ وجلّ و كيف هي؟ كنت لهم أشدّ بغضاً ولو جهدت أوجهد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشدّ ماهم فيه من الاثم لم يقدروا فلايستفزّنّك الشيطان فانّ العزّة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكنّ المنافقين لايعلمون ألا تعلم أنّ من انتظر أمرنا و صبر على مايرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرتنا فاذا رأيت الحقّ قدمات وذهب أهله، ورأيت الجور قد شمل البلاد ،ورأيت القرآن قد خلق واُحدث فيه ماليس فيه و وُجّه على الأهواء ، ورأيت الدّين قد انكفى كما ينكفي الماء ، ورأيت أهل الباطل قداستعلوا على أهل الحقّ ، ورأيت الشرّ ظاهراً لاينهى عنه ويُعذر أصحابه ، ورأيت الفسق قد ظهر،واكتفى الرّجال بالرجال والنساء بالنساء ، ورأيت المؤمن صامتاً لايُقبل قوله، ورأيت الفاسق يكذب ولا يردّ عليه كذبه وفريته ؛ ورأيت الصغير يستحقر بالكبير ، ورأيت الأرحام قدتقطّعت ، ورأيت من يمتدح بالفسق يضحك منه ولا يردّ عليه قوله ورأيت الغلام يعطى ماتعطى المرأة ورأيت النساء يتزوّجن النساء ، ورأيت الثناء قد كثر ، و رأيت

سپس گفت تا بكى اينان سلطنت كنند و درچه زمانى ازآنها آسايش خواهد بود؟

من گفتم مگر تو نمى‌دانى هرچه زمانى دارد؟ گفت چرا من گفتم بتو سود دارد كه بدانى اين امر هروقت موعدش بيايد ازيك چشم بهم‌زدن سريعتر باشد (يعنى زوال دولت ناحق وقيام دولت حق) اگرتو بدانى اينان درنزد خداعزوجل چه حالى دارند و چطور است حال آن‌ها تو بيشتر و سختتر آنها را دشمن دارى و اگر تو كوشش كنى يا همه مردم روى زمين بكوشند كه آنان‌را در گناه بيشترى كه در آن اندرند در آورند نتوانند (يعنى خلاف و گناه آن‌ها بنهايت‌است) شيطان تو را از جاى بدر نبردو نلغزاند زيرا عزت ازآن خدا است و از آن رسول او وازآن مؤمنانست ولى منافقان نمى‌دانندآيا ندانى هر كه منتظر امر ما باشد و صبر كند برآنچه از آزار و ترس‌بيند فردا در گروه ما محشور گردد.

هر گاه ديدى كه حق و اهل حق از ميان رفتند و ديدى ناحق همه جا را گرفت وديدى قرآن كهنه شمرده شد و در آن پديد آمد آنچه در آن نيست و رو بسوى هوس و دلخواه شد و ديدى كه دين وارونه شده چنانچه ظرف آب وارونه شود و ديدى اهل باطل برحق چيره شدند و ديدى شر و بدى عيانست‌وغدقن نميشود و بدكاران را معذورمى‌دارند و ديدى كه فسق آشكار شده‌ومردان بمردان كفايت كنند و زنان بزنان و ديدى مؤمن دم بندد و گفته او پذيرفته نشود وديدى كه فاسق دروغ گويد و دروغ و افترايش را رد نكنند و ديدى كه كوچك بزرك را خوار ميشمارد وديدى كه پيوند خويشى بريده شود و ديدى كه بكار بد و بفسق خوش آمد گويند و از آن خوش باشند و خندان و گفته آنرا رد نكنند و ديدى كه با پسر بچه همان كنند كه بازن كنند وديدى كه زنان

الرّجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينهى ولا يؤخذ على يديه ، ورأيت الناظر يتعوّذ بالله ممّا يرى المؤمن فيه من الاجتهاد ، ورأيت الجار يؤذي جاره وليس له مانع، ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن ، مرحاً لما يرى في الأرض من الفساد ؛ ورأيت الخمور تشرب علانية و يجتمع عليها من لا يخاف الله عزّ وجلّ ، ورأيت الآمر بالمعروف ذليلاً ، و رأيت الفاسق فيما لا يحبّ الله قويّاً محموداً ، و رأيت أصحاب الآيات يحقّرون و يحتقر من يحبّهم ؛ ورأيت سبيل الخير منقطعاً وسبيل الشرّ مسلوكاً ، ورأيت بيت الله قد عُطّل ويؤمر بتركه ، ورأيت الرّجل يقول مالا يفعله ورأيت الرّجال يتسمّنون للرّجال والنساء للنساء ، ورأيت الرّجل معيشته من دبره و معيشة المرأة من فرجها ، ورأيت النساء يتّخذن المجالس كما يتّخذها الرّجال ، ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر وأظهروا الخضاب وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها و أعطوا الرّجال الأموال على فروجهم وتنوفس في الرّجل وتغاير عليه الرّجال ، وكان صاحب المال أعزّ من المؤمن ، وكان الرّبا ظاهراً لا يعيّر ، وكان الزّنا تمتدح به النساء ، ورأيت المرأة تصانع

جفت گردند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شود و دیدی که مرد مال خود را در جز طاعت خدا صرف میکند و جلوش گرفته نمیشود و دست او را نگهندارند و دیدی که چونکسی کوشش مؤمن را بیند از آن بخدا پناه برد و دیدی که همسایه همسایه را آزار کند و مانعی ندارد و دیدی کافر شاد است بدانچه در مؤمن بیند و خوش است بدانچه از فساد در زمین بنگرد و دیدی که آشکارا می نوشند و برای آن انجمن کنند کسانیکه از خداعزوجل نمی‌ترسند و دیدی که آمر بمعروف خوار است و دیدی فاسق نسبت بدانچه خدا دوست ندارد نیرومند است و ستوده میشود و دیدی قرآن دانان خوار شوند و هر که هم آنان را دوست بدارد خوار شود و دیدی که راه خیر بند آمده وراه شر و بدی باز است و درآن میروند و دیدی خانه خدا بی‌زائر مانده و فرمان ترك آنرا می‌دهند و دیدی مرد گوید آنچه رانکند و دیدی مردان خود را برای استفاده مردان آماده کنند وزنان خود را برای زنان و دیدی وسیله زندگی مرد از دبر او است و وسیله زندگی زن از فرج او و دیدی زنان انجمن کنند چنانچه مردان انجمن کنند و دیدی فرزندان عباس آشکارا زنانگی را پیشه کردندو خضاب بستند وسر را شانه زدند چنانچه زنان برای شوهر خود کنند و بمردان پول دادند بخاطر فروج آنها.

شرح - از مجلسی «ره» - یعنی اولاد عباس بمردها پول دادند تا با آنها وطی کنند یا مقصود اینستکه بسلاطین و حکام اموال می‌دهند بخاطر آنکه آنها را یا زنان آنها وطی کنند بعنوان مزد جاکشی ...

دنباله حدیث ۷ -

ودیدی که درباره مرد رقابت شود و مردها بر سر او با هم غیرت ورزی کنند و صاحب مال از شخص مؤمن عزیزتر باشد و رباآشکار باشد و برآن سرزنشی نشود و زنها بزنادادن مدح شوند

زوجها على نكاح الرّجال ، ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهنّ ، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً ؛ و رأيت البدع والزّنا قد ظهر ، و رأيت الناس يعتدّون بشاهد الزور ، ورأيت الحرام يحلّل والحلال يحرّم ، ورأيت الدّين بالرأي وعطّل الكتاب وأحكامه ورأيت اللّيل لايستخفى به من الجرأة على الله ، ورأيت المؤمن لايستطيع أن ينكر إلّا بقلبه ، و رأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عزّ وجلّ ورأيت الولاة يقربون أهل الكفر و يباعدون أهل الخير ، ورأيت الولاة يرتشون في الحكم ، ورأيت الولاية قبالةً لمن زاد ؛ و رأيت ذوات الأرحام ينكحن ويكتفى بهنّ ورأيت الرجل يقتل على التهمة وعلى الظنّة و يتغاير على الرجل الذكر فيبذل له نفسه وماله ، ورأيت الرجل يعيّر على إتيان النساء ، و رأيت الرّجل يأكل من كسب امرأته من الفجور، يعلم ذلك ويقيم عليه ، ورأيت المرأة تقهر زوجها وتعمل مالايشتهي و تنفق على زوجها ، ورأيت الرّجل يكري امرأته وجاريته ويرضى بالدّني من الطّعام والشراب ورأيت الأيمان بالله عزّ وجلّ كثيرة على الزّور ، ورأيت القمار قد ظهر ، ورأيت الشراب يباع ظاهراً ليس له مانع ، و رأيت النساء يبذلن أنفسهنّ لأهل الكفر ، و رأيت الملاهي قد ظهرت

وزن با شوهر خود بر سر نكاح مردان سازش كند (رشوه گيرد و نرمش نمايد) و ديدى بيشتر مردم وبهترين خانه آن باشد كه بازنان درهرزگى آنها كمك كند و ديدى مؤمن حقير و غمنده و خواراست وديدى بدعت وزنا عيان است و ديدى مردم بگواه ناحق اعتماد كنند و ديدى حرام حلال شمرده شود و حلال حرام شمرده شود وديدى حكم دين برأى معين شود و قرآن و احكامش معطل مانده است و ديدى براى دليرى برخدا و ارتكاب كاربد مردم انتظار شب نكشند و ديدى كه مؤمن نتواند منكر كارهاى خلافشود جز بهمان دلش وديدى مال فراوان در مورد خشم خداوند مصرفشود و ديدى فرمان روايان كافرانرا بخود نزديك كنند و اهل خير را از خود دور سازند و ديدى كه فرمانروايان در قضاوت رشوه ستانند و ديدى فرمانروائى و منصب در مزايده قرار گيرد و ديدى كه خويشان محرم رابگايند و بدانها اززن گرفتن اكتفاء كنند و ديدى كه بمجرد تهمت وگمان مرد رابكشند و بخاطرخواهى مرد نر غيرت ورزى كنند و جان و مال در راه عشق او دهند و ديدى كه مردرا براى همخوابشدن با زنان بسرزنش گيرند و ديدى كه مردى از كسب هرزگى زنش نان ميخورد و آنرا ميداند واورا نگهميدارد و ديدى كه زن برشوهر خود تسلط دارد وآنچه را شوهر ميل ندارد انجام ميدهد و بشوهر خود خرجى وپول جيب ميدهد.

و ديدى مرد زنش و دخترش (كنيزش خل) را باجاره ميدهد و بخوراك و نوشيدنى پستى هم راضى است و ديدى كه سوگند بخداوند عزوجل بناحق فراوان شده و ديدى كه قماربازى پديدار است و ديدى كه آشكارا مى ميفروشند و مانعى ندارد و ديدى زنها خود را بكفار بخشند و ديدى ساز و آواز آشكار است و مردم بدان گذرند و كس كسى را از آن منع نكند و كسى جرأت نكند

يمرُّ بها ، لايمنعها أحدٌ أحداً ولايجترىء أحدٌ على منعها ، ورأيت الشريف يستذلّه الذي يُخاف سلطانه ، ورأيت أقرب الناس من الولاة من يمتدح بشتمنا أهل البيت ؛ ورأيت من يحبّنا يزوَّر ولاتُقبل شهادته ، ورأيت الزُّور من القول يتنافس فيه ، ورأيت القرآن قد ثقل على النّاس استماعه وخفَّ على الناس استماع الباطل ، ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه ، و رأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء ، ورأيت المساجد قد زخرفت ، ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتري الكذب ورأيت الشرَّ قد ظهر والسعي بالنميمة ، ورأيت البغي قد فشا ، ورأيت الغيبة تُستملح و يبشّر بها النّاس بعضهم بعضاً ، ورأيت طلب الحجّ والجهاد لغير الله ، ورأيت السّلطان يذلُّ للكافر المؤمن ، ورأيت الخراب قد أُديل من العمران ، ورأيت الرَّجل معيشته من بخس المكيال والميزان ، ورأيت سفك الدّماء يستخفّ بها ، ورأيت الرَّجل يطلب الرئاسة لغرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللّسان ليتّقى وتسند إليه الأُمور ، ورأيت الصّلاة قد استخفّ بها ، و رأيت الرَّجل عنده المال الكثير ثمّ لم يزكّه منذ ملكه ، ورأيت الميّت ينبش من قبره ويؤذى و تباع أكفانه ورأيت الهرج قد كثر ورأيت الرَّجل يمسي نشوان ويصبح سكران لايهتمّ بما الناس فيه ، و رأيت البهائم تنكح ، ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضاً ورأيت الرّجل يخرج إلى مصلاّه و يرجع و

جلو آنرا بگيرد و ديدى كسيكه از تسلط او ترسند مردم شريف را خوار كند وديدى نزديكترين مردم بفرمانروايان كسى استكه بدشنام ده ماخانواده مدح وثناگويد وديدى هر كه ما را دوست دارد او را ناحق شمارند و گواهيش را نپذيرند و ديدى كه در گفتار ناحق باهم رقابت كنند و ديدى كه قرآن و شنيدنش برمردم گران است و در برابر شنيدن دروغ و بيهوده بر آنها آسان و دلچسب است و ديدى همسايه همسايه را از ترس زبانش گرامى دارد و احترام كند و ديدى حدود معطل و بى اجرا بماند و در باره آنها برأى و دلخواه عمل شود و ديدى كه مساجد نقاشى و آب طلا كارى شوند و ديدى كه راستگوترين مردم در نزد مردم آنكسى استكه افتراء زند و دروغ گويد و ديدى شر پديدار شد و هم سخن چينى و ديدى ستمگرى شيوع يافت و ديدى غيبت را سخن خوش مزه شمارند و مردم بدان يكديگر را مژده بخشند و شادمان كنند و ديدى بحج روند و جهاد طلبند براى جز رضاى خدا و ديدى سلطان مؤمن را بخاطر كافر خوار كند و ديدى ويرانى بر آبادانى چيره شده و ديدى مردم از كم فروشى روزى خورند و ديدى خون ريزى را سبك و آسان شمارند و ديدى مرد براى طلب دنيا رياست طلبد و خود را ببد زبانى شهره كند تا ازاو بترسند وكاررا باو واگذارند و ديدى نماز را خوار و سبك شمارند و ديدى مردى مال فراوان دارد و از آن گاهكه داشته زكوتش را نداده و ديدى مرده را از گورش بر آرند و بيازارند و كفنش را بفروشند و ديدى كه آشفتگى بسيار است و ديدى كه مرد شبانگاه كند در نشئه شراب و بامداد كند مست و باكى ندارد كه مردم در چه وضعى باشند و ديدى بهائم را بگايند و ديدى بهائم همديگر را بدرند و ديدى مردى به

ليس عليه شيء من ثيابه ، ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم ، و رأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه ، ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه النّاس ، ورأيت الفقيه يتفقّه لغير الدين يطلب الدنيا و الرئاسة و رأيت الناس مع من غلب ، و رأيت طالب الحلال يذمّ ويعيّر وطالب الحرام يمدح و يعظّم ، ورأيت الحرمين يعمل فيهما بما لايحبّ الله ، لايمنعهم مانع ولايحول بينهم وبين العمل القبيح أحدٌ ورأيت المعازف ظاهرةً في الحرمين ، ورأيت الرّجل يتكلّم بشيء من الحقّ ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقوم إليه من ينصحه في نفسه فيقول : هذا عنك موضوع ؛ ورأيت النّاس ينظر بعضهم إلى بعض ويقتدون بأهل الشرور ؛ ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لايسلكه أحدٌ ، ورأيت الميّت يُهزأ به فلايفزع له أحدٌ ، ورأيت كلّ عام يحدث فيه من الشرّ والبدعة أكثر ممّا كان؛ ورأيت الخلق والمجالس لايتابعون إلّا الأغنياء ، و رأيت المحتاج يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله ، ورأيت الآيات في السّماء لايفزع لها أحدٌ ، ورأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم لاينكر أحدٌ منكراً تخوّفاً من النّاس ، ورأيت الرّجل ينفق الكثير في غير طاعة الله ويمنع اليسير في طاعة الله ، ورأيت العقوق قد ظهر واستخفّ بالوالدين وكانا من أسوء الناس حالاً عند الولد ويفرح بأن يفتري عليهما ، ورأيت النساء وقد غلبن

جای نماز خود رودو بر گردد وجامه در بر ندارد و دیدی دل مردم سخت شده و دیده آنها خشگیده و یاد خدا بر آنها گرانست و دیدی حرام خوردن پدیدار است و در آن رقابت کنند و دیدی که نماز گذار برای خودنمائی بمردم نماز میخواند و دیدی مسئله‌دان و فقیه دین برای جز دین مسئله میآموزد دنیا و ریاست میجوید و دیدی مردم بدنبال هر کسند که پیروز باشد و دیدی آنکه حلال جوید نکوهش و سرزنش شود و طالب حرام ستایش و تعظیم دارد و دیدی در حرمین کاری کنند که پسند خدا نیست و کسی جلوشان را نگیرد و احدی میان آنها و کردار زشت آنها حائل نشود و دیدی در حرمین (مکه و مدینه) اسباب لهو (چون تار وطنبور) پدیدار شد و دیدی مردی که بحق سخن گوید یا امر بمعروف و نهی ازمنکر کند کسی نزد او بپا شود و او را اندرز دهد که این تکلیف تو نیست و دیدی مردم باهم همچشمی کنند و بمردم بد اقتداء کنند و دیدی روش خیر وراه آن تهی است و کسی از آن گذر نمیکند و دیدی مرده را بباد مسخره گیرند و احدی از او در هراس نیفتد و دیدی در هرسال شر و بدعت بیش از سال گذشته است و دیدی مردم و مجلسها پیروی نکنند جز از توان‌گران و دیدی بگدا اعطا دهند در برابر اینکه باو میخندند و برای جز خدا باو ترحم میشود و دیدی نشانه‌های آسمانی باشد و کسی از آنها هراس نکند و دیدی مردم چون بهائم برهم جهند و کسی منکر کار آنها نگردد از ترس مردم و دیدی که مرد در جز راه طاعت خدا خرج بسیار کند و در راه طاعت خدا از اندك دریغ کند و دیدی ناسپاسی پدر و مادر پدیدار شده است و پدر ومادر را بچشم کم نگاه کنند و در پیش فرزند از همه بدتر باشند و از افتراء بدانها شاد گردند و

علی الملك وغلبن علی كلّ أمر، لايؤتى إلّا مالهنّ فيه هوى، ورأيت ابن الرّجل يفتري على أبيه ويدعو على والديه ويفرح بموتهما، ورأيت الرّجل إذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذّنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كئيباً حزيناً يحسب أنّ ذلك اليوم عليه وضيعة من عمره، ورأيت السّلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزّور ويتقامر بها وتشرب بها الخمور؛ ورأيت الخمر يتداوى بها ويوصف للمريض ويستشفى بها، ورأيت النّاس قد استووا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التديّن به، ورأيت رياح المنافقين و أهل النفاق قائمة ورياح أهل الحق لاتحرّك؛ ورايت الأذان بالأجر والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشية ممّن لايخاف الله مجتمعون فيها للغيبة وأكل لحوم أهل الحقّ ويتواصفون فيها شراب المسكر؛ ورأيت السكران يصلّي بالنّاس وهو لايعقل ولايشان بالسكر وإذا سكر أكرم واتّقي وخيف وترك لايعاقب؛ ويعذر بسكره، ورأيت من أكل أموال اليتامى يُحمد بصلاحه ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاة يأتمنون الخونة للطمع ورأيت الميراث قد وضعته الولاة لأهل الفسوق والجرأة على الله، يأخذون منهم ويخلونهم ومايشتهون ورأيت المنابر

زنان را دیدی که برحکومت چیره شدند و هر کاری را به‌دست گرفتند و هیچ کاری انجام نشود جز آنچه آن‌ها طرف‌دارش باشند و دیدی پسر شخصی بپدرش افتراء زند و بر پدر و مادر خود نفرین کند و از مرگشان شاد شود و دیدی چون مردی روزی را بسر آورد و در آن گناه بزرگی نکرده باشد از هرزگی و کم فروشی و در آمدن در بستر حرام و میخواری دلتنك و غمناك باشد و پندارد که آن روز بر او نامبارك بوده و از عمرش حساب نبوده ودیدی که سلطان خوراك را انبار کند و نگهدارد تا گران بفروشد و دیدیکه حق ذوالقربی (خمس وسهم امام) بناحق تقسیم شود و بآن قمارزنند ومیخواری کنند ودیدیکه باشراب مداوای بیمار کنند وبرای بیمار نسخهٔ آنرا بگیرند وازآن درمان طلبند ودیدی مردم همه درترك امر بمعروف و نهی از منکر وترك دین‌داری هم آهنك شدندو دیدی باد بر پرچم منافقان واهل نفاق میوزدو پرچم اهل حق بی‌حرکت است ودیدی دربرابر اذان مزد گیرند و دربرابر نماز خواندن مزد گیرند و دیدی مسجدها پر میشود از کسانیکه از خدا نترسند ودر آن ها گردآیند برای غیبت و خوردن گوشت اهل حق وبا همدیگر درآن‌ها بوصف نوشابه مست کننده بپردازند ودیدی که پیشنماز مست برای مردم نماز بخواند ومست است ولایعقل وبمستی اورا نکوهش نکنند وهرگاه مست شود گرامیش دارند واز او ملاحظه کنند و بترسند ورها باشد وکیفر نشود و مستی اورا معذور دارند ودیدی مال یتیم خورد رابصلاح وشایستگی ستایند ودیدی قاضیان بر خلاف آنچه خدا امر کرده قضاوت کنندودیدی فرمانروایان جنایتکاران را امین سازند برای طمع ودیدی فرمانروایان ارث را برای اهل فسق وبدکاری ودلیری برخدا تخصیص دهند (یعنی میراث یتیم را به دست آنها بسپارند تا برخی را خود بخورند وبرخی را بآنان دهند) ازآن‌هاحق و حسابی بگیرندو آنها راواگذارندتاهرچه

يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر؛ ورأيت الصّلاة قد استخفّ بأوقاتها ، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس ، ورأيت الناس همّهم بطونهم وفروجهم ، لا يبالون بما أكلوا وما نكحوا ، ورأيت الدّنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحقّ قد درست فكن على حذر واطلب إلى الله عزّ وجلّ النجاة واعلم أنّ الناس في سخط الله عزّ وجلّ وإنّما يمهلهم لأمر يراد بهم فكن مترقّباً واجتهد ليراك الله عزّ وجلّ في خلاف ما هم عليه فان نزل بهم العذاب وكنت فيهم عجّلت إلى رحمة الله وإن أخّرت ابتلوا وكنت قد خرجت ممّا هم فيه من الجرأة على الله عزّ و جلّ واعلم أنّ الله لا يضيع أجر المحسنين وأنّ رحمة الله قريب من المحسنين .

(حديث موسى عليه السلام)

٨ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عمرو بن عثمان ، عن عليّ بن عيسى رفعه قال : إنّ موسى عليه السلام ناجاه الله تبارك وتعالى فقال له في مناجاته :

يا موسى لا يطول في الدّنيا أملك فيقسو لذلك قلبك وقاسي القلب منّي بعيد .

يا موسى كن كمسرّتي فيك فانّ مسرّتي أن أُطاع فلا أُعصى، فأمت قلبك بالخشية وكن

خواهند بكنند وديدى برسر منبرها دستور تقوى داده شود و خود آنكسانيكه دستور مى‌دهند بدان عمل نميكنند و ديدى كه وقت نمازها را بچيزى نگيرند وسبك شمارند وديدى صدقه وزكوة را بوساطت ديگران بمستحقان دهند وقصد رضاى خدا درادن آنها ندارند وبخاطر درخواست مردم آنرا پرداخت كنند وديدى كه نهايت همت آنها شكم وفرج آنها است باكى ندارند كه چه بخورند وچه را نكاح كنند وببينى كه دنيا هم روى بدانها دارد و ببينيكه اعلام حق ودرستى كهنه شده .

پس برحذر باش واز درگاه خداعزوجل نجات بخواه وبدانكه مردم گرفتار خشم خداعزوجل هستند وهمانا بآنها مهلت دهد براى امرى كه باآنها خواهد كرد تو خود را بپا وتلاش كن تا خدا عزوجل تورا بر خلاف روش آنها بنگرد واگر برآنها عذاب نازل شود وتو در ميان آنها باشى شتافته‌اى بدريافت رحمت خدا واگر ازآنها جدا باشى وبمانى آنان گرفتار شدند و تو ازآنچه در آن اندرند ازدليرى برخدا عزوجل بيرون آمدى و بدانكه خدا مزد نيكوكاران را ضايع نميكند وراستى كه رحمت خدا بمحسنان نزديكست .

(حديث موسى (ع))

٨ - ازعلى بن عيسى سندرا بمعصوم رسانيده كه فرمود : راستيكه موسى را خداتبارك و تعالى راز گفت ودر مناجاتش باوفرمود:

اى موسى در اين دنيا آرزويت دراز مباد تا دلت برايش سخت گردد كه سخت دل از من دور است.

اى موسى چنان باش كه من درتو شادم زيرا شادى من اينستكه فرمانم برند و نافرمانيم نكنند

خلق الثياب جديد القلب تخفى على أهل الأرض وتعرف في أهل السمّاء ، حلس البيوت مصباح اللّيل واقفت بين يديّ قنوت الصابرين وصح إليّ من كثرة الذنوب صياح المذنب الهارب من عدوّه واستعن بي على ذلك فانّي نعم العون ونعم المستعان .

ياموسى إنّي أنا الله فوق العباد والعباد دوني وكلٌّ لي داخرون فاتّهم نفسك على نفسك ولاتأتمن ولدك على دينك إلّا أن يكون ولدك مثلك يحبّ الصّالحين .

ياموسى اغسل واغتسل واقترب من عبادي الصالحين .

ياموسى كن إمامهم في صلاتهم وأمامهم فيما يتشاجرون واحكم بينهم بما أنزلت عليك فقد أنزلته حكماً بيّنا وبرهاناً نيّراً ونوراً ينطق بما كان في الأوّلين وبما هو كائن في الآخرين .

اُوصيك ياموسى وصيّة الشفيق المشفق بابن البتول عيسى بن مريم صاحب الأتان والبرنس والزّيت والزّيتون والمحراب ومن بعده بصاحب الجمل الأحمر الطيّب الطاهر المطهّر ، فمثله في كتابك أنّه مؤمنٌ مهيمنٌ على الكتب كلّها و أنّه راكعٌ ساجدٌ ، راغبٌ ، راهبٌ ، إخوانه المساكين وأنصاره قومٌ آخرون ويكون في زمانه أزل وزلزال وقتل ، وقلّة من المال ، اسمه أحمد

دلت راباترس بكش ژنده پوش باش وخرم دل درزمين گمنام باش ودر آسمان پرنام وخانه نشين وشب تاب ، دربرابرم بپرستش خيز مانند پرستش خيزى شكيبايان و بدرگاهم از بسيارى گناهان شيون كن چون شيون گنه كاران گريزان از دشمن و از من در اين باره يـارى جو زيرا من چـه خوب يار و ياورم.

اى موسى راستيكه منم من فراز و بنده‌ها زيردست منند و همه برايم زبون و در مانده‌اند از خود بر خود نگران باش و فرزندت را هم بر دينت امين مدان جز اينكه او هم چون خودت خوبان را دوست دارد.

اى موسى تن بشوى وغسل كن و بينده‌هاى خوبم نزديك شو.

اى موسى درنمازشان پيشوا باش ودر نزاعشان قاضى باش و بدانچه من بتو فرود آوردم بر آنها قضاوت كن كه من آنرا حكمى روشن و برهانى درخشان ساختم ونوريكه گويا است بدانچه درپيشينيان بوده و آنچه درپسينيان خواهد بود .

اى موسى من بتو سفارش كنم بمانند رفيق مهربانى درباره زاده بتول عيسى بن مريم صاحب ماده الاغ وبرنس (كلاه بلند عابدان) وزيت وزيتون (روغن و درخت معروفى است ومقصود اززيتون مسجد دمشق يابلاد شام است ومنظور اززيت روغنى استكه دربنى اسرائيل بنشانه نبوت بجوش ميآمده است ازمجلسى ره) و صاحب محراب و پس از وى بصاحب شترسرخ موكه طيب وطاهر و مطهر است ونمونه او در كتاب توتورات اينستكه مؤمن است و برهمه كتب آسمانى مسلط است واو راكع است وساجد، راغب، راهب، برادرانش گدايانند و ياورانش مردم ديگران (يعنى انصار مدينه) در دوران بعثت او

محمد الأمين من الباقين من ثلة الأولين الماضين ، يؤمن بالكتب كلها و يصدق جميع المرسلين ويشهد بالإخلاص لجميع النبيين أمته مرحومة مباركة ما بقوافي الدين على حقائقه؛ لهم ساعات موقتات يؤدون فيها الصلوات أداء العبد إلى سيده نافلته ، فبه فصدق و منهاجه فاتبع فانه أخوك .

ياموسى إنه أمي وهو عبد صدق يبارك له فيما وضع يده عليه ويبارك عليه كذلك كان في علمي و كذلك خلقته ، به أفتح الساعة و بأمته أختم مفاتيح الدنيا فمر ظلمة بني إسرائيل أن لا يدرسوا اسمه ولا يخذلوه وإنهم لفاعلون ، وحبه لي حسنة ، فأنا معه وأنا من حزبه و هو من حزبي وحزبهم الغالبون ؛ فتمت كلماتي لأظهرن دينه على الأديان كلها ولأعبدن بكل مكان ولأنزلن عليه قرآناً فرقاناً شفاء لما في الصدور من نفث الشيطان فصل عليه يا ابن عمران فاني أصلي عليه وملائكتي .

تنگی وسختی ولرزش و کشتار و نداری برمردم حکمفرما است نامش احمد است، محمد امین است، او است یادگاری از گروه اولین گذشته (یعنی از گروه پیغمبران سلف) بهمه کتب آسمانی ایمان دارد و همهٔ رلاسون را تصدیق دارد و از روی اخلاص گواه صادق همه پیمبران است امتش مرحوم ومبارکند تا بر حقائق دین برجامانند برای آن‌ها ساعت های معینی است که در آن‌ها برای نمازها اذان گویند تابنده وظیفه خود را نسبت به آقایش انجام دهد باو بخصوص تصدیق کن و از روش برنامه او پیروی کن زیرا او برادر تواست.

ای موسی راستی او پیغمبر امی است و او بنده راستگو است بر هرچه دست نهد باو برکت داده شود و برخود او هم برکت داده شود در علم من چنین بوده وچنین اورا آفریدم بدو هنگامه را آغاز کنم (یعنی امت ودولت ودینش بقیامت بیوندد از مجلسی ره) و کلیدهای امور جهان را بامتش بپایان رسانم (مراد ازمفاتیح دنیا هر آنچه استکه کاری را بمردم بگشاید ازجنك وعبادت و آموزش ومقصود اینستکه همه اینها باامت او بپایان رسند و گویا در کیسه‌ای هستند که بدست آنها سپرده شده وممکن است کنایه ازاین باشد که همه امور برای آنها کامل شوند وبنهایت رسند ازمجلسی ره) بستمکاران بنی اسرائیل فرمانده نامش رااز یادنبرند واز یاریش دست ندارند.

وراستیکه چنین کنند، ودوست داشتن او در نزد من حسنه است من بااویم ومن ازحزب اویم واو ازحزب من است وحزب آنان غالب وپیروزاست وکلمات من تمام شوند تادینش را برهمه ادیان غلبه دهم ودر هرجا مرا بپرستند و تا اینکه محققاً قرآنی فرقان براو فرو فرستم که درمان هرآنچه درسینه ها است باشد از وسوسه‌های شیطان ای پسر عمران بر او صلوات فرست زیرا من هم با فرشته‌هایم براو صلوات فرستیم .

ياموسى أنت عبدي وأنا إلهك ؛ لاتستذلّ الحقير الفقير ولا تغبط الغنيّ بشيء يسير و كن عند ذكري خاشعاً وعند تلاوته برحمتي طامعاً وأسمعني لذاذة التوراة بصوت خاشع حزين، اطمأن عند ذكري وذكّر بي من يطمئنّ إليّ واعبدني ولاتشرك بي شيئاً وتحرّ مسرّتي إنّي أنا السيّد الكبير ، إنّي خلقتك من نطفة من ماء مهين ، من طينة أخرجتها من أرض ذليلة ممشوجة فكانت بشراً فأناصانعها خلقاً فتبارك وجهي وتقدّس صنيعي ؛ ليس كمثلي شيء وأنا الحيّ الدائم الّذي لاأزول .

ياموسى كن إذا دعوتني خائفاً مشفقاً وجلاً ، عفّر وجهك لي في التراب واسجد لي بمكارم بدنك واقنت بين يديّ في القيام وناجني حين تناجيني بخشية من قلب وجل واحي بتوراتي أيّام الحياة وعلّم الجهّال محامدي وذكّرهم آلائي ونعمتي وقل لهم لايتمادون في غيّ ماهم فيه فانّ أخذي أليم شديد .

ياموسى إذا انقطع حبلك منّي لم يتّصل بحبل غيري ، فاعبدني وقم بين يديّ مقام العبد الحقير الفقير ، ذمّ نفسك فهي أولى بالذمّ ولاتتطاول بكتابي على بني إسرائيل فكفى بهذا و اعظاً لقلبك ومنيراً وهو كلام ربّ العالمين جلّ وتعالى .

ای موسی تو بنده من باشی و من معبود توام آنکه حقیراست وفقیر خوارش مشمار و رشك بر توانگری که اندك چیزی دارد مبر وهنگام یادشدن من خاشع باش وهنگام خواندن نام من در رحمت من طمع دار وبسمع من برسان شیرینی توراترا و به آوازی ترسان و حزین ، هنگام یاد من آسوده دل باش و هر که بمن آرامد یادآوریم کن مرا یگانه پرست و برایم شریکی مگیر و تا توانی شادی من بجو زیرا منم من آقای بزرك ، راستی که من تو را آفریدم از نطفه‌ای که آب چرکین بود و از مشتی خاك که از زمین پست درهم بر آوردمش و انسانی شد که منش ساختم یك آفریدهٔ ؟ مبارك باد سوی من و مقدس باد کردارم بمانندم چیزی نیست و منم زنده همیشه پاینده که نیستی ندارم .

ای موسی هر گاه مراخوانی ترسان وهراسان و دل لرزان باش برای من چهره برخاك سای و با گرامی‌تربن اعضاء تنت سجده کن و بپرستش من در برابرم بایست و با من مناجات کن وهنگام مناجات با من از دل هراسانی بترس و با توراتم روزگارزندگی رازنده بدار و بنادانها محامدم را بیاموز ونعمتهایم رابدان‌ها یادآوری کن وبآنها بگوآن گمراهی راکه غرقه در آنند ادامه ندهند زیرا گرفت من دردناك وسخت است.

ای موسی اگرزشته تو ازمن بریدبرشته دیگرنپیوندد (چون دیگری در برابر او نیست) مرا بپرست و برابر من چون بنده حقیر و فقیری بایست خود را نکوهش کن که آن بنکوهش سزاوار است و بوسیله کتابم بربنی اسرائیل گردن فرازی مکن همین بس استکه دلت را پنددهد وروشن کند وآن سخن پروردگارجهانیان است جل وتعالی.

ياموسى متى مادعوتني ورجوتني فانّي سأغفرلك على ما كان منك، السماء تسبّح لي وجلاً والملائكة من مخافتي مشفقون والأرض تسبّح لي طمعاً وكلّ الخلق يسبّحون لي داخرون ثمّ عليك بالصلاة ، الصّلاة فانّها منّي بمكان ولها عندي عهدٌ وثيقٌ وألحق بها ماهو منها زكاة القربان من طيّب المال والطّعام فانّي لاأقبل إلّا الطيّب يراد به وجهي .

واقرن مع ذلك صلة الأرحام فانّي أنا الله الرّحمن الرّحيم أنا خلقتها فضلاً من رحمتي ليتعاطف بها العباد ولها عندي سلطان في معاد الآخرة وأنا قاطع من قطعها وواصل من وصلها وكذلك أفعل بمن ضيّع أمري .

ياموسى . أكرم السّائل إذا أتاك بردّ جميل أو إعطاء يسير فانّه يأتيك من ليس بإنس ولا جانّ ، ملائكة الرّحمن يبلونك كيف أنت صانع فيما أوليتك وكيف مؤاساتك فيما خوّلتك ؟ واخشع لي بالتضرّع واهتف لي بولولة الكتاب واعلم أنّي أدعوك دعاء السيّد مملوكه ليبلغ به شرف المنازل وذلك من فضلي عليك وعلى آبائك الأوّلين .

ياموسى لاتنسني على كلّ حال ولاتفرح بكثرة المال فانّ نسياني يقسي القلوب ومع كثرة المال كثرة الذّنوب ، الأرض مطيعة والسماء مطيعة والبحار مطيعة وعصياني شقاء الثقلين

ای موسی هرزمانی مرابخوانی وبمن امیدوار باشی محققاً تورا بیامرزم راجع بهرچه از تو بوده است آسمان از ترس مراتسبیح گوید و فرشته‌ها از بیم من هراسانند زمین بطمع رحمتم مرا تسبیح گوید و همه خلق با زبونی مرا تسبیح گویند سپس بچسب بنماز ، نماز زیرا که آن نزد من مقامی داردواو را با من پیوندنا گسستنی است وبدان پیوندآنچه‌از آن‌است چون‌زکاة قربانی گذراندن از مال حلال و از خوراك زیرا من نپذیرم مگرحلالی راکه برای رضای من پرداخت شود .

وصله ارحام‌را بدان‌پیوند زیرامنم من خدای‌بخشاینده ومهربان من آنرا بفضل‌رحمتم آفریدم‌تا بنده‌ها بوسیله‌آن بایکدیگر مهربانی کنند و اورا درمعاد سرای‌دیگر درنزد من سلطنت و اعتباری است ومن برنده‌ام ازهرکه آن‌را ببرد وپیوست کنم باهرکه آنرا پیوست دارد ومراعات کند و چنین کنم بهرکه امرمرا ضایع کند.

ای موسی سائل‌را گرامی دار هرگاه نزدتو آید، بنیکی اورا رد کن یابخشش اندکی‌بوی بده زیرا درنزد تو آید آنکه نه‌انسان است ونه جن فرشته‌های حضرت‌رحمن است تا تو را بیازماید که چگونه بکار بندی آنچه بتو بخشیدم و تا چه اندازه همراهی داری در آنچه باختیارت نهادم بزاری بدرگاهم خشوع کن وآوای کتاب را برایم برآور و بدانکه من تورا میخوانم چنانچه آقائی بنده زرخرید ش را تا او را بمقامی‌شریف برساند واین ازفضل من است برتووبرپدران‌نخست تو .

ای موسی درهیچ حالی‌مرا ازیاد مبروبفزونی مال‌شاد مشوزیرا فراموش کردن من‌دل را سخت کند وبهمراه فزونی‌مال گناه‌فزون‌شود زمین فرمان‌برداراست‌وآسمان‌فرمان‌برداراست ودریاها فرمان

وأناالرحمن الرحيم ، رحمن كلّ زمان ، آتي بالشدّة بعدالرّخاء و بالرّخاء بعدالشدّة و بالملوك بعدالملوك وملكي دائم قائم لايزول ولايخفى عليّ شيء في الأرض ولافي السّماء و كيف يخفى عليّ مامنّي مبتداه و كيف لايكون همّك فيما عندي وإليّ ترجع لامحالة .

يا موسى اجعلني حرزك وضع عندي كنزك من الصّالحات وخفني ولا تخف غيري إليّ المصير .

ياموسى ارحم من هو أسفل منك في الخلق ولاتحسد من هوفوقك فانّ الحسد يأكل الحسنات كماتأكل النّار الحطب .

ياموسى إنّ ابني آدم تواضعافي منزلةلينالا بهامن فضلي و رحمتي فقرّ باقرباناً ولا أقبل إلّامن المتّقين ، فكان من شأنهما ماقد علمت فكيف تثق بالصاحب بعدالأخ والوزير .

ياموسى ضع الكبرودع الفخر واذكرأنّك ساكن القبر فليمنعك ذلك من الشهوات .

ياموسى عجّل التوبة وأخّر الذّنب وتأنّ في المكث بين يديّ في الصّلاة ولا ترج غيري اتّخذني جنّة للشدائد وحصناً لملمّات الأمور .

بردارند ونافرمانی من همان بدبختی خاص انس وجان است ومنم بخشاینده ومهربان بخشایندهٔ هرزمان پس ازفراوانی وآسایش سختی آورم وپس ازسختی فراوانی وآسایش، ملوکی بدنبال ملوکی آرم و ملك من استکه همیشه است وبرپا است وزوال ندارد و چیزی برمن نهان نیست در زمین وآسمان وچگونه بر من نهان ماند آنچه منش آغاز کردم و چگونه هم تو بدانچه نزد من است متوجه نیست؟ و بناچار باز هم بمن بر گردی.

ای موسی مرا گنجینه خودسازو گنج خودرا بمن سپاراز هر کردار خوب ازمن بترس واز دیگری مترس بر گشت بسوی من است.

ای موسی بهر که زیردست تواست ازخلق جهان ترحم کن وبدانکه بالادست تواست حسد مبر زیراحسداست که حسنات را میخورد چنانکه آتش هیزم رامیخورد.

ای موسی راستی دو پسر آدم(ع) درمقامی تواضع کردند تابدان بفضل من برسندورحمتم وهر کدام یك قربانی گذرانیدند ومن نپذیرم جزاز پرهیزکاران وکارآنها بدانجا رسید که تو میدانی پس چگونه پس از برادر توبرفیق ووزیر بیگانه اعتمادداری .

ای موسی تکبررا بگذار و بر خود مبال و یاد کن که تو در گوری و این یاد گور تورا باید ازشهوات برهاند.

ای موسی در توبه شتاب و گناه را پس انداز و در درنك برابرم برای نماز آرام باش و عجله مکن و از دیگری امیدوار مباش مرا سپر در برابر سختی ها بر گیر و قلعه محکم در برابر حوادث سخت وناگوار.

یاموسی کیف تخشع لي خلیقة لاتعرف فضلي علیها و کیف تعرف فضلي علیهاوهي لاتنظر فیه و کیف تنظرفیه وهي لاتؤمن به و کیف تؤمن به وهي لاترجوثواباً و کیف ترجوثوابـاً وهي قد قنعت بالدّنیا واتّخذتها مأوىً ورکنت إلیها رکون الظالمین .

یاموسی نافس في الخیر أهله فانّ الخیر کاسمه ودع الشرّ لکلّ مفتون .

یاموسی اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم وأکثرذکري باللّیل والنهارتغنم ولاتتبع الخطایا فتندم فانّ الخطایا موعدها النّار .

یا موسی أطب الکلام لأهل الترك للذّنوب و کن لهم جلیساً واتّخذهم لغیبـك إخواناً وجدّ معهم یجدّون معك .

یاموسی الموت یأتیك لامحالة فتزوّد زاد من هوعلی مایتزوّد وارد .

یاموسی ماأُرید به وجهي فکثیرٌ قلیله وماأُرید به غیري فقلیلٌ کثیره وإنّ أصلح أیّامك الذي هوأمامك فانظرأيّ یوم هوفأعدّله الجواب فانّك موقوف ومسؤول وخذ موعظتـك من الدّهر وأهله فانّ الدّهرطویله قصیر وقصیره طویل و کلّ شيء فان فاعمل کأنّك تـرى ثواب

ای موسی چگونه برای من خاشع میشود مخلوقی که احسان مرادرباره خود نمیشناسد؟وچگونه احسان مرا درباره خود شناسد با اینکه در ننگرد و نیندیشد؟ و چگونه در آن بنگرد و بیندیشد با اینکه بدان ایمان ندارد ؟ و چگونه بدان ایمان دارد با اینکه به پاداشی امید ندارد و چگونه به پاداشی امیددارد بـا اینکه بدینا اکتفاء کرده و آن را جایگاه خود گرفته و بدان چون ستمکاران دل بسته.

ای موسی درکار خیر بااهل آن رقابت کن زیرا خیرچون نام خوداست و بدی را واگذاربرای هر که فریب خورده.

ای موسی زبان را درپشت دلت گزار تاسالم مانی (یعنی بی تامل بگفتار دم مزن) ودر شبانه روز بسیار یاد من کن تا بهره بری و پیروی از گناه مکن تا پشیمان شوی زیرا وعده گاه گناه دوزخ است .

ای موسی بـا آنان که گناه را وا نهند شیرین سخـن باش و بـا آنان همنشین شو و آنان را برادران حال غیبت خود گیر و باآنها بکوش، وبجوش تاباتو بکوشند وبجوشند.

ای موسی به ناچار مرگت در رسد توشه کسی را بردار که مهمان توشه خویش میشود.

ای موسی آنچه بخاطرمن باشد بسیار شمرده شود اندکش و آنچه برای دیگران باشداندك بود بسیارش وراستی خوب ترین روزهایت آن روزهااست که درپیش داری ببین کدام روز است وبرای آن آماده بازپرسی باش زیرا توبازداشت شوی وبازپرسی گردی پندخود رااز روزگار بگیر واهل آن زیرا روزگار درازش هم کوتاه است (برای آنکه بغفلت گذراند) وکوتاهش هم دراز است (برای آنکه فرصت نگهدارد وبکار خیر پردازد) هرچیز نیست میشود، چنان کار کن که گویاثواب عملت را به

عملك لكي يكون أطمع لك في الآخرة لامحالة فانّ مابقي من الدّنيا كما ولّى منها و كلّ عامل يعمل على بصيرة ومثال فكن مرتاداً لنفسك يا ابن عمران لعلّك تفوز غداً يوم السؤال فهنالك يخسر المبطلون .

ياموسى ألق كفّيك ذلّاً بين يديّ كفعل العبد المستصرخ إلى سيّده فانّك إذا فعلت ذلك رُحمت وأنا أكرم القادرين .

ياموسى سلني من فضلي ورحمتي فانّهما بيدي لايملكهما أحدٌ غيري وانظر حين تسألني كيف رغبتك فيما عندي ؛ لكلّ عامل جزاء وقد يجزى الكفور بماسعى .

ياموسى طب نفساً عن الدّنيا وانطو عنها فانّها ليست لك ولست لها، مالك ولدار الظالمين؟ إلّا لعامل فيها بالخير فانّها له نعم الدّار .

ياموسى ما آمرك به فاسمع ومهما أراه فاصنع ، خذ حقائق التوراة إلى صدرك وتيقّظ بها في ساعات اللّيل والنّهار ولاتمكّن أبناء الدنيا من صدرك فيجعلونه وكراً كوكر الطير

ياموسى أبناء الدّنيا وأهلها فتنٌ بعضهم لبعض فكلٌّ مزيّن له ماهو فيه والمؤمن من زُيّنت

چشم خود بینی تا بهتر به آخرت طمع ورزی بناچار زیرا آنچه از دنیا مانده چنان است که در گذشته و هر کار کنی باید طبق بینائی و نقشه کار کند تو برای خود جستجوی خوبی و سر انجام خوش کن ای پسر عمران شاید فردای قیامت تو کامیاب شوی و در آنجا است که بیهوده گان زیان خواهند دید.

ای موسی دو کفت رابخواری برابر من دار چون بنده ایکه بدرگاه آقایش شیون و استغاثه برد زیرا چون توچنین کنی ترحم شوی ومن کریمترین تواناهستم.

ای موسی از فضل و رحمت من درخواست کن زیرا این هر دو باختیار منند و احدی جز من اختیار آن ها را ندارد و هنگامیکه از من درخواست کنی بنگر تا چه شوقی بدانچه نزد منست داری؟ برای هر کار گری مزدیست وبسا که ناسپاس هم بدانچه کوشا است سزا بیند .

ای موسی جان خود را از دنیا پاك دار و از آن بیکسو شو زیرا که آن از آن تو نیست و تو از آن آن نیستی تو را چه کار بخاندان ستم کاران؟ مگر آنکه در آن کار خیر کنند که برای او چه خوب خانه ایست .

ای موسی آنچه بتو فرمان دهم بشنو و هر آن زمانی که نظری دهم بکار بند حقائق تورات را درسینه خود جای ده وبخاطر آنها در ساعات شبانه روز بیدار باش وفرزندان دنیارا برسینه خود جای مده تا آنرا آشیانه خود سازند چون آشیانه پرنده ها.

ای موسی زادگان دنیا ودنیاپرستان فریبنده یکدیگرند وهر کدام آنچه را دارند برای دیگران

له الآخرة فهو ينظر إليها مايفتر ، قد حالت شهوتها بينه وبين لذّة العيش فأدلجته بالأسحار كفعل الراكب السائق إلى غايته يظلّ كئيباً ويمسي حزيناً فطوبى له لو قد كشف الغطاء ماذا يعاين من السّرور.

يا موسى الدّنيا نطفة ليست بثواب للمؤمن ولا نقمة من فاجر فالويل الطويل لمن باع ثواب معاده بلعقة لم تبق وبلعسة لم تدم وكذلك فكن كما أمرتك وكلّ أمري رشاد .

ياموسى إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل: ذنبٌ عجّلت لي عقوبته وإذا رأيت الفقر مقبلاً فقل : مرحباً بشعار الصالحين ولا تكن جباراً ظلوماً ولا تكن للظالمين قريناً .

يا موسى ما عمرو إن طال يذمّ آخره وماضرّك مازوي عنك إذا حمدت مغبّته ياموسى صرّح الكتاب إليك صراحاً بما أنت إليه صائر فكيف ترقد على هذا العيون أم كيف يجد قومٌ لذّة العيش لولا التمادي في الغفلة والاتّباع للشقوة والتتابع للشهوة و من دون هذا يجزع الصدّيقون .

آرایش و نمایش میدهند برای مؤمن آخرت آرایش شده وهمیشه بدون سستی و کاستی بدان نگرد شیفته گی او بآخرت میان اوولذت زندگی حایل شده واورا در سحرگان بشبروی میکشد بمانند کردار شترسواری که بسوی هدفی میراند، روزرا غمنده بسرزند وغمناك بشب رسد خوشابراو اگر پرده را برگیرند چه شادی وخوشیرا خواهد بچشم خوددید.

ای موسی دنیا نطفه‌ای بیش نیست نه مزد مؤمن را شاید ونه کیفر نابکار را وای دراز مدتی است برآنکه ثواب معاد خودرا بیك لیسیدن انگشت بفروشد که بجا نماند وبیك دندان زدنی که نپاید وچنین باش که من بتوفرمان دهم وهر فرمان من راه درست است.

شرح- ازمجلسی ره- «الدنیا نطفة» یعنی آب اندك تیره درقاموس گفته است نطفه بمعنی آبی است که ته دلو یا مشك میماند یعنی دنیا هرچه هم باشد چیز کمی استکه نعمتش ثواب ایمان نشودو بلا وشدتش کیفر بدکاران نگردد ولعقه آن اندازه ازغذا استکه بانگشت بچسبد وآنرا بلیسند ولعس بمعنی دندان زدن است بچیزی برای خوردن.

ای موسی اگر دیدی توانگری روی آورد بگو گناهی بوده که در کیفر آن برایم شتاب شده و هرگاه دیدی فقر روی آورد بگو مرحبا بشعار خوبان ، زور گووستم کار مباش و قرین ستم کاران مگرد.

ای موسی عمریکه پایانش نکوهش بار باشد عمر بشمار نباشد وگرچه دراز باشد واگرسرانجام خوب داشته باشی آنچه ازدفتر عمرت برچیده شده تورا زیانی ندارد.

ای موسی کتاب بطورصراحت برایت بیان کرده که بکجا میروی وچه سرانجا می‌داری پس چگونه بااین دیدگان بخواب میروی و یا چگونه مردمی لذت زندگی را چشند اگر غفلت نکنند و دنبال بدبختی نباشند و پیرو شهوت نشوند وصدیقان بکمتر از آن بی‌تابی کنند (یعنی آنرا گناه بزرگی بینند).

ياموسى مرعبادي يدعوني على ما كان بعد أن يقرّوا لي أنّي أرحم الرّاحمين ، مجيب المضطرّين وأكشف السوء وأبدّل الزّمان وآتي بالرّخاء وأشكر اليسير وأثيب الكثير وأغني الفقير وأنا الدائم العزيز القدير ؛ فمن لجأ إليك وانضوى إليك من الخاطئين فقل : أهلاً و سهلاً يارحب الفناء بفناء ربّ العالمين واستغفر لهم وكن لهم كأحدهم ولاتستطل عليهم بما أنا أعطيتك فضله وقل لهم فليسألوني من فضلي ورحمتي فانّه لايملكها أحدٌ غيري وأنا ذوالفضل العظيم .

طوبى لك ياموسى كهف الخاطئين وجليس المضطرّين ومستغفر للمذنبين ، إنّك منّي بالمكان الرضيّ فادعني بالقلب النقيّ واللّسان الصادق وكن كما أمرتك أطع أمري ولاتستطل على عبادي بما ليس منك مبتداه وتقرّب إليّ فانّي منك قريبٌ فانّي لم أسألك مايؤذيك ثقله ولاحمله إنّما سألتك أن تدعوني فأجيبك وأن تسألني فأعطيك وأن تتقرّب إليّ بمامنّي أخذت تأويله وعليّ تمام تنزيله .

ياموسى انظر إلى الأرض فانّها عن قريب قبرك وارفع عينيك إلى السّماء فانّ فوقك فيها ملكاً عظيماً وابك على نفسك مادمت في الدّنيا و تخوّف العطب والمهالك ولا تغرّنّك زينة الدّنيا وزهرتها ولاترض بالظلم ولاتكن ظالماً فانّي للظالم رصيد حتّى أديل منه المظلوم .

ای موسی بنده‌هایم بفرماتا مرا برای هرچه باشد بخوانند پس از اینکه برای من اعتراف کنند که من ارحم الراحمین هستم اجابت کن دعاء بیچارگانم و بدی را برانداز م وزمان را بگردانم وفراوانی آورم واز اندك قدردانی کنم و بسیار راپاداش دهم ودرویشرا توانگرسازم ومنم دائم باعزت توانا ، هر که ازخطاکاران بتو پناهنده شد و به آستان تو گرائید باو بگو اهلاوسهلا ای که جای وسیعی داری در آستان پروردگار جهانیان و برای آنان آمرزش خواه ومانند خود آنها بدان ها خدمت کن و بر آن ها سر فرازی مکن بدانچه من ازفضل خودبتو عطا کردم وبآنها بگودرخواست کنند ازمن ازرحمت من وفضل من زیرا جزمن کسی دارای آن نیست ومن خودصاحب فضل بزرگم.

خوشا برتو ای موسی که پناه‌ده خطاکارانی وهمنشین بیچارگان وآمرزش‌جو برای گنهکاران راستی تودر نزدمن مقام رضایت بخشی داری، مرابادلی پاك بخوان وزبانی راستگو وچنان باشکه من بتودستور میدهم فرمان مرا ببر و بینده‌هایم سرفرازی مکن بدانچه که‌تو ازخود نداری و بمن نزدیك‌شو که‌من بتو نزدیکم زیرامن ازتو تکلیف‌سنگین وآزار کنی نخواستم همانا ازتو خواستمکه‌مرا بخوانی تاتورا اجابت کنم واز من درخواست کنی تابتو عطا کنم و بمن تقرب‌جوئی بآنچه‌من خودم بتودادم تأویل آنرا و برعهده من است تمام کردن تنزیل آن.

ای موسی بزمین نگر زیرا بهمین‌زودی گورت خواهدشد ودو دیده خود را به‌آسمانها برفراز زیرا درفراز تومملکی بزرگست، تادر این‌دنیائی برخود گریه کن و ازنابودی وهلاکت بترس وزیور دنیا تورا فریب ندهد وبستم خشنودمباش و ستم کار مباش زیرا من خود در کمین ستمکارم تا انتقام ستمکشرا ازاو بستانم.

ياموسى إنّ الحسنة عشرة أضعاف ومن السيئة الواحدة الهلاك ؛ لاتشرك بي ، لايحلّ لك أن تشرك بي ، قارب وسدّد وادع دعاء الطّامع الرّاغب فيما عندي ، النادم على ماقدّمت يداه فانّ سواد اللّيل يمحوه النهار وكذلك السيّئة تمحوها الحسنة وعشوة اللّيل تأتي على ضوء النّهار وكذلك السيّئة تأتي على الحسنة الجليلة فتسوّدها .

٩ ـ عليّ بن محمّد ، عمّن ذكره ؛ عن محمّد بن الحسين ؛ وحميد بن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكندي جميعاً ، عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن رجل من أصحابه قال : قرأت جواباً من أبي عبدالله عليه السلام إلى رجل من أصحابه ، أمّا بعد فانّي اُوصيك بتقوى الله ، فانّ الله قد ضمن لمن اتّقاه أن يحوّله عمّا يكره إلى مايحبّ ، ويرزقه من حيث لايحتسب فايّاك أن تكون ممّن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبة من ذنبه فانّ الله عزّ وجلّ لايُخدع عن جنّته ولا ينال ماعنده إلّا بطاعته إن شاء الله .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سليمان ، عن عيثم بن أشيم ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرج النبيّ صلى الله عليه وآله ذات يوم وهو مستبشر يضحك سروراً فقال له النّاس : أضحك الله سنّك يارسول الله وزادك سروراً فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّه ليس من يوم ولاليلة إلّا ولي فيهما تحفة من الله ، ألاوإنّ ربّي أتحفني في يومي هذا بتحفة لم يتحفني بمثلها

ای موسی راستی حسنه ده برابر است واز یك سیئه هلاکت آید، بمن شرك میاور. روانیستکه تو بمن شرك آوری؛ درهرکار میانه ومحکم باش وبمانند طمع کار ومشتاق بدانچه نزد من است دعا کن که برآنچه پیش کرده است پشیمانست زیرا سیاهی شب را روز براندازد وهمچنین گناه وسیئه را حسنه و کردار خوب براندازد، سیاهی شب برتابش شب چیره گردد وآنرا سیاه کند وچنین است کردار بد که برحسنه جلیله بتازد وآنرا تیره وتار سازد.

۹ـ ازمردی ازاصحابش گوید در نامه ایکه امام صادق (ع) درپاسخ یکی ازیاران خود نوشته بود خواندم که:

امابعد راستیکه من تورا بتقوی ازخداوند سفارش میکنم زیراخداوند ضامن استکه هرکه تقوی داشته باشد اورا از وضعیکه بدداردبوضعی بگرداند که دوست دارد و اورا ازآنجا که گمان نبرد روزی دهد مباداتو ازکسانی باشیکه بربنده ها ازگناهان آنها میترسد واز کیفر گناه خود آسوده بسرمیبرد زیرا که خداعزوجل درباره بهشتش فریب نمیخورد وآنچه درنزد او است جز باطاعت او بدست نیاید انشاء الله .

۱۰ـ ازامام صادق (ع) فرمودیکروزرسولخدا (ص) بیرون آمد وشاد بودو ازشادی میخندید مردم باو گفتند یارسول الله خداوند همیشه تورا بخنداند وبشادی توبیفزاید رسولخدا (ص) در پاسخ آنها فرمود، راستش اینستکه هیچ روز وشبی نیست جزاینکه مرا درآنها ازجانب خدا تحفه ای است هلاکه

فيمامضى ، إنّ جبرئيل أتاني فأقرأني من ربّي السّلام وقال : ياحمّد إنّ الله عزّ وجلّ اختار من بني هاشم سبعة ، لم يخلق مثلهم فيمن مضى ولا يخلق مثلهم فيمن بقي: أنت يارسول الله سيدالنبيّين وعليّ بن أبي طالب وصيّك سيّد الوصيّين والحسن والحسين سبطاك سيّدا الأسباط و حمزة عمّك سيّد الشهداء وجعفر ابن عمّك الطيّار في الجنّة يطير مع الملائكة حيث يشاء ومنكم القائم يصلّي عيسى ابن مريم خلفه إذا أهبطه الله إلى الأرض من ذرّيّة عليّ وفاطمة من ولد الحسين عليهم السلام .

۱۱ - سهل بن زياد ، عن محمّد بن سليمان الدّيلمي المصري ، عن أبيه ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له قول الله عزّ وجلّ : «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ» فقال: إنّ الكتاب لم ينطق ولن ينطق ولكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هو الناطق بالكتاب قال الله عزّ وجلّ : «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ» قال : قلت : جعلت فداك إنّا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل به جبرئيل على محمّد صلى الله عليه وآله وسلم ولكنّه فيما حرّف من كتاب الله .

راستی پروردگارم درامروز بمن تحفه‌ای عطا کرده که در گذشته چنین تحفه ای بمن نداده بود جبرئیل نزد من آمد واز جانب پروردگارم بمن سلام رسانید و گفت ای محمد راستی خدا عزوجل از بنی هاشم هفت کس را بر گزیده که مانند آن ها را در گذشتگان نیافریده و مانند آن ها در آینده نیافریند.

۱ـ تو ای رسولخدا که سید پیمبرانی،

۲ـ و علی بن ابیطالب وصی تو که سیداوصیاء است.

۳ و ٤ـ حسن وحسین دوسبط توسید اسباط و ٥ـ حمزه عمویت سیدالشهداء و٦ـ جعفرعموزاده‌ات پرنده بهشتکه با فرشته‌ها درهرجا خواهد پرواز کند و۷ـ از شما است قائم که عیسی بن مریم دنبال او نماز بخواند هر گاه خدا او را بزمین فرود آورد و آن قائم از نژاد علی و فاطمه و از فرزندان حسین است.

۱۱ـ ازابی بصیر ازامام صادق (ع) گوید باو گفتم قول خداعزوجل (۲۸ـ الجاثیة) این است کتاب ما که براستی برای‌شما سخن میگوید (یعنی چه؟) درپاسخ فرمود: راستی خودقرآن سخن نگفته و هر گز سخن نگوید ولی رسولخدا (ص) استکه بقرآن گویااست خداعزوجل فرموده است اینکتاب ما استکه‌علی شمابدرستی سخن گوید (که بدرستی برشما خوانده میشود خل) گوید: گفتم :قربانت ماآنرا چنین نمیخوانیم فرمود بخداسو گند جبرئیل آنرا همچنین بمحمد فرود آورده‌است ولی این آیه‌هم درضمن آنها استکه از کتاب خداتحریف شده‌است.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «هذا کتابنا ینطق علیکم» ظاهر اینستکه امام ینطق را بصیغه مجهول خوانده یعنی برشماها خوانده‌میشود ولی یکی ازاستادان ما(رض) آنرا علیکم بتشدید یاءمیخواند یعنی علی شما نطق میکند ولی وجه اول اظهر است.

١٢ - جماعةٌ ، عن سهل ، عن محمّد ، عن أبيه [عن أبي محمّد] ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «والشمس وضحيها» قال : الشمس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم به أوضح الله عزّ وجلّ للنّاس دينهم ، قال : قلت : «والقمر إذا تليها» ؟ قال : ذاك أمير المؤمنين عليه السلام تلا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونفثه بالعلم نفثاً ، قال: قلت : «والليل إذا يغشيها» ؟قال ذاك أئمّة الجور الّذين استبدّ وا بالأمر دون آل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وجلسوا مجلساً كان آل الرسول أولى به منهم فغشوا دين الله بالظّلم والجور فحكى الله فعلهم فقال : «والليل إذا يغشيها» قال : قلت : «والنهار إذا جلّيها» ؟ قال : ذلك الامام من ذرّيّة فاطمة عليها السلام يسأل عن دين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيجلّيه لمن سأله فحكى الله عزّ وجلّ قوله فقال : «والنهار إذا جلّيها» .

١٢ـ ازمحمد از پدرش گويد ازامام صادق(ع) ازتفسير قول خداعزوجل والشمس وضحيها = سوگند بخورشيد و تابش آن ـ پرسيدم ، فرمود : مقصود از خورشيد رسولخدا (ص) استكه خداوند عزوجل بوسيله او برای مردم دين آنهارا روشن كرد گويد: گفتم تفسير والقمر اذا تليها = و سوگند بماه گاهيكه پهلوی آن درآيد ـ چيست؟ فرمود: مقصود از آن اميرالمؤمنين (ع) استكه پهلوی رسولخدا (ص) درآمد ودانش رابخوبی دراو دميد وباو آموخت گويد : گفتم تفسير والليل اذا يغشيها ـ سوگند بشب هرگاه فراگيردش ـ چيست؟ فرمود: مقصود ازشب پيشوايان ناحق هستند كه امرحكومت را مستبدانه بدست گرفتند دربرابر خاندان رسولخدا(ص) وبمسندی برنشستند كه آل رسول(ص) سزاوار آن بودند در برابر آنها ودين خدارا باستمگری وخلافكاری تيره وتار كردند وخدا از كردار آنها حكايتكرده وفرموده والليل اذا يغشيها .

شرحـ از مجلسی ره ـ « والليل اذا يغشيها » گفته استكه ضمير بخورشيد بر ميگردد يعنی شب گاهيكه بپوشاند و فرا گيرد قرص خورشيد را و گفته‌اند كه به آفاق يا زمين بر گردد كه از قرينه كلام فهميده شود و چون بنابر اين تاويل شمس كنايه از شخص پيغمبر است و شب كنايه از خلفاء جور است مقصود اينستكه با تيرگی ظلم و خلافكاری وبدعت تابش نور رسالت را ودين وعلم اورا فرو گرفتند و بنابراين كه مقصود آفاق يازمين باشد معنی اينستكه ظلم وخلاف آن‌ها آفاق ويا سراسر روی زمين راتيره ساخت وشايد اول روشنتر باشد .

من گويم تعبير بلفظ مضارع در كلمه يغشيها مؤيد اين تفسير است و اخبار از آينده تسلط خلفاء جور است.

دنباله حديث ١٢ـ

گويد ، گفتم : تفسير والنهار اذا جليها ـ سوگند بروز هرگاه روشن كند آن را ـ چيست ؟ فرمود : مقصود از آن امام بر حق از نژاد فاطمه (ع) است كه از دين رسولخدا (ص) پرسش شود وآن را برای كسيكه پرسيده است روشن كند و خدا از گفتار او حكايت كرده است و فرموده است والنهار اذا جليها .

۱۳ - سهل، عن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت : «هل أتيك حديث الغاشية»؟ قال : يغشاهم القائم بالسيف ؛ قال : قلت : «وجوه يومئذ خاشعة» ؟ قال : خاضعة لاتطيق الامتناع قال : قلت : «عاملة» ؟ قال : عملت بغير ما أنزل الله ، قال : قلت : «ناصبة» ؟ قال : نصبت غير ولاة الأمر ؛ قال : قلت : «تصلى ناراً حامية» ؟ قال : تصلى نار الحرب في الدّنيا على عهد القائم وفي الآخرة نار جهنّم .

۱٤ - سهل ؛ عن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : قوله تبارك و تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقّاً ولكنّ أكثر الناس لايعلمون» ؟ قال : فقال لي: يا أبا بصير ماتقول في هذه الآية ؟ قال : قلت : إنّ المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله صلى الله عليه وآله إنّ الله لايبعث الموتى قال : فقال : تبّاً لمن قال هذا ، سلهم هل كان

۱۳- ازمحمد از پدرش گويد به امام صادق (ع) گفتم هل اتيك حديث الغاشية - آيا بتو رسيده است حديث غاشيه - (يعنى چه ؟) فرمود : يعنى امام قائم آنها را با شمشير فرا گيرد .

شرح از مجلسى ره- بيضاوى گفته است غاشيه حادثه سختى است كه روز قيامت با سختيهاى خود مردمرا فرا گيرد يا مقصود از آن آتش دوزخ است از آنجا كه خدا فرموده است (۵۰ - ابراهيم) فراگيرد چهره آنان را آتش من گويم بنابر تاويل امام مقصود از حادثه ناگوار پيش آمدى است كه هنگام ظهور قائم (ع) براى مخالفان است .

دنباله حديث۱۳-

گويد: گفتم وجوه يومئذ خاشعة - چهره‌هائى در آنروز هراسانست- (يعنى چه؟) فرمود:يعنى فروتن وزبون است وتوانائى سرباز زدن ندارند .

شرح - از مجلسى «ره» - بيضاوى گفته يعنى ذليل باشند و عمل كنند در آنها آنچه مايه رنج آنها است مانند كشش در زنجيرو فرو شدن آنها در دوزخ بمانند شترى كه بلاى فرورود يا برگردونه‌ها بالاوپائين شود.

دنباله حديث۱۳-

گويد: گفتم: عاملة يعنى‌چه؟ فرمود: عملكرده‌است بغير ماانزل‌الله.

گويد: گفتم: ناصبة يعنى‌چه؟ فرمود جزامام برحق رابحكومت واداشته،

گويد: گفتم: تصلى ناراً حاميه- درگردبآتش سوزان -(يعنى چه؟) فرمودبآتش جنك‌دردنيا بدوران ظهور امام قائم(ع) ودرآخرت بآتش سوزان دوزخ .

۱٤- ازابى‌بصير گويد بامام صادق (ع) گفتم‌قول خداتبارك وتعالى(٤۱- النحل) و باكمال‌جد بخدا سوگند خوردند كه خدازنده نكند هركه را بميرد ، آرى (زنده ميكند) ولى بيشتر مردم نمى‌دانند - يعنى‌چه؟ گويد بمن‌فرمود اى ابابصير تو درمعنى اين آيه چه‌ميگوئى ؟ گويد : گفتم ؛ راستى مشركان ميپنداشتند وسوگند هم براى رسولخدا (ص) ميخوردند كه خدا مرده‌ها را زنده‌نكند

المشركون يحلفون بالله أم باللات والعزّى ؟ قال: قلت : جعلت فداك فأوجدنيه قال : فقال لي يا أبا بصير لو قد قام قائمنا بعث الله إليه قوماً من شيعتنا قُباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: بعث فلانٌ و فلانٌ و فلان من قبورهم وهم مع القائم فيبلغ ذلك قوماً من عدوّنا فيقولون : يا معشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وأنتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا يعيشون إلى يوم القيامة قال. فحكى الله قولهم فقال : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت » .

١٥ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون ، عن بدر بن الخليل الأسدي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في قول الله عزّ وجلّ : « فلمّا أحسّوا بأسنا إذا هم منها يركضون ☆ لا تركضوا وارجعوا إلى ما أُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تسألون» قال : إذا قام القائم وبعث إلى بني أُميّة بالشام هربوا إلى الرُّوم فيقول لهم الرُّوم : لا ندخلنّكم حتّى تتنصّروا فيعلّقون في أعناقهم الصلبان فيدخلونهم فاذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان والصلح فيقول أصحاب القائم : لا نفعل حتّى تدفعوا إلينا من قبلكم منّا ، قال: فيدفعونهم إليهم فذلك

گويد. فرمود : بريده باد آنكه اينرا گويد از آنها بپرس كه مشركان بلات وعزى قسم ميخوردند يا بخدا؟ گويد گفتم: قربانت تو معنى آن را بمن بفهمان.

گويد بمن فرمود : اگرچنانچه امام قائم از ماظهور كند خداوند جمعى ازشيعيان مارا براى او زنده كند كه دسته‌هاى شمشير خودرا برسر شانه‌هاشان گذارند و اين خبر بجمعى از شيعه‌هاى ما رسد كه هنوز نمرده‌اند و بآن‌ها گويند فلان وفلان زنده‌شده‌اند و از گور درآمده‌اند و اكنون در خدمت امام قائم هستند و اين خبر بمردمى از دشمنان ما برسد و گويند اى گروه شيعه وه چه دروغگوئيد؟ امروز هم كه دولت شما است هنوزدروغ ميگوئيد نه‌بخدا اينها زنده نشدند و زنده نشوند تاروز قيامت فرمود پس‌خدا گفتار آن‌هارا حكايتكرده وفرموده است وسوگند ياد كنند بخدا ازروى جدوجهد كه خدازنده نكند هر كه مرده است .

١٥ـ از بدربن خليل اسدى گويد شنيدم امام باقر (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (١٢ ـ الانبياء) پس چونكه شدت عذاب ما را احساس كردند بناگاه از آن گريزان شدند نگريزيد وبر گرديد بسوى آنچه خوش گذرانى و سرمستى كرديد و بهمان جاى‌گاه خود شايد بازپرسى‌شويد ـ فرمود: هرگاه امام قائم ظهور كند و بفرستد به‌دنبال بنى‌اميه در شام از آن جا بروم گـريزند روميان بآن‌ها گويند ما شما را نپذيريم تا ترسا شويد وآن‌ها صليب بگردن‌آويزند و روميان آن‌ها را بپذيرند و در كشور خود در آورند و چون ياران امام قائم (ع) برروميان وارد شوند و كشور آن ها را تصرف كنند امان خواهند و پيشنهاد صلح بدهند و ياران قائم در پاسخ آن ها گويند ما اين كاررا نكنيم تاآنها كه بشماپناه‌آوردند بماتسليم‌دهيد، ميفرمايد روميان آن‌ها را بياران‌قائم‌تسليم كنند و اينست معنى قول خداتعالى كه: (١٤ـ الانبياء).

قوله : «لاترکضوا وارجعوا إلی ما أُترفتم فیه ومساکنکم لعلّکم تُسألون» قال: یسألهم الکنوز و هو أعلم بها قال : فیقولون «یاویلنا إنّا کنّا ظالمین ☆ فمازالت تلك دعویهم حتّی جعلناهم حصیداً خامدین» بالسّیف .

☆(((رسالة أبی جعفر علیه السلام الی سعد الخیر)))☆

۱۶ - محمّد بن یحیی ، عن محمّد بن الحسین ، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع ؛ عن عمّه حمزة بن بزیع ، والحسین بن محمّد الأشعریّ ، عن أحمد بن محمّد أبي عبدالله ، عن یزید بن عبدالله، عمّن حدّثه قال : کتب أبوجعفر علیه السلام إلی سعد الخیر :

بسم الله الرّحمن الرّحیم أمّا بعد فانّي اُوصیك بتقوی الله فانّ فیها السلامة من التلف والغنیمة في المنقلب إنّ الله عزّ وجلّ یقي بالتقوی عن العبد ماعزب عنه عقله و یجلي بالتقوی عنه عماه وجهله ، وبالتّقوی نجا نوح ومن معه في السفینة وصالح ومن معه من الصاعقة ، وبالتقوی فاز الصابرون ونجت تلك العصب من المهالك ولهم إخوان علی تلك الطّریقة یلتمسون تلك الفضیلة

نگریزید و برگردید بهمان وضع خوش گذرانی و بهمان جای گاه خودشاید شما بازپرسی شوید فرمود: از آنها محل گنجها را بپرسد با اینکه خودش داناتر است بدان‌ها پس بنی‌امیه گویند وای برما راستی ما ستمکاران بودیم ۱۵ و پیوسته ذکرشان همین باشد تا آن‌ها را درو شده و نابودسازیم - بوسیله شمشیر.

(رساله امام باقر (ع) بسعدالخیر)

از مجلسی ره- مفید در کتاب اختصاص باسناد خود ازابیحمزه ثمالی روایت کرده که است سعد بن‌الملك که امام باقر (ع) اورا سعدالخیر مینامید و از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود شرفیاب حضور امام باقر(ع) شد در این میان که مانند زنان ناله میزد امام باقر (ع) باو فرمود ای سعد چرا گریه میکنی؟ گفت چرا گریه نکنم با اینکه من از شجره ملعونه هستم در قرآن مجید امام فرمود تو از آن ها نیستی تو از نژاد امیه‌ای ولی از ما اهل بیت محسوبی آیا نشنیدی قول خدا عزوجل را که از ابراهیم حکایت کرده است که فرمود (۳۶- ابراهیم) هر که مرا پیروی کند از من است.

۱۶- امام باقر(ع) بسعدالخیر نوشت :

بنام خداوند بخشاینده مهربان اما بعد تو را سفارش میکنم بتقوی از خدا زیرا در آن است سلامت از نابودی و بهره‌مندی در هنگام مرك راستی خدا عزوجل بوسیله تقوی بنده را ازآنچه که عقلش نمیرسد نگه‌داری میکند و بنور تقوی کوری و نادانی را از او برطرف میکند نوح وهر که با او در کشتی بود بوسیله تقوی نجات یافتند، صالح پیغمبر و همراهانش بوسیله تقوی ازصاعقه نجات یافتند بتقوی صابران کامجو شوند و این دستجات شیعه نجات یابند از مهلکه‌ها و از برای آنان برادرانی

نبذوا طغيانهم من الايراد بالشهوات لما بلغهم في الكتاب من المثلات ، حمدوا ربّهم على ما رزقهم وهو أهل الحمد و ذمّوا أنفسهم على ما فرطوا وهم أهل الذمّ وعلموا أنّ الله تبارك وتعالى الحليم العليم إنّما غضبه على من لم يقبل منه رضاه وإنّما يمنع من لم يقبل منه عطاه و إنّما يضلّ من لم يقبل منه هداه ، ثمّ أمكن أهل السيّئات من التوبة بتبديل الحسنات ، دعا عباده في الكتاب إلى ذلك بصوت رفيع لم ينقطع ولم يمنع دعاء عباده فلعن الله الذين يكتمون ما أنزل الله و كتب على نفسه الرّحمة فسبقت قبل الغضب فتمّت صدقاً و عدلاً ، فليس يبتدىء العباد بالغضب قبل أن يغضبوه وذلك من علم اليقين وعلم التقوى و كلّ أمّة قد رفع الله عنهم علم الكتاب حين نبذوه و ولاّهم عدوّهم حين تولّوه و كان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حرّفوا حدوده فهم يروونه ولا يرعونه والجهّال يعجبهم حفظهم للرّواية والعلماء يحزنهم تركهم للرّعاية و كان من نبذهم الكتاب أن ولّوه الذين لا يعلمون فأوردوهم الهوى وأصدروهم إلى الرّدى و غيّروا

هستند بدين روش كه اين فضيلت را ميجويند جهش به‌دنبال شهوات را به‌دور انداختند بخاطر آنچه درقرآن از عقوبت و پند بدان‌ها رسيده‌است.

پروردگار خود را بدانچه روزى آن‌ها كرده است سپاسگزارند و خدا است كه اهل سپاس است و خويش را برآنچه كم وكاست دارند نكوهش كنند زيرا آنان در برابر خدا شايان نكوهشند و بخوبى مى‌دانند كه‌خدا تبارك و تعالى بردبارست و دانا همانا خشمش از آن كسى است كه پذيراى رضاى حضرت او نيست و قدر آن را نمى‌داند و بدان اعتناء ندارد و همانا دريغ مى‌دارد فيوضات خود را از كسيكه نميپذيرد عطاى حضرت او را و قدر آن را نمى‌داند و همانا گمراه كند آن را كه پذيراى هدايت و رهبرى او نيست .

سپس اهل بدكردارى و گناه را امكان داده توبه كنند و بدكردارى‌هاى خود را بكردار نيك بدل سازند در قرآن بندگان خود را به‌آواز بلند بدين كار دعوت كرده است اين دعوت منقطع نشود و دعاى‌خود را از بنده‌هايش دريغ ندارد، خدا لعنت كند آن كسانيكه نهان‌ميسازند آنچه‌را خدا فروفرستاده است خداوند بر خود رحمت و مهربانى را فرض كرده است و رحمتش بر خشمش پيشى گرفته و به درستى و عدالت تمام‌ميشود خداوند بندهاى خود را بخشم آغاز نكند پيش‌ازآن كه اورا بخشم نياورند و اين حقيقت از علم اليقين و علم پرهيزكارى است .

خدا از هر امتى كه كتاب او را به دور اندازند علم كتاب را سلب كند و دشمن خود را بر آن‌ها حكمفرما كند وقتى از او روگردان شوند و يك‌قسم از دور انداختن كتاب اينست كه حروف وكلماتش را بخوانند و بدانند و رواج دهند و حدود و مقرراتش را تحريف كنند واز دست بنهند وآنرا روايت كنند ورعايت نكنند نادان‌ها را حفظ‌روايت خوش‌است ودانشمندان را ترك رعايت نا گوار و اندوه‌بار ويك قسم ازدور انداختن كتاب اينست كه آنرا دراختيار و سرپرستى كسى‌سپردند كه نميدانند واين سرپرستان نادان آن‌هارا بهوى‌پرستى كشاندند و بهلاكت رساندند و رشته هاى

عرى الدّين، ثمّ ورثوه في السفه والصبا، فالأُمّة يصدرون عن أمر الناس بعد أمر الله تبارك وتعالى وعليه يردون؛ فبئس للظالمين بدلاً ولاية الناس بعد ولاية الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فأصبحت الأُمّة كذلك وفيهم المجتهدون في العبادة على تلك الضلالة، معجبون مفتونون، فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدى بهم وقد كان في الرّسل ذكرى للعابدين إنّ نبياً من الأنبياء كان يستكمل الطاعة، ثمّ يعصي الله تبارك وتعالى في الباب الواحد يخرج به من الجنّة وينبذ به في بطن الحوت، ثمّ لاينجيه إلّا الاعتراف والتوبة؛ فاعرف أشباه الأحبار والرّهبان الذين ساروا بكتمان الكتاب وتحريفه فماربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين، ثمّ اعرف أشباههم من هذه الأُمّة الذين أقاموا حروف الكتاب وحرّفوا حدوده فهم مع السادة والكبرة فاذا تفرّقت قادة الأهواء كانوا مع أكثرهم دنيا وذلك مبلغهم من العلم، لايزالون كذلك في طبع وطمع لايزال يسمع صوت إبليس على ألسنتهم بباطل كثير، يصبر منهم العلماء على الأذى والتعنيف و

دین داری را دیگر گونه ساختند و سپس ریاست و پیشوائی دین را ارثی کردند تا آنرا بسفیهان و کودکان واگذاردند.

پس این امت اسلامی پیروی ازامر وفرمان مردم میکنند بعداز اینکه امر وفرمان خدا تبارك و تعالی بدان‌ها متوجه شده وبرفرمان خدا دست ردمیگذارند چه بداست بدلیکه ستمکاران انتخاب کردند که عبارت ازولایت وپیروی ازمردمست پس از ولایت وپیروی ازخدا وچشم داشت بثواب و مزد مردم است دربرابر ثواب ومزدیکه خدامیدهد، امت درچنین روزی افتاده است و درعین حال مردمی هم که کوشش وتلاش برای پرستش وبندگی خدادارند درمیان آنها هستند که بروش ضلالت و گمراهی اندرند خودبینند و فتنه گر زیرا عبادت وپرستش آنان برای خود آنها فتنه است وهم برای کسیکه به آنها اقتدا میکند بااینکه دررسولان خدا وسیله تذکر برای همه اهل عبادت است راستیکه یك پیغمبر خدا طاعت وعبادت اورا بحد کمال میرسانید وسپس خدای تبارك وتعالیرا دریك موضوع نافرمانی میکرد وبرای همین یك نافرمانی از بهشت بیرون میشد ودر شکم ماهی افکنده وزندانی میگردید وسپس برای او وسیله نجاتی نبود جزاعتراف وتوبه، توهمکاران احبار یهود ورهبان نصاری را درمیان مسلمانان بشناس که کتاب خدارا نهان می‌دارند و تحریف میکنند و درنتیجه تجارت آنان نه سود دارد و نه آنها در راه هدایت گام بر می‌داشته‌اند.

سپس بشناس همکاران آن‌ها را دراین امت آن کسانیکه الفاظ وعبارات قرآنرا زنده میدارند و حدود ومقررات حقیقی آنرا تحریف وتغییر می‌دهند وبرخلاف تفسیر وتطبیق میکنند آنان همیشه با سروران و بزرگانند (با سروران واکثریت مردمند خل) وچون پیشوایان هواپرست و دنیا طلب اختلاف کنند وکشمکش نمایند باآن کس همراه شوند که دنیای بیشتری دارد وبر رقیبان خود پیروز شده اینست اندازه علم ودانش آنان (اشاره بآیه ۳۱ ـ سوره النجم است) اینها پیوسته گرفتار چاه طبیعت تیره‌اند وگرفتار طمع بدنیا وپیوسته نغمه شیطان اززبان آنها شنیده میشود که بیهوده وناحق فراوانی اظهار می‌دارند، علماء ودانشمندان حقیقی بآزار کردن و سختگیری وزور گوئی آن‌ها صبر

يعيبون على العلماء بالتكليف والعلماء في أنفسهم خانة أن كتموا النصيحة إن رأوا تائهاً ضالاً لا يهدونه أو ميتاً لا يحيونه ، فبئس مايصنعون لأن الله تبارك وتعالى أخذ عليهم الميثاق في الكتاب أن يأمروا بالمعروف و بما أمروا به وأن ينهوا عما نهوا عنه وأن يتعاونوا على البر والتقوى ولا يتعاونوا على الإثم والعدوان ،فالعلماء من الجهال في جهد وجهاد، إن وعظت قالوا : طغت وإن علموا الحق الذي تركوا قالوا : خالفت وإن اعتزلوهم قالوا : فارقت وإن قالوا: هاتوا برهانكم على ماتحدثون قالوا : نافقت وإن أطاعوهم قالوا : عصيت الله عز و جل فهلك جهال فيما لا يعلمون ، أميون فيما يتلون يصدقون بالكتاب عند التعريف ويكذبون به عند التحريف ، فلا ينكرون ، أولئك أشباه الأحبار والرهبان قادة في الهوى ، سادة في الردى ، وآخرون منهم جلوس بين الضلالة والهدى لايعرفون إحدى الطائفتين من الأخرى ، يقولون ما كان الناس يعرفون هذا ولا يدرون ماهو؟ وصدقوا تركهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على البيضاء ليلها من نهارها ، لم

کنند و بسازند و بسوزند و آنها بر علماء ربانی وحقیقیکه ائمه‌هدی هستند عیب گیرند که آن ها را بحق مکلف سازند واز باطل برحذر نمایند بااینکه علماء خیانت کار باشند درذات خود اگر از اندرز و نصیحت خودداری کنند وحقرا کتمان نمایند.

درصورتیکه سر گردانیرا بنگرند واورا رهنمائی نکنند ویا مرده‌ایرا برخورند واورا بنورایمان زنده نسازند پس چه بد کاری کرده باشند زیرا خدا تبارك و تعالی در کتاب خود از آن عهد و پیمان گرفته است که امر کنند بهر کار خوب و بدانچه خود بدان مأمورند و نهی کنند از هر چه خود از آن نهی شدند و بر اینکه در بر و تقوی کمك کار باشند و بگناه ورزی وعدوان کمك کار نباشند.

علماء حق بانادان‌ها در کوشش و مبارزه‌اند:

اگر بنادان‌ها پنددهند در برابر گویند که سر کشی مینمایند.

اگر نادان‌هارا بحقی که ترك کرده‌اند متنبه‌سازند علماءرا متهم کنند که باجامعه مخالفت ورزیدند.

و اگر علماء حق بناچار از آن‌ها کناره گیرند و بگوشه ای نشینند گویند از جامعه اسلامی جدائی ورزیده‌اند.

اگر علماء به نادان‌ها بگویند دلیل خود را بیآورید بر این که میگوئید در برابر گویند نفاق میورزند.

و اگر از آن ها پیروی و اطاعت کنند در برابر گویند مرتکب نافرمانی خداعزوجل شدی.

جهال در آنچه نمی‌دانند هلاك شدند در آنچه بزبان میخوانند نفهمند درمقام تعریف بکتاب خدا تصدیق دارند ولی هنگامیکه آنرا تحریف کنند و بخلاف تفسیر و تطبیق نمایند کتاب خدارا تکذیب میکنند واز آن انکاری ندارند.(بر آن‌ها انکار نشود خل) آنانند که چون احبار یهود و رهبان ترسایانند، پیشروان هوا پرستی و آقایان در پرتگاه نابودیند، میگویند اکثر مردم این امر امامترا نمیفهمند و نمی‌دانند حقیقت آن چیست؟ بااینکه خود تصدیق دارند که رسولخدا برای آن‌ها راه روشن و آشکاری بدست داده که هم

يظهر فيهم بدعة ولم يبدّل فيهم سنّة لاخلاف عندهم ولااختلاف فلمّاغشي النّاس ظلمة خطاياهم صاروا إمامين داع إلى الله تبارك وتعالى وداع إلى النارفعند ذلك نطق الشيطان فعلاصوته على لسان أوليائه وكثرخيله ورجله وشارك في المال والولد من أشركه فعمل بالبدعة وترك الكتاب والسنّة ونطق أولياءالله بالحجّة وأخذوا بالكتاب والحكمة فتفرّق من ذلك اليوم أهل الحقّ و أهل الباطل وتخاذل وتهادن أهل الحقّ وتعاون أهل الضلالة حتّى كانت الجماعة مع فلان و أشباهه فاعرف هذاالصنف وصنف آخر فأبصرهم رأي العين نجباء والزمهم حتّى ترد أهلك ، فانّ الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة ألاذلك هوالخسران المبين .

إلى ههنارواية الحسين وفى رواية محمّدبن يحيى زيادة :

لهم علم بالطريق فان كان دونهم بلاء فلاتنظر إليهم فان كان دونهم عسف من أهل العسف وخسف ودونهم بلايا تنقضي ثمّ تصير إلى رخاء ، ثمّ اعلم أنّ إخوان الثقة ذخائر بعضهم لبعض ولو

شبش روشن است وهمروزش وخود او بدعتی در آنها پدید نکرد وسنت وروش حقیرا تغییر نداد و جز دستورصریح قرآن وفرمان خدارا بکار نبست ودردوران اوخلاف واختلافی نبود درنظرمردم و چون خطاها واشتباهات مردم آنها رادر پرده تاریك خود فروگرفت ازدو پیشوا پیروی کردندو به دنبال دورهبر گرائیدند که:

یکی از آنها بسوی خدا وحق تبارك وتعالی دعوت میکرد ودیگری بسوی دوزخ دراین هنگام بود که شیطان بسخن آمد وبزبان دوستان وطرفداران خود فریادشرا بلند کرد ویاوران سواره وپیاده به دنبال او فراوان شدند ودر مال وفرزند مردم شرکت جست آن کسانیکه شریك او شدند و او را بشرکت درزندگی خود پذیرفتند وبدعترا بکار بستند واز حکم کتاب خدا وسنت پیغمبر (ص) بیکسو شدند ولی دوستان خداحجت ودلیلرا برزبان آوردند وبکتاب خداومطابق حکمت وصلاح عملکردند واز آن روز بود که درمحیط اسلام اهل حق وباطل به دودسته مشخص ازهم جداشدند واهل حق هم‌دیگررا یاری نکردند ودل بصلح وسازش نهادند (دل به دوستی ورفاقت هم دادند خل) واهل ضلالت و گمراهی بیاری یك دیگر برخواستند تاجماعت واکثریت بافلان وهمکاران اوشد این دسته راخوب بشناس و ودسته دیگررا هم برأی العین ببین که نجباء وبرگزیده‌های خدایند وبدان‌ها بچسب وپایداری کن تا باهل خود برسی (یعنی تادرآخرت بانبیاء وائمه ومؤمنین برسیکه اهل نجات واهل بهشتند ازمجلسی ـ ره) زیرازیان کاران براستی همان کسانیند که خود وخاندان خودرا زیان کار نمودند درروز قیامت هلا که زیان آشکار همین است.

دراین جاروایت حسین بن محمد اشعری بپایان میرسد و در روایت محمد بن یحیی این زیاده موجود است:

دانستن طریق وروش حق ازآن آنان است (یعنی اهل حق) واگر بلاو گرفتاری هم دارند تو نباید آنرا بنظر آری زیراین ازراه امتحان وآزمایش خلقست ودلیل ناحق بودن آنها نیست و اگرمردم

لأن تذهب بك الظنون عنّي لجلّيت لك عن أشياء من الحقّ عطّيتها ولنشرت لك أشياء من الحقّ كتمتها ولكني أتّقيك وأستبقيك وليس الحليم الذي لايتّقي أحداً في مكان التقوى والحلم لباس العالم فلاتعرينّ منه والسلام.

(رسالة منه عليه السلام اليه أيضاً)

١٧ - محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزة ابن بزيع قال: كتب أبوجعفر عليه السلام إلى سعد الخير:

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فقد جاءني كتابك تذكر فيه معرفة مالاينبغي تركه وطاعة من رضى الله رضاه، فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتهنة لوتركته تعجب أنّ رضى الله

ناحق بر آنها زور گویند وبدانها بتازند وآنهاراخوار شمارند وگرفتار بلاباشند همه اینهامیگذرد ودوران خوشی وخرمی میرسد.

سپس بدان که برادران مورد اعتماد ذخیره وپس اندازیك دیگرند واگرترس ازاین نبود که درباره من گمانهای ناروا پیدا کنی وگمانهایت تورا ازحق بدر برد (یعنی بمن گمان بدبری وازمن منحرف شوی وپس ازاین بحرف من گوش ندهی وگویا امام می دانسته که او نمیتواند یکباره صریح حقراتحمل کند وخواسته است حقرا بتدریج باو بفهماند تاازحق واهل حق تنفر نیابد پایان نقل از مجلسی ره)

(من گویم از نظر مدحی که از سعدالخیر شده شایسته مقام اخلاص او اینست که منظور امام این باشد که اگر برخی حقائق باو اعلام شود مبادا درباره ائمه بمذهب غلات پیونددوعقیده افراطی پیدا کند).

هر آینه پرده از روی حقائقی بر می داشتم که آنها رااز تو پنهان داشتم و مطالبی راجع بحق برای تو بیان میکردم که آنها را نهان داشتم ولی من از تو ملاحظه کردم و خواستم تودرراه حق بمانی و بپائی.

حلیم و بردبار نباشد کسی که از احدی ملاحظه و پروا نکند در محل تقوی وخودداری، حلم و برد باری جامه آبرو واعتبار مرد دانا و عالم است مبادا خودراازآن برهنه کنی والسلام.

رساله دیگر از آن حضرت بهم او نیز

١٧- حمزة بن بزیع گوید امام باقر(ع) بسعدالخیر نوشت:

بنام خداوند بخشاینده مهربان اما بعد نامه ات بمن رسید در آن یاد کرده بودی از دانستن آنچه ترکش نشاید و از فرمان بری از کسیکه خداوند از خشنودی او خشنود است و برخودپذیرفتی و هموار کردی آنچه در گرو آنی اگر آن را واگذاری (یعنی خودترا گرو آن می دانی درنزد خدا نظر بدان حقوقی که خدا در عهده بنده دارد و وجوب طاعت و ترك نافرمانی او و چون کسی حق اورا ادا کرد و اورا اطاعت نمود خود را از گرو او درآورده است وگرنه ازاو مؤاخذه شود وازاوحق خدا دریافت شود بوسیله کیفر وعذاب چنانچه صاحب دین حق خودراازرهن وگروی دریافت کند وخداوند فرموده است (٣٨- المدثر) هر نفس گرو عمل خویش است جزاصحاب یمین- که آنرا

وطاعته ونصيحته لاتُقبل ولاتوجد ولاتعرف إلّافي عباد غرباء ، أخلاء من الناس قداتّخذهم الناس سخريّاً لمايرمونهم به من المنكرات وكان يقال : لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون أبغض إلى النّاس من جيفة الحمار .

ولولاأن يصيبك من البلاء مثل الذي أصابنا فتجعل فتنة النّاس كعذاب الله ـ و أُعيذك بالله وإيّانا من ذلك ـ لقربت على بعد منزلتك .

از گرو درآورده‌اند ـ از مجلسی(ره).

تو از این تعجب کنیکه رضا و طاعت و خیر خواهی خداوند پذیرفته نباشد و موجود نگردد و مفهوم نشود جز در بنده‌هائی آواره و بر کنار از اجتماع مردم که مردم آن ها را به باد مسخره گیرند به خاطر این که آن ها را بارتکاب کار زشتی و منکری متهم سازند و چنین گفته میشد که:

مؤمن مؤمن نباشد تا درنزد مردم مبغوضتر باشد از لاشه گندیده الاغ.

شرح ـ مقصود اینست که مردم سفیه ونادان که دنیاطلب و پیرو حکومت و عقیده باطلند نسبت باهل حق نظر دشمنی و عداوت مقرون با سفاهت دارند و هر گونه اهانتیرا مرتکب میشوند وحکومت ناحق‌هم از آن‌ها طرفداری میکند و شخص مؤمن باید با کمال صبر و برد باری این اهانتها را تحمل کند چنانچه دشمنان حضرت عیسی وقتی او را گرفتار کردند انواع اهانت را بر او روا داشتند و چون محمدبن ابی‌بکر گرفتار طرفداران معاویه شد او را در شکم الاغ مرده‌ای کردند و آتش زدند .

دنباله‌حدیث ۱۷

واگر نبود که بتوهم بلا و گرفتاری سخت‌میرسید مانند آنچه بماها رسیده و بسا که توفتنه و سختگیری مردمرا مانند عذاب‌خدا تصورمیکردی واز عقیده‌خود برمیگشتی (بواسطه‌اینکه تحمل آن را نداشتی)ـ من تورا وخودمان رادرپناه‌خدامیگذارم ازبرگشت ازعقیده حق‌بواسطه فتنه‌مردم‌ـهر آینه بادوری مقامت‌بما نزدیك میشدی.

شرح ـ مقصود این‌است که زمان‌سختی است و حکومت دردست دشمن بیرحمی است و هیچ گذشت و مراعاتی ندارد واگر تورسماً بمانزدیك شوی و گرفتار دشمن گردی بسا که تو را چنان عقوبت کنند که از عقیده خود برگردی ودر حال حاضر باید کاملاعقیده خودرا نهان داری و خود رابظاهر از مادور نگه‌داری.

یا مقصود این است که هر مرتبه ای از قرب بمقام معنوی ما در گرو آزمایشهاو گرفتاریهای بسیار سختی است از طرف خداوند که بسا تو تاب و توان آن را نداری و مایه‌سستی‌ودرماندگی تو میشود.

واعلم ـ رحمک الله ـ أنّه لاتنال محبّة الله إلّا ببغض کثیر من الناس ولاولایته إلّا بمعاداتهم و فوت ذلک قلیلٌ یسیر لدرک ذلک من الله لقوم یعلمون .

یاأخي إنّ الله عزّ وجلّ جعل في کلّ من الرُّسل بقایامن أهل العلم یدعون من ضلّ إلی الهدی ویصبرون معهم علی الأذی ، یحیبون داعي الله ویدعون إلی الله فأبصرهم رحمک الله فانّهم في منزلة رفیعة وإن أصابتهم في الدُّنیا وضیعة إنّهم یحیون بکتاب الله الموتی ویبصّرن بنور الله من العمی ، کم من قتیل لابلیس قد أحیوه و کم من تائه ضالّ قد هدوه ، یبذلون دماء هم دون هلکة العباد وماأحسن أثرهم علی العباد وأقبح آثار العباد علیهم .

دنباله حدیث ۱۷ـ

بدان ـ خدایت رحم کناد ـ که به‌دوستی خدا نتوان رسید جز باتحمل دشمنی بیشترمردم وبولایت و پیروی خداوند نتوان‌رسید جز باتحمل خصومت وعداوت بیشترمردم وازدست دادن مهر ومحبت‌این مردم دنیادار بسیار کم و بی‌ارزش است دربرابر رسیدن بمحبت ومهرورزی خداوندبرای آن‌مردمیکه بفهمند وبدانند.

ای‌برادر راستی خداوند عزوجل دردوران هر کدام از رسولان بقایائی ازاهل علم (بعنوان‌جا نشینی از طرف آن‌ها)مقرر ساخته‌است تا آنکه هر گمراهی را براه هدایت بخوانند و با آنها در تحمل سختی و آزار شکیبائی کنند دعوت مبلغ خداوند را بپذیرند و بسوی خداوند دعوت کنند (مبلغین درجه دوم باشند) تو باید آنان را بشناسی و به آن‌ها بینا باشی ـ خدایت‌رحمت کناد زیرا آنان‌را مقامی‌بلند باشد گرچه دراین دنیا زبون شمرده شوند براستیکه‌آنان بوسیله کتاب خدا مردگان رازنده کند و بنور خداوند نابیناها را شفابخشند و بینا سازند، چه‌بسیار کشته‌های‌ابلیس‌را که بخاک هلاک افتاده بودند محققاً زنده و برازنده کردند و چه بسیار سرگردان گمراه را که‌راه نمائی نمودند و براه راست آوردند و خون خود را برای نجات بنده‌ها از هلاکت وگمراهی نثار کردند و چه خوب اثری از جان‌بازی خود درمیان مردم بجای نهادند وچه‌آثار بد وزشتی ازبنده‌های گمراه برآنها بجامانده.

شرحـ دراین جاامام اشاره کرده است باینکه در امور نباید بشتاب قضاوت کرد و یکروزبین وحاضر بین‌بود بلکه باید اززاه تعقل عمیق و بررسی کامل‌قضاوت کرد و یکراه قضاوت‌درست‌همان جبر زمان‌است و مرور تاریخ وهمیشه تاریخ و جبر زمان بسود حقجویان بوده است واگر یکروزی باطل حکومت بدست آورده و بوسیله زور و زر از نادانی بشر ویا نیازمندی فقراء استفاده کرده و باهل حق تاخت وتازی آورده است واورا موردآزار و بلکه اسیری وکشتار نموده است دیری نگذشته که این آشوب باطل‌بمانند گرد وغباری فرونشسته و چون لکه ابرسیاهی ازهم گسسته و آفتاب حقیقت ازپس ابرباطل نمایان شده و دراین صورت مردم آن باطل‌چیره را زشت وبدشناخته‌اند وآن حق مظلومرا بدرستی وپاکی ستوده‌اند.

چنانچه در دوران گذشته همین موضوع درباره عیسی‌بن مریم بوجودآمد ومشتی یهودان دغل‌

۱۸ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن محمّد بن سلیمان ، عن أبیه ، عن أبي بصیر قال: بینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذات یوم جالساً إذ أقبل أمیر المؤمنین علیه السلام فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله : إنّ فیک شبهاً من عیسی ابن مریم ولولا أن تقول فیک طوائف من اُمّتي ماقالت النصاری في عیسی ابن مریم لقلت فیک قولاً لاتمرّ بملاء من النّاس إلّا أخذوا التراب من تحت قدمیک یلتمسون بذلک البرکة قال : فغضب الأعرابیان والمغیرة بن شعبة وعدّة من قریش معهم ، فقالوا : ما رضي أن یضرب لابن عمّه مثلاً إلّا عیسی بن مریم فأنزل الله علی نبیّه صلی الله علیه وآله وسلم فقال : « ولمّا ضُرب ابن مریم مثلاً إذا قومك منه یصدّون ۞ وقالوا ءآلهتنا خیرٌ أم هو ما ضربوه لك إلّا جدلاً بل هم

باز ودنیا طلب بهمراهی دولت جباردوم این پیغمبر بزرگوار را گرفتار کردند وبا کمال توهین و آزار اورا درپای دار آوردند و بنظر خودشان اورا نابود ساختند واز میان بردند و کار اورابپایان رسانیدند ولی طولی نکشید که همین عیسی در شریعت انجیل بوضع فعال و زنده‌ای خود نمائی کرد و جهانی را مسخر نمود و تاریخ آثار وجود او را پسندید و آثار دشمنان او را زشت و ناروا تشخیص داد.

و همین موضوع درباره حسین بن علی(ع) سبط پیغمبر اسلام بعداز گذشت چند قرن تکرار شدو و بااینکه یزید را حکومت بسیاروسیعی بود و بعلماء ظاهرساز و تبلیغات دامنه‌داری مجهز بود ولی بناحق حسین بن علی واصحاب وفادار اورا کشت و بهر بهانه برای تحسین این عمل زشت خودمتشبث گردید ولی طولی نکشید که همه این دستگاه وسیع و دامنه دار خودش بر او لعنت فرستاد و او را بباد انتقاد گرفت و همه دولت و صولت او بر باد شد و جز همان لعن و فساد او چیزی به یاد نماند.

۱۸ـ از ابی بصیر گوید: در این میان که یکروز رسولخدا (ص) نشسته بود بناگاه امیر ـ المؤمنین (ع) آمد پس رسولخدا (ص) باو فرمود: راستی تو را شباهتی است با عیسی بن مریم (از نظرزهد و عبادت واختلاف مردم درباره اوواعتقادجمعی بخدائی او) واگر نبودترس ازاینکه طوائفی از امتم درباره تو بگویند آنچه را ترسایان درباره عیسی بن مریم گفتند (که او خدا است) درباره تو چیزی میگفتم که بهیچ جمعی ازمردم نگذری جز اینکه از زیر پایت خاك برگیرند وبوسیله آن تبرك جویند.

گوید آن‌دو تن اعرابی بخشم اندر شدند و بهمراهی مغیرة بن شعبه و شماره‌ای از قرشیان که بهمراه آن‌ها بودند وگفتند برای عموزاده‌اش بهیچ نمونه و مانندی راضی نیست جز عیسی بن مریم و خداوند برپیغمبر خود این آیه رافرستاد (۵۷ـ الزخرف) وچون بزاده‌مریم مثل زده شود بناچار قومت ازآن شاد میشوند (روی برمیگردانند خل).

۵۸ـ وگویند آیا معبودان مابهتر است یااو این مثل را برای تو نزنند مگر از راه جدال و ستیزه بلکه آنان ستیزه گرند.

قوم خصمون ✡ إنّ هو إلاّ عبدٌ أنعمنا عليه و جعلناه مثلاً لبني إسرائيل ✡ ولو نشاء لجعلنا منكم (يعني من بني هاشم) ملائكةً في الأرض يخلفون » .

۵۹ـ او جز بنده‌ای نبود که ما باو نعمت نبوت دادیم و او را نمونه‌ای برای بنی اسرائیل ساختیم

۶۰ـ و اگر بخواهیم هر آینه از شماها (یعنی از بنی هاشم) فرشته‌هائی بسازیم که در روی زمین بجای آنان باشند.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله فانزل علی نبیه» باید نخست آنچه را مفسران در باره این آیات گفته‌اند یادآور شویم و سپس بر گردیم بشرح خبر «چون مثل بزاده مریم زنند» یعنی این مثل را ابن زبعری زده است چون نزد رسولخدا (ص) آمد و درمقام اعتراض باین آیه (۹۸ـ الانبیاء) راستی شما و هر آنچه میپرستید جزخدا سنگریزه دوزخید.

اویا دیگری گفت که نصاری دارای کتابند و عیسی را پرستند و او را زاده خدا دانند و هم فرشته‌ها پرستیده شوند و اولی باین حکم هستند وهم براین گفته خدا (۴۵ـ الزخرف) بپرس ازهر رسولی که پیش از تو فرستادیم ـ اعتراض داشتند که محمد میخواهد ما اورا بپرستیم چنانچه مسیح را پرستیدند «بناگاه قومت» قریش از آن مثل «شیون شادی بر میآوردند» بگمان اینکه رسول بدان محکوم میشود.

نافع و ابن عامر و کسائی یصدون بضم صاد قرائت کرده اند یعنی ازحق روی میگردانند و گفته شده این دوقرائت دو زبانند بیك معنی چون یعکف ویعکف «و گویند آیا معبودان ما بهترند نزد تو یا او » یعنی عیسی و اگر عیسی در دوزخ باشد باید معبودان ما و بلکه ملائکه هم که معبودند دردوزخ باشند.

«این مثل را از راه جدال برای تو آوردند» و مقصودشان تمیز حق از باطل نیست « بلکه آنان قومی ستیزه جویند» و حریص بر لجبازی «نیست عیسی جز بنده‌ایکه باو نعمت دادیم » بنبوت «و اورا برای بنی اسرائیل نمونه ساختیم» یعنی یکنمونه شگفت آور وبمانند ضرب المثل سائری میان بنی اسرائیل واین جوابی است که رفع اشتباه میکند «واگر بخواهیم ازشماها فرشته‌ها بر آریم ای مردم» چونان که عیسی را بی پدر بر آوردیم یا اینکه بجای شماها در روی زمین فرشته گذاریم« که به جای شما باشند».

و مقصود اینست که گرچه حال عیسی عجیب است که بیواسطه پدری بوجود آمده است ولی خداتعالی بعجیب‌تر از آن قادر است و فرشته‌ها هم چون شمایند از اینرو که موجودات ممکن هستند وممکن است بزایش آفریده شوند چنانچه ممکن است بیواسطه اسباب مادیه بطور ابداع بوجود آیند واز کجا شایسته‌اند که معبود باشند و یا زاده خدا باشند؟ بیضاوی چنین تفسیر کرده است و سپس مرحوم مجلسی ره روایتی ازعلی بن ابراهیم بسندعامه از سلمان فارسی در تفسیر آیه قریب بمضمون همین حدیث روضه نقلکرده و گفته است:

این خبر مروی از رجال عامه مؤید تفسیریست که در این خبر وارد شده است و آنرا توضیح می دهد پس مقصود از ما ضربوه لك تفضیل آلهه است زیرا متضمن تشبیه وتفضیل هر دوهست و قول

قال : فغضب الحارث بن عمرو الفهري فقال : «اللّهمّ إن كان هذا هو الحقّ من عندك (أنّ بني هاشم يتوارثون هرقلاً بعد هرقل) فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» .

خدا که:

ما او را برای بنی اسرائیل نمونه و مثل ساختیم ، یعنی شبیه پیمبر بنی اسرائیل است که حضرت عیسی باشد وقول خدا «ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة» یعنی از بنی هاشم فرشته هامیسازیم مقصود این است که امامانی مقرر میداریم مانند فرشته‌هادر تقدس و طهارت و عصمت که «یخلفون» یعنی آن امامان خلفاء روی زمین اند..

دنباله حدیث ۱۸ـ

فرمود: پس حارث بن عمرو فهری در خشم شد و گفت بار خدایا اگر این حکم درست است و از نزد تواست که مقرر شده بنی‌هاشم پیشوائی امت را مانند هرقل پس ازهرقل بارث برند (یعنی برسم پادشاهان و امپراطوران روم) پس بر سر ماها از آسمان سنك فرو ریزد یا این که عذاب دردناکی برسرما ببارد .

شرحـ از مجلسی ره ـ «هرقلا بعد هرقل» هاء و راءهردو مکسور است ونام پادشاه روم است یعنی شاهی پس از شاهی باشد و گویا باین لفظ تعبیر کرده است از راه کفر و عناد و اظهار بطلان آنان..

من گویم کلمه هرقل بهتر است که بکسر هاء و فتح راء تلفظ شود زیرا در شعر ایمن بن خزیم باین وزن آمده است.

در کتاب أغانی در شرح حال نصیب شاعر گوید چون نصیب بسرودن شعر توانا شد بمصر رفت که در آنجا عبدالعزیز بن مروان از طرف پدر والی بود و قطعه‌ای در مدح او سرود وبحضور او باریافت و قطعه شعر خود را خواند و عبدالعزیز از شاعر خاص خود ایمن بن خزیم ارزش آنرا پرسید و او جواب سردی داد ولی عبدالعزیز گفت بسیار خوب سروده است و از تو هم بهتر شعر گفته است ، این جمله بایمن بن خزیم گران آمد و بعبدالعزیز گفت تو مرد زود رنج وتازه پسندی هستی او هم در جواب گله‌ها از وی کرد و در نتیجه گفت بشر برادرت از عراق مرادعوت کرده است و اجازه بده نزد او بروم عبدالعزیز باو اجازه داد و با پست بکوفه آمد و چون بمحضر بشر بن مروان رسید قطعه‌ای سرود که این دو بیت آخر آنست:

کان التاج تاج بنی هرقل	حلوه لاعظم الایام عیدا
تو گوئی تاج تاج بنی‌اهرقل است	که‌در عیدبزرگی زیورش بست
علی دیباج خدی وجه بشر	اذ الالوان خالفت الخدودا
ابر دیبای گونه ی چهره بشر	چه‌برهر گونه‌صدرنك دگرهست

و گوید در این شعر آخر به عبدالعزیز طعن زده که گونه‌های او دو رنك بوده‌است .

در این قطعه شعر از نظر وزن کلمه هرقل باید بر وزن سطبر خوانده شود و اگر بر وزن زبرج خوانده شود که مجلسی گفته عروض شعر درست نیاید و چون این کلمه را عربها بجای

فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية «وما كان الله ليعذّبهم وأنت فيهم وما كان الله معذّبهم وهم يستغفرون» .

ثمّ قال له: يا [ابن] عمرو إمّا تبت وإمّا رحلت؟ فقال: يا محمّد بل تجعل لسائر قريش شيئاً ممّا في يديك فقد ذهبت بنو هاشم بمكرمة العرب والعجم ، فقال له النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : ليس ذلك إليّ ذلك إلى الله تبارك وتعالى ، فقال : يا محمّد قلبي مايتابعني على التوبة ولكن أرحل عنك فدعا براحلته فركبها فلمّا صار بظهر المدينة أتته جندلة فرضخت هامته ثمّ أتى الوحي إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال : «سأل سائل بعذاب واقع ۞ للكافرين (بولاية عليّ) ليس له دافع ۞ من الله ذي المعارج» قال :

هراکلیوس بکار برده‌اند و کلمه هراکلیوس را معرب کرده‌اند تا بدین صورت در آمده است باوزن سطبر مناسب‌تر است چنانچه بر اهل ذوق و ادب پوشیده نیست.

و این نام خاندانی پادشاهان معاصر نهضت اسلام بوده که در روم شرقی حکومت داشته‌اند.

دنباله حدیث ۱۸ـ

پس خداوند گفتار حارث را بپیغمبر فرو فرستاد و این آیه هم نازل شد (۳۳ ـ الانفال) خدا را در نظر نیست که بآنها عذاب فرو فرستد بااینکه تو پیغمبر رحمت در میان آنان هستی و خدا آنهارا معذب ندارد بااینکه از گناه خود بر گردند و توبه کنند .

شرحـ ازمجلسی ره ـ وماکان الله لیعذبهم وانت فیهم ـ محتمل است که مقصود ترك عذاب عمومی و ریشه کنی باشد که ببرکت وجود پیغمبر از امت برداشته شده است و این منافات ندارد که بخود او عذابیکه در روایت آمده وارد شده باشد و ممکن است مراد از آیه اول نفی عذاب استیصال و عمومی باشد و مقصود از جمله بعد که «و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» نفی عذاب وارد بر اشخاص باشد و از این جهت پیغمبر به او فرمان توبه داد و چون توبه نکرد عذاب بر او نازل شد .

دنباله حدیث ۱۸ـ

سپس پیغمبر باو فرمود ای عمرو یا توبه کن و یا بکوچ در پاسخ گفت ای محمد بلکه برای دیگران از قریش از آنچه داری بهره‌ای مقرر دار هر آینه بنی‌هاشم بزرگواری وارجمندی عرب و عجمرا برده‌اند پیغمبر (ص) باو فرمود: این به اختیار من نیست این چیزیست که سروکارش با خدا تبارك و تعالی است گفت: ای محمد دلم دنبال توبه نمیرود ولی کوچ میکنم از کنار تو و شتر سواری خود را خواست و بدان سوار شد و بپشت مدینه رسید تیکه سنگی بر سراو رسید و سرشرا نرم کرد و درباره او بپیغمبر (ص) وحی رسید و آن حضرت این آیه را خواند

(۱ـ المعارج) درخواست کرد یك در خواست کننده‌ای عذابیرا که واقع شود ،

۲ـ مرکافران (بولایت علی را) که دفاع کننده‌ای از آن نیست [جملهٔ «بولایت علی» در برخی نسخه‌ها جزء متن نیست ودر حاشیه ثبت شده].

قلت : جعلت فداك إنّا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل بها جبرئيل على محمّد صلى الله عليه وآله وسلم وهكذا هو والله مثبت في مصحف فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لمن حوله من المنافقين : انطلقوا إلى صاحبكم فقد أتاه ما استفتح به قال الله عزّ وجلّ : «واستفتحوا وخاب كلّ جبّار عنيد» .

۱۹ - محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ؛ عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عزّ وجلّ : «ظهر الفساد في البرّ والبحر بما كسبت أيدي النّاس» قال : ذاك والله حين قالت الأنصار : «منّا أمير ومنكم أمير» .

۳ـ از طرف خدا صاحب درجاتی (که از آنها سخن پاك و کردار شایسته بالا میرود از مجلسی ره) گوید: گفتم قربانت ما آنرا چنین نمیخوانیم در پاسخ فرمود: بخدا سوگند همچنین جبرئیل آنرا برمحمد فرو فرستاد و بخدا سوگند در مصحف فاطمه (ع) همچنین ثبت شده است پس رسولخدا (ص) بکسانی از منافقان که گرد او بودند فرمود بروید دنبال رفیق خود که آنچه را خود آغاز خواستن آن کرده برای او آمد، خداعزوجل فرموده است (۱۵ـ ابراهیم) وخود آغاز درخواست بلا کردند ونومید است هرزورگوی لجباز.

شرحـ ازمجلسی ره ـ سئل سائل بعذاب واقع ـ یعنی خواهش کننده‌ای آنرا خواست یعنی استدعا کرد از این جهت بلفظ باء متعدی شده است بیضاوی گفته خواهش کننده نضربن حارث بوده زیرا او بود که گفت بار خدایا اگر این بدرستی از نزد تو است یاابوجهل است زیرا او بود که گفت بر سر ما لکهٔ سیاهی از آسمان فرود آور ، از روی استهزاء خواهش کرد و رسولخدا «ص» در عذابشان شتاب نمود.

قوله تعالی «ذی المعارج» یعنی صاحب مصاعد وآن پله‌ها است که کلم طیب و عمل صالح از آنها بالا روند یا پله ها که مؤمنان در مقام سلوك بر آنها بر آیند یا در بهشت از آنها بالا روند یا مقصود مراتب و درجات فرشته هاست. یا مقصود آسمان ها است که فرشته ها بر آنها بر آیند ...

۱۹ـ از محمدبن مسلم از امام باقر (ع) در تفسیر قول خداعزوجل (۴۱ـ الروم) پدیدار شد فساد در بیابان و دریا بدانچه مردم بدست خود کردند، فرمود بخدا سوگند این در همان موقعی شد که انصار گفتند:

از ما یك امیر و فرماندهی باشد واز شماهم یك امیر وفرماندهی باشد.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله حین قالت الانصار الخ شاید مقصود غصب خلافت باشد یا گفتن خود همین کلمه و شعار زشت و دست برداشتن از خلیفه و جانشین رسولخدا (ص) و ترك خلیفه برحق سبب گمراهی شد و در بیابان و دریائیکه بهمهٔ جهان احاطه دارد سرایت کرد و بسبب اینکه اهل حق و عدالت مسلط برکار ها نشدند خلاف حق در صحراها و دریاها عیان شد از ستم و غصب و غارت وبسبب استیلاء اهل باطل برکتهای زمین وآسمان از بنده‌ها دریغ شد چنانچه امیرالمؤمنین (ع) فرمود خداوند بما آغاز میکند وبما انجام میدهد.. پایان نقل ازمجلسی ره.

من میگویم این اولین شعار مخالفی بود که در سقیفه بنی ساعده از طرف انصار بلند شد و

٢٠ ـ وعنه ، عن محمّد بن عليّ ؛ عن ابن مسكان ؛ عن ميسّر؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت قول الله عزّ وجلّ : «ولاتفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» قال : فقال : يا ميسّر إنّ الأرض كانت فاسدة فأصلحها الله عزّ وجلّ بنبيّه صلى الله عليه وآله وسلم فقال : «ولاتفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

٢١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عثمان ، عن سليم ابن قيس الهلالي قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثمّ صلّى على النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ قال :

ألا إنّ أخوف ما أخاف عليكم خلّتان : اتّباع الهوى وطول الأمل أمّا اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ وأمّا طول الأمل فينسي الآخرة ، ألا إنّ الدّنيا قد ترحّلت مدبرة وإنّ الآخرة قد ترحّلت مقبلة ولكلّ واحدة بنون، فكونوا من أبناء الآخرة ولاتكونوا من أبناء الدّنيا فان اليوم عمل ولاحساب وإنّ غداً حساب ولاعمل وإنّما بدء وقوع الفتن من أهواء تتّبع و أحكام تبتدع ، يخالف فيها

زمينه غصب خلافت حقه را فراهم ساخت و بمخالفان امير المؤمنين «ع» جرئت داد كه نقشه خود را اجراء كنند و بعنوان قرابت با رسول خدا « ص » خود را اولى بامارت مسلمين معرفى كنند .

٢٠ ـ از ميسر گويد: بامام باقر (ع) گفتم قول خداعزوجل (٥٦ ـ الاعراف) تباهى نكنيددر روى زمين پس از اصلاح و بهبود آن ـ (يعنى چه؟)در پاسخ فرمود: اى ميسر راستى زمين تباه وفاسد بود و خدا عزوجل بوسيله پيغمبر خود (ص) آنرا اصلاح كرد و فرمود در زمين تباهى نكنيد پس از اصلاح آن.

شـرح ـ از مجلسى (ره) ـ « كانت فاسدة » ـ يعنى بسبب كفر و نادانى و گمراهى و ستم و خلاف حق.

خطبه از امير المؤمنين (ع)

٢١ ـ از سليم بن قيس هلالى گويد : امير المؤمنين (ع) سخن رانى كرد: خدا را سپاس نمود و بر اوستايش كرد وسپس صلوات برپيغمبر(ص) نثار كرد و پس از آن فرمود:

هلا از دو خصلت برشما نگران و بيمناكم، پيروى از هواى نفس و آرزوى دراز اما پيروى از هواى نفس ازحق باز ميدارد و اما آرزوى دراز ديگر سراى را بدست فراموشى ميسپارد ، هلا كه دنيا پشت كنان كوچ كرده و ميرود و براستيكه آخرت كوچ كرده و بسوى ما ميآيد و هر كدام را فرزندان و دلبستگانى است، شما از فرزندان و دلبستههاى بآخرت باشيد و از پسران و دلبستههاى بدنيا نباشيد زيرا امروزه روز كردار است و حسابى در ميان نيست و براستى كه فردا قيامت روز حسابست و روز كردار نيست، و همانا آغاز فتنهها و آشوبها از هواپرستى سرچشمه گرفتهواز احكام بدعت و خود ساخته آغازشده، در اين احكام خود ساخته باحكم خدامخالفت ميشودومردمى در

حکم‌الله یتولّی فیهارجالٌ رجالاً ، ألا إنّ الحقّ لوخلص لم یکن اختلاف ولو أنّ الباطل خلص لم‌یخف علی ذي حجی لکنّه یؤخذ من هذاضغث ومن هذاضغث فیمزجان فیجلّلان معاً فهنالك یستولي الشیطان علی‌أولیائه ونجاالذین سبقت لهم من‌الله الحسنی ، إنّي سمعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول : کیف‌أنتم إذالبستکم فتنةٌ یربوفیهاالصغیرویهرم فیهاالکبیر، یجري‌الناس علیهاویتّخذونها سنّة فاذا غیّرمنهاشيء قیل : قد غیّرت‌السنّة وقدأتی الناس منکـراً ثمّ تشتدُّ البلیّة و تسبی الذرّیّة .

وتدقّهم الفتنة کماتدقّ النارالحطب و کماتدقّ الرحابثفالها ویتفقّهون لغیرالله ویتعلّمون لغیرالعمل ویطلبون الدنیابأعمال‌الآخرة . ثمّ أقبل بوجهه وحوله ناس من أهل‌بیته وخاصّته و شیعته فقال : قد عملت‌الولاة قبلي أعمالاً خالفوا فیهارسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متعمّدین لخلافه ، ناقضین

اجرای آنها بجای مردمی دیگر نشینند.

هلا اگرحق پاك‌درمیان بود اختلافی‌در میان نبود واگرباطل محض در میان بود بـر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند ولی ازاین حق مشتی بر گرفته‌شده و از این باطل مشتی وبا هم آمیختـه گردیده و همدیگر را در زیر پرده خود برگرفته‌اند و آنجا است که شیطان به دوستاران خود چیره گردد و همان کسانی نجات یابند که از طرف خداوند سرانجام خوب برای آنها پیش بینی شده است.

راستی که من از رسولخدا (ص) شنیدم میفرمود: شما چگونه باشید آنگاه که فتنه‌ای شماها را فراگیرد تار و دنباله‌دار تا آنجا که کودکان در آن پرورش یابند و سالمندان در آن‌پیرشوند مردم برراه کج آن بروند و آنرا روش و سنت و شعار ملی خود برگیرند هرگاه چیزی از آن تبدیل بروش درست و حق گردد گفته شود سنت تبدیل شده و در نظرمردم کارزشتی آید سپس به دنبال‌آن گرفتاری سخت‌شود و ذریه ونژاد باسیری رود.

شرح- پیشگوئی‌ازاسارت ذریه ممکن‌است اشاره بحادثه کربلا باشد ومقصود ازذریه‌ذریه‌رسول اکرم باشد وممکن‌است مقصودتسلط کفار برمسلمانان واسیر کردن فرزندان آنان‌باشد چنانچه‌در طول تاریخ بارها بوقوع پیوسته‌است.

دنباله حدیث۲۱-

سپس فتنه و آشوب آنانرا بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و دستاس زیرانداز خود را دین آموزند نه برای خدا و دانش جویند نه برای عمل کردن و بوسیله کار آخرت دنیـا را طلب کنند..

سپس روی بحاضران کرد، در گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند پس فرمود:

زمامداران پیش ازمن کارها کردند که درآنها بارسولخدا (ص) ازراه تعمد مخالفت ورزیدند

لعهده مغيّرين لسنّته ولو حملت النّاس على تركها وحوّلتها إلى مواضعها وإلى ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لتفرّق عنّي جندي حتّى أبقى وحدي أو قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي و فرض إمامتي من كتاب الله عزّ وجلّ وسنّة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، أرأيتم لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام فرددته إلى الموضع الّذي وضعه فيه رسول الله صلى الله عليه وآله ؟

ورددت فدك إلى ورثة فاطمة عليها السلام ورددت صاع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما كان ، وأمضيت قطائع أقطعها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأقوام لم تمض لهم ولم تنفذ ، ورددت دار جعفر إلى ورثته و هدمتها من المسجد ورددت قضايا من الجور قضي بها ؟

و پیمان اورا شکستند وروش اورا دیگر گونه ساختندو اگر من بخواهم مردمرا بترك این کردارهای مخالف پیغمبر وادارم و آنهارا بحق بر گردانم و بهمانروش که در زمان رسولخدا (ص) بود تبدیل سازم همه قشونم از گردم پراگنده شوند تا خودم تنها بمانم یا باشماره اندکی ازشیعیانم که فضل مرا شناختند واز روی قرآن خداعزوجل وسنت و دستور پیغمبر مرا امام مفترض الطاعه میدانند (نه بحکم بیعت واجماع امت) شما بگوئید:

١ـ اگر من درباره مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم و آنرا بهمان محلی بر گردانم که رسول خدا آنرا درآنجا نهاد.

شرحـ مقام ابراهیم عبارت ازیك قطعه سنگی است شبیه یك ته‌ستون که حضرت ابراهیم روی آن ایستاده و دیوارخانه کعبه راساخته و بالای آن ایستاده همه‌مردمرا بحج خانه کعبه دعوت کرده است وپای آن‌حضرت روی‌آن نقش بسته‌است ودر دوران خودابراهیم در کنار خانه کعبه بوده وبر اثر خرابیهائی که بخانه کعبه ازسیل وغیره رخ‌داده و تجدید ساختمان شده درزمان جاهلیت آنرا از کنار خانه بمحل کنونی منتقل کرده بودند و پیغمبراسلام پس‌از تسلط برمکه دستور داد آنرا در محل‌اصلی آن‌جای دادند و دردوران تصدی عمرخانه کعبه بوسیله سیلی خرابی پیدا کرد ودر تعمیر آن عمر از محل آن دردوران جاهلیت پرسش کرد و آنرا بمحل کنونی که ساختمانی برروی آن‌بنا شده‌است منتقل نمود و سنت پیغمبر را ترك کرد و روش دوران جاهلیرا بعنوان حفظ شعائر عرب جاهلی زنده نمود ـ مجلسی ره گوید حدیث تغییر محل مقامرا خاصه وعامه روایتکرده‌اند.

دنباله حدیث ٢١ـ

٢ـ و فدك را بر گردانم بورثه فاطمه.

٣ـ وصاع رسولخدا (ص) را بر گردم بمیزانی که در دوران آن‌حضرت داشت.

٤ـ وزمینهائیرا که رسولخدا(ص) باقوامی‌واگذار کرده‌بود و حکم رسولخدا (ص) در باره آنها اجراء وتنفیذ نشده‌است من آنرا اجراء وتنفیذ کنم.

٥ـ وخانه جعفررا که گرفتند وجزء مسجد کردند بورثه او بر گردانم و آنرا از مسجد خراب کنم.

٦ـ واحکام و قوانین خلاف حق را که طبق آنها حکم شده بحق بر گردانم وآن‌احکام‌خلاف را ملغی سازم.

ونزعت نساء تحت رجال بغيرحقّ، فرددتهنّ إلى أزواجهنّ واستقبلت بهنّ الحكم في الفروج والأحكام.

شرح ـ بسیاری از احکام خلاف حق در زمان ابی بکر و عمر و عثمان بصورت قانون در آمده بود و مورد عمل جامعه‌ای اسلامی گردیده بود و این مقررات خلاف حق بچندصورت بوجود آمده بود:

الف ـ بعنوان فرمانی ازمتصدی خلافت مانند این فرمان عمر که:

متعتان كانتا محللتان في زمن رسول‌الله انا احرمهماو اعاقب عليهما ـ دو متعه در زمان‌رسول خدا (ص) حلال بود و من آنها را تحریم میکنم و بر عمل آنها کیفر مینمایم. یکی متعه در حج و یکی متعه زنان.

و مانند قانون عول و تعصیب دراحکام ارث که اگر سهم بران ارث بیش از فروض مقرره باشند ارث بنسبت آن فروض تقسیم شود و نقصان بهمه‌صاحبان فروض وارد گردد که آنرا عول خوانند و اگر فروض مورد ارث کمتر از آن باشد مازاد را بخویشان‌پدری طبقه دوم‌دهند و اینرا تعصیب خوانند این هم‌بصورت فرمانی از عمر اجراء شد و صورت قانون بخود گرفت با اینکه در صورت اول باید نقصان بهمان کسانی وارد شود که فرض مقرری ندارند مانند پسر و یا فرض ثابتی ندارند مانند پدر و در صورت دوم مازاد از فروض بهمان ها داده شود که در طبقه صاحبان فرض هستند.

ب ـ بعنوان تصویب نامه‌ای از شورای اصحاب که عمر در دوران خود آنرا مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را در شور صحابه میگذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجراء میکرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی میکردند، عمر در دوران تصدی امر خلافت از این گونه مقررات بسیار بوجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شدمانندحکم‌بریدن‌دست دزدازمچ‌دست و پا از مفصل پا با اینکه پیغمبرفقطانگشتان‌دست‌را میبرید وانگشتان‌پارا و خودکف دست‌وقسمت عقب پاها را بجا میگذاشت و مانند حکم سه‌طلاق بیك صیغه و مانند اینکه از فروش ام‌الولد غدقن کرد و گرچه فرزند او بمیرد و خودش گفت من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجراء کرد و مانند حکم به اینکه گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب‌را درمحاکم نپذیرند و.و.و.

دنباله حدیث ۲۱ ـ

۶ ـ و زنانی را از زیر دست مردانی که بناحق خود را شوهر یا آقای شرعی آنان دانند بر میگرفتم و آنها را بشوهرهای شرعی آنان بر میگردانیدم و باآنها بحکم خدا درباره‌فروج‌ومقررات رو بر میشدم.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ قوله « و نزعت نساء الخ » ـ مانند زن هائی که در یك مجلس سه طلاقه شدند و جز آن ها که نسبت بدان ها حکم خدا مخالفت شده است ـ پایان نقل از مجلسی ـ ره.

وسبیت ذراري بني تغلب .

درباره طلاق دومسئله طرح میشود.

الف- سه طلاق در یك مجلس با سه صیغه و رجوع شوهر پس از صیغه‌اول ودوم درهمان مجلس

ب- سه‌طلاق دریك مجلس و بیك صیغة مثل اینکه بگوید انت‌طالق ثلاثا.

درصورت اول که مورد کلام مجلسی است مسئله محل‌خلافست وبعضی فقهاء شیعه آنرا صحیح میدانند و بهمانرجوع پس‌از هرصیغه اکتفاءمیکنند ودرمورددوم میگویند یك‌طلاق واقع میشود نه اینکه‌اصل‌طلاق باطل باشددرریاض گویدولوفسر المطالقة باثنین اوثلث کأن قال انت طالق طلقتین او ثلثا صحت واحدة وبطل الزائد المعبرعنه بالتفسیر علی‌الاظهر الاشهر یعنی اگرطلاق رابدوویا سه تفسیر کند چنانچه بگوید تورهائی دویا سه‌بار طلاق درستست وزیادی که درتفسیر آن‌آمده باطل بنا براظهر واشهر وبلکه دعوی‌اجماع برآن شده‌است .

وبنابراین اگرزنیرا بیك‌صیغه سه‌طلاقه کند وبه‌اعتقاد اینکه حق‌رجوع ندارد باورجوع نکندتا عده‌اش بسرآید وشوهر دیگری اختیار کند خلافی درامر دوم‌نکاح واقع نشده‌است که بتوان او را بشوهراول برگردانید، آری‌اگردرعده به‌اورجوع کند واو تسلیم‌نشود وسپس برود وشوهر کند عقد دوم باطلست واین هم درباره کسانیکه سنی‌مذهب وتابع این‌حکم هستند بعیداست بنابراین‌حکم امام به‌اینکه زنانی شوهردار درزیر دست‌دیگران اسیرند وحکم اینست که آنهارا آزاد کردوبشوهرانشان برگردانید وجوهی دارد :

الف- دردوران جنگهای رده ابی بکر ببرخی مردم‌مخالف حکومت ابی‌بکر تاختند وبرای‌آن ها پرونده کفر ساختند وزنان آنهارا اسیر کردند وبخود اختصاص‌دادند مانند کاریکه خالدبن ولید بامالك‌بن‌نویره کرد وزنش ام‌فروه را بتصرف گرفت وشاید صدها موردبوده که‌طرفداران حکومت ابی‌بکر بامخالفان حکومت‌او همین عملرا کرده بودند.

ب - اسیرانیکه از فتوحات اسلامی میگرفتند بطور عموم یا در برخی موارد که‌امام(ع)قانون استرقاق‌شرعیرا برآنها منطبق نمیدانسته‌غصب‌بودند وباید بشوهرانشان برگردند.

وعبارت حدیث‌به‌این دوموضوع چسبنده‌تر است زیرامیفرماید زنانی بناحق درزیر پنجه مردانی اسیر وگرفتارند وشوهر هم‌دارند باید این‌ها آزادشوند وبشوهران خودبرگردند.

ج- زنهای مطلقه‌ایکه شرائط طلاق آنها ازنظر واقع‌محقق نبوده‌مانند اینکه درحضورعدلین نبوده‌است ویا درغیر حال طهربوده طلاقشان باطل‌بوده واگر شوهر تازه کردند خلاف‌بوده‌وباید به شوهراول خود برگردند فتدبر.

دنباله حدیث۲۱-

۷- وذراری‌بنی‌تغلب‌را اسیرمیگرفتم.

شرح - ازمجلسی ره- وسبیت‌ذراری‌بنی‌تغلب-زیراعمر ازآنها بااینکه نصرانی بودند جزیه را برداشت وچون کافربودند وجزیه هم نمی‌دادند اهل‌ذمه محسوب‌نمیشدند وروا بود که زن و بچه آنهااسیر گردد وبرقیت مسلمین درآیند چنانچه ازامام رضا(ع) روایت شده‌است که فرمود: بنی‌تغلب

از نصرانیهای عرب‌نژاد بینی بالا گرفتند واز پرداخت‌جزیه سر بازززدند و گردن فرازی کردندوازعمر درخواست کردند که آنهارا ازجزیه معاف کند ودو برابرزکوة بپردازند عمرترسید که‌بروم‌پیوندند وباآنها قرارصلحی بست به‌اینکه جزیه‌سرانه را ازآنها ساقط کند وزکوة مقررادوبرابراز آن ها دریافت کند وبه این‌قرار رضا دادند ومحی‌السنه گفته استکه عمراز نصارای‌عرب جزیه خواست و در پاسخ گفتند ماعرب هستیم وآنچه‌راکه عجمها می‌دهند نمی‌دهیم ولی ازما همانرابگیر که خودازیك دیگر دریافت‌میکنید مقصودشان زکوة بود عمر گفت این فریضه خدااست نسبت بمسلمانان، گفتند بهمین‌نام هرچه خواهی بدان بیفزا ونام جزیه‌مبروبا آن ها تراضی کردکه زکوة رادوبرابر ازآنها دریافت کند پایان‌نقل‌ازمجلسی ره.

من‌میگویم- این‌کار عمرمتضمن خلافهای بسیاریست.

الف- خلاف‌صریح قرآن‌که براهل کتاب ادای‌جزیه رابوجه بلیغی مقرر نموده‌است وفرموده (۲۹- التوبة) بجنگید باآن کسانیکه ایمان بخدا وروز جزاء نیاورند وآنچه را خداورسولش حرام کردند حرام ندانند وبحق دین‌داری نکنند ازمردمیکه اهل کتابند (یهود وترسا وگبر) تا بدست خود جزیه پردازند وزبون باشند.

ازاین آیه استفاده‌میشود که موضوع فرض‌جزیه براهل کتاب تنها ازنظر اقتصادی و تحصیل مال برای حق نگهداری ازآن‌ها نبوده بلکه خود کیفر وتأدیبی بوده‌استکه وسیله هدایت و اسلام آنها گردد وبنی تغلب هم بدین‌نکته پی برده بودند واز اینرو ازدادن مال بعنوان‌زکوة که‌یکوظیفه افتخارآمیز اسلامی بوده‌است دریغ نداشتندولی‌از پرداخت جزیه دریغ‌داشتند.

ب- زیان به‌اسلام ازنظر مالی زیرا جزیه ازهر سری اخذمیشد و راه دغلی درآن کم بودولی زکوة از اموال معینی بانصاب مخصوص اخذ میشد و به اندازه جزیه نمیرسید و بعلاوه قابل همه‌گونه دغلی و تقلب بود.

ج- زکوة‌را دوبرابر برای‌بنی‌تغلب‌تشریع کرد واین‌هم‌خود بدعت دیگریست .

د- ازنظر اینکه بنی‌تغلب نصرانی عرب‌نژادبودند برای آن‌ها این‌امتیازرا قائل‌شد و درمحیط اسلامی یکروش طبقاتی در تابعین غیر مسلمان بوجود آورد براساس نظریه نژادپرستی و حمایت از نژاد عرب و مسئله برتری و تبعیض نژادی را در محیط اسلام زنده کرد و تقویت نمود بااینکه یکی از هدفهای مقدس و عالی اسلام وپیغمبر اسلام الغای‌مالیخولیای تبعیض نژادی بود که درقرآن‌فرمود (۱۳- الحجرات) أیا مردم ما شما را از یك نر و یك ماده آفریدیم و شما را تیره تیره و دسته دسته کردیم تا یکدیگر را بشناسید راستی گرامی‌ترین شمانزد خدا پرهیزکارترین شماهااست‌راستی که خدا دانا وآگاهست.

و پیغمبر خدا (ص) در فتح مکه پس از سقوط نهائی پرچم شرك در عربستان این حقیقت را در سخنرانی تاریخی خود که روی سکوی درخانه کعبه معظمه ایراد کرد اعلام نمود ودر ذیل آن فرمود «**کلکم من آدم وآدم من‌تراب ولیس لعربی فضل علی عجمی .**»

ای مردم همه شماها از آدم نژاد دارید و آدم خوداز خاك است و هیچ عربیرا بر هیچ عجمی فضیلت نژادی . ذاتی نیست و عمر در زمان تصدی حکومت اسلامی در زنده کردن عقیده بر تری

ورددت ماقسم من أرض خيبر .

عرب اقدامات فراوان نمود و بآن هم اکتفاء نکرد تا این عقیده پلید خود را در کفار عرب هم باین صورت اجراء کرد.

۸ـ و آنچه را که اززمین های خیبر تقسیم شده است بر میگردانیدم.

شرحـ از این جمله معلوم میشود که در زمان خلفاء املاك سرزمین آباد و زراعت‌خیز خیبر میان رجال صاحب نفوذ تقسیم‌شده‌بودوطرفداران خلفاء ، تقسیم‌املاکی بنفع خود صورت داده بودند با اینکه خیبر از اراضی مفتوح العنوه بوده که قشون اسلام بضرب شمشیر از کفار یهود گـرفتـه بودند و چنین املاك و اراضی اسلام قابل تملك خصوصی نیست بلکه ملك عموم مسلمانانست و باید منافع آن مصرف امور مسلمانان گردد و خود پیغمبر هم راجع باملاك خیبر تقسیمی نکرد و اگر املاك مفتوح العنوه قابل تقسیم بود باید میان مجاهدینیکه که‌بضرب شمشیر آن‌ها بدست‌آمده است تقسیم شود بمانند غنیمت‌های قابل نقل از اثاث و متاع دارالحرب ولی سیره ابن هشام عنوانی دارد که دلالت بر اجراء یك تقسیمی میکند و ظاهراً مقصود تقسیم منافع آنست نه عین اراضی و املاك (ج ۲ ص۲۳٦ ط مصر)

ذکر مقاسم خیبر و اموال آن

ابن‌اسحق گفته است قسمت‌بندی بر اموال خیبر شامل این سه مزرعه بوده است:

۱ـ شق ۲ـ نطاة ۳ـ کتیبه.

شق و نطات در سهم بندی مسلمانان واقع بودند و کتیبه خمس‌الله و سهم النبی و سهم ذی القربی و یتامی و مساکین و نان سفره زنان پیغمبر و بهره مردانی بوده که در بستن قرارصلح‌میان رسولخدا (ص) و اهل فدك دوندگی کردند مانند محیصة‌بن‌مسعود که رسولخدا (ص) سی وسق جو وسی وسق خرماباو سهم داد (وسق شصت صاع استکه تقریباً شصت من تبریز باشد ومی توان گفت یکبار معمولی شتر بوده است زیرا بار معمولی برای یك الاغ سی تبریزی است و برای‌یك‌شتر بطور متوسط ۲ برابر آنستکة ٦۰تبریزیست ومعادل تقریبی ٦۰ صاعست).

خیبر برحاضران حدیبیه قسمت‌شد چه آن‌ها که درغزوه خیبر حضورداشتند وچه آن‌ها که‌غائب بودند جزجابربن عبدالله‌بن عمروبن حرام که رسولخدا (ص) بطور استثناء برای‌او سهمی بـانـدازه دیگران مقرر کرد با اینکه در حدیبیه نبود ودو دشت خیبر دشت‌سریر بود ودشت خاص‌وخیبر بحساب این‌دو دشت تقسیم‌بندی شد نطات‌وشق روی هم ۱۲ سهم داشتند که ٥ آن از آن نطاة بود و۱۲ از آن شق.

و پیغمبر آنهارا بیك هزاروهشتصد سهم پخش کرد که بر پیادگان و اسب‌سواران قشون فاتح خیبر داده‌شد ۱٤۰۰ مردسهم بربود و۲۰۰ اسب سهم‌بر وهر اسبی ۲ سهم یك‌مرد راداشت و پیاده فقط یك‌سهم داشت.

بنابراین اسب سوار سه‌سهم داشته و پیاده یکسهم، دراین صورت ششصدسهم تعلق به دویست سواره داشته و۱۲۰۰ سهم تعلق به ۱۲۰۰ تن پیاده داشته و درتقسیم‌هرصدسهم‌یکسرسهمی‌داشته که ابوابجمعی او بودند وباین حساب سرسهمها هیجده‌است.

ابن‌اسحق سرسهام راچنین ثبت کرده است :

۱- علی بن أبیطالب (ع)- مهاجر
۲- زبیر بن عوام -مهاجر
۳- طلحة بن عبیدالله- مهاجر
٤- عمر بن خطاب- مهاجر
٥- عبدالرحمن بن عوف- مهاجر
٦- عاصم بن عدی اخو بنی عجلان- انصاری.
۷- اسید بن حضیر- انصاری.
۸- الحرث بن الخزرج -انصاری.
۹- ناعم
۱۰- بنی بیاضه- انصاری
۱۱- بنی عبیده
۲۲- بنی حرام از بنی سلمه و عبیدالسهام.

تا اینکه در صفحه ۲۳۸ گوید:

سپس رسولخدا (ص) دشت کتیبه را که وادی خاص است میان خویشان وزنان خود و جمعی از مردان وزنان اسلام باین شرح قسمت کرد:

۱- فاطمه دخترش دویست وسق- بار شتری
۲- علی بن ابیطالب(ع)صدوسق- »
۳- اسامة بن زید دویست وسق- » و٥٠ وسق هسته خرما
٤- عایشه ام المؤمنین دویست وسق- »
٥- ابی بکر بن ابی قحافه صدوسق - »
٦- عقیل بن ابیطالب ۱٤٠ وسق-
۷- بنی جعفر پنجاه وسق
۸- ربیعة بن حرث صد وسق
۹ - صلت بن مخرمه و دو پسرش صد وسق که چهل وسقش از آن خودصلت بود
۱۰ - اکانة بن یزید پنجاه وسق
۱۱- قیس بن مخرمه سی وسق
۱۲- ابن قاسم بن مخرمه چهل وسق

وپس ازشرح مردان سهم بر زنانی راهم نامبرده است:

۱- ام رمیثه چهل وسق ۲- بحینه دخترحرث سی وسق ۳- ام حکم سی وسق ٤- جمانه دختر ابیطالب سی وسق ٥- حمنة دختر جحش سی وسق ٦- ام الزبیر چهل وسق ۷- بضاعه دخترزبیر چهل وسق ۸- ام طالب چهل وسق ۹- نمیله کلبی پنجاه وسق ۱۰- ام حبیب دخترجحش سی وسق ۱۱ - برای زنان خود هفتصد وسق.

ومحوت دواوين العطايا وأعطيت كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعطي بالسويّة ولم أجعلها دولة بين الأغنياء.

وألقيت المساحة.

ابن‌هشام گفته است جنس این‌ها گندم و جو وخرما و دیگر اجناس بوده که باندازه حاجت میان همه قسمت کرده و چون فرزندان عبدالمطلب حاجتمندتر بودند بآنها سهم بیشتری داده‌است پایان نقل ازسیره ابن‌هشام.

من گویم این تقسیم راجع بدرآمد املاك خیبر بوده که در حال فتح بدست آمده ودرانبارها بوده و یابطور مستمری هرساله، وربطی بتقسیم رقبه املاك ندارد وتقسیم هم روی خدمتی بوده که هرمرد و زنی درجامعه اسلامی انجام میداده‌است واین دلالت دارد که زنان در نهضت اسلام ودردوران پیغمبر (ص) نقش مهمی درشئون اجتماعی داشته‌اند.

دنباله حدیث ۲۱-

۹ -- و دفتر عطا و حقوق و مستمری را محو میکردم و در آمد اسلامی را مانند رسولخدا بهمه مسلمانان برابر و برادر وار قسمت می کردم و بیت المال را دست گردان میان توان - گران نمیساختم.

شرح- از مجلسی «ره» - « و محوت دواوين العطايا » - یعنی آن دفتری که در زمان آن سه تا تنظیم شد بر پایه برتری مسلمانان بر یکدیگر در حق بری از بیت المال - پایان نقل از مجلسی (ره).

چون فتوحات اسلامی پیشرفت وسیل غنائم بمدینه سرازیر شد عمررا دریغ آمد که همه آن ها را برهمهٔ مسلمانان برادروار قسمت کند ودفتری تنظیم کرد وحقوق منظم ومختلفی برای هرطبقه از مسلمانان درآن ثبت کرد دراین دفترقبائل قریش‌را مقدم‌داشت ودر میان قریش‌مهاجران و حاضران جنك‌بدر وزنان پیغمبر را در بهره بیت‌المال بر دیگران برتری داد وسهم بیشتری برای آنها مقرر ساخت و چون اینان براثر کثرت واردات اسلامی ثروتمند وتوانگر شدند در امر بیت‌المال وبودجه نفوذ پیدا کردند وبسود خود درمقررات آن‌تصرف میکردند واین خوداز بدعتهای‌عمر بود که‌تا چند قرن‌اول اسلام موردعمل بود.

دنباله حدیث ۲۱-

۱۰- وخراج ومالیات‌ازروی مساحت‌زمین راملغی‌میکردم.

شرح- ازمجلسی (ره)- «والقيت المساحة» این اشاره‌أست بدانچه خاصه وعامه از بدعت های عمر نقل کرده‌اند که گفت بجای‌این ده‌یك ونیم ده‌یك بایّد پول درهم از ملك‌داران دریافت کنیم و مساحت کن بهمه بلاد اسلامی فرستاد وصاحبان املاك را وادار کرد که طبق آن خراج‌ومالیات‌بدهند و دردوران حکومت خوداز مردم عراق همان‌را میگرفت که ملوك فرس ازآن‌ها میگرفتند از هر جریب زمین یکدرهم (سکه نقره‌ای بوزن ۱۲ نخود و۳ خمس) ویك قفیز ازحبوبات واز هرجریب‌زمین درمصر یك اشرفی‌میگرفت (هجده نخودطلای سکه‌دار) ویك اردب‌حبوبات‌بشیوه‌پادشاهان اسکندریه

وسوّیت بین المناکح.

بااینکه محیی‌السنه وعلمای دیگرشان از پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود من از اهل عراق درهم و قفیز راباز داشتم واز اهل‌شام مدودینارشانرا واز اهل‌مصر اردب‌ودینار آنهاراو اردب در نزداهل مصر شصت و چهار من بوده است و بیشتر علمای اهل سنت این‌حدیث را تفسیر کرده‌اند باینکه شریعت اسلام این قانون مالیاتی رامحو کرده‌است و اول بلدی را که عمرمساحت کرد شهر کوفه بود پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم آنچه مسلم است اینست که اراضی عراق ومصر وشام بعنوان مفتوح‌العنوه بتصرف اسلام درآمد وحکم اراضی اینست که حکومت اسلامی آن‌را بزارع میدهد وسهمی از زراعت آن را میبرد طبق قراردادی که بارعایت وضع‌زارع تنظیم‌میشود واین وضع مالیات وخراج که عمر طبق معمول وضع‌سابق مقرر کرد باواقعیت تطبیق نمیکرد زیرابواسطه جنك وخرابی وسائل عمران و آبادی دراین کشورها مختل شده‌بود وحکومت‌عمری دراین باره اقدامی نداشت وتهیه وسائل‌بعهده زارعین بود ودر نوع زمین واوضاع نامساعد دریافت این خراج‌درست نبود وبهمین‌جهت این سرزمین های آباد روبویرانی رفت وخراج آن‌ها دچار نقصان فاحشی شد وچنانچه جرجی زیدان‌در تاریخ‌تمدن اسلامی گفته‌است درعین حالیکه‌بااین مساحت عمری درحدود صدوهفتاد ملیون درهم‌خراج‌ازحکومت نشین کوفه وصول‌میشد دردوران‌حجاج‌یعنی بفاصله‌نیم قرن‌خراج مقرری عراق بهیجده‌ملیون‌درهم تنزل کرد ویکسبب آن‌همین وضع‌مالیات قطعی‌بوده استکه باعث‌دلسردی زارعین‌شده‌وزراعت‌راترك کرده وبدنبال کارهای‌دیگر رفتند.

دنباله‌حدیث ۲۱ـ

۱۱ـ وامر نکاح‌را برپایه برابری وبرادری مسلمانان استوارمینمودم.

شرحـ از مجلسی ره‌ـ برابری در امرازدواج باینست که خاندان شریف و غیر شریف با هم ازدواج کنند چنانچه رسولخدا (ص) عملکرد ودختر عم خود را که از بنی‌هاشم بود بمقداد کندی تزویج کرد.

ازوافی نقل شده‌است که این‌اشاره است ببدعت عمر که غدقن کرد غیر قرشی ازقریش‌زن‌نگیرد وعجم ازعرب زن‌نگیرد.

من گویم موضوع منع‌از تزویج خانواده‌ها برپایه اشرافیت وتبعیض نژادی بوده‌است که یهود بحد کامل بدان عقیدمند بوده‌اند ونه از خانواده غیر بنی اسرائیل زن میگرفتند و نه بدیگران زن میدادند واین عقیده درعرب هم‌رسوخ داشته ویکی‌از تعلیمات عالیه‌پیغمبر اسلام این‌بود که‌امر ازدواج‌را درعموم مسلمانان آزاد کرد واین مقررات راملغی نمود وعمر که معتقدباصل نژادپرستی بودوبرتری نژاد عرب‌را ازدوران تصدی‌خود زنده کرد باعتبار اینکه یك‌شعار ملی‌عربی است این‌قانون را بدعت گذاشته‌بود و باینواسطه یکی‌از اصول‌تعلیمات اسلام‌را ازمیان برده وچون باعقائد دیرینه عرب ساز گاربود مورد قبول‌آن‌ها شده بود.

وأنفذت خمس الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم كما أنزل الله عزّ وجلّ وفرضه .

ورددت مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى ما كان عليه ، وسددت ما فتح فيه من الأبواب ، و فتحت ما سدّ منه .

وحرّمت المسح على الخفّين .

وحددت على النبيذ .

دنباله حديث ٢١ـ

١٢ـ و خمس رسول را (ص) چنانچه خدا عزوجل فرو فرستاده و مقرر داشته اجرا ميكردم

شرحـ خمس طبق فرموده خدا (٤١ـ الانفال) و بدانيد كه هرچه غنيمت بدست آورده شد خمسش از آن خدا و از آن رسول خدا و از آن ذوى القربى است.. ولى عمر خمس را يك حق خلافتى پنداشت و آن را بتصرف گرفت و ميان عموم تقسيم ميكرد و از خاندان پيغمبر دريغ ميداشت و بيان آن در قسمت آخر خطبه ايراد شده است.

دنباله حديث ٢١ـ

١٣ـ ومسجد رسول خدا (ص) را بدان وضعيكه بود برمى گردانيدم و هر دزى در آن گشودند ميگرفتم وهرچه بستند بازميكردم.

شرحـ ازوافى: يعنى آنچه بر آن افزوده اند از آن بيرون ميكردم .

من گويم، تغيير و تحريف درمسجد پيغمبر نظر بوضع معنوى آن دارد كه مركزيت حقيقى تبليغ اسلام واجراء عدالت اسلامى ومقررات آن باشد درزير سرپرستى امام عادل.

دنباله حديث ٢١ـ

١٤ـ وغدقن ميكردم ازمسح وضوء برروى موزه وچكمه (كه عمر رخصت داده بود براى مسافر تاسه روز و براى مقيم يك شبانه روز با اينكه درصورت امكان ـ بايد مسح بر بشرهٔ پاى واقع شود).

دنباله حديث ٢١ـ

١٥ـ براى نوشيدن نبيذ (شراب خرما) حدشرب خمر را اجراء ميكردم.

نبيذ درلغت بمعنى آبى استكه در آن خرما ريخته شده است وچون آب مدينه در آن تاريخ شور مزه بوده پيغمبر براى خوش مزه شدن آن رخصت داده بود چنددانه خرما درمشك آب براى مدت يك شبانه روز بريزند كه بحد سكر نرسد باين دستاويز شراب خرما را حلال كرده بودند و مصرف ميكردند.

وأمرت باحلال المتعتین وأمرت بالتکبیر علی الجنائز خمس تکبیرات وألزمت الناس الجهر ببسم الله الرّحمن الرّحیم وأخرجت من أدخل مع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم في مسجده ممّن کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أخرجه وأدخلت من اُخرج بعد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ممّن کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أدخله.

وحملت النّاس علی حکم القرآن وعلی الطلاق علی السنّة، وأخذت الصدقات علی أصنافها وحدودها؛ ورددت الوضوء والغسل والصلاة إلی مواقیتها و شرائعها ومواضعها، ورددت أهل نجران إلی مواضعهم.

دنباله حدیث ۲۱-

۱۶- وفرمان صادر میکردم که متعه حج ومتعه زنان حلالند، ۱۷- وفرمان میدادم برجنازه‌ها پنج بار الله اکبر گویند (برای ادای نماز برمیت نه چهار تکبیر چنانچه عامه آن‌را بدعت نموده‌اند ویکی از پنج تکبیر نماز میت‌را بسلیقه عمر کسر کرده‌اند).

۱۸- و مردم را وامیداشتم تا بسم الله الرحمن الرحیم را درحمد وسوره نماز بلند بخوانند (برخلاف شیوه عامه که آن‌را نمی‌خوانند یا اینکه در همه نمازها آهسته میخوانند مجلسی ره گوید این جمله دلالت دارد بروجوب جهر ببسم الله بطورمطلق و گرچه ممکنست حمل براستحباب مؤکد شود).

۱۹- وهر کس‌را بهم‌راه رسولخدا (ص) درمسجد او درآورده‌اند بیرون میانداختم و آنکسکه ازمسجد رسولخدا(ص) بیرون‌شده وارد آن می‌ساختم.

شرح- ازمجلسی ره- واخرجت الخ محتملستکه مقصود اخراج جسد آن دو ملعون باشد که بی اجازه‌اش درخانه او دفن‌شدند بااینکه هرچه اصرار کردند اجازه نداد یك‌دربچه بمسجد داشته باشند و در آوردن جسد فاطمه زهراء (ع) در آن باشد که نزد پیغمبردفن شود یادیوار فاصله میان آن ها برداشته شود.

وممکنست مقصود این‌باشد که کسانیرا که پیغمبر در زمان حیات خود پذیرفته و ملازم مسجد بودند و اکنون برکنار شدند آنان را در مسجد و امور اسلام وارد سازد مانند عمار وهمانندهای‌او را و آن‌ها راکه پیغمبر ازمسجد رانده بود بیرون نماید (چون حکم ومروان بن حکم).

دنباله حدیث ۲۱-

۲۰- و مردم را وامیداشتم بحکم قرآن واجراء طلاق طبق قانون قرآن وموافق سنت اسلام وزکوة را ازهمه اصنافش طبق مقررات آن دریافت میکردم و وضوء و غسل و نماز را بمواقیت و شرائع و محل خودشان‌بر می گردانیدم.

۲۱- و اهل نجران را بجای خود بر می گردانیدم.

شرح- نجران بفتح نون و سکون جیم بروزن سکران در چند موضع است:

۱- نجران یمن در ناحیه مکه که داستان اخدود در آن واقع شده و کعبه نجران بدان منسوب است و قوم ربیعه در آن اسقف و مرجع دین نصاری بودند و سید وعاقب و اصحابشان که برای مناظره نزد پیغمبر آمدند از آنجا بودند و پیغمبر آن‌ها را بمباهله دعوت کرد و حاضر نشدند و همان‌جا ماندند تا عمر آنها را کوچانید.

۲ـ نام موضعی است در دومنزلی کوفه تا آخر شرحیکه حموی در مراصد الاطلاع بیان کرده است ووضع کوچانیدن عمر مرآنها را وسبب آن در فتوح البلدان بلا ذری ازص ٦٥ چنین است:

عهد نامهٔ رسول خدا بانجران :

این عهدنامه‌ایست که پیغمبر رسولخدا(ص)محمد برای نجران نوشته در صورتیکه فرمان او برآن ها نافذ بوده است در هر میوه‌ای وهر مال زرد وسپید وسیاهی ودر هر بنده‌ای ؛ همه را به آن ها بخشیده و تنها بدو هزار حله یمنی اکتفاء کرده که هر حله‌ارزش یك‌وقیه پول نقره داشته باشد و اگر ارزش آن کم وبیش شود محسوب گردد واگر درعوض زره یااسب یاشتر یاکالائی دادند بهمان ارزش حساب شود.

بر نجران شرط استکه پیکهای مرا تایك‌ماه وکمتر مهمان کنند و بیش از یك ماه معطل نکنند وبر آنها شرطست که سی‌زره وسی رأس اسب وسی دندان‌شتر در صورت شرکت در توطئه بر علیه اسلام دریمن بعاریت بقشون اسلام بدهند وهرچه ازاین عاریه‌نابودشوداز اسب وشتر درضمانت‌مسلمانان است تاآن‌رابآنها برگردانند، وبرای نجران این‌شروط درعهده شناخته‌شده.

۱ـ خود ووابسته‌هاشان ، هرچه دارند ازجان ومال وزمین ودارائی ازغائب وحاضر و کاروان و دسته اعزامی ونماینده همه درپناه خدا و رسولخدایند.

۲ـ وضع ملی ومذهبی آنهاتغییر داده‌نشود ونه حقی ازحقوق آن‌ها ونه شعائر آن‌ها .

۳ـ تعرضی باسقف وراهب و سران مذهبی درانجام وظائف مذهبی نشود ونه نسبت بدانچه در تصرف دارند از کم وبیش .

٤ـ فشاروخون دوران جاهلیت‌ازآن ها ملغی‌است .

٥ـ زیرپرچم دعوت‌نشوند و ازآن‌هاعشر گرفته نشود

٦ـ قشون بدان‌ها یورش نبرد.

۷ـ درحقوق ومحاکمه باآنها بعدالت وحقوق متساوی رفتار شود.

شروط تفرقه :

۱ـ هرکدام از آن‌ها رباخوارند در پناه من نباشند.

۲ـ کسی ازآنها مسئول ستم دیگری نیست .

۳ـ آنچه حق دراین عهدنامه دارند در ضمانت خدا و محمد پیغمبرخداست همیشه.

٤ـ بدستور خدا این عهدنامه قابل نقض است وتا خیرخواه و مصلح باشند نسبت بدانچه در عهده دارند اعتبار دارد و ستمی برآن‌ها تحمیل نشود.

(سپس شهود عهدنامه بیان شده است) و گوید:

گفته‌اند ابوبکر صدیق‌هم این عهدنامه را با آن ها تجدید کرد و چون عمربن خطاب خلیفه شد رباخواری کردند و توطئه های بسیاری بر ضد اسلام چیدند و بدین سبب آن‌ها را کوچانید و این سفارشنامه را بآن‌ها داد.

اما بعد مردم شام و عراق باید هر نجرانی را دریافتند از کارکشت زمین وسیله زندگی آن‌ها را فراهم کنند و هر کجا کار کردند و آبادی بوجود آوردند از آن‌ها باشد در عوض اراضی یمن آن ها.

ورددت سبايا فارس وسائر الأمم إلى كتاب الله وسنّة نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم إذاً لتفرّقوا عنّي والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلاّ في فريضة و أعلمتهم أنّ اجتماعهم في النوافل بدعةٌ فتنادى بعض أهل عسكري ممّن يقاتل معي :يا أهل الاسلام غيّرت سنّة عمر! ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوّعاً ولقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكري

مالقيت من هذه الأمّة من الفرقة و طاعة أئمّة الضلالة والدّعاة إلى النّار .

و آنها متفرق شدند، بعضی بشام رفتند و بعضی بنجرانیه ناحیه کوفه پایان نقل از بلا ذری و بعد از تأمل بخوبی روشن است که عمر به آنها بهانه گرفت و بناحق آن هارا آواره و در ـ بدر کرد .

۲۱ـ و اسیران فارس و ملتهای دیگر را بمقررات کتاب خدا و سنت رسولش بر می گردانیدم (شاید مقصود اینست که آنها را از دست کسانیکه بخود اختصاص دادند و بیش از حق خود تصرف کردند مسترد سازد از مجلسی ره)

(اگر این مقررات را در امت اسلامی بمورد اجراء گزارم) در اینصورت همه از دور من پراکنده شوند، بخدا سوگند که من بمردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فریضه را بجماعت بخوانند و بآنها اعلام کردم که جماعت در نماز نافله بدعت است و خود ساخته است ودستور خدا نیست شیون و فریاد جمعی از لشگریانم بلند شد که بهم راه من با دشمن جنك میکردند، دادمیزدند ای مسلمانان سنت عمر دیگر گونه شد علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز میدارد ومن ترسیدم که در یك سو از لشگرم شورشی برپا کنند.

من ازدست این امت چه کشیدم؟ ازنظر تفرقه اندازی و پیروی آنها از پیشوایان گمراهی واز دعوت کنندگان بدوزخ.

شرحـ نماز ، در اسلام بردو وجه تشریع شد ۱ـ فریضه شبانه روزی که بجماعت ادا میشد و حضور جماعت در زمان پیغمبر یك وظیفه لازم بود و این اجتماع نماز که به پیشوائی خود پیغمبر انجام میشد و یا شاگردان نمازدان پیغمبر مجمعی بود برای تعلیمات فرهنگی و نظامی و آداب معاشرت امت اسلامی، حاضران در این مجمع قرآن را می آموختند و صف بندی جبهه های جنك رایادمیگرفتند وآداب انسانیت را فرا می گرفتند و در حقیقت اجتماع برای نماز یك مدرسه کلی بود برای مسلمانان واین باید بحال جماعت انجام شود مانند کلاس درس دریك دبستان یادبیرستان و پیغمبر اجازه نمی داد بدون عذر کسی نمازواجب را فرادی بخواند .

۲ـ نماز نافله ـ که عبارت از تمرین همان نماز واجب بود و این نافله فرادی انجام می شد وهدفش این بود که هرفردی آنچه را در کلاس نماز واجب از گفتار و کردار آموخته است تکرار کند وتمرین نماید که از یادش نرود وبدان کاملا عادت کند و در زمان پیغمبر نماز نافله بجماعت ادا نمیشد وهم در زمان أبی بکر بلکه نافله راهر کسی خودمیخواندو عمر نماز نافله شب های ماه رمضان

وأعطيت من ذلك سهم ذي القربى الذي قال الله عزّ وجلّ : «إن كنتم آمنتم بالله و ما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان » .

فنحن والله الذي عنى بذي القربى الذي قرننا الله بنفسه و برسوله صلى الله عليه وآله وسلم فقال تعالى: «فللّه و للرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السّبيل (فيناخاصّة) كيلا يكون دولةً بين الأغنياء منكم وما آتيكم الرّسول فخذوه ومانهاكم عنه فانتهوا واتّقوا الله (في ظلم آل محمّد) إنّ الله شديد العقاب» لمن ظلمهم .

رحمة منه لنا وغنى أغنانا الله به و وصّى به نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم ولم يجعل لنا في سهم الصّدقة

را بجماعت بدعت گذاشت ودر حدیث استکه چون این بدعت را اعلام کرد و مردم بدان عملکردند شب دیگر در مسجد آمد و چون دیدهمه در صف ایستاده ونماز نافله شب ماه رمضان را بجماعت میخوانند گفت بدعة و نعمت البدعة، این بدعت است وچه خوب بدعتی است واز اینجا استکه فقهای عامه بدعت را باحکام خمسه تقسیم کنند.

دنباله حدیث ۲۱ـ

من عطا کنم ازاین خمس بهره ذی القربی را که خدا عزوجل فرموده است (٤١ ـ الانفال) اگر شما ایمان دارید بخدا و آنچه فروفرستادیم ببنده خود روز تمیز حق از باطل (روز پیروزی مسلمانان در جنك بدر) روزیکه دو گروه اسلام و کفر باهم بر خورند.

شرح- این دنباله آیه خمس است که میفرماید:

بدانید هر آنچه راغنیمت برید خمسش از آن خدا و از آن رسولخدا و از آن ذی القربی است و یتیمان و مساکین و ابن سبیل اگر ایمان بخدا دارید الخ وذکر قسمت اخیر آیه برای اینستکه عقیده بخمس آل رسول شرط ایمان بخدا و قرآنست.

دنباله حدیث ۲۱ـ

بخدا سوگند مقصود از ذی القربی ما هستیم که خداوند ما را بخود و رسول خود قرین ساخته است و فرموده از آن خداست و از آن رسولخدا و از آن ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل (در ما بخصوص وارد است) تا اینکه دست گردان میان توانگران شماها نباشد و آنچه را رسول بشماها داد بگیرید و آنچه که شما را از آن نهی کرد دست باز دارید واز خدا بپرهیزید (درستم بخاندان محمد «ص») زیرا خداسخت کیفر است (۷۰ـ الحشر و صدر آیه اینست و آنچه را خدا به رسول خود از اهل آبادیها بهره کرد پس از آن خداست و أز آن رسول و از آن ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل) درباره کسیکه بدانها ستم کند این مهریست که خدا بماها نموده و ما را بینیاز فرموده است بوسیله آن و درباره آن بپیغمبرش سفارش کرده و از زکوة و صدقه بما بهره نداده خدا رسول خود را گرامی تر داشته و ما خاندان را هم گرامی تر داشته ازاینکه با چرکینی مال مردم بما خوراك بدهد.

نصیباً ، أكرم‌الله رسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و أكرمنا أهل البیت أن یطعمنا من أوساخ النـاس فكذّبوا الله و كذّبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقّنا ومنعونا فرضاً فرضه‌الله لنا ، مالقي أهل بیت نبيّ من اُمّته مالقینا بعدنبیّنا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و الله المستعان علی من ظلمنا ولاحول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظیم .

(خطبة لامیر المؤمنین علیه‌السلام)

۲۲- أحمدبن محمّدالكوفي؛ عن جعفربن‌عبدالله المحمّدي، عن‌أبي‌روح فرج‌بن قرّة ، عن جعفربن عبدالله ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال : خطب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بالمدینة فحمدالله وأثنی علیه وصلّی‌علی‌النبيّ وآله ثمّ قال: أما بعد فانّ الله تبارك وتعالی‌لم‌یقصم جبّاري‌دهر إلّا من بعد تمهیل ورخاء ولم یجبر كسرعظم من‌الاُمم إلّابعد أزل وبلاء ، أیّهاالناس فی‌دون ماستقبلتم من عطب واستدبرتم من خطب معتبرٌ وما كلّ‌ذي قلب‌بلبیب ولا كلّ‌ذي‌سمع بسمیع ولا كلّ‌ذي ناظرعین ببصیر .

پس این مردم خدا را تكذیب كردند و رسولخدا را هم تكذیب كردند و كتاب‌خدارا كه‌بحق ماگویا است انكار كردند و از مقرریكه خدا برای ما مقرر كرده است مارا دریغ داشتند، خاندان هیچ پیغمبری از امتش برخورد نكرد آنچه از مصیبت راكه ما پس از پیغمبر خود «ص» بر خورد كردیم و خدا یاور ما است و از او كمك خواهیم بر علیه كسیكه بما ستم كرده است ولاحول‌ولا قوة الابالله العلی العظیم.

شرح - از مجلسی (ره) - « قوله رحمة منه لنا » یعنی خمس وفیئ را برای ماها مقرر داشته است و بما با این مقرری اظهار مهربانی نموده است و ما را از چركینی آنچه دردست مردم است بینیاز ساخته.

خطبه از امیرالمؤمنین (ع)

۲۲- از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: أمیرالمؤمنین (ع) این خطبه را در مدینه ایراد كرده است:

خدا را سپاس گزارد و بر او ستایش نمود و بر پیغمبر (ص) و آلش صلوات نثار كـرد و سپس فرمود :

اما بعد پس به‌راستیكه خداتبارك و تعالی همیشه زورگویان و جباران روزگار را نشكسته مگر پس از آنكه بآن‌ها مهلت و آسایش فراوانی داده است و استخوان شكسته هیچ‌ملتی رانبسته‌و سالم نكرده مگر پس‌از تنگی و گرفتاری آنان‌أیا مردم در كمتر از آن نا بودیكه بـدان روی آوردید و آن مشكلاتیكه پشت سر گذاردید عبرت گیری و پند آموزی بود ، نه هر كس دلـی دارد خردمند است و نه هر كه گوشی دارد شنوای حق است و نه هر كه چشمی دارد بیناست.

شرح - از مجلسی ره- ممكنست مقصود از «ما استدبرتم» آن گرفتاریها باشد كه‌در آغاز

عبادالله ! أحسنوا فيما يعنيكم النظر فيه ، ثمّ انظروا إلى عرصات من قد أقاده الله بعلمه كانوا على سنّة من آل فرعون أهل جنّات وعيون وزروع ومقام كريم ؛ ثمّ انظروا بما ختم الله لهم بعد النضرة والسرور والأمر والنهي، و لمن صبر منكم العاقبة في الجنان و الله مخلّدون ولله عاقبة الأمور .

فياعجبا ومالي لاأعجب من خطأ هذه الفرق على اختلاف حججها في دينها ؛ لايقتصّون أثر نبيّ ولايقتدون بعمل وصيّ ولايؤمنون بغيب ولايعفون عن عيب ، المعروف فيهم ماعرفوا والمنكر عندهم ماأنكروا و كلّ امرئ منهم إمام نفسه ، آخذ منها فيما يرى بعرى وثيقات و

بعثت رسولخدا (ص) بود از تسلط كفر و سخت گيرى آنان بر مسلمانان كه در دنبالش حق واهل حق پيروز شدند و دولت ظالمان بر افتاد و خدا رسول خود را بر كفار نصرت داد و ممكنست مقصوداز «ما استقبلتم » فتنه‌هاى پس از رسولخدا (ص) باشدواستبداد اهل جهل و گم راهى درامورمسلمانان و ترك يارى رسول پروردگار جهانيان و خطاى بى‌شمار آن‌ها در احكام دين و سپرى شدن دولت آن‌ها و جنگها كه‌رخ داد وهمه اينها عبرت انگيز بود براى كسيكه خرد و فهمى داشت و امتياز حق و باطل را ميداد زيرا دوران رسول (ص) و غزوات و صلح و سازش او با كفار ومشركان‌درست بر احوال أميرالمؤمنين منطبق بوداز تاريخ فوت‌رسول (ص) تاوفات خود او.

و ممكنست مقصود از آنچه با آن رو برو شدند و آنچه بدان پشت دادند يكى باشد بدو اعتبارزيرا كه‌همه‌ديگر گونى هاوانقلاب هاى دنيا وسيله انديشه و پند آموزى است براى مرد خردمند.

و محتملست اگرچه دوراست كه مقصود از آنچه بدان روى دارند احوال برزخ واهوال قيامت و عذاب آخرت وثوابش باشد ومراد ازآنچه بدان پشت كردند عمر گذشته آنان باشدوفناى دنيا و ناپايدارى آن.

دنباله حديث ۲۲-

اى بنده‌هاى خدا در آنچه براى شما اهميت دارد خوب بنگريد و تامل كنيد و سپس نگاه كنيد بميدان زندگى كسانيكه خداوند آن‌ها را كشانيد و برد (ازآن‌ها انتقام گرفت خل) بعلم خودش، آنانكه زندگانى فرعونى داشتند و بستان‌ها كاشتند و چشمه‌ها و كشتزارها و جاه و مقام ارجمند انباشتند، سپس نگاه كنيد كه خداوند باچه وضعى كارشان بپايان آورد پس از آن‌همه خرمى وشادى وامر ونهى وفرمان گزارى، هر كدام شماها شكيبائى كنيد سرانجام بهشت داريد وبخدا كه‌در آن جاويدان بپائيدواز آن‌خدااست سرانجام‌همه‌امور.

شگفتم بايد وچرا در شگفت اندر نشوم از خطاى اين دستجات پراكنده و دليلهاى پوچيكه هر كدام بر دينداري خودمى‌تراشند نه پيروى‌از پيغمبرى دارند ونه اقتداء بكردار و روش‌وصى‌پيغمبر نه ايمان وعقيده‌اى بناديده آرند و نه از عيبى خوددار و پارسايند (و نه ازعيبى درگذرند خل)همان را خوب دانند كه ميانشان بخوبى ياد شود و همان را زشت‌شمارند كه خودشان زشت ونادوا دانند

أسباب محكمات فلايزالون بجورولن يزدادوا إلّاخطأ ، لاينالـون تقرّبا ولن يزدادوا إلّابعـداً من الله عزّوجلّ ، أنس بعضهم ببعض و تصديق بعضهم لبعض كلّ ذلك وحشةً ممّا ورّث النبيّ الأمّي صلى الله عليه وآله وسلم ونفوراً ممّاأدّى إليهم من أخبارفاطر السماوات والأرض .

أهل حسرات و كهوف شبهات وأهل عشوات وضلالة وريبـة ؛ من وكله الله إلى نفسه و رأيه فهومأمون عند من يجهله ، غير المتّهم عند من لايعرفه ، فما أشبه هؤلاء بأنعام قدغاب عنها رعاؤها ووا أسفا من فعلات شيعتي من بعد قرب مودّتها اليوم، كيف يستذلّ بعدي بعضها بعضاً و يقتل بعضها بعضاً، المتشتّتة غداًعن الأصل النازلة بالفرع ، المؤمّلة الفتح من غيرجهتـه ؛ كلّ حزب منهم آخذ [منه] بغصن ؛ أينماماال الغصن مال معه .

مع أنّ الله ـ وله الحمد ـ سيجمع هؤلاء لشرّيوم لبني اُميّة كمـا يجمع قَزَع الخريف

هر كدامشان براى خود امام و پيشوا است ودر هر آنچه از ناحق اندر است وبنظر خوددرست ميداند عمل ميكند وسخت بدان چسبيده واسباب آنرا محكم ساخته و استوار پنداشته، پيوسته، برخلاف حق ميروند وجز خطاكارى نيفزايند.

بقرب خدا نپيوندند و هرگز بجزدورى از خدا عزوجل نگزينند ؛ الفتى كه بايكديگردارند و طرفدارى آنها از يكديگر همه و همه بر اثر وحشت از آن قوانينى است كه پيغمبر امى بجاى گذاشته و رسيدن از اخبار خداى آفريننده آسمان ها و زمين است كه بدان ها رسانيده و تبليغ كرده .

اين مردم افسوسها در پى دارند و غارهائى انباشته از تيره گى شبهه باشند، در تارى و گمراهى وترديد آشيانه زدند آنكسكه خدا اورا بخود ونظر كوتاه اووانهاده و ازراه حق بيكسو انداختـه نزد كسيكه اورا نفهمد مورداعتماد است ونزد كسيكه اورا نشناسد متهم نيست.

وه تاچه اندازه اين پيروان كور ونادان برمه‌هاى بى‌چوبان مانند و افسوس ودريغ بايداز كار هاى ناشايستهٔ كه شيعيان من بزودى خواهند كرد، «واى» چگونه يكديگر را خواروزبون سازندو چگونه بكشتار هم دست يازند، فرداست كه ازريشه جداشوند و دور افتند وبشاخه بچسبندو پيروزى را از بيراهه جويند هر گروهى از آنها بيك شاخه چسبيده و در برابر هر بادى كه وزد باآن ازاين سو بآن سو شود.

شرحـ از مجلسى ره ـ «المتشتة غدامن الاصل» يعنى آنانند كه ازپيشوايان حق جدا شوند و آنها راياورى ندهند و بشاخه‌اى ازمذهب بچسبند كه با رها كردن اصل سودى ندارد و پس ازاينكه از مركزيت حق بدور افتادند دنبال داعيان دروغين حق روند مانند مختار وابى مسلم وزيد ويحيى و ابراهيم وديگران كه ازبيراهه خواهند پيروز شوند و پس از خروج و شورش مغلوب شوند و كشته شوند يامقصود اينست كه خروج آنها ازراه تحصيل اجازه ازامام وقت نيست.

دنباله حديث ۲۲ـ

بااينكه خداوند (وله الحمد) بزودى اين مردم گمراه رابراى بدترين روز گرفتارى بنى اميه به

يؤلّف الله بينهم ، ثمّ يجعلهم ركاماً كركام السحاب .

ثمّ يفتح لهم أبواباً يسيلون من مستشارهم كسيل الجنّتين سيل العرم حيث بعث عليه فارة فلم يثبت عليه أكمة ولم يردّ سننه رصّ طوديذعذعهم الله في بطون أودية ثمّ يسلكهم ينابيع في الأرض يأخذ بهم من قوم حقوق قوم ويمكّن بهم قوماً في ديار قوم تشريداً لبني اُميّة .

دورهم جمع کند چنانچه تیکه‌های ابررا درفصل پائیز خداوند میان آن‌ها الفت اندازد و آن‌ها راچون ابر درهم بهم پیوندد وانبوه کند چون ابردرهم شده.

شرح - از مجلسی ره - نسبت الفت گرفتن دشمنان بنی امیه بخداوند با اینکه برضایت او نبوده است بر سبیل مجاز است و کنایه است از اینکه خداوند می توانست جلوآن هار از روی قهر بگیرد و نگرفت و برای آزمایش بنده‌های خود آن‌ها را آزاد و مختار کرد و بمانند این تعبیر درآیات و اخبار بسیار است.

دنباله حدیث - ۲۲.

سپس درها بروی آنها گشاید وازخیز گاه سیلوارسرازیر شوند بمانند سیل ویران کن بستان‌های یمن که سیل عرم بودیك دسته موش برای ویران کردن آن سد برانگیخته شد وازآن تپه ایهم بجانگذاشت وکوه در هم پکیده راه را برآن نبست.

خداوند آنان را در دل دشت‌ها پراکنده ساخت و بمانند چشمه سارهائی بر روی زمن روان کرد و آشکارشان نمود و بوسیله آن‌ها حقوق مردمی را از مردمی بازستاند و مردمی را دروطن مردمی جای‌داد برای آواره کردن بنی‌امیه.

شرح- از مجلسی ره- تشبیه کرده است تسلط این قشون را بر آنان بخاطر بدکرداریشان بتسلط سیل برقوم سباء پس ازاتمام نعمت بر آن‌ها بخاطر کفران نعمت و نافرمانیشان چنانچه خدا فرموده است (۱۵- السباء) «هر آینه برای قوم‌سبا» فرزندان یشجب‌بن یعرب‌بن‌قحطان دروطنشان یمن که آن‌را مأرب میخواندند یعنی حاجت‌بر آور «نشانه‌ای بود» که دلالت داشت بر نعمت وعظمت صانع جهان وبر اینکه برهرچیز تواناست و آن نشانه «دو بستان» بودند که «از سمت‌چپ‌وراست» مردم دورآن‌ها بودند یا مقصود اینستکه‌مردم یمن‌ازراست وچپ ازاین دوبستان بهره‌برداری‌میکردند «بخورید ازروزی پروردگار خودتان و اورا شکرگزارید».

این حکایت گفتار پیغمبر آن‌ها است یازبان حال نعمت آن‌ها است یابیان اینست که خوب بود چنین باشند «شهریست خوش و پروردگاری آمرزنده‌وما سیل عرم‌را برآن‌ها فرستادیم» یعنی سیل بسیارسخت یاسیلی که ازباران شدیدی‌روان‌شد ویاسیلی که ازآن‌موش‌سد سوراخ کن بود زیرا موش سدی راکه بلقیس برای آنها بسته‌بود ویران کرد وسنگهای آنرا کند وسوراخ کرد و زمینه فراهم کردتاسیل آنرا ریشه کن نماید. پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم - در این قسمت از خطبه بیان مختصریست از تاریخ قوم‌سبا و اشاره ایست بفلسفه تاریخ وفهم آن نیازمند بکلیات تاریخ این‌قوم است و آینده آنها.

درتاریخ‌قوم‌سباء گویند که‌یعرب‌بن‌قحطان‌جدیرین‌همه‌اعراب‌است‌واعراب‌حجازودیگرنواحی هم‌ازآن

تیره‌اند وبرخی ریشه عرب‌عدنانی را که عرب‌حجاز ونجدند از آنها جدادانند وعدنان وقحطان را دو تیره مستقل وجدا شمارند.

هنگامیکه آثار ویرانی در سد مآرب عیان شد یکی از رؤسای قبائل آینده آن را پیش بینی کرد و باپیروان خوداز آن کوچید بدین‌شرح که در سیره‌ابن‌هشام ج۱ ص۷ ط مصر گوید.

سبب‌خروج عمروبن‌عامرازیمن این‌بود که ابوزیدانصاری باز گفته‌است وی‌دید موشهای‌صحرائی درسد مآرب رخنه کرده‌اند آن‌سدیکه آب‌را برای‌آنها درباچه‌میکند ونگهمیدارد تاآن‌را هر طور خواهند دراراضی کشت‌خود مصرف کنند او دریافت که باوجود این‌موشها سدبجا نخواهدمانـد و تصمیم گرفت که‌از یمن‌بکوچد وبرای مردم خودنقشه‌ای کشید بخورد سالترین پسرانش سفارش کرد که‌چون باوتندی کند وبوی سیلی‌زند اوبرپا شودسیلی اورا پاسخ‌دهد پسرش‌هم بفرمان اوچنین کرد عمروهم خودرا بسیارتند وعصبانی نشان‌داد و گفت من درشهری نمانم که خردسالترین پسرانم درآن به‌رویم سیلی زده‌است ودارائی خودرا حراج کرد اشراف‌یمن گفتند ازاین خشم‌عمرو استفاده کنید و دارائی اورا بخرید واو هرچه داشت‌فروخت باپسران ونوه‌های خود کوچ کرد، تیره ازد گفتند از عمروبن عامرجدا نشوید وآنهاهم دارائی خودرا فروختند وباوی بیرون‌شدند وروانه شدند تا ببلاد عك‌رسیدند وخواستند ازآنها گذر کنند تامحل اقامت دلخواهی پیدا کنند و عك سرراه آن هـا را بستند و با آن‌ها بنبرد درآمدند و گاهی غالب بودند و گاهی مغلوب در این باره عباس‌بن مرداس شعری گفته‌است که‌آن ما را نوشتیم سپس ازآنجا کوچیدند و چند دسته شدند (وپس‌ازشرح‌سرانجام دسته‌ها گوید:)

سپس خدا سیلی فرستاد بر سد و آن را ویران کرد و در این جا است که خدا تبارك و تعالی به رسول خود محمد (ص) نازل کرده‌است: برای قوم سباء درمساکن خودآیتی بود که آن دو باغستانی بود ازراست وچپ..

این‌جمعیکه کوچ کردند بسه‌دسته تقسیم‌شدند:

۱- دسته‌ایکه آمدند درجلگه یثرب یك‌مهاجرنشین تشکیل‌دادند ودر کنار جمعی از یهود که سابقاً درآن جاگرفته ووسائل آبادی وعمرانی فراهم کرده بودند وطن‌ساختند واینها همان دوقبیله اوس وخزرج هستند که به‌یاری پیغمبراسلام برخواستند واورا بدیارخود دعوت کردند و بوسیله آنها اسلام‌دارای حکومت ونیرو گردید.

۲- در مرزهای شام و کنار دولت‌متمدن روم بار انداختند ودر زیرسایه حکومت روم‌زندگی کردند وآنها رابنی‌غسان نامند.

۳- درمرزهای فارس و دشت‌های اطراف فرات بارانداختند و در سایه حکومت متمـدن و مقتدر ساسانیان زندگی میکردند و از حمایت آنان بر خوردار بودند و یکدستگاه پادشاهی عشیره‌ای پدیدآوردند که سلاطین آن‌ها بنام ملوك حیره درتاریخ یادشده‌اند.

وهمه این‌دستجات عرب‌قحطان درآینده تاریخ‌عربستان وبلکه قسمت‌مشرق زمین نقش مهمی داشتند که دراین خطبه بطورمختصر بدان‌اشاره شده‌است وآنها رااز نظرکلی تشبیه به‌آب بارانی کرده که از آسمان بزیر آید و در شکم زمین و کوه فرو رود و بظاهر نابودگردد ولی بصورت

ولكيلا يغتصبوا ماغصبوا ، يضعضع الله بهم ركناً وينقض بهم طيّ الجنادل من إرم و يملاء منهم بطنان الزيتون فوالذي فلق الحبّة وبرأ النسمة ليكونن ّ ذلك و كأنّي أسمع صهيل خيلهم وطمطمة رجالهم .

چشمه سارها اززمین بر آید وغوغاها برپا کند یك نقش مهم دسته١ که درمدینه منزل کردند یعنی در جلگه یثرب که بعدبنام مدینة الرسول مشهور و نام آور گردید این بود که پس از ١٢ سال خصومت و سرسختی قریش باپیغمبر اسلام معنویت اسلام را ازاین مسافت دور درك کردندو بپیغمبر اسلام گرائیدند وباکمال رشادت واخلاص اورا یاری کردند وایل وتبار بنی امیه که قرنها درحجاز ودر مکه ریشه داشتند ودر حقیقت حکومت وسلطنت مکه وقریش بدست آنها افتاده بود بوسیله فعالیت همین عرب قحطانی مدینه که انصاراسلام شدند تار ومار شدند واز مکه وحجاز آواره گردیدند زیرااز هنگام جنك بدر کبری که درسال دوم هجرت پیغمبر بوقوع پیوست تاسال هشتم هجرت که شهرمکه مرکزمهم عربستان وپایتخت قریش وبنی امیه بدست مسلمانان فتح شد نیروی مهم اسلام همین انصارمدینه بودندو درجریان این چند سال بسیاری ازسران قریش کشته شدند وپس ازفتح مکه بنی امیه ودیگر قبائل قریش تار و مارشدند وآواره گردیدند وسپس درآینده شام را مرکز خود ساختند ودر آنجا گردهم بر آمدند ودولت اسلامی تازه ای بنیاد کردند .

و اینکه امام در این قسمت خطبه میفرماید خداوند بوسیله همین قوم سباء که رانده های سیل عرم بودند چه کرد و چه کرد برای آواره ساختن بنی امیه مقصود این آواره گی دوران اولستکه نتیجه مبارزه آنهابااسلام بود وبنیروی انصارمدینه تحقق یافت.

دنباله حدیث ٢٢ـ

وبرای اینکه مسلط شوند برآنچه غصب کرده اند خداوند بوسیله آنها رکنی رالرزان سازدوآن هارا زیرسنگهای ارم وبلاد شام درهم شکند وبلاد خرم زیتون را ازآنان پر کندوسوگند بدانکه دانه راشکافد وگیاه را روياند و جاندار آفریند و انسان وحیوان بر آرد هرآینه اینکه گفتم خواهدبود وگویا من اکنون شیهه اسبان وجنجال مردان آنان رامی شنوم.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ یضعضع بهم رکنا ـ پس از تفسیر کلمه ضعضع نقل از فیروزآبادی گوید: خدابوسیله آنها رکن محکم و بزرگیرا که پایه ومایه دولت بنی امیه است ویران سازد وآنهارا در زیرسنگهای ارم درهم شکند یعنی خدابنیاد آنان را از سرزمین شام ودمشق ویران کند که بیشتراوقات پایتخت آنان بود بخصوص درزمان آنحضرت.

تاآنکه گوید مقصوداز هر دوفقره اینستکه شرح دهد تسلط این قوم یمانیرا بربنی امیه در وسط خانمان آنان وپیروزی آنها رادر پایتخت آنها وشرح دهد که هیچ دژ وقلعه ای برای آنهاسود ندارد پایان نقل ازمجلسی ره ـ

ولی آنچه بنظرمیرسد اینستکه فقره اول خطبه که شرح آن گذشت بیان آواره گی بنی امیه است بدست انصار زیرپرچم پیغمبر چنانچه گفتیم واین قسمت ازخطبه بیان تسلط بنی امیه است برشامات و مقصود ازرکن وثیقی که بدست آنها منهدم شد برافتادن دولت روم شرقی بود که پایتخت آن شام بود

وأیم‌الله لیذوبنّ ما فی أیدیهم بعد العلوّ والتمکین فی البلاد کما تذوب الأُلیة علی النار من مات منهم مات ضالاً وإلی الله عزّ وجلّ یفضی منهم من درج ویتوب الله عزّ وجلّ علی من تاب ولعلّ الله یجمع شیعتی بعد التشتّت لشرّ یوم لهؤلاء ولیس لأحد علی الله عزّ ذکره الخیرة بل لله الخیرة والأمر جمیعاً.

وتعبیر بر کن وثیق بااین قسمت ازامپراطوری روم ودولت بیزانطیه بسیار مناسبست ونسبت فتح و استیلاء بربلاد شام درآغاز فتوحات اسلامی بتیره بنی‌امیه بسیاربجا است زیرا:

۱ـ نخست پرچمیکه برای‌ارسال قشون بدیارشامات وفلسطین بسته‌شد وازمدینه بفرمان‌ابوبکر حرکت کرد پرچم یزیدبن ابی سفیان بود وگرچه بحسب ظاهر فرمانده‌کل قوی دربادی امر ابو عبیده بود وسپس خالدبن‌ولیدولی‌هسته‌مرکزی‌فرماندهی‌قشون فاتح‌شام وماهیت ستاد آن بدست سران بنی‌امیه اداره می‌شد.

۲ـ پس‌از تکمیل فتوحات‌شام یزیدبن ابی‌سفیان بفرمان‌روائی جمیع‌بلادشام گماشته شد و در حقیقت حکومت وتسلط اسلام دراین ناحیه زرخیز بدست‌آنها افتاد ودر تاریخ ایراد این‌خطبه که‌علی (ع) درمدینه بوده‌است هنوز ازحکومت رسمی بنی‌امیه خبری‌نبود وباین اعتبار این پیشگوئی درست از کرامات علی (ع) است وتطبیق این‌قسمت ازخطبه برزوال ملك بنی‌امیه بسیارمشکلست زیرا زوال ملك بنی امیه از نظر صدور فرمان مستند بابراهیم امامست و سران بنی عباس و از نظر نیروی نظامی مستند بابی مسلم خراسانی و ابو سلمه خلال وامثال اینهااست واستناد آن باعراب‌مهاجریمن و قوم‌سباء پربعید وتکلفست وهزار من‌سریشم لازم دارد.

دنباله حدیث ۲۲ـ

بحق خدا که هرآنچه دردست آنهااست آب‌شود پس ازآنکه برتری و تسلط در بلاد یافتند بمانند دنبه‌ایکه برروی آتش آب‌شود هر که ازآن‌ها مرده گم‌راه مرده وبآستان خداعزوجل‌میکشد کار هر که از آنها برود و خدا عزوجل توبه هرکدام را خواهد بپذیرد و امید میرود خداوند شیعیان مرا پس از پراکندگی فراهم گرداند برای بد ترین روزی که اینان در پیش دارند برای هیچکس نسبت بخدا عز ذکره‌اختیاری نیست بلکه اختیار و هر امری از آن‌خدااست.

شرحـ در این قسمت از خطبه بیان زوال و انقراض دولت بنی امیه راکرده است و این خود دلیل دیگریست برای شرحی که دربازه‌قسمت‌پیش‌ازآن‌بیان‌داشتیم و میفرماید خداوندشیعیان‌مرا برای بدترین روز بنی‌امیه فراهم وهم دست می‌نماید و این‌خود اشاره بهم آهنگی دستجات شیعه است در برانداختن حکومت وسیع و پردامنه بنی امیه که ازجبال پیرنه تا تخوم چین وسعت یافته بود و قیام بنی عباس به نیروی شیعه آن حضرت پیش رفت کرد و شعار نهضت ضداموی‌رضای آل‌محمد(ص) بود ، مرحوم مجلسی «ره» بدترین روز بنی امیه را روز قیام و ظهور امام قائم (ع) دانسته وبسیار بعید است.

أيّها النّاس إنّ المنتحلين للإمامة من غير أهلها كثيرٌ ولو لم تتخاذلوا عن مرّ الحقّ ولم تهنوا عن توهين الباطل لم يتشجّع عليكم من ليس مثلكم ولم يقوم من قوي عليكم و على هضم الطاعة و إزوائها عن أهلها لكن تهتم كما تاهت بنو إسرائيل على عهد موسى [بن عمران] عليه السلام ولعمري ليضاعفنّ عليكم التيه من بعدي أضعاف ما تاهت بنو إسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدي مدّة سلطان بني أميّة لقد اجتمعتم على سلطان الداعي إلى الضلالة وأحييتم الباطل وخلّفتم الحقّ وراء ظهوركم وقطعتم الأدنى من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

دنباله حديث ٢٢ -

أيامردم كسانيكه بناحق منصب امامت رابخود بندندوشايسته نيند بسيارند و اگر شماها يكديگر را وانگذاريد درباره حق صريح وسستى نكنيد درتوهين و تحقير باطل برشما دلير نشود كسيكه مانند شمانيست درايمان وعقيده ونيرونگيرد برعليه شما آنكه خواهد بشمابتازد واطاعت امام برحق رازير پا نهد واز آن شانه خالى كند ولى شماسر گردان شديد چونانكه بنى اسرائيل دردوران موسى (ع) سر گردان بيابان شدند وبجان خودم سر گردانى شماها پس از من افزوده گردد و چند برابر سر گردانى بنى اسرائيل باشد .

و بجان خودم اگر شما ها دوران سلطنت بنى اميه را بسر زنيد پس از من باز هم گرد سلطانى را خواهيد گرفت كه بگم راهى مى خواند و باز هم باطل را زنده مى كنيد و حق را پشت سر مى نهيد و از نزديكترين مردان بدر مى بريد و بدور ترين كسان از مجاهدان در ركاب رسول خدا (ص) مى پيونديد.

شرح - ازمجلسى ره - ولعمرى ان لوقد استكملتم الى قوله لقد اجتمعتم على سلطان الداعى الى الضلالة اى الداعى الى بنى عباس پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم - در اين قسمت از خطبه پيش گوئى از تشكيل حكومت بنى عباس شده است و اين هم خود دليلى است بر آنچه گفتيم كه قسمت دوم خطبه در بيان تشكيل حكومت بنى اميه است و نفوذ وترقى آن.

ودر اينجا دو سر گردانى براى شيعه بيان شده است يكى سر گردانى درزمان خود على (ع) كه دوران تصدى آن سه تا بود و آن را تشبيه بدوران سر گردانى بنى اسرائيل نموده باوجود خود حضرت موسى در بيابان تيه، ودیگرى سر گردانى شيعه پس از آن حضرت دردوران حكومت مطلقه بنى اميه و در ضمن اشاره مى فرمايد كه اين همه فشار و سر گردانى بازهم براى تربيت شيعه و آب ديده شدن و فهم عمومى پيدا كردن آنان بس نيست وباز هم پس ازسرنگونى حكومت بنى اميه بدنبال يك گمراه ديگر روند كه از تيره بنى عباس است.

و از خاندان على كه سابقه جهاد و مبارزه او از اولين نبرد پرنام اسلام بدر كبرى ثابت است بريده وبدنبال مردان خاندان بنى عباس روند كه بسيار ديرتر از اين بمجاهده برخواستند و آن پس از فتح مكه بود.

ولعمري أن لوقد ذاب مافي أيديهم لدنا التمحيص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدّة و بدالكم النجم ذوالذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير.

فاذا كان ذلك فراجعوا التوبة واعلموا أنّكم إن اتّبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرّسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فتداويتم من العمى والصمم والبكم وكفيتم مؤنة الطلب والتعسّف و نبذتم الثقل الفادح عن الأعناق ولا يبعّدالله إلّا من أبى وظلم واعتسف وأخذ ماليس له «وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون».

دنباله حدیث ۲۲-

وبجان خودم سوگند که اگر آنچه دردست آنها است آب شود واز میان برود امتحان و مجازات نزدیك شود و وعده فرج نزدیك گردد و مدت عمر دولت باطل بسر آید و ستاره دنباله داری برای شما پدید گردد از سوی مشرق و ماه تابان برای شما نمایان گردد (شاید مراد ظهور ماه دیگر باشد یاچیزی بمانند ماه درآسمان یاکنایه ازظهور امام‌قائم (ع)است ازمجلسی‌ره)

شرح- من گویم شاید مقصود ازنمایان شدن ماه این باشد که بشر باوسائل جدید امروزه به کره‌ماه مسافرت میکند وآن رابخوبی ملاحظه مینماید و ازآن مطلع میشود چون القمرالمنیراشاره بهمین ماه معروفست وگرنه باید قمرأمنیرا گفته شود وظهور آن بوجه روشن که ازآن به‌کلمه لاح تعبیر شده‌است بسیار مناسب بااطلاعات کاملی است که بشربوسیله رفتن بکره آن بدست‌میآورد و در اینصورت یك‌پیش بینی‌مهم بشمارمیرود.

وبنابر این مقصود ازستاره دنباله داری که از مشرق ظاهر گردد ذو ذنبهای معموله‌فضانیست که قبل از این خطبه و بعد از آن مکرر بوده‌اند و علم هیئت قدیم و جدید برای آنها نظریاتی از تاریخ قدیم داشته اند بلکه کنایه از یك امریست که بخصوص در دوران اخیر پدیدار شود وشاید کنایه از بزرك ترین کشتی فضائی باشد که به کره ماه سفر خواهد کرد وازمشرق زمین خواهد بود.

دنباله حدیث ۲۲-

وچون این امر پدید گردد شمابتوبه ازاعمال وعقائد غلط خود برگردید و بدانید که‌اگر پیرو طالع شرق‌شوید شمارا بحقیقت روشن رسولخدا (ص) براه برد واز نادانی وکوری وکری وگنگی بدرآئید و ازرنج طلب وزور گفتن وزور کشیدن رها شوید وبار سنگین وکمرشکن رااز گردن‌خود بدور اندازید و خدا دور نسازد از رحمت خود جز کسیکه سرباز زند و ستم کند وزور گویدوزور کشد و آنچه را حق ندارد بگیرد و تصرف کند و بزودی بدانند آنکسانیکه ستم روا داشتند بچه سرانجامی خواهند رسید.

شرح- ازمجلسی ره- فتداویتم من العمی الخ- یعنی براثرپیروی ازامام قائم خدانورایمان‌بهمه اعضای‌تن‌شماعطا کندتاحق رابفهمید و بشنوید وبگوئید.

«و کفیتم مؤونة الطلب الخ» یعنی در زمان او نیاز ندارید که طلب روزی کنید و بمردم ستم کنید و مال آنها را بگیرید وبار سنگین‌قرض ومظالم عباد واطاعت‌جائران وستم آنان از گردن شماها بدور افتد- فتدبر جیداً.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

٢٣- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب، عن عليّ بن رئاب، ويعقوب السّراج ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لمّا بويع بعد مقتل عثمان صعد المنبر فقال: الحمدلله الذي علا فاستعلى ودنا فتعالى وارتفع فوق كلّ منظر وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبيّين وحجّة الله على العالمين، مصدّقاً للرّسل الأوّلين وكان بالمؤمنين رؤوفاً رحيماً فصلّى الله وملائكته عليه وعلى آله .

أمّا بعد أيّها النّاس فانّ البغي يقود أصحابه إلى النّار وإنّ أوّل من بغى على الله جلّ ذكره عناق بنت آدم وأوّل قتيل قتله الله عناق وكان مجلسها جريباً [من الأرض] في جريب وكان لها عشرون إصبعاً في كلّ إصبع ظفران مثل المنجلين فسلّط الله عزّ وجلّ عليها أسداً كالفيل وذئباً كالبعير ونسراً مثل البغل فقتلوها وقد قتل الله الجبابرة على أفضل أحوالهم وآمن ما كانوا وأمات هامان وأهلك فرعون وقد قتل عثمان ، ألا وإنّ بليّتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم والذي بعثه بالحقّ لتبلبلنّ بلبلة ولتغربلنّ غربلة ولتساطنّ سوطة القدر حتّى

خطبه از امير المؤمنين (ع)

٢٣ـ از امام صادق (ع) كه چون پس از كشتن عثمان با على (ع) بيعت شد آنحضرت بمنبر بر آمد وفرمود:

سپاس از آن خدااست كه برفراز است و فراز جويد و نزديكست و برترى پويد و بالاى هر ديدگاه بر آمده است وگواهم كه نيست شايسته پرستشى جز خدا يگانه است، شريك نداردو گواهم كه محمد بنده و فرستاده اواست پايان پيمبرانست و حجت خدا برهمه جهانيان تصديق داشت همه رسولان نخست را و بمؤمنان مهرورز و مهربان بود و خدا و فرشته ها بر او صلوات فرستند و بر آل او .

اما بعد أيا مردم راستى كه ستم وتجاوز ياران خود را بدوزخ كشد وبه راستى نخست كسى كه بخدا جل ذكره ستم رواداشت عناق دختر آدم(ع) بود ونخست كشته خشم خدا عناق بود يك جريب در يك جريب زمين رانشيمن خودميداشت ودارايى بيست انگشت بود كه در هرانگشتى دوناخن داشت بمانند داسى و خداعزوجل براو شيرى مسلط كرد بمانند پيل و گرگى بمانند شتر وكركسى ببزرگى استر و او را كشتند و محققاً خداوند زور گويان و گردن كشان را در بهترين حالى كه داشتند و ايمن ترين وضعى كه بودند بكشت از هامان جان گرفت و فرعون را نابود كرد و عثمان هم كشته شد.

هلا كه گرفتارى شما بهمان وضعى برگشت كه در آنروز خداوند پيغمبر خود را بر انگيخت سوگند بدانخدائيكه اورا بهراستى مبعوث كرد محققاً بهم درآميزيد و بغمها و غصه‌هاى فراوان اندز

یعود أسفلکم أعلاکم وأعلاکم أسفلکم ولیسبقنّ سابقون کانوا قصّروا ولیقصرنّ سابقون کانوا سبقوا والله ما کتمت وشمة ولا کذبت کذبة ، ولقد نبّئت بهذا المقام وهذا الیوم ألا وإنّ الخطایا خیلٌ شمسٌ حمل علیها أهلها وخلعت لجُمها فتقحّمت بهم في النّار، ألاوإنّ التقوی مطایاذلل حمل علیهاأهلها واُعطواأزمّتها فأوردتهم الجنّة وفتحتلهمأبوابها و وجدواریحها و طیبها وقیل لهم : «ادخلوها بسلام آمنین» ؛ ألاوقد سبقنی إلی هذاالأمرمن لم أشرکه فیه ومن لم أهبه له ومن لیست له منه نوبة إلّابنبي یبعث ؛ ألاولانبيّ بعد محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أشرف منه علی شفاجرف هارفانهار به في نارجهنم .

حقٌّ و باطلٌ ولکلّ أهلٌ ؛ فلئن أمر الباطل لقد یمأفعل و لئن قلّ الحقّ فلربّما ولعلّ ولقلّماً أدبر شيء فأقبل ولئن ردّ علیکم أمرکم إنّکم سعداء و ماعليّ إلّا الجهد وإنّي لأخشی

شوید و شمارا بمانند دانه‌های گندم وجو که باخاك وخاشاك درآمیخته است بغربال زنندودرچرخش و گردش اوضاع آزمایش گر آینده خوب وبد شمارا ازهم جدا کنند و بمانند دیگی که بر سر آتش باشد باچوبه ستم وآزمایش شمارا زیرو رو کنند و ازاین رو بآن رو بگردانند و بهم آمیزندتا آنکه زیرترین شماها برفراز شماآید وفرازترین شماها زیرتر از همهٔ گراید و باید پیشتازانی بجلو روند که کوتاهی کردند وپیش روانی که پیش‌تاختند بدنبال مانند بخدا سوگند باندازه یك نقطه خالی بر من نیست و در عمر خودیکبارهم دروغ نگفته‌ام و بمن دروغ گفته‌نشده است و من باینمقام وباین روز خبرداده شده‌بودم.

هلا که خطاها بمانند اسب های چموش و سرکشی باشند که اهل آنها را بر آن سوار کرده و مهار آن ها را بر لجامشان گزارده و سر خود رها شدند تا سواران بر خود را به دوزخ در اندازند.

هلا که تقوی درهر چیزی بمانند پاکشهای رام هستند که اهل آن‌را بر آنهاسوار کرده‌اندو مهارشان را بدست سواران داده وباختیار خود آنهارا میرانند تاکه سواران برخودرابیهشت رسانند درهای بهشت بروی آنان بازاست وبوی آن‌را بشنوند ونسیم خوش آن‌را دریابند وبآنها گویند، در آئید با سلامتی وآسودگی.

هلا دراین امرخلافت برمن پیشی گرفت کسیکه من اورا شریك درامر خلافت‌خود نمیدانستم واین امر خلافت‌را باونبخشیده بودم وبرای اونوبتی وقسمتی‌دراین کارنبود (توبه‌ازغصب‌خلافت‌نیست خ ل) مگرآنکه بفرض محال پیغمبری‌مبعوث‌میشد .

هلا که پس‌از محمدپیغمبری نباشد (و نوبت خلافت برای‌اینان محال‌باشد) (وقبول توبه‌آنان‌از جرم غصب‌خلافت میسر نبود) ازراه غصب‌خلافت برپرتگاه سست بنیانی برآمد واورا در آتش دوزخ پرتاب کردحقی‌هست‌وباطلی‌وهرکدام‌اهلی‌وطالبی دارندواگرباطل‌فراوان‌ودرجریان‌فرمانست‌ازدیرین چنین کرده و چنین بوده‌است و تازگی ندارد واگر حق‌اندك است بسا روزگاران که چنین‌بوده‌است و شاید که بسیار گردد و نباید که ازآن دست برداشت ونومیدشد وچه کم میشود چیزی پشت دهد

أن تكونوا على فترةٍ ملتم عنّي ميلة ، كنتم فيها عندي غير محمودي الرأي ، و لو أشاء لقلت : عفى الله عمّا سلف ، سبق فيه الرجلان و قام الثالث كالغراب همّه بطنه ، ويله لوقصّ جناحاه وقطع رأسه كان خيراً له ، شغل عن الجنّة والنّار أمامه ، ثلاثة و إثنان خمسة ليس لهم سادس : ملك يطير بجناحيه و نبيٌّ أخذ الله بضبعيه وساع مجتهد وطالب يرجو ، و مقصّر في النّار اليمين والشمال مضلّة والطريق الوسطى هي الجادّة عليها يأتي الكتاب و آثار النبوّة ؛ هلك من ادّعى وخاب من افترى إنّ الله أدّب هذه الأمّة بالسيف والسوط وليس لأحد عند الإمام فيهما

و برود و باز گردد و رو آورد (یعنی چون شماها از روز نخست و هنگام توطئه سقیفه سستی کردید و حق خلافت از اهل آن ربوده شد و حکومت از امام برحق باز گرفته شد و بدو پشت کرد و اوضاع واژگونه شد و مقررات حقیقی اسلام دستخوش اغراض گردید و دچار تحریف شد بآسانی بر گشت این اوضاع مفسده بار میسر نیست)

بازهم اگر در همین وقت کار شما را بشماها باز دهند و توطئه گران و مغرضان از سر شماها دست بردارند براستی که شماها خوشبخت و سعادتمند خواهید شد (یعنی بازهم طرفداران مکار و توطئه گران در گوشه و کنار در کمین حکومت بر شما هستند و شما هنوز آزاد نیستید که بتوانید حکومت حقی برپا کنید و خوشبخت و سعادتمند گردید) برمن جزاین نیست که نهایت کوشش و تلاش را بنمایم ولی باز هم از شماها نگرانم و می ترسم یکباره سست شوید و یکباره از من روی گردانید بیك نحوی که نزد من پسندیده رأی و درست نظر نباشید و اگر بخواهم می توانم گفت خدا از آنچه پیش گذشته است درگذشت وعفو کرد (ظاهراً مقصود اینست که اگر امروز هم امور برپایه حق استوار شود و مردم از راه باطل گذشته باز گردند و بدنبال حق روند نسبت بجرمهای گذشته میتوان یك عفو عمومی صادر کرد واز آنها صرفنظر نمود) دو مرد درباره تصدی امر خلافت پیشی گرفتند و ملایم و خوددار بسر کردند ولی این سومی بمانند کلاغی شوم بامر خلافت قیام کرد وهمتی جز شکم خود نداشت وای براو اگر دو پرش چیده میشد وسرش بریده میشد برای او بهتر از تصدی امر خلافت بود، از بهشت باز ماند و دوزخ در پیش دارد سه ودو پنج است وششمی ندارند:

١ـ فرشته ایکه با دو پرش پرواز میکند.

٢ـ پیغمبریکه خداوند زیر دو بازویش را دارد (و اورا براه حق میبرد.)

٣ـ مؤمنی کوشا ورنجکش درراه خدا.

٤ـ جوینده امیدوار بحق .

٥ـ مقصریکه در دوزخ است

راست وچپ هردو گمراه کننده اند وراه میانه وراست همان جاده مستقیم استکه برپایه آن کتاب خدا آید و آثار نبوت آن را نشان دهد ، هر که دعوی کرد هلاك است وهر که افتراء بست واژ خود حکمی درآورد نومید است راستی خداوند این امت را بوسیله شمشیر و تازیانه ادب کرده است برای هیچکس در نظر

هوادة فاستتروا في بيوتكم وأصلحوا ذات بينكم والتوبة من ورائكم ، من أبدى صفحته للحقّ هلك .

(حديث علي بن الحسين عليهما السلام)

٢٤ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن الحسن بن محبوب ، عن هلال بن عطيّة عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : كان يقول : إنّ أحبّكم إلى الله عزّ و جلّ أحسنكم عملاً وإنّ أعظمكم عند الله عملاً أعظمكم فيما عند الله رغبةً و إنّ أنجاكم من عذاب الله

امام بحق هواخواهی ومسامحه نیست درخانه های خودنهان شوید وخودرا اصلاح کنید وتوبه دردنبال شمااست و شمارا میجوید، هر که بروی حق ایستاد وباآن ستیزه کرد و طرف شد بهلاکت رسید .

شرح- ازمجلسی ره- «قوله ثلثة واثنان» حاصل اینستکه احوال مخلوق مکلف برپنج وضع میچرخد و دورا ازسه جدا کرده است برای آنکه آن‌دو ازمقربان نجات‌یاب معصومند بی‌تردیدو آنها رابدیگران مخلوط نکرده‌است.

۱ - فرشته‌ایکه خدا باو دو بال داده است و بآنها در درجات کمال‌صوری‌ومعنوی‌پروازمیکند

۲- پیمبریکه خدا زیر دو بازوی او را دارد یعنی خدا بقدرت و عظمتش او را از میان خلق برآورده و برگزیده ومقرب درگاه‌خود ساخته وگویا بازویش راگرفته واورا بخود نزدیك کرده‌و ممکنست گرفتن دو بازو کنایه ازاین باشد که دو دست او را برگرفته ازگناهان ویا کنایه از تقویت اوباشد ومعنی اول روشنتر است.

۳ - آنکه کوشا و رنج بر در طاعاتست تا آنجا که تواند و مقصود از این دسته سوم یا اوصیاءهستند یا پیروان خاص آنها و خود اوصیاء داخل در قسم دومند بر وجه تغلیب یا سوم اعم از آن ها است.

٤- عابد طالب آخرت با کوشش باندازه و ایمان درست وبدینوسیله امیدوار بپروردگاراست.

٥- مقصر گمراه ازحقکه کافراست ودر دوزخست.

قوله «والتوبة من ورائكم» ابن‌میثم گفته‌است این آگهی است برای گناهکاران که بتوبه گرایند واز میدان گناه بدرآیند وپیروی از شیطان نکنند وآنرا دردنبال بنده تعبیر کرده از نظر اینکه بمانند مأموری براو گماشته شده‌است تااو واز گناه باز دارد.

حدیث علی بن الحسین (ع)

٢٤- از ابی‌حمزه از امام‌علی بن‌الحسین (ع) گوید بود که میفرمود:

راستی دوست‌تر شماها دربرابر خداوند آنکس استکه خوش اخلاق تر باشد و به راستی بزرگوارتر شما نزد خدا آنکسی استکه بدانچه نزد خداست بزرگوارتر و کوشاتر باشد وبراستی نجات یابترشما از عذاب خدا آنکس استکه بیشتراز خداترس دارد وبراستی نزدیکتر شمابخداوند

أشدّكم خشية لله و إنّ أقربكم من الله أوسعكم خلقاً و إنّ أرضاكم عندالله أسبغكم على عياله و إنّ أكرمكم على الله أتقاكم لله .

۲۵ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن موسى بن عمر الصيقل ، عن أبي شعيب المحاملي ، عن عبدالله بن سليمان ، عن أبي عبدالله عليه السلام [قال :] قال أمير المؤمنين عليه السلام : ليأتينّ على الناس زمان يظرف فيه الفاجر ويقرّب فيه الماجن ويضعّف فيه المنصف ، قال : فقيل له : متى ذاك ياأمير المؤمنين ؟ فقال : إذا اتّخذت الأمانة مغنماً والزكاة مغرماً . والعبادة استطالة والصلة منّاً ، قال : فقيل : متى ذلك ياأمير المؤمنين ؟ فقال : إذا تسلّطن النساء و سلّطن الاماء وأُمّر الصبيان .

آنکس استکه اخلاقش رساتر است و براستی پسندیده‌ترشمانزد خداوند آنکس‌است که بعیال خود شایان تر رسیدگی کند و به راستی گرامی‌ترین شماها نزد خداوند پرهیزکارترین شماهااست.

☆(حدیثی‌ازامیرالمؤمنین(ع) دروصف آخرالزمان)☆

۲۵ـ از امام صادق(ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: برای‌مردم دورانی‌آید که نابکار وهرزه، خوش‌مزه وهوشمند شمرده‌شود وشخص بی‌باك و هرزه‌درای را درآن دوران بخود نزدیك سازند و بنوازند و شخص منصف‌را ناتوان وسست بشمارند، فرمود: باو گفته شد یاامیرالمؤمنین این دوران‌در چه‌زمانی باشد؟ درپاسخ فرمود: هرگاه سپرده راغنیمت شمارند ونپردازند و زکوة‌را سود گیرندو بمستحق ندهند وعبادت را وسیله گردن فرازی کنند و صله و دستگیری بمستمندان‌را منت گزاری دانند فرمود: باو گفته شد این درچه زمانی‌است؟درپاسخ فرمود: هرگاه زن‌ها تسلط یابند وکارهارا بکنیزان‌سپارند و کودکان رافرمان‌روا گیرند.

شرح ـ درکلمه تسلطن وسلطن که بظاهر نساء فاعل اولست واماء نایب بجای فاعل‌دوم ضمیر جمع خلاف‌لغت مشهوره‌است وموافق‌لغت اکلونی البراغیث است مگرآنکه‌کلمه‌النساءوالاماءمبتدای مؤخر اعتبارشوند واز باب اذالسماء انشقت باشند ـ تسلطزنان عبارت ازتقدم آن‌ها است در اجتماع بطوریکه مردان زیرنفوذ آنان درآیند و این دردوران بسیار فاسد وتباهی‌استکه مردم‌اسیراستبدادو ذلیل فرمان‌روایان خود کام میشوند و از خود رای‌و اراده ندارند و این فرمان روایان هم اسیر پنجه شهوت و ذلیل شیطان هوا و هوسند و دلداده ماهرویان میشوند و خود را زیر فرمان آنان می‌گذارند و در این باره قطعه شعری در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه از مأمون‌عباسی‌نقلشده استکه سروده :

ملك الثلاث الانسات جنانی	و حللن من قلبی بکل مکان
دلم را سه مهروی دل دار برده	که ازعشق خودقلب‌یکجافشرده
مالی یطاوعنی البریة کلها	و اطیعهن و هن فی عصیانی

چرا جمله خلقند فرمان بـرمن — منم پیرو این سه عصیان کننده
ماذاك الا ان سلطان الهـوی — ـوبه غلبن ـاعزمن سلـطانی
نباشدجزازاینکه سلطان عشقش — که‌شدچیره‌ملك ازکف‌من‌ستانده

در صورتیکه یك پیشوای استبداد و خودکام که بنام خلافت مذهبی خود را پیشوا و رهبر انام میداند و مرجع امور دین و احکام میشمارد و از نظر تاریخ خلیفه خردمند و دانش پـژوه و دانش پرور بشماراست وضع خود را بدین روش بیان کند حال دیگران روشن است و چون زیبـا رویان مهوش بعنوان خانم و دلکش بر مردانی چنین مسلط شوند بناچار کارها را بکنیزان و کلفت های زیردست خود سپارند که وسیله‌خودکامی‌شوندورابطه‌های‌دلخواه آنان‌رابادیگران‌فراهم‌میسازند و در چنین اوضاع مفسده‌باری استکه زمام حکومت و فرمان بکودکان و یا کودك طبعان واگـذار میشود زیرا مردمانیکه غرق منجلاب فساد اخلاقی و شهوت رانی هستند و همه چیز را بازیچه هوا وهوس‌خویش ساختند با پیشوائی کودکان و کودك منشان میتوانند باغراض پلیدخود دست یابند و باید گفتکه فاسدترین وضع یك‌اجتماعی را بهتر ازاین نمیتوان تعبیر کرد که امام متقیان آن‌را در سه‌جمله کوتاه خلاصه کرده‌است:

۱- تسلط زنان بر امور.

۲- مسلط ساختن کنیزان و کلفتها در انجام کارها.

۳- امارت و فرمانروائی کودکان بی‌ریش و یا کودکان ریش دار.

آری چنین است وضع حکومت‌ها و اجتماعهای فاسد که امروزه زیر یوغ استعمارقراردارندو مستعمره‌چیان زبردست آن‌ها رابااین‌روزسیاه‌افکنده‌اند آری مولا میدانست و این آینده نکبت بار را پیش‌بینی میکرد وبحساب اسفل‌درکات یك‌ملت تقریر کرده‌است وآه سرد کشیده.

آری‌من‌خودم‌دیدم‌وهم‌شنیدم که در دوران‌انتخابات‌مجلس بیست بزمامداری اقبال‌چگونه‌عاشقان کرسیهای مجلس دست‌بدامن خانمهامیشدند وازآنها برای رسیدن بهدف وآرمان خودیاری‌میجستند آری من‌خودم‌شنیدم و بسی در شگفت ماندم و هراسیدم که یکی از زنان معروفه گفته بودمن هشت نماینده در این انتخابات سهم‌دارم باید هشت کرسی نشین مجلس رااز کمتراز دویست کرسی نشین‌من بمجلس بفرستم آری‌آری.

بفرموده‌امام حق بین و حق گوی در آخرین درك انحطاط یك اجتماع و یك ملت کار باینجا میکشد که:

خانمهامسلط میشوند و کنیزها وکلفتها راهم بدنبال خودمسلط میسازند وحکمفرمائی وامارت بدست کودکان میافتد چه‌تعبیر رسا وشیوائی است؟.

٢٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمّد بن جعفر العقبي رفعه قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال: أيّها النّاس إنّ آدم لم يلد عبداً ولا أمة وإنّ الناس كلّهم أحرار ولكن الله خوّل بعضكم بعضاً فمن كان له بلاءٌ فصبر في الخير فلا يمنّ به على الله عزّ وجلّ ألا وقد حضر شيء ونحن مسوّون فيه بين الأسود والأحمر ؛ فقال مروان لطلحة والزبير : ما أراد بهذا غير كما ، قال : فأعطى كلّ واحد ثلاثة دنانير و أعطى رجلاً من الأنصار ثلاثة دنانير وجاء بعد غلام أسود فأعطاه ثلاثة دنانير فقال الأنصاري : يا أمير المؤمنين هذا غلام أعتقته بالأمس تجعلني و إيّاه سواء ؟ فقال : إنّي نظرت في كتاب الله فلم أجد لولد إسماعيل على ولد إسحاق فضلاً .

خطبه دیگر از امیر مؤمنان (ع)

٢٦ـ از محمد بن جعفر عقبی که سندرا بالا برده تا گوید امیر المؤمنین (ع) خطبه خواند، خدا راسپاس گفت و ستایش نمود وفرمود:

أیا مردم راستیکه آدم نه بنده و نه کنیز پس نینداخته و ببار نیاورده و براستیکه همه مردم آزادند ولی خدای عزوجل شمارا در اختیار یکدیگر قرار داده و بهمدیگر مسلط نموده است، هر که در آزمایش و بلا افتاد و بخیر شکیبائی کرد (و آنرا در خیر صرف نمود خل) نباید بر خدا عزوجل بدان منت نهد (و بخود ببالد) .

هلا چیزی (از خراج) فراهم شده و ما آنرا میان سیاهپوست و سرخ پوست برابر تقسیم میکنیم، در اینجا مروان ـ بطلحه وزبیر، گفت در این سخن جز شما دوتن را قصد نکرده است، فرمود: بهریك از مسلمانان سه اشرفی هیجده نخودی عطا کرد و بیکی از انصار هم سه اشرفی هجده نخودی عطا کرد و پس از آن یك غلام سیاه آمد و باوهم سه اشرفی هجده نخودی عطا کرد، آن انصاری گفت یا امیر المؤمنین این غلام من بوده که دیروزش آزاد کردم مرا و اورا برابر میسازی؟ در پاسخ فرمود من در کتاب خدا نگریستم و در آنجا ندیدم که فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق برتری و تقدمی باشد؟

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله ولكن الله خول» ـ جزری گفته در حدیث استکه بنده ها برادران شمایند و خول شما که خدا آنها را زیر دست شما قرار داده خول حشم مرد است و اتباعش .

قوله «فمن كان له بلاء» یعنی نعمت و مال و آنرا صرف خیر کرد و بمصارف خیر رسانید یا طبق اکثر نسخه‌ها درباره نعمت خدا که توام باسختی و بلاءاست صبر وشکیبائی نمود مانند گرفتاری بجهاد وفقر و آزار دشمنان نباید آن را برخدا منت نهد بلکه خدارا براو منت باشد و باو اجر آخرت هم بدهد و مقصود اینستکه مسلمان نباید در برابر اعمال دین خود حق بیشتری در قسمت بیت المال بخواهد که خدا مقرر داشته میان مسلمین برابر تقسیم شود .

قوله «علی‌ولداسحاق» شاید آن‌بنده از بنی اسرائیل بوده‌است چنانچه دراغلب چنین‌بوده .... پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ظاهر اینستکه ایراد اینخطبه درآغاز زمامداری امیرالمؤمنین (ع) بوده ودر مدینه ایراد شده‌است زیرا درمجلسی ایراد شده که مروان و طلحه و زبیر هرسه حضور داشتند و اینگونه مجلس همان درمدینه ودر آغاز کار بوده زیرا دیری‌نگذشت که طلحه وزبیر از مدینه بمکه رفتند و شورش جمل‌را رهبری کردند ودیگر باعلی (ع) روبرو نشدند مگر دربصره در میدان جنك جمل‌و امیرالمؤمنین (ع) هم ازمدینه بسوی‌بصره‌حرکت کرد و از مروان مفارقت نمود واین‌جمله‌ایکه‌مروان بطلحه وزبیر گفت برای این‌بود که آنهارا نسبت بعلی (ع) بدبین کند وبشورش ومخالفت‌وادارد زیرا هرگونه اختلاف دردستگاه حکومت علی وبخصوص ازطرف رجال صاحب نفوذی چون طلحه‌و زبیربسود دارودسته بنی‌امیه ومروانیان بود.

آری علی (ع) در آغاز حکومت خود هدف های اصلی اسلام را که پیغمبر «ص» در نظر داشت در نظر گرفت و در مقام اجراء آن بر آمد و در این خطبه کوتاه دو اصل مهم را طـرح کرده است.

۱- الغاء رقیت. اگرقدری تامل‌شود وازروی انصاف‌قضاوت شود باید گفت کلامی صریحترورسا تر درالقاء رقیت ازاینکلام نیستکه:

آدم ابوالبشر نه‌بنده آورده‌است ونه کنیز وهمه مردم‌آزادند.

آیاالغاءرقیت که‌رسم‌جاهلیت وشیوه‌جهان کهن و جباران‌جهان‌بود باچه‌عبارتی‌صریحتر ازاین‌میشدادا کرد ولی مقاصد دنیاطلبان و سرمایه داران نگذاشت علی این اصل اسلامی رااجراء کند و جامعه بشری راازراه‌مسلمانی باین‌نعمت برساندو پس‌ازقرنهااین‌اصل‌اسلامی بصورت‌یك‌قانون‌بین‌المللی‌درآمدو بنام یك‌امریکائی بثبت‌رسید با اینکه باید گفت علی بود که بااین فرمان صریح ومستدل حکم الغای رقیت راصادر فرمود.

۲- الغای تبعیض‌نژادی، و برابری‌مطلق میان مسلمانان از نظرمالی وحقوقیکه میفرماید«نحن مسوون فیه بین‌الاسود والاحمر» ماسیاه پوست وسرخ پوست را برابر میدانیم چه تعبیر شیواورسائی یعنی درنظر اسلام ازاقصای معموره شمال که نشیمن‌گاه سرخ پوستانست تاآخرین نقطه‌ی معمـوره استوائی و جنوب استواء که محل سیاه پوستانست یکیست واسلام بهمه نظربرابر دارد وبهمه‌رعایت عدالت‌وبرابری‌را مینماید.

آری این هدفهای بشرپرور و مقدس بود که علی(ع)راازمردم‌دوران خودجدامیکردوبگوشه‌ها میکشانید و ببیابانها میکشید آری این هدفهای اساسی علی بود که در آینده دور و نـزدیك بصورت یکی‌از آرمانهای عمومی بشری جلوه گر شد و امـروز شعار میلیارد ها بشر روی زمـین شده است.

آری علی (ع) بود که روی ایده‌های خود استوار ماند و در راه آنها مبارزه کرد تافدای آنها شد و خون پاك خود را نثار آنها کرد آری زمین بشریت از این خون پاك و بشر دوست و سرشار مکید و در نسلهای آینده بجوش آمد و موج بر داشت و امروز بصورت یك اقیانوس جلوه گری میکند.

(حديث النبي صلى الله عليه وآله حين عرضت عليه الخيل)

٢٧ - أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، وعلي بن إبراهيم، عن أبيه، جميعاً، عن أحمد ابن النضر، ومحمد بن يحيى؛ عن محمد بن أبي القاسم، عن الحسين بن أبي قتادة جميعاً، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله لعرض الخيل فمر بقبر أبي اُحيحة فقال أبو بكر: لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان ليصد عن سبيل الله و يكذب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: خالد إبنه بل لعن الله أباقحافة فوالله ما كان يقري الضيف ولا يقاتل العدو فلعن الله أهونهما على العشيرة فقداً فألقى رسول الله صلى الله عليه وآله خطام راحلته صلى الله عليه وآله على غاربها ثم قال إذا أنتم تناولتم المشركين فعموا ولا تخصوا فيغضب ولده ثم وقف فعرضت عليه الخيل فمر به فرس فقال عيينة بن حصن: إن من أمر هذا الفرس كيت و كيت، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ذرنا فأنا أعلم بالخيل منك فقال: عيينة و أنا أعلم بالرجال منك، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله حتى ظهر الدم في وجهه فقال له: فأي الرجال أفضل؟ فقال عيينة بن حصن: رجال يكونون بنجد يضعون سيوفهم على عواتقهم ورماحهم على كواثب خيلهم ثم يضربون بها قدماً قدماً فقال رسول الله

حديث پيغمبر (ص) در سان اسبها

٢٧- ازجابر ازامام باقر (ع) گويد روزى رسولخدا (ص) براى سان ديدن اسبان بيرون شدو بگور ابى احيحه عبور كرد ابوبكر گفت خدا صاحب اين گور را لعنت كند بخدا سوگند كه سد راه خدا بود و رسولخدا (ص) را تكذيب ميكرد خالد پسر ابى احيحه در پاسخ گفت بلكه خدا ابى قحافه (پدرت را) لعنت كند كه بخدا نه مهمان نواز بود و نه نبرد كن بادشمن (نه سخاوت داشت و نه شجاعت) خداوند هر كدام اين دو كه در عشيره خود بيمقدارتر وزبونتر بودند لعنت كند، رسولخدا (ص) مهار ناقه خودرا برپشت شانه آن انداخت وسپس فرمود وقتى شماها ازمشركين بدميگوئيد بطور عموم تعبير كنيد ونام خصوصى كسى رانبريد تافرزندش بخشم آيد.

سپس بازايستاد و اسبان را از برابر او گذرانيدند و اسبى براو گذر كرد وعيينة بن حصن گفت اين اسب چنين وچنانست (و از آن تعريف و توصيف كرد) رسولخدا (ص) فرمود ما را واگذار من خود باسبان از تو داناترم عيينه (گستاخانه) در پاسخ آن حضرت گفت و من بمردان از تو دانا ترم.

پس رسولخدا (ص) خشم كرد تا خون در چهره اش نمايان شد و روى مبارك سرخ گرديد و باو گفت كدام مردان بهترند؟ عيينه درپاسخ آن حضرت گفت: مردانى كه درنجدند و شمشيرهاى خود راروى شانه هاى خود مى گذارند ونيزه ها برشانه اسبان خود جلوزين و باآنها ميزنند و پيشروند رسولخدا (ص) فرمود تودروغ گفتى بلكه مردان اهل يمن بهترند ايمان از يمن است و حكمت و

صلی الله علیه و آله و سلم : کذبت بل رجال أهل الیمن أفضل، الایمان یمانیٌ والحکمة یمانیّةٌ ولولا الهجرة لکنت امرءاً من أهل الیمن .

الجفا والقسوة في الفدّادین أصحاب الوبر، ربیعة و مضر من حیث یطلع قرن الشمس، و مذحج أکثر قبیل یدخلون الجنّة و حضرموت خیرٌ من عامر بن صعصعة - و روی بعضهم خیرٌ من الحارث بن معاویة - وبجیلة خیرٌ من رعل وذکوان وإن یهلك لحیان فلا أبالي .

خردمندی و فرزانگی هم از یمن است اگر هجرت نبود که مرا بمدینه انداخت من خود مردی از اهل یمن بودم.

جفا و ناسپاسی و سخت‌دلی در جنجالچیان و شترداران است چادرنشینان و خانه‌بدوشان که قبائل ربیعه ومضر باشند از آنجا که شعاع سرخگون خورشید درسرزمین عربستان برمی‌آید و مذحج یمن بیشتر تیره‌ای باشند که ببهشت روند وتیره حضرموت بهتر ازتیره صعصعه باشند و برخی روایت کرده‌اند که بهتر از تیره حارث بن معاویه هستند وتیره بجیله ازاهل یمن بهتر ازتیره رعل وذکوان سلیم هستند واگر تیره لحیان نابود شوند مرا باکی نیست.

شرح - از مجلسی (ره) - « قوله اصحاب الوبر» یعنی بادیه نشینان که چادر های خود رااز مو و کرك میسازند (در برابر اهل مدر یعنی دهنشینان که خانه از گل وخشت میسازند) - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- این حدیث بسیار پرمعنی وقابل مطالعه ودقت است ازچند نظر.

۱- ازنظر محل صدور وجریان آن که درچه زمانی بوده ودرچه دورانی اززندگی رسول خدا (ص) و این گوریکه بر آن گذر کرده است وبرسر آن این ستیزه وجدال برخواسته ورشته سخن تا بدینجاها کشیده است کجا بوده است واین خالد که بوده که به‌این گستاخی باابوبکر سخن گفته است در خود حدیث هیچ نشانی ازاین موضوع درج نشده است آنچه ازحدیث بر می‌آید اینستکه ابوبکر وخالد و عیینة بن حصن درخدمت حضرت بودند و بیازدید رمه اسبان قشون میرفتند وجود عیینة در خدمت آن حضرت وبازدید ازاسبان نشانه اینست که زمان جریان این حدیث دردوران اقتدار پیغمبر بوده است و اندکی پیش از فتح مکه یابعداز آنست زیراعیینة بن حصن درفتح مکه ملازم رکاب پیغمبر (ص) بوده و ظاهراً مقصود ازخالد هم همان خالد بن ولید باشد ولی قبر پدراو بعید است که درمدینه باشد و بلکه مسلماً درمکه است زیرااو ازسران بنام قریش بود ودر شرك مرد ومبارزه ومناقشه او درباره پیغمبر اسلام در تاریخ ثبت است و می‌توان گفت که این جریان درمکه واقعشده وپس ازفتح مکه بوده است قبل ازجنك حنین یابعداز آن وبیشتر احتمال دارد که قبل از جنك حنین باشد وخود این بازدید پیغمبر (ص) ازخیل ازمقدمات حرکت قشون برای جنك حنین ونبرد باقبائل هوازن باشد و بنابراین ابو حیحه کنیه همان ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد است که با ابوبکر ستیزه کرد وسخت بروی او ایستاد و در برابر لعن پدر بپدر او بد گفت و اورا مردی فاقد جود و شجاعت و بی لیاقت و بی اهمیت وصف کرد.

۲ـ گستاخی عیینة بن حصن‌فزاری در برابر پیغمبر و بی‌ادبی وجسارت بآن‌حضرت بازشت ترین تعبیر که نشانه ناسپاسی وجفا و سخت‌دلی عربهای بیابانی حجاز ونجد است که پیغمبر(ص) در جواب وی آنها رابدان توصیف کرد.

۳ـ بردباری وحلم و کرم‌اخلاق پیغمبر در برابر این‌مرد بی‌ادب وجفاکار که در برابر پیغمبر اسلام با این اقتدارچنین سخن‌زشت و ناهنجار بر زبان‌راند.

٤ـ میزان‌فضیلت‌از نظر یك پهلوان‌عرب‌ورئیس ایل و بتعبیر دیگر ایلخانی بنی‌فزاره‌واز نظر پیغمبر اسلام.

معیار فضیلت در نظر عیینة همان قلدری و آدمکشی وچپاول است ولی از نظر پیغمبر اسلام میزان فضیلت ایمانست و حکمت، عقیده ودانش و ایده و اخلاق پایدار، و این دو صفت در میان قبائل بسیار کم و در سرزمین پهناور شبه‌جزیره عربستان درمردم‌یمن وجودداشت.

مردم‌یمن از نظر سابقه‌تاریخ مردم‌متمدن و شهرنشین و پرورش یافته شبه‌جزیرة العرب بشمار میرفتند واینوضعیت مربوط‌بوسائل تعلیم وتربیت ونظم اجتماعی‌وتمدنی بود که ازدیر زمانی درمیان آنهابوجود آمده‌بود بدینشرح:

الف ـ داستان بلقیس که درتاریخ بنام‌ملکه سبامعروف‌است وقرآن شرح حال اورابیان کرده است دلالت داردکه سرزمین یمن از دیر زمانی متمدن و معمور بوده است و دارای نظام اجتماعی مترقی در وضع کشور مشروطه سلطنتی بوده زیرا در قرآن چنین فرموده است (۲۲ـ النمل) ای اشراف و بزرگان در این کار بمن رأی بدهید من در کاری‌تصمیم نگیرم‌تاشما گواه‌وموافق و هم عقیده من‌باشید.

وپیوست بلقیس باسلیمان وازدواج و همسری و پذیرش کیش اوباعث مزیدترقی وپیشرفت و تمدن کشور یمن گردید.

ب ـ موضوع سد بندی و آباد و عمران محیط یمن که خداوند در سوره سبا بشرح آن پرداخته است با آنچه از اخبار و تواریخ در باره آن رسیده خود دلیل دیگریست از هوشمندی تمدن مردم یمن.

ج ـ پیوست یمن‌بکشور پهناور ومتمدن فارس وایران قدیم دردوران انوشیروان‌و زمان عظمت علمی ومدنی کشورساسانی دلیل دیگری‌است برسابقه تمدن‌یمن ودر کتاب سیره‌ابن هشام شرح آنرا چنین نگاشته‌است:

ج۱ص٤۰ـ چون‌تسلط حبشه بریمن طولانی شد سیف‌بن ذی‌یزن حمیری پیش قیصرروم رفت و به او شکایت کرد و از او خواست که آنان را از یمن بیرون کند و خود تصدی آن گردد و هر که را خواهد به یمن فرستد تا از طرف او فرمان دار یمن باشد، قیصر روم به شکایت او توجهی نکرد.

اوهم نزد نعمان‌بن منذررفت که ازطرف خسروایران درحیره و سرزمین عراق‌والی بود و از حکام‌حبشه بدوشکایت برد، نعمان گفت من‌سالی یکبار نزدخسرو باریابم، باش تاوقت آن رسد نزد او ماند وبااو بخدمت‌خسرو رسید وخسرو در ایوان خودجلوس می کرد درزیر تاج‌بزرگی که از طلا ساخته شده وبا دانه‌های یاقوت و لؤلؤ وزبرجد پرداخته بود و بازنجیری از سقف آویخته و خسرو زیر آن می نشست (وپس از بیان ورود او بخسرو) گوید عرضحال خود را بدین صورت بعرض رسانید:

پادشاها بیگانه‌ها بر کشور ماچیره شدند.

خسرو ـ کدام بیگانه‌ها حبشی‌ها یاسندیها؟ گفت آری‌حبشی‌ها ومن آمدم‌تا مرا یاری کنی و کشور مرازیر سلطنت خودبگیری.

خسرو ـ کشورت دوراست و کم استفاده من‌قشون ایرانرا درسرزمین هلاکت‌بار عربستان نمی اندازم وبدان نیازی ندارم، ده‌هزار درهم بایك دست‌جامه به‌او بدهید؛ چون‌سیف پولهاراازاو گرفت بیرونشد و نثارمردم کرد وخبر آن‌بشاه‌رسیدو گفت‌راستی‌این‌داستانی دارد اوراخواست‌و گفت‌تو بخشش شاه‌را نثارمردم کردی؟

سیف ـ من باپول چه‌کار دارم؟ کوههای کشورم همه طلا و نقره است (باینوسیله خسرو را تشویق کرد)

خسرو یك‌جلسه شوری ازحکمرانان خودفراهم ساخت و گفت شما درپیشنهاد این مرد چه نظر دارید؟یکی گفت‌جمعی‌درزندان‌هاباشند که‌محکوم‌به‌اعدامند آنهاراهمراه‌او بفرست‌اگرمردند که بسزای خود رسیدند واگر پیروز شدند ملکی بدست‌آوردی‌خسرو هشتصد مردزندانی رابفرماندهی یکی از خود آنها بنام وهرز که درسن و فضل و خاندان لیاقت داشت با او فرستاد و هشت کشتی در اختیار آنها گذاشت و دو کشتی غرق شد و شش کشتی بساحل یمن رسید و سیف تاهرچه‌توانست در قوم خود زیر فرمان وهرز جمع کرد و گفت پایم بپای تو بسته است تا با هم بمیریم یا پیروز شویم.

وهرز ـ به‌انصاف سخن کردی، مسروق بن ابرهه سرداریمن‌هم لشگرفراهم کرد و دربرابر آن ها آمد ووهرز پسر خود را فرستاد تا با آنها یك‌نبرد آزمایشی کند وکشته شدوهرز بر آن ها خشم کرد و چون دو لشگر در برابر هم صف کشیدند گفت پادشاه آنها را بمن نشان بدهید ، گفتند آنکه سوار فیل است و تاج برسر دارد و یك دانه یاقوت سرخ‌بر تارك دارد پادشاه آنها است گفت اورا بمن گذارید و مدتی طول کشید و گفت‌اکنون برچه سوار است؟ گفتندسواراسب شده‌است گفت ولش کنید مدتی گذشت و گفت برچه سوار است؟ گفتند سوار استر شده‌است گفت زاده الاغ‌است و خوار شد وملکش خوارشد.

گفت من تیری به‌او می‌زنم‌اگر دیدید یارانش جنبشی‌نکردندبرجای خودباشید تامن‌فرمان‌دهم زیرا تیرخطا رفته واگر دیدید همه گرداو جمعشدند و بجنب و جوش افتادند من او را هدف گرفتم برآنها یورش برید و سپس زه کمانی راکشید که جزاو نمی‌توانست آن زه را بکشد و دستور داد ابروانش را بالای دیده‌هایش بستند و تیر را برهمان یاقوت تارك اوزد و بر مغزش نشست واز پشت سرش بدر شد و از استر بزیر افتاد و حبشه دور او لولیدند و فارسیان بر آنها حمله بردند وآنها را شکست دادند تاکشته شدند و بهرجا گریختند و وهرز وارد صنعاء شد ـ پایان نقل از سیره ابن هشام .

پس ازتسلط وهرز بریمن کشور یمن تحت‌الحمایه کشور ساسانی بود تااسلام منتشرشدویمن و ایران راهم فراگرفت این ارتباط مردم یمن با ایران وتربیت وتمدن ایرانی سبب‌شد که‌اعراب‌یمن دارای هوش و استعداد و واقع بینی سر شاری شدند و برای فهم حقائق اسلام از سایر قبائل عرب

آماده‌تر گردیدند.

دنباله کلام ابن‌هشام:

چون وهرز می‌خواست وارد شهر صنعاء شود پرچم او بلند بود و دروازه شهر کوتاه، گفت من پرچم خودرا سربزیر وارد شهر نکنم باید دررا خراب کنید و آن دررا خراب کردند وباپرچم افراشته واردشهر شد و سیف‌بن ذی‌یزن دراین باره قطعه‌شعری سرود که درآن زوال ملك حبشه و استقرار ایران رادریمن‌یادآور شد.

وامیة بن ابی‌الصلت هم دراین‌باره این‌قطعه راسروده است:

خونخواه چه ذی یزن باید بودن — کاندر دریا تواند گره گشودن
از قیصر رم که حال کوچیدن داشت — درخواست ولی نیافت جز نبودن
دهسال گذشت و نزد خسرو رفت — با خواری خویش و مال رهنمودن
آورد گروهی از آزاد مردان را — با جوش و شتاب ره پیمودن
وه جمله یلان آزادی بخش — کانهارانمی‌توان بکس مثل نمودن
اسپید و گو و یلان و سرور — شیران ز بیشه پروریدن
از تیر و کمان زنند پیکان بهدف — دشمن بشتاب باید بخون کشیدن
شیران بسك سیاه بردند یورش — سك ها را چاره نبد جز دویدن
می نوش که‌تاج برسرت‌شایان‌باد — در کاخ غمدان خانه آرمیدن
می‌نوش گوارا که زبن‌برافتادند — می بال بخود براد مرد بودن
اینست بزرگی نه دوپیمانه زدوغ — آمیخته با آب که آورد شاشیدن

بنظر من این قطعه شعر عرب صریح که در قرن سوم اسلامی در کتابی متین چون سیره ابن هشام درج‌شده است مدحی بلیغ وافتخاری عریق از ایرانیان را دربر دارد که نتوان سندی گویاتر و معتبرتر ازآن بدست آورد و نتوان جزاسلام را برآن برتری داد خود اشعار بسیار پرمعناترنداز این‌ترجمه دست‌وپا شکسته که من شتابانه دراینجا بنظم ونگارش آوردم وامیداست در موقع مناسب تری شرح‌وبیان بیشتری دراینباره‌نشرشود.

د- تشکیل‌سلسله‌ملوك‌تبع که مدتهادرآن‌قسمت دارای‌نظام حکومت‌بودندوبآداب‌وقوانین‌یهود پیوسته‌وازآن طرفداری میکردند.

همه‌این سوابق تاریخی اعراب یمن‌را ازسائر اعراب جزیرةالعرب امتیاز داده بود و از نظر اخلاق و آداب و هوش ودیانت پیش‌انداخته بود واز اینجهت‌پیغمبر (ص) میفرماید ایمان‌وعقیده یمانی است وحکمت که عبارت ازفهم حقائق‌وتهذیب اخلاقست یمانی‌است.

هـ- صراحت پیغمبر اسلام درطرفداری ازدانش واخلاق و برکناری آن‌حضرت از هر گونه تعصب ونژاد دوستی و طرفداری از تیره وعشیره بهمین‌جهت‌عرب‌یمن‌راستوده‌وازقریش، که‌تیره‌وتبارش بوده‌اند چشم پوشیده وفرموده است‌اگرنبود که‌هجرت درمیان‌آمد ومهاجرین در اسلام بعنوان خود ممتازگردیدند و در قرآن بهمین عنوان ثبت شدند من‌خودم‌را یك‌مردیمانی‌می‌دانستم‌وباصطلاح امروز نام فامیلی خودرا یمانی می گرفتم.

ثم قال : لعن الله الملوك الأربعة جمداً ومخوساً ومشرحاً وأبضعة وأختهم العمردة لعن الله المحلّل والمحلّل له .

مجلسی ره گوید «قوله الایمان یمانی» جزری گفته است در حدیث استکه الایمان یمانی و الحکمة یمانیة همانا چنین فرموده‌است برای آنکه ایمان ازمکه پدیدارشد ومکه‌ازتهامه‌است‌وتهامه‌از زمین یمن واز اینجهت گفته‌شده الکعبة الیمانیة و گفته شده‌است که اینکلمه رابخاطر انصار مدینه فرموده‌است زیرا آنها ازعربهای یمن‌بودند وهم آنهاایمان و مؤمنان راپاوری کردند ومأوی دادندو ایمان را بدانها منصوب کرد ....

«قوله لولاالهجرة» شاید مقصود این باشد که اگرمن ازمکه هجرت نکرده بودم امروزه از اهل یمن بودم‌زیرامکه ازیمن است یامقصود اینست که اگر ازنخست مدینه‌رادارالهجرة نکرده بودم‌و بامر خدااختیار نکرده‌بودم یمن راوطن خودمیساختم یامقصود اینست که اگرهجرت عنوان اشرفی نبود من خود را درشمار انصار قرار می‌دادم واز یمانی‌ها میشدم پایان نقل از مجلسی‌ره .

من گویم- کلام جزری که مرحوم مجلسی هم بپیروی او مکه را از یمن دانسته است مورد اعتراض است.

۱ -- از نظر تقسیمات جغرافیائی سر زمین شبه جزیرة العرب را پنج قسم کرده اند از جنوب بشمال .

۱ - یمن ۲ - یمامه ۳ - تهامه ٤ - حجاز ٥ - نجد و مکه را جزء حجاز شمرده‌اند و جزء یمن ندانسته‌اند.

۲- مقصود پیغمبرصرف انتساب بقطعه‌زمین نیست بلکه مقصود قبائل ازاین سرزمین‌ها است و ازاینجهت اصحاب وبررا که مورد انتقاد قرارداده است بدو قبیله ربیعه و مضر تفسیر کرده وشك نیست که قبائل قریش ازتیره‌های مضر محسوبند وربطی بقبائل یمن‌ندارند.

دنباله حدیث۲۷-

سپس فرمودخداوند لعنت کند ملوك‌اربعه راکه جمد و مخوس ومشرح وابضعه بودند (مخوس ومشرح بروزن منبر- اینچهارراملوك اربعه مینامیدند که پسران معدی کرب بودند رسولخدا آنان را بهم‌راه خواهرشان بنام عمرده لعنت کرد)

خدالعنت کند محلل‌و محلل‌له را.

شرح- ازمجلسی ره- درنهایه گفته است درحدیث‌آمده است که لعن‌الله المحلل والمحلل‌له(و باالفاظ دیگر هم از همین ماده حدیث را نقل کرده و پس از تشریح لغوی آن گفته است) معنی همه آنها اینست که مردی زنش‌را سه‌طلاقه کند ومرد دیگری اورا بزنی گیرد بشرطاینکه پس‌ازوطی طلاقش‌دهد تابرای شوهرنخست حلال گردد که اورا بازبزنی گیرد.

طیبی در شرح مشکوة گفته است شوهر زن ملعونست برای آنکه نامرد و بیشرم و پست‌است که تا سه بار زنش را طلاق داده و راضی شده که باینوضع باز هم او را بزنی گیرد و محلل ملعونست برای آنکه مانند نره بز خود را اجاره داده تا باوطی آن زن کار دیگری رااصلاح کند تااینکه گوید:

ومن يوالي غيرموالیه ومن ادّعی نسبأ لایعرف .

من می گویم اگر طلاق را بر محلل شرط کنند در نظر بیشتر عامه نکاح باطلست ولعن برمحلل را باینصورت حمل کرده‌اند و قول به بطلان بنا بر اصول اصحاب ما نیز بعید نیست - پایان نقل ازمجلسی ره.

م-ن گویم - قول به بطلان نکاح وجهی ندارد و اگر چنین شرطی صحیح نباشد و منافی با اختیار زوج باشد خود شرط باطل است خصوص اگر در ضمن عقد خارج از نکاح شرط شده باشد .

سپس مجلسی ره گوید بدانکه ممکن است عبارت حدیث بمعنی دیگر هم حمل شود جز اینمعنی که عامه گفته‌اند:

۱- مقصود ازمحلل ومحلل له تاخیر ماه حرام باشد که آن را نسیئ نامندو در زمان جاهلیت معمول بوده است زمخشری گفته جنادة بن عوف کنانی درزمان جاهلیت مطاع بود و در موسم حج بر پشت یکشتری برپا میشد و ببلندترین آواز خود می گفت معبودان شمامحرم را برای شماحلال کردند شما آن را حلال شمارید ودرسال آینده جارمیکشید که معبودان شما محرم را برشماحرام دانسته‌اند و شماها هم آن را حرام دانید.

وعلی بن ابراهیم گفته‌است مردی از کنانه بوده که در موسم حج میایستاده و میگفته من خون محللان را که طی و خثعم باشند در ماه محرم حلال کردم و آن را تاخیرانداختم و بجای آن ماه صفر را حرام ساختم و در سال آینده جار میکشید که من ماه صفر را حلال کردم و آن را بتأخیرانداختم وبجای آن محرم را حلال ساختم انتهی.

وشاید این معنی به‌روایات واصول اصحاب ما او فق باشد.

۲- مقصود مطلق تحلیل حرام الهی باشد.

دنباله حدیث ۲۷-

و هر که رابطه ولاء خود را باجز مولاهای خود قراردهد وهر کسیکه مدعی نژاد و نسبی گردد که شناخته نشود .

شرح- چون در صدر اسلام هر کس از مسلمانان که‌از نژادعرب نبود باید خودرا وابسته بیك خاندان عرب کند و بزبان امروز اینوابستگی شرط قبول شناسنامه مسلمانی و حفظ حقوق مدنی او بود و این عنوان از رابطه آزاد کردن بندگان گرفته شده بود که هر گاه کسی بنده‌ای راآزاد میکرد آن بنده به‌رابطه آزاد کردن مولای او بود و آزاد کننده هم مولای او بود واین رابطه در نظام اسلامی از زمان عمر که دفتر حقوق تنظیم شد جزء ملیت اسلام گردید وهر مسلمانی باید یا از نژاد عرب باشد و یا وابسته بیك خاندان عرب معرفی شودونسب ولاء از نظراحکام خاصه واز نظر اعتبار اجتماعی خود آثار و احکامی داشت و بسیار میشد که باینجهت رابطه ولاء دروغین یا نسب دروغی جعل میکردند.

والمتشبّهين من الرّجال بالنساء والمتشبّهات من النساء بالرّجال .

ومن أحدث حدثاً في الإسلام أو آوى محدثاً ومن قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه و من لعن أبويه، فقال رجل: يارسول الله أيوجد رجلٌ يلعن أبويه ؟ فقال : نعم ، يلعن آباء الرّجال و أُمّهاتهم فيلعنون أبويه لعن الله رعلاً وذكوان وعضلاً ولحيان والمجذمين من أسد وغطفان وأبا سفيان بن حرب وشهيلاً ذا الأسنان وابني مليكة بن جزيم ومروان و هوذة وهونة .

مانند اینکه معاویه برای جلب زیاد بمعاونت خود و جدا کردن او از امیرالمؤمنین نسب اموی برای اوتراشید واورا برادرخودوفرزندابی سفیان خواندوچون باعتبار اختلاف حکومت ها اعتبار خانـدان های عرب و وابسته گی بدأ نهاتغییر میکرد برخی مردم هم رابطه ولاء و نسب خود را بر طبق وضع زمانه عوض میکردند و خود را مولای یك خاندان محبوب تر نزد حکومت وقت معرفی میکردند یا اینکه نسب خودرا دروغی اظهار میداشتند مثل اینکه برخی مردم در این زمان از نظرشناسنامه چنین میکنند و ملیت خود رابرای مقاصدی، دروغی اظهار میدارند، برای جلوگیری از اینموضوع پیغمبر اسلام این لعتنامه را صادر کرده است.

دنباله حدیث۲۷ـ

و آن مردانی که خود را بمانند زنان سازند و آن زنانی که خود رابمانند مردان کنند .

شرحـ از مجلسی ره ـ « قوله والمتشبهين الخ » باینکه مرد لباس مخصوص زن را بپوشد یا آرایش مخصوص بزن رابخود گیرد و بعکس ومشهور میان علمای ما حرمت در هردواست پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم ـ تشبه هر کدام بدیگری در صفات خاصه جنسی مانند اینکه مردی مفعول واقعشود یازنی بعنوان مساحقه خود رافاعل قراردهد انسب بمقام است.

دنباله حدیث۲۷ـ

و هر که در اسلام حادثه‌ای پدید آورد و بدعتی نهد (و در برخی اخبار بقتل نفس تفسیرشده است از مجلسی ره) یا آنکسکه حادثه‌ای پدید کرده بمنزلش جای دهدواورا درپناه خود گیردوهر که جزقاتل خودرا بعنوان انتقام بکشد (یعنی ولی خون باشد واز جز شخص قاتل انتقام گیرد که شرعاً بایدقصاص شود یامقصود اینستکه جز کسیکه باوهجوم کرده ومیخواهد اورا بکشد بقتل رساند از مجلسی ره) ویا جز کسیکه اورا میزند بزند وهر کس پدر ومادر خودرا لعنت کند.

مردی گفت یارسول الله آیامردی هم یافت میشود که پدر ومادر خودرا لعنت کند؟ در پـاسخ فرمود: آری پدرمردم ویا مادر مردمرا لعنت میکند وآن‌ها درعوض پدر ومادرش رالعنت میکنند (و این فرد خفی لعن بر پدر ومادر استکه پیغمبر(ص) توضیح داده).

و خدا لعنت کند قبیله رعل و ذکوان و عضل و لحیان و تیره جذیمه از قبیله اسد و غطفان را و ابوسفیان وشهیل ذاالاسنان ودو پسرملیکة بن جزیم ومروان وهوذه وهونه را.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ قوله شهیلا ـ با شین نقطه دار و باء یك نقطه و در برخی نسخه‌ها

٢٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ مولى لأمير المؤمنين عليه السلام سأله مالاً فقال : يخرج عطائي فأقاسمك هو ، فقال لا أكتفي وخرج إلى معاوية فوصله فكتب إلى أمير المؤمنين عليه السلام يخبره بما أصاب من المال فكتب إليه أمير المؤمنين عليه السلام :

أمّا بعد فانّ مافي يدك من المال قد كان له أهل قبلك وهو صائر إلى أهله بعدك و إنّما لك منه ما مهّدت لنفسك فآثر نفسك على صلاح و لدك فانّما أنت جامع لأحد رجلين : إمّا رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت وإمّا رجل عمل فيه بمعصية الله فشقي بما جمعت له وليس من هذين أحد بأهل أن تؤثره على نفسك ولا تبرد له على ظهرك ، فارج لمن مضى رحمة الله وثق لمن بقي برزق الله .

با سین بی نقطه و یاء دو نقطه ضبط شده و شاید نام مردی باشد مانند آنچه پس از او در حدیث ذکر شده است.

حکایت یکی ازموالی امیرالمؤمنین (ع)

و نامه آن‌حضرت بوی :

۲۸ـ ازامام صادق (ع) فرمود. یکی ازآزاد کرده‌های امیرالمؤمنین (ع) پولی‌ازآن‌حضرت درخواست کرد اوفرمود بهره‌عطای منکه ازبیت‌المال بیرونشد من آن‌را باتو بخش‌میکنم (یعنی‌نیمی ازمن باشد ونیمی ازتو) گفت برای‌من بس‌نیست ومن باین‌اکتفاء نکنم و بیرونشد نزد معاویه رفت و او بوی صله‌ای داد و او هم نامه‌ای به امیرالمؤمنین نوشت و گزارش داد که چه اندازه‌پول دریافت کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) درپاسخ اواین نامه‌را نوشت:

اما بعد راستی آنچه مال دردست تواست پیش از تو دردست دیگری بوده و پس از تو بدست دیگر افتدتوازآن همان بهره‌داریکه برای خودبرداری،خودرابرپس انداز برای فرزندت مقدم دار زیرا تو برای یکی‌ازدو جانشین فراهم کنی یاآنکه در طاعت خدایش بکارزند دراینصورت او سعادت مندشد بدانچه تو خودرا برای‌آن بدبخت کردی ویا کسیکه آن‌را در نافرمانی خدا بکار زند و بدانچه‌برایش‌فراهم کردی‌بدبخت شده‌وهیچکدام این‌دوشایسته نباشد که‌آن‌ها را برخودت برگزینی‌و پیش‌داری و برای‌او باری بردوش خود گزاری، برای آنکه گذشته برحمت‌خدا امیدوار باش وبرای آنکه بماند بروزی خدااعتماد کن.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله فارج لمن‌مضی» یعنی‌درباره‌آن فرزندانتکه درگذشته‌اندامیدوار باش ـ پایان نقل از مجلسی ره.

(کلام علی بن الحسین علیهما السلام)

۲۹- حدثني محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى؛ وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن غالب الأسديّ، عن أبيه، عن سعيد بن المسيّب قال: كان عليّ بن الحسين عليهما السلام يعظ الناس و يزهّدهم في الدّنيا ويرغّبهم في أعمال الآخرة بهذا الكلام في كلّ جمعة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحفظ عنه و كُتب كان يقول:

أيّها الناس اتّقوا الله واعلموا أنّكم إليه ترجعون فتجد كلّ نفس ماعملت في هذه الدّنيا من خير محضراً وماعملت من سوء تودّ لو أنّ بينها وبينه أمداً بعيداً ويحذّركم الله نفسه؛ ويحك يا ابن آدم الغافل وليس بمغفول عنه.

يا ابن آدم إنّ أجلك أسرع شيء إليك، قد أقبل نحوك حثيثاً يطلبك ويوشك أن يدركك وكأن قد أوفيت أجلك وقبض الملك روحك وصرت إلى قبرك وحيداً فرداً إليك فيه روحك واقتحم عليك فيه ملكان ناكر ونكير لمساءلتك وشديد امتحانك، ألا وإنّ أوّل مايسألانك عن

من گویم در نامه امیرالمؤمنین (ع) انتقادی از این روی برنده بمعاویه نشده است و نسبت بمالیکه اخذ کرده بیان حرمتی نگردیده و چنان بر می آید که رفتن او بنزد معاویه باجازه خود حضرت بوده و مالی را هم که گرفته است باعتبار سهم خود از بیت المال بوده و یا به حساب در یافت باجازه علی (ع).

سخنی از علی بن الحسین (ع)

۲۹- سعید بن مسیب گوید علی بن الحسین (ع) راشیوه بود که در هر روز جمعه در مسجد پیغمبر (ع) مردم را پند میداد و آن ها را نسبت بدنیا دعوت بزهد میکرد و بکار آخرت ترغیب مینمود و این سخنرانی ازوی حفظ شده و نوشته گردیده آن حضرت در هر جمعه میفرمود:

أیامردم از خدا بپرهیزید و بدانید که نزد او برمیگردید و هر کس آنچه کار خوب در این دنیا کرده است دریافت میکند و برای او حاضر میشود و هرچه کار بد هم کرده در برابر او حاضر شود و آرزو کند که کاش میان او واینکر دار بدش مدت طولانی فاصله بود و خداوند شما را از خود برحذر داشته، وای بر تو ای آدمیزاده غافل با اینکه از تو غفلت نشود وحساب تو را دارند.

ای آدمیزاده مرگ تو از هرچیز شتابنده تر است محققاً بتو روی آورده و باکمال جدیت تو را میجوید و نزدیک است گریبانت را بگیرد و گویا اینکه عمرت بسر رسیده و فرشته خداجانت را گرفته و تنها بگورت در افتادی و جانت بتنت بر گشته و دو فرشته خدا بنام ناکر و نکیر نا خوانده و بی اجازه برای باز پرسی از تو بگورت در آمده اند و تورا سخت آزمایش میکنند.

ربّك الذي كنت تعبده وعن نبيّك الذي أُرسل إليك و عن دينك الذي كنت تدين به و عن كتابك الذي كنت تتلوه وعن إمامك الذي كنت تتولّاه ، ثمّ عن عمرك فيما كنت أفنيته ومالك من أين اكتسبته وفيما أنت أنفقته ، فخذ حذرك وانظر لنفسك و أعدّ الجواب قبل الامتحان والمساءلة والاختبار فان تك مؤمناً عارفاً بدينك ؛ متّبعاً للصادقين ، موالياً لأولياء الله لقّاك الله حجّتك وأنطق لسانك بالصّواب وأحسنت الجواب وبشّرت بالرضوان والجنّة من الله عزّ وجلّ واستقبلتك الملائكة بالرّوح والريحان و إن لم تكن كذلك تلجلج لسانك ودحضت حجّتك و عييت عن الجواب وبشّرت بالنّار واستقبلتك ملائكة العذاب بنزل من حميم وتصلية جحيم .

واعلم يا ابن آدم إنّ من وراء هذا أعظم وأفظع وأوجع للقلوب يوم القيامة ، ذلك يوم مجموعٌ له الناس وذلك يومٌ مشهودٌ ، يجمع الله عزّ وجلّ فيه الأوّلين والآخرين ذلك يوم ينفخ في الصّور وتبعثر فيه القبور وذلك يوم الآزفة إذ القلوب لدى الحناجر كاظمين وذلك يومٌ لا تقال فيه عثرة ولا يؤخذ من أحد فدية ولا تقبل من أحد معذرة ولا لأحد فيه مستقبل توبة ، ليس إلّا الجزاء بالحسنات

هلا نخست چيزيكه از تو پرسند از پروردگار تو استكه اورا بپرستى واز پيغمبر تو كه بسوى تو فرستاده شده است و از دينيكه با آن دين دارى كردى و از آن كتابيكه آن را ميخوانى و از امام و پيشوائيكه دست تولى بدامن او دارى سپس از عمرت باز پرسند كه آن را در چه تمام كردى و از مالت كه از كجا بدست آوردى و درچه راهى صرف كردى .

تو درحذر باش وخودرا بپا و پاسخ را پيش از رسيدن امتحان و باز پرسى وخبر گيرى آماده كن اگر توشخص باايمان وعارف بدينت باشى و پيروى از رهبران راستگو كنى و دوستدار اولياء خدا باشى خداحجت خودش را بدهانت گزارد وزبانت را بدرستى گويا سازد و پاسخ پسنديده وخوب بدهى و مژده رضوان و بهشت از خدا عزوجل دريافت كنى و فرشته‌ها تو را بازوح وريحان استقبال كنند و اگر چنين نباشى زبانت بگيرد و حجت و دليلت نادرست درآيد واز پاسخ درست درمانى و مژده دوزخ بگيرى و فرشته هاى عذاب باستقبال تو آيند با پذيرائى به آب جوشان و بر افروختن در دوزخ سوزان:

واى آدميزاده بدانكه در دنبال اينوضعيت پيش آمدى بزرگتر و جگر خراش‌تر و دل درد آورتر است و آن روز رستاخيز است روزيكه همه مردم در آن فراهم آيند و اين روز ديدنى است خدا عزوجل همه اولين وآخرين را در آن گردآورد .اين روزيست كه در صور دميده شود وهر آنكه در گور است محشور گردد .

اين روز آزفه است (يعنى روز نزديك) گاهيكه دلها ازهراس بگلوگاه رسند وخشم خود را بناچار فروخورند و اين روزيستكه از لغزش در آن صرفنظر نشود و از هيچكس عوضى نگيرند و از احدى عذر و پوزشى نپذيرند و براى كسى در آن توبه مقبول نشود در آن روز نباشد جز

والجزاء بالسيّئات فمن كان من المؤمنين عمل في هذه الدُّنيا مثقال ذرَّة من خير وجده ومن كان من المؤمنين عمل في هذه الدُّنيا مثقال ذرَّة من شرّ وجده .

فاحذروا أيّها النّاس من الذُّنوب والمعاصي ماقدنها كم الله عنها وحذّركموها في كتابه الصّادق والبيان الناطق ولاتأمنوا مكر الله وتحذيره وتهديده عند مايدعوكم الشّيطان اللّعين إليه من عاجل الشّهوات واللّذات في هذه الدُّنيا فان الله عزّ و جلّ يقول : «إنّ الذين اتّقوا إذامسّهم طائف من الشّيطان تذكّروا فاذاهم مبصرون» وأشعروا قلوبكم خوف الله وتذكّروا ماقدوعدكم الله في مرجعكم إليه من حسن ثوابه كما قدخوّفكم من شديد العقاب فانّه من خاف شيئاً حذره ومن حذر شيئاً تركه ولاتكونوا من الغافلين المائلين إلى زهرة الدُّنيا الذين مكروا السيّئات فان الله يقول في محكم كتابه : « أفأمن الذين مكروا السيّئات أن يخسف الله بهم الأرض أويأتيهم العذاب من حيث لايشعرون ☆ أويأخذهم في تقلّبهم فماهم بمعجزين ☆ أويأخذهم على تخوّف» فاحذروا ماحذّركم الله بمثافعل بالظلمة في كتابه ولاتأمنوا أن ينزل بكم بعض ماتواعد به القوم

دیدن پاداش و جزای کارهای خیر و حسنات و دیدن سزا و کیفر بد کرداری ها وسیئات ، هر کس از مؤمنان باشد و در این دنیا بوزن ذره‌ای کار خوب کرده است آنرا دریافت کند و هرمؤمنی هم دراین دنیا بوزن یك ذره کار بد کرده باشد آنرا دریابد.

پس أیا مردم از گناهان و نافرمانی ها حذر کنید از آنچه خدا برشما غدقن کرده و شماها را از آن‌ها برحذر داشته است در کتاب راست گو و بیان رسای خود از عقاب خدا ، و از برحذرداشتن و تهدید او آسوده خاطر نباشید وقتیکه شیطان لعین شمارا بدان دعوت میکند بخاطر شهوات و لذات آنی این دنیا زیرا خدا عزوجل میفرماید (۲۰۱- الاعراف) راستی آنکسانیکه چون شیطان و لگردی بآن‌ها برخورد یادآور خداشوند و باهوش و بینا باشند.

ترس خدارا دردل خود احساس کنید و بیادآورید آنچه‌را خداوند از ثواب نیك خود در هنگام برگشت بدرگاه وی بشما وعده داده است چنانچه شما را از عذاب خود بر حذر داشته زیرا هر که از چیزی بیم دارد از آن برحذر باشد و هر که از چیزی حذر کند آنرا وانهد .

شما اززمره عاقلان و بیخودانی نباشید که بشکوفانی دنیا دل داده‌اند آن هائیکه برای بد کرداری‌ها توطئه میکنند زیرا خداوند در کتاب محکم خودفرماید :

(٤٤- النحل) آیا آسوده زیند آنکسانیکه توطئه بد کرداری کنند از اینکه خداوند آن‌ها را بزمین فرو برد یا عذابی آن‌ها را فرا گیرد از آنجا که هیچ گمانی نبرند و توجهی ندارند (تا پیشگیری کنند).

٤٥- یا اینکه خداوند در هنگام حرکت و گردش آن‌ها بگیردشان و نتوانند از خود دفاعی کنند.

٤٦- یا آن‌هارا درحال بیم و ترس برگیرد و مأخوذ دارد- درحذر باشید از آنچه خدا شما را درحذر داشته بشرح آنچه باستم کاران کرده‌است ودر قرآنش بیان نموده و آسوده خاطر نباشید از

الظالمين في الكتاب

والله لقد وعظكم الله تعالى في كتابه بغيركم فانّ السعيد من وعظ بغيره ولقد أسمعكم الله في كتابه ماقد فعل بالقوم الظالمين من أهل القرى قبلكم حيث قال: «وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة» وإنّما عنى بالقرية أهلها حيث يقول: «وأنشأنا بعدها قوماً آخرين» فقال عزّ وجلّ: «فلمّا أحسّوا بأسنا إذاهم منها يركضون ۞ (يعني يهربون قال:) لاتركضوا وارجعوا إلى ما أُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تسألون ۞ (فلمّا أتاهم العذاب) قالوا ياويلنا إنّا كنّا ظالمين ۞ فمازالت تلك دعويهم حتّى جعلناهم حصيداً خامدين» و أيم الله إنّ هذة عظة لكم و تخويف إن اتّعظتم وخفتم، ثمّ رجع القول من الله في الكتاب على أهل المعاصي والذّنوب فقال عزّ وجلّ: «ولئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّك ليقولنّ يا ويلنا إنّا كنّا ظالمين» فان قلتم أيّها النّاس: إنّ الله عزّ وجلّ إنّما عنى بهذا أهل الشرك فكيف ذلك وهو يقول: «ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئاً وإن كان مثقال حبّة من خردل أتينا بها وكفى بنا حاسبين».

اینکه برسر شما فرود آید بعضی از آنچه در کتاب خود بقوم ستمکار وعده داده است بخدا سوگند شمارا درقرآن خود بشرح حال دیگران پند آموخته.

وراستی خوش بخت و سعادتمند کسی استکه ازملاحظه حال دیگران پند آموزد وهر آینه خداوند بشماشنوانده است درقرآن خود که بامردم ستم پیشه ازاهل آبادیهای پیش ازشماچه کرده است درآنجا که فرماید (١١ـ الانبیاء) «چه بسیار آبادیکه آنرا درهم شکستیم درصورتیکه ستمکاره بود» ـ و همانا مقصودش اهل آبادیست چونکه میفرماید، «و پدید آوردیم پس از آن مردم دیگری را ـ پس از آن میفرماید عزوجل:

١٢ـ پس چون عذاب ما را احساس کردند بناگاه آنان بدو افتادند (یعنی گریختندفرموده)

١٣ـ مگریزید و برگردید بسوی خوش گزرانیهای خود ومسکن های خودتاشاید بازپرسی شوید، (وچون عذاب برسرشان آمد).

١٤ـ گفتند وای برما راستیکه ماستم پیشه بودیم:

١٥ـ وپیوسته این برزبانشان بود تاآنها راخورد ونابود کردیم.

سوگند بخدا که این خود پندیست برای شماها و تهدیدیست اگر پندپذیر و بیمناك شوید، سپس گفتار خدا درقرآن باهل معصیت وگناه برگشته و خدا عزوجل فرموده است (٤٦ـ الانبیاء) واگر یك دمی ازعذاب پروردگارت بدان هارسدهر آینه می گویند ایوای برماراستی ماستم کاریم ـ واگرشما بگوئید أیامردم راستی خداعزوجل دراین آیه شرك راقصددارد، چگونه میشود این سخن را گفت؟ با اینکه دنبالش میفرماید (٤٧ـ الانبیاء) ما ترازوی عدالت را درروز قیامت برپا کنیم و هیچکس بهیچ اندازه ستم نشود واگر بوزن یکدانه خردل هم کرداری دارد آنرا بحساب آوریم و همین بسکه ما حسابگر باشیم.

اعلموا عباد الله أنّ أهل الشرك لاينصب لهم الموازين ولاينشر لهم الدواوين وإنّما يحشرون إلى جهنّم زمراً وإنّما نصب الموازين ونشر الدواوين لأهل الاسلام.

فاتّقوا الله عباد الله و اعلموا أنّ الله عزّ وجلّ لم يحبّ زهرة الدّنيا وعاجلها لأحد من أوليائه ولم يرغّبهم فيها وفي عاجل زهرتها وظاهر بهجتها وإنّما خلق الدّنيا وخلق أهلها ليبلوهم فيها أيّهم أحسن عملاً لآخرته وأيم الله لقد ضرب لكم فيه الأمثال وصرّف الآيات لقوم يعقلون ولا قوّة إلّا بالله.

فازهدوا فيما زهّدكم الله عزّ وجلّ فيه من عاجل الحياة الدّنيا فان الله عزّ و جلّ يقول وقوله الحقّ: «إنّما مثل الحيوة الدّنيا كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام حتّى إذا أخذت الأرض زخرفها وازّيّنت وظنّ أهلها أنّهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نفصّل الآيات لقوم يتفكّرون

ای بنده های خدا بدانید که برای مشرکان میزانی بر پا نشود و نامه عملی بمیان نیاید و همانا بی‌حساب یکجا بدوزخ محشور شوند و همانا که نصب میزان‌ها و نشر نامه‌های اعمال برای اهل اسلام است.

ای بنده‌های خدا از خدا بپرهیزید و بدانید که خداعزوجل شکوفانی آنی دنیای فانیرا دوست ندارد برای هیچکدام از دوستانش و آنان را بدان و شکوفانی آنی آن و خرمی آن تشویق نکرده است و همانا دنیارا آفریده واهلش را آفریده تا بیازماید که کدامشان خوش کردار ند برای دیگر سرای خود و بحق خدا که برای شما درباره آن مثلها زده و آیاتی بر شمرده برای مردم خردمند ولا قوة الا بالله.

زهد ورزید در آنچه خداعزوجل شمارا بزهد در آن واداشته است درباره زندگی آنی دنیازیرا خدا عزوجل میفرماید و گفتارش حق است (۲٤- یونس) همانا نمونه زندگی دنیا چون آب باران استکه از سوی آسمان فرود آید وبا گیاه زمین درآمیزد از آنچه که مردم و چهارپایان میخورند تا آنگاه که زمین نگارستان شد و بخوبی زیور خود را از گل و سبزه و چمن بخود بر گرفت ومردم آن پنداشتند که بر آن توانا و مسلطند در شبی یا روز روشنی فرمان دررسد و آنرا درو کند و نا بود سازد تا گویا دیروز سبزه و گیاهی نداشته همچنین آیات خود را شرح دهم برای مردمی که میاندیشند.

شرح- از مجلسی ره - بیضاوی گفته «انما مثل الحیوة الدنیا» - یعنی حال دنیا در زود گذری شگفت آور و رفتن نعمتش پس از روی آوردن آن و فریبائیش برای مردم «چون بارانیستکه از آسمان بزیر آید وبا گیاه زمین درآمیزد وبهم پیچد «از آنچه مردم و چهارپایان میخورند» از زراعت و سبزیجات وعلف بیابان..

فكونوا عباد الله من القوم الذين يتفكّرون ولا تركنوا إلى الدنيا فان الله عزّ وجلّ قال لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم: «ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسّكم النار» ولا تركنوا إلى زهرة الدّنيا و ما فيها ركون من اتّخذها دار قرار ومنزل استيطان فانّها دار بلغة ومنزل قُلعة و دار عمل، فتزوّدوا الأعمال الصالحة فيها قبل تفرّق أيّامها وقبل الاذن من الله في خرابها فكأن قد أخربها الذي عمّرها أوّل مرّة وابتدأها وهو وليّ ميراثها فأسأل الله العون لنا ولكم على تزوّد التقوى والزّهد فيها، جعلنا الله وإيّاكم من الزّاهدين في عاجل زهرة الحياة الدّنيا، الرّاغبين لآجل ثواب الآخرة فانّما نحن به وله وصلّى الله على محمّد النبيّ وآله وسلّم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

دنباله حديث ٢٩ -

ای بنده‌های خدا از آن مردم باشید که میاندیشند و بدنیا اعتماد نکنید زیرا خداعزوجل به محمد (ص) فرموده است (١٣ - هود) اعتماد نکنید بآنها که ستمگرند تا آتش گیرید - اعتماد نکنید بشکوفانی زندگی دنیا وآنچه درآن است بمانند اعتماد کسیکه آنرا خانه پاینده و منزل جاویدان برگرفته است زیرادنیا خانه موقتی و منزل کوچ است و جایگاه کردار خوبست از کردار شایسته در آن توشه بردارید پیش از آنکه روزگارش بگذرد و پراکنده شود و پیش از آنکه اجازه ویرانیش از سوی خداوند صادر گردد وآنکه آبادش کرده از نخست و آنرا پدید آورده ویرانش سازد، واواست که سرپرست میراث آنست پس از گذشت همه ساکنانش.

من ازخدا خواستارم کمك دهد بماها وشماها برتوشه گیری وزهد دردنیا خدا ما و شما را از زاهدان سازد درشکوفانی آنی زندگانی این دنیای فانی برای رسیدن بثواب آخرت زیرا همانا باو زنده ایم و برای آنیم وصلی الله علی محمد النبی و آله و سلم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

شرح - از مجلسی ره - قوله دار بلغة - البلغة بضم باء آنچه بزندگی روزمره رسا است یعنی دنیا محلی است عاریت و سزا است که در آن بهمان اندازه کفایت قناعت شود یا مقصود این است که دنیا وسیله رسیدن به آخرت است و باید از آن برای رسیدن به ثواب آخرت در یافت شود.

جوهری گفته است این منزل قلعه است یعنی وطن نمیتواندشد و مجلس قلعه آنجااستکه صاحبش باید پی‌درپی برخیزد ونیز گویند آنها بروضع قلعه‌اند یعنی درحال کوچند.

قوله «فانما نحن به و له» ظاهر این است که ضمیر برمی‌گردد به ثواب الاخره یعنی ما بدان اندریم و این کنایه از نزدیکی آن است و له یعنی برای آن آفریده شدیم و برای آن تکلیف داریم و ممکن است ضمیر بخدا تعالی برگردد یعنی ما باوهستیم وبکمك اونیازمندیم و باید کردار ما برای او باشد.

(حديث الشيخ مع الباقر عليه السلام)

۳۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار قال: حدّثني رجل من أصحابنا، عن الحكم بن عتيبة قال: بينا أنا مع أبي جعفر عليه السلام والبيت غاصّ باهله إذ أقبل شيخ يتوكّؤ على عنزة له حتّى وقف على باب البيت فقال: السلام عليك يا ابن رسول الله ورحمة الله وبركاته، ثمّ سكت فقال أبو جعفر عليه السلام: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ثمّ أقبل الشيخ بوجهه على أهل البيت و قال: السلام عليكم، ثمّ سكت حتّى أجابه القوم جميعاً وردّوا عليه السلام ثمّ أقبل بوجهه على أبي جعفر عليه السلام ثمّ قال: يا ابن رسول الله أدنني منك جعلني الله فداك فوالله إنّي لأحبّكم وأحبّ من يحبّكم ووالله ما أحبّكم وأحبّ من يحبّكم لطمع في دنيا و[الله] إنّي لأبغض عدوّكم وأبرأ منه و والله ما أبغضه و أبرأ منه لو تركان بيني وبينه والله إنّي لأحلّ حلالكم وأحرّم حرامكم وأنتظر أمركم فهل ترجولي جعلني الله فداك؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: إليّ إليّ حتّى أقعده إلى جنبه ثمّ قال: أيّها الشيخ إنّ أبي علي بن الحسين عليهما السلام أتاه رجل فسأله عن مثل الذي سألتني عنه فقال له أبي عليه السلام: إن تمت ترد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى علي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ويثلج قلبك ويبرد فؤادك وتقرّ عينك و تستقبل بالرّوح والريحان

حديث پيرمرد با امام باقر(ع)

۳۰- ازحكم بن عتيبه گويد: در اين ميان كه ما با امام باقر(ع) بوديم واتاق پراز جمعيت بود بناگاه پيرمردى كه برعصاى پيكان دارى تكيه ميزد پيش آمد تا بدراتاق ايستاد و گفت السلام عليك يابن رسول الله و رحمة الله و بركاته سپس دم فروبست.

وامام باقردرپاسخ او گفت وعليك السلام ورحمة الله بركاته سپس آن پيرمرد رو باهل مجلس كرد و گفت السلام عليكم ودم بست تاهمه مردم پاسخ گفتند و سلام اورا جواب دادند سپس روى بامام باقر(ع) كرد و گفت يابن رسول الله مرا بخود نزديك ساز خدا مرا قربانت كناد بخدا سوگند كه من شماها را دوست دارم و دوستداران شما را هم دوست دارم وبخدا كه اين دوستى شما و دوستى دوستداران شما براى چشم داشت بدنيا نيست.

و[بخدا] براستى من دشمن شما را بد دارم و از او بيزارم و بخدا سوگند اورا بد ندارم واز او بيزار نيستم براى خونيكه ميان من واو است وبخدا سوگند من حلال شما را حلال ميشمارم و حرام شمارا حرام ميشمارم وانتظار امر شمارا دارم آياقربانت تو براى من اميدوار هستى؟ (يعنى اميد وارى كه من اهل سعادت ونجات باشم) پس امام باقر باوفرمود نزد من بيانزدمن بيا، تااو راپهلوى خود نشانيد سپس باوفرمود اى پيرمرد راستى كه مردى نزد پدرم على بن الحسين(ع) آمد وهمين خواهش تورا ازاوكرد وپدرم درپاسخش فرمود. اگر بميرى وارد ميشوى برسولخدا (ص) وبر على وحسن و حسين وعلى بن الحسين (ع) ودلت خنك ميشود ودرونت آرام مى گردد و چشمت روشن ميشود وفرشته

مع الكرام الكاتبين لوقد بلغت نفسك ههنا - وأهوى بيده إلى حلقه - وإن تعش ترى مايقرّ الله به عينك وتكون معنافي السنام الأعلى ، [ف]قال الشيخ : كيف قلت يا أباجعفر ؟ فأعاد عليه الكلام فقال الشيخ : الله أكبر ياأباجعفر إن أنامت أُرد على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى عليّ والحسن والحسين وعليّ بن الحسين عليهم السلام وتقرّ عيني ويثلج قلبي ويبرد فؤادي وأستقبل بالرّوح والرّيحان مع الكرام الكاتبين لوقد بلغت نفسي إلى ههنا وإن أعش أرى مايقرّ الله به عيني فأكون معكم في السّنام الأعلى ؟ ! ! ثمّ أقبل الشيخ ينتحب ، ينشج هاهاها حتّى لصق بالأرض و أقبل أهل البيت ينتحبون وينشجون لمايرون من حال الشيخ وأقبل أبوجعفر عليه السلام يمسح باصبعه الدّموع من حماليق عينيه وينفضها، ثمّ رفع الشيخ رأسه فقال لأبي جعفر عليه السلام : ياابن رسول الله ناولني يدك جعلني الله فداك فناوله يده فقبّلها ووضعها على عينيه وخدّه ، ثمّ حسر عن بطنه وصدره فوضع يده على بطنه وصدره ، ثمّ قام فقال : السلام عليكم وأقبل أبوجعفر عليه السلام ينظر في قفاه و هومدبر ثمّ أقبل بوجهه على القوم فقال : من أحبّ أن ينظر إلى رجل من أهل الجنّة فلينظر إلى هذا. فقال الحكم بن عتيبة لم أرما تماقطّ يشبه ذلك المجلس .

های کرام الکاتبین تورا باروح وریحان استقبال میکنند اگر جانت باینجا برسد (و بادست خود اشاره بگلویش کرد) واگر هم زنده بمانی آنچه چشمترا روشن کند ببینی ودر بالاترین درجه های بهشت باما باشی آن پیره‌مرد گفت ای أباجعفر چه‌فرمودی ؟ آن‌حضرت همان سخنرا برایش باز گفت آن پیره‌مرد گفت:

«الله اکبر» اگرمن‌بمیرم برسولخدا (ص) واردمیشوم وبر علی وحسن وحسین وعلی‌بن‌الحسین وچشمم روشن میشود ودلم خنك می گردد ودرونم آرام وخوش میشود و فرشته‌های کرام‌الکاتبین‌مرا با روح و ریحان استقبال میکنند اگر جانم بدین جا (گلو) رسد ؟ و اگر هم زنده بمانم بچشم خود به‌بینم آنچه را خدا بدان چشممرا روشن کند و در بالاترین درجه‌های بهشت باشما باشم؟

سپس آن پیره‌مرد فریاد گریه برداشت ونالید ها؛ ها، ها، تا نقش برزمین شد واهل آن خانه هم‌فریاد گریه ونالهٔ برداشتند ازحالی که درآن پیره‌مرد دیدند وامام باقر(ع) متوجه‌اوشد و بانگشت خود اشکهارا ازدو پلك آن پیره‌مرد میسود ومیپاشید.

سپس آن پیره مرد سربرداشت و گفت بامام باقر(ع) یابن رسول‌الله خدامرا قربانت کند دستت رابمن بده وامام دستشرا باوداد و پیره‌مرد دست امام را بوسید و بردو دیده و گونه خود نهاد و سپس شکم و سینه خود را گشود ودستش را برروی شکم وسینه خود گذاشت سپس بپا خاست و گفت السلام علیکم وامام باقر بدنبال اومینگریست واو پشت‌داده ومیرفت، سپس امام روی بسوی مردمان کرد وفرمود:

هر که دوست‌دارد بمردی از اهل‌بهشت نگرد باید باین پیره‌مرد نگرد، عتیبه گوید من هیچ مجلس سوگواری رابمانند این‌مجلس پراز شور و گریه ندیدم.

﴿قصة صاحب الزيت﴾

٣١ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان رجلٌ يبيع الزيت و كان يحبُّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حبّاً شديداً كان إذا أراد أن يذهب في حاجته لم يمض حتّى ينظر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد عرف ذلك منه فاذا جاء تطاول له حتّى ينظر إليه ، حتّى إذا كانت ذات يوم دخل عليه فتطاول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتّى نظر إليه ثمّ مضى في حاجته فلم يكن بأسرع من أن رجع فلمّا رآه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد فعل ذلك أشار إليه بيده اجلس فجلس بين يديه فقال : مالك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك ؟ فقال : يارسول الله والذي بعثك بالحقّ نبيّاً لغشي قلبي شيء من ذكرك حتّى ما استطعت أن أمضي في حاجتي حتّى رجعت إليك ، فدعاله وقال له خيراً ثمّ مكث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أيّاماً لا يراه فلمّا فقده سأل عنه فقيل : يارسول الله ما رأيناه منذ أيّام فانتعل رسول الله صلى الله عليه وآله وانتعل معه أصحابه و انطلق حتّى أتى سوق الزّيت فاذا دكان الرّجل ليس فيه أحد ، فسأل عنه جيرته فقالوا : يا رسول الله مات ولقد كان عندنا أميناً صدوقاً إلّا أنّه قد كان فيه خصلة ، قال : وماهي ؟ قالوا: كان

داستان زيت فروش

٣١ـ ازامام صادق (ع) فرمود: مردى بود كه روغن زيتون ميفروخت ورسولخدا (ص) رادوست ميداشت شيوه‌اش بود كه هرگاه ميخواست دنبال كارى برود، نميرفت تانخست پيغمبر (ص) رادیدار كند واينشيوه ازاو معروفشده بود و هرگاه نزدرسولخدا (ص) مى‌آمد آن حضرت گردن ميكشيدتا كه آن مرد ويرا بنگرد.

تايكروزخدمت آن‌حضرت آمدواو هم گردن برافراشت دربرابراوواوهم نگريست برسولخدا(ص) ودنبال كارش‌رفت‌ودیری‌نشد كه‌زود بر گشت وچون‌رسولخدا(ص)ديد كه‌چنين كرد بادست‌باواشاره كرد كه: بنشين، برابر رسولخدا(ص) نشست وآن حضرت ازاو پرسيد امروز كارى كرديكه‌پيش از آن نميكردى (يعنى زود بر گشتى) درپاسخ عرضكرد يارسول‌الله سوگند بدانكه تورا براستى‌و درستى برای‌هدايت‌خلق مبعوث كرده‌است‌يادت دلمرا فرا كرد و هوای ديدارت مرا چنان ربود كه نتوانستم دنبال كارم بروم و بخدمت شما بر گشتم پيغمبر در باره او دعا كرد و جواب خوبى به او داد سپس رسولخدا (ص) چند روز گذرانيد و او را نديد و چون نيافتش از وى پرسيد، در پاسخ به عرض رسيد كه:

يارسول‌الله چندروز است كه ماورا نديديم رسولخدا نعلين خودرا پوشيد ويارانش‌هم‌بهمراهى آن‌حضرت نعلين خودرا بپا كردند تاهمه واردبازار زيتون‌فروشان شدند وبر خلاف انتظار ديدند در دكان آن‌مرد كسى‌نيست واز همسايه‌هاى او ازاو پرسش كرد درپاسخ عرضكردند يارسول‌الله مرد،و هرآينه درميان ماامانت‌دار وراست گفتاربود جزاينكه يك‌خصلت ناستوده هم‌داشت، فرمود. آن چه

يرهق - يعنون يتبع النساء - فقال رسول الله ﷺ : رحمه الله والله لقد كان يحبّني حبّاً لو كان نخّاساً لغفر الله له .

٣٢ - عليٌّ بن محمّد ؛ عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن عثمان بن عيسى ؛ عن ميسّر قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقال : كيف أصحابك ؟ فقلت جعلت فداك لنحن عندهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا ، قال : وكان متّكئاً فاستوى جالساً ، ثمّ قال : كيف قلت ؟ قلت والله لنحن عندهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا فقال : أما والله لا تدخل النّار منكم اثنان لا والله ولا واحد ، والله إنّكم الذين قال الله عزّ وجلّ : « و قالوا ما لنا لا نرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار ۞ اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار ۞ إنّ ذلك لحقٌّ تخاصم أهل النّار » ثمّ قال : طلبوكم والله في النّار فما وجدوا منكم أحداً .

بود؟ گفتند: لوده بود، یعنی دنبال زنها میرفت پس رسولخدا(ص) فرمود خدا اورا رحمت کند بخدا که مرا سخت دوست میداشت واگر بنده فروش هم بود هر آینه خدایش می آمرزید(در این عبارت نکوهش سختی است از بنده فروشی شاید مقصود کسی باشد که آزادانرا بناحق وازروی تعمد اسیر کند وبفروشد- ازمجلسی ره).

در مدح شیعه

۳۲- ازمیسر گوید شرفیاب حضورامام صادق(ع) شدم ، فرمود حال هم مذهبان و یارانت چگونه است؟ گفتم: قربانت ماها درنزد آنان (مسلمانان سنی مآب) ازجهود وترسا وگبر وآنانکه مشرکند بدتریم .

گوید امام تکیه زده بود، برخاست نشست وسپس فرمود: چه گفتی؟ گفتم بخدا سوگند که ما شیعه درنزد مخالفان ازجهود وترسا وگبر وآنها که مشرکند بدترهستیم، درپاسخ فرمود: هلا بخدا سوگند ازشماها دوتن هم بدوزخ نروند نه بخدا که یکی هم نرود بخدا سوگند شماها هستید که خداوند عزوجل فرموده است (٦١-ص) وگویند (دوزخیان) چه شده است مارا مردانی را دردوزخ ننگریم که آنهارا ازاشرار برمیشمردیم .

٦٢- ماآنانرا بباد مسخره می گرفتیم (یعنی مذهب آنها رامضحکه و بازیچه میشمردیم) یا بلکه دیده ما از آنها لغزیده است (واز بس خرد وکوچکند بچشم ما نمی آیند) ٦٣- راستیکه این حق است ودرست که دوزخیان باهم ستیزه کنند.

سپس فرمود (ع): بخدا شمارا دردوزخ جستجو کنند واز شماها هیچکس رانیابند.

﴿﴿ وصية النبي صلى الله عليه وآله وسلم لامير المؤمنين عليه السلام ﴾﴾

٣٣ - محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن النعمان، عن معاوية بن عمّار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: كان في وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لعليّ عليه السلام أن قال: يا عليّ أُوصيك في نفسك بخصال فاحفظها عنّي ثمّ قال: اللّهمّ أعنه، أمّا الأُولى: فالصدق ولا تخرجنّ من فيك كذبة أبداً، والثانية: الورع ولا تجترىء على خيانة أبداً. والثالثة: الخوف من الله عزّ ذكره كأنّك تراه. والرابعة: كثرة البكاء من خشية الله يبنى لك بكلّ دمعة ألف بيت في الجنّة. و الخامسة: بذلك مالك و دمك دون دينك. والسادسة الأخذ بسنّتي في صلاتي و صومي وصدقتي أمّا الصلاة فالخمسون ركعة وأمّا الصيام فثلاثة أيّام في الشهر: الخميس في أوّله والأربعاء في وسطه والخميس في آخره وأمّا الصدقة فجهدك حتّى يقول قد أسرفت ولم تسرف، وعليك بصلاة اللّيل وعليك بصلاة الزّوال وعليك بصلاة الزّوال، وعليك بصلاة الزّوال وعليك بتلاوة القرآن على كلّ حال وعليك برفع يديك في صلاتك وتقليبهما، وعليك بالسواك

سفارش وتوصيه پيغمبر (ص) بامير المؤمنين (ع)

٣٣- ازمعاوية بن عمار گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: دروصيت پيغمبر (ص) براى على اين سفارشها بود، اى على من تورا درباره خودت بچند خصلت سفارش ميكنم آنها راازسخن من حفظ كن سپس فرمود: بارخدايا اورا يارى كن.

١- راستى كن ومبادا ازدهانت دروغى برآيد.

٢- پارسا باش وهرگز پيرامون خيانت مگرد.

٣- ازخدا عزذكره بترس تاآنجا كه گويا اورا بچشم خود مى بينى.

٤- ازترس خدا بسيار گريه كن كه بهراشك ريختن هزارخانه دربهشت براى توساخته ميشود.

٥- مال وجانت رابراى دينت نثار كن.

٦- درنماز خواندن وروزه داشتن وصدقه و پرداخت زكوة بسنت وروش من كار كن اما نماز شبانه روزپنجاه ركعتست (دو ركعت نشسته پس ازنماز عشاء را درنظر نياورده است زيرابجاى نماز شبست براى كسيكه موفق بانجام آن نشود).

اماروش روزه مستحبى درهرماه سه روزاست اول پنجشنبه ماه وچهارشنبه وسط ماه وآخر پنجشنبه ماه و اما صدقه باندازه ايكه توانى تاآنكه بگويند اسراف كردى و تو اسراف درصدقه نكنى (يعنى هرچه درراه خدا داده شود بجااست گرچه درنظر مردم بى جاواسراف شمرده شود) بچسب بنمازشب، بچسب بنمازظهر، بچسب بنماز زوال ظهر، بچسب بنماز زوال ظهر، بچسب بتلاوت قرآن درهرحال وبرتو باد كه هردودستت را در نمازت بلند كنى (يعنى درحال الله اكبر گفتن وآنها را در برابر قبله دارى)

عند كلّ وضوء و عليك بمحاسن الأخلاق فاركبها ومساوي الأخلاق فاجتنبها فان لم تفعل فلا تلومنّ إلّا نفسك .

٣٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح ، عن الحسن بن عليّ ، عن عبدالله بن المغيرة قال : حدّثني جعفر بن إبراهيم [بن محمّد بن عليّ بن عبدالله بن جعفر الطيّار] عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حسب المرء دينه، ومروءته عقله، وشرفه جماله ، و كرمه تقواه .

برتو باد بمسواك كردن نزد هروضوء و بر تو باد باخلاق خوب كه بكاربندى و از اخلاق بد كناره جوئى واگر نكنى بايد سرزنش نكنى جزخودت را.

اخبارى درفضيلت مذهب شيعه ودر فضيلت ائمه (ع)

٣٤ ـ از امام صادق « ع » از پدرش كه رسولخدا « ص » فرمود : شرف خاندانى مرد دين او است و مردانگى خرد او و زيبائيش شرف اواست و كرمش پرهيزگارى او .

شرحـ درنسخه مطبوع تهران مروت وعقل وشرف وجمال همه حرف عطف دارند و مجموع حديث دوجمله ميشود باين ترتيب:

١ـ دين ومروت وعقل وشرف وجمال مرد دين اواست.

٢ـ كرمش تقوى او است . درمتن نسخه چاپى مرآت العقول برسر «جماله» حرف عطف نيست وحديث سه جمله ميشود:

١ـ دين ومروت وعقل حسب مرد است.

٢ـ شرف جمال مرد است .

٣ـ كرم تقواى مرداست ولى ظاهر اينست كه حديث چهار جمله باشد :

١ـ حسب مرددين اواست، حسب بمعنى مليت و بمعنى فاميلى هردو معنى مى‌دهد ومنظور اينست كه مليت وفاميلى مردبايد همان دين او باشد وهرمسلمانى مليت وفاميلى خودرا اسلام بداند زيرا باعتبار اسلام داراى همه حقوق اجتماعى واحترامات لازمه انسانى است ودرنظر اسلام مليت ديگروفاميلى ديگرى بهيچوجه مورد اعتبار نيست واين پايه برادرى و برابرى همه مسلمانانست .

٢ـ مردانگى هر كس خرد او است ـ اين نظر تحليل همه افراد بشر است از نظرمردانگى و آن معنى ازمردانگى كه عربها در زمان جاهليت اعتبار ميكردند و سائر ملت ها از نظر شعائر قومى و دهشها از نظر لوطى گرى در نظر اسلام وپيغمبر اسلام هيچ اعتبارى ندارد.

٣ ـ زيبائى مرد در شرافت اخلاقى او است كه صاحب سيرت نيك باشد و بهمين معنى خوش سروده است:

صورت زيباى ظاهر هيچ نيست ای برادر سيرت زيبا بيار

٤ ـ كرم مرد در پرهيزكارى و تقوى است چه كرم بمعنى ارجمندى باشد چه به معنى سخاوت زيرا در تقوى از خود و از هواى نفس گذشتن است كه از گذشت مالى بسيار پر اهميت تر است .

۳۵ - عنهم، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عليّ بن عقبة، وثعلبة ابن ميمون، وغالب بن عثمان، وهارون بن مسلم، عن بريد بن معاوية قال: كنت عند أبي جعفر عليه‌السلام في فسطاط له بمنى فنظر إلى زياد الأسود منقلع الرّجل فرثاله فقال له: مالرجليك هكذا؟ قال: جئت على بكر لي نضو فكنت أمشي عنه عامة الطريق، فرثاله وقال له عند ذلك زياد: إنّي ألمّ بالذنوب حتّى إذا ظننت أنّي قد هلكت ذكرت حبّكم فرجوت النجاة وتجلّى عنّي فقال أبو جعفر عليه‌السلام: وهل الدّين إلّا الحبّ؟ قال الله تعالى: «حبّب إليكم الايمان وزيّنه في قلوبكم» وقال: «إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله» وقال: «يحبّون من هاجر إليهم» إنّ رجلاً أتى النبيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال: يارسول الله أحبّ المصلّين ولا أصلّي وأحبّ الصوّامين ولا أصوم؟ فقال له رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: أنت مع من أحببت ولك ما اكتسبت و قال: ماتبغون وما تريدون أما إنّها لو كان فزعة من السماء فزع كلّ قوم إلى مأمنهم وفزعنا إلى نبيّنا وفزعتم إلينا.

۳۵ـ از بريد بن معاويه گويد: من درخدمت امام باقر (ع) بودم آن حضرت درچادر خود تشريف داشت كه درمنى برپا بود و نگاهى بسوى زياد اسود كرد كه پاهايش از بن بر آمده بود وبراى او سوگوار و غمنده شد و باو فرمود: چرا پاهايت چنين شده است؟ گفت من سوار بر يكشتر تازه سن ولاغريكه خود داشتم بمكه آمدم وبيشتر راه رابراى رعايت او پياده طى كردم و امام بحال اوسوگوار شد وزياد كه اين لطف راديد گفت.

راستى من بگناهان اندرشوم تاآنجا كه پندارم راستى هلاك شدم بياد دوستى شماها افتم وامید بنجات پيدا كنم و گره دلم گشوده شود، امام باقر(ع) در پاسخش فرمود: مگر دين جز دوستى است، خدا تعالى فرموده است (۷ـ الحجرات) خداوند ايمان رامحبوب شماساخته و دل شمارا بدان آراسته و پرداخته، وهم فرموده است (۳۱ـ آل عمران) اگر شماهائيد كه خدارا دوست داريد پس از من پيروى كنيد تا خدا شمارا دوست بدارد ـ وباز فرموده است (۹ـ الحشر) دوست ميدارند (انصار مدينه) هر كس را بسوى آنها بكوچد.

راستى مردى نزد پيغمبر آمد و گفت يا رسول الله من نماز گذاران را دوست دارم و خودم نماز نمى گزارم و روزه داران را دوست دارم و خودم روزه نميدارم رسولخدا (ص) در پاسخ او فرمود تو باآنكسانى هستى كه آنها را دوست دارى و از آن تو است هرچه بدست آرى و امام فرمود چه مى جوئيد و چه ميخواهيد؟

هلا راستش اينست كه اگر يك هراس آسمانى در رسد هر مردمى بپناهگاه خود رو كنند وما در پناه پيغمبر گرائيم وشماها درپناه ماها.

شرحـ اظهار آن شخص كه خودنماز نميخوانم وروزه نميدارم بريكى از دووجه است:

۱ـ داراى عذريست كه نمى تواند نماز بخواند و روزه بگيرد واين نسبت بنماز واجب شبانه

٣٦ - سهلٌ، عن ابن فضّال، عن عليِّ بن عقبة، وعبدالله بن بكير، عن سعيد بن يسار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: الحمد لله صارت فرقةٌ مرجئةً وصارت فرقةٌ حرورية وصارت فرقة قدريّة وسمّيتم الترابيّة وشيعة عليٍّ، أما والله ماهو إلّا الله وحده لاشريك له ورسوله صلى الله عليه وآله وآل رسول الله صلى الله عليه وآله وشيعة آل رسول الله صلى الله عليه وآله وما الناس إلّا هم، كان عليٌّ عليه السلام أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وأولى الناس بالناس - حتّى قالها ثلاثاً - .

٣٧ - عنه، عن ابن فضّال، عن عليِّ بن عقبة، عن عمر بن أبان الكلبي، عن عبدالحميد الواسطي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: أصلحك الله لقد تركنا أسواقنا انتظاراً لهذا الأمر حتّى ليوشك الرّجل منّا أن يسأل في يده، فقال: يا [أبا] عبدالحميد أترى من حبس نفسه على الله لايجعل الله له مخرجاً؟ بلى والله ليجعلنّ الله له مخرجاً، رحم الله عبداً أحيا أمرنا، قلت:

روزی تطبیق نمیشود مگر مقصود نماز کامل ومعمولی باشد.

۲- مقصود از نماز وروزه نوافل مقررة باشد مانند نوافل شبانه‌روزی نماز، وروزه هرسه روز در ماه که سنت ثابته پیغمبر(ص) است.

۳۶- از سعید بن یسار گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: سپاس مرخدا را سزاست که یکدسته مرجئه شدند و یکدسته حروریه وخوارج و یکدسته هم قدریه وشماهارا هم ترابیه(منسوب بابوتراب کنیه علی ـ ع) و شیعه علی نامیدند هلا بخدا که نیست آن حقیقت جزخدای وحده لاشریك له و رسولش (ص) و خاندان رسولش وشیعه خاندان رسولش و نیستند سائر مردم جز همان خودشان (که در تاریکی و گمراهی مانده‌اند) علی(ع) بهترین مردم بود بعداز رسولخدا (ص) ونزدیکترین مردم بخودشان اینراسه مرتبه فرمود

شرح- از مجلسی ره ـ قوله مرجئة ـ ارجاء بمعنی تأخیر است بسا که مقصود از آن جمیع مسلمانانی باشد که امیرالمؤمنین را دررتبه چهارم خلیفه میدانند وجزری آن‌هارا یك فرقه‌ای ازمسلمانان دانسته که عقیده دارند بـا ایمان هیچ گناهی ضرر ندارد چنانچه باکفر هیچ طاعتی سود ندارد «حروریه» یکدسته از خوارجند که در محلی نزدیك کوفه بنام حروراء اول بار دسته‌بندی کردند. «قدریه» اطلاق میشود بر مفوضه و بسا که جبریه را هم قدریه گویند .... پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم حمدخدا را بردسته دسته شدن مسلمانان برای اینست که اگراین اختلافات پدیدنشده بود فرقه شیعه دربرابر عموم عامه نمیتوانست زیست کند وتوسعه یابد .

۳۷- از عبدالحمید واسطی گوید بامام باقر (ع) گفتم قربانت ما شیعه در انتظار ظهـور دولت حقه دست از بازار خود بر داشتیم تا آن‌جا که بسا یکی از ماها گدائی کند و سـائل بکف شود در پاسخ فرمود ای ابا عبدالحمید آیا پنداری کسیکه خود را برای خدا باز داشته خدا باو فرج و گشایش نمیدهد؟ آری بخدا که خدا برای او گشایش دهد، خدا رحمت کند هر بنده که کار امامت ما را زنده دارد.

أصلحك الله إنّ هؤلاء المرجئة يقولون ما علينا أن نكون على الذي نحن عليه حتّى إذا جاء ما تقولون كنّا نحن وأنتم سواء ؟ فقال : ياعبدالحميد صدقوا من تاب تاب الله عليه و من أسرّ نفاقاً فلايرغم الله إلّا بأنفه ومن أظهر أمرنا أهرق الله دمه يذبحهم الله على الاسلام كما يذبح القصّاب شاته قال : قلت : فنحن يومئذ والناس فيه سواء ؟ قال : لاأنتم يومئذ سنام الأرض وحكّامها لايسعنا في ديننا إلّا ذلك ؛ قلت : فان متّ قبل أن أدرك القائم عليه السلام ؟ قال : إنّ القائل منكم إذا قال : إن أدركت قائم آل محمّد نصرته كالمقارع معه بسيفه والشهادة معه شهادتان .

گفتم اصلحك الله راستی این فرقه مرجئه میگویند که بما زیانی ندارد که بر همین عقیده خود باشیم تا گاهیکه بیاید آنچه شماها میگوئید (یعنی دولت حقه ظهور کند) و با شما همعقیده شویم و برابر گردیم.

فرمود ای عبدالحمید راست گویند هر که توبه کند خدا توبه او را بپذیرد وهر کس منافق در آید و در دل ایمان ندارد خدا جز بینی خودش را بخاك نمالد و هر که امر امامت را فاش کند خدا خونش را بریزد، خدا در مسلمانی سرشان را ببرد چنانچه قصاب گوسفندش را سر ببرد .

گوید: گفتم: پس در آن روز که امام ظهور کرد و دیگران هم باو گرویدند ماها بامردم دیگر برابریم؟

فرمود (ع) : نه ؟ شما در آن روز سروران و فرماندهان روی زمین باشید در عالم دیانت برای ما جز این روا نباشد گفتم اگر من پیش از درك امام قائم مردم ؟ فرمود هر که ازشماها گوید اگر من قائم آل محمد (ص) را در یافتم او را یاری میکنم چون کسی باشد که بهمراه او شمشیر زند و شهادت با او دو بار شهادت محسوب شود .

شرح- ازمجلسی ره - «و لقد ترکنا اسواقنا الخ» ائمهٔ کارظهور امام قائم را برمردم شیعه مشتبه میکردند بمصلحت آنان و برای اینکه نومید نشوند و شیعه امید داشتند که ظهور دولت حقه و قیام با شمشیر بدست جز امام دوازدهم باشد و انتظار آن را میبردند و شاید ترك کسب و بازار برای آمادگی این کار و تمرینات لازمه بوده است یا به امید آینده نزدیك ظهور دولت حقه کسب و بازرگانی را ترك کرده بودند بگمان اینکه پس از ظهور دولت حقه بـدان نیازی ندارند یـا برای اهتمام در دانش جـوئی و هدایت خلق و بی اعتنائی به تجارت به همین جهت - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم بسیار دور است که ائمه شیعه را براه اشتباه و ابهام ببرند و بسرگردانی تا ایـن اندازه بکشند با اینکه قیام دولت حقه بدست امام دوازدهم جزء تعلیمات مذهب شیعه امامیه بوده است و همه اخباریکه در این باره وارد است در آن صراحت دارد و موضوع ترك بازار برای آشفتهٔ بودن وضع اجتماعی دوران امام باقر(ع) بوده است و انتظار فرج بعنوان انتظار تغییر وضع ناگوار دوران بنی امیه زیرا شك نیست که هرچه بنیاد حکومت ستمکار بنی امیه بر اثر نیرومند شدن مردم آزادی طلب کشور پهناور اسلامی آن روز لرزان تر میشد و رو بسراشیبی و سقوط میرفت فشار آنها بشیعه

بیشتر میشد زیرا همه اضطرابات و شورش ها و نا بسامانیهای کشور اسلام و مردم را به حساب آن ها میگذاشتند.

خاندان بنی امیه که یك خاندان عشیرگی بود و از نظم و تربیت و ترتیب یك کشوریکه از مرز فرانسه تا اواسط چین گسترده شده بود بی‌خبر و بی‌اطلاع بود دچارهمه تشویش ونابسامانی بود، درمحیط پهناور اینکشوراسلامی حکومت بدست یك مشت زادگان امیه وسرسپرده های آن‌ها اداره میشد که جز خوش گذرانی و حکمرانی و زورگوئی کاری نمیتوانستند و نمیدانستند، پیاپی ناراحتی می افزود ، آبادی و عمرانی هر استانی روبکاستی میرفت و مردم گرسنه و بیکار و بیچاره میشدند و هر کس پرچمی بلندمیکرد بناچار دنبال اومیرفتند تاچاره‌ای بجویند حکومت بنی امیه نمی توانست درك حقیقت وضع این اجتماع پراکنده و بزرك را بنماید او بشیوه کینه توزی خاندانی ، ائمه‌بنی هاشم و پیروان آن ها را بطور مستقیم طرف خود میدانست و با فشار به اینها میخواست همه‌کارها را اصلاح کند.

چنانچه امروزه در کشورهای کم رشد وتوسعه‌نیافته همین مالیخولیا درزمامداران خاندانی‌حکم فرمااست بجای‌اینکه درددرون وضع‌اجتماعی ملت خود بررسی کنند وعلت نارضایتیها را جستجو کنند یك‌طرف خیالی ویاآنکه احتمالی‌برای خود میتراشند وبسر کوبی او میپردازند بگمان اینکه با سر کوبی اوهمه کارها درست‌میشود وجهان بکام‌آنها میگردد.

در اینوضع‌پریشانی که جامعه‌شیعه زیرفشار دیوانه‌وار حکومت‌بود ائمه‌بآن‌ها تسلیت‌میدادند و میفرمودندفرج نزدیکست. ولازم نیست که مقصودازاین‌فرج‌ظهورامام قائم باشد بلکه رفع‌فشاروسخت گیری حکومت وقت و شاید در ضمن تعلیمات حزبی دستور هم آهنگی با دستجات نهضت بر ضد حکومت اموی هم بوده است که خود نیاز بفداکاری وصرف وقت داشته و شاید یك علت عمده ترك بازار و کساد کسب وکار شیعه این بوده که حکومت وقت با نشانه هائی که از محیط آنها داشته است آنها را در محاصره اقتصادی میگذاشته و همه درهای زندگیرا بروی آن ها می بسته و باید چنین هم باشد.

مثلا محیط کوفه پس‌از شهادت امام مظلوم درکربلا پیوسته دچار شورش وانقلاب بود یکی از وسائل انقلاب بودجه وتمکن مالی است و بی‌تردید یکی ازاقدامات جدی حکومت شام ایجاد هر گونه فشار اقتصادی نسبت بمردم کوفه بوده است که بناچار بکساد بازار و ترك کسب و کار میکشیده است.

ازاینجهت امام درعین حالیکه بعبدالحمید کمال اطمینانرا برای فرج اومیدهد و او را بپاداش معنوی بیشتری امیدوارمیسازد دستور اکیدبرای‌تقیه وخودداری هم‌باو میدهد ومیفرماید هر که پرده حزب را بردارد وخودرا آشکار کند خدا اورا بمانند قصابی سر میبرد و بنظر من‌این کار درصورتی که موجب زیانی بدیگران نشود گناهی ندارد و یکنوع جانبازی پسندیده است از این جهت امام برای‌آن کیفر اخروی بیان نکرده است و همان جان بازی تعبیر کرده است آن هم بکارد خدا که چه سعادت خوبی است انسان بدست خداوند قربانی راه حق شود و دو جمله « یذبحهم الله علی الاسلام کما یذبح القصاب شاته » چه اندازه لطیف و زیبا و پرمعنا ادا شده است .

۳۸ ـ عنه ، عن الحسن بن علي ، عن عبدالله بن الوليد الكندي قال : دخلنا على أبي عبدالله عليه السلام في زمن مروان فقال: من أنتم ؟ فقلنا: من أهل الكوفة ، فقال : ما من بلدة من البلدان أكثر محباً لنا من أهل الكوفة ولاسيما هذه العصابة ، إن الله جل ذكره هداكم لأمر جهله الناس و أحببتمونا و أبغضنا الناس واتبعتمونا وخالفنا الناس وصدقتمونا وكذبنا الناس فأحياكم الله محيانا وأماتكم [الله] مماتنا فأشهد على أبي أنه كان يقول : ما بين أحدكم وبين أن يرى ما يقر الله به عينه وأن يغتبط إلا أن تبلغ نفسه هذه ـ وأهوى بيده إلى حلقه ـ وقد قال الله عز وجل في كتابه : «ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك وجعلنا لهم أزواجا وذرية» فنحن ذرية رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

در ضمن بیان میکند که دولت حقه اعلان عفو عمومی خواهد کرد زیرا برای اصلاح و صلاح جامعه بنیاد میشود نه برای انتقام و خون ریزی چنانچه خود نهضت اسلام هم برهمین روش بود و پیغمبر اسلام از سخت‌ترین و خونخوارترین دشمنان خود بمجرد اینکه تسلیم میشدند واظهار پشیمانی میکردند درمیگذشت و آنهارا ازهمه کردارهای ناروای گذشته عفو میفرمود والبته مردان سابقه دار که درراه تأسیس این دولت حقه مبارزه کردند وآزموده شده وآب دیده شده‌اند دررأس امورقرار میگیرند وکارمندان دولت حقه بشمارند.

از مجلسی ره ـ قوله «والشهادة معه شهادتان» ممکن است مقصود این باشد که آرزوی شهادت یك ثواب دارد و هر که درك شهادت دررکاب امام کند دو ثواب دارد یا مقصود اینستکه آرزوی شهادت با آن حضرت ثواب شهادت بهمراهی اورا دارد و شهادت بهمراهی او ثواب دو شهادت با دیگران را دارد و در این صورت خودآرزوی شهادت باآن حضرت هم ثواب دوشهادت دارد .

۳۸ـ از عبدالله بن ولید کندی گوید مادر دوران حکومت مروان (حمار آخرین خلفای بنی امیه) شرفیاب حضورامام صادق(ع) شدیم فرمود: شما چه کسانید؟ گفتیم ازاهل کوفه هستیم، فرمود: درهیچ شهری نیستکه به‌اندازه شهر کوفه دوستدار و طرفدار داشته‌باشیم بویژه ازاین جمع (یعنی از قبیله بنی کنده ظاهراً) .

راستی خداجل‌ذکره شماها رابرای‌امری‌هدایت کرده استکه مردم‌بدان نادانند وآنرانمیفهمند شما مارا دوست دارید ومردم مارا دشمن‌دارند شماپیرو مائید ومردم باما مخالفت میکنند، شما ما را تصدیق میکنید ومردم مارا تکذیب میکنند خدا شمارا بزندگی مازنده دارد ومانند ما بمیراند من گواهمکه پدرم میفرمود: میان هر کدام ازشیعه ومیان اینکه ببینند آنچه‌را که‌خدا بدان چشم او را روشن کند و براو رشك برند فاصله نیست جزهمینکه جانش بدینجا رسد وبا دست خود اشاره به گلویش کرد و هر آینه خدا عزوجل در کتاب خود فرموده است (۳۸ـ الرعد) و هر آینه ما رسولانی گسیل داشتیم وبرای آنها ازواج و ذریه مقرر داشتیم ـ ما ذریه رسولخدائیم (ص).

٣٩ ـ حميدبن زياد ، عن‌الحسن‌بن محمّدالكنديّ ، عن أحمدبن عديس ، عن‌أبان‌بن عثمان عن أبي الصّباح قال : سمعت كلاماً يروى عن النبيّ صلى الله عليه وآله و عن عليّ عليه السلام و عن ابن مسعود فعرضته على أبي‌عبدالله عليه السلام فقال : هذا قول رسول‌الله صلى الله عليه وآله أعرفه قال : قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله : الشقيّ من شقي في بطن أمّه والسعيد من وعظ بغيره وأكيس‌الكيس التقى و أحمق الحمق‌الفجور وشرّ الروي روي‌الكذب وشرّ الأمور محدثاتها وأعمى العمى عمى‌القلب وشرّ الندامة ندامة يوم‌القيامة وأعظم‌الخطايا عندالله لسان الكذّاب وشرّ الكسب كسب الرّبا وشرّ

٣٩ـ ازابی الصباح گوید سخنی‌شنیدم که ازپیغمبر (ص) واز علی (ع) و از ابن مسعود نقل میشده ومن آنرا برامام صادق(ع) عرضه کردم، آن‌حضرت فرمود: این گفتار رسولخدااست من‌آنرا میشناسم، فرمود: رسولخدا (ص) فرموده‌است خوش‌بخت در شکم مادرش خوش‌بخت‌است ، سعادتمند آنستکه بدیگری پند گرفته است زیرك ترین زیرکها پرهیز کار و با تقوی است ، بد ترین بی خردی هرزگی است و بدترین نقل نقل دروغ است (یعنی دروغ پردازی) و بدترین امورآنها است که بدعت شود (یعنی بر خلاف قانون باشد) و بدترین کوریها کوری دل است .

شرحـ ازمجلسی ره- قوله «الشقی‌من شقی‌فی‌بطن‌امه» یعنی شقی‌آنکسی استکه خدا میداند درعاقبت کارش شقی‌است و اگرچه بحسب‌ظاهر احوال وبیشتر عمرش در نزد مردم سعادتمند است پایان‌نقل ازمجلسی- ره.

من گویم این‌حدیث معروف‌است وبرخی ازآن معنی‌جبر فهمیده‌اند ودر تفسیرآن سر گردان شده‌اند تاآن‌جا که آنرااز احادیث مجعوله دانسته‌اند واز مضمون صدر خبرهم استفاده میشود که‌این حدیث در زمان امام باقر (ع) معروف بوده و شاید در فهم مقصود آن تو جه نشده و موجب تردید گردیده که ابی‌الصباح آنرا درمحضر امام صادق(ع) مطرح کرد و امام صادق (ع) آنرا تأیید فرموده است؟

بنظرمن این‌حدیث ازادله روشن اختیار بنده وامر بین‌الامرین استکه ما آنرا درجلد ۱ تقریر کردیم مقصود ازاین جمله اینستکه شقاوت‌بنده مستندبسوء اختیار خوداو است واختیار از ذاتیات هر انسانی است وما درآنجا برای‌روشن شدن این‌موضوع تعبیر کردیم که اختیار عین‌وجود انسان است وچون شقاوت وبدبختی بطوراستقلال مربوط بهمان سوءاختیار است وهیچ چیزدیگر بطورکامل در آن دخالت ندارد این‌جمله صحیح‌استکه هرکه شقی شده از شکم مادرش شقی شده یعنی شقاوت او مستند به‌اختیار او است که عین وجود او است ودر شکم مادرهم همراه اوبوده است و بعبارت دیگر این جمله کنایه است از نفی هر گونه مؤثری در شقاوت انسان جز ذات خودش و سوء اختیارش، بنظرمن این بهتربی و رساترین عبارتیست دراثبات اختیار ونفی جبر.

دنباله‌حدیث ۳۹ـ

بدترین پشیمانی‌پشیمانی روز رستاخیز است (که درمانی ندارد) وبزرگترین خطاها نزد خدا زبان دروغگو است بدترین کسب رباست (زنا است خ ل) بدترین خوراك خوردن مال یتیم است

المآكل أكل مال اليتيم وأحسن الزينة زينة الرّجل هدي حسنٌ مع إيمان و أملك أمـره به و قوام خواتيمه ومن يتّبع السمعة يسمّع الله به الكذبة ومن يتولّ الدّنيا يعجز عنها ومن يعرف البلاء يصبر عليه ومن لا يعرفه ينكل والرّيب كفرٌ ومن يستكبر يضعه الله ومن يطع الشيطان يعص الله ومن يعص الله يعذّبه الله ومن يشكر يزيده الله ومن يصبر على الرزيّة يعينه الله ومن يتوكّل على الله فحسبه الله ؛ لا تسخطوا الله برضا أحد من خلقه ولا تقربوا إلى أحد من الخلق تتباعدوا من الله ، فانّ الله عزّ وجلّ ليس بينه وبين أحد من الخلق شيء يعطيه به خيراً ولا يدفع به عنه شراً إلاّ بطاعته واتّباع مرضاته وإنّ طاعة الله نجاح من كلّ خير يبتغى ونجاة من كلّ شرّ يتّقى وإنّ الله عزّ ذكره يعصم من أطاعه ولا يعتصم به من عصاه ولا يجد الهارب من الله عزّ وجلّ مهرباً وإنّ أمر الله نازل ولو كره الخلائق و كلّ ما هو آت قريبٌ ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن ، فتعاونوا على البرّ والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان واتّقوا الله إنّ الله شديد العقاب .

بهترين زيور مرد براه درست رفتن است ازروى ايمان، كاملترين خودمختارى و آزادى استوارى و بجا بودن انجام كارها است (محتمل است كه واو برسر كلمه قوام از نسخه نويسان افزوده شده باشد از مجلسى ره) هر كه دنبال شهرت و نام باشد و كار را براى آن كند خداوند بدروغ ازاو پذيرد ،

هر كه دوست دار دنيا باشد در آن درماند و هر كه بلاء را بفهمد بر آن صبر كند و هر كه آنرا نفهمد سختى وعذاب كشد (يعنى هر كه بداند بلا و گرفتارى جزء سازمان زندگى است و نزد خدا مزد دارد براى پذيرش آن آماده شود و بر آن صبر جميل كند هـم آرامش خودرا از دست ندهد وهم ازخدا مزد برد) وهر كه باين حقيقت عارف نباشد بى تابى كند ودر سختى وعذاب بگذراند ومزدهم ندارد)

ترديد در اصول ايمان كفر است . هر كه كبر ورزد خدايش زبون كند

، هر كه فرمان شيطان برد خدارا نافرمانى كرده وهر كه خدارا نافرمانى كند خدايش عذاب كند و هر كه شكر گزارى كند خدا برايش بيفزايد وهر كه برمصيبت شكيبا باشد خدا باو كمك كند و هر كه بر خدا توكل كند خدا اورا بس باشد، خدا را براى رضاى احدى از خلقش بخشم نيآوريد تا ازخدا دور شويد وخداهم ازشما دور شود.

زيرا خداعزوجل بااحدى ازخلق خود رابطه‌اى ندارد كه بدوخير رساند يا ازاو بديرا بگرداند جزهمان فرمان بردن ازاو و پيروى از آنچه رضايش در آن است و راستيكه فرمان برى ازخدا كامياب‌ى براى هرچيز استكه خواسته شود و نجات ازهر شريستكه از آن پرهيز شود .

وراستى خدا عزذكره نگهدارد هر كسيرا كه فرمانش برد وهر كه نافرمانى او كند باو پناهنده نيست و آنكه ازخداعزوجل گريزد گريز گاهى ندارد وراستى فرمان خدا نازل شود گرچه همه آفريده‌ها را بدآيد وهر آنچه آينده باشد نزديكست آنچه خداخواهد باشد و آنچه رانخواهد نباشد بنيك رفتارى و پرهيزكارى بايكديگر كمك كنيد و بر گناه وتجاوز همدست نشويد واز خدا بپرهيزيد زيـرا خدا سخت كيفر است .

٤٠ ـ وبهذا الاسناد، عن أبان، عن يعقوب بن شعيب أنّه سأل أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «كان الناس أُمّة واحدة» فقال: كان النّاس قبل نوح أُمّة ضلال فبدأ الله فبعث المرسلين وليس كما يقولون: لم يزل، وكذبوا، يفرق الله في ليلة القدر ما كان من شدّة أو رخاء أو مطر بقدر ما يشاء الله عزّ وجلّ أن يقدّر إلى مثلها من قابل.

(حديث البحر مع الشمس)

٤١ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه؛ عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن معروف بن خرّبوذ؛ عن الحكم بن المستورد، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: إنّ من الأقوات التي قدّرها الله للناس ممّا يحتاجون إليه البحر الذي خلقه الله عزّ وجلّ بين السماء والأرض، قال: وإنّ الله قد قدّر فيها مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب وقدّر ذلك كلّه على الفلك، ثمّ وكّل بالفلك ملكاً ومعه سبعون ألف ملك، فهم يديرون الفلك فاذا أداروه دارت الشمس والقمر والنجوم والكواكب معه فنزلت في منازلها التي قدّرها الله عزّ وجلّ فيها ليومها وليلتها فاذا

---

٤٠ ـ از يعقوب بن شعيب كه از امام صادق (ع) پرسيد از قول خداعزوجل (٢١٣ ـ البقره) مردم همه يك امتند؟ درپاسخ فرمود: پيش از نوح همه امت گمراهى بودند وخدا آغاز بعثت رسولان نمود، چنان نيست كه مى گويند: ازهميشه بوده است دروغ گفتند. خدا درشب قدر جدا ميكند وامتياز ميدهد و مقرر مى سازد هر آنچه ازسختى وخوشى وبارانست باندازه ايكه خدا عزوجل ميخواهد كه مقدر سازد تابمانند آن ازسال آينده.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «و ليس كما يقولون لم يزل» يعنى مطلب چنين نيستكه مى گويند هرچه هست ازازل بوده وتغيير نپذيرد بلكه بدا هست نسبت بدانچه درلوح محو و اثبات ثبت شده وخدا فرموده است محو كند خدا هرچه را خواهد وثبت كند. دفتر كل نزد او است و تحقيق اين مطلب در كتاب توحيد گذشت.

حديث دريا باخورشيد

٤١ ـ ازحكم بن مستورد از على بن الحسين (ع) فرمود: راستى از اسباب زندگيكه خدا آن را براى مردم مقدر كرده واندازه گرفته است از چيزهائيكه بدان نياز دارند دريائى استكه خداعزوجل آنرا ميانه آسمان وزمين آفريده است.

فرمود: وراستيكه خدا مجارى خورشيد وماه واختران و ستاره ها را درآن اندازه كرده و همه آنرا برفلك مقدر ومقرر نموده است، سپس بفلك فرشته گماشته كه هفتاد هزار فرشته بهمراه اويند و آنها فلك را ميچرخانند وچون اورا ميچرخانند خورشيد وماه واختران و ستاره ها هم بااومى چرخند و بمنزلهاى خود كه خداعزوجل براى آنها مقرر ساخته است درشبانه روز آنها واردميشوند و هرگاه

كثرت ذنوب العباد وأراد الله تبارك وتعالى أن يستعتبهم بآية من آياته أمر الملك الموكّل بالفلك أن يزيل الفلك الذي عليه مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب فيأمر الملك أولئك السبعين ألف ملك أن يزيلوه عن مجاريه قال : فيزيلونه فتصير الشمس في ذلك البحر الذي يجري في الفلك قال : فيطمس ضوؤها ويتغير لونها فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعظّم الآية طمست الشمس في البحر على ما يحبّ الله أن يخوّف خلقه بالآية قال : و ذلك عند انكساف الشمس ، قال : و كذلك يفعل بالقمر ، قال : فاذا أراد الله أن يجلّيها ويردّها إلى مجراها أمر الملك الموكّل بالفلك أن يردّ الفلك إلى مجراه فيردّ الفلك فترجع الشمس إلى مجراها ، قال : فتخرج من الماء و هي كدرة ، قال : والقمر مثل ذلك، قال : ثمّ قال عليّ بن الحسين عليهما السلام : أما إنّه لا يفزع لهما ولا يرهب بهاتين الآيتين إلّا من كان من شيعتنا ، فاذا كان كذلك فافزعوا إلى الله عزّ و جلّ ثمّ ارجعوا إليه .

گناه بنده‌ها بسیارشد و خداتبارك وتعالی خواستکه از آنها برای یکی از نشانه‌های خود کمك خواهد بفرشته موکل بفلك فرمان دهد آن فلکیکه مجاری خورشید وماه واختران وستاره‌ها بر آنست ازجای خود بدر برد آن فرشته هم بآن ۷۰ هزار فرشته فرمان دهد که آن را ازمجاری خودبدر برند .

فرمود: آنرا بدربرند و خورشید در آن دریا افتد که فلك در آن روان است فرمود : پس تابشش محوشود و رنگش بگردد وهرگاه خداعزوجل خواهد آیت خودرا بزرك سازد خورشید را درآن دریابهروضعیکه خواهد بدان خلق خودرا بترساند درآورد، فرمود این درهنگام گرفتن آفتاب است فرمود وهمین کاررا میکند باماه.

فرمود : وهرگاه خدا خواهد آن‌را روشن سازد و گرفتن آنرا برطرف کند بفرشته موکل بفلك فرمان دهد که فلك را بمجرای خود برگرداند وفلك‌را برگرداند و خورشید بمجرای خود بازگشت کند فرمود پس ازآب برآید و تیره رنك باشد فرمود ماه هم بمانند آنست .

گوید سپس علی بن الحسین (ع) فرمود هلا از آنها هراس نکنند و از این دونشانه گرفتن خورشید و ماه نترسد جز کسیکه ازشیعیان ما باشد پس هرگاه چنین‌شد بدرگاه خداعزوجل بهراسید وپناه برید وسپس باوباز گردید.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ «الا من کان من شیعتنا» ـ زیرا بدین ایمان دارند وگرنه بیشتر گرفتن خورشید و ماه رابحرکات افلاك مستند دانند و از آنها ترس ندارند.

من گویم تسلیم بمانند اینخبر ازاخبارمشکله نشانه مؤمنان پیروائمه اطهاراست زیرا ردآن همانا برای اعتماد بفهم کوتاه و خرد نارسا است یاپیروی از فلاسفه ملحدیست که خرق والتیام و اختلاف نظام‌را بفلك و حرکاتش روا ندارند و حرکت راستا را در برابرحرکت دوری برآنها روا ندارند و مانند این مقررات فلسفیه که آنها را اثبات نکنند جز با شبهه‌های واهی و خرافات فاسدةوچسبیدن باین مقررات مستلزم انکار بسیاری از آیات واخبار و رد آنها است زیرا اخبار بسیاری دلالت دارند

بقطع حرکات افلاك و در نور دیدن و خرق آنها و تیره شدن خورشید و ماه و همه ستاره‌ها درروز قیامت و بازماندن آنها از حرکت.

و اما تجربه اینکه گرفتن خورشید هنگام حائل شدن ماه است میان آن و میان زمین و گرفتن ماه هنگام حائل شدن زمین است میان آن و خورشید منافات ندارد که در وقت آنها بدین دریا افتد علاوه براینکه ممکنست جمع میان این تجربه و مضمون اینخبر بوجه دیگری که شیخ صدوق ره در فقیه یاد کرده‌است آنجا که گفته‌است آنچه رامنجمان از کسوف پیشگوئی کنند وطبق آنچه گویند واقعشود غیر کسوفی است که در اینخبر ذکر شده‌است و همانا لازمست که از کسوف بمساجدو نماز پناهنده شد چون نشانه ایست بمانند نشانه‌های قیام ساعت (یعنی روز قیامت) انتهی .

ومؤید کلام او است آنچه روایت شده است از کسوف وخسوف در روز و شب عاشوراء ودر اخبار روایت شده که یکی از نشانه های ظهور امام قائم (ع) گرفتن آفتاب و ماه است در غیر موسم مقرر و در این جا است که حساب منجمان مختل شود و از میان برود ـ پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ مرحوم مجلسی‌ره در بسیاری از کلمات خود مبانی و اصول حکمت یونانیرا که پایه ومایه فلسفه قدیم بود وحکمای مسلمین‌هم کورکورانه از آن پیروی کرده بود ببادانتقاد شدید گرفته واز آنها بشبهه وخرافت تعبیر کرده و آینده بخوبی‌نظر اورا تأیید کرد وآزمایشهای علمی قرون‌اخیر، و کاوش دانشمندان معاصر ثابت کرد که آنچه حکمای یونان در دوران طلائی فلسفه‌بافی خود بعنوان کشف حقائق دریافتند وچند هزارسال حقیقت جویان وحکمت‌داران بشر را بدنبال خود بردند براثر علم ودانش‌معاصر که براساس آزمایش وتحقیق امروزی استوار است باطل وبیهوده‌بود وامروز ثابت‌شده که نظر آنها درباره آسمان وفلك وخصائص آنها خرافتی بیش نبوده است چنانچه مجلسی مرحوم ره بنور ایمان خوددریافت وازآن تعبیر کرد و امروزه مسلم‌شده که اجسام نورانی فضاهم بمانند زمین ازعناصر و گاز و موادنخست تشکیل یافته‌اند وآثار و خواص جدائی‌ندارندوپس ازاین یادآوری درباره شرح این‌حدیث که مرحوم مجلسی آنرا از صعاب ومشکلات احادیث دانسته نکات زیررا باید مورد توجه ساخت :

تعبیراتی که در حدیث بکار رفته است :

۱ ـ دریای میان آسمان وزمین .

۲ـ مجاری خورشید وماه ونجوم و کواکب.

۳ـ فلك ٤ـ ملك ٥ـ منازل خورشید وماه ونجوم ٦ـ کسوف وخسوف.

دریا دومعنی دارد یکی حجم آب بسیار وسیع وانبوه که بیشتر از خلیج ونهر باشد ودیگری وسعت وپهناوری که‌این آب درآن جای گیرد و باید گفت دریا دراصل بمعنی همان وسعت نا محدود ازنظر چشم‌انداز وتوجه عمومی است چون‌نهر وخلیج ودریاچه هم همان ظرفی است که مقدار معینی آب در آن جای دارد .

و از اینجهت صحیح است که گفته شود دریا خشك است یا آب ندارد چنانچه درنهر هم همین تعبیر صحیح است بنابراین دریا مقیاس یك وسعت نامحدود عرفی است و لازم نیست که هر جا دریا

تعبیر میشود حجم آب معینی هم در آن وجود داشته باشد و این دریائی که خداوند میان آسمان یعنی دستگاه چرخان بر فراز زمین خلق کرده عبارت از فضای محدودی است که در زبان امروزی ارآن بوسعت یك‌منظومه شمسی تعبیرمیشود وبشر درزندگی خود بدان نیازمند است .

واما مجاری خورشید و ماه و اختر و ستاره (که بعید نیست مقصود از کواکب دراین‌حدیث همان سیارات باشد که از اختران دیگر امتیاز دارند در حرکت و روشنی و به اعتبارعلم امروزجزء منظومه شمسی زمین‌بحسابند) همان مدارهای حرکت آنها است که در خورشید گرد آنست و درآن میچرخد ودر کواکب سیاره که حرکت انتقالی‌دارنددائره مخصوصی است بیضی یا بوضع دیگر که حرکت کواکب دران منظم است.

واما فلك که‌همه مدارات خورشید و ماه و کواکب برآن استوار است و بعیدنیست‌همان‌جاذبیه عامه باشد که پس از قرن ها نیوتن فلکی معروف بدان پی برد و حقیقت آن عبارت از یك نیروئی است شگرف که حساب یك منظومه شمسی معینیرا در این فضای بی‌سروته و اسرارآمیزاز قسمتهای دیگر جدا میکند که خورشید آن هم‌در حساب‌این نیرو در مرکزی استوار است وبدورخودمیچرخد و این نیروی‌شگرف تکیه‌گاه همه موجودات این منظومه شمسی مشخص‌بحسابست وتعبیر ازآن بفلك بسیار شیواست‌زیرافلك یك‌نیروی چرخنده وچرخاننده‌است.

ملك که در فارسی فرشته گویند درتعبیر قرآن واخبار عبارت ازمقیاس فعالیت وجودی است چنانچه نیروی ماشین وکارخانه راکه تکیه بصنعت بشری‌دارد بانیروی اسب تعبیر کنند و مقیاس یك فعالیت فوق‌صنعت بشریراو یابتعبیر دیگرفعالیت ماوراءالطبیعه را بایك ملك تعبیر کنندونیروی‌جاذبیه عامه بقوت هفتادهزار ملك تعبیر شده‌است.

واما کلمه‌منازل کواکب یك‌تعبیر قرآنی استکه می‌فرماید (۳۹- یس) و ماه‌را در منازلی اندازه‌گیری کردیم ومنجمین هم اصطلاح منازلرا که برای‌کواکب درکتب خود ثبت کرده اند بظاهر ازاین تعبیر قرآنی گرفته‌اند ومنازل قمررا ۲۸ شمرده‌اند باعتبار اینکه در مدت یکشب یك منزل دارد ودر مدت‌یکروز یك‌منزل ودر ۲۸منزل دوره ماهانه خود را بسر می‌برد و در این خبر منازل شبانه‌روزیرا برای‌همه کواکب اثبات کرده است.

ومثلا منازل‌خورشید در هر شب قوس‌اللیل آن‌است و در هرروز قوس النهارآن که عبارت از کمانی نیم‌دائره نامرئی‌شب و کمانی نیم‌دائره مرئی روز باشد وبهمین معنامنازل شب و روز برای دیگر کواکب هم منظور میشود زیرا از نظر سنجش ما که در زمین زندگی میکنیم هر کوکبی دارای این دو منزل شبانه روزی جلوه گر میشود و در مداری بنظر ما خود نمائی دارد و یا از نظر ما نهانست.

واما راجع بکسوف وخسوف آنچه‌منجمان قدیم وجدید گویند اینستکه:

کسوف گرفتن آفتاب همیشه در عقده رأسی یعنی نقطه تلاقی منطقةالبروج که‌مدارخورشید است بامدار ماه اتفاق می‌افتد و درخصوص حال مقارنه خورشید و ماه میسر میشود، یعنی هنگامیکه این‌دو دریك درجه ویك دقیقه مدار خود باشند که در اینصورت آفتاب درپشت جسم ماه‌واقع‌میشودو سایه ماه که امتداد آن تازمین کشیده‌است برروی قطعه‌ای از زمین میافتد و مردمیکه درآن قطعهٔ زمین باشندنمی‌توانندآفتابرا ببینند وپرتوآفتاب ازآنها نهانست ، وگرفتن ماه در عقده ذنب‌است‌یعنی

نقطه برخورد منطقة البروج با مدار ماه در طرف مقابل رأس و این درحال مقابله میسر استکه ماه و خورشید از نظر ما در دو نقطه مقابل قرار دارند (از ۱۳ ـ ۱۴ ماه) قمری و دراین‌حال استکه ممکن است زمین حائل شودمیان ماه و خورشید یعنی سایه آن که تا جرم ماه امتداد دارد روی قسمتی از ماه بیفتد و مردم آن قطعه از زمین که محاذی این سایه واقع بر سطح ماه هستند آنرا تیره بنگرند.

ازنظر حدیث این‌دو حادثه کسوف وخسوف اختلالی‌است درمجرای مقرر برای خورشید وماه و نشانه‌ایست ازخشم خدانسبت بمردم زمین:

ازنظر۱ ـ می‌توان گفتکه‌منظور اینست که کسوف و خسوف قانون ثابت و معینی نداردمانند اول هر برج و هر ماه در گردش خورشید و مانند رؤیت هلال و دوره سال در گردش، ماه‌و وقوع آنها بوجه نامنظمی است‌از نظر دوره سال و هم ازنظرمناطق‌قابل رؤیت و باین اعتبار گرفتن خورشید و ماه درهرمنقطه‌ای اززمین یك حادثه ناگهانی وبرخلاف انتظار برخورد میشود.

وازنظر ۲ ـ بیانی است از شرع و قابل باور است و گرچه دوران منظم و مرتبی هم داشت زیرا تنظیم مدار ماه و خورشید و گردش آنها در علم الهی براین تناسب تطبیق شده‌است و اگر روزی برای جهان آید که از هر گونه آلودگی گناه و ستم پاك شود دور بنظر نمیرسد که وضع مدار آن ها دیگر گونه گردد و از کسوف‌و خسوف نسبت بمردم زمین بر کنار شوند زیرا دیگر گونی مدارات کواکب مطلبی است که در فلسفه قدیم وجدید تاحدی موردتسلیم‌است

باقی ماند عبارت آخر حدیث که می‌فرماید « فتخرج من الماء وهی کدرة » یعنی چون از آب بر آیدتیره نماید واین تعبیربمعنی‌این نیست که خورشید در حجم آبی فرو میشود بلکه ممکن است از آب همان گرداب سایه ماه باشد که چون نور ندارد آگنده از رطوبت جوی است.

ویا مقصود این‌باشد که چنین بنظرآید فتدبر چنانچه درباره سیر ذوالقرنین در قرآن مجید این تعبیر آمده استکه :

«فلمابلغ مغرب الشمس وجدهاتغرب فی‌عین‌حمأه» یعنی‌چون بمغرب خورشیدرسید دریافت که درچشمه آب گرمی فرومیشود.

٤٢- عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن سليمان، عن الفضل بن إسماعيل الهاشميّ، عن أبيه قال: شكوت إلى أبي عبدالله عليه السلام ما ألقى من أهل بيتي من استخفافهم بالدّين فقال: يا إسماعيل لاتنكر ذلك من أهل بيتك فانّ الله تبارك وتعالى جعل لكلّ أهل بيت حجّة يحتجّ بها على أهل بيته في القيامة فيقال لهم: ألم تروا فلاناً فيكم، ألم تروا هديه فيكم، ألم تروا صلاته فيكم؛ ألم تروا دينه؛ فهلّا اقتديتم به؛ فيكون حجّة عليهم في القيامة.

٤٣- عنه، عن أبيه؛ عن محمّد بن عثيم النخّاس، عن معاوية بن عمّار قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ الرجل منكم ليكون في المحلّة فيحتجّ الله عزّ وجلّ يوم القيامة على جيرانه [به] فيقال لهم: ألم يكن فلاناً بينكم، ألم تسمعوا كلامه، ألم تسمعوا بكاءه في اللّيل، فيكون حجّة الله عليهم.

٤٤- محمّد بن يحيى؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب؛ عن جميل بن صالح، عن أبي مريم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وأرسل عليهم طيراً أبابيل ☆ ترميهم بحجارة من سجّيل» قال: كان طير ساف جاءهم من قبل البحر، رؤوسها كأمثال رؤوس السباع وأظفارها كأظفار السّباع من الطير، مع كلّ طائر ثلاثة أحجار: في رجليه حجران وفي

اخبار متفرقه

٤٢- ازفضل بن اسماعيل هاشمى ازپدرش گويد بامام صادق (ع) شكايت بردم از آنچه بدان بر مى‌خورم از اينكه خاندانم دينراسبك ميشمارند و بدان اعتنائى كه بايست ندارند در پاسخ فرمودای اسماعيل اين وضع را از خانواده‌ات ناشناخته مگير ودل تنك مدار زيرا خدای تبارك و تعالى برای هر خاندانى حجتى مقرر داشته كه در روز قيامت بدان بر آن خاندان حجت آورد و بدان‌ها فرمايد آيا فلانيرا در ميان خودنديديد آيا رفتار درست اورادر ميان خودنديديد، آيا نمازشرا در ميان خود نديديد. آيا ديندار يشرادر ميان خودنديديدچرا باو اقتداء نكرديدو حجت بر آن ها باشد درروز قيامت.

٤٣- ازمعاوية بن عمار گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود مردى ازشما درمحله باشد وخداوند حجت آورد روزقيامت برهمسايگانش بدو وبآنها گفته‌شود آيافلانى درميان شما نبود؟ آيا كلام او رانشنيديد؟ آيا آواز گريه اورا درشب نشنيديد؟ پس او حجت خدا باشد بر آنها.

(حديث طيرابابيل وآغاز بروز آبله).

٤٤ - از ابى مريم گويد از امام ابى جعفر الباقر عليه السلام پرسيدم از قول خدا عزوجل (٣ - الفيل) و فرستاد بر آنها ابابيل را . ٤ - كه پرتاب ميكرد بآنها سنگى از سجيل - ؟ فرمود: پرنده‌اى بودند كه شتابانه در نزديكى زمين پرميزدند، و از سمت دريا بر سر آنها ريختند و سرى داشتند بمانند سر پرنده‌هاى درنده وچنگالى بمانند درندگان پرنده و با هر پرنده‌اى سه سنگريزه دو تا در چنگال داشت و يكى در منقار و شروع كردند كه بآن ها پرتاب

منقاره حجر ؛ فجعلت ترميهم بها حتّى جدّرت أجسادهم فقتلهم بها وما كان قبل ذلك رئي شيء من الجُدري ولا رأوا ذلك من الطّير قبل ذلك اليوم ولا بعده ، قال : ومن أفلت منهم يومئذ انطلق حتّى إذا بلغوا حضرموت وهو واد دون اليمن ، أرسل الله عليهم سيلاً فغرقهم أجمعين ، قال : وما رئي في ذلك الوادي ماء قطّ قبل ذلك اليوم بخمسة عشر سنة ، قال : فلذلك سمّي حضرموت حين ماتوا فيه .

٤٥ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن عبدالله بن بكير ، و ثعلبة بن ميمون ، وعليّ بن عقبة ، عن زرارة ، عن عبدالملك قال : وقع بين أبي جعفر و بين ولد الحسن عليهما السلام كلامٌ فبلغني ذلك فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فذهبت أتكلّم فقال لي : مه ؛ لا تدخل فيما بيننا فانّما مثلنا ومثل بني عمّنا كمثل رجل كان في بني إسرائيل ، كانت له ابنتان فزوّج إحداهما من رجل زرّاع وزوّج الأُخرى من رجل فخّار ، ثمّ زارهما فبدأ بامرأة الزرّاع فقال لها : كيف حالكم ؟ فقالت : قد زرع زوجي زرعاً كثيراً فان أرسل الله السماء فنحن أحسن بني إسرائيل حالاً ، ثمّ مضى إلى امرأة الفخّار فقال لها : كيف حالكم ؟ فقالت : قد عمل زوجي

کنند تا تنشان دانه آبله زد و آنها را بدان کشتند و پیش از آن هیچ آبله دیده نشده بود و آن نوع پرنده را پیش از آنروز ندیده بودند و نه بعداز آنروز کسی دید فرمود: هر کدام در آنروز رها شدند رفتند تا بوادی حضرموت یمن رسیدند وآن یك دشتی است نزدیك یمن و خداسیلی فرستادو همه را غرقه کرد فرمود : در آن دشت از پانزده سال پیش آبی دیده نشده بود ، فرمود از اینرو آنرا دشت حضرموت نامیدند هنگامیکه اینها درآن مردند (یعنی مرك در رسید).

شرح- از مجلسی (ره) - « طیرا ابابیل » - بیضاوی گفته است ابابیل جمع اباله است یعنی جمعیت‌های بسیار این پرنده‌ها بدان مانند شده وبرخی گفته‌اند مفردی ندارد بمانند عباذید و شحاطیح.

«قوله حتی جدرت اجسامهم » تا تن آن‌ها آبله برآورد فیروزآبادی گفته جدری بضم جیم و فتح آن ریشها که در تن برآید باد کند و بترکد و ظاهر اینستکه بر هر کدام سنگریزه بسیار زدند تا تن آنها سوراخ سوراخ شد و ظاهر اخبار و تواریخ دیگر اینستکه برهر مردی یك سنگریزه زدند و بهمان مرد.

٤٥- از عبدالملك گوید میان امام باقر (ع) و یکی از فرزندان امام حسن مجتبی سخنی در گرفت و گزارش آن بمن رسید من رفتم خدمت امام باقر و تا رفتم درآن باره سخنی بگویم بمن فرمود خاموش باش، در میان ماها وارد مشو همانا مثل ما و مثل عموزادگان ما مثل مردیست که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت یکیرا بزراعتکاری شوهر داد و دیگر یرا بکوزه گری سپس بدیدار آنان رفت نخست نزد زن آنزراعتکار رفت و گفت حال شماها چگونه است؟ دخترش درپاسخ او گفت شوهرم زراعت بسیاری کشته و اگر خداوند بارانی بدهد حال ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر است.

سپس نزد زن آنکوزه گر رفت و گفت حال شما چطوراست؟ در پاسخ گفت شوهرم کوزه

فخاراً كثيراً فان أمسك الله السماء فنحن أحسن بني إسرائيل حالاً، فانصرف و هو يقول : اللّهم أنت لهما ، و كذلك نحن .

٤٦ - محمّد ، عن أحمد ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ؛ عن ذريح قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يعوّذ بعض ولده ويقول : «عزمت عليك ياريح وياوجع، كائناً ما كنت بالعزيمة التي عزم بها عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام رسول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على جنّ وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا لمّا أجبت وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابنتي ، السّاعة الساعة» .

بسیار ساخته و اگر آسمان نبارد حال ما درمیان بنی اسرائیل از همه بهتر است واو برگشت ومی گفت بارخدایا تو برای هردوی آنها هستی، وهمچنین هستیم ماها.

شرح- از مجلسی (ره)- قوله « و كذلك نحن» - یعنی شما را نرسد میان ماها قضاوت کنید زیرا هر دو طرف فرزندان پیغمبریم (ص) و احترام ما هر دو بر شما لازم است و نباید میان ماها بطرفداری اقدام کنید چنانچه آن مرد در میان دو داماد قضاوتی نکرد و کار هر دو را به خدا وا گذاشت.

٤٦- از ذریح گوید شنیدم امام صادق(ع) در تعویذ برای یکی از فرزندانش میفرمود:

تورا قسم می‌دهم ای باد وای درد هرچه باشی بدان عزیمتی که علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین رسول رسولخدا (ص) برجن وادی صبره عزیمة یافت و آنان هم اجابت کردند و اطاعت کردند که تو هم بناچار اجابت کنی و اطاعت کنی و از تن پسرم فلان که دختر زاده من است بیرون روی الساعه، الساعه.

شرح- از مجلسی ره - «علی جن وادی الصبره » شاید اشارت باشد بدانچه شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابن عباس نقلکرده است گوید : چون پیغمبر بسوی بنی المصطلق میرفت از راه کناری گرفت و شبش دریافت ودر کنار رود خانه‌ای منزل کرد چون آخر شب شد جبرئیل نزد او فرود آمد و به او گزارش داد که طائفه ای از جن در ته این وادی موضع گرفته اند و آهنك توطئه‌ای بر علیه او و اصحابش دارند در موقعیکه از آن‌جا بگذرند آن حضرت امیرالمؤمنین (ع) را خواست و باو فرمود بدینرودخانه برو و جمعی از دشمنان جن خدا برسر راهت آیند وآهنك تو کنند و با نیروئی که خداوندت داده است از آنها دفاع کن و بنامهای خدا عزوجل پناه گیر و خداوند تو را بعلم خود پناه دهد و صد تن از مردم متفرقه را با او فرستاد و بآن‌ها فرموددرخدمت اوباشید و فرمان اورا ببرید.

امیرالمؤمنین (ع) بدانرود خانه رو کرد و چون بلبه آن رسید بآن صد تن همراه خود فرمود برآن لبه بایستند و کاری نکنند جز بدستور او و خود پیشرفت و بر لب رود خانه ایستاد و اعوذ بالله گفت و نام خدا برد و اشاره بهمراهان خود کرد تا نزدیك شدند و باندازه یك تیر پرتاب از او فاصله گرفتند و خود بدزون رود خانه سرازیر شد و باد تندی وزید که نزدیك بودآن مردمرا برو در اندازد و آن‌ها را از جای برکند از بیم دشمن و بیم‌وضعیت، امیرالمؤمنین (ع) فریاد کشید منم علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسولخدا (ص) و عموزاده‌اش اگرخواهید بمانید واشخاصی

٤٧- محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن سنان، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يتفقّد يفقد و من لا يعدّ الصبر لنوائب الدّهر يعجز ، ومن قرض النّاس قرضوه ومن تركهم لم يتركوه ، قيل : فأصنع ماذا يارسول الله ؟ قال : أقرضهم من عرضك ليوم فقرك .

بچشم همراهان او آمد که بمانند ترکمن بودند و از دست آن‌ها زبانه آتش نمایان بود که جای گرفتند و در کناره‌های آنرودخانه بگردش آمدند.

امیرالمؤمنین قرآن میخواند و بدرون رودخانه میرفت و با تیغ خود براست و چپ اشاره میکرد و آن اشخاص درنگی نکردند و مانند دودی سیاه شدند و امیرالمؤمنین الله اکبر گفت و سپس از آن‌جا که فرود شده بود برآمد و همراهانش بدنبال او آمدند تا آن موضع از آنچه رخ داده بود پاك شد.

اصحاب رسولخدا (ص) باو گفتند یاابالحسن باچه برخوردی نزدیك بود از ترس بمیریم وازتو بیشتر بیمناك بودیم از آنچه خود در آن گرفتار بودیم در پاسخ آن‌ها فرمود چون دشمن خود را نمود نامهای خدا را بلند بردم و آن‌ها زبون شدند و دانستم چه بی‌تابی بدان‌ها دست داده منهم بی ترس از آن‌ها در میان رودخانه رفتم و اگر بحال خود مانده بودند همه را میکشتم و خدا مکر و شر آن‌ها را دفع کرد از مؤمنان و باقی مانده پیشتر از من خدمت رسولخدا (ص) روند و ایمان آورند امیرالمؤمنین با همراهان خود نزد رسولخدا (ص) برگشت وگزارش کار خود را داد و آن حضرت آسوده خاطر شد و خرم گردید و دعای خیر درباره او کرد و فرمود یا علی پیش ازتو آن ها که خدا از تو بیمناکشان کرده بود آمدند و اسلام آوردند و اسلامشانرا پذیرفتم سپس با جمع مسلمانان کوچ کرد و آسوده‌خاطر و بی‌ترس از آنرودخانه گذشتند وعامه هم این‌حدیث را بدون انکار موافق خاصه روایتکرده‌اند انتهی.

٤٧- از امام باقر(ع) که رسولخدا (ص) فرمود: هر که وارسی کند بدست نیاورد (جزری گفته مقصود اینستکه هر که از احوال مردم وارسی کند و در مقام تفتیش آن‌ها برآید آنچه پسند اواست نیابد زیرا خیر درمردم کم‌است) و هر که برای ناگواریهای روزگار شکیبائی پیشه نکند در ماند و هر که بمردم قرض دهد باو قرض دهند (یعنی هر که از مردم ببرد و کناره کند از او کناره کنند یا اینکه هر که بمردم بد گوید باو بد گویند) و هر که مردم را ترك کند دست از او بر ندارند.

عرض‌شد یا رسول‌الله پس چه بکنم؟ فرمود بمردم از آبروی خود وام بده برای‌روزنیازمندیت (یعنی در برابر بدگوئی و آبرو ریزی آن‌ها صبر کن و انتقام مکش تا در روز قیامت از آن ها عوض بگیری).

۴۸ ـ عنه ، عن أحمد ؛ عن البرقيّ ، عن محمّد بن يحيى ، عن حمّادبن عثمان قال : بينا موسى بن عيسى في داره الّتي في المسعى يشرف على المسعى إذ رأى أبا الحسن موسى عليه السلام مقبلاً من المروة على بغلة فأمر ابن هياج رجلاً من همدان منقطعاً إليه أن يتعلّق بلجامه ويدّعي البغلة فأتاه فتعلّق باللّجام وادّعى البغلة فثنّى أبوالحسن عليه السلام رجله فنزل عنها وقال لغلمانه : خذوا سرجها وادفعوها إليه ، فقال : والسرج أيضاً لي ، فقال أبوالحسن عليه السلام : كذبت عندنا البيّنة بأنّه سرج محمّدبن عليّ وأمّا البغلة فانّا اشتريناها منذ قريب وأنت أعلم وماقلت .

۴۹ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن محمّدبن مرازم ؛ عن أبيه قال : خرجنا مع أبي عبدالله عليه السلام حيث خرج من عند أبي جعفر المنصور من الحيرة فخرج ساعة أذن له وانتهى إلى السالحين في أوّل اللّيل فعرض له عاشر كان يكون في السّالحين في أوّل اللّيل فقال له : لاأدعك أن تجوز

۴۸ـ از حمادبن عثمان گوید در این میانکه موسی بن عیسی (از سران بنی‌عباس) در خانه خود بود که آن خانه در کنار محل سعی میان صفا و مروه بود و بمحل سعی توجه داشت بناگاه دید ابوالحسن موسی (ع) (امام هفتم) از طرف مروه سوار براستری می آید، بی‌درنك ابن هیاج که مردی همدانی وسرسپرده بود فرمان داد تامهار استر امامرا بگیرد ومدعی شود که استرازآن‌اواست نزد اوآمد و بلگام چسبید ومدعی آن‌شد.

امام کاظم(ع) بی‌درنك پای از رکاب برداشت وازآن پیاده‌شد وبغلامانش‌فرمود زینرابردارید و استررا باو بدهید ابن هیاج گفت زین‌هم ازمن است . درپاسخ اوفرمود دروغ گفتی ما بینه‌داریم که این‌زین ازمال محمدبن علی (پدرم ـ ع) بوده است ولی استررا همین نزدیکی خریدیم وتو بهتر میدانی وآنچه می گوئی .

شرحـ ازمجلسی ره ـ تسلیم استر باو بااینکه میدانست دروغ می گوید یا برای حفظ آبرو بوده و دریغ از اینکه با این مرد دلقك نزد والی بمحاکمه رود یابرای این‌بوده که‌درصورت‌مرافعه باید قسم‌بخورد برد دعوی او وازآن دریغ داشته‌است یابرای این بوده که مردم درصورت جهل‌بحال مدعی‌طرح دعوی‌نکنند وتسلیم مدعی شوند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ چون امام (ع) میدانست که این اقدام بدستور موسی بن عیسی مرد متنفذ حکومت وقت‌است میدانست که‌اگر کار بمرافعه کشدشهود قلابی وزورمیسازند ودرمحکمه اورا محکوم میکنندو هم استررا میبرند وهم‌باعث زحمت‌او میشوند این بود که استررا تسلیم کرد و از شر توطئه‌آسوده شد ودر حقیقت توطئه را کشف کرد وخنثی نمود.

۴۹ـ از محمدبن مرازم ازپدرش گوید ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم که در حیره‌ازنزد ابی‌جعفر منصور دوانیقی رخصت خروج دریافت کرد و آزاد شد در همان ساعت اجازه بی درنك حرکت کرد و سرشب بپاسبانان گشتی برخورد و یك گمرك‌چی که در میان پاسبان‌های گشتی‌بود در همان سرشب بآن‌حضرت درآویخت و گفت من نمی گذارم تو ازاینجا بگذری و حضرت باو اصرار کرد و ازاو خواهشکرد واو بسختی سرباز زد وجلو حضرترا گرفت، من ومصادف در خدمت آن

فألحّ عليه وطلب إليه ، فأبى إباء و أنا و مصادف معه فقال له مصادف : جعلت فداك إنّما هذا كلب قد آذاك وأخاف أن يردّك وما أدري ما يكون من أمر أبي جعفر وأنا ومرازم أتأذن لنا أن نضرب عنقه ، ثمّ نطرحه في النهر؟ فقال : كفّ يا مصادف ، فلم يزل يطلب إليه حتّى ذهب من اللّيل أكثره فأذن له فمضى فقال : يا مرازم هذا خير أم الذي قلتماه ؟ قلت : هذا جعلت فداك ، فقال: إنّ الرّجل يخرج من الذّلّ الصغير فيدخله ذلك في الذّلّ الكبير .

٥٠ - عنه ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن الحجّال ، عن حفص بن أبي عائشة قال : بعث أبو عبدالله عليه السلام غلاماً له في حاجة فأبطأ فخرج أبو عبدالله عليه السلام على أثره لمّا أبطأ عليه فوجده نائماً فجلس عند رأسه يروّحه حتّى انتبه فلمّا انتبه قال له أبو عبدالله عليه السلام : يا فلان والله ما ذاك لك تنام اللّيل والنّهار؛ لك اللّيل ولنا منك النّهار .

حضرت بوديم، مصادف باو عرضكرد همانا اين گمرك‌چى سگى است كه تورا آزار داده و ميترسم تورا نزد منصور بر گرداند و نميدانم كه دراين بار دوم منصور با شما چه خواهد كرد من بامرازم هردو حاضريم اجازه ميدهى گردن اورا بزنيم وجسد اورا بيندازيم درنهر.

درپاسخ فرمود: اى‌مصادف دست بردار و آرام باش وامام پيوسته ازاو طلب رفع‌مزاحمت كردتا بيشتر شب گذشت و در آخر شب اجازه گذر بحضرت داد و حضرت براه خود رفت و پس ازآن فرمود : اى مرازم اين بهتر است يا آنچه شما گفتيد گفتم قربانت اين‌بهترشد.

فرمود: بسا كه مرد ازخوارى كوچكى برآيد ودر خوارى بزرگترى در آيد .

شرح - ازمجلسى ره- قوله فى السالحين- يعنى پاسبانهائيكه شب گردند چنين گفته شده ولى درستش اينستكه مقصود ازسالحين‌درهر دوجا نام‌محلى است در كتاب مغرب گفته است سالحون‌موضعى است در٤ فرسخى بغداد پايان‌نقل ازمجلسى ره.

من گويم حيره در حدود كوفه است و بعيد است كه حضرت دراين مدت بآنجا رسيده باشدو وبر فرض گرفتارى بخودمنصور مراجعه‌شود و درست‌تر همان‌معنى اول‌است و منظور پاسبانان شب گردان اطراف‌همان حيره بوده كه شايد بمنظور حفاظت منصور در آنجا گشت ميزدند و منظور آن گمرك چى هم اين بوده است كه بعنوان دشمنان منصور حضرت و همراهانشرا متهم‌سازد واين عادت گمرك‌چيانستكه بهروسيله‌براى آزار مسافران متشبث‌ميشوند.

٥٠- ازحفص‌بن أبى‌عايشه گويد امام صادق (ع) يكى ازغلامانشرا بدنبال‌كارى فرستاد واودير كرد، امام صادق بدنبالش بيرون شد كه دير كرده بود و ديد خوابيده امام بالاى سرش نشست‌و او را باد زد تابيدارشد چون بيدارشد امام صادق(ع) باو گفت‌اى‌فلانى بخدا حق‌نددارى هم‌شب‌بخوابى وهمروز شبت ازآن تواست وروزت ازآن ما.

٥١ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن حسّان [عن] أبي عليّ قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لاتذكروا سرّنا بخلاف علانيتنا ولاعلانيتنا بخلاف سرّنا ، حسبكم أن تقولوا مانقول وتصمتوا عمّانصمت ، إنّكم قدرأيتم أنّ الله عزّ وجلّ لم يجعل لأحد من النّاس في خلافنا خيراً ؛ إنّ الله عزّ وجلّ يقول : «فليحذرالذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم» .

(حديث الطبيب)

٥٢ ـ محمّد ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن زيادبن أبي الحلال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال موسى عليه السلام : يارب من أين الدّاء ؟ قال : منّي ، قال : فالشفاء ؟ قال : منّي قال : فما يصنع عبادك بالمعالج؟ قال : يطبّب بأنفسهم فيومئذ سمّي المعالج الطبيب .

٥١ـ ازابی علی گوید شنیدم امام صادق (ع)میفرمود در پیش مردم ظاهر و باطن مارا برخلاف یکدیگر جلوه ندهید شما را در مذهب خود همین بس که هرچه را ما بگوئیم بگوئید و از هرچه دم بندیم دم بندید. براستی شمادیده اید که خداعزوجل درمخالفت ماخیری برای کسی قرارنداده راستیکه خدا عزوجل میفرماید (٣٠ـ النور) باید حذر کنند کسانیکه مخالفت میکنند ازفرمان خدا ازاینکه دچار فتنه‌ای شوندیاعذاب دردناکی.

حدیث راجع بطبیب

٥٢ـ ازامام صادق (ع) که فرمود موسی (ع) عرضکرد پروردگارا درد از کجااست، فرمود از جانب من ، عرضکرد درمان از کجا است ؟ فرمود از من است ، عرضکرد پس بنده هایت را با پزشك معالج چه‌کار ؟ فرمود بدان دلخوش شوند . وارآنروزمعالج طبیب نامیده شد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «یطبب بانفسهم» در برخی نسخه باباء است و دربرخی بایاء دو نقطه فیروزآبادی گفته معنی طب‌تانی و تلطف است یعنی طبیب بمعالج گفته‌اند برای آنکه بواسطه رفق و مهرورزی و تدبر خود اندوهرا از دل بیمار میبرد و شفاء بدست اونیست و امابنا بر نسخه دوم مقصود این نیست که طبیب از آن ماده باز گرفته شده چون یکی مضاعفست ویکی معتل وبلکه مقصود اینستکه نام طبیب باعتبار این نیست که بیماری ازتن برد بلکه باعتبار اینست که غم ازدل بردو دلرا خوش کند . پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم بیماری نقصانی است درجهاز زندگی یك موجود جاندار بواسطه فقدان یکی ازشرائط زندگی یایکی ازاعضاء و ارکان آن و نسبت آن بخداوند از نظراینستکه آنرا نیافریده است یعنی بالعرض ومجاز است مانندنسبت خلق شر وظلمت بذات حضرت او . وشفاء ودرمان بیماری عبارتست از ایجاد آن شرط ویا جزء مفقود وبوجه حقیقت مستند بحضرت ودود است و کار پزشك هرچه‌هم استاد ودرست فهم ودرست کار باشد آماده کردن زمینه است برای ایجاد شرط ویاجزء جهاز زندگی بمانند

٥٣ ـ عنه ، عن أحمد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن أبي أيّوب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مامن داء إلاّ وهو يسارع إلى الجسد ينتظر متى يؤمر به فيأخذه ـ .

وفي رواية أُخرى :ـ إلاّ الحمّى فانّها ترد وروداً .

٥٤ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عبدالعزيز بن المهتدي ؛ عن يونس بن عبدالرحمن؛ عن داود بن زربي قال : مرضت بالمدينة مرضاً شديداً فبلغ ذلك أباعبدالله عليه السلام فكتب إليّ : قد بلغني علّتك فاشترصاعاً من برّ ثمّ استلق على قفاك وانثره على صدرك كيفما انتثر وقل : «اللّهمّ إنّي أسألك باسمك الذي إذا سألك به المضطرّ كشفت ما به من ضرّ ومكّنت له في الأرض وجعلته خليفتك على خلقك أن تصلّي على محمّد وعلى أهل بيته وأن تعافيني من علّتي» ثمّ استوجالساً واجمع البرّ من حولك وقل مثل ذلك وأقسمه مدّاً لكلّ مسكين وقل مثل ذلك، قال داود : ففعلت مثل ذلك فكأنّما نشطت من عقال وقد فعله غير واحد فانتفع به .

اینکه زارع بذرافشاند ویا آنکه نهال بکارد، وبسیاری از بیماریها دوره‌ای دارد درمزاج بیمار که خود بخود بگذرد و بهبودی پدید آید ازاینجهت میفرماید بیشتر فائده پزشك از نظر روانی وروحی است وبرای خوش کردن دل بیماراست.

٥٣ـ از امام صادق (ع) فرمود هیچ دردی نیست مگر آنکه بتن شتابد (راه درادخ)و بانتظار است که چه زمانی فرمان بدو رسد تا تن را فروگیرد و در روایت دیگر فرموده است که ـ جزتب زیرا که آن یکباره بتن درآید .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله: وهوشارع الی الجسد» یعنی بدان راهی دارد ونفوذ میکندوشاید مقصود اینست که غالب دردها درخود تن ماده ای دارد ودرمورد اقتضاء شدت یابند جزتب که بی‌ماده درونی ببدن تسلط یابد مثلا مانند ورود هوای سرد یا گرم برآن.

٥٤ـ از داودبن زربی گوید من درمدینه سخت بیمارشدم وبگوش امام صادق (ع) رسید و بمن نگارش فرمود که:

دردمندی توبمن رسید، یك صاع گندم بخر (یکمن تبریز کمتر) و برپشت بخواب وآنرا بر سینه‌ات بیفشان هرگونه افشان‌شد وبگو: بارخدایا من ازتو خواهش دارم‌بدان نام‌تو که هرگاه آن پریشان تورا بدان بخواند آنچه پریشانی‌دارد ازاو برطرف کنی واورا برزمین جای گزین سازی و خلیفه برخلق خودت‌نمائی که رحمت‌فرستی‌برمحمد واهل بیتش ومرا ازاین دردیکه دارم عافیت‌بخشی، سپس برخیز بنشین وآن گندمرا ازگرد خود جمع کن و همان ذکررا بخوان وآنرا بچهار مد (در حدود یکچارك) بخش کن وهر یکرا بمسکینی بده وهمان ذکررا بخوان، داود گوید: من‌چنین کردم وگویا از بندرها شدم ودیگران‌هم عملکردند وازآن سودبردند.

(حدیث الحوت علی ای شی هو)

۵۵- محمّد، عن أحمد، عن ابن محبوب؛ عن جميل بن صالح؛ عن أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الأرض على أيّ شيء هي ؟ قال : هي على حوت ، قلت : فالحوت على أي شيء هو ؟ قال : على الماء ، قلت : فالماء على أي شيء هو ؟ قال : على صخرة ، قلت : فعلى أيّ شيء الصخرة ؟ قال : على قرن ثور أملس، قلت : فعلى أيّ شيء الثور؟ قال : على الثرى ، قلت : فعلى أيّ شيء الثرى ؟ فقال : هيهات عند ذلك ضلّ علم العلماء .

حدیث ماهی که برچه استوار است

۵۵- ازابان بن تغلب ازامام صادق (ع) گوید ازآن حضرت پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: برماهی. گفتم ماهی برچه استواراست؟ فرمود برآب، گفتم آب برچه استواراست؟ فرمود برصخره گفتم صخره برچیست؟ فرمود برشاخ گاوی خوش پشت ، گفتم گاو برچه استواراست؟فرمود برخاك بانم؟ گفتم خاك بانم برچه استواراست؟ در پاسخ فرمود پردور رفتی اینجا است که دانش دانشمندان گم است.

شرح - این الفاظ را بترتیب باید درخاطر سپرد :

۱- زمین	۲- حوت = ماهی	۳- آب	۴- صخره
۵- شاخ گاو	۶- ثری = خاك بانم.	۷- X = ایکس- ناگفتنی یانافهمیدنی .	

اکنون این مصاحبه۶سؤالیرا می توان بچندوجه تقسیم کرد:

۱- از نظر ساختمانی وبشکل عمودی و مقصود این باشد که ساختمان زمین و پایه های آن تا هرجا که باشد بعنوان یك ساختمان هفت اشکوبه تنظیم گردد که روی هم چیده شده و بر زبرهم قرار گرفته است و ازاین نظرصورت ساختمانی به‌این شکل درمی آید: ——————<

کره زمین

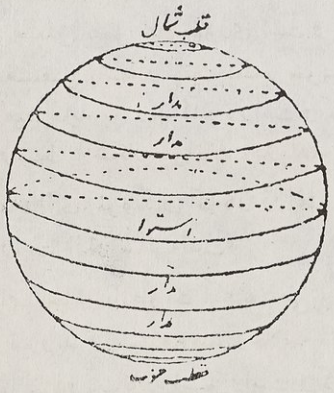

ماهی
آب
سنك
گاو
گل
مجهول است

۲- از نظر عمرانی و دوره‌های زندگی تاریخی بشر بر روی زمین و بشکل افقی ومنظور سؤال ازاین است که عمران و آبادی زمین ازروز اول تکوین و اجتماع بشری برچه پایه بوده و برچه عواملی استوارشده است دراینصورت می توان این مصاحبه رابه‌اینصورت تشریح کرد:

۱- راوی- عمران و آبادی زمین بر چه وضعی بوده است؟

امام- بر ماهی- این بیان اول زندگی آبرومندانه بشر است زیرا اول تشکیل اجتماع

و عمران بشری در کنار نهرها و دریاها بوده و اولین خوراك معمولی او از شکار ماهی تأمین شده است پس می توان ماهیرا رمزیك دوران ابتدائی زندگی بشر دانست

۲ـ راوی ـ ماهی برچه اساس زندگانی داشته و کفایت قوت بشر را می‌نموده است ؟

امام ـ ماهی بر آب زندگانی دارد و هرگز نایاب نمیشود و نیاز بپرورش ندارد .

۳ـ راوی ـ آب بر چه‌قرار می گیرد؟

امام ـ بر صخره ـ یعنی ماده‌ای که فشرده شده است و سنك شده و ممکن است منظورسؤال پرسش از آغاز شروع این گونه زندگانی بشر باشد و منظور جواب این باشد که زندگی بشر با خوراك ماهی و شکار از نهر و دریا همراه با دوران زندگانی حجری او بوده است که یکی‌از ادوار تاریخی زندگانی ابتدائی بشر است و هزارهاسال بدرازا کشیده است.

٤ـ راوی ـ زندگانی‌دوران‌حجر بر چه‌استوارشده‌است ؟ یعنی این زندگانی دوران حجری که با شکار ماهی و حیوانات دریا گذشته بچه وضع دیگری مبدل شده است و بچه صورت تازه ای در آمده است؟

امام ـ بشاخ نره گاو استوار شده است یعنی دوران حجری بشر در سیرتکامل بدوران زراعت و کشت گندم و حبوبات منتقل شده است و بعهده گاو و آهن گذاشته شده است و معنی این مثل معروف که:

زمین روی شاخ گاو میگردد همین است، یعنی گردش عمران زمین و زندگانی بشر بر پایه کشت و زراعت است که بنیروی نره گاواز دوران بسیار قدیم تاآغاز همین قرن اداره میشده واز آغاز این قرن آنرا بوسائل مکانیزه و تراکتور تحویل داده است .

برای توضیح باید گفت که جمله «علی ای شیء» به اصطلاح نحوی ظرف مستقر است و جار و مجرور متعلق بفعل عام مقدری است و لازم نیست آن فعل عام نسبت بمورد تعبیر ماضی باشد بلکه روا است مستقبل باشد و چنین تفسیر شود که زندگانی دوران حجر بر چه وضعی قرار گرفت ؟ و امام درجواب میفرماید بر زندگانی‌زراعت و کشاورزی وبا تحصیل غذا از گندم وحبوبات آن دوران‌ماهی خوردن وتنها با شکارحیوانات دریاها و نهرها گذرانیدن به پایان رسید .

۵ـ راوی، نره گاو که‌کار زراعترا انجام‌میدهد برچه استواراست؟ یعنی‌بچه وسیله‌وبرچه پایه این‌کار زراعت ازاو ساخته‌است؟

امام ـ خاك بارطوبت که هم می‌تواند آنرا شیار کند و هم تخمیکه در آن کشت میشودسبز میکند و میروید و بثمر میرسد وخلاصه مقصود اینستکه زندگی زراعتی که روی شاخ گاو نرمیچرخد برزمین خاکی وآب کافی استواراست و گاو ابزاری است که در زمینه وجود خاك و رطوبت میتواند تولید زراعت کند .

٦ـ راوی زمین بارطوبت برچه وضعی استوار میشود؟

ممکنست مقصود پرسش ازسرانجام زمین باشد وپایان زندگانی‌بشر وممکنست مقصود پرسش ازوضع تازه‌زراعت باشد که جانشین زراعت باگاو میشود مانند زراعت باوسائل صنعتی امروزه و در پاسخ این‌پرسش بهرنظر باشد:

امام ـ بسیار دوراست، یعنی دوران پایان عمرزمین که برستاخیزمیکشد یا دوران تبدیل وضع

زراعت با گاو بزراعت با ماشین بسیار دور است و علم دانشمندان هنوز بدان راه نبرده ودر وادی فهم آن گم است ودرآن زمان میسر نبوده است که درپاسخ این پرسش بیانی شود که برای عموم مردم دانشمند آنروز قابل فهم وباور باشد.

۳ـ طرح سئوالات ازنظرعلمی وفیزیکی وفهم رموزنظم زمین وموادشیمیائی آن بدین تفصیل:

۱ـ راوی ـ از اوپرسیدم زمین بر چه استوار است؟ یعنی بچه وسیله زمین درقرارگاه معین خود دربخش ثابتی از فضا برقرار است واز مدارمقررخود این وروآن ورنمیرود؟

امام ـ بر ماهی استوار است ـ یعنی طبع سرد وآبگون خود و این رمزقوه دافعه است که بر اثر برودت و سردی در نهاد زمین بوجود آمده و آنرا در فاصله معینی ازمرکز خورشید وسیارات دیگر متوقف و مستقر ساخته است.

۲ـ راوی ـ قوه دافعه که بکلمه حوت تعبیر شده است بر چه حقیقتی استوار است؟

امام ـ بر آب که مایه برودت و ثقل است.

۳ـ راوی ـ آب که خودجسم سائل و روانی است بچه وسیله مستقر مانده است تاحافظ نیروی دافعه زمین باشد؟

امام ـ بر مواد متحجره زمین که سرد شده و بصورت کوه و لنگر دریاها در آمده است و این موافق با آیات بسیاریست که در قرآن مجید کوهها را که صخره های کره زمین است به لنگر و وسیله استقرار زمین در مدار خود تعبیر کرده است از آن جمله میفرماید (۳۰ ـ النازعات) و زمین را پس از آن گسترد ۳۱ ـ و آب و چراگاهش را از آن بر آورد ۳۲ ـ و کوهها را لنگر آن کرد.

و خود ترتیبی که در این آیات مقرر شده بمضمون پاسخ های امام (ع) در اینروایت بسیار نزدیك است.

٤ـ راوی ـ صخره برچه استوار است؟

امام (ع)ـ بر روی شراره‌های شاخ شکل مایع نرشور و نرم و بدون گیره درون زمین ـ در حقیقت این صخره های سخت قشر زمین بمانند در پوش محکمی است که روی شراره مایع مذاب درون آن قرار دارد که بمانند شاخ نره گاوی جهش میزنند تا سر برآرند و اگر کوههای آتش فشان خاموشرا در نظر بگیرید و تصور کنید که چگونه در هنگام آتش فشانی شعله‌هائی از دهانه آن بیرون میجسته که چون شاخ گاوی از درون زمین سر بر میآورده است برسائی و شیوائی این تعبیر تصدیق می کنید و با توجه به این حقیقت که چگونه پس از صخره شدن این مواد این صخره بمانند در پوشی در روی این شاخ قرار گرفته و آنرا نگهداشته است مطلب بسیار روشن میشود.

و کلمه املس هم این معنیرا تأیید می کند ـ در مجمع البحرین گوید:

ملاست ضد خشونت است یعنی نرمی و ملس الشیء از باب تعب در جائی گویند که برای چیزی گیره و وسیله استمساك نباشد.

المنجد گوید: ملس که جمع آن ملوس و املاس و جمع بر جمعش امالیس است بمعنی مکان مستوی است و ملسی بمعنی ناقه تندرو تاآنکه گوید املس ضد خشن است.

در این صورت تعبیر از مایع مذاب قسمت درونی زمین که قشر جامد و صخره مآبی بر آن احاطه دارد به ثور املس یا از نظر معنی لغوی اشتقاقی کلمه ثور است که بمعنی جوشش و جهش است از ثار یثور ثوراناً ـ در مجمع البحرین گوید:

« ثور » ـ خدا فرموده است « و أثاروا الارض » یعنی آنرا برای کشت زیر و رو کردند و در خبر است که ثارت قریش بالنبی (ص) فخرج هارباً یعنی قریش بر پیغمبر (ص) شوریدند و او هم گریخت.

«المنجد» گوید: ثار ثوراً و ثوراناً و ثؤاراً هاج یعنی جهید، تا آنکه گوید: ثوران و ثور به معنی شفق و سرخی انتشار آن است و با توجه به این معانی اگر کلمه ثور املس را بمعنی جهنده نرمی، عبارت از مایع درونی زمین تفسیر کنیم که بطور استعاره کلمه قرن بدان اضافه شده است راه دوری نرفتیم.

و یا اینکه ثور املس بمعنی گاو نرم اندام و هموار پشت بطور استعاره و تشبیه در اینمعنی بکار رفته است.

۵ـ راوی ـ این مایع درونی و پرشور زمین چه حقیقتی دارد و برچه استوار است؟

امام (ع) ـ خاك با رطوبتیست یعنی ماده‌ای که دارای مواد آب است اکسیژن و هیدروژن یا مقصود ذرات اصلی ماده است که دارای قوه و نیروی جنبش است که از نظر طبیعی مبدأ پیدایش همه موجودات مادی است و بناچار ماده‌ای باید و نیروی حرکتی تا موجودی مادی پدید آید و این مسئله ماده نخست و قوه نخست از بغرنجترین مسائل طبیعی امروزه است و بزرگترین دانشمندان در تصویر حقیقت آن گیج و گم شده‌اند و هنوز ندانسته اند که این دو چیز هستند یا یك چیز و آن یك چیز ماده است یا قوه ! و در اینجا دور نیست که بجای کلمه ثری که در پاسخ امام است کلمه اثیر گذارده شود که در اصطلاح دانشمندان طبیعی عرب زبان امروزه یك بطن عمیقیست از ماده و یا اثر عمیق آنست.

٦ـ راوی ـ تارو پود وجود ثری برچه استوار است؟ یعنی ماده اول بچه تجزیه و تحلیل میشود؟ یا گازی که در درون زمین است بچه تجزیه و تحلیل میشود؟

امام ـ بسیار دور است در اینجا است که دانش دانشمندان گم است.

اگر سؤال بروجه اول طرح شود که مقصود فهم نهان ماده نخست باشد معنی هیهات اینست که حقیقت ماده نخست بسیار دور از فهم است و دانشمندان تاهمیشه در آن گم‌اند و این خود از مسائل اصم ولاینحل علم طبیعیست.

و اگر سؤال بروجه دوم طرح شود معنی هیهات اینست که هنوز قرنها باید بگذرد و زمان بسیار دوری آید تا دانش بشر بپایه‌ای رسد که بتواند حقیقت گاز و اجزاء درونی آنرا تشخیص دهد و آنرا تجزیه و تحلیل نماید.

اکنون باید یادآور شوم که طرح این مصاحبه از نظر اول که سؤال از اشکوبه‌های سازمان زمین باشد و از پایه‌های ساختمانی آن که بروجه عمودی بدان استوار است معقول بنظر نمیآید نه از نظر سؤال و نه از نظر جواب و نمیتوان آنرا منسوب باصحاب دانشمند امام دانست و بشخصیتی

مانند ابان بن تغلب که از فضلا و دانشمندان بنام دوران خود بوده است نسبت‌داده . درشرح حال‌او گفته‌اند (ص۲ رجال کبیر طط).

ابوعمرو کشی در کتاب رجال خود گفته است ابان از علی‌بن الحسین (ع) روایت حدیث کرده است و ابوزرعه رازی او را در شمار روات امام صادق (ع) ثبت کرده است و هم روات از تابعین و نزدیکان بدانها و گفته‌ابان‌بن‌تغلب از انس‌بن مالك روایت کرده و ابوبکر محمدبن عبدالله بن ابراهیم شافعی حدیث ابان را چنین یادآور شده‌است:

۱ـ اعمش ۲ـ محمدبن منکدر ۳ ـ سماك‌بن حرب ٤ـ ابراهیم نخعی.وابان‌رحمه‌الله‌در هرفنی از فنون دانش استاد و پیشوا بوده‌است، در قرآن وحدیث وادب ونحو و کتبی دارد:

۱ـ تفسیر غریب‌القرآن.

۲ ـ کتاب فضائل‌ـ وپس از ذکر سلسله‌سند خود در روایت این دو کتاب گوید.

۳ـ کتاب صفین‌ـ تاآنکه گوید احمدبن محمد روایتکرده که پسرش گفت من باپدرم خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدیم وتاچشم او بپدرم‌افتاد فرمان داد توشکی برای اوانداختند وبااودست داد واورا درآغوش کشید واز اواحوالپرسی کرد وباو خوش‌آمد گفت.

وگفته چون ابان‌بمدینه واردمیشد همه مردم دوراورا میگرفتند ویکی ازاسطوانه های مسجد پیغمبر برای‌تدریس وسخنرانی اوآماده میشد..

واز بلاذری دروصف او روایتکرده است که عطیه عوفی‌ازابان روایتکرده است که امام‌باقر (ع) باو فرمود: درمسجد مدینه بنشین وبمردم فتوی بده و من دوست دارم که در شیعیانم‌مانند توئی دیده شود.

بااین‌مدح‌بلیغ‌وفضل ودانش شگرفیکه رجال‌شناسان اسلام ازموافق ومخالف درباره ابان بن تغلب‌ره بیان کرده‌اند نمیتوان اورا بیك مسئله‌مسلم جاهل شناخت وآن اینستکه زمین کره ایست در فضا واز همه‌طرف بهوا برخورد دارد وروی پایه‌ای ساخته نشده‌است زیرااین مسئله هزارها سال‌پیش ازدوران ابان‌بن‌تغلب مسلم‌شده‌بود و کوچکترین دانشمندان آنرامیدانستندوخصوص در این تاریخ که اسلام درمحیط جهان پهن‌شده بود ودانشمندان یونان وایران ومصر و کشورهای دیگر جزء سازمان فرهنگی اسلام شده بودند وخصوص درمحیط کوفه محل نشوو نمای ابان‌که بدانشگاه جندیسابور نزدیك بود ودر کنار مدائن‌پایتخت علمی وفلسفی دولت ساسانیان ساخته شده‌بود باتوجه‌باین‌مطالب هرگز نمیتوان گفت ابان‌بن تغلب از ساختمان‌های اشکوبه‌دار زیرزمین از امام صادق(ع) پرسش کرده وجواب روی این‌نظر صادرشده است.

و ناروا‌تر اینکه امام صادق بااین گونه پرسش موافقت کرده و برای زمین وپایه‌های آن این اشکوبه‌ها راتحویل ابان‌بن تغلب داده‌است چنانچه نمیتوان تصور کرد که کسی چنین مضمونیرا بنام مصاحبه‌ای میان ابان‌بن‌تغلب‌وامام صادق(ع) جعل کرده باشد زیرا درباره ساختمان زمین‌چنین‌عقیده‌ای ازخرافی سرایان‌هم درهیچ کجابنظر نرسیده‌است تااین خرافترا درباره امام‌جعل کرده‌باشند زیرا چنانچه گفتیم مسئله کروی بودن‌زمین ومعلق بودن‌آن درفضا به‌اعتبار مرکز ثقل‌جهان مادیکه‌یك‌اصل فلسفه یونانی‌است دراین دوره معروف ومسلم بوده‌است ودر محافل نیم‌علمی هم‌بچنین سخنهادم زدن میسر نبوده تابرسد بمحفل‌علمی کشاف‌حقائق جعفربن محمدالصادق (ع) ودانشمندی چون ابان بن

٥٦ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن زرارة ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ خلق الأرض ثمّ أرسل عليها الماء المالح أربعين صباحاً والماء العذب أربعين صباحاً حتّى إذا التقت واختلطت أخذ بيده قبضة فعركها عركاً شديداً جميعاً ثمّ فرّقها فرقتين ، فخرج من كلّ واحدة منهما عنق مثل عنق الذرّ فأخذ عنق إلى الجنّة وعنق إلى النّار .

تغلب و با ملاحظه اینکه سند اینروایت هم صحیح بوده‌است و بعلاوه از اعتبار وصحت، کلیه اخبار کافی صحت اسنادی هم دارد نمیتوان آنرا طرح کرد و بناچار مقصود از آن بیان یك حقائقی است که بنظر من هر کدام از دو وجه اخیر با آن سازگار است و بسا وجه صحیح دیگری هم در نظر دیگران آید.

حدیث آغاز آفرینش انسان

٥٦ـ اززراره ازامام باقر ویا صادق(ع) فرمود: راستی خداعزوجل زمینرا آفرید وسپس تا چهلروز آب شور برآن روان کرد وتا چهلروز آب شیرین تاچون بهم برخورد و آمیخت بدست قدرت خودمشتی ازآن برگرفت وهر دورا سخت درهم‌مالید وفشرد وسپس بدوبخش کرد و ازهر کدام ازآن شور و شیرین انبوهی بر آمدند بمانند انبوه ذره‌ها و گروهی راه بهشت گرفتند و گروهی راه دوزخ.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله «ثم فرقها فرقتین» فاضل استرآبادی گفته‌است یعنی خدا آن حصه‌ایکه باآب شیرین ترشده بود دستورداد تا ازآن حصه که باآب شور ترشده جداشودوهر کدام ازآنهاتیکه کوچکی شوند بصورت‌ذره تاهر تیکه تنی‌باشد برای روح‌مخصوصی از ارواح که در روزمیثاق درپاسخ خدا فرمود: آیامن پروردگار شما نیستم، گفتندآری و تیکه‌های حاصله از آب شیرین تن ارواحی شدندکه در آنروز فرمان بریشان ثابت شدوتیکه‌های حاصله ازحصه‌ایکه باآب شور ترشدندتن‌شدند برای‌ارواحی که‌در آنروزنافرمانیشان‌ثابت‌شد و از احادیث آنان‌فهمیده شود که خدا تعالی دو بار تنها را بصورت ذر در آورده یکی پیش از آفریدن آدم(ع) و یك بار پس از آن انتهی .

من گویم ـ ما در باره این گونه اخبار سخن را در باب کفر وایمان تمام کردیم ـ پایان‌نقل از مجلسی ره.

من گویم درآنجا ثابت‌نمودیم که خلقت‌پیکری انسان جزآنکه دراین جهانست درست‌نیست و مستلزم‌قول بتناسخ‌است وعقیده بتعددآن رسواتراست واینگونه احادیث کنایه از امتیازیست که‌میانه خوبان وبدان درعالم زندگی آنان‌پدیدمیآید وتعبیر بروان کردن آب شور وشیرین برروی‌زمین‌عبارت ازوجود آمادگیهای خوبی وبدیست که براثر اختلاط اجزاءهستی مادی‌وترکیب آنهاپدیدارمیشود زیرابسائط عالم‌ماده درذات خودموصوف بخوبی‌وبدی نتواننده‌شد واثری‌هم ندارند وازترکیب آنها است که آثار پدیدآید وبتناسب خوب وبد فراهم‌میگردد.

(حديث الاحلام والحجة على اهل ذلك الزمان)

٥٧ - بعض أصحابنا ، عن عليّ بن العبّاس ، عن الحسن بن عبدالرّحمن ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : إنّ الأحلام لم تكن فيما مضى في أوّل الخلق وإنّما حدثت ، فقلت : وما العلّة في ذلك ؟ فقال : إنّ الله عزّ ذكره بعث رسولاً إلى أهل زمانه فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا : إن فعلنا ذلك فمالنا فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً ولا بأعزّ ناعشيرة ؟ فقال : إن أطعتموني أدخلكم الله الجنّة وإن عصيتموني أدخلكم الله النار فقالوا : وما الجنّة والنّار ؟ فوصف لهم ذلك فقالوا : متى نصير إلى ذلك ؟ فقال : إذا متّم فقالوا : لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً ورفاتاً ، فازدادوا له تكذيباً وبه استخفافاً فأحدث الله عزّ وجلّ فيهم الأحلام فأتوه فأخبروه بما رأوا وما أنكروا من ذلك فقال : إنّ الله عزّ وجلّ أراد أن يحتجّ عليكم بهذا ، هكذا تكون أرواحكم إذا متّم وإن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتّى تبعث الأبدان .

حديث احلام (رؤيا) وحجت براهل آنزمان

٥٧- ازحسن بن عبدالرحمن از ابی الحسن (ع) فرمود : راستیکه رؤیا درزمان گذشته دیرین و درآغاز آفرینش نبود وهمانا که پدیدارشد، من گفتم علت آن چه بود، درپاسخ فرمود راستی خدا عز ذکره پیمبری بمردم دورانش مبعوث کرد وآنانرا بپرستش وفرمانبری ازخدا خواند پس آنان گفتند اگر چنین کنیم چه داریم ؟ بخدا تو از ما بیشتر نداری و تیره و تبارت عزیز تر از ما نیند که پیرو تو باشیم.

درپاسخ فرمود اگر پیرو من شوید خدایتان ببهشت برد واگر نافرمانی کنید خداشمارا بدوزخ برد، گفتند بهشت چیست ودوزخ کدامست؟ آن پیمبر بهشت ودوزخرا برایشان شرح داد گفتند: چه وقتی مابآنها درآئیم درپاسخ فرمود هر گاه بمیرید دربرابر او گفتند مابچشم خود دیدیم که مرده های ما استخوان پوسیده وخاك شدند وبیشتر اورا دروغگو شمردند وسبك گرفتند و خداعزوجل درآن ها رؤیا وخواب دیدنرا پدید آورد وچون خواب دیدند نزد پیغمبر آمدند وبه او گزارش دادند هرآنچه درخواب دیده بودند واز تعجبیکه ازآن کرده بودند.

درپاسخ آنهافرمود: راستی خداعزوجل خواسته که بدین وسیله برشماحجت آورد و بفهماند که چون مردید بدنهای شمادر گوراست وجانهای شماچنین باشندواگرچه بدنها بپوسند جانهادرعذاب بسربرند تابدنها زنده شوند.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «هکذا تکون ارواحکم» یعنی چنانچه درخواب روح شما آزاربیند بوجهیکه اثرش درتن شما پدید نشود وکسیکه برشما نگرانست آگاه نگردد همچنین است نعمت برزخ و عذابش ودر کتاب جنائز درباره آن سخن کردیم پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم دراین حدیث بچندمطلب بایدتوجه کرد:

١- رؤیا درآغاز آفرینش بشر نبوده ودر یکزمان متأخری دراو پدید آمده است.

دراینجا توجه به‌این نکته‌لازمست که رؤیا وخواب دیدن وابسته به‌استکمال روح وقدرت‌تفکرو فعالیت نیروهای درونی انسانست ازخیال ووهم و.و. وبحکم ناموس نشووارتقاء همه این نیرو های معنوی درآغاز آفرینش ناتوان بوده‌اند وبشر اولیه ازنظر نیروهای درونی ساده بوده و نیرو های درونی اوبخواب بوده‌اند وبا قطع‌نظر ازنظریه نشو وارتقاء داروین وبااعتقاد به‌اینکه بشرنوعی از مخلوقاتست که بطور استقلال خداوند اورا بروجه ابداع وابتکار آفریده بازهم نیروهای درونی او درآغاز آفرینش جنبشی نداشته است وزمینه فعالیتی برای‌آن‌هانبوده گواینکه پیمبران‌دارای‌معنویت متکاملی بوده‌اند، واین حقیقترا میتوان ازوضع یك کودك نوزاد بررسی کرد که تازه از مادر زاده است و نیروی عقل و خیال ووهم او بسیار نارسا و خفته است در اینجا این پرسش بمیان میآید که آیا راقی ترین جانداران مانند یك میمون خواب میبینند وآیا یك کودك نوزاد خواب میبیند و این پرسش درباره جانداران دیگر هم بجااست.

پس‌اگر مقصود حدیث این باشد که بشر نخستین بواسطه اینکه نیرو های درونیش خفته و ابتدائی بوده تا مدتی رؤیا نداشته و مانند یك کودك نوزاد آسوده دربستر خویش میآرمیده‌سخن دور از باوری نیست و چون نیروهای درونی او پیشرفت رؤیا در او پدید شد زیرا رؤیا بنظرمن‌یك فعالیتی است در نیروهای درونی انسان که خرد و واهمه در آن شرکت دارند و ادراکات‌اینهااست که رؤیا را پدید میآورد و بهمین جهت صحنه‌های رنگارنك دارد و راست و دروغ دارد و آنچه از ادراك عقلست درست است و آنچه از وهم و از ترکیب خیال است بسا که نادرست است وحقیقت تعبیر رؤیا اینست که قسمت های عقلانی و روشن آن از آنچه نیروی وهم و ترکیبات خیال بدان آمیخته جدا شود و من شرح این موضوع را در کتاب کانون عفت قر آن تفسیر سوره یوسف شرح داده‌ام.

۲- رؤیا و خواب دیدن دلیل وجود روح جدا از تنست و نشانه اینست که در درون هستی انسان یك حقیقت زنده‌ای نهفته است جدا از جهاز تن و اندام و خون و زندگی مادی که بر اساس آنست و آن حقیقت است که نوع انسانرا از جاندار های دیگر جدا میکند و رؤیا و خواب دیدن نشانه آنست.

۳- رؤیا یکی‌از حجت‌های خدا است درباره بنده های خود و پیمبر یار الهی است وبشر از روزنه رؤیا و خواب دیدن میتواند تا اندازه پی بحقائق نهفته‌ای برد که مورد دعوت پیمبرانست و موضوع تبلیغ رسولان خداست و باین اعتبار چنانچه پیمبران حجت های منفصل و دلیل گویائی بر تکالیف الهیه‌اندوتمرد آنان‌باعث‌مسئولیت‌میشود رؤیاهم‌خودنشانه‌ای ازعالم‌آخرت وبعد ازمردنست که باید از آن پند گرفت وبحقیقت دعوت انبیاء گردن نهاد.

۵۸ - عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول: رأى المؤمن ورؤياه في آخر الزمان على سبعين جزءاً من أجزاء النبوّة.

۵۹ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن معمر بن خلّاد ، عن الرّضا عليه السلام قال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان إذا أصبح قال لأصحابه : هل من مبشّرات ؟ يعني بالرّؤيا .

۶۰ - عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ؛ عن أبي جميلة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رجلٌ لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : في قول الله عزّ وجلّ : «لهم البشرى في الحيوة الدنيا» قال : هي الرّؤيا الحسنة يرى المؤمن فيبشّر بها في دنياه .

۵۸ـ از هشام بن سالم از امام صادق (ع) گوید شنیدمش میفرمود: رأی و نظر مؤمن و رؤیای او در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت استوار هستند.

شرح - از مجلسی ره ـ «رأی المؤمن و رؤیاه» چون خداوند در آخرالزمان حجت خود را از مردم نهان کرده است بآنها تفضل کرده و نظر واقع بین در استنباط احکام دین عطا نموده از مدار کیکه از ائمه بدانها رسیده و چون وحی و خزان وحی از آنها بریده است رؤیای صادقه بدانها عطاشده بیش از دیگران تا بدان توانند نسبت بحوادث آینده پیش بینی کنند و برخی این قوه رأی و رؤیا را بزمان قائم مخصوص دانسته اند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث هم مؤید نظریه ایستکه در شرح حدیث گذشته بیان شد از اینکه تکامل عقول و نیروهای درونی انسان در پیشرفت و تکامل بشری سبب رویای او است و نکته جالب اینست که رأی و رویا را در ردیف هم آورده است و بیان کرده است که رویا هم همان اندیشه و تعقل انسانی است که در حال سکون تن و بیکاری حواس ظاهره بدن انجام میشود و چیز دیگری نیست و قوت و صحت آن برابر با قوت و صحت فکر و اندیشه بیداری انسانستکه اورا باتخاذ رأی و نظر صحیح رهنمائی مینماید.

۵۹ـ از امام رضا (ع) که چون رسولخدا (ص) صبح میکرد بیارانش میفرمود آیا مژده بخشیهائی در میان هست مقصودش رویا بود.

۶۰- از امام باقر (ع) که مردی از رسولخدا (ص) معنی قول خداعزوجل را پرسید (۶۵ـ یونس) از آن آنها است مژده در زندگی دنیا ـ فرمود مقصود از آن خوابهای خوش استکه مؤمن بیند و در دنیا از آن مژده گیرد.

٦١ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سعد بن أبي خلف ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الرؤيا على ثلاثة وجوه : بشارة من الله للمؤمن، وتحذير من الشيطان، و أضغاث أحلام .

٦٢ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن درست بن أبي منصور ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت فداك الرؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد ؟ قال: صدقت أمّا الكاذبة [ال]مختلفة فانّ الرّجل يراها في أوّل ليله في سلطان المردة الفسقة وإنّما هي شيء يخيّل إلى الرجل و هي كاذبة مخالفة ، لا خير فيها، وأمّا الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من اللّيل مع حلول الملائكة و ذلك قبل السحر فهي صادقة ، لا تخلّف إن شاء الله إلاّ أن يكون جنباً أو ينام على غير طهور ولم يذكر الله عزّ وجلّ حقيقة ذكره فانّها تختلف وتبطيء على صاحبها .

٦١ـ از سعد بن ابی خلف از امام صادق (ع) فرمود رویا برسه وجه است:

١ ـ مژده از طرف خداوند برای مؤمن(ادراك عقل درست درعالم خواب).

٢ـ آژیر و هراس از طرف شیطان (فعالیت وهم که نیروی شرانگیز درونیست).

٣ـ خوابهای پریشان ودرهم و برهم که آنرا اضغاث احلام خوانند (واین بیشتر از ترکیبات نیروی خیال است که هرچه در حس ظاهر آمده و در انبار حافظه ضبط شده زیر و رو کند و برهم بریزد و بپاشد و صحنه‌ها جلوه دهد و بتعبیر امروزی یك سینمای نامرئی در برابر انسان به نمایش پردازد.

٦٢ـ ازابی بصیر گوید بامام صادق(ع) گفتم قربانت راست ودروغ از کجا برآیند؟ فرمود : راست گفتی اماخوابهای دروغ و پریشانرا مرد در آغاز شب بیند در تسلط سرکشان نابکار همانا آن چیزیستکه در خیال انسان مجسم شود ودروغ و پریشان باشد وخیری در آن نیست و اما خواب راست آنگاه باشد که پس از گذشت دوسوم شب بیند هنگام آمدن فرشته‌ها و آن پیش از سحر است که خواب راست باشد و انشاءالله تخلف ندارد مگر اینکه جنب باشد یا بی وضوء خوابیده باشد و به درستی یاد خدا عزوجل رانکرده باشد که در این صورت پریشان درآید بر خواب بیننده ودیر تعبیر شود.

شرحـ مجلسی ره ـ پس از توضیح برخی الفاظ این حدیث گوید:

چون امر رویا و راست و دروغش مورد اختلاف و گفتگو است عیب ندارد که در این جا برخی اقوال متکلمان و حکماء رایاد کنیم و آنچه از اخبار ائمه استفاده می‌شود بیان کنیم:

حکماء خواب ورویارا براساس مبنای خوداستوار کرده‌اند وآن اینست که نقشه امور جزئی جهان درافلاك ثبت است وکلیات درعقول مجرده وگویند روح درحال خواب بسا که باین مراکز عالیه برآید واز علوم حقه درك نماید واین می‌شود خواب راست وگاهی هم نیروی خیال باف انسان تصورات انبار خیالرا بهم بباقد وجلوه دهد واین خواب دروغ است.

برخی گفته‌اند روح انسانی درحال خواب ازغیب آگاه‌شودوهر کس آنرادرخود تجربه کرده تاحدی که باورداردواین ازراه اندیشه‌نیست زیرا اندیشه در بیداری تواناتراست وازآن غیب بی‌خبر است چگونه درخواب بدانراه یابد بلکه‌سببش آنست که روح انسانی تناسب ذاتی‌دارد بامبادی عالیه ایکه آنچه‌بوده وهست وباشد درآن‌ها نقش‌است ومیتواند بدانها پیوست‌روحانی داشته‌باشد وازنقوش‌علمی آنها درك کند ولی توجه و گرفتاری اوبکارهای مادی تن‌مانع ازآنست وراهی برای دفع این‌موانع نیست بطورکلی تاآنچه در مبادی عالیه است در روح ما نقش شود زیرا یکی از موانع، توجه و گرفتاری روحست بکارتن وتاتن درکار تدبیراست رفع این گرفتاری روح‌میسر نیست ولی‌درحال‌خواب این گرفتاری سبك گردد .

زیرا در حال بیداری روح بوسیله شرائین بحواس ظاهره پیوندد و بدان سر گرم شود وچون بوسیله خواب روح در درون حبس شود و حواس ظاهره از کار بیفتد گرفتاری روح سبك شود و تواند که بمبادی عالیه پیوندد و از نقوش آن درك کند تا آنجا که آماده آنست بمانند آینه‌ایکه برابرآینه دیگرشود وآنچه‌دراوست درخود منعکس سازد وقوه متخیله هم‌آماده است که این‌نقوشرا حکایت کند و در خود گیرد و آن‌ها را بصورت جزئی و مناسب درآورد و آنرا بحس‌مشترك‌تحویل دهد و بمعرض شهود در آید واین میشود خواب‌راست.

وپس از این اگر صورتهائیکه در متخیله بجاماند باآن معانی کلی که از مبادی عالیه‌در روح منعکس شده است مناسبت کامل داشته باشد تابجائیکه تفاوتی میان آنها نباشد جزکلی بودن‌وجزئی بودن خواب نیاز بتعبیرندارد و بهمان نحو که دیده شده‌است واقع می‌شود واگر مناسبت کامل در میان نباشد و مناسبت از یکجهت باشد این خواب نیاز بتعبیر دارد وباید آن صورت خیالیرا بصورت معنوی برگردانید واگر هیچ‌مناسبتی میان آنهانباشد برای‌اینکه قوه متخیله آنرا به‌اندازه زیر و رو کرده که باآن صورت روحی‌بکلی جدائی یافته اینرؤیا ازقبیل اضغاث احلامست وازاینرو گفته‌اند بخواب شاعر و دروغگو اعتمادی نیست زیرا قوه متخیله اش به انتقالات کاذبه و باطله‌عادت کرده است انتهی.

وپوشیده نیست که این بیان در شرح خواب تیر بتاریکی انداختن است وگفته ایست از روی گمان و تردید و بدلیل و برهانی و شهود و عیانی استناد ندارد ونه بوحی الهی و بر پایه وجـود عقول ونفوس فلکیه است که شریعت مقدسه آنرا نفی کرده.

«ماذری» در شرح قول پیغمبر (ص) : « الرویا من الله والحلم من الشیطان» گفته‌است:

مذهب اهل سنت درحقیقت رؤیا اینست که خداتعالی در دل شخص خواب اعتقادهائی آفریند چنانچه در دل بیدار وخواب وبیداری مانع خواست خداسبحانه نیست واین اعتقادات بدنبال خودعلم بامور دیگریرا دارند که بوده‌اند یا میباشند وچون در دل نائم آفریند که پرواز میکند و پرنده نیست او معتقد امرخلاف واقعی شده و آن نشانه چیز دیگریست چنانچه ابر نشانه بارانست (و گفته دیگری هم‌بهمین سستی و بی‌پروپائی از محی‌السنه نقل کرده وسپس گوید) سیدمرتضی ره درکتاب غرر ودرر درجواب‌این سؤالات که :

۱ـ خوابها که بینند درست‌باشند یانادرست؟

۲ـ خواب ازکار کیست ووجه اینکه بیشتر درست درآید چیست؟

۳- علت انزال منی برای خوابدیدن جماع چیست؟

٤- اگر خواب راست ودروغ دارد بچه وسیله ازهم ممتاز شوند؟

گوید: جواب- بدانکه شخص خواب عقل کامل ندارد زیرا خواب یکطور سهو است وسهو منافی علم است واز اینجهت آدم خواب عقائد باطله دارد برای اینکه خرد ودانش او کاسته است وهمه خوابها کار خود انسانست ونتواند کاردیگری باشد.

زیرا جزخود اواز کسانیکه حدیث گویند خواه آدمی باشند یافرشته یاجن جسمند جسم نمیتواند درجسم دیگری بی واسطه عقیده آفریند وهمه اخباس چنین باشند وهمانا هرجسمی درخودتواند عقیده بیاغازد واینکه گفتیم نتوان دردیگری بی واسطه عقیده پدید آورد زیرا فعلی که بقدرت دردیگری نفوذ کند بایدابزاری داشته باشدودرجنس عقائد وسیله وابزاری نیست که درغیر نفوذ کند ازاینرو اگر یکی ازماها عمری بدیگری دل دهد ودل نهد بیواسطه نتواند در آن دل عقیده پدید کند واین حقیقت در موارد بسیاری بیان شده است.

وهمان خدااست که مقلب القلوب است ومیتواند بیواسطه در دل ماها عقیده ای آفریند وروا نیست که خدا در دل آدم خواب عقیده آفریند زیرا بیشتر عقائد آدمی که خواب بیند خلاف واقع است واو درعالم خود معتقداست که می بیند وراه میرود وسوار است و اوصاف بسیاری دارد وهمه خلاف وضع واقعی اواست وخداتعالی جهل آفرین نیست وجز این نماند که همه آنچه خواب بیند از کار خود اواست.

ودر مقالات گفته شده که صالح قبه معتقد بوده آنچه نائم در خواب بیند حقیقت داردو واقعیت است واین جهل اورا میرساند که مانند جهل سوفسطائیانست زیرابسا درخواب بیند سراورا بریدند ویا مرده است ویا بآسمان رفته است وما ببدیهه دانیم که چنین نیست واگرصالح آنچه درخواب ببیند حقیقت داند باید سرابراهم که بیدار آب تصور کند ویاچوبرا که درآب شکسته بیندازراه اشتباه واقع وحقیقت داند چنانچه اشتباه کسیکه خواب برخلاف واقع بیند نزداو حقیقت باشد واین اعتقاد از کمال بسیاردور است وبنقصان نزدیکتراست.

وسزا است که آنچه درخواب بیند برسه قسمت باشد:

۱- آنچه بی سبب وداعی باشد وخود نائم آغاز کند.

۲- آنچه از وسوسه شیطان باشد به این طریق که در درون گوشش سخنی آهسته گوید که اشیاء مخصوصیرا در بر دارد و نائم آنرا شنود و پندارد که بیند زیرا بسیاری از خوابها را دانیم که سخن کسی که نزد آن ها حدیث کند بشنوند و پندارند که مضمون آن داستان را در خواب دیده اند.

۳- آنچه سبب وعلت آن خاطره ای باشد که خدا آنرا در نهاد آفریند و یا بفرشته ای فرماید تا آنرا در گوش نائم بخواند و نائم پندارد که در خواب دیده و هر خوابی که داعی بخیروصلاح در دین است چنانچه هر خوابی که داعی بشر وفساد است ازقسم پیشین است ووسوسه شیطان است وبنابراین دو است که آنچه در خواب بیند مطابق همان باشد که در بیداری بیند وهر خواب که تعبیردرست دارد سببش اینست که خدادرخواب نشانه ای برای مصلحتی قراردهدو آن نشانی درست در

آید (در دنبال این بیان سید مرتضی مناقشه‌ای با ابوعلی جبائی دارد و مناقشه‌ای با حکماء و عقیده آن‌ها را در باره‌حقیقت رؤیا ابطال میکند و مرحوم مجلسی « ره » همه را نقل کرده است وسپس گفته است) .

ما بنقل این اقوال اکتفا کنیم ووارد بحث ومناقشه باآنها نشویم زیرا مایه طول کلام است و از مقصد کتاب بیرون میرویم‌ودراینجا باید آنچه راخودازاخبارائمه‌اخیار دراین‌باره‌دانستیم یاد کنیم و آن اینست که:

رؤیا بچندچیز استناددارد وچند علت دارد:

۱ـ روح درحال خواب‌حرکتی بآسمان‌دارد باذات‌خودش بنابراینکه جسمانی‌است چنانچه‌ظاهر بیشتراخبار است یابوسیله جسم‌مثالی اگردر زندگی‌هم بدان معتقدباشیم و بگوئیم روح دارای دو جسداست اصلی ومثالی ودربیداری تعلق‌او باصلی‌شدید است وبمثالی ضعیف ودر خواب بعکس‌است یابا‌ینکه توجه‌او بعالم‌ارواح درحال خواب شدید می‌شود بواسطه ضعف‌تعلق بجسد گواینکه جسد مثالی هم ندارد وبنابر اینکه جسم هم باشد این احتمال هست . چنانچه بعضی اخباربدان اشاره دارد وبنابر این حرکتش کنایه از توجه اوبعالم بالا واعراض ازجسد خاکی است

و توجه او بنشاءی دیگر بهرمعنی باشد سبب می‌شود که برخی چیزها را در ملکوت اصلی بنگرد و برخی الواح که تقدیرات در آن ثبت است مطالعه کند و اگر پاك و نورانی باشد که عین حقیقترا بیند ونیازبتعبیر ندارد واگرچشم‌بصیرت اوپرده داردو گرفتار تعلقات جسمانی وشهوات‌نفسانی است خودحقیقترا نبیند وشبه وشبح آنرابیند چنانچه دیده ضعیف‌حقیقت اشیاء را نتواندید و شبح آنرابیند وآنکه عارف بتعبیرخوابست ازآن شبه وشبح حقیقترا کشف‌تواند کرد واین‌کار معبریست که درد هر کس وعلت اورا می‌شناسد.

وممکنست‌خداوند دراین حال برای مصلحتی اشیاء را بصورت مناسبه آن‌ها بدو پدیدار کند چنانچه بسا انسان مالرا بصورت مار درخواب بیند و سکه‌های پولرا بصورت عذره تا بدانند زیان دارند و پلیدند و باید ازآن‌ها دوری کرد و بسا که روح درهوا چیزها بیند واینهارؤیای‌دروغ باشند (محتملست مقصود ازآنچه درهوا بیندآن چیزها باشد که بدان‌ها انس دارد از امور مألوفه وشهوات و خیالات باطله)

وسپس اخباری ازامالی شیخ‌صدوق در این‌باره نقلکرده است که ما آن‌ها را درشرح‌وترجمه امالی نقلکردیم و توضیح دادیم و هر که خواهد بدانجا رجوع کند و اخبار دیگری هم‌راجع بخواب دیدن ورؤیا نقلکرده است.

۲ـ خوابهائیکه بسبب افاضه‌خدا است براو درحال‌خواب بواسطه‌فرشته یابیواسطه چنانچه‌خبر أبی‌بصیر وخبر سعدبن أبی‌خلف بدان اشاره دارند.

۳ ـ آنچه بواسطه وسوسه شیطان و چیرگی آنانست بدو بخاطر گناهانی که در بیداری کند یا بواسطه ترك طاعت و آلودگی بکثافات ظاهره وباطنه باز هم روایتی از امالی شیخ صدوق شاهد آورده است.

٤ـ آنچه برای خیالات‌واهیه و امور فاسده‌استکه در خاطراو بماند وبخوابد و خبر سعد و

دیگران بدان اشارت‌دارد و تفصیل کلام دراین باره مقام‌دیگری خواهد ومفصل آنرا درکتاب بحار- الانوار آوردیم پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم‌چنانچه‌پیش‌ازاین‌اشارت‌شدرؤیاعبارت ازفعالیتهای‌نیروهای‌درونی‌انسانی‌است که‌قوه‌خرد ووهم و تخیل درآن وارد می‌شوند وچون حواس ظاهره خفته‌اند ادراکات درونی بدون‌معارض جلوه گری میکنند و مشاهده آن‌ها صحنه‌ایستکه مانند مشاهدات حواس‌ظاهره درك میشود ودراین‌شهود ادراکی اندیشه وحدس ووهم وتخیل‌درهمست و چنانچه انسان دربیداری به‌اندیشه وحدس ووهم خود چیزهائی می‌فهمد وبسا درست‌است وبسا نادرست و خیالاتی میکند که جز صورت سازی‌چیزی نیست درعالم خواب هم‌چنین است خوابهای راست ادراکات درست خرداست که بفکر وحدس دریافته و خوابهای دروغ خطای آن‌ها است و تصویرات بی‌واقع متخیله و کاریکاتورهای قوه واهمه و معنی تعبیر خواب جداکردن ادراکات صحیح‌اندیشه و حدس‌است از آنچه‌وهم وخیال بدان‌افزایند و عبارت ازیك تحلیل و تجزیه‌ایست بمانند تجزیه وتحلیل در فرمولهای جبری و ما شرح کامل آنرادر کتاب کانون حکمت قرآن در تفسیر سورهٔ یوسف نکاشتیم. ومضمون روایت ۵۸ که میفرماید:

رأی مؤمن و رؤیایش در آخرالزمان بروش ۷۰ جزء از اجزاء نبوتست دلالت روشنی به این معنی دارد زیرا:

۱ـ رأی یعنی نظریات و درك های عالم بیداریرا با رویا یعنی نظریات عالم خواب قرین هم دانسته است:

۲ـ صحت هردو را وابسته نیروی‌ایمان شمرده که‌نیروهای درونیراپاك ودرست فهم‌میکند واز وهم بی‌جا و خیالات فاسد ونارواا درونرا مصون می‌نماید وتعبیرات‌دیگراخبار هم که خواب درسترا بخروج روح ومشاهده‌ماعندالله تطبیق کرده و خواب دروغ‌را بدیدار آنچه درهوا و بی‌پروپا است‌بدین‌معنی صدق میکند زیرا خروج‌روح همان توجه اواست بحقائق و هرحق وحقیقتی از نزد خدااستکه حقیقت اول‌است و سرچشمه هرراستی ودرستی است زیرا هرراست و درست عبارت ازواقعیت ثابتست‌وپرتوی ازواقعیت بی‌پایان حق اولست و هر دروغ و بی‌حقیقت درطرف مخالفست وپای درهوا است و مورد تطبیق‌این‌مثل معروف که :

پا درهوا صحبت میکند .

(حديث الرياح)

٦٣- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رئاب، و هشام بن سالم، عن أبي بصير قال: سألت أباجعفر عليه السلام، عن الرّياح الأربع: الشمال والجنوب والصبا والدّبور وقلت: إنّ الناس يذكرون أنّ الشمال من الجنّة والجنوب من النار؟ فقال: إنّ لله عزّ وجلّ جنوداً من رياح يعذّب بها من يشاء ممّن عصاه ولكلّ ريح منها ملك موكّل بها فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعذّب قوماً بنوع من العذاب أوحى إلى الملك الموكّل بذلك النوع من الرّيح التي يريد أن يعذّب بها قال: فيأمرها الملك فيهيج كما يهيج الأسد المغضب، قال: ولكلّ ريح منهنّ اسم أما تسمع قوله تعالى: «كذّبت عاد فكيف كان عذابي ونذر ☆ إنّا أرسلنا

حدیث بادها

٦٣- از ابی بصیر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از چهار باد بنام:

۱- شمال (که از راست سوی قبله آید و یا آنچه ازفاصله میان مشرق وستاره بنات نعش وزد از مجلسی ره).

۲- باد جنوب (که دربرابر جنوبست وازسوی ستاره سهیل وزد از مجلسی ره)

۳- باد صبا (که وزشگاهش ازمطلع ثریااست تابنات نعش ازمجلسی ره).

٤- باد دبور (که دربرابر باد صبا است-

شهیدره- درذکری گفته است محل جنوب ازمطلع سهیل است تا مشرق خورشید درموقع اعتدال شبانروز و وزشگاه صبا ازمطلع شمس است تاجدی، و شمال ازجدی تامغرب خورشید درحال اعتدال ودبور ازمغرب تابسهیل که نقطه جنوبست).

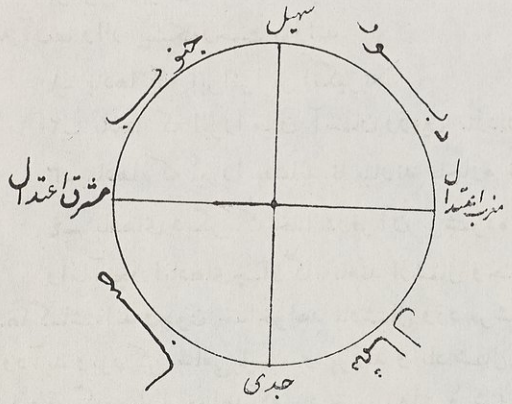

من گفتم راستی مردم می گویند که باد شمال ازبهشت است و باد جنوب از دوزخ در پاسخ فرمود:

خدا را لشگرها است از باد که هر کدام از بنده‌های نافرمان خودرا خواهد بدان عذاب کند و برهر بادی فرشته‌ای گماشته است وچون خدا عزوجل خواهد مردمیرا بنوعی عذاب کند به فرشته گماشته بدین نوع از باد که بایدوسیله عذاب باشد دستور دهد و آن فرشته بدان باد فرمان دهد و آن باد چون شیر خشمناک بجهد.

فرمود: هر کدام ازاین بادها رانامی است آیانشنیدی گفته خدا تعالی را (۱۸- القمر) دروغ شمردند قوم عاد (دعوت مارا) وچگونه بودعذاب من و بیم کننده‌های من؟

عليهم ريحاً صرصراً في يوم نحس مستمر» وقال : «الريح العقيم» وقال : «ريح فيها عذاب أليم» و قال : «فأصابها إعصار فيه نار فاحترقت» وما ذكر من الرياح التي يعذب الله بها من عصاه ، قال: ولله عز ذكره رياح رحمة لواقح وغير ذلك ينشرها بين يدي رحمته منها ما يهيج السحاب للمطر ومنها رياح تحبس السحاب بين السماء والأرض ، ورياح تعصر السحاب فتمطره باذن الله ، و منها رياح مما عد الله في الكتاب فأما الرياح الأربع : الشمال والجنوب والصبا والدبور فانما هي أسماء الملائكة الموكلين بها فاذا أراد الله أن يهب شمالاً أمر الملك الذي اسمه الشمال فيهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ريح الشمال حيث يريد الله من البر والبحر و إذا أراد الله أن يبعث جنوباً أمر الملك الذي اسمه الجنوب فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ريح الجنوب في البر والبحر حيث يريد الله وإذا أراد الله أن يبعث ريح الصبا أمر الملك الذي اسمه الصبا فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ريح الصبا حيث يريد الله جل وعز في البر والبحر

١٩ـ راستیکه مافرستادیم برسر آنها بادی صرصر در روز نحسی، سراسر.

وخدا فرموده است (٤١ـ الذاريات) بادی عقیم ونازاد و فرموده است (٢٤ـ الاحقاف) بادی که در آنست عذابی دردناك.

و فرموده است (٢٦٦ ـ البقرة) بدان رسد گرد بادی که در آن آتشی است و بسوزد . و آنچه از بادها خدا عزو جل یاد کرده است که بنده‌های نافرمانرا بدان‌ها عذاب کرده .

فرمود: وبرای خدا عزذکره بادهای رحمت است که آبستن کننده درختهایند وبادهای دیگری که آن‌ها رااز پیشگاه رحمت بوزانند.

١ـ بادها که ابرانرا بر انگیزند.

٢ـ بادها که ابررا میان آسمان وزمین بازدارند.

٣ـ بادها که ابررا بفشانند تا ببارند باجازه خدا.

٤ـ بادهای دیگر که خدا درقرآن برشمرده.

واما آنچه‌را بادهای چهارگانه نامند ازشمال وجنوب وصبا ودبور نامها از فرشته‌هااست که بر آن بادها گماشته‌اند وچون خداخواهد بادشمال وزد فرشته‌ایرا که نامش شمالست فرمان دهد تابرخانه کعبه فرود آید وبرر کن شامی بایستد و پرزند و باد شمال تاآنجا که خداخواهد از بیابان ودریا پراکنده شود وهرگاه خدا خواهد که باد جنوب وزد فرشته ایرا که نامش جنوبست فرماید تا بربیت الحرام فرود آیدوبرر کن شامی بایستد وپرزند و باد جنوب دردشت ودریاپراکنده گردد تاآنجا که خداخواهد وهرگاه خداخواهد بادصبارا برانگیزد فرشته‌ایرا که نامش صباست فرماید تا بربیت الحرام فرود آید و برر کن شامی بایستد وپر زند وباد صبا تاآنجا که خداعزوجل خواهد ازدشت ودریا پراکنده گردد

وإذا أراد الله أن يبعث دبوراً أمر الملك الذي اسمه الدّبور فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الدّبور حيث يريد الله من البرّ والبحر، ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام: أما تسمع لقوله: ريح الشمال وريح الجنوب و ريح الدّبور وريح الصبا، إنّما تضاف إلى الملائكة الموكّلين بها.

٦٤ - عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب؛ عن عبدالله بن سنان عن معروف بن خرّبوذ عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ رياح رحمة ورياح عذاب فان شاء الله أن يجعل العذاب من الرّياح رحمة فعل، قال: ولن يجعل الرحمة من الرّيح عذاباً قال: وذلك أنّه لم يرحم قوماً قطّ أطاعوه و كانت طاعتهم إيّاه و بالاً عليهم إلاّ من بعد تحوّلهم عن طاعته قال:

وهر گاه خداخواهد باددبور برانگیزد فرشته‌ایرا که نامش دبوراست فرماید تا بربیت‌الحرام فرود آید وبرر کن‌شامی بایستد و پرزند تاباد دبور تاآنجا که خداخواهد ازدشت ودریا پراکنده‌شود.

سپس‌امام باقر(ع) فرمود آیانشنیدی گفتارشرا بادشمال، بادجنوب، باددبور، باد صبا، همانا نسبت داده‌شده بفرشته‌ها که موکل برآنند.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «فتفرقت ریح‌الشمال» توهم نشود که از این بیان لازم می‌آید که وزشگاه‌همه بادهاجهت قبله‌باشد زیرا فرشته باندازه بزرگست که بربیت الحرام که بایستدمیتواند پر خود را از هرجا وبهر سو حرکت‌دهد ومأمور استکه برکعبه ایستد برای شرافت آن و برای اینکه محل‌رحمت خداتعالی ومصدر آنست (و برای‌اینکه تقریباً وسط معموره جهانست).

قوله «اما تسمع‌لقوله» یعنی‌قول‌قائل‌و گویاامام‌باین گفته مشهوراستدلال کرده‌استکه‌بادجزشمال و جنوبستکه بآن‌اضافه میشود زیراظاهر اضافه اینستکه بلام باشد ومضاف ومضاف‌الیه جزهم باشند واضافه بیانیه نادراست و اگرچه گوینده‌ها این معنیرا ندانند ولی زبان بزبان از کسانی شنیده‌اند که این حقیقترا میدانسته‌اند (و اینروایت اشعار دارد که واضع لغات یابعضی ازآن‌ها خداوند تعالی‌است چنانچه جمعی بدان‌قائلند) پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- باد کششی‌است در هوا که جسم سیالیست وسبب آن ازنظر طبیعی سرد و گرم شدن هواست باین معنیکه چون حرارت‌هواکم‌شود متراکم گرددوبمانند آب‌یخ زند وبسته گردد و چون‌حرارت آن‌بالا رودمنبسط شود وپهن و گشاده گردد وبقسمت سردفشار آورد وجریان تولید کند که وزش باد است و سابقاً گفتیم فرشته رمز یك اندازه نیروی مؤثر در جهان است و هر نیروئی پر توی از سر چشمه هستی خداوند است و اتکاء این نیرو ببیت الحرام بیان رمز این اتکاء است.

٦٤- از معروف‌بن خربوذ از امام باقر (ع) فرمود راستیکه خدارا بادهای رحمتست و بادهای عذاب‌واگرخواهد عذاب بادهارارحمت گرداند تواندفرمودولی هرگز بادهای رحمترا عذاب نکند.

فرمود: این برای آنستکه هرگز مردم فرمان‌بر خودرا مورد مهر ورحمت نساخته‌وبدنبالش طاعت آنانرا وبال و بدبختی آن‌ها کرده‌باشد جز اینکه ازراه طاعت حضرت‌او بیکسوشوند.

و كذلك فعل بقوم يونس لمّا آمنوا رحمهم الله بعد ما كان قدّر عليهم العذاب وقضاه ثمّ تداركهم برحمته فجعل العذاب المقدّر عليهم رحمة فصرفه عنهم وقد أنزله عليهم وغشيهم وذلك لمّا آمنوا به وتضرّعوا إليه.

قال: وأمّا الرّيح العقيم فانّها ريح عذاب لا تلقح شيئاً من الأرحام ولا شيئاً من النبات وهي ريح تخرج من تحت الأرضين السبع وما خرجت منها ريح قطّ إلّا على قوم عادحين غضب الله عليهم فأمر الخزّان أن يخرجوا منها على مقدار سعة الخاتم؛ قال: فعتت على الخزّان فخرج منها على مقدار منخر الثور تغيّظاً منها على قوم عاد، قال: فضجّ الخزّان إلى الله عزّ وجلّ من ذلك فقالوا ربّنا إنّها قد عتت عن أمرنا إنّا نخاف أن تهلك من لم يعصك من خلقك و عمّار بلادك، قال: فبعث الله عزّ وجلّ إليها جبرئيل عليه السلام فاستقبلها بجناحيه فردّها إلى موضعها وقال لها: اخرجي على ما اُمرت به، قال: فخرجت على ما اُمرت به وأهلكت قوم عاد ومن كانت بحضرتهم.

فرمود: باقوم يونس چنين كرد وقتى ايمان آوردند و بدان‌ها مهرورزيد و رحمت عطا كرداز همان باد عذابيكه براى آن‌ها مقدر ومقرر كرده بود ووضع بدآن‌هارا برحمت خود جبران كردو عذاب مقرر را بر آن‌ها رحمت نمود و آن عذابرا از آن‌ها برداشت پس از آنكه بر سر آنهايش فرستاده بود و آن‌ها را فرا گرفته بود و اين براى آن بود كه بدو ايمان آوردند و بدرگاهش زارى كردند.

فرمود واما ريح عقيم همان باد عذابست كه نه رحمى ازآن بچه درخود گيرد ونه‌هيچ گياهى از آن آبستن و بارور شود وآن بادى استكه از زير هفت طبقه زمين برآيد و ازآنجا هرگزبادى برنيآمده جز براى هلاك‌قوم‌عاد گاهيكه خدا برآن‌ها خشم كرد و بدربانان آن فرمود كه به اندازه وسعت يك‌حلقه انگشترازآنرا برآرند فرمود بردربانان خود سركشى كرد و به اندازه سوراخ بينى يك‌گاو جهيد ازخشم او برقوم عاد.

فرمود دربانانش بدرگاه خداوند عزوجل شيون كردند از آن و عرضكردند پروردگارا از دست ما بدر رفت و بيم داريم كه بوسيله آن مردمان بى گناه و آباد كنان زمين خود را هم هلاك كنى.

گويد: خدا عزوجل جبرئيلرا در برابرآن باد فرستاد و بادو پر خود جلوآنرابست وآنرا بجاى‌خود برگردانيد و باوفرمود بهمان‌اندازه كه دستور دارى بيرون‌آى فرمودبهمان اندازه‌دستور برآمد و قوم عاد و هركه باآن‌ها بود هلاك كرد

شرحـ از مجلسى ره ـ قوله «الا من تحولهم» شايد مقصود اينست كه چون خداى تعالى باد غضب بمردمى فرستد و آن‌ها از حال گناه بر گردند و راه طاعت گيرند عذاب خدا براى آن ها تبديل برحمت شود چنانچه با قوم يونس عملكرد ولى چون باد رحمت بر مردمى فرمان‌بر فرستد و آن ها راه معصيت پيش گيرند خدا از بخشش خود باز نگردد و باد رحمت را بر آن ها عذاب نسازد...

٦٥ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من ظهرت عليه النعمة فليكثر ذكر «الحمد لله» ومن كثرت همومه فعليه بالاستغفار ومن ألحّ عليه الفقر فليكثر من قول : «لاحول ولاقوّة إلّا بالله العليّ العظيم» ينفي عنه الفقر؛ وقال : فقد النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم رجلاً من الأنصار ، فقال : ماغيّبك عنّا ؟ فقال : الفقر يا رسول الله و طول السقم ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألا أعلّمك كلاماً إذا قلته ذهب عنك الفقر والسقم ؟ فقال : بلى يارسول الله ؛ فقال : إذا أصبحت وأمسيت فقل : « لاحول ولاقوّة إلّا بالله [العليّ العظيم] توكّلت على الحيّ الذي لايموت والحمدلله الذي لم يتّخذ ولداً ولم يكن له شريكٌ في الملك ولم يكن له وليٌّ من الذُّلّ وكبّره تكبيراً » فقال الرّجل: فوالله ماقلته إلّا ثلاثة أيّام حتّى ذهب عنّي الفقر والسقم.

٦٦ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن إسماعيل بن عبدالخالق قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأبي جعفر الأحول و أنا أسمع : أتيت البصرة ؟ فقال : نعم ، قال : كيف رأيت مسارعة النّاس إلى هذا الأمر و دخولهم فيه ؟ قال : والله إنّهم لقليلٌ ولقد فعلوا وإنّ ذلك لقليلٌ ، فقال : عليك بالأحداث فانّهم أسرع إلى كلّ خير ، ثمّ

دستوری برای رفع فقر و پریشانی

٦٥- از امام صادق (ع) فرمود: بر هر که نعمت پدیدار گشت باید بگوید «الحمدلله» وهر که را هم وغم بسیار شد باید به‌استغفار از گناهان بچسبد و بر هر که فقر و پریشانی چیره شد باید بسیار بگوید: لاحول ولاقوة الابالله‌العلی العظیم، فقر ازاو میرود.

وفرمود: مردی از انصار از نظر وی ناپدید شد و چون باز آمد به‌او فرمود: چه تو را از ما پنهان داشت؟ در پاسخ گفت یا رسول‌الله فقر وبیماری رسولخدا (ص) به‌او فرمود: بتو کلامی نیاموزم که چون آنرا بگوئی فقر و بیماری از تو دور شود؟ عرضکرد چرا یا رسول‌الله فرمود : چون بام و شام کنی بگو:

«لاحول‌ولاقوة الا بالله [العلی العظیم] توکلت علی الحی الذی لایموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیراً» آن مرد گفت بخدا سوگند من آنرا جزسه روز نگفتم که فقر وبیماری ازمن دورشد.

پرسش امام صادق(ع) از پیشرفت مذهب

٦٦- از اسماعیل بن عبدالخالق گوید شنیدم امام صادق (ع) به‌ابی‌جعفر احول در حالیکه من می‌شنیدم فرمود: تو ببصره رفتی ؟ عرضکرد آری، فرمود شتاب مردمرا در ورود به مذهب شیعه چگونه دیدی؟

درپاسخ گفت بخدا جمعیت شیعه اندکند و فعالیت هم میکنند ولی آن‌هم کم است . فرمود : شما بیشتر بجوانها توجه کنید زیرا جوانان بهر خیر و خوبی شتابان ترند سپس فرمود اهل بصره

قال : مايقول أهل البصرة في هذه الآية : « قل لا أسألكم عليه أجراً إلّا المودّة في القربى » ؟ قلت: جعلت فداك إنّهم يقولون : إنّها لأقارب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فقال: كذبوا إنّما نزلت فينا خاصّة في أهل البيت في عليّ وفاطمة والحسن والحسين أصحاب الكساء عليهم السلام .

(حديث أهل الشام)

٦٧ ـ عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمّد بن داود ، عن محمّد بن عطيّة قال : جاء رجلٌ إلى أبي جعفر عليه السلام من أهل الشأم من علمائهم فقال : ياأباجعفر جئت أسألك عن مسألة قد أعيت عليّ أن أجد أحداً يفسّرها وقد سألت عنها ثلاثة أصناف من الناس فقال كلّ صنف منهم شيئاً غير الذي قال الصنف الآخر فقال له أبوجعفر عليه السلام : ماذاك ؟ قال : فانّي أسألك عن أوّل ماخلق الله من خلقه فانّ بعض من سألته قال : القدر وقال بعضهم : القلم و قال بعضهم الرّوح فقال أبوجعفر عليه السلام : ماقالوا شيئاً ، اُخبرك أنّ الله تبارك وتعالى كان ولاشيء غيره ؛ و كان عزيزاً ولاأحد كان قبل عزّه وذلك قوله : « سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون » و

در تفسير اين آيه چه گويند ؟ (٢٣ـ الشورى) بگو (اى محمد)من از شماها مزدى نخواهم جز دوستى درباره خويشان.

گفتم قربانت مى گويند درباره همه خويشان رسولخدا (ص) است فرمود : دروغ مى گويند همانا در باره ما بخصوص نازل شده است ، در باره اهل بيت ، درباره على و فاطمه و حسن وحسين كه اصحاب كساء هستند .

شرحـ ازمجلسى ره ـ «قوله فى اهل البيت» من گويم اخبار بسيارى وارد شده است درنزول اين آيه درباره آنها (ع) و آنها راعامه نيز در كتب خود باسند روايتكرده‌اند ودرشرح كتاب حجت گذشت وبيضاوى هم روايتكرده كه چون اين آيه نازل شد عرض‌شد يا رسول الله خويشانت كيانند ازاينان؟ فرمود على وفاطمه وفرزندانشان.

حديث اهل شام

٦٧ـ ازمحمدبن عطيه گويد مردى ازدانشمندان اهل شام نزد امام باقر (ع) آمد و گفت اى اباجعفر من آمدم ازتو پرسشى كنم كه درمانده شدم از اينكه كسيرا بجويم تا آنرا برايم تفسير كند ومن ازسه دسته مردم اين‌مسأله را پرسيدم و هردسته‌اى‌پاسخى دادند جزآنچه‌دسته ديگر گفتند امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود: چيست آن پرسش ؟ گفت من از شما ميپرسم از نخست چيزيكه خدا از خلقش آفريده است زيرا برخى‌درجواب گفته‌اند قدر است و برخى گفته‌اند قلم است وبرخى گفته‌اند روح است.

امام باقر (ع) فرمود چيزدرستى نگفته‌اند من بتو خبر دهم كه خدا تبارك و تعالى بودوچيزى جزاو نبود، عزيز بود، كسى‌هم نبود پيشدار عزت‌او، واينست معنى قول‌خدا (١٨ـ الصافات) منزه باد

كان الخالق قبل المخلوق ولو كان أوّل ماخلق من خلقه الشيء من الشيء إذالم يكن له انقطاع أبداً ولم يزل الله إذاً ومعه شيءٌ ليس هو يتقدّمه ولكنّه كان إذلاشيء غيره وخلق الشيء الذي جميع الأشياء منه وهوالماء الذي خلق الأشياء منه فجعل نسب كلّ شيء إلى الماء ولم يجعل للماء نسباً يضاف إليه و خلق الرّيح من الماء ثمّ سلّط الريح على الماء فشققت الريح متن الماء حتّى ثارمن الماء زبد على قدر ماشاء أن يثور فخلق من ذلك الزّبد أرضاً بيضاء نقيّة ليس فيها صدع ولاثقب ولاصعود ولاهبوط ولاشجرة ، ثمّ طواها فوضعها فوق الماء ثمّ خلق الله النارمن الماء فشققت النار متن الماء حتّى ثار من الماء دخان على قدرماشاءالله أن يثورفخلق من ذلك الدّخان سماء صافية نقيّة ليس فيهاصدع ولاثقب وذلك قوله : «والسماء بناها ۞ رفع سمكهافسوّيها ۞ وأغطش ليلها وأخرج ضحيها» قال : ولاشمس ولاقمرولانجوم ولاسحاب ، ثمّ طواهافوضعهافوق الأرض ثمّ نسب الخليقتين فرفع السماء قبل الأرض فذلك قوله عزّ ذكره : «والأرض بعد ذلك دحيها» يقول : بسطها ، فقال له الشاميّ : ياأبا جعفر قول الله تعالى : « أولم يرالذين كفروا أنّ السموات والأرض كانتارتقاً ففتقناهمـا» فقال له أبوجعفر عليه السلام : فلعلّك تزعم أنّهما كانتا رتقاً

پروردگارت پروردگار عزت از آنچه (مشرکان ستایندش) و خالق پیش از مخلوق بود واگر نخست آفریده که آفرید چیزی بود که ازچیزی بازش گرفت هرگز دنباله آن نبرد و پیوسته دراینصورت چیزی با او باشد و او بر آن پیشی ندارد ولی او بود و جز او با او نبود و چیزی را آفرید که همه چیزها را از آن آفرید و آن آب بود که همه چیزها را از آن آفرید و نژاد هرچیز را از آب بآب پیوست و برای آب نژادی بچیز دیگر نه پیوست که اورا بدان منسوب سازند و باد را از آب آفرید و سپس باد را برآب چیره ساخت و باد متن آبرا شکافت تا از آب کفی بر جهید باندازه‌ای که خواست برجهد و از آن کف زمینی سپید و پاك آفرید که در آن ترك و سوراخ و بلندی و پستی‌ودرخت نبود سپس آنرا فراهم آورد وبالای‌آب نهاد سپس خداآتش را ازآب آفرید وآتش متن آبرا شکافت تا از آب دودی بر خاست باندازه‌ای که خدا می‌خواست خیز کند و از آن دودآسمانی آفرید روشن و پاك نه ترکی‌درآن بود ونه سوراخی واینست گفته خدا (۲۷ـ النازعات) آسمان را ساخت ۲۸ـ و ساز مانش را برافراشت ۲۹ـ شبش زا تارکرد و تابش خورشید را برآورد .

فرمود : نه خورشیدی بود و نه‌ماهی ونه اختری و نه ابری سپس آنرا درپیچید و روی زمینش نهاد وسپس این دو آفریده را بهم پیوست و آسمانرا پیش اززمین بر افراشت (یعنی پیش ازگسترش زمین) واین است معنی‌قول خدا عزذکره وزمین را پس ازاین گسترش داد ـ میفرماید آن‌راپهن کرد.

آن شامی گفت : ای اباجعفر گفته خدتعالی (۲۹ـ الانبیاء) آیاننگرندآنکسانیکه کافرند بدینکه آسمان‌ها و زمین دربسته بودند و خداوندآنهارا برگشود؟.

امام باقر(ع) فرمود: شاید توپنداری که آنها بهم چسبیده وبهم پیوسته بودند و از همدیگر

ملتزقتين ملتصقتين ففتقت إحداهما من الأُخرى ؟ فقال : نعم ، فقال أبو جعفر عليه السلام : استغفر ربّك فانّ قول الله جلّ وعزّ : « كانتا رتقاً » يقول: كانت السماء رتقاً لاتنزل المطر و كانت الأرض رتقاً لاتنبت الحبّ فلمّا خلق الله تبارك و تعالى الخلق وبثّ فيها من كلّ دابة فتق السماء بالمطر والأرض بنبات الحبّ ، فقال الشامي : أشهد أنّك من ولد الأنبياء وأنّ علمك من علمهم .

جدا شدند ؟ درپاسخ گفت آری ، امام باقر(ع) فرمود از پروردگارت آمرزش بخواه زیرا قول خدا جل‌وعزهردوبسته بودند، میفرماید آسمان بسته بودو باران فرو نمیبارید وزمین بسته بودودانه نمیرویانید ونمی پرورید وچون خدا تبارك وتعالی خلق را آفرید واز هرجانداری درآن پراکند آسمان بباران گشوده‌شد و زمین برویانیدن گیاه بازشد، آن شامی گفت من گواهم که توپیغمبرزاده‌ای ودانش‌تو از دانش پیمبرانست.

شرح- ازمجلسی ره- بدانکه اخبار درباره اول آفریده خدااختلاف دارند، بیشتراخبار دلالت دارند که اول آفریده آبست مانند این خبر و خبر آینده ولی خبر آینده دلالت ندارد که‌آب بر عرش مقدم‌باشد و از تالیس ملطی‌اسکندرانی در آغاز خلقت چنین نقل شده‌است او ازمشاهیرحکمای دیرین است و پس از اعتراف بیگانگی صانع و تنزیه حضرت او گوید عنصری آفرید که صورت همه موجودات و معلومات در آن بود و آن آفریده‌نخست است وآن آبست و همه‌موجودات جوهری ازآسمان وزمین وآنچه میان آنهااست ازآن‌آفریده شده است و گفته است ازتجمدآب زمین تکوین شد و ازانحلالش هوابرآمد و از زبده‌آن‌آتش خلق شد واز دود وبخارش آسمان هاپدید شد.

و گفته‌اند آفریده نخست جوهری بوده که آب از آن پدید شده چنانچه در سفر نخست‌توراة است که آغاز آفریده‌ها جوهریست خدا آفرید و بر آن نگریست از روی هیبت واجزائش آبشد و ازآن آب بخاری چون دود برآمد وازآن‌آسمانها راآفرید وبر روی آب کفی پدیدشد وازآن‌زمین را آفرید وباکوههاآنرابرجا میخکوب کرد .

وعلی بن ابراهیم درتفسیر قول خدا «وکان عرشه الماء» گفته است این درآغاز آفرینش‌است زیرا خدا تبارك وتعالی هوارا آفرید و سپس قلمرا آفرید و او را فرمان داد روان‌شود و گفت پروردگارا چه بنگارم؟ فرمود هرآنچه بودنی است سپس از هواتاریکی برآورد ونور وآبرا هم‌از هواآفرید وهمه خلق رااز این‌شش چیزآفرید که آنها رااز هوآفرید وظاهر اینستکه اوهم این‌را ازخبری گرفته ولی مسندبحساب نیست‌واگرهم این‌خبر درست‌باشد جمع‌میان‌آن وخبر دیگرممکنست باینکه خبراول بودن آب حمل بر اول اضافی شود نسبت بمحسوساتی که همه درك کنند و هوااز آنها نیست وبرای همین نهانی او استکه برخی وجودش را منکرند.

قوله «ولا احدکان قبل عزه» یعنی عزت‌او پیشدار وهواداری نداشت و بذات خود عزیز بود وبآیه رب العزة استدلال کرده است که دلالت دارد خدا سبب هرعزتیست و اگر عزت‌او بـدیگری بود آن دیگری رب‌العزة بود ..

قوله «ولوکان اول ماخلق من‌خلقه الشی من الشیء» یعنی اگر سلسله ایجاد اشیاء چنان باشد که حکماء گویند که هر حادثی مسبوق است بماده باید اول ماده تحقق نیابد جز با ذات احدیت

۶۸ - محمّدٌ ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم والحجّال ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : كان كلّ شيء ماء وكان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثمّ أمر النّار فخمدت فارتفع من خمودها دخانٌ فخلق الله السماوات من ذلك الدُّخان و خلق الأرض من الرّماد ثمّ اختصم الماء والنّار والرّيح فقال الماء : أنا جند الله الأكبر وقالت الريح : أنا جند الله الأكبر ، وقالت النّار أنا

همراه باشد و مستلزم تعدد قدماء است و این خود محال است..

قوله «فجعل نسب كل شيء الى الماء» یعنی همه چیزها را از آب آفرید و هر چیز از آن نژاد دارد چنانچه فرموده است (۳۰- الانبیاء) و ساختیم هرچیز زنده را از آب - و ظاهر آن دلالت بزنده هادارد و شامل همه چیز نیست .

قوله « فخلق من ذلك الزبد أرضا بيضاء» دلالت دارد که زمین از کف دریا آفریده شده و اخبار بسیاری بر این مطلب دلالت دارد و اخباری در این موضوع نقلکرده است - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم جمله‌ایکه بعد از آنست سپس آن را بهم پیچید و بر آب نهاد اشاره‌ای بدورانهای چین خوردگیهای زمین دارد که در علم زمین شناسی معاصر بسیار مورد اعتماد و مطالعه‌است زیرا بنابر نظریه اینکه زمین بصورت قطعه ماده مذابی از خورشید جدا شده است پس از اینکه‌سردشده باشد باید همین سفید و بی‌ترك و سوراخ وصاف باشد وبی درخت وبی پستی وبلندی وسپس براثر چین خوردگی باین شکل کنونی درآمده باشد.

واز جمله تعبیرات قابل توجه در این حدیث اینستکه میفرماید خداوند آتش‌را هم از این آبی آفریده استکه مبدأ پیدایش جهان و سرآغاز آفریدگانست و بنابراین ممکنست مقصود ازاین آب همان ماده اولی و ماده نخست باشد که‌بصورت گازی بس رقیق در سراسر فضا وجود داردودرقسمت هائی ازآن طوفانهای بسیار سخت در جریانست و باصطلاح امروز از آنها به زوابع جویه تعبیر میکنند یعنی لوله بادهای بسیار وسیع و پرچرخشی که باسرعت نامحدودی بگرد خود می‌چرخند و پس از چرخشهای بسیار از آنها مرکزیتی بوجود میآید که خورشید یك منظومه شمسی می‌شود و ازآن ستاره وسیاراتی پدید می‌شود و پس‌ازتکامل درمدار معینی منظم می‌شوند و یك‌منظومه‌شمسی پدید میآورند وبرخی ازفلك شناسان امروزه رشتهٔ‌مجره وراه کاهکشان فضاء را انبوهی از این گرد بادهای فضائی تشخیص داده‌اند.

۶۸- از محمدبن مسلم گوید امام باقر (ع) بمن فرمود همه چیز آب بود و عرش خدا بر آب استوار بود و خدا عزذکره بآب فرمود: تا آتش گرفت و شعله‌ور شد و سپس فرمود تاخاموش شد و از خموش‌شدنش دودی، بر خاست وخداوند ازآن‌دود آسمانها راآفریدو زمین‌راازخاکسترش آفرید سپس آب و آتش وباد باهم در ستیزه شدند.

آب گفت: منم جندالله اکبر وباد گفت: منم جندالله اکبر وآتش گفت: منم جندالله اکبر و

جندالله الأكبر ،فأوحى الله عزّ وجلّ إلى الرّيح:أنت جندي الأكبر .

(حديث الجنان و النوق)

۶۹ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن محبوب، عن محمّد بن إسحاق المدنيّ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سئل عن قول الله عزّ وجلّ : «يوم نحشر المتّقين إلى الرّحمن وفداً » فقال : ياعليّ إنّ الوفد لايكونون إلّا ركباناً أولئك رجال اتّقوا الله فأحبّهم الله واختصّهم ورضي أعمالهم فسمّاهم المتّقين ، ثمّ قال له : يا عليّ أما والذي فلق الحبّة و برأ النسمة إنّهم

خداعزوجل وحی کرد بباد که توئی جند اکبر من.

شرح ـ از مجلسی ره ـ « و خلق الارض من الرماد» شاید مقصود اینستکه کشش و گسترش زمین از آن خاکستر بوده است و ممکنست که آن کفیکه در اخبار دیگر ماده آفرینش زمین یاد شده از نظر مبدأ تکوین آن بوده و بعد بصورت رماد در آمده است یا اینکه مقصود اینستکه رماد هم یکی از اجزاء ساختمان زمینست بمانند کف که جزء دیگر آن است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم کف و خاکستر در نظر حقیقت یك چیزند و آن ماده سوخته و واریخته احتراق است بااین تفاوت که کف در روی مایع در حال احتراق خودنمائی میکند و خاکستر ته نشین یك حادثه احتراق است و بعبارت دیگر کف معمولا واقتاده احتراق مایعات استکه روی آن خود نمائی میکند و خاکستر واقتاده احتراق اجسام جامد است که ته نشین می‌شود پس از این توجه میتوان گفت مضمون احادیثیکه زمین را کف آب تعبیر کرده و این حدیث که میفرمایدزمین از خاکستر آن آفریده شده اختلافی ندارند.

واگر آبیکه آفریدهٔ نخست تعبیرشده همان ماده اولی بدانیم تعبیرات این اخبار از نظر پیدایش زمین و آسمان با اصول علمی امروزه بسیار نزدیکست با توجه باینکه مقصود از سماءهمان فضای محیط بیك منظومه شمسی است که دارای هوائی است مرکب از دخان یعنی ذرات ماده آمیخته بازوت و بخار یعنی ذرات ماده آمیخته باکسیژن و ئیدژن واینکه دراین حدیث میفرماید کره آب آتش گرفت و شعله‌ور شد بسیار نزدیك است بهمان وضعیت زوابع و توده های بزرك و طوفانی ماده که از نظر علم و اکتشاف امروزی منشأ تکوین خورشید و ستاره و پدید شدن یك منظومه شمسی است.

حدیث بهشت و ناقه

۶۹ـ ازامام باقر (ع) که‌ازرسولخدا(ص)تفسیر قول‌خداعزوجل پرسیده‌شد(۸۵ـ مریم)روزی که پرهیزگاران را بدرگاه خداوند رحمن بعنوان مهمان و وارد محشور سازیم، درپاسخ فرمود:ای علی راستیکه وفد ازنظر تعبیرزبان عرب باید سوار بر شتر باشند ، آنان مردانی هستند که از خدا پرهیزگار بودند و خدا آنها را دوست داشت و مخصوص خود گردانید و کردار آنهارا پسندید و آنهارا پرهیزکاران نامید سپس‌فرمود:

ای‌علی هلا سوگند بدانکه دانه را شکافد و گیاه برآرد و مزن را پدید آرد راستی که آنها

ليخرجون من قبورهم وإنّ الملائكة لتستقبلهم بنوق من نوق العزّ عليها رحائل الذّهب مكلّلة بالدّرّ والياقوت وجلائلها الاستبرق والسندس و خطمها جذل الأرجوان ، تطير بهم إلى المحشر مع كلّ رجل منهم ألف ملك من قدّامه و عن يمينه وعن شماله يزفّونهم زفّاً حتّى ينتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم وعلى باب الجنّة شجرة إنّ الورقة منها ليستظلّ تحتها ألف رجل من الناس وعن يمين الشجرة عين مطهّرة مزكّية قال : فيسقون منها شربة فيطهّر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط من أبشارهم الشعر وذلك قول الله عزّ وجلّ : « وسقاهم ربّهم شراباً طهوراً » من تلك العين المطهّرة .

قال : ثمّ ينصرفون إلى عين اُخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها و هي عين الحياة فلا يموتون أبداً ؛ قال : ثمّ يوقف بهم قدّام العرش وقد سلموا من الآفات والأسقام والحرّ والبرد أبداً ، قال : فيقول الجبّار جلّ ذكره للملائكة الذين معهم : احشروا أوليائي إلى الجنّة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضاي عنهم و وجبت رحمتي لهم و كيف اُريد أن أوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيّئات ، قال : فتسوقهم الملائكة إلى الجنّة ؛ فاذا انتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصرّ صريراً يبلغ صوت صريرها كلّ حوراء أعدّها الله

از گور خود برآیند و فرشته‌ها با ناقه‌های سواری باستقبالشان شتابند ، ناقه های عزت که برآنها جهازهای طلای مکلل بدر و یاقوت است و روپوش آنها از استبرق وسندس است ومهار ازغوانی دارند وبمانند پرنده‌ای آنها را بمحشر برند وبهمراه هر کدام هزار فرشته باشد از جلورو و سمت راست وسمت چپ وبمانند عروسی آنهارا ببرند تابدربزرك بهشت رسند و بردر بهشت درختی باشد که زیرسایه یك برگش هزار مردجا کند ودرسمت راست آن درخت چشمه پاك ومصفائی است .

فرمود: ازآن چشمه جرعه جرعه بنوشند و خداوند دلشان را پاك کند وموی سراسر تن آنهارا بریزد و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۲۱ـ الانسان) و نوشانیده بآنها پروردگارشان از شراب پاك کننده ـ یعنی ازاین چشمه پاکیزه.

فرمود: سپس روکنند بچشمه دیگریکه درسمت چپ آن درخت است ودرآن غسل کنند وآن آب زندگانی است ودیگر هرگز نمیرند.

فرمود: سپس آنها را برابر عرش برپا دارند سالم از هر آفت و بیماری وگرما وسرما تا همیشه فرمودسپس جبار جل ذکره بفرشته‌هائیکه همراهشان هستند بفرماید که:

دوستانمرا ببهشت برید وآنها را با دیگر خلائق بازندارید زیرا من پیش ازآنها خشنودشدم و رحمتم بر آنها بایست است چگونه میخواهم آنهارا باصحاب حسنات وسیئات بازدارم ؟

فرمود: پس فرشته‌ها آنهارا بسوی بهشت برندوچون بدربزرك بهشت رسند فرشته‌ها حلقه‌ای بر آن زنند و سوتی زند که هرزیبا حوریکه در بهشت خدایش برای دوستان خود آماده کرده آوازشرا

عزّ وجلّ لأوليائه في الجنان فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهنّ لبعض : قد جاءنا أولياء الله .

فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنّة و تشرف عليهم أزواجهم من الحور العين والآدميّين فيقلن : مرحباً بكم فما كان أشدّ شوقنا إليكم ويقول لهنّ أولياء الله مثل ذلك ، فقال علي عليه السلام : يارسول الله أخبرنا عن قول الله جلّ وعزّ : «غرف مبنيّة من فوقها غرف» بماذا بنيت يارسول الله ؟

فقال : يا عليّ تلك غرف بناها الله عزّ وجلّ لأوليائه بالدرّ والياقوت والزبرجد ، سقوفها الذّهب محبوكة بالفضّة لكلّ غرفة منها ألف باب من ذهب ، على كلّ باب منها ملكٌ موكّل به فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والدّيباج بألوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك قول الله عزّ وجلّ : « وفرش مرفوعة » إذا أُدخل المؤمن إلى منازله في الجنّة، وضع على رأسه تاج الملك والكرامة وأُلبس حلل الذّهب والفضّة والياقوت والدر المنظوم في الاكليل تحت التاج، قال : وأُلبس سبعين حلّة حرير بألوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذّهب والفضّة واللؤلؤ والياقوت الأحمر فذلك قوله عزّ وجلّ : «يحلّون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤاً ولباسهم فيها حرير» .

فاذا جلس المؤمن على سريره اهتزّ سريره فرحاً فاذا استقرّ لوليّ الله جلّ وعزّ منازله

بشنود وچون سوت حلقه راشنوند بيكديگر مژده دهند و بهمديگر گويند دوستان خدادر برما آمدند ودررا برای آن‌ها بگشايند وببهشت درآيندوزوجه‌های آنهاازحورالعين وآدميزاده بر آنها توجه كنند و گويندخوشآمديد، وه چه‌اندازه مابشما مشتاق بوديم و دوستان‌خدا بهمين گرمی پاسخ آنها را بدهند.

علی(ع) عرضكرد يارسول‌الله بما ازتفسير قول خداعزوجل گزارش بده (٢٠ـ الزمر) غرفه هائيكه ساخته‌شدند و بالای آنها غرفه‌ها است ـ اينها ازچه ساخته شدند؟

فرمود: ياعلی اين غرفه‌ها را خداعزوجل برای دوستانش ازدرو ياقوت و زبرجدساخته است سقف آن ها طلااست كه بانقره‌طرازبندی شده وهر غرفه‌ای هزار در طلا دارد و برهر دری فرشته‌ای گماشته است در ميان آن‌ها فرشها برآورده شده است و بروی يكديگر افتاده روی همديگر از حريرديبابا رنگهای مختلف و درون آنها مشك و كافور و عنبر است واينست معنی قول خدا: و فرشهای برهم گسترده‌ـ چون مؤمن بمنزلهای خوددربهشت‌درآيد وتاج ملك‌وكرامت برسر نهد حله‌های طلاباف‌و نقره‌باف ومزين بياقوت ودر برشته كشيده وشرابه‌های زيرتاج ببر كند.

فرمود: وهنتاد حله برنگهای مختلف بااقسام گوناگونی ازبافته‌های طلا ونقره ولؤلؤ وياقوت احمر دربر كند و اينست قول خداعزوجل(٢٢ـ الحج) زيور پوشند درآن از دستبندهای طلا و لؤلؤ وجامه آنها ازحرير است و هر گاه مؤمن برتخت خود نشيند تختش از شادی برخود لرزد و هر گاه برای ولی خداجل وعز منازل او دربهشت برقرار شود فرشته‌موكل ببهشت اجازه خواهد تاباوتهنيت

في الجنان استأذن عليه الملك الموكّل بجنانه ليهنّئه بكرامة الله عزّ وجلّ إيّاه فيقول له خدّام المؤمن من الوصفاء والوصائف : مكانك فانّ وليّ الله قد اتّكأ على أريكته وزوجته الحوراء تهيّأ له فاصبر لوليّ الله .

قال : فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها و عليها سبعون حلّة منسوجة بالياقوت واللّؤلؤ والزّبرجد وهي من مسك وعنبر وعلى رأسها تاج الكرامة وعليها نعلان من ذهب مكلّلتان بالياقوت واللّؤلؤ ، شراكهما ياقوت أحمر، فاذا دنت من وليّ الله فهمّ أن يقوم إليها شوقاً فتقول له : ياوليّ الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم أنا لك وأنت لي .

قال : فيعتنقان مقدار خمسمائة عام من أعوام الدّنيا لا يملّها ولا تملّه ، قال : فاذا فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر إلى عنقها فاذا عليها قلائد من قصب من ياقوت أحمر وسطها لوح صفحته درّة مكتوب فيها : أنت ياولي الله حبيبي وأنا الحوراء حبيبتك ، إليك تناهت نفسي وإليّ تناهت نفسك ثمّ يبعث الله إليه ألف ملك يهنّئونه بالجنّة ويزوّجونه بالحوراء .

قال : فينتهون إلى أوّل باب من جنانه فيقولون للملك الموكّل بأبواب جنانه : استأذن لنا على وليّ الله فانّ الله بعثنا إليه نهنّئه ، فيقول لهم الملك : حتّى أقول للحاجب فيعلمه

گوید از کرامتی که خداعزوجل باو کرده است و خدمتکاران مؤمن او ازغلامان و کنیزان بفرشته گویند بجای خودباش زیرا دوست خدا برتخت خود آرمیده وهمسرش از حورالعین برای او آماده شده است باید بانتظاروقت ملاقات ولی خدا صبر کنی.

گوید همسرحورالعین اوازخیمه خودبرآید و بسوی اوآید و درگردش کنیزان بهشتی باشندو برتنش هفتاد حله بافته بایاقوت ودر وزبرجد است که از مشك وعنبر است وتاج کرامت برسردارد وکفشی از طلا مکلل بیاقوت ولؤلؤ بپا دارد که بند آن یاقوت احمراست وچون بدوست خدانزدیك شود واوخواهد ازشوق بسوی او برخیزد، حوریه باو گوید ای دوست خدا امروز روز رنج وزحمت نیست ازجای خودحرکت مکن من ازتوام وتو از منی .

فرمود: باندازه ۵۰۰ سال از روزهای دنیا (که نیم روز آخرتست) همرا درآغوش کشند و از هم دل تنك وسیر نشوند.

فرمود: چون اندکی آن مرد متقی سست گردد بی احساس خستگی بگردن بلورین آن حوریه نگاه کند که برآن گلوبندهائی است ازشاخه یاقوت درمیانه آن یك لوحی است ازدرکه برآن نقش شده ، ای ولی خدا تودوست من هستی ومنم حوریه دوست تو، جانم بقربان تومیشود وجانت بقربان من ، سپس خداوند هزار فرشته بسوی او فرستد تا اورا ببهشت تبریك گویند وآن حوریه را جفت اوسازند .

فرمود : پس به اول در بستانهای او رسند و بفرشته باغبان او گویند از ولی خدابرای ما اجازه ورود بگیر زیرا خدا مارا فرستاده تا به او تهنیت گوئیم فرشته بآنها گوید تا من بدربان بگویم

بمكانكم قال : فيدخل الملك إلى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلاث جنان حتّى ينتهي إلى أوّل باب فيقول للحاجب : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العالمين تبارك و تعالى ليهنّئوا وليّ الله وقد سألوني أن آذن لهم عليه فيقول الحاجب إنّه ليعظم علىّ أن أستأذن لأحد على وليّ الله وهو مع زوجته الحوراء ، قال : وبين الحاجب وبين وليّ الله جنّتان .

قال : فيدخل الحاجب إلى القيّم فيقول له : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العزّة يهنّئون وليّ الله فاستأذن لهم فيتقدّم القيّم إلى الخدّام فيقول لهم : إنّ رسل الجبّار على باب العرصة وهم ألف ملك أرسلهم الله يهنّئون وليّ الله فأعلموه بمكانهم قال: فيعلمونه فيؤذن للملائكة فيدخلون على وليّ الله وهو في الغرفة ولها ألف باب وعلى كلّ باب من أبوابها ملك موكّل به فاذا أذن للملائكة بالدّخول على وليّ الله فتح كلّ ملك بابه الموكّل به قال : فيدخل القيّم كلّ ملك من باب من أبواب الغرفة قال : فيبلّغونه رسالة الجبّار جلّ وعزّ وذلك قول الله تعالى « والملائكة يدخلون عليهم من كلّ باب (من أبواب الغرفة) سلامٌ عليكم - إلى آخر الآية - » .

و اورا بمحل شما اعلام دارم .

فرمود آن فرشته نزد دربان رود و سه بستان میان آنها فاصله است تا بدر اول رسد وبدربان گوید: در شادروان در باغ هزار فرشته است که پروردگار جهانیان تبارك و تعالی آنهارا فرستاده است تا بولی خود تبریك گویندو از من خواسته‌اند برای آن ها اجازت گیرم ، دربان گوید راستش اینست که بر من گرانست از ولی خدا کسب اجازه ورود برای احدی کنم او با زن حوریه خود خلوت کرده است.

فرمود: میان دربان وولی خدا دوبستان فاصله است.

فرمود : دربان نزد سرپرست وپیشکار رود وبه‌او گوید بر درشادروان هزارفرشته‌اند که رب العزت آنهارا برای تهنیت و مبارکباد ولی خدا فرستاده است برای آنها اجازه شرفیابی بگیر آن سرپرست نزدخدمت کاران مخصوص رودو بآنها گوید فرستادهای خداوند جبار بردرمیدان بستان هستند،هزار فرشته‌اند که خدافرستاده تابولی خدامبارکباد گویند اورا ازمحل آنها خبردار کنید .

فرمود: به‌او خبردهند واو بفرشته‌ها اجازه ورود دهد و آنها در غرفه پذیرائی نزددوست‌خدا روند و آن غرفه هزار در دارد و برهر کدام درها فرشته‌ای گماشته شده وهرگاه بفرشته‌ها اجازه ورود داده شود که نزدولی خداروند هرفرشته‌دری را که‌بدان گماشته است باز کند.

فرمود: پیشکار هر فرشته‌را ازیك درتالار وارد کند و رسالت وپیغام خدای جبار جل‌وعز رابه اوبرسانند و اینست تفسیرقول خدا تعالی (٢٣ـ الرعد) و فرشته‌ها از هردری برآنها وارد شوند(از درهای تالار پذیرائی) وبگویند سلام‌علیکم تا آخر آیه .

قال : وذلك قوله جلّ وعزّ : «وإذا رأيت ثَمّ رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً» يعني بذلك وليّ الله و ماهو فيه من الكرامة والنعيم والمُلك العظيم الكبير ، إنّ الملائكة من رسل الله عزّ ذكره يستأذنون [في الدخول] عليه فلايدخلون عليه إلّا باذنه فلذلك الملك العظيم الكبير ، قال : والأنهار تجري من تحت مساكنهم وذلك قول الله عزّ وجلّ : «تجري من تحتهم الأنهار» والثمار دانية منهم وهو قوله عزّ وجلّ : « ودانية عليهم ظلالها وذلّلت قطوفها تذليلاً» من قربها منهم يتناول المؤمن من النّوع الذي يشتهيه من الثمار بفيه و هو متّكىء و إنّ الأنواع من الفاكهة ليقلن لوليّ الله : ياوليّ الله كلني قبل أن تأكل هذا قبلي .

قال: وليس من مؤمن في الجنّة إلّا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات وأنهار من خمر وأنهار من ماء وأنهار من لبن وأنهار من عسل فاذا دعا وليُّ الله بغذائه اُتي بما تشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غير أن يسمّي شهوته قال : ثمّ يتخلّى مع إخوانه ويزور بعضهم بعضاً و يتنعّمون في جنّاتهم في ظلّ ممدود في مثل ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس وأطيب من ذلك لكلّ مؤمن سبعون زوجة حوراء وأربع نسوة من الآدميّين والمؤمن ساعة مع الحوراء و ساعة مع الآدميّة و

فرمود: واینست تفسیر قول خداعزوجل (٢٠ـ الانسان) و هرگاه ببینی آنجارا ببینی نعمتی شایان و ملکی باشکوه ـ مقصودش از آن ولی خدااست و آنچه در آنست از کرامت و نعمت وملك عظیم وباشکوه راستیکه فرشته‌ها که پیغامبر از طرف خداوند عزذکره هستند برای ورود بر او اجازه خواهند و جز با اجازه نزد او نروند و اینست ملك بزرك و باشکوه.

فرمود : جویها از زیر اطاقهای نشیمن آنها روانند و اینست معنی قول خدا عزوجل (٩ـ یونس) از زیر پای آنها جویها روانست ـ و میوه ها بدانها نزدیکست و آنست قول خدا عزوجل (١٤ ـ الانسان) و نزدیکست بر فراز سرشان سایه های درختان بهشت و چیدن میوه آنها بخوبی آسان و رامست ـ از بس نزدیکست مؤمن هر میوه را خواهد همان طور که تکیه داده است با دهانش بر گیرد و راستی که هر نوع از میوه بدوست خدا گوید: ای دوست خدا مرا بخور پیش از آنکه آندیگری را بخوری پیش از من.

فرمود : هیچ مؤمنی در بهشت نباشد جز آنکه بستانهای بسیار دارد که درختان افراشته و نیافراشته دارند و جویها از می و جویها از آب و جویها از شیر و جویها از عسل در آنها است و هر گاه دوست خدا خوراك طلبد آنچه را در دلش خواهد برایش آورند بی آنکه دلخواهش را به زبان آورد .

فرمود: سپس با برادرانش خلوت کند واز همدیگر دیدن کنند و در بستانهای خوددرسایه‌ای بلند بمانند همان سپیدی سپیده دم تا بر آمدن خورشید بسر برند و خوشتر از اینها برای هرمؤمنی ٧٠ زن حوریه و ٤ همسر آدمی‌زاده است ومؤمن ساعتی با آن حوریه رعنا خوش است و ساعتی با آن

ساعة يخلو بنفسه على الأرائك متّكئاً ينظر بعضهم إلى بعض وإنّ المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على أريكته ويقول لخدّامه : ماهذا الشعاع اللامع لعلّ الجبّار لحظني، فيقول له خدّامه : قدّوس قدّوس جلّ جلال الله بل هذه حوراء من نسائك ممّن لم تدخل بها بعدُ قدأشرفت عليك من خيمتها شوقاً إليك وقدتعرّضت لك وأحبّت لقاءك فلمّا أن رأتك متّكئاً على سريرك تبسّمت نحوك شوقاً إليك فالشعاع الذي رأيت والنّور الذي غشيك هومن بياض ثغرها ، و صفائه ونقائه ورقّته .

قال: فيقول وليّ الله : ائذنوا لها فتنزل إليّ فيبتدر إليها ألف وصيف وألف وصيفة يبشّرونها بذلك فتنزل إليه من خيمتها و عليها سبعون حلّة منسوجة بالذّهب والفضّة ؛ مكلّلة بالدرّ والياقوت والزّبرجد صبغهنّ المسك والعنبر بألوان مختلفة، يرى مخّ ساقها من وراء سبعين حلّة طولها سبعون ذراعاً وعرض مابين منكبيها عشرة أذرع فاذادنت من وليّ الله أقبل الخدّام بصحائف الذّهب والفضّة فيها الدّر والياقوت والزّبرجد فينثرونها عليها ثمّ يعانقها وتعانقه فلايملّ ولاتملّ .

قال : ثمّ قال أبوجعفر عليه السلام : أما الجنان المذكورة في الكتاب فإنّهن جنّة عدن وجنّة الفردوس وجنّة نعيم وجنّة المأوى ، قال : وإنّ لله عزّ وجلّ جنانا محفوفة بهذه الجنان و إنّ

آدميزاده زيبا خوش است و ساعتى هم تنها بسر برد و بر تختش تكيه زند و بهمديگر نگاه كنند و راستى پرتو نورى در روى تخت بر سراپاى مؤمن بدرخشد و او بخدمت كاران خود گويد اين پرتو درخشان چيست؟ شايد خداوند جبار بمن نگاهى انداخته است و خدمتكارانش گويند:

قدوس، قدوس جل جلاله ـ نه اين پرتو درخشان يكى از حوريان جفت با تو است كه هنوز بملاقات او نرفتى و از ميان خيمه خود به اشتياق ديدار تو سر كشيده و تو را خواسته وشيفته‌ديدار تو است و چون ديده تو بر تخت‌خود تكيه زدى لبخندى بر لب آورده است، اين روشنى كه ديدى و اين پرتوى كه تورا فرو گرفت از سفيدى دندانهاى مرواريدى پاك و پاكيزه و لطيف او است.

فرمود: پس دوست خدا گويد به‌او اجازه دهيد تا نزد من فرود آيد پس هزار غلام وهزار كنيز پيشى گيرند و بآن حوريه خانم اين مژده را برسانند و او از خيمه خود بنشيب آيد وهفتاد پيرهن بافته از طلا و نقره و شرابه‌هاى در و ياقوت و زبرجد ببر كرده كه با مشك و عنبر الوان رنك آميزى شده‌اند و مخ ساق پايش از پس هفتاد پيراهن نمايانست هفتاد ذراع قامت دارد و ميانه دو شانه‌اش ده ذراعست و هر گاه بنزديك ولى خدا آيد خدمت كاران با سينيهاى طلا و نقره كه پر ازدر و ياقوت و زبرجد است پيشواز او روند و آنها را برسر او بريزند و سپس مؤمن اورادر آغوش كشد و حوريه هم آن مؤمن را در آغوش كشد نه او خسته گردد و نه‌او.

راوى گويد امام باقر (ع) سپس فرمود اما آن بهشتها كه در قرآن ذكر شده است:

١ـ بهشت عدن ٢ـ بهشت فردوس ٣- بهشت نعيم ٤- بهشت جنة‌المأوى.

المؤمن ليكون له من الجنان ما أحبّ واشتهى ، يتنعّم فيهنّ كيف [يـ]شاء و إذا أراد المؤمن شيئاً أو اشتهى إنّما دعواه فيها إذا أراد أن يقول : «سبحانك اللّهمّ» فاذا قالها تبادرت إليه الخدم بما اشتهى من غير أن يكون طلبه منهم أو أمر به ، وذلك قول الله عزّ وجلّ : «دعواهم فيها سبحانك اللّهمّ وتحيّتهم فيها سلام» يعني الخدّام .

قال : «و آخر دعواهم أن الحمد لله ربّ العالمين» يعني بذلك عند ما يقضون من لذّاتهم من الجماع والطعام والشراب ، يحمدون الله عزّ وجلّ عند فراغتهم و أمّا قوله : «أُولئك لهم رزقٌ معلومٌ» قال : يعلمه الخدّام فيأتون به أولياء الله قبل أن يسألوهم إيّاه و أمّا قوله عزّ وجلّ : «فواكه وهم مكرمون» قال : فانّهم لا يشتهون شيئاً في الجنّة إلّا أكرموا به .

۷۰- الحسين بن محمّد الأشعري ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي بصير قال : قيل لأبي جعفر عليه السلام وأنا عنده : إنّ سالم بن أبي حفصة و أصحابه يروون عنك أنّك تكلّم على سبعين وجهاً لك منها المخرج ؟ فقال : ما يريد سالم منّي أيريد أن أجيء بالملائكة

فرمود: برای خدا عزوجل بهشتها است در درون این بهشتهای نامبرده و براستی هر مؤمن تا آنجا که دوست دارد و بخواهد بهشت دارد و در آنها هر طور خواهد نعمت خواره باشد و خوشگذراند و هر گاه مؤمن چیزی خواهد و اشتهائی یابد دعوت و اظهار خواستش در بهشت همینست که بگوید «سبحانك اللهم» = بار خدایا تو منزهی- و بمحض اینکه این سخن را ادا کند (که بمنزله زنك اخبار بهشت است) خدمت کاران بشتابند و هرچه را خواهد برایش بیاورند بی آنکه از آنها بخواهد یا بآنها فرمانی دهد.

واینست معنی قول خدا عزوجل (۱۱- یونس) دعوی آنها در آن سبحانك اللهم است و دورودشان در آن سلامست - (یعنی خدمت کاران سلام می‌دهند) و آخرین دعوت و خواست آنها اینست که «الحمد لله رب العالمین»- مقصودش از آن اینست که پس از درك لذت و بهره گیری از جماع و خوردن و نوشیدن و پس از فراغت خدارا سپاس گویند.

و اما قول خدا تعالی (٤١- الصافات) آنانند که برای آنها روزی دانسته و معینی است - فرمود: یعنی خدمت کاران آن رامی‌دانند و نخواسته نزد دوستان خدا میآورند و اما قول خدا عزوجل (٤٢- الصافات) میوه‌هائیست در بهشت و بهشتیان پذیرائی میشوند-

فرمود : یعنی هیچ چیزی را نخواهند و بدان میل نکنند در بهشت جز اینکه بدان پذیرائی شوند

پرمعنا بودن اخبار ائمه (ع)

۷۰- ابی بصیر گوید من نزد امام باقر(ع) بودم که باو عرض شد سالم بن أبی حفصه ویارانش (از غلات مخالف امام بودند) از تو گزارش می‌دهند که سخنی میگوئی و هفتاد توجیه دارد و از هرراهی میتوانی خودرا ازمسئولیت بیرون بری؟

والله ماجاءت بهذا النبيّون ولقد قال إبراهيم عليه السلام : « إنّي سقيم » و ما كان سقيماً و ما كذب ولقد قال إبراهيم عليه السلام : « بل فعله كبيرهم هذا» ومافعله و ما كذب ، ولقد قال يوسف عليه السلام : «أيّتها العير إنّكم لسارقون» والله ما كانوا سارقين وما كذب .

فرمود: سالم ازمن چه توقعی دارد میخواهدفرشته‌ها را در برابر او رژه دهم بخدا که پیغمبران هم چنین چیزی را نیآوردند، ابراهیم (ع) هم سخن توجیه‌دار فرمود (۸۸ـ الصافات) براستی من بیمارم نه بیماربود و نه دروغ گفت و محققاً ابراهیم (ع) فرمود (۶۳ـ الانبیاء) بلکه بت بزرك این را کرده است ـ بت بزرك نکرده بود واوهم محققاً دروغ نگفت، و محققا یوسف(ع) فرمودأیاکاروان شما دزدید ـ بخدادزد نبودند و یوسف هم دروغ نگفت.

شرح ازمجلسی ره ـ یعنی برای مصلحت وتقیه کلام با توجیه ودو پهلومیگویدومقصود سالم‌از روایتش انتقاد از امام (ع) بوده است و عدم صراحت در لهجه، امام (ع) میفرماید من بسالم معجزه های خیره کننده نمودم و دراو اثر نکرده و میخواهد فرشته‌ها را بگواهی امامت خودنزد او آورم‌با اینکه پیمبران‌هم برای اثبات نبوت خودچنین کاری نکردند.

سپس‌امام از اعتراض سالم که اینگونه سخن دروغ آمیز است جواب‌داده که اینگونه سخنها از پیغمبران معصوم‌هم‌صادر شده ونه‌دروغست ونه زشت بلکه‌در مقام مصلحت لازمست (وسپس‌استشهاد امام راشرح داده‌است).

من گویم یکی‌از محاسن‌بلاغت وشیوائی سخن پرمعنا اداکردن آنست و یکی از روشهای پر معنا بودن سخن اینست که می‌تواند دارای معانی‌متعدده باشد و بهرمقامی مناسب تطبیق شود و این سر بلاغت شعر ونثر است که سخن سرای ایرانی لسان الغیب حافظ درآن استادبوده است واشعاری در مدح پیغمبر بفن غزلسرائی انشاء کرده‌است که درعین حال برمقاصد عمومی مهرورزی یك‌عاشق ومعشوق هم‌تطبیق می‌شود مثلا:

نگارمن که بمکتب‌نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله‌آموز صدمدرس شد

تردیدی نیست که دراین شعر امی‌بودن پیغمبررا درنظر گرفته وبیان کرده‌است که‌همه دانش عمیق وجهانگیر وجاویدان حضرت‌او بنظر خدا وتوجه وعنایت وی‌بوده است واورا نگارخوانده‌است یعنی زیباترین نقش هستی ومحبوب مسلمانان ومقصودش ازغمزه همان نظرلطف خدااست که بوی نبوت ورسالت عطا کرد ولی درعین حال یك معنی عمومی‌ودلنشین دیگر هم میدهد که یك عاشق دل باخته با معشوقه دهاتی‌وبی سواد ولی زیبا ودلبر خود می‌تواند باآن گفتگو کند وبازهم می گوید:

گر غالیه خوشبوشد باگیسوی اوآمیخت وروسمه کمانکش شد باابروی اوپیوست

از نعـل سمنـد او شکل مه نو پیـدا وز قد بلند او بالای صنوبر پست

این‌هم‌دروصف پیغمبراکرم‌است که‌وسیلة وواسطه فیض‌یابی‌مادی‌ومعنوی بشربوده است‌بدرگاه خدا تعالی‌دراین‌فن‌استادانه‌ازبلاغت،قرآن‌مجید تاحد اعجازشیواوپرمعنا است که میفرمایدتا هفتادبطن دارد و درکلام بشرکلیات پیغمبراسلام‌را بایدطرازاول شمرد که بدان بالیده وفرمود: «اوتیت‌جوامع الکلم» واگرسالم‌این‌طرزسخن‌را نپسندیده هماناخرد وذوقش ناسالم بوده‌است.

(حديث أبي بصير مع المرأة)

۷۱ - أبان ، عن أبي بصير قال : كنت جالساً عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخلت علينا أُمّ خالد الّتي كان قطعها يوسف بن عمر تستأذن عليه فقال أبو عبدالله عليه السلام : أيسرّك أن تسمع كلامها ؟ قال : فقلت : نعم ، قال : فأذن لها ، قال : وأجلسني معه على الطنفسة قال : ثمّ دخلت فتكلّمت فاذا امرأة بليغة فسألته عنهما ؛ فقال لها : تولّيهما ! قالت : فأقول لربّي إذا لقيته : إنّك أمرتني بولايتهما ؟ قال : نعم ، قالت : فانّ هذا الذي معك على الطنفسة يأمرني بالبراءة منهما و كثير النوا يأمرني بولايتهما فأيّهما خيرٌ وأحبّ إليك ؟ قال : هذا والله أحبّ إليّ من كثير النوا وأصحابه ، إنّ هذا تخاصم فيقول : « ومن لم يحكم بما أنزل الله فأُولئك هم الكافرون » « ومن لم يحكم بما أنزل الله فأُولئك هم الظّالمون » « ومن لم يحكم بما أنزل الله فأُولئك هم الفاسقون » .

حديث ابوبصير با آن بانو

(مصاحبهٔ آن بانو با امام صادق ع)

۷۱ـ ابان ازابی بصیر گوید : من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که بی انتظار ام خالد همان بانوئیکه یوسف بن عمر ازاو بریده بود اجازه شرفیابی خواست امام صادق (ع) بمن فرمود خوشت میآید سخن آن بانورا بشنوی؟ گوید گفتم آری، گوید امام اجازه ورود باو داد و مرا با خودش روی توشکی نشانید گوید: سپس آن بانووارد شد وبسخن آمد بانوئی سخنران و بلیغه بود و از اودر باره آن دو تا (ابی بکر وعمر) پرسش کرد وامام صادق(ع) باو فرمود تو آن دو را خلیفه و والی بشناس(دوست بدارخل) گفت و هر گاه پروردگارم را ملاقات کنم باو بگویم شما بمن فرمودی آنان راوالی شناسم ؟ امام فرمود: آری، آن بانو گفت این مردیکه بهمراه شما روی توشك نشسته است بمن فرماید از آنها بیزاری جویم و کثیر النوا بمن دستور دهد با آنها به پیوندم واز آنها پیروی کنم کدام بهتر اند و آن را دوست داری، فرمود: این مرد بخدا سوگند که از کثیر النوا و یارانش نزد من محبوبتر است راستی این مرد مبارزه میکند و احتجاج مینماید و می گوید (٤٤ـ المائده) وهر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند و برخلاف آن حکم کند پس آنانند که کافرند ٤٥ ـ و هر کس بدانچه خدانازل کرده حکم نکند و برخلاف آن حکم کند پس آنان ستمکارند ٤٧ـ وهر که حکم نکند طبق آنچه خداوند نازل کرده است پس آنان بزه کارانند .

شرحـ از مجلسی ره ـ « هذا والله احب الی» بارنخست از راه تقیه به او فرمان دوستی ابی بکر و عمررا داد و سپس چون در پرسش مبالغه کرد بکنایه لعن آنها را ثابت نمود و متعرض خود آنها نشد که مورد پرسش وی بود بلکه فرمود این ابوبصیر نزدمن از کثیر النوا محبوبتر است زیرا منطق او درست است و کثیر النوا بناحق میان مردم قضاوت میکند و بآیات قرآن کفر وظلم و فسقش ثابت است و در ضمن کفر ووجوب برائت از آن دورا هم بدوجه ثابت کرد:

۱ـ محبوبیت ابوبصیر مستلزم اینست که در فرمان برائت از آنان راستگو باشد.

۲ـ علت کفر کثیرالنوا شامل حال آنها هم می‌شود و کفروظلم وفسق آنها راهم ثابت میکند و این خود نوعی از معاریض کلام است که امام‌درخبرسابق بدان اشاره کرد وممکن است مقصود این باشد که گفتهٔ ابوبصیراز گفته کثیرالنوا نزد من محبوب‌تراست زیرااو بکفر آن‌دو بدین آیات استدلال میکند و درباره آن با مخالفان طرف میشود و بر آنها چیره می گردد ولی این‌را بعبارت‌قابل‌توجهی ادا کرد. پایان نقل ازمجلسی ره .

من گویم این‌حدیث یك‌صحنه پرمعنا از نشاط بانوان را درجهان اسلام و مذهب بیان میکند آنچه از تأمل در آن معلوم میشود اینست که ام‌خالد قهرمان داستان باحقیقت این حدیث یکی از بانوان بااستعداد و پرشور مذهبی بوده است و امام صادق (ع) او را بعنوان یك بانوی پرورش یافته در مکتب امام صادق (ع) بیکی از بزرگترین شاگردان مبارز خود ابوبصیر معرفی مینماید و برای‌فهم مقام‌این بانو وعمق این‌حدیث شناختن این‌اشخاص بجااست:

۱ـ یوسف بن‌عمر.

۲ـ کثیرالنوا .

یوسف بن‌عمر پسر محمدبن حکم‌بن ابی‌عقیل بن‌مسعود ثقفی است .

هشام بن‌عبدالملك او را در ماه رمضان سال ۱۰۶ والی یمن نمود ودر آنجا حکم روا بود تا سال۱۲۰ که اورا والی‌عراق ساخت وپسرش صلت بجای‌او نشست تاآنکه گوید:

چون هشام‌بن عبدالملك آهنك عزل‌خالدبن‌عبدالله قسری‌راازعراق نمود قاصدیوسف‌بن عمرثقفی از یمن نزداو آمده‌بود. هشام اورا طلبیدو گفت سرور تو ازحد خود تجاوز کرده وسرفرازی کرده است ودستور دادجامه برتن او دریدند وچند تازیانه باوزدند و در حضور اوکاتبی راخواست و گفت به یوسف‌بن عمر نامه‌ای بنویس وتا اورفت نامه نویسد بخط خودش نامه‌ای باونوشت ودستور دادبرود بعراق وحاکم آنجا باشد و چون کاتب نامه راآورد بطوریکه نفهمد نامه خود را در درون پاکت جای داد و یوسف‌بن عمربااین دستور سری بعراق‌رفت و خالدرا ازکار بر کنار کرد(تاآنکه گوید)

یوسف در کردار و ستمکاری خود مورد نکوهش مردم بود و بدحکومت میکرد احمق‌وبد خلق و بدسیرت بود ولی‌جود وبخشش داشت ودر سر پانصد سفره مردم را مهمانی میکرد و شامی وعراقی‌همه برسرسفره‌اومینشستند (و در سرانجام‌کار او گوید):

چون ولیدبن یزید اموی کشته شد وعموزاده‌اش یزیدبن ولید بجای او بخلافت نشست وکار او درست شد منصوربن جمهور را والی عراق کرد و یوسف بن عمر گریخت و خود رابیلقاء رسانیدو جامه زنان بتن کرد ودر میان زنان خاندان‌بسر می‌برد تا راز او کشف شد و او را گرفتندوبزندان دمشق افکندند.

تاآنگاه که قشون مروان بن‌محمد آخرین خلیفه اموی باقشون ابراهیم جنك کرد و آنها را شکست داد وبدمشق برگشت طرفداران ابراهیم بیم کردند که مبادا مروان به‌دمشق آید وحکم و عثمان پسران ولید را از زندان آزاد کند و حکمران سازد و آنهاهمهٔ کسانیکه در کشتن پدرشان دست‌داشتند بکشند وتصمیم گرفتند این دو زندانی را بکشند و یزیدبن خالد را مأمور آن کردند

۷۲ - محمّدبن یحیی ، عن أحمدبن محمّدبن عیسی ، عن الحسن بن علیّ بن فضّال، عن علیّ بن عقبة ، عن عمر بن أبان ؛ عن عبدالحمید الوابشيّ ، عن أبي جعفر علیه السلام قال : قلت له : إنّ لنا جاراً ینتهك المحارم کلّها حتّی أنّه لیترك الصلاة فضلاً عن غیرها ؟ فقال سبحان الله وأعظم ذلك ألا أخبرکم بمن هو شرٌّ منه ؟ قلت : بلی قال : الناصب لنا شرٌّ منه ، أما إنّه لیس من عبد یذکر عنده أهل البیت فیرقّ لذکرنا إلّا مسحت الملائکة ظهره وغفر له ذنوبه کلّها إلّا أن یجيء بذنب یخرجه من الایمان ، وإنّ الشفاعة لمقبولة وما تقبّل في ناصب و إنّ المؤمن لیشفّع لجاره وماله حسنة فیقول : یاربّ جاري کان یکفّ عنّي الأذی فیشفّع فیه فیقول الله تبارك وتعالی : أنا ربّك

ویزید هم یکی از غلامان پدرش را بنام ابوالاسد باجمعی به زندان فرستاد تاسر آن دو پسربچه را کوفتند و یوسف بن عمررا هم درآوردند و گردن زدند زیرا قاتل خالدبن عبدالله قسری بود و این واقعه درسال ۱۲۷ هجری بود و یوسف شصت وچند سال داشت وچون سرش را برگرفتند کودکان ریسمان بپای او بستند واورا در کوچه‌های دمشق کشاندند .

واما کثیرالنوا چنانچه ازاین حدیث استفاده میشود یکی از مراجع تقلید عامه معاصرامام بوده است وشهرت زهد وعدالت داشته ولی ترجمه او در کتب رجال عامه وخاصه بسیار کوتاه ضبط شده و ازقرار، حکومتهای وقت اورا چندان ببازی نمی گرفته‌اند که شهرتی تاریخی داشته باشد وبعبارت دیگر مرد تاریخ معاصرخود نبوده.

ابن حجر درالتقریب خود گوید ص ۴۲۸ـ۴۳۰

کثیرالنواء بمد وتشدید قلیل الحدیث است واو را ذم ونکوهش کرده‌اند ومتروك الروایه نیست .

درجامع الرواة اردبیلی ج۱ ص۲۸ اورا درج کرده و گوید نام پدرش اسماعیل است وازامام صادق(ع) دوروایت درمذمت او نقل کرده است.

احادیثی درباره شیعه و مخالفان

۷۲ـ ازعبدالحمید وابشی از امام باقر(ع) گوید باو گفتم: راستی ما یك همسایه داریم که مرتکب همه محرمات میشود تااینکه راستش نماز را هم نمیخواند تا به دیگر محرمات برسد ؟ در پاسخ فرمود . سبحان الله چه خطای بزرگی است این، آیا من بشما ازبدتر ازآن گزارش ندهم ؟ گفتم: چرا فرمود بدخواه ماازاوهم بدتراست .

هلاراستش اینست که هیچ بنده‌ای نباشد که ما اهل بیت دربر او نامبرده شویم واوازشنیدن نام ما رقت کند و تحت تاثیر قرار گیرد جزاینکه فرشته‌ها او را نوازش کنند و همه گناهانش آمرزیده شود جزاینکه گناهی آورد که بی‌ایمان شود .

وراستی شفاعت پذیرااست و درستست و درباره بدخواه ماکه ناصبی است پذیرفته نباشد و راستی مؤمن برای همسایه تهی‌دست خود ازهر کردار خوب، شفاعت کند، گوید پروردگارا این همسایه جلو آزارشدن مرا میگرفت و نمی گذاشت بمن آزاری رسد وشفاعت وی درباره او پذیرفته گردد وخدا تبارك و تعالی فرماید :

وأنا أحقّ من كافأ عنك فيدخله الجنّة و ماله من حسنة و إنّ أدنى المؤمنين شفاعة ليشفع لثلاثين إنساناً فعند ذلك يقول أهل النار : «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم» .

٧٣ - محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ؛ عن صالح بن عقبة عن أبي هارون ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لنفر عنده وأنا حاضر : مالكم تستخفّون بنا ؟ قال: فقام إليه رجل من خراسان فقال : معاذ لوجه الله أن نستخفّ بك أو بشيء من أمرك فقال : بلى إنّك أحد من استخفّ بي ، فقال : معاذ لوجه الله أن أستخفّ بك ، فقال له : ويحك أولم تسمع فلاناً ونحن بقرب الجحفة وهو يقول لك : احملني قدر ميل فقد والله أعييت، والله ما رفعت به رأساً ولقد استخففت به ومن استخفّ بمؤمن فبنا استخفّ وضيّع حرمة الله عزّ وجلّ .

٧٤ - الحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ؛ عن أبان بن عثمان ، عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ منّ علينا بأن عرّفنا توحيده ، ثمّ منّ علينا بأن أقررنا بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم بالرّسالة ثمّ اختصّنا بحبّكم أهل البيت نتولّاكم

منم پروردگار تو و سزاوارترم که ازجانب توباو پاداش دهم واورا ببهشت برد با اینکه هیچ کردار خوبی ندارد و راستی کمتر شماره شفاعت شده‌های یك مؤمن سی انسان گنه‌کار است و در اینجا است که دوزخیان گویند: برای ما شفاعت کننده‌ای نیست و نه دوست مهربان ودلسوزی(١٠٠ ١٠١ـ الشعراء).

٧٣ـ ازابی‌هارون گوید من خدمت امام صادق (ع) بودم که بچندتن فرمود: چرا شماها مارا سبك‌می‌شمارید ؟

گوید مرد خراسانی بخدمت او برخاست و گفت ما بخدا پناه بریم از اینکه بتو یا چیزی از دستورات تو بی‌اعتناء باشیم و آن را سبك شماریم، فرمود: چرا تو خود یکی از کسانی باشیکه مرا سبك شمردی، گفت من بخداپناه برم ازاینکه شمارا سبك شمارم.

فرمود وای برتو نشنیدی فلانی وقتی‌ما نزدیك جحفه‌بودیم(منزلی میان مکه و مدینه است آن‌جا که راه شام از راه مدینه جداشود) بتو می گفت مرا بمسافت یك میل (کمتر از یك‌فرسخ) سوار کن که بخدا وامانده‌ام؟ بخدا سوگند تو سربلند نکردی بسوی‌او وباو پاسخی ندادی واوراسبك‌شمردی و هر کس بیك مؤمن استخفاف کند و او را سبك شماردما را سبك شمرده است و احترام‌خداعزوجل را ضایع کرده.

شرح ـ از مجلسی ره ـ مارفعت به رأساـ کنایه از بی‌توجهی و بی‌اعتنائی است.

قوله «فبنااستخف» این نوعیست ازاستخفاف که مستلزم ارتکاب کبیره وترك واجبات‌واخلال‌به تعظیم شعائرالله است وبحد کفر بخدانرسد.

٧٤ـ از عبدالرحمن بن أبیعبدالله گوید بامام صادق (ع) گفتم راستی خدا عزوجل بر ما منت نهاد که یگانگی خود را بما یاد داد و سپس برما منت نهاد که برسالت محمد(ص) اقرار کردیم

ونتبرّأمن عدوّكم و إنّما نريد بذلك خلاص أنفسنا من النّار ، قال : ورقّقت فبكيت ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : سلني فوالله لاتسألني عن شيء إلّاأخبرتك به ، قال : فقال له عبدالملك بن أعين : ماسمعته قالها لمخلوق قبلك ، قال : قلت : خبّرني عن الرّجلين ؟ قال: ظلمانا حقّنافي كتاب الله عزّوجلّ و منعافاطمة صلوات‌الله عليها ميراثها من‌أبيها و جرى ظلمهما إلى‌اليوم ، قال - و أشار إلى خلفه - و نبذا كتاب‌الله وراءظهورهما .

۷۵ - وبهذاالإسناد ، عن‌أبان ، عن عقبة‌بن بشير الأسدي، عن‌الكميت‌بن زيدالأسدي‌قال : دخلت على‌أبي‌جعفر عليه السلام فقال : والله يا كميت لوكان عندنا مال لأعطيناك منة ولكن لك ما قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم لحسّان‌بن ثابت‌لن‌يزال معك روح‌القدس ماذببت عنّا ، قال: قلت : خبّرني عن‌الرّجلين قال : فأخذالوسادة فكسرها في‌صدره ثمّ قال : والله يا كميت ماأهريق محجمة من دم ولااُخذ مال من غيرحلّه ولا قُلب حجرعن حجر إلّاذاك في‌أعناقهما .

سپس ما را به دوستی شما خانواده اختصاص داد شما را دوست‌دار و پیرویم و از دشمنانتان بی‌زاریم و همانا مقصود ما از آن اینست که خود را از دوزخ خلاص کنیم گوید مرا رقت گرفت و گریستم پس امام صادق بمن فرمود از من بپرس که بخدا از چیزی نپرسی جز آنکه بتوخبر دهم

گوید: عبدالملك بن‌اعین بآن حضرت گفت (عبدالملك رو بعبدالرحمن کرد و گفت خ)من نشنیدم ازاو که بمخلوقی پیش‌از تو این پاسخ صریح‌را بدهد (اینچنین وعدهٔ بدهد خ).

گوید: گفتم بمن ازآن دومرد خبربده فرمود: حقی که خداعزوجل در کتاب خود برای ما مقرر داشت (خمس) بستم از ما ربودند واز فاطمه میراثش را دریغ داشتند، و بادست خود بپشت سر خود اشارت کرد وفرمود قرآن خداراپشت سرخود انداختند .

۷۵- از کمیت بن زید اسدی گوید خدمت امام باقر(ع) رسیدم و فرمود : ای کمیت‌اگرما مالی داشتیم‌بتومی دادیم ولی ازآن تواست آنچه رسولخدا «ص» در باره حسان بن‌ثابت فرمود:

پیوسته روح‌القدس همراه تواست تا از مادفاع میکنی و پاسخ‌بدگویانرا می‌دهی.

گوید: گفتم بمن از آن دو مرد خبر ده گوید آن حضرت بالش را برداشت و زیرسینه‌خود نهاد و بر آن تکیه زد تا آن رادرهم شکست (یعنی احساسات تندی او را فرا گرفت)سپس‌فرمود بخدا سوگند ای کمیت باندازه یك شاخ حجامت خون ریزی نشود و هیچ مالی بناروا برده نشود و سنگی از سنگی نغلطد (یعنی هیچ خرابی و ویرانی از کم و بیش تحقق نیابد)جز اینکه‌همه‌بگردن آنها است.

شرح- از مجلسی ره- قوله «معك روح‌القدس» دلالت دارد که روح‌القدس گاهی هم‌درارواح جز معصوم می‌دمد.

قوله «ماذببت عنا» یعنی بامدح گوئی خود استخفاف وهجومنکران راازمادفع کنی واین‌اشعار دارد باینکه حسان‌مرتجع خواهدشد چنانچه گفته‌اند.

٧٦ ـ وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن عبد الرحمن بن أبي عبدالله ، عن أبي العبّاس المكّي قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : إنّ عمر لقي عليّاً صلوات الله عليه فقال له : أنت الذي تقرأ هذه الآية «بأيّكم المفتون» وتعرّض بي وبصاحبي ؟ قال : فقال له : أفلا أخبرك بآية نزلت في بني اُميّة : «فهل عسيتم إن تولّيتم أن تفسدوا في الأرض وتقطّعوا أرحامكم» فقال : كذبت بنو اُميّة أوصل للرحم منك ولكنّك أبيت إلّا عداوة لبني تيم وبني عديّ وبني اُميّة .

٧٧ ـ وبهذا الإسناد ، عن أبان بن عثمان ، عن الحرث النصري قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «الذين بدّلوا نعمة الله كفراً» قال : مايقولون في ذلك ؟ قلت : نقول: هم الأفجران من قريش بنو اُميّة وبنو المغيرة ، قال : ثمّ قال : هي والله قريش قاطبة إنّ الله تبارك وتعالى خاطب نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم فقال : إنّي فضّلت قريشاً على العرب و أتممت عليهم نعمتي و بعثت

قوله محجمة ـ يعنى شاخ حجامت يعنى باندازه پريك شاخ حجامت خون، يعنى هر بيش و كمى از راه ستم خون ريخته شود بسبب اينست كه آنها آغازستم كردند در جامعه اسلامى وغلطيدن سنك از سنك كنايه ازاينست كه هرچيزى از محل شايسته خود بجاى ديگرمنتقل شود و كنايه ازتغيير احكام شرع و بدعتها است پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم كنايه از ويرانيهاى جهانست كه براثر تصدى آنها بوجود آمده است.

٧٦ ـ از ابى العباس مكى گويد شنيدم امام باقر(ع) ميفرمود: عمر بعلى (ع) برخورد و بآن حضرت گفت تو ايكه اين آيه را ميخوانى (٨ ـ القلم) كدام شماها فتنه انگيزيد ؟ وبمن ورفيقم (ابابكر) تعرض ميكنى و گوشه ميزنى ـ در پاسخ فرمود من بتو گزارش ندهم از آيه ايكه در باره بنى اميه نازل شده است (٢٢ ـ محمد) آيا اين اميد ميرود كه اگر متصدى كار شويد باسلام پشت كنيد ودر زمين تباهى ببار آوريد و قطع رحم كنيد؟ عمر گستاخانه گفت تو دروغ مى گوئى بنى اميه از تو خويش پرورترند ولى تو نخواهى جز دشمنى با بنى تيم (تيره ابوبكر) و بنى عدى (تيره عمر) و بنى اميه را

شرح ـ از مجلسى ره ـ قوله، بايكم المفتون ـ يعنى كدام شماها بديوانگى گرفتار شديد ـ باعتبار اينكه باء زائده باشد يا كدام شما جنون داريد؟ كه مفتون مصدر باشد چون معقول بمعنى عقل يا كدام دسته شماها ديوانه ايد مؤمنان ياكافران؟ بيضاوى چنين گفته است و تعريض اين آيه بدانها براى اينست كه در شأن آنها نازل شده چون پيغمبر را براى آنچه درباره أميرالمؤمنين (ع) گفت ديوانه خواندند..

٧٧ ـ ازحرث نصرى گويد از امام باقر(ع) پرسيدم از تفسير قول خداعزوجل (٢٨ ـ ابراهيم) آن كسانيكه نعمت خدا را بدل بكفر كردند؟ فرمود آنان در تفسيرش چه گويند؟ گفتم ما ميگوئيم منظور از آن دو فاجرترين قريشند يعنى بنى اميه وبنى مغيره (بنى مخزوم).

گويد: سپس فرمود مقصود از آن همه قريشند خدا تعالى پيغمبر خود را مخاطب ساخت و فرمود. راستى من قريش را بر عرب برترى دادم و نعمت خود را بر آنها تمام كردم و رسول خودم

إليهم رسولي فبدّلوا نعمتي كفراً وأحلّوا قومهم دارالبوار.

۷۸ - وبهذاالاسناد، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا: إنّ الناس لمّا كذّبوا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم همّ الله تبارك وتعالى بهلاك أهل الأرض إلّا عليّاً فماسواه بقوله: «فتولّ عنهم فماأنت بملوم» ثمّ بداله فرحم المؤمنين، ثمّ قال لنبيّه صلى الله عليه وآله وسلم. «وذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين».

را بر آنها مبعوث کردم و نعمتم را بکفر و کفران بدل کردند و تیره خود رابه پر تگاه هلاك کشاندند.

شرح- ازمجلسی ره- بنی مغیره اولادمغیرة بن عبدالله بن عمربن مخزوم قرشیند که رسولخدا (ص) را بسیار آزار کردند ولی بیشتر آنان در جنك بدر کشته و اسیر شدند و هر کدام هم ماندند بعد از آن خاندان پیغمبر «ص» را آزار کردند چون خالد بن الولید

وآنهاکه در بدر کشته شدند:

۱- ابوجهل عمروبن هشام بن مغیره.

۲- عاص بن هشام بن مغیره دائی عمر.

۳- ابوقیس بن ولید برادر خالدبن ولید.

٤- ابوقیس بن فاکهة بن مغیره.

و آنانکه در بدر اسیر شدند:

۱- خالدبن هشام بن مغیره.

۲- امیة بن ابی حذیفة بن مغیره.

۳- ولیدبن ولیدبن مغیره.

۷۸- ازابی بصیر ازامام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند: چون مردم رسولخدا (ص) را تکذیب کردند خدا تبارك و تعالی آهنك هلاك مردم زمین را کرد جز علی که دیگران همه محکوم بهلاکت شدند طبق قول خدا (٥٤- الذاریات) از آنها روی گردان (ای پیغمبر) که تو سرزنشی نداری- (زیرا حق رسالت وتبلیغ بجاآوردی) سپس از اجرای این حکم که مردم سزاوار آن شده بودند دست بازداشت (واز آنهادر گذشت) وبمؤمنان رحم کرد وسپس به پیغمبرش فرمود: ٥٥- یادآوری کن زیرا یادآوری مؤمنان راسودمنداست.

شرح- از مجلسی ره- قوله ثم بداله- اینخبر دلالت دارد که آخر آیه ناسخ اول آنست (آیه ٥٥ ناسخ آیه ٥٤ است درست تر بنظر میرسد) و مشهور میان مفسران اینست که مقصود از تولی اعراض از مجادله و ستیزه با آنها است پس از تکرار دعوت و اکتفا بهمان یاد آوری وپند آموزی که برای مؤمنان سودمند است. مقصود کسانیستکه خدا برای آنها ایمان پیش بینی کرده است یامؤمنانیکه گرویده اند و تذکروپند مایه فزودن بینائی آنهااست.

٧٩ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن محبوب ، عن عليّ بن رئاب عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن ثوير بن أبي فاختة قال : سمعت عليّ بن الحسين عليهما السلام يحدّث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : حدّثني أبي أنّه سمع أباه عليّ بن أبي طالب عليه السلام يحدّث النّاس قال : إذا كان يوم القيامة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم عُزلًا بهماً جرداً مرداً في صعيد واحد يسوقهم النور وتجمعهم الظلمة حتّى يقفوا على عقبة المحشر فيركب بعضهم بعضاً و يزدحمون دونها فيمنعون من المضيّ . فتشتدّ أنفاسهم و يكثر عرقهم و تضيق بهم اُمورهم و يشتدّ ضجيجهم و ترتفع أصواتهم قال: وهو أوّل هول من أهوال يوم القيامة ، قال: فيشرف الجبّار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم: يا معشر الخلائق أنصتوا و استمعوا منادي الجبّار، قال : فيسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم قال : فتنكسر أصواتهم عند ذلك وتخشع أبصارهم وتضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤوسهم إلى ناحية الصوت «مهطعين

٧٩ـ از ثویر بن ابی فاخته گوید شنیدم علی بن الحسین (ع) در مسجد رسولخدا (ص) باز میگفت که پدرم بمن باز گفته است که از زبان پدرش علی بن ابیطالب (ع) شنیده برای مردم این حدیث را میگفته است:

چون روز رستاخیز باشد خدا تبارك وتعالی همه مردم را از گورشان بی ساز و برگ و زبان در کام و لخت و تن بیمو برآورد در یك سرزمین هموار، نور آنان را براند و تاریکی همه را فراهم سازد تا در گردنه محشر باز ایستند و بدوش هم بالا روند و در گذشتن از آن بهم تنه زنند و باهم مزاحمت کنند واز گذشت و پیشروی بازشان دارند و نفس آنها تند شود و فراوان عرق ریزند و کار بر آنها سخت شود وشیونی بر آرند و فریادشان بلند شود.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله یسوقهم النور ویجمعهم الظلمه ـ چنداحتمال دارد:

١ ـ دنبالشان نوریستکه آنهارا بپیش میراند ولی درتاریکی راه میروند و ظلمت آنها را فرا گرفته است..

٢ ـ مقصود ازنور فرشته باشد یعنی فرشتهها در تاریکی آنها رابمحشر میرانند .

٣ ـ هر گاه روشنی بر آنها تابد جلو میروند و چون تاریك شود توقف میکنندومیمانند و برهم گرد میشوند.

دنباله حدیث٧٩ـ

فرمود این نخست هراس روز رستاخیز است فرمود : سپس خدای جبار تبارك و تعالی از فراز عرش بر اهل محشر توجه کند در انبوهی از فرشته هاو به فرشته ای دستور فرماید تا در میان آنهاجار زند:

ای گروه خلائق دم بربندید و بجارچی خداوند جبار گوش فرا دارید فرمود: آنکه در دنبال است بمانند آنکه در آغاز است فریاد فرشته را بشنود ، فرمود در این گاه است که آوازها در گلو بشکنند و دیدهها ترسان شوند و رگهای گلوگاه بلرزند و دلها پریشان گردد وسرها را بدانکه

إلى الدّاع» قال : فعند ذلك يقول الكافر: «هذا يوم عسر» قال: فيشرف الجبّار عزّ وجلّ الحكمُ العدلُ عليهم فيقول : أنا الله لا إله إلّا أنا الحكم العدلُ الذي لا يجور ، اليوم أحكمُ بينكم بعدلي وقسطي لا يظلم اليوم عندي أحد ، اليوم آخذ للضعيف من القويّ بحقّه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسيّئات وأثيب على الهبات ولا يجوز هذه العقبة اليوم عندي ظالم ولا أحد عنده مظلمة إلّا مظلمة يهبها صاحبها وأثيبه عليها وآخذ له بها عند الحساب ، فتلازموا أيّها الخلائق واطلبوا مظالمكم عند من ظلمكم بها في الدّنيا وأنا شاهد لكم عليهم وكفى بي شهيداً.

قال : فيتعارفون ويتلازمون فلا يبقى أحدٌ له عند أحد مظلمة أو حقٌّ إلّا لزمه بها ، قال : فيمكثون ما شاء الله فيشتدّ حالهم و يكثر عرقهم ويشتدّ غمّهم وترتفع أصواتهم بضجيج شديد ، فيتمنّون المخلص منه بترك مظالمهم لأهلها قال : ويطلع الله عزّ وجلّ على جهدهم فينادي مناد من عند الله تبارك وتعالى - يسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم - : يا معشر الخلائق أنصتوا لداعي الله تبارك وتعالى واسمعوا إنّ الله تبارك وتعالى يقول [لكم] : أنا الوهّاب إن أحببتم أن تواهبوا

آواز برآرد برآرند و گردن كشند كه چه گويد، فرمود در اين هنگامست كه كافر گويد: اين روز سخت ودشوار است.

گويد: خداى جبار حاكم داد گستر برآنها سر كشد وميفرمايد منم خدائيكه شايسته پرستشى جز من نيست حاكم داد گسترى هستم كه خلاف نگويد ميان شماها بداد وعدالت خود قضاوت كنم امروزه در بر من بكسى ستم نرود.

امروز از نيرومند داد ناتوان بستانم واز بده كار حق بستانكار بگيرم وبا حسنات وسيئات تقاص بده كاريها را بنمايم وثواب بخششها را بپردازم.

امروز است كه هيچ ستمكارى از اين گردنه در برابرم نگذرد ومظلمه‌اى از كسى بگردن او باشد جز آنكه صاحب حق آنرا بوى بخشد ومن پاداش اورا بدهم ودر نزد حساب، حق او را بستانم أيا خلائق بچسبيد بهم وهر حقى بگردن كسى داريد كه در دنيا بستم از شما باز گرفته از او بخواهيد و من خود گواه شما هستم برعليه او وبس است چون من گواهى.

فرمود: پس هم را بشناسند وبهم بچسبند و كسى نماند كه بدهى وحقى بگردن دارد جز گرفتار آنست فرمود: تا آنچه خدا خواهد دراين وضع بمانند و حالشان سخت شود و عرق فراوان بريزند و غم آنها شديد گردد و بانك شيون سختى برآرند و آرزو كنند كه از حق خود بگذرند و بدهكاررا رها كنند و خود رها شوند وخدا عزوجل بررنج آنان آگاه است ويك منادى از نزد خدا تبارك و تعالى جار كشد كه همه از انجام تا آغاز باهم بشنوند كه:

اى گروه خلائق بگوينده خدا تبارك و تعالى دل بدهيد و بشنويد : راستى خدا تبارك و تعالى ميفرمايد:

منم پر بخشش اگر دوست داريد كه بهم ديگر بخشش كنيد و هم ديگررا ببخشيد واگر همديگر

فتواهبوا و إن لم تواهبوا أخذت لكم بمظالمكم قال : فيفرحون بذلك لشدّة جهدهم وضيق مسلكهم وتزاحمهم قال: فيهب بعضهم مظالمهم رجاء أن يتخلّصوا ممّا هم فيه ويبقى بعضهم فيقول: يارب مظالمنا أعظم من أن نهبها قال : فينادي مناد من تلقاء العرش أين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمره الله عزّ وجلّ أن يطلع من الفردوس قصراً من فضّة بما فيه من الأبنية والخدم .

قال : فيطلعه عليهم وفي حفافة القصر الوصائف والخدم قال : فينادي مناد من عند الله تبارك و تعالى : يامعشر الخلائق ارفعوا رؤوسكم فانظروا إلى هذا القصر ، قال : فيرفعون رؤوسهم فكلّهم يتمنّاه ؛ قال : فينادي مناد من عند الله تعالى : يامعشر الخلائق هذا لكلّ من عفا عن مؤمن ؟ قال : فيعفون كلّهم إلّا القليل ، قال : فيقول الله عزّ وجلّ لايجوز إلى جنّتي اليوم ظالمٌ ولايجوز إلى ناري اليوم ظالم ولأحد من المسلمين عنده مظلمة حتّى يأخذها منه عند الحساب أيّها الخلائق استعدّوا للحساب .

قال : ثمّ يخلّى سبيلهم فينطلقون إلى العقبة يكرد بعضهم بعضاً حتّى ينتهوا إلى العرصة

رانبخشید من حق شما را میستانم .

فرمود: از این ندا شاد شوند برای سختی و تنگی راه و مزاحمت باهم . فرمود برخی مظالم خودرا ببخشند تااز این سختی روز محشر خلاص شوند وبرخی بجا مانند و گویند: پروردگارا حقوق ما ازاین بزرگتر استکه آنرا ببخشیم و جارچی از بر عرش فریادزند:

کجااست رضوان خازن جنان، جنان فردوس؟

فرمود: پس خداوند عزوجل باو فرماید تا یك کاخ نقره از فردوس با همه ساختمانها وخدمت کارانش نمایش دهد.

فرمود: آن کاخ را بمردم محشر نماید که در گرد آن کنیزان ماه رو و خدمت کاران خوش رو باشند.

فرمود: پس جارچی از نزد خدا تبارك و تعالی فریاد کند:

ای گروه خلائق سر بر آرید و بنگرید.

فرمود : سر برآرند و هر کدام آن را ازدل آرزو کنند:

فرمود: جارچی از برخدا تعالی فریاد کشد ، این کاخ از آن هر آن کسی استکه ازمؤمنی بگذرد

فرمود: همه حق داران بگذرند جز اندکی از آنان.

فرمود: خداعزوجل فرماید امروز هیچ ستمکاری بسوی بهشتم درنگذرد و هیچ ستمکاری همکه از یك مسلمانی حقی بگردن دارد بدوزخم راه ندارد تاهنگام حساب حق را از او بستانم، ای خلائق آماده حساب باشید.

فرمود : سپس راه آنها را باز کند و از آن گردنه بالا روند بطوریکه همدیگر را بعقب

والجبّار تبارك وتعالى على العرش قد نشرت الدواوين ونصبت الموازين وأُحضر النبيّون والشهداء وهم الأئمّة يشهد كلّ إمام على أهل عالمه بأنّه قد قام فيهم بأمر الله عزّ وجلّ ودعاهم إلى سبيل الله قال: فقال له رجلٌ من قريش يا ابن رسول الله إذا كان للرّجل المؤمن عند الرّجل الكافر مظلمة، أيّ شيء يأخذ من الكافر وهو من أهل النّار؟ قال: فقال له عليّ بن الحسين عليهما السلام: يطرح عن المسلم من سيّئاته بقدر ماله على الكافر فيعذّب الكافر بها مع عذابه بكفره عذاباً بقدر ما للمسلم قبله من مظلمة.

قال: فقال له القرشيّ: فاذا كانت المظلمة للمسلم عند مسلم كيف تؤخذ مظلمته من المسلم؟ قال: يؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حقّ المظلوم فتزاد على حسنات المظلوم، قال: فقال له القرشيّ: فان لم يكن للظالم حسنات؟ قال: إن لم يكن للظالم حسنات فانّ للمظلوم سيّئات يؤخذ من سيّئات المظلوم فتزاد على سيّئات الظالم.

۸۰- أبو عليّ الأشعريّ؛ عن محمّد بن عبد الجبّار، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن ثعلبة ابن ميمون، عن أبي اُميّة يوسف بن ثابت بن أبي سعيدة، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّهم قالوا حين

رانند تا آنکه بعرصه محشر رسند و خداوند جبار برعرش باشد و نامه‌های اعمال بازاست و ترازوی عدل وداد برپا است و پیمبران و گواهان که امامان بر حقند همه حاضر، هر امام و رهبر برای مردم دوران خود گواهی دهد که وی بفرمان خدا عزوجل در میان آنها قیام کرد و آنها را براه خدا دعوت نمود.

گوید: که یکمرد قرشی نژاد باو گفت یابن رسول‌الله، هرگاه مردمؤمنی حقی بگردن کافری دارد از آن کافر که اهل دوزخست در برابر آن‌چه بستاند؟

گوید: علی بن الحسین (ع) در پاسخ او فرمود از گناهان آن مرد مسلمان به اندازه حقی که بگردن آن کافر دارد کم میشود و آن کافر به‌اندازه آنها بهمراه عذاب کفرخود عذاب شود.

گوید: آن مرد قرشی گفت هرگاه مسلمانی بگردن مسلمانی حقی دارد چگونه حقش دریافت شود از آن مسلمان؟ فرمود: برای آن مسلمان بستانکار از حسنات بدهکار ظالم بگیرند و برحسنات آن ستم کشیده بیفزایند.

گوید: آن مرد قرشی باو گفت اگر آن ظالم حسناتی ندارد؟

فرمود: اگر ظالم حسناتی ندارد مظلوم بستانکار گناهی دارد، از گناهان آن مظلوم بستانکار بگیرند و بگناهان ظالم بده‌کار بیفزایند تا حساب او پاك شود.

۸۰- از ابی امیه یوسف بن ثابت بن ابی سعیده از امام صادق (ع) که چون بخدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدند بعرض رسانیدند که:

دخلوا عليه : إنّما أحببنا كم لقرابتكم من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولما أوجب الله عزّ و جلّ من حقّكم ما أحببنا كم للدّنيا نُصيبها منكم إلاّ لوجه الله والدّار الآخرة وليصلح لامرء منّا دينه .

فقال أبو عبدالله عليه السلام : صدقتم ، ثمّ قال : من أحبّنا كان معنا أوجاء معنا يوم القيامة هكذا ثمّ جمع بين السبّابتين ثمّ قال : والله لو أنّ رجلاً صام النهار وقام اللّيل ثمّ لقي الله عزّ وجلّ بغير ولايتنا أهل البيت للقيه وهو عنه غير راض أوساخط عليه .

ثمّ قال : وذلك قول الله عزّ وجلّ : «ومامنعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلاّ أنّهم كفروا بالله و برسوله ولايأتون الصلوة إلاّ وهم كسالى ولاينفقون إلاّ وهم كارهون ☆ فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم إنّما يريدالله ليعذّبهم بها في الحيوة الدّنيا وتزهق أنفسهم وهم كافرون» ثمّ قال : و كذلك الايمان لايضرّ معه العمل و كذلك الكفر لاينفع معه العمل ثمّ قال : إن تكونوا وحدانيّين فقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحدانيّاً يدعو الناس فلا يستجيبون له و كان أوّل من استجاب له

همانا ماها شماها را دوست داريم براى اينكه فرزندان رسولخدا (ص) هستيد و براى اينكه خدا عزوجل حق شمارا برماها واجب كرده است براى دنيا شماها را دوست نداريم كه ازشما بماها برسد همانا براى رضاى خدا وديگر سراى شما را دوست داريم و براى اينكه هر كدام ما دين خود را درست كند .

امام صادق عليه السلام درپاسخ آنها فرمود راست گفتيد، سپس فرمود هر كه ما را دوست دارد همراه ما است يا همراه ما آيد (ترديد از راويست مجلسى ره ـ و بهتر آنستكه أو بمعنى بل باشد يعنى باما است و بلكه هرجا برويم باما بيايد) درروز رستاخيز همچنين وسپس دوانگشت سبابه خودرا ازدو دست بهم چسبانيد (براى نشان دادن كمال همراهى ومعيت).

سپس فرمود: بخدا اگر مردى همه روزه روزه دارد وهمه شب را بعبادت زنده دارد وباخدا عزو جل تهى دست از ولايت ودوستى ما ائمه اهل بيت ملاقات كند اورا ملاقات كند واز وى خشنود نيست و بلكه خشمگين است.

سپس فرمود: اينست تفسير قول خداعزوجل (٥٤ ـ التوبه) باز نداشت آنها را ازاينكه خرجيكه كنند پذيرفته باشد جز اينكه ازدل بخدا ورسولش كافرند و نماز نميخوانند جز باكسالت وتنبلى و گرانى خاطر وخرج هم درراه خدا نكنند جز از روى كراهت ٥٥ ـ تو از اموال فراوان و فرزندان آنان در شگفت مباش همانا خدا خواسته بدانها در اين جهان عذابشان كند و رنجشان دهد و جانشان را بگيرد و كافر باشند (يعنى علاقه بمال و فرزند مانع از اينستكه توفيق ايمان معنوى يابند).

سپس فرمود: همچنين ايمان وعقيده حقيقى از كردار ظاهر زيان نبرد وبا وجود كفر ازدل هيچ كردار خوبى هم سودمند نباشد.

سپس فرمود: اگرشما پيروان ائمه در اين جهان تنها هستيد رسولخدا (ص) هم تنها بود و مردم را بخدا دعوت ميكرد و از او پذيرا نبودند و نخست كسيكه اورا اجابت كرد على بن ابيطالب (ع)

عليّ بن أبي طالب عليه السلام وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي» .

٨١ - عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس قال : قال أبو عبدالله عليه السلام لعباد بن كثير البصري الصوفيّ : و يحك ياعباد غرّك أن عفّ بطنك و فرجك إنّ الله عزّ وجلّ يقول في كتابه : «ياأيّها الذين آمنوا اتّقوا الله وقولوا قولاً سديداً ۞ يصلح لكم أعمالكم» اعلم أنّه لا يتقبّل الله منك شيئاً حتّى تقول قولاً عدلاً .

٨٢ - يونس ؛ عن عليّ بن شجرة ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لله عزّ وجلّ في بلاده خمس حرم: حرمة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحرمة آل رسول الله صلّى الله عليهم وحرمة كتاب الله عزّ وجلّ وحرمة كعبة الله وحرمة المؤمن .

٨٣- عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن أبي نجران ، عن محمّد بن القاسم ، عن عليّ ابن المغيرة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إذا بلغ المؤمن أربعين سنة آمنه الله من الأدواء الثلاثة : البرص والجذام والجنون ؛ فاذا بلغ الخمسين خفّف الله عزّ و جلّ حسابه فاذا بلغ ستّين سنة رزقه الله الانابة ، فاذا بلغ السبعين أحبّه أهل السماء ، فاذا بلغ الثمانين أمر الله

بود و رسولخدا (ص) هم باو فرمود :

تو نسبت بمن همان مقام و منزلت راداری که هارون نسبت بموسی (ع) داشت جزاینکه بدنبال من پیغمبری نیست.

شرح - از مجلسی «ره» - « قوله لایضر معه العمل » - یعنی کرداربد با عقیده درست تا آن جا زیان ندارد که باعث خلود در دوزخ شود یا سلب استحقاق شفاعت و رحمت رابنماید.

٨١- از یونس گوید امام صادق (ع) بعباد بن کثیر بصری گفت وای بر تو ای عباد تو را فریب داده است و مغرور ساخته که شکم و فرجت پارسایند راستی خداعزوجل در کتابش فرماید (٧٠ - الاحزاب) أیا کسانیکه گرویدید از خدا بپرهیزید و درست و محکم بگوئید ٧١ - تا کردار شما خوب باشد - بدانکه خداوند عملی را از تو نپذیرد تا عقیده و گفتاردرست داشته باشی

٨٢ - فرمود (ع) :برای خدا عزوجل در بلادش، پنج حرمت است (که باید آنهارارعایت کرد)

١- حرمت رسولخدا (ص) ؛ ٢- حرمت خاندان رسولخدا (ص).

٣- حرمت کتاب خداعزوجل . ٤- حرمت کعبه خانه خدا ٥- حرمت شخص مؤمن.

٨٣- از علی بن مغیره که شنیدم میفرمود(ع)هر گاه مؤمنی بچهل سالگی رسید خدایش از سه درد ایمن سازد پیسی و خوره و دیوانگی و هر گاه پنجاه ساله شد خدا عزوجل حسابش راسبك کند و هر گاه شصت ساله شد خدا باو توبه و باز گشت روزی کند و هر گاه هفتاد سالش شداهل آسمان ها اورا دوست دارند و هر گاه هشتاد ساله شد خدا عزوجل فرماید حسناتش را بنویسندو گناهانش

عزّ وجلّ باثبات حسناته وإلقاء سيّئاته ، فاذا بلغ التسعين غفر الله تبارك وتعالى له ماتقدّم من ذنبه وماتأخّر وكتب : أسير الله في أرضه ؛ وفي رواية أُخرى:ـ فاذا بلغ المائة فذلك أرذل العمر.

٨٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن عليّ بن الحكم ، عن داود ؛ عن سيف ، عن أبي بصير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّ العبد لفي فسحة من أمره مابينه وبين أربعين سنة فاذا بلغ أربعين سنة أوحى الله عزّ وجلّ إلى ملكيه قد عمّرت عبدي هذا عمراً فغلّظا و شدّدا وتحفّظا واكتبا عليه قليل عمله و كثيره وصغيره و كبيره .

٨٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عن الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الوباء يكون في ناحية المصر فيتحوّل الرّجل إلى ناحية أُخرى أويكون في مصر فيخرج منه إلى غيره فقال : لابأس إنّما نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ذلك لمكان ربيئة كانت بحيال العدوّ ، فوقع فيهم الوباء فهربوا منه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الفارّ منه كالفارّ من الزّحف كراهية أن يخلو مراكزهم .

٨٦ ـ عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي مالك الحضرمي ، عن حمزة بن حمران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ثلاثة لم ينج منها نبيّ فمن دونه : التفكّر في الوسوسة في الخلق والطيرة

را محو كنند و هر گاه بنود سال رسيد خدا تبارك و تعالى آنچه گناه كرده وميكند مى آمرزد و اورا اسير خدا در زمين بنويسد و درروايت ديگر استكه چون بصدسال رسد بعمر نهائى رسيده كه از آن بأرذل العمر تعبير شده است.

٨٤ـ فرمود: راستى بنده تابسال چهلم عمرش رسيد يك ميدانى دارد در كار خود وچون چهل ساله شد خدا عزوجل بدو فرشته گماشتهٔ بر او وحى كند من ببنده خود اين عمر را دادم بـر او سخت گيريد و خوب اورا بپائيد و هر كار كم و بيش وخرد ودرستش رابپاى او بنويسيد.

احاديثى راجع ببيمار يها

٨٥ـ ازحلبى گويد ازامام صادق(ع) پرسيدم دريك كوى از شهر و باء پديدار شده است و شخص بكوى ديگر نقل مكان ميكند (براى حفظ خود) يا در شهرى وباء پديدار شده و انسان بشهر ديگر ميرود ؟ فرمود عيب ندارد همانا پيغمبر از نقل مكان وبائى يكبار غدقن كرد بخاطر اينكـه مكان ديده بانان و مرز داران برابر دشمن بود و وباء در آن پديد شد و از آنجا گريختند و رسول خدا (ص) فرمود گريز از اين مكان چون گريز از ميدان جهاد است تا مبادا مراكز مرزى رابكلى خالى كنند.

٨٦ ـ از امام صادق (ع) فرمود : سه چيز استكه هيچ پيغمبر و كمتر از پيغمبر از آنها رها نيستند.

١ـ انديشه كردن درپريشان خيالى در باره آفرينش. ٢ـ بدفالى ٣ـ حسد بردن جزاينكه

والحسد إلّاأنّ المؤمن لايستعمل حسده .

۸۷ - محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن القاسم بن محمّد الجوهريّ ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال : قال لي : إنّي لموعوك منذ سبعة أشهر ولقد وعك ابني اثني عشر شهراً وهي تضاعف علينا أشعرت أنّها لاتأخذ في الجسد كلّه وربّما أخذت في أعلى الجسد ولم تأخذ في أسفله وربّما أخذت في أسفله ولم تأخذ في أعلى الجسد كلّه ؟ قلت : جعلت فداك إن أذنت لي حدّثتك بحديث عن أبي بصير ، عن جدّك عليه السلام أنّه كان إذا وعك استعان بالماء البارد فيكون له ثوبان : ثوبٌ في الماء البارد وثوب على جسده يراوح بينهما ثمّ ينادي حتّى يسمع صوته على باب الدار يا فاطمة بنت محمّد ، فقال : صدقت ، قلت : جعلت فداك فما وجدتم للحمّى عندكم دواء ؟ فقال : ما وجدنا لها عندنا دواء إلّاالدّعاء والماء البارد إنّي اشتكيت فأرسل إليّ محمّد بن إبراهيم بطبيب له فجاءني بدواء فيه قيءٌ فأبيت أن أشربه لأنّي إذا قيئت زال كلّ مفصل منّي .

مؤمن حسد خود را بكار نبندد و بدان ترتيب اثر زيان بخشى ندهد .

شرح- از مجلسى ره - « التفكر فى الوسوسة » - ظاهر أمقصود انديشه‌هائى باشد كه درخاطر مى آيد درباره خالق هر چيز و كيفيت خلقت و خلقت اعمال عباد و انديشه در حكمت پاره‌اى چيز ها كه بنظر بد آيند - چنانچه در اخبارى اين موضوع بيان شده است و سپس اخبارى در اينباره نقلكرده است..

و گفته شده‌استكه مراد ازخلق مخلوقاتست ومقصود ازوسوسه درآنها بددلى نسبت بآنهااست و بازرسى از كارهاى آنها ولى معنى اول درست است..

۸۷- از على‌بن ابيحمزه از امام كاظم (ع) گويد آن حضرت بمن فرمود از ۷ ماهستكه تب ميكنم و پسرم هم دوازده‌ماه تب ميكرد و اين تب ما مضاعف ميشود و احساس ميكنم كه در همه تن نميگيرد بسا در بالاى تنست و در پائينش نيست وبسا كه پائين تن را بگيرد ودربالانگيرد گفتم قربانت براى شما يك حديثى كه ابى بصير ازجدت برايم باز گفته برايت باز گويم او مى گفتكه چون او را تب ميگرفت از آب سرد كمك ميگرفت او را دو جامه بود يكى ميان آب و يكى در بر او و بنوبت مى‌پوشيد و سپس فرياد مى‌زد كه هر كه در خانه بود ميشنيد و ميگفت يا فاطمه بنت محمد (ص) فرمود راست گفتى من گفتم قربانت شما براى تب دوائى در دست نداريد؟ فرمود ما دوائى براى آن نداريم جز دعا و آب سرد، من بيمار شدم و محمدبن ابراهيم پزشكى برايم‌فرستاد و او هم دوائى آورد كه قى مى‌آورد و من نخواستم از آن بنوشم زيرا هر گاه قى كنم هر بندى‌از بندهايم از جا كنده ميشود.

٨٨ ـ الحسين بن محمد الأشعري ، عن محمد بن إسحاق الأشعري ، عن بكر بن محمد الأزدي قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : حم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأتاه جبرئيل عليه السلام فعوذه فقال : بسم الله أرقيك يا محمد ، وبسم الله أشفيك ، وبسم الله من كل داء يعييك، بسم الله والله شافيك ، بسم الله خذها فلتهنيك بسم الله الرحمن الرحيم فلا أقسم بمواقع النجوم لتبرأن باذن الله ، قال بكر : وسألته عن رقية الحمى فحدثني بهذا .

٨٩ ـ أبو علي الأشعري ، عن محمد بن سالم ؛ عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من قال : «بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولاقوة إلا بالله العلي العظيم» ثلاث مرات كفاه الله عز وجل تسعة وتسعين نوعاً من أنواع البلاء أيسرهن الخنق .

٩٠ ـ حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد الكندي ، عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن أبان ابن عثمان ، عن نعمان الرازي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انهزم الناس يوم أحد عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فغضب غضباً شديداً ، قال: وكان إذا غضب انحدر عن جبينيه مثل اللؤلؤ من العرق ،قال: فنظر فاذا علي عليه السلام إلى جنبه فقال : له الحق ببني أبيك مع من انهزم عن رسول الله، فقال :

٨٨ـ از بكر بن محمد ازدى گويد امام صادق (ع) فرمود رسولخدا (ص) تب كرد وجبرئيل آمد و او را باين عوذه معالجه كرد، گفت: بنام خدا تو را پناه دادم اى محمد و بنام خدا تو راشفا دادم و بنام خدا از هر دردیکه در مانده‌ات كند، بنام خدا و خدا شفا دهنده تو است بنام خدا آن را بگير و تو را گوارا باد ـ

بسم الله الرحمن الرحيم فلااقسم بمواقع النجوم هر آينه بهبود شوى بنام خدا ـ بكر گويداز او وردى براى تب خواستم و اين حديث را برايم باز گفت.

٨٩ـ از جابر از امام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: هر كه بگويد بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولاقوة الا بالله العلى العظيم تا سه بار خداعزوجل نود ونه نوع بلا را از او كفايت كند كه آسان‌تر همه بلاى خفه گى است .

وصف شجاعت امير المؤمنين (ع)

٩٠ـ از نعمان رازى از امام صادق (ع) فرمود روز جنك احد همه مردم‌از دوررسولخدا(ص) گريختند و آن حضرت سخت خشم كرد فرمود هر گاه خشم ميكرد عرقى چون مرواريد از پيشانى او فرو ميريخت فرمود نگاه كرد و ديد على (ع) در پهلوى او است فرمود اى على تو هم‌با زادگان ديگر پدرت بگريخته‌هاى از دوررسولخدا (ص) پيوند.

يارسول‌الله لي‌بك اُسوةٌ قال : فاكفني هؤلاء، فحمل فضرب أوّل من‌لقي منهم فقال جبرئيل عليه السلام : إنّ هذه لهي المواساة يا محمّد فقال : إنّه منّي وأنامنه ، فقال جبرئيل عليه السلام : وأنا منكما يامحمّد ، فقال أبو عبدالله عليه السلام فنظر رسول‌الله صلى الله عليه وآله إلى جبرئيل عليه السلام على كرسيّ من ذهب بين السّماء والأرض وهويقول : لاسيف إلّاذوالفقار ولافتى إلّاعليٌّ .

۹۱ - حميدبن زياد ، عن عبيدالله‌بن أحمد الدّهقان ، عن عليّ بن‌الحسن الطاطريّ ؛عن محمّدبن زيادبن عيسى بيّاع‌السابريّ ، عن‌أبان‌بن عثمان قال : حدّثني فضيل البرجمي قال : كنت بمكّة وخالدبن عبدالله أميروكان في‌المسجد عند زمزم فقال : اُدعوالي قتادة قال :فجاء شيخ أحمرالرّأس واللّحية فدنوت لأسمع ، فقال خالد : ياقتادة أخبرني بأكرم وقعة كانت‌في العرب وأعزّ وقعةكانت في‌العرب وأذلّ وقعة كانت في العرب ، فقال : أصلح‌الله الأمير اُخبرك بأكرم وقعة كانت في‌العرب و أعزّ وقعة كانت في‌العرب و أذلّ وقعة كانت في‌العرب، واحدة قال خالد : ويحك واحدة ! قال : نعم أصلح‌الله الأمير، قال: أخبرني ؟ قال : بدر ، قال: وكيف

در پاسخ گفت يا رسول‌الله من بتو اقتداء كنم فرمود پس اينان را از من دور كن على (ع) يورش برد و باول كسكه رسيد او رازد جبرئيل گفت راستيكه اين مواسات است اى‌محمد.پيغمبر (ص) فرمود أو از منست و من از او هستم، جبرئيل گفت اى محمد منهم از شما هستم امام صادق (ع) فرمود پس رسولخدا (ص) بجبرئيل نگريست كه بر سر يك تختى از طلا در ميان آسمان‌وزمين نشسته است وميگويد:

شمشيرى نيست جز ذوالفقار جوانى نيست جز على

۹۱ـ فضيل برجمى باز گويد كه من در مكه بودم وخالدبن عبدالله اميرمكه بود ودرميان مسجد الحرام كنار زمزم نشسته بود گفت قتاده را نزد من بخوانيد (يكى از اكابر محدثين عامه و از تابعين بصره است) گويد مردى با سر و ريش سرخ آمد و من نزديك رفتم تا سخن آن ها را بشنوم:

خالد ـ اى قتاده آبرومندترين جنك و حادثه‌اى كه در عرب رخ داده برايم گزارش بده وعزيز ترين‌واقعه را كه در عرب‌بوده گزارش بده و خوارترين واقعه را كه درعرب‌بوده گزارش‌بده

قتاده‌ـ خدا اميررابه‌گرداناد‌ـ باكرامتترين واقعه عرب وعزيزترين واقعه عرب و خوار ترين واقعه عرب‌را همه‌وهمه دريك واقعه بتو گزارش ميدهم؟

خالدـ واى برتو همه اينها يكى بوده‌است؟

قتاده‌ـ آرى خدا اميررابه‌گرداناد.

خالدـ بمن گزارش بده.

قتاده‌ـ آن همان يك واقعه تاريخى جنك بدراست.

ذا ؟ قال : إنّ بدراً أكرم وقعة كانت في العرب بها أكرم الله عزّ وجلّ الإسلام وأهله وهي أعزّ وقعة كانت في العرب بها أعزّ الله الاسلام و أهله وهي أذلّ وقعة كانت في العرب ، فلمّا قتلت قريش يومئذ ذلّت العرب .

فقال له خالد : كذبت لعمر الله إن كان في العرب يومئذ من هو أعزّ منهم ويلك ياقتادة أخبرني ببعض أشعارهم ؟ قال : خرج أبوجهل يومئذ وقد أعلم ليرى مكانه وعليه عمامة حمراء وبيده ترسٌ مذهّبٌ وهو يقول :

ماتنقم الحرب الشموس منّي ✡ بازلُ عامين حديث السنّ

لمثل هذا ولدتني أُمّي

فقال : كذب عدوّ الله إن كان ابن أخي لأفرس منه يعني خالدبن الوليد ـ وكانت أُمّه قشيريّة ـ ويلك ياقتادة من الذي يقول : «أوفي بميعادي وأحمي عن حسب » ؟ فقال : أصلح الله الأمير ليس هذا يومئذ ، هذا يوم أُحد خرج طلحة بن أبي طلحة و هو ينادي من يبارز؟ فلم يخرج

خالد ـ چگونه اين واقعه چنين بوده است؟

قتاده ـ جنك بدر باكرامت ترين و ارجمندترين جنك عرب بود كه خداعروجل بوسيله آن اسلام ومسلمانانرا ارجمند و آبرومند ساخت وهمان باعزت ترين واقعه عرب بود كه خدا اسلام و مسلمانانرا بدان عزت بخشيد وهم خوارى آورترين واقعه عرب بود زيراچون رجال نامور قريش در آن جنك كشته شدند از آن روز عرب خوارشد.

خالد ـ بجان خدا كه دروغ گفتى راستش اينست كه در عرب آن روز كسانى بودند كه از كشته هاى بدر عزيز تر بودند ، واى بر تو اى قتاده برخى از اشعار عرب رابراى من بخوان.

قتاده ـ درآنروز ابوجهل بميدان نبرد آمد ونشانه اى برخود آويخته بودتااورا بشناسند، عمامه سرخى برسرداشت وسپر طلاكارى دردست وچنين رجز ميسرود:

زمن جنك سر كش چه خواهد كه من ✡ چنو اشتر مستم و نيش زن

براى چنين روز مامم بزاد

خالد ـ اين دشمن خدا دروغ سرائيده و ياوه گفته راستش اينستكه برادر زاده من از او پهلوان تر بود مقصودش خالدبن وليد است زيرا مادر امير مكه قشيريه (قسريه خل) بوده است.

خالد ـ واى برتو اى قتاده چه كس بود كه گفت:

بميعادم وفا دارم ✡ حمايت ازحسب سازم .

قتاده ـ خدامير رابه كناد ـ اين شعر از آن روز جنك بدر نيست اين شعر از روز جنك احد استكه طلحة بن ابى طلحه بميدان آمد و فرياد كشيد و مبارز طلبيد و كسى در برابر او بيرون نيامد و

إليه أحدٌ ، فقال: إنّكم تزعمون أنّكم تجهّزونا بأسيافكم إلى النّار ونحن نجهّزكم بأسيافنا إلى الجنّة فليبرزنّ إليّ رجل يجهّزني بسيفه إلى النّار واُجهّزه بسيفي إلى الجنّة ، فخرج إليه عليّ بن أبي طالب عليه‌السلام وهو يقول :

أنا ابن ذي الحوضين عبدالمطّلب ✡ و هاشم المطعم في العام السغب

أوفي بميعادي و أحمي عن حسب

فقال خالد لعنه‌الله : كذب لعمري والله أبوتراب ما كان كذلك ، فقال الشيخ : أيّها الأمير ائذن لي في الانصراف ؛ قال : فقام الشيخ يفرج الناس بيده وخرج وهو يقول : زنديق و ربّ الكعبة .

گفت شما مسلمانان پنداريد كه شما با تيغ خود ما را به دوزخ روانه ميكنيد و ما مشركان با تيغهاى خود شماها را ببهشت روانه ميكنيم بايد يك مردى ازشماها بميدان من آيدو مرا با تيغش به دوزخ روانه كند و يا من او را با تيغم به بهشت روانه كنم و على بن ابى طالب در برابر او بيرون شد و اين رجز ميسرود:

انا ابن ذى الحوضين عبدالمطلب و هاشم المطعم فى العام السغب

او فى بميعادى واحمى عن حسب

يعنى منم كسيكه دوحوض داشت براى سيراب كردن حاجيان ومهمانان. وزاده هاشم كه درسال قحطى اطعام ميكرد. بوعده خود وفادارم واز حسب وخانواده خود دفاع ميكنم .

خالد ـ لعنه‌الله ـ بجان خودم و بخدا سوگند كه ابو تراب دروغ گفته است و او چنين نبوده است.

قتاده ـ اى امير بمن اجازه مى‌دهيد برگردم گويد شيخ بر خاست و بادست خود از ميان مردم راه بازميكرد وميگفت بپروردگار كعبه زنديق است بپروردگار كعبه زنديق است.

شرح ـ از مجلسى ره ـ قوله «و كانت امه قشيريه » ـ يعنى چون مادر او از قشير بوده است خالد بن وليد را برادر زاده خود خوانده چون مادرش از قبيله او بوده است و درست ترقسريه است با سين كه در برخى نسخه ها است زيرا خالد بن عبدالله قسرى معروف است چنانچه از صدر حديث برآيد.

قوله «او فى بميعادى» مقصود على(ع) ازوعده وعده‌ايستكه براى نصرت ويارى پيغمبر «ص» داده بود پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم خالدبن عبدالله قسرى يكى ازفرماندهان بى باك وجلاد بنى‌اميه وبنى‌مروانست ازقماش حجاج وزياد بن ابيه وبسربن ارطات. كه مادرش زنى ترسا بوده وخود عقيده‌اى باسلام نداشته‌است وكار رسوائيرا بدانجا كشيد كه براى مادر خود در كوفه كليسائى ساخت و كردار و گفتار كفر آميز او فراوان بوده‌استكه يكى از آنهادراين داستان بيان شده است.

(حديث آدم عليه السلام مع الشجرة)

٩٢ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الحسن بن محبوب ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله تبارك وتعالى عهد إلى آدم عليه السلام أن لا يقرب هذه الشجرة فلمّا بلغ الوقت الذي كان في علم الله أن يأكل منها نسي فأكل منها وهو قول الله عزّ وجلّ «ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزماً» فلمّا أكل آدم عليه السلام من الشجرة اُهبط إلى الأرض فولد له هابيل واُخته توأم وولد له قابيل واُخته توأم ، ثمّ إنّ آدم عليه السلام أمرهما بيل وقابيل أن يقرّبا قرباناً وكان هابيل صاحب غنم وكان قابيل صاحب زرع فقرّب هابيل كبشاً من أفاضل غنمه وقرّب قابيل من زرعه مالم ينق فتقبّل قربان هابيل ولم يتقبّل قربان قابيل وهو قول الله عزّ وجلّ : « واتل عليهم نبأ ابني آدم بالحقّ إذ قرّبا قرباناً فتقبّل من أحدهما ولم يتقبّل من الآخر - إلى آخر الآية - » وكان القربان تأكله النّار فعمد قابيل إلى النّار فبنى لها بيتاً - وهو أوّل من بنى بيوت النّار - فقال : لأعبدنّ هذه النّار حتّى تتقبّل منّي قرباني ، ثمّ إنّ إبليس لعنه الله أتاه - وهو يجري من ابن آدم مجرى الدّم في العروق - فقال له : يا قابيل قد تقبّل قربان هابيل ولم يتقبّل قربانك وإنّك إن تركته يكون له عقب يفتخرون على عقبك ويقولون نحن

حديث آدم و آن شجره

۹۲- ازابیحمزه ازامام باقر(ع) فرمود: راستی خداتبارك وتعالی بآدم سفارش کرد نزدیك آن درخت نرود وچون گاهی رسید که خدا می‌دانست از آن خواهد خورد فراموشکرد واز آن خورد و اینست قول خدا عزوجل (۱۱۵- طه) وهر آینه پیش از این بآدم سفارش کردیم و فراموش کرد و تصمیمی دراو ندیدیم- چون آدم از آن درخت خورد بزمین فرودشد وهابیل باخواهرش دو قلو برای اوزادند پس قابیل وخواهرش هم دوقلو برای او زادند سپس آدم بهابیل وقابیل فرمان داد تایك قربانی بگذرانند هابیل گوسفنددار بود وقابیل زراعت کار، هابیل بهترین چپش گله خودرا قربانی کرد و قابیل از زراعت نامرغوب خود بقربانگاه برد قربانی هابیل پذیرفته‌شد واز قابیل نشد واینست قول خداعزوجل (۲۷- المائده) وبخوان برایشان داستان درست دوفرزند آدم را آنگاه که یك قربانی گذرانیدند از یکی پذیرفته‌شد واز دیگری پذیرفته‌نشد تاآخر آیه، پذیرائی قربان این بود که آتشی آنرا میخورد.

قابیل آتشکده‌ای ساخت، او نخست کس بود که آتشکده ساخت، باخود گفت من این آتش مقدس رامیپرستم تاقربانی مراهم بپذیرد.

سپس ابلیس لعین نزد او آمد ، ابلیس چون خون در رگهای انسان می‌دود، گفت ای قابیل قربانی هابیل پذیرفته‌شد واز تو نشد راستی اگر اورا زنده بگذاری نژادی آرد که بر نژاد تو ببالند گویند:

أبناء الذي تقبّل قربانه فاقتله كيلايكون له عقبٌ يفتخرون على عقبك فقتله فلمّا رجع قابيل إلى آدم عليه السلام قال له : ياقابيل أين هابيل ؟ فقال : اطلبه حيث قرّبنا القربان فانطلق آدم عليه السلام فوجد هابيل قتيلاً فقال آدم عليه السلام : لعنت من أرض كما قبلت دم هابيل وبكى آدم عليه السلام على هابيل أربعين ليلة ثمّ إنّ آدم سأل ربّه ولداً فولد له غلامٌ فسمّاه هبةالله لأنّ الله عزّ وجلّ و هبه له و اُخته توأم.

فلمّا انقضت نبوّة آدم عليه السلام واستكمل أيّامه أوحى الله عزّ و جلّ إليه أن يا آدم قدانقضت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان والاسم الأكبر و ميراث العلم و آثارعلم النبوّة في العقب من ذرّيّتك عند هبةالله فانّي لن أقطع العلم والايمان والاسم الأكبر وآثار النبوّة من العقب من ذرّيّتك إلى يوم القيامة ولن أدع الأرض إلّا وفيها عالم يعرف به ديني ويعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بينك وبين نوح وبشّر آدم بنوح عليه السلام فقال: إنّ الله تبارك وتعالى باعث نبيّاً اسمه نوح وإنّه يدعو إلى الله عزّ ذكره ويكذّب به قومه ، فيهلكهم الله بالطّوفان و كان بين آدم وبين نوح عليهما السلام عشرة آباء أنبياء وأوصياء كلّهم وأوصى آدم عليه السلام إلى هبةالله أنّ من أدركه منكم فليؤمن به وليتّبعه وليصدّق به فانه ينجو من الغرق، ثمّ إنّ آدم عليه السلام

مازادگان آنکسیم که قربانیش پذیرفته‌شد، اورا بکش تانژادی نیاورد که برنژادت ببالد، اوراکشت وچون نزدآدم (ع) برگشت تنهابود.

آدم- ای‌قابیل هابیل کجااست؟

قابیل- ویرا درآنجا بجوی که‌قربانی گذراندیم.

آدم درآنجا رفت وهابیل راکشته یافت و گفت زمین ملعون باشی چنانچه‌خون هابیل‌رامکیدی آدم تا چهل شب در سوك هابیل گریست و سپس از خدا پروردگارش فرزندی خواست و پسریکه او را هبة الله نامید برای اوزاده شد زیراخداعزوجل اورا باخواهرش بوی دوقلو بخشش کرد.

چون دوران‌نبوت آدم (ع) بسرآمد وعمرش بآخررسید خدا عزوجل باووحی کرد ای آدم بتحقیقکه نبوتت بسرآمد وعمرت به‌آخر رسید تو علمی‌راکه داری باایمان واسم اکبرومیراث علم‌و آثار نبوتت‌را درفرزندت هبةالله بامانت‌سپار ومقرر دار زیرامن هرگز دنباله علم وایمان واسم‌اکبر وآثار نبوت‌را ازنسل‌توتاروز رستاخیز قطع‌نکنم وهرگز زمین‌را از عالمیکه وسیله‌فهم‌دین‌ومعرفت طاعتم‌باشد ووسیله‌نجات‌هر کس که تازمان نوح متولد گرددتهی‌ندارم‌وآدم‌به‌آمدن‌نوح(ع)مژده داد و فرمود خداوندتبارك وتعالی پیغمبری بنام‌نوح مبعوث گرداندواو بخداعزذکره‌بخواند و قومش او را تکذیب کنند وخدا آنانرا بطوفان هلاك‌سازد ومیان آدم تانوح ده‌پشت بود که همه‌پیمبران واوصیاء بودند وآدم بهبةالله وصیتکرد که هر کدام شماهانوح‌را درك کند بایدباو بگرود وازاو پیروی کندو اورا تصدیق‌نماید تااز غرق نجات‌یابد.

مرض المرضة التي مات فيها فأرسل هبةالله وقال له : إن لقيت جبرئيل أومن لقيت من الملائكة فاقرأه منّي السلام وقل له : ياجبرئيل إنّ أبي يستهديك من ثمار الجنّة ، فقال له جبرئيل: ياهبةالله إنّ أباك قد قبض وإنّا نزلنا للصلاة عليه فارجع فرجع فوجد آدم عليه السلام قد قبض فأراه جبرئيل كيف يغسّله فغسّله حتّى إذا بلغ الصلاة عليه ، قال هبةالله : ياجبرئيل تقدّم فصلّ على آدم فقال له جبرئيل : إنّ الله عزّ وجلّ أمرنا أن نسجد لأبيك آدم وهو في الجنّة فليس لنا أن نؤمّ شيئاً من ولده ، فتقدّم هبةالله فصلّى على أبيه وجبرئيل خلفه وجنود الملائكة وكبّر عليه ثلاثين تكبيرة فأمر جبرئيل عليه السلام فرفع خمساً و عشرين تكبيرة - والسنّة اليوم فينا خمس تكبيرات ، وقد كان يكبّر على أهل بدر تسعاً وسبعاً - ثمّ إنّ هبةالله لمّا دفن أباه أتاه قابيل فقال : ياهبةالله إنّي قد رأيت أبي آدم قد خصّك من العلم بما لم أخصّ به أنا وهو العلم الذي دعا به أخوك هابيل فتقبّل قربانه و إنّما قتلته لكيلا يكون له عقب فيفتخرون على عقبي فيقولون : نحن أبناء الذي تقبّل قربانه وأنتم أبناء الذي ترك قربانه فانّك إن أظهرت من العلم الذي اختصّك به أبوك شيئاً قتلتك كما قتلت أخاك هابيل فلبث هبةالله والعقب منه مستخفين بما عندهم من العلم والايمان والاسم الأكبر وميراث النبوّة و آثار علم النبوّة حتّى بعث الله نوحاً عليه السلام وظهرت وصيّة هبةالله حين نظر وافي وصيّة آدم عليه السلام فوجدوا نوحاً عليه السلام نبيّاً قد بشّر

سپس آدم (ع) بمرض موت دچار شد وهبةالله را فرستاد و گفت اگر جبرئيل يا فرشته ديگرى را ملاقات كردى سلام مرا باو برسان وبجبرئيل بگو پدرم از تو ميوه بهشت بهديه خواسته است ولى جبرئيل باو خبر داد كه پدرت مرده است وما ها آمديم باو نماز بخوانيم برگرد، او هم برگشت وديد كه آدم مرده است وجبرئيل باو آموخت تا چگونه اورا غسل دهد اورا غسل داد وچون بوقت نماز خواندن رسيد هبةالله بجبرئيل گفت تو پيش بايست و برآدم نماز بخوان جبرئيل در پاسخ گفت راستى خدا ما را فرمود تا بپدرت در بهشت كه بود سجده كنيم وما حق نداريم پيشنماز فرزندان او باشيم وخود هبةالله جلو ايستاد و بر پدرش نماز خواند و جبرئيل وقشون فرشته‌ها دنبال سرش بودند وسى الله اكبر باو گفت وجبرئيل فرمود تا بيست وپنج از آنرا برداشتند وامروز نماز برميت همان پنج تكبير لازمست و بر شهداى بدر تا نه وهفت تكبير هم گفته مى‌شد.

وچون هبةالله آدم را بخاك سپرد قابيل آمد و گفت:

من دانستم كه پدرم بتو علمى داده بخصوص كه من ندارم و آن علمى است كه برادرت هابيل با آن دعا كرد وقربانى او قبول شد ومن اورا كشتم براى اينكه اولادى نياورد تا بر نژاد من ببالند و بگويند : ما پسران آنكسم كه قربانيش قبول شد وشما پسران آنكسيد كه قربانيش مردود است اكنون اگر تو از آن علمى كه پدرت بتو داده چيزى اظهار كنى من تورا بمانند برادرت خواهم كشت وهبةالله و نسل او علم و ايمان واسم اكبر و ميراث نبوت و آثار علم نبوت را نهان مى‌داشتند تا خدا نوح را مبعوث كرد و

به آدم عليه السلام فآمنوا به واتّبعوه وصدّقوه وقد كان آدم عليه السلام وصّى هبة الله أن يتعاهد هذه الوصيّة عند رأس كلّ سنة فيكون يوم عيدهم فيتعاهدون نوحاً وزمانه الذي يخرج فيه و كذلك جاء في وصيّة كلّ نبيّ حتّى بعث الله محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم وإنّما عرفوا نوحاً بالعلم الذي عندهم وهو قول الله عزّ و جلّ : «ولقد أرسلنا نوحاً إلى قومه ـ إلى آخر الآية ـ » و كان من بين آدم ونوح من الأنبياء مستخفين ولذلك خفي ذكرهم في القرآن فلم يسمّوا كما سمّي من استعلن من الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين وهو قول الله عزّ وجلّ . «ورسلاً قد قصصناهم عليك من قبل ورسلاً لم نقصصهم عليك» يعني لم اُسمّ المستخفين كما سمّيت المستعلنين من الأنبياء عليهم السلام .

فمكث نوح عليه السلام في قومه ألف سنة إلّا خمسين عاماً ، لم يشاركه في نبوّته أحدٌ ولكنّه قدم على قوم مكذّبين للأنبياء عليهم السلام الذين كانوا بينه وبين آدم عليه السلام وذلك قول الله عزّ و جلّ : «كذبت قوم نوح المرسلين» يعني من كان بينه وبينه آدم عليه السلام إلى أن انتهى إلى قوله عزّ و جلّ «وإنّ ربّك لهو العزيز الرّحيم» ثمّ إنّ نوحاً عليه السلام لمّا انقضت نبوّته واستكملت أيّامه أوحى الله عزّ وجل إليه أن يا نوح قد قضيت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان

وصيت هبة الله آن وقت معلوم شد که در وصيت آدم نسبت بنوح نگاه کردند و دانستند که او پيغمبر است و آدم بدو مژده داده است و باو گرويدند واز او پيروی کردند و او را تصديق نمودند و آدم بهبة الله وصيتکرده بود که اين وصيت را در سرهر سالی وارسی کند و آنروز برای آنها عيد باشد ونوح و زمان او را در خاطر بياورند و همچنين دستور آمده است در وصيت هر پيغمبری تا خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و همانا نوح را بوسيله علمی که نزد آنان بود شناختند و اين است تفسير قول خدا عزوجل (۵۸ـ الاعراف) و ما نوح را بسوی قومش فرستاديم تا آخر آيه.

وهر آنچه پيغمبر ميان آدم و نوح بودند نهان بودند واز اين راه در قرآن نامی از آنها برده نشده است چنانچه نام پيمبران آشکار برده شده است و اينست تفسير قول خداعزوجل (۱۶۳ـ النساء) ورسولانی از پيش که داستان آنهارا برايت گفتيم و رسولانيکه داستانشانرا برايت نگفتيم ـ يعنی پيغمبران نهانرا چون آنها که عيان بودند نام نبرديم.

نوح در ميان قومش هزار سال جز پنجاه بجا ماند و دراين مدت کسی با او در نبوت شريك نبود ولی او با مردمی روبرو شد که پيغمبران را تکذيب کرده بودند آنها که ميان او تا آدم آمده بودند و اينست تفسير قول خداعزوجل (۱۰۵ـ الشعراء) قوم نوح رسولانرا تکذيب کردند ـ يعنی همه آنها که از زمان آدم تازمان نوح بودند تا آنجا که ميفرمايد (۱۲۲ـ الشعراء) و راستيکه پروردگارت هم او عزيز و مهربانست.

سپس چون نبوت نوح بسر رسيد و عمرش بسر آمد خداعزوجل باووحی کرد : ای نوح نبوتت گذشت و عمرت بسر رسيد تو آن علم و ايمان و اسم اکبر و ميراث علم و آثار نبوت که داری

والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة في العقب من ذرّيّتك، فانّي لن أقطعها كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء عليهم السلام الّتي بينك وبين آدم عليه السلام ولن أدع الأرض إلّا وفيها عالم يعرف به ديني وتعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بين قبض النبيّ إلى خروج النبيّ الآخر وبشّر نوح ساماً بهود عليه السلام وكان فيما بين نوح وهود من الأنبياء عليهم السلام وقال نوح: إنّ الله باعث نبيّاً يقال له: هود وإنّه يدعو قومه إلى الله عزّ وجلّ فيكذّبونه والله عزّ وجلّ مهلكهم بالرّيح فمن أدركه منكم فليؤمن به وليتّبعه فانّ الله عزّ وجلّ ينجيه من عذاب الرّيح وأمر نوح عليه السلام ابنه ساماً أن يتعاهد هذه الوصيّة عند رأس كلّ سنة فيكون يومئذ عيداً لهم، فيتعاهدون فيه ما عندهم من العلم والايمان والاسم الأكبر ومواريث العلم وآثار علم النبوّة فوجدوا هوداً نبيّاً عليه السلام وقد بشّر به أبوهم نوح عليه السلام فآمنوا به واتّبعوه وصدّقوه فنجوا من عذاب الريح وهو قول الله عزّ وجلّ «وإلى عاد أخاهم هوداً» و قوله عزّ وجل: «كذّبت عاد المرسلين ☆ إذ قال لهم أخوهم هود ألا تتّقون» وقال تبارك وتعالى: «ووصّى بها إبراهيم بنيه و يعقوب» وقوله: «ووهبنا له إسحاق و يعقوب كلّا هدينا (لنجعلها في أهل بيته) ونوحاً هدينا من قبل» لنجعلها في أهل بيته، وأمر العقب

بنژاد خود بسپار زيرا من دنباله آنرا نبرم چنانكه ازخاندانهای انبياء ميان تو تا آدم نبريدم وزمين را وانمنهم جز باوجود يك عالمی كه دينم بدو فهميده شود و راه طاعتم بوسيله اودانسته شود و وسيله نجات مردمی باشد كه از زمان مردن پيغمبری تا بعثت پيغمبری ديگر آيند ونوح مژده آمدن هود رابفرزند خود سام‌داد وميان نوح تابعثت هود پيغمبرانی بودند؟

و نوح فرمود: خدا پيغمبری فرستد بنام هود و اوقوم خود را بدرگاه خداعزوجل بخواند واو را تكذيب كنند و خداعزوجل بوسيله باد آنها را بهلاكت رساند، هر كدام شماها هود را دريابد بايد باو بگرود و از او پيروی كند تا خدای عزوجل او را از عذاب بادنجات دهد و نوح بفرزندش سام سفارش كرد اين‌وصيت را در سر هرسال فرايادآرد و آنروز عيد آنها باشد ودر آنروزهرچه از علم و ايمان واسم اكبر و مواريث علم و آثار علم نبوت دارند فرايادآرند.

و هود را پيغمبر يافتند و پدرشان نوح هم بدو مژده داده بود و از او پيروی كردند واو را تصديق نمودند و از عذاب باد نجات يافتند و اينست قول خدا عزوجل (٦٤ـ الاعراف) و بسوی قوم عاد فرستاد برادرشان هود را. و قول خدا عزوجل (١٢٣ـ الشعراء) تكذيب كردند قوم عاد رسولان را ١٢٤ـ وقتی برادرشان هود بآنها گفت بايد با تقوی باشيد ـ

و خدا تبارك و تعالی فرموده است (١٣٢ـ البقره) و وصيت كرد بدان ابراهيم پسرانشرا وهم يعقوب. وقول خدا (٨٤ـ الانعام) وباو بخشيديم اسحاق و يعقوب را بهمه آنان هدايت داديم (تاآن را در خاندان آنها نهيم) و پيش از آن نوح را هدايت داديم ـ تاآن را در خاندانش نهيم، ودستور

من ذرّيّة الأنبياء عليهم السلام من كان قبل إبراهيم لإبراهيم عليه السلام وكان بين إبراهيم وهود من الأنبياء صلوات الله عليهم وهو قول الله عزّ وجلّ : «وما قوم لوط منكم ببعيد» وقوله عزّ ذكره : « فآمن له لوط وقال إنّي مهاجر إلى ربّي » وقوله عزّ وجلّ : «وإبراهيم إذ قال لقومه اعبدوا الله واتّقوه ذلكم خير لكم» فجرى بين كلّ نبيّين عشرة أنبياء وتسعة وثمانية أنبياء كلّهم أنبياء وجرى لكلّ نبيّ ما جرى لنوح صلى الله عليه و كما جرى لآدم وهود وصالح و شعيب وإبراهيم صلوات الله عليهم حتّى انتهت إلى يوسف بن يعقوب عليهما السلام ، ثمّ صارت من بعد يوسف في أسباط إخوته حتّى انتهت إلى موسى عليه السلام فكان بين يوسف وبين موسى من الأنبياء عليهم السلام فأرسل الله موسى و هارون عليهما السلام إلى فرعون وهامان وقارون ثمّ أرسل الرسل تترى « كلّما جاء أمّة رسولهم كذّبوه فأتبعنا بعضهم بعضاً وجعلناهم أحاديث» و كانت بنو إسرائيل تقتل نبيّاً واثنان قائمان ويقتلون اثنين و أربعة قيام حتّى أنّه كان ربّما قتلوا في اليوم الواحد سبعين نبيّاً ويقوم سوق قتلهم آخر النهار فلمّا نزلت التوراة على موسى عليه السلام بشّر بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم وكان بين يوسف وموسى من الأنبياء .

وكان وصيّ موسى يوشع بن نون عليه السلام وهو فتاه الذي ذكره الله عزّ و جلّ في كتابه، فلم

نسل پیمبران پیش از ابراهیم برای ابراهیم مقرر شد و میان ابراهیم و هود پیمبرانی بودند (ع) و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۸۹ـ هود) و قوم لوط از شما دور نیستند و قول خدا عز ذکره (۲۶ـ العنکبوت) و گروید بدو لوط و گفت من بدرگاه پروردگارم سفر میکنم ـ و قول خداعزو جل (۱۶ ـ العنکبوت) و ابراهیم آنگاه که بقومش گفت خدا را بپرستید و از خدا پر هیز داشته باشید، این برای شما بهتر است.

ومیان هردو پیغمبر ده پیغمبر، نه پیغمبر وهشت پیغمبر آمدند که همه پیغمبر بودند و برای هر پیغمبر همان روش بود که برای نوح و آدم وهود وصالح وشعیب وابراهیم (ع) بود تارسید بیوسف بن یعقوب سپس پس از یوسف در اسباط مقرر بود که برادرانش بودند تا رسید بدوران موسی(ع) و میان یوسف و موسی هم پیمبرانی بودند و خدا موسی و هارون را بفرعون فرستاد و به هامان و قارون سپس رسولانی پی درهم فرستاد.

(۴۵ـ المؤمنون) هر زمانی که یك رسولی بسوی امت خود آمد او را تکذیب کردند و ما آنها را دنبال همدیگر آوردیم و آنان را بردیم و بصورت داستان درآوردیم.

وشیوه بنی اسرائیل بود که یك پیغمبر را میکشتند در حالیکه دو پیغمبر دیگر ایستاده (منتظر کشته شدن) بودند ودو پیغمبر را میکشتند درحالیکه چهار دیگر ایستاده بودند تا اینکه بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را میکشتند وبازار کشتار آنها تا پایان روز باز و برقرار بود .

وچون تورات بموسی (ع) نازل شد به محمد (ص) مژده داد و میان یوسف و موسی پیمبرانی بودند و وصی موسی (ع) یوشع بن نون بود و او همان جوانمرد او است که خدایش عزوجل در

تنزل الأنبياء تبشر بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم حتى بعث الله تبارك و تعالى المسيح عيسى ابن مريم فبشر بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم وذلك قوله تعالى : «يجدونه (يعني اليهود والنصارى) مكتوباً (يعني صفة محمد صلى الله عليه وآله وسلم) عندهم (يعني) في التوراة والإنجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر» و هو قول الله عز وجل يخبر عن عيسى : «ومبشراً برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد» و بشر موسى وعيسى بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم كما بشر الأنبياء عليهم السلام بعضهم ببعض حتى بلغت محمداً صلى الله عليه وآله وسلم .

فلما قضى محمد صلى الله عليه وآله وسلم نبوته واستكملت أيامه أوحى الله تبارك وتعالى إليه يا محمد قد قضيت نبوتك واستكملت أيامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة في أهل بيتك عند علي بن أبي طالب عليه السلام فاني لم أقطع العلم والايمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة من العقب من ذريتك كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء الذين كانوا بينك وبين أبيك آدم وذلك قول الله تبارك وتعالى : «إن الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين ۞ ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم» .

وإن الله تبارك وتعالى لم يجعل العلم جهلاً ولم يكل أمره إلى أحد من خلقه لا إلى ملك مقرب

قرآن ذكر كرده است و پيوسته پيمبران بآمدن محمد (ص) مژده مى‌دادند تا خداوند تبارك و تعالى مسيح عيسى بن مريم را مبعوث كرد و بآمدن محمد (ص) مژده داد و اينست قول خدا تعالى (١٥٦ـ الاعراف) « بيابند اورا» (يعنى يهود و نصارى) «نوشته» (يعنى صفت محمد ص را) «نزد آن خود» يعنى «در تورات و انجيل كه آنها را امر بمعروف و نهى از منكر كند» وهم آنست كه خدا عزوجل از قول عيسى (ع) گزارش داده (٦ ـ الصف) ومژده بخشم برسولى كه بعد از من آيد و نامش احمد است.

وموسى وعيسى به آمدن محمد (ص) مژده دادند چنانچه پيغمبران بآمدن يكديگر مژده دادند تا نوبت بمحمد (ص) رسيد وچون دوران نبوت خود محمد «ص» بسر رسيد وعمرش سپرى شد خدا تبارك و تعالى باو وحى كرد اى محمد تو دوران نبوت خود را بسر رسانيدى و عمرت را سپرى كردى تو آن علمى كه در برخود دارى وايمان واسم اكبر وميراث علم وآثار علم نبوت را درخاندانت بسپار نزد على بن ابيطالب(ع) زيرا من دنباله علم وايمان واسم اكبر وميراث علم وآثار علم نبوت را از نسل ذريه تو قطع نكنم چنانچه آن را از خانواده هاى پيغمبرانى كه ميان تو وآدم پدرت بود قطع نكردم واينست تفسير قول خدا تبارك وتعالى:

(٣٣ـ آل عمران) راستى كه خدا بر گزيد آدم ونوح وآل ابراهيم و آل عمران را بر جهانيان ٣٤ـ نژادى كه ازيكديگر بودند وخدا شنوا ودانا است، وراستى خدا تبارك و تعالى راه علم و دانش را نبسته و تاريك نگذاشته و كار خود را بهيچكدام از خلقش وا نگذاشته نه به فرشته

ولانبيّ مرسل ولكنّه أرسل رسولاً من ملائكته فقال له: قل كذا وكذا فأمرهم بمايحبّ ونهاهم عمّايكره فقصّ إليهم أمرخلقه بعلم فعلم ذلك العلم وعلّم أنبياءه وأصفياءه من الأنبياء والاخوان والذرّيّة الّتي بعضها من بعض فذلك قوله جلّ وعزّ: «فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً».

فأمّا الكتاب فهو النبوّة وأمّا الحكمة فهم الحكماء من الأنبياء من الصفوة وأمّا الملك العظيم فهم الأئمّة [الهداة] من الصفوة وكلّ هؤلاء من الذّرّيّة الّتي بعضها من بعض والعلماء الذين جعل الله فيهم البقيّة وفيهم العاقبة وحفظ الميثاق حتّى تنقضي الدّنيا والعلماء، ولولاة الأمر استنباط العلم وللهداة فهذا شأن الفضل من الصفوة والرّسل والأنبياء والحكماء و أئمّة الهدى والخلفاء الذين هم ولاة أمر الله عزّ وجلّ واستنباط علم الله وأهل آثار علم الله من الذّرّيّة الّتي بعضها من بعض من الصفوة بعد الأنبياء عليهم السلام من الآباء والاخوان والذّرّيّة من الأنبياء.

فمن اعتصم بالفضل انتهى بعلمهم ونجا بنصرتهم ومن وضع ولاة أمر الله عزّ و جلّ وأهل استنباط علمه في غير الصفوة من بيوتات الأنبياء عليهم السلام فقد خالف أمر الله عزّ وجلّ وجعل الجهّال ولاة أمر الله والمتكلّفين بغير هدى من الله عزّ و جلّ و زعموا أنّهم أهل استنباط علم الله فقد كذبوا

مقرب و نه به پیغمبر مرسل ولی او یك فرستاده از فرشته های خود را فرستاد وباو فرمود که: چنان وچنان بگو وبآن‌ها هرچه راخوش داشت فرمان‌داد واز هرچه بدداشت غدقن کرد و امر خلق خود را از روی علم و دانش بآنها آموخت و نقل کرد، خود آن را می‌دانست و بپیغمبران و اصفیاء خود از پیغمبران و برادران و ذریه و نژادی که از همدیگر بودند یاد داد و این است تفسیر قول خدا جل و عز (٥٤ ـ النساء) به تحقیق به آل ابراهیم کتاب وحکمت‌دادیم‌وبدانها ملکی عظیم دادیم.

اما کتاب همان نبوت است و اما حکمت پس آنان حکماء از پیغمبران برگزیده‌اند واما ملك عظیم همان ائمه هدات از صفوه‌اند و همه‌اینها از نژادی هستند که از یکدیگرند وهمان‌دانشمندانی که خداوند بقیه رادر آنها مقرر کرده است و عاقبت و حفظ میثاق در آنها است تادنیا بسررسدو علماء هم سپری شوند استنباط علم از آن والیان و رهبرانست اینست شأن فاضلان از صفوت‌ورسل‌و انبیاء وحکماء و ائمه‌هدی و خلفائی که حکمرانان ازطرف خداعزوجل هستند ومامور استنباط علم خدا و اهل آثارعلم خدایند از نژادیکه ازیکدیگرند از برگزیده‌های دنبال پیغمبران از پدران و برادران ونژاد پیمبران.

هر کس دست بدامن فاضلان زند بدانش آن‌ها رسد وبیاری آنها نجات یابد و هر که حکمرانان از طرف خداعزوجل و اهل‌استنباط علم‌اورا درغیر برگزیده‌های از خانواده‌های پیمبران داند امر خدا عزوجل را مخالفت کرده است و مردم نادانی را والی و حکمران از طرف خدا دانسته وآن

على الله و رسوله و رغبوا عن وصيّته و طاعته ولم يضعوا فضل الله حيث وضعه الله تبارك و تعالى فضلّوا وأضلّوا أتباعهم ولم يكن لهم حجّة يوم القيامة إنّما الحجّة في آل إبراهيم عليه السلام لقول الله عزّ وجلّ : « ولقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكم والنبوّة وآتيناهم ملكاً عظيماً .

فالحجّة الأنبياء عليهم السلام وأهل بيوتات الأنبياء عليهم السلام حتّى تقوم الساعة لأنّ كتاب الله ينطق بذلك ، وصيّة الله، بعضها من بعض الّتي وضعها على النّاس فقال : عزّ و جلّ : «في بيوت أذن الله أن ترفع» و هي بيو[تا]ت الأنبياء والرسل والحكماء وأئمّة الهدى فهذا بيان عروة الايمان الّتي نجابها من نجا قبلكم وبها ينجو من يتّبع الأئمّة وقال الله عزّ وجلّ في كتابه : «ونوحاً هدينا من قبل ومن ذرّيّته داود وسليمان وأيّوب ويوسف وموسى و هارون وكذلك نجزي المحسنين ✡ وزكريّا ويحيى وعيسى وإلياس كلٌّ من الصّالحين ✡ وإسماعيل واليسع ويونس ولوطاً و كلاّ فضّلنا على العالمين ✡ ومن آبائهم وذرّيّاتهم وإخوانهم واجتبيناهم وهديناهم إلى صراط مستقيم . أولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوّة فان يكفر بها هؤلاء فقد وكّلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين» .

کسانی که بی هدایت و ندانسته به زور خود را به خدا عزوجل منسوب دانسته‌اند و پنداشتند که اهل استنباط علم خدایند.

ومحققاً بخدا ورسولش دروغ بستند واز وصیت وطاعتش روی گردانیدند و فضل خدا را در آنجا که خداتبارك وتعالی خودش نهاده‌است نگذاردند، پس خود گمراه شدند وپیروان خود را گمراه کردند ودر روز رستاخیز برای آنها حجتی نیست همانا حجت در آل ابراهیم است برای قول خدا عزوجل که فرماید «وهرآینه بآل ابراهیم کتاب وحکم و نبوت دادیم و بآنها ملك بزرگی دادیم» پس حجت خدا تا روزقیامت همان پیمبران و خانواده پیمبرانند زیرا کتاب خدا بآن ناطقست و این وصیت و سفارش خدا است که حجج او از یکدیگرند که آنها را برای مردم مقرر ساخته و خدا عزوجل فرموده‌است (٣٦ـ النور) در خانه‌هائیکه خدااجازه داده و اعلام کرده است برفراز باشند ـ واین همان خانواده‌های انبیاء ورسولان و حکماء وائمه هدی‌است.

اینست بیان حلقه محکم ایمان که هر کس پیش‌از شماها بوسیله آن نجات یافته وهر که‌هم‌پیرو ائمه باشد بدان نجات یابد وخدا عزوجل در کتابش فرموده‌است (٨٤ـ الانعام) ونوح راهدایت کردیم پیش ازاین و هم از نژادش‌داود وسلیمان و ایوب ویوسف و موسی و هرون‌را وهمچنین پاداش دهیم محسنان‌را ٨٥ـ و زکریا را ویحیی وعیسی والیاس که همه آنان ازنیکان بودند ٨٦ـ و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه آنها را بر جهانیان برتری دادیم ٨٧ـ و از پدرانشان و نژادشان و برادرانشان هم و آنها را برگزیدیم وبراه راست هدایت کردیم... ٨٩ـ آنانند آن کسانیکه کتاب وحکم ونبوت بآنها دادیم، پس اگراینان بدان کافر شوند محققاً بدانها برگماشتیم مردمی را که بدان کافر نباشند.

فانّه و كلّ بالفضل من أهل بيته والاخوان والذرّيّة وهو قول الله تبارك وتعالى: إن تكفر به اُمّتك فقد وكّلت أهل بيتك بالايمان الذي أرسلتك به فلا يكفرون به أبداً ولا اُضيع الايمان الذي أرسلتك به من أهل بيتك من بعدك علماء اُمّتك وولاة أمري بعدك وأهل استنباط العلم الذي ليس فيه كذب ولا إثم ولا زور ولا بطر ولا رياء فهذا بيان ما ينتهي إليه أمر هذه الاُمّة.

إنّ الله جلّ وعزّ طهّر أهل بيت نبيّه عليهم السلام وسألهم أجر المودّة وأجرى لهم الولاية وجعلهم أوصياءه وأحبّاءه ثابتة بعده في اُمّته، فاعتبروا يا أيّها النّاس فيما قلت حيث وضع الله عزّ وجلّ ولايته وطاعته ومودّته واستنباط علمه وحججه، فإيّاه فتقبّلوا وبه فاستمسكوا تنجوا به وتكون لكم الحجّة يوم القيامة وطريق ربّكم جلّ وعزّ ولا تصل ولاية إلى الله عزّ وجلّ إلّا بهم فمن فعل ذلك كان حقّاً على الله أن يكرمه ولا يعذّبه ومن يأت الله عزّ وجلّ بغير ما أمره كان حقّاً على الله عزّ وجلّ أن يذلّه وأن يعذّبه.

راستش اینستکه خداوند فاضلان از اهل بیت او و اخوان وذریه اورا بدان گماشته است اینست تفسیر قول خدا تبارك وتعالی که:

اگر امتت بدان کافر شوند محققاً بر گماشته‌ام اهل بیت تورا بدان ایمانیکه تورا برای آن مبعوث کردم و آنها هرگز بدان کافر نشوند و آن ایمانی را که تورا برای آن فرستادم بیرون نبرم از خاندانت که پس از تو علماء امت تواند وحکمرانان وائمه بعداز تواند واهل استنباط آن علمی هستند که در آن دروغ و گناه و ناحق و بدمستی و خودنمائی نیست.

اینست شرح و بیان پایان کار این امت، راستی خداوند عزوجل اهل بیت پیغمبرش را پاکیزه کرد و برای آنها مزد رسالت خواست (که دوستی و پیروی آنها است) و ولایت و امامت را برای آنها مقرر ساخت و آنان را اوصیاء ودوستان ثابت پس از او نمود در میان امتش پس ای مردم از آنچه گفتم عبرت گیرید که خدا عزوجل ولایت و طاعت و مودت و استنباط علم خود را و حجتهای خود را در کجا مقرر نموده است از او بپذیرید و باو بچسبید تا نجات یابید و حجت روز قیامت شما باشند وراه شما باشند بدرگاه پروردگار عزوجل که راهی بخدا نرسد و بولایت ودوستی خدا عزوجل پیوستی نباشد جز بوسیله آنان و هر کس آن را عمل کند بر خدا لازمستکه او را گرامی دارد و عذاب نکند و هر که کاری بدرگاه خدا عزوجل آورد بجز آنچه که او دستور داده است بر خدا عزوجل لازمست اورا خوار دارد وعذاب کند.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله نسي فاكل منها» بدانکه قویترین شبهه کسانیکه انبیاء را خطا کار می‌دانند ظواهر یستکه دلالت بر گناه آدم (ع) دارد و ظاهر آنها را گرفته‌اند بنا بر اصل خود که عصمت پیغمبران واجب نیست و گفتار کلی دراین باره باین اختلافات بر نمی‌گردد.

۱- از نظر عقائد.

٩٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي ، وأبو منصور ؛ عن أبي الربيع قال : حججنا مع أبي جعفر عليه السلام في السنة الّتي كان حجّ فيها هشام بن عبدالملك وكان معه نافع مولى عمر بن الخطّاب فنظر نافع إلى أبي جعفر عليه السلام في ركن البيت وقد اجتمع عليه النّاس فقال نافع : يا أمير المؤمنين من هذا الذي قد تداكّ

٢ـ از نظر انجام وظيفه تبليغ كه بعهده آن‌ها است.

٣ـ از نظر خطا در بيان احكام و در فتوى،

٤ ـ از نظر كردار و روشى كه پيغمبران دارند.

اما راجع بعقيده بايد گفت امت اتفاق دارند كه انبياء(ع) از كفر و ضلالت معصومند چه پيش‌از نبوت و چه بعد از آن جز اينكه طائفه ازارقه خوارج گناه را بر آنان روادارند و چون هر گناهى بنظر آنها كفر است لازم آيد كه كفر پيغمبران‌راروا دانند واز آن‌ها نقل شده كه رواست خداوند پيمبرى مبعوث كند كه مى‌داند كافر مى‌شود.

و اما راجع بتبليغ احكام هم امت اسلام و بلكه همه ارباب ملل و شرايع اتفاق دارند كه انبياء از دروغ و تحريف در تبليغ عمدا و سهواً معصومند جز قاضى كه برسبيل نسيان ولغزش زبان آن‌را روا دانسته.

و اما در فتوى و بيان احكام اتفاق دارند كه معصومند جزاندكى از عامه.

واما در كردار وروش ، عصمت آنان مورداختلافست و در آن پنج قولست:

١ـ مذهب اصحاب اماميه‌ما اينستكه از آن‌ها گناه سر نزند نه صغيره و نه كبيره و نه عمداً نه سهواً و نه بعنوان خطا در تأويل حكم و نه بعنوان تسلط سهو بر آن‌ها از طرف خدا تعالى و خلافى در آن‌نيست جز از شيخ صدوق و از استادش محمدبن الحسن الوليد ره كه تجويز كردند از طرف‌خدا سهو بر آن‌ها مسلط شود نه سهويكه از طرف شيطان باشد و همچنين است قول درباره ائمه طاهرين (ع).

تا آنكه گويد ـ عمده دليل اصحاب‌ما در اثبات تنزيه انبياء وائمه از هرخطا و گناه و پستى پيش از نبوت و بعداز آن بيانات قطعى ائمه‌است بطوراجماع باتأييد آن باخبار بسيارتا آن‌جا كه بحد ضرورت رسيده وادله عقليه هم بر آن اقامه كردند كه ما در كتاب حجت برخى راشرح داديم وهر كس تفصيل‌را خواهد بكتاب شافى و تنزيه‌الانبياء رجوع كندتا گويد ـ واما نسيانى كه دراين آيه است جمعى مفسرين آن‌را بمعنى ترك دانسته‌اند و در بسيارى از اخبار هم بدان تفسير شده‌است.

مصاحبه نافع وابسته عمر باامام باقر(ع)

٩٣ـ ازأبى الربيع گويد در آن سالىكه هشام‌بن عبدالملك بحج رفت ماهم در خدمت امام باقر(ع) بحج‌رفته بوديم نافع‌وابسته (عبدالله بن) عمر بن‌خطاب‌همراه هشام بودو بامام‌باقر(ع) نگريستكه در ركن خانه كعبه‌مردم گرداوفراهم‌شده بودندرو بهشام كردو گفت ـ يا أمير المؤمنين اينكسيكه مردم گرد

علیه‌النّاس فقال : هذا نبيّ أهل الكوفة هذا محمّد بن عليّ ؛ فقال: اشهد، لآتينّه فلأسألنّه عن مسائل لايجيبني فيها إلّا نبيّ أوابن نبيّ أو وصيّ نبيّ ، قال : فاذهب إليه وسله لعلّك تخجله .

فجاء نافع حتّى اتّكأ على النّاس ثمّ أشرف على أبي جعفر عليه‌السلام فقال : يا محمّد بن عليّ إنّي قرأت التوراة والإنجيل والزّبور والفرقان وقد عرفت حلالها و حرامها و قد جئت أسألك عن مسائل لايجيب فيها إلّا نبيّ أو وصيّ نبيّ أوابن نبيّ ، قال : فرفع أبو جعفر عليه‌السلام رأسه فقال : سل عمابدالك . فقال : أخبرني كم بين عيسى و بين محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من سنة؟ قال : أخبرك بقولي أو بقولك ؟ قال : أخبرني بالقولين جميعاً ، قال : أمّا في قولي فخمسمائة سنة و أمّا في قولك فستّمائة سنة .

قال : فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ لنبيّه : «واسأل من أرسلنا قبلك من رسلنا أجعلنا من دون الرّحمن آلهة يُعبدون » من الذي سأل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كان بينه و بين عيسى خمسمائة سنة ؟ قال : فتلا أبو جعفر عليه‌السلام هذه الآية : « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام

او یکدیگر رامیکوبند و زیرپا میکنند تاباو دست یابند کیست؟

هشام- این پیغمبر اهل کوفه است. این محمدبن علی است.

نافع- تو گواه باشکه من محققاً نزد اوخواهم رفت واز اومسائلی خواهم پرسید که پاسخ آن‌را بمن نتواند داد جز پیغمبر یا پیغمبرزاده یا وصی پیغمبر.

هشام- برو واز اوبپرس شایداوراشرمنده کنی- نافع پیش‌رفت تابمردم تکیه کرد و خود را بامام باقر(ع) رسانید ونزدیك کرد و گفت: ای محمدبن علی راستی‌من تورات وانجیل وزبوروقرآن راخواندم و حلال وحرامش رادانستم وآمدم ازشما پرسشهاکنم که پاسخ آنها را ندهدجز پیغمبر یا وصی پیغمبر یاپیغمبرزاده- گوید.

امام صادق سربرداشت و فرمود: هرچه خواهی بپرس

نافع- بمن خبربده که فاصله میان محمد(ص) وعیسی (ع) چند سال بوده‌است

امام- عقیده خودم رابگویم یا بعقیده خودت جواب دهم؟

نافع- بهردو عقیده پاسخ مرابده.

امام- بعقیده من پانصد سال بوده‌است واما بعقیده توششصد سال.

نافع- بمن گزارش بده تفسیرقول‌خداعزوجل راکه بپیغمبر خودفرموده است (۴۵- الزخرف) وبپرس‌توای‌محمد ازهر کسکه پیش‌ازتو برسالت‌فرستادیم آیا دربرابر خداوند معبودانی‌مقرر کردیم که پرستیده شوند ؟

بگو بااینکه محمد ۵۰۰ سال پس‌از عیسی بوده است ازچه کسی باید این‌را بپرسد.

امام باقر (ع) این آیه‌را خواند (۲- الاسراء) منزه است آنکسیکه بنده خودرا شب از مسجد

إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا » فكان من الآيات التي أراها الله تبارك وتعالى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم حيث أسرى به إلى بيت المقدس أن حشر الله عزّ ذكره الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين ثم أمر جبرئيل عليه السلام فأذن شفعاً وأقام شفعاً وقال في أذانه : حيّ على خير العمل ؛ ثم تقدم محمد صلى الله عليه وآله وسلم فصلى بالقوم فلما انصرف قال لهم : على ما تشهدون و ما كنتم تعبدون ؟ قالوا : نشهد أن لا إله إلا الله وحده لاشريك له وأنك رسول الله ، أخذ على ذلك عهودنا و مواثيقنا .

فقال نافع : صدقت يا أباجعفر ؛ فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ : «أولم ير الذين كفروا أنّ السموات والأرض كانتا رتقاً ففتقناهما» ؟ قال : إنّ الله تبارك و تعالى لما أهبط آدم إلى الأرض و كانت السماوات رتقاً لاتمطر شيئاً وكانت الأرض رتقاً لاتنبت شيئا فلما أن تاب الله عزّ وجلّ على آدم عليه السلام أمر السماء فتقطّرت بالغمام ثم أمرها فأرخت عزاليها ثم أمر الأرض فأنبتت الأشجار وأثمرت الثمار وتفهقت بالأنهار فكان ذلك رتقها وهذا فتقها .

الحرام بمسجد اقصى برد آن مسجد يكه گرد آن را بركت داديم، (اين مسافرت) براى اين بود كه از آيات خود باو بنمائيم.

يكى از آياتيكه خداوند تبارك و تعالى در اين سفر محمد (ص) به بيت المقدس بوى نمود اين بود كه خداوند همه پيغمبران و رسولان را از اولين تا آخرين محشور كرد و سپس بجبرئيل فرمان داد تا اذان گفت و هر فصل از اذان را دوبار گفت و اقامه را هم هر فصلى دو بار گفت ودر اذانش «حى على خير العمل» هم گفت سپس محمد (ص) جلو ايستاد و با گروه پيمبران نماز جماعت خواند و چون از نماز فارغ شد بدانها گفت برچه شهادت مى‌دهيد و كه را ميپرستيد؟

ـ ما همه گواهيم كه نيست شايسته پرستشى جز خدا تنهااست، شريك ندارد و گواهيم بر اينكه تو رسول خدائى براين عقيده از ما عهد و پيمان گرفته شده است.

نافع ـ اى أبا جعفر راست گفتى بمن گزارش بده از قول خدا عزوجل (٣٠ـ الانبياء) آيا نديدند كسانيكه كافرند راستى آسمانها و زمين بسته بودند و ما آنها را گشوديم.

امام (ع)ـ راستى كه خداوند تبارك و تعالى چون آدم را به زمين فرود آورد، آسمانها بسته بود و هيچ نمى‌باريدند و زمين بسته بود و گياهى نميرويد و چون خدا عزوجل توبه آدم را پذيرفت آسمان را فرمود تا از قطره‌هاى باران فرو باريد و اورا فرمود تا دم مشك خودرا گشود و سرازير كرد سپس به زمين فرمود تا درختها رويانيد و ميوه‌ها برآورد و جويهاى آب برخروشانيد و اين بود بستن آنها و اين بود گشودن آن.

قال نافع : صدقت يا ابن رسول‌الله ، فأخبرني عن قول‌الله عزّ و جلّ : «يوم تبدّل الأرض غير الأرض والسّموات» أيّ أرض تبدّل يومئذ ؟ فقال أبوجعفر عليه‌السلام : أرض تبقى خبزة يأكلون منها حتّى يفرغ‌الله عزّ وجلّ من الحساب ، فقال نافع : إنّهم عن الأكل لمشغولون ! فقال أبوجعفر عليه‌السلام : أهم يومئذ أشغل أم إذهم في النّار ؟ فقال نافع: بل إذهم في النّار قال : فوالله ماشغلهم إذ دعوا بالطعام فأطعموا الزّقوم ودعوا بالشراب فسقوا الحميم .

قال : صدقت يا ابن رسول‌الله ولقد بقيت مسألة واحدة ، قال : و ماهي ؟ قال : أخبرني عن‌الله تبارك وتعالى متى كان ؟ قال : ويلك متى لم يكن حتّى أخبرك متى كان ، سبحان من لم يزل ولايزال فرداً صمداً لم يتّخذ صاحبة ولاولداً ، ثمّ قال: يانافع أخبرني عمّا أسألك عنه ، قال: وماهو ؟ قال : ماتقول في أصحاب النهروان فان قلت : إنّ أمير المؤمنين قتلهم بحقّ فقدارتددت وإن قلت : إنّه قتلهم باطلاً فقد كفرت ، قال : فولّى من عنده وهويقول : أنت والله أعلم الناس

نافع ـ راست فرمودی : یابن رسول‌الله ، از قول خدا عزوجل بمن خبر بده (٤٨ـ ابراهیم) روزیکه زمین بهزمین دیگری بدل شودو هم آسمانها ـ بفرمائید کدام زمین آن روز عوض می‌شود.

امام (ع)ـ زمینی که نانی پای بر جا باشد و از آن بخورند تا خدا عزوجل از حساب خلائق فارغ شود.

نافع ـ در آن روز اهل محشر توجهی بخوردن نتوانند (از بس رنج و گرفتاری دارند).

امام (ع)ـ آن روزمشغولتر و گرفتارترند یاوقتی در دوزخند؟

نافع ـ بلکه وقتی دردوزخند.

امام (ع)ـ گرفتاری دوزخ آنها را از خوردن باز ندارد، زیرا خوراك خواهند و بآنها زقوم دهند و نوشابه خواهند و بآنها آب داغ حمیم دهند.

نافع ـ یابن رسول‌الله درست فرمودی و تنها یك پرسش بجا مانده است.

امام (ع)ـ آن یك پرسش چیست؟

نافع ـ بمن بگو خداوند تبارك وتعالی ازچه زمانی بوده است ؟

امام (ع)ـ وای برتو از چه زمانی نبوده است تا من بتو خبردهم که ازچه زمانی بوده‌است؟ـ منزه بادآنکه پیوسته بوده و پیوسته‌خواهدبودیگانه‌است بی‌نیازاست، همسری وفرزندی نگرفته است،

سپس فرمود ای‌نافع توبمن ازآنچه پرسمت خبر ده .

نافع ـ آن پرسش شما چیست؟

امام (ع)ـ درباره اصحاب نهروان که بر علی (ع) شوریدند چه گوئی؟ اگر گوئی که أمیرالمؤمنین (ع) آنها را بحق کشته است از عقیده خود بر گشتی (چون نافع با خوارج هم عقیده بوده‌است) واگر بگوئی بناحق آنها را کشته محققاً کافر شدی،نافع در برابر این پرسش پشت کرد و گریخت و می گفت : بخدا تو بر راستی و درستی اعلم مردمی و نزدهشام آمد .

حقّاً حقّاً ؛ فأتى هشاماً فقال له : ماصنعت ؟ قال: دعني من كلامك هذا، والله أعلم النّاس حقّاً حقّاً وهو ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حقّاً ويحقّ لأصحابه أن يتّخذوه نبيّاً .

(حديث نصراني الشام مع الباقر عليه السلام)

٩٤ ـ عنه ، عن إسماعيل بن أبان ، عن عمر بن عبدالله الثقفيّ قال : أخرج هشام بن عبدالملك أباجعفر عليه السلام من المدينة إلى الشام فأنزله منه و كان يقعد مع الناس في مجالسهم فبيناهو قاعد وعنده جماعة من النّاس يسألونه إذنظر إلى النصارى يدخلون في جبل هناك فقال : مالهؤلاء ؟ ألهم عيدٌ اليوم ؟ فقالوا : لا يا ابن رسول الله ولكنّهم يأتون عالماً لهم في هذا الجبل في كلّ سنة في هذا اليوم فيخرجونه فيسألونه عمّا يريدونه وعمّا يكون في عامهم فقال أبوجعفر عليه السلام: وله علم ؟ فقالوا : هو من أعلم النّاس قد أدرك أصحاب الحواريين من أصحاب عيسى عليه السلام قال :

هشام ـ ای نافع چه کردی؟

نافع ـ مرا از این سخن خود معاف دار، بخدا که اعلم مردمست از روی راستی و درستی و بحق زاده رسولخداست و یارانش حق دارند اورا پیغمبر شمارند .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ ثویر بن أبی فاخته از علی بن الحسین روایتکرده است که در تفسیر یوم تبدل الارض غیر الارض ـ فرمود یعنی این زمین تبدیل می‌شود به زمینی که در روی آن آشکارا گناه نشده است و کوه و گیاهی ندارند بمانند همان روزیکه آن را گسترده بود از نخست وممکنست اینخبر حمل بر تقیه شود یامقصود اینستکه جزارض محشر زمین دیگری هم هست که باین صورت نان خوردنی است (تا آنکه گوید) عامه از أمیرالمؤمنین روایتکرده‌اند که زمین و آسمان بدل شوند به زمینی از نقره و آسمانی از طلا واز ابن مسعود هم روایت شده است که مردم برزمین سپید رنگی محشور شوند که کسی در آن گناهی نکرده است .

حدیث نصرانی شام باامام باقر (ع)

٩٤ ـ ازعمر بن عبدالله ثقفی گوید هشام بن عبدالملك امام باقررا ازمدینه بشام برد و در آن جا نگاهش داشت و آن حضرت بامردم درمجالس شرکت میکرد، دراین میان که درمیان گروهی ازمردم نشسته بود واز او پرسشهائی میکردند نگاه کرد که ترسایان بیك کوهی درآن جابالا میروند فرمود اینان چه کار دارند آیا امروز عیدی دارند؟ گفتند نه یابن رسول الله در اینجا یك عالمی دارند که سالی یك روز نزد اومیروند و اورا بیرون میکشند وهرچه خواهند از او می‌پرسند و آنچه در آن سالست پیشگوئی میکند.

امام باقر ـ او چیزی می‌داند؟

همه حاضران ـ آری او اعلم مردمست و شاگردان حواریین حضرت عیسی (ع) را درك کرده است.

فهل نذهب إليه ؟ قالوا : ذاك إليك يا ابن رسول الله .

قال : فقنّع أبوجعفر عليه السلام رأسه بثوبه ومضى هو وأصحابه فاختلطوا بالناس حتّى أتوا الجبل فقعد أبوجعفر عليه السلام وسط النصارى هو وأصحابه وأخرج النصارى بساطاً ، ثمّ وضعوا الوسائد ثمّ دخلوا فأخرجوه ثمّ ربطوا عينيه ، فقلب عينيه كأنّهما عينا أفعى ثمّ قصد إلى أبي جعفر عليه السلام : فقال : ياشيخ أمنّا أنت أم من الأمّة المرحومة ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : بل من الأمّة المرحومة فقال: أفمن علمائهم أنت أم من جهّالهم؟ فقال: لست من جهّالهم فقال النصرانيّ: أسألك أم تسألني؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يامعشر النصارى رجل من أمّة محمّد يقول : سلني إنّ هذا المليء بالمسائل ثمّ قال : ياعبدالله أخبرني عن ساعة ماهي من اللّيل ولا من النهار أيّ ساعة هي ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : مابين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ، فقال النصراني : فاذا لم تكن من ساعات اللّيل ولا من ساعات النهار فمن أيّ الساعات هي؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : من ساعات الجنّة وفيها تفيق مرضانا

امام- آيا ماهم نزد او برويم؟

همه حاضران- يابن رسول الله، اختيار باشما است- گويد: امام باقر(ع) جامه خودرا برسر كشيد و باياران خود بسوى آن عالم نصرانى رفتند و بامردم آميختند تابدان كوه رسيدند وامام باقر با ياران خود در ميان ترسايان نشستند و ترسايان بساطى گستردند و بر آن پشتيها نهادند و سپس رفتند اورا بيرون آوردند و مژگان هاى او را بالا بستند و او چشمان خود را زيرو بالا كردو گويا بمانند دوچشم افعى تيزو گيرابودندودراينهمه مردم روبامام باقر (ع) كرد و گفت- اى شيخ توازما هستى يا ازامت مرحومه هستى؟

امام باقر- بلكه ازامت مرحومه هستم.

عالم نصرانى- ازدانشمندان آنهائى يا از نادانهاى آنان؟

امام (ع)- از نادانها نيستم.

نصرانى- تو از من ميپرسى يامن از تو بپرسم؟

امام (ع)- تو از من بپرس

نصرانى (رو بهمه حاضران) اى گروه نصارى مردى از امت محمداست وبمن مى گويد تو از من چيزى بپرس، اين بسيار چيز مى داند و پراست از مسائل.

نصرانى - اى بنده خدا يك ساعتى را بمن بگو كه نه از شب است و نه از روز ، آن چه ساعتى است؟

امام باقر(ع) - ميان سپيده‌دم تا بر آمدن خورشيد .

نصرانى- اگر نه ازشب است و نه از روز پس چه‌ساعتى است؟

امام (ع)- از ساعتهاى بهشت‌است و درآن ساعت است كه بيماران مابهوش مى آيند.

فقال النصراني : فأسألك أم تسألني ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يامعشر النصارى إنّ هذا المليء بالمسائل ، أخبرني عن أهل الجنّة كيف صاروا يأكلون ولا يتغوّطون أعطني مثلهم في الدّنيا ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : هذا الجنين في بطن أمّه يأكل ممّا تأكل أمّه ولا يتغوّط ، فقال النصراني : ألم تقل : ما أنا من علمائهم ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : إنّما قلت لك : ما أنا من جهّالهم .

فقال النصراني : فأسألك أو تسألني ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : سلني .

فقال : يامعشر النصارى والله لأسألنّه عن مسألة يرتطم فيها كما يرتطم الحمار في الوحل فقال له : سل ، فقال: أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنين حملتهما جميعاً في ساعة واحدة وولدتهما في ساعة واحدة وماتا في ساعة واحدة ودفنا في قبر واحد عاش أحدهما خمسين و مائة سنة و عاش الآخر خمسين سنة من هما ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام عُزير وعزرة كانا حملت

نصرانی- من ازتو بپرسم یاتو ازمن میپرسی؟

امام (ع)- تو ازمن بپرس.

نصرانی- (رو بهمه حاضران) این آقا پر است از مسائل - بمن خبر بده از اهل بهشت که چگونه غذا می‌خورند و مدفوعی ندارند ، نمونه‌ای از آن‌ها در این دنیا برای‌من بیاور.

امام باقر- این بچه شکمی‌است که درشکم مادرش خوراك دارد واز آنچه درشکم او است میخورد ومدفوعی هم ندارد.

آن‌نصرانی گفت مگر نگفتی من از علمای امت‌اسلام نیستم.

امام (ع) من گفتم از جهال آنان نیستم

نصرانی- اکنون من ازتو بپرسم یاتو از من می‌پرسی؟

امام (ع)- تو ازمن بپرس

نصرانی- (رو بهمه حاضران) ای گروه ترسایان بخدا یك‌مسأله ازاو بپرسم که در آن بماندبه مانند الاغی-که در گل میماند.

امام (ع)-بپرس

نصرانی- بمن خبر بده از مردی که بزن خود در آمد و آن زن در یك ساعت دوقلو آبستن شد و هر دو را در یك ساعت زائید و هر دو هم در یك ساعت مردند و در یك گور بخاك سپرده شدند ولی یکی‌از آن‌دوفرزندیکصد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال زندگی کرد، این دو چه کسانی بودند؟

امام (ع)- عزیز و عزره بودند که مادرشان بهمانوضع که گفتی بدان‌ها آبستن شد و آنهارا

اُمّهما بهما على ماوصفت ووضعتهما على ماوصفت وعاش عزير وعزرة كذا و كذا سنة ثمّ أمات الله تبارك و تعالى عزيراً مائة سنة ثمّ بعث و عاش مع عزرة هذه الخمسين سنة و ماتا كلاهما في ساعة واحدة .

فقال النصراني : يامعشر النصارى مارأيت بعيني قطّ أعلم من هذا الرّجل، لاتسألوني عن حرف وهذا بالشام ردّوني ، قال : فردّوه إلى كهفه ورجع النصارى مع أبي جعفر عليه السلام .

(حديث ابى الحسن موسى عليه السلام)

۹۵ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن محمّد بن منصور الخزاعي ، عن عليّ بن سويد ؛ ومحمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين ؛ عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن عمّه حمزة بن بزيع ، عن عليّ بن سويد ، والحسن بن محمّد ، عن محمّد بن أحمد النهديّ ، عن إسماعيل بن مهران ، عن محمّد بن منصور، عن عليّ بن سويد، قال : كتبت إلى أبي الحسن موسى عليه السلام وهو في الحبس كتاباً أسأله عن حاله وعن مسائل كثيرة فاحتبس الجواب عليّ أشهراً ثمّ أجابني بجواب هذه نسخته :

بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله العليّ العظيم الذي بعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين و بعظمته ونوره عاداه الجاهلون ، وبعظمته و نوره ابتغى من في السماوات و من في الأرض إليه

چنانچه گفتی زائید و این دو برادر تا چنین وچنان عمر خود باهم زنده ماندند وسپس خدا تبارك و تعالی تاصد سال جان عزیز را گرفت و سپس زنده شد و با عزره تا پایان پنجاه سال زنده بود و با هم در یکساعت مردند.

نصرانی- ای گروه ترسایان، من بچشم خود هرگز داناتر ازاین مردندیده‌ام، تااو درشامست از من دیگر حرفی نپرسید مرا بجای خود برگردانید.

راوی گوید : او را به جای خود باز گردانیدند و ترسایان بهمراه امام باقر(ع) بر گشتند.

حدیث ابی الحسن موسی (ع)

۹۵- از علی بن سوید گوید امام کاظم (ع) در زندان بود و من باو نامه ای نوشتم و در ضمن پرسش حالش مسائل بسیاری پرسیدم و تا چندماههم پاسخ نرسید و سپس این نسخه پاسخ به دستم رسید :

بنام خداوند بخشاینده مهربان- سپاس ازآن خداوند والا وبزرگست، آنکه ببزرگواری و روشنی خوددل مؤمنان‌را بینا کرده است وبرای بزرگواری وروشنیش نادان ها با او دشمنی کنند (زیرا میان‌دو مخالف‌جز دشمنی‌نباشد) وبرای بزرگواری وروشنی او هرآنکه در آسمان‌ها و زمین

الوسيلة بالأعمال المختلفة والأديان المتضادّة ، فمصيبٌ ومخطىء ، وضالٌ ومهتدي ، و سميعٌ وأصمّ ، وبصير و أعمى حيران ، فالحمد لله الذي عرف و وصف دينه محمّد صلى الله عليه وآله وسلم .

أمّا بعد فانّك امرؤ أنزلك الله من آل محمّد بمنزلة خاصّة و حفظ مودّة ما استرعاك من دينه وما ألهمك من رشدك وبصّرك من أمر دينك بتفضيلك إيّاهم وبردّك الأمور إليهم .

كتبت تسألني عن اُمور كنت منها في تقيّة ومن كتمانها في سعة .

فلمّا انقضى سلطان الجبابرة وجاء سلطان ذي السّلطان العظيم بفراق الدّنيا المذمومة إلى أهلها العتاة على خالقهم رأيت أن اُفسّر لك ماسألتني عنه مخافة أن يدخل الحيرة على ضعفاء شيعتنا من قبل جهالتهم ، فاتّق الله عزّ ذكره وخصّ بذلك الأمر أهله واحذر أن تكون سبب بليّة على الأوصياء أوحارشاً عليهم بافشاء ما استودعتك وإظهار ما استكتمتك ولن تفعل إن شاء الله.

إنّ أوّل ما أنهى إليك أنّي أنعي إليك نفسي في ليالي هذه غير جازع ولا نادم ولا شاكّ فيما هو

است بدرگاهش وسیله‌جو است بانجام کردارهای مختلف و کیشهای مختلف، یکی درست‌رودودیگری بخطا ، یکی گمراه است و دیگری براه هدی ، یکی شنوا است و دیگری کر ، و یکی بینا است و دیگری نا بینا و سر گردان ، سپاس از آن خدا است که محمد (ص) دین او را فهماندو شرح داد .

اما بعد راستی که تو مردی هستی که خدایت توفیق مقام خاصی نسبت به آل‌محمدعطا کرده و در دلت نگهداشته دوستی آنچه از دین خود بتو سپرده و آنچه را از راه حق بتو الهام کرده و تو را در دینت تا آن جا بینا کرده است که امامان بر حق را به برتری شناختی و کارها را بدان ها رجوع کردی.

بمن نامه‌نوشتی واز چیزهائی پرسش کردی که مرادرباره آن‌ها تقیه‌بایست ونهان‌داشتن آنها مراشایست ولی‌چون دیگرکار من‌از تسلط‌جباران وزور گویان درگذشته وتسلط حضرت‌خداوندی که سلطان بزرگواریست برسرم سایه افکنده است واز این‌دنیای نکوهیده جدامیشوم و آنرا بخواست کاران سر کش آن‌نسبت بآفریننده خود وامیگذارم بنظرم‌آمد که آنچه راپرسیدی برایت‌شرح دهم تامبادا شیعیان کم بصیرت ماازراه‌نادانی دچار سر گردانی شوند.

تورا بایست درباره خداوند عزذکره تقوی پیشه کنی‌وراز امامت‌حقه رامخصوص اهل‌آن‌دانی وبر حذرباشی‌ازاینکه‌سبب گرفتاری اوصیاء اوشوی‌و ستمکاران را به پیگرد وتعقیب‌آنان وا داری‌به اینکه رازی راکه بتوسپرده شده فاش کنی و آنچه را بایدت نهان داشت عیان سازی‌و تو هر گز این کاررا نکنی انشاءالله.

راستی نخست گزارشی که بتو میدهم اینست که خبر مرگ خودم‌را در همین شبها بتو اعلام میدارم و نسبت بدانچه شدنی است وخدای عزوجل حکم کرده وحتم نموده نه بی‌تابم و نه پشیمانی

کائن ممّاقد قضی‌الله عزّوجلّ وحتم فاستمسك بعروة الدّین :آل‌محمّد والعروة الوثقی:الوصیّ بعدالوصیّ والمسالمة لهم والرّضا بماقالوا ولاتلتمس دین من‌لیس من شیعتك ولا تحبّنّ دینهم فانّهم‌الخائنون الذین خانوا‌الله ورسوله وخانوا أماناتهم .

وتدري ماخانوا أماناتهم؟: ائتمنوا‌علی کتاب‌الله فحرّفوه وبدّلوه، ودُلّوا‌علی‌ولاة الأمر منهم‌فانصرفوا عنهم، فأذاقهم‌الله لباس‌الجوع‌والخوف بما کانوا یصنعون .

دارم ونه تردیدی، تو باید بحلقه دین بچسبی که آل‌محمدند و بحلقه محکم بچسبی که امامی‌است پس ازامامی باآنها بسازی وبدانچه گفتند رضایت بدهی ودنبال کیش جز شیعه نروی و کیش آنان را خوب ندانی زیراآنها همان خیانت‌کارانی باشند که بخدا ورسولخدا (ص) خیانت کردند وبآنچه‌بدان ها سپرده‌شده خیانت کردند، می‌دانی درچه امانتی خیانت کردند؟

۱ـ کتاب خدابود که بآن‌ها سپرده‌شد وآن راتحریف کردند و جابجا نمودند.

۲ـ بسرپرستان ووالیان امورخود رهنمائی شدند وازآن‌هارو گردانیدند پس خداوند جامه گرسنگی وترس دربر آنها کرد بسزای آنچه خود کردند .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «وبعظمته ونوره عاداه‌الجاهلون» یعنی‌دوام‌ظهور نورش‌سبب انکارنادان هااست زیراهستی پس ازنیستی ونیستی پس‌از هستی سبب‌دانش کوته‌بینان است وفهم آنان که بود را از نبود شناسد چنانچه‌اگرخورشیدرا غروبی نبود نادان‌ها منکربودند که روشنی‌جهان ازاواست وچون باغروبش هواتاریك شودحکم کنند که‌روشنی ازخورشید است .

همچنین است خورشید جهان هستی که چون پیوسته نورباشد ونظم جهان بدوبپاید و نابودی ندارد شخص‌نادان گوید شاید این‌ساخت جهان بی‌سازنده‌است واین‌نظم رامدبری نیست وبزرگواری خداوندهم جلو خردها رابسته ازاینکه وی‌را فراگیرند؟ درباره اودرمانده وسرگردانند وآنچه وی را درذات وصفات نشاید بدوبندند .

وممکنست مقصود این‌باشد که فرط نور وبزرگواری اومانع دریافت کوته بینان‌است و فرط ظهور درك عاجزان‌راخیره کندچونانکه شب‌پره بادیده ناتوانش‌نیروی بینش‌تابش‌خورشیدنداردواذهان کوته‌بینان ازناتوانی دربرابر پرتوخیره کننده خداوند خیره‌شوند وآن را درخود نتوانند گنجانید و بعبارت دیگر خداوند تعالی درنهایت بلندی وروشنی وبزرگواری ووالائی است و نادان‌ها درنهایت پستی وکاستی و در ماندگی و بدین سبب از شناختن او دورند و مهجور و چون مناسبتی در میان نیست منکر او شدند و فاصله میان آن‌ها بسیار شده است و سستی بصیرت مانع ازتابش انوار جلال او شده است و کاستی آنان از ادراك کمال وی بازشان داشته است پایان‌نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم ـ روشنتراینستکه این‌جمله بیان‌مقام‌واجب وممکنست‌ازنظراقتضای ذاتی ومقصوداینست که‌ذات‌واجب که هستی پاك ومطلقست بینهایت روشن وبزرك‌است وذات ممکن که بانیستی توأم‌است تاریك‌وبینهایت کوچك‌است واین دودردوطرف‌مخالف وآشتی ناپذیرند وجهل که‌خود نیستی‌ونابودی است دشمن باآن مقامستکه همه روشنی وبزرگواریست .

وسألت عن رجلين اغتصبا رجلاً مالاً كان ينفقه على الفقراء والمساكين و أبناء السبيل و في سبيل الله فلمّا اغتصباه ذلك لم يرضيا حيث غصباه حتّى حملاه إيّاه كرهاً فوق رقبته إلى منازلهما فلمّا أحرزاه تولّيا إنفاقه أيبلغان بذلك كفراً ؟ فلعمري لقد نافقا قبل ذلك وردّا على الله عزّ وجلّ كلامه و هزءا برسوله صلى الله عليه وآله وسلم وهما الكافران عليهما لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين .

والله مادخل قلب أحدمنهماشيء من الايمان منذ خروجهمامن حالتيهما وما ازدادا إلّا شكّاً كاناخدّاعين ، مرتابين ، منافقين حتّى توفّتهما ملائكة العذاب إلى محلّ الخزي في دار المقام.

وسألت عمّن حضر ذلك الرّجل و هو يغصب ماله و يوضع على رقبته منهم عارف و منكر فأولئك أهل الردّة الأولى من هذه الأمّة فعليهم لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين .

وسألت عن مبلغ علمنا وهوعلى ثلاثة وجوه: ماض وغابر وحادث فأمّا الماضي فمفسّر

دنباله حدیث ۹۵ـ

و پرسیدی ازحال آن دومردیکه مال مردی رابه‌زور گرفتند بااینکه آن‌مردمال خودرا به‌درویشان وگدایان ودرراه واماندگان وهم درراه خداصرف میکرد و پس ازآنکه آن‌را ربودند بازهم ببردن آن اکتفاء نکردند تابزور آن را بردوش وی نهادند که آن را بخانه آنان برساند و چون آن‌را زیر تصرف خود گرفتند متصدی خرج و انفاق آن‌شدند آیابدان کرداربد بحد کفر رسیدند؟

پاسخ اینستکه بخدا آن دوتا پیش‌از آن‌هم منافق بودند وبر خداعزوجل و رسولش (ص) رد سخن کردند ورسولخدا (ص) رابباد مسخره گرفتندوآن دوکافر بودند لعنت خداوفرشته‌ها وهمه مردم بدان‌ها باد، بخداسوگند به‌دل هیچکدام آنها ذره‌ای ایمان درنیامد ازآن روزیکه اظهار مسلمانی کردند و جز شك و تردید برای آن‌ها فزوده نشد، هر دو فریب کار و خود نما و منافق بودند تا فرشته‌های عذاب جان آن ها را گرفتند و بجایگاه رسوائی در خانه آخرت بردند و پرسیدی‌از کسی که در حال غصب این مال حاضر بوده و دیده که آن را بر دوش او نهادند، برخی عارف بودندو برخی منکر.

پاسخ اینست که همه آنها مرتدان نخست ازاین امتند ، لعنت خدا و فرشته ها و همه مردم بر آن‌ها باد.

و پرسیدی از اندازه علم ودانش ما:

پاسخ اینست که دانش مابرسه گونه‌است :

۱ـ درباره آنچه گذشته ۲ـ درباره آنچه آید ۳ـ آنچه پدیدار گردد.

اما راجع بگذشته شرحی‌است که بما رسیده است و اما راجع به آینده رمزیست که نگاشته

وأمّا الغابر فمزبور وأمّا الحادث فقذف في القلوب ونقر في الأسماع وهو أفضل علمنا ولا نبيّ بعد نبيّنا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، وسألت عن أمّهات أولادهم وعن نكاحهم وعن طلاقهم فأمّا أمّهات أولادهم فهنّ عواهر إلى يوم القيامة، نكاح بغير وليّ، وطلاق في غير عدّة وأمّا من دخل في دعوتنا فقد هدم إيمانه ضلاله ويقينه شكّه، وسألت عن الزكاة فيهم فما كان من الزكاة فأنتم أحقّ به لأنّا قد أحللنا ذلك لكم من كان منكم وأين كان.

وسألت عن الضعفاء فالضعيف من لم يرفع إليه حجّة ولم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس

شده و بما سپرده شده است و اما آنچه پدیدار گردد واز نو رسد الهامی است که بدل افتدو یا انگشت اخباری است که بگوش زنند و از هاتف غیب بما گفته شود با اینکه پس از پیغمبر ما محمد پیغمبری نیست

شرح- ازمجلسی ره- «قوله حتی حملاه اياه» شاید مقصوداین باشد که پس از غصب خلافت علی اورا وادار ببیعت کردند زیرا معنی آن اینست که خلافتی که ازاو غصب کردند بواسطه بیعت مسؤلیت اجراء اموررا هم بگردن او نهند.

قوله «ماض» یعنی علم بامور گذشته و «غابر» یعنی علم بامور آینده و «حادث» آن علمی که هر ساعت برای آنها پدید شود ازعلومی که خداوند بدان‌ها افاضه کند بتوسط فرشته یا بیواسطه وشرح آن در کتاب حجت گذشت.

دنباله حدیث ۹۵-

وپرسیدی از امولدهای آنان (حکومت جور) واز نکاح وطلاقشان؟

جواب- اما امولدهای آنها تا روز قیامت زناکارند (چون استرقاق آنها باجازه امام برحق نیست) نکاح آنها بی‌اجازه ولی شرعی است (در موارد نکاح صغار وهرجا که حکومت نامشروع دخالت می کند) و طلاقشان در غیر عده مقرر است (زیرا عده مقرر در طلاقی است که در طهر غیر مواقعه باشد و با دو گواه عادل انجام شود و در صورت عدم تحقق شرائط مقرره عده مقرر اجراء نمی‌شود با اینکه خداوند فرموده است « فطلقوهن لعدتهن » = یعنی زنان را برای انجام عده خود طلاق بدهید) و اما هر که دعوت ما را پذیرفته ایمانش بنیاد گمراهی او را ویران ساخته ویقینش شکش را بر انداخته.

وپرسیدی از دادن زکوة بآنها؟

جواب- آنچه عنوان زکوة داردشما بدان شایسته‌ترید زیرا ما آنرا برای شما شیعه‌ها حلال کردیم هر که از شما باشد و در هرجا باشد ؟

وپرسیدی از ضعفاء و ناتوانان در تحصیل عقیده حق.

جواب- ضعیف معذور کسی است که حجت مذهب حق باو نرسیده و پی باختلاف مذاهب نبرده است و هرگاه اختلاف مذاهب را فهمید و درک کرد دیگر مستضعف نیست (و باید بکوشد تا حق را بفهمد).

بضعيف، وسألت عن الشهادات لهم فأقم الشهادة لله عزّ وجلّ ولو على نفسك والوالدين والأقربين فيما بينك وبينهم فان خفت على أخيك ضيماً فلا. وادع إلى شرائط الله عز ذكره بمعرفتنا من رجوت إجابته ولا تحصّن بحصن رياء ووال آل محمّد ولا تقل لما بلغك عنّا ونسب إلينا هذا باطل وإن كنت تعرف منّا خلافه فانّك لا تدري لما قلناه؟ وعلى أيّ وجه وصفناه؟ آمن بما أخبرك ولا تفش ما استكتمناك من خبرك، إنّ من واجب حقّ أخيك أن لا تكتمه شيئاً تنفعه به لأمر دنياه و آخرته ولا تحقد عليه وإن أساء وأجب دعوته إذا دعاك ولا تخلّ بينه وبين عدوّه من الناس و إن كان أقرب إليه منك، وعده في مرضه.

ليس من أخلاق المؤمنين الغشّ ولا الأذى ولا الخيانة ولا الكبر ولا الخنا ولا الفحش ولا الأمر به فاذا رأيت المشوّه الأعرابي في جحفل جرّار فانتظر فرجك ولشيعتك المؤمنين و إذا انكسفت الشمس فارفع بصرك إلى السّماء وانظر ما فعل الله عزّ وجلّ بالمجرمين فقد فسّرت لك جملاً مجملاً وصلّى الله على محمّد و آله الأخيار.

وپرسیدی از ادای گواهی برای مخالفان؟

جواب- گواهی را باید برای خاطر رضای خداعزوجل بدهی گو که بر زیان خودت یا پدرو مادرت و یا خویشانت باشد در میان خودت و آنان و اگر درباره هم مذهب خود بیم داری پس نه، (یعنی اگر شهادت بحق موجب زیان هم مذهب تو شود مانند اینکه از تو گواهی طلبند که اوشیعه است و یا مثلا او رامتهم بدشمنی با خلفاء کنند و تو را گواه گیرند نباید گواهی بدهی) و هر کس را امید پذیرش داری با شرائط مقرره خدا عز ذکره او را بمعرفت ما دعوت کن و خود را درپناه خودنمائی سینداز (یعنی برای حفظ خود بیش از اندازه مقررات تقیه در برابر مخالفان ظاهر سازی مکن) و آل محمد را دوست دار باش و هرچه از قول ما بتو رسید و هرچه را بمانسبت دادند نگو که باطلست اگرچه خودت خلاف آن را از ما دانسته باشی زیرا تو نمی‌دانی برای‌چه ما آن‌را گفته‌ایم و بچه نظر آن را شرح داده‌ایم.

بدانچه تو را خبر دهم ایمان بیاور و هر خبر محرمانه ای بتو سپردیم فاش مکن، راستی از حق واجب برادر دینی تو بر تو اینست که هرچه بدنیا یا آخرتش سود بخشد از او نهان نداری و کینه او را در دل نگیری اگر چه بتو بدی کرده و هر گاه تو را دعوت کرد او را اجابت کنی و او را بدشمنش وا مگذار و اگرچه نسبت بتو از وی نزدیکتر باشد او را در بیماریش عیادت کن.

از اخلاق مؤمنان نیست دغلی کردن و آزار نمودن و خیانت و کبر و بدزبانی و دشنام و نه دستور دادن بدان هر گاه آن اعرابی زشت چهره را در سر کردگی لشگر انبوهی دیدی منتظر فرج باش برای خود و شیعیان مؤمن هم مذهبت و هر گاه آفتاب گرفت، دیده به آسمان دار و بنگر خدا عزوجل با مجرمین چه کند؟ من برایت جمله های مبهم و کلی را تفسیر کردم و صلی الله علی محمد و آله الاخیار.

(حديث نادر)

۹٦ - حميدبن زياد، عن‌الحسن‌بن محمدبن سماعة؛ عن محمدبن أيوب، وعليّ بن إبراهيم عن‌أبيه جميعاً، عن‌أحمدبن محمدبن‌أبي نصر، عن أبان‌بن عثمان، عن‌أبي‌بصير، عن‌أبي‌عبدالله عليه السلام قال: أتى أبوذرّ رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يارسول‌الله إنّي قداجتويت المدينة أفتأذن‌لي أن‌أخرج أنا وابن أخي إلى‌مزينة فنكون بها؟ فقال: إنّي أخشى‌أن يغير عليك خيل‌العرب فيقتل ابن أخيك فتأتيني شعثاً فتقوم بين يديّ متّكئاً على‌عصاك فتقول: قتل ابن‌أخي واُخذالسرح فقال: يارسول‌الله بل‌لايكون إلّاخيراً إن شاءالله فأذن له رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم.

فخرج هووابن أخيه وامرأته فلم‌يلبث هناك إلّايسيراً حتّى غارت خيل لبني فزارة فيها عيينة‌بن حصن فأخذت السرح وقتل ابن أخيه واُخذت امرأته من بني‌غفار و أقبل أبوذرّ يشتدّ حتّى وقف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبه طعنة جائفة فاعتمد على عصاه و قال: صدق الله و رسوله اُخذالسرح وقتل‌ابن أخي‌وقمت بين يديك على‌عصاي! فصاح رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم في‌المسلمين فخرجوا في‌الطلب فردّوا السرح وقتلوانفراً من‌المشركين.

حديث نادر

۹٦- از أبی بصیر که امام صادق (ع) فرمود: ابوذرنزد رسولخدا (ص) آمد و گفت یارسول‌الله من از شهر مدینه خسته شدم اجازه می‌دهی که با برادرزاده‌ام بمدینه بروم و آن‌جا بمانم در پاسخ او فرمود من می ترسم سواران عرب در آنجا بشما بتازند و برادر زاده ات کشته شود و ژولیده نزد من آئی و برابر من بایستی و تکیه بر عصا بزنی و بگوئی: برادر زاده ام کشته شد و گله او را بردند.

عرض کرد یا رسول‌الله امید است جز خیر در پیش نباشد و رسولخدا (ص) باو اجازه داد وبا برادرزاده‌اش و زنش بیرون رفتند و اندکی بیش درآن جا درنك نکرد که سواران بنی فزاره بهمراه عیینة‌بن حصن در آن‌جا دستبرد زدند و گله‌را بردند و برادرزاده‌اش کشته شد و زنش را که از بنی‌غفار بود اسیر کردند و ابوذر خودش دوید تا با زخم نیزه‌ای عمیق که برتن داشت برابر رسولخدا (ص) ایستاد و بر عصای خود تکیه زد و گفت صدق‌الله و رسوله گله را بردند وبرادرزاده‌ام را کشتند وخودم برابرت‌برعصاتکیه زدم رسولخدا(ص) میان مسلمانان فریاد کشیدو بدنبال‌غارت گران رفتند و گله را برگردانیدند و چند تن از مشرکان را هم کشتند.

شرح- ازمجلسی ره- «لایکون الامر الاخیرا» شاید پیغمبر او را از خروج مدینه‌نهی‌نکرده است و تنها باو خبر داده که چنین می‌شود و ابوذر آن‌را از تقدیرات حتمیه ندانسته یاآنکه ازراه فداکاری و درك اجر آخرت متحمل این مشقتهای دنیویه شده است..

٩٧ ـ أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : نزل رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة ذات الرّقاع تحت شجرة على شفير واد ، فأقبل سيل فحال بينه وبين أصحابه فرآه رجلٌ من المشركين والمسلمون قيام على شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع السيل فقال الرجل من المشركين لقومه : أنا أقتل محمّداً فجاء وشدّ على رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف : ثمّ قال : من ينجيك منّي يا محمّد ؟ فقال: ربّي وربّك فسفه جبرئيل عليه السلام عن فرسه فسقط على ظهره : فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذ السيف و جلس على صدره وقال : من ينجيك منّي ياغورث فقال: جودك و كرمك يا محمّد ، فتركه فقام و هو يقول : والله لأنت خيرٌ منّي وأكرم .

حديث شجاعت و كرم پيغمبر (ص)

٩٧ـ از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) در غزوه ذات الرقاع در لب يكرودخانه‌اى زير درختى بود و سيلى آمد و ميان اوو يارانش جدائى انداخت مردى ازمشركين آن حضرت را تنها ديدودر حالى كه مسلمانان كنار رودخانه در انتظار بودند سيل پايان پذيرد و خود را به پيغمبر برسانند آن‌مرد از مشركان بتيره خود گفت من محمد (ص) را مى كشم وآمد و با شمشير بپيغمبر حمله كرد و گفت يامحمد (ص) چه كسى تو را از من نجات ميدهد؟

درپاسخ او فرمود : پروردگار من و پروردگار تو، جبرئيل او را از روى اسب بر كند و به پشت بر زمين افتاد و رسولخدا (ص) برخواست و تيغ را بر كشيد وبروى سينه اونشست وفرمود : اى غورث كى تورا ازدست من نجات ميدهد.

درپاسخ عرض كرد جود و كرم تو اى محمد، پيغمبر دست ازاو برداشت و اوهم بپاخواست و مى گفت بخدا تو از من بهترى و كريمترى.

شرحـ از مجلسى ره ـ اينواقعه ميان خاصه و عامه مشهوراست و واقدى در تفسير قول خدا تعالى فرمايد (١١ـ المائده) أيا كسانيكه گرويديد نعمت خدا را بر خود ياد كنيد آنگاه كه يك مردمى آهنك نمودند بشما دست يابند و خدا دستشان را بازداشت ازشما و از خدا بپرهيزيد وبايدبر خدا توكل كنند مؤمنان؟

آورده است كه رسولخدا در منطقه ذى‌امر با بنى ذبيان و بنى محارب نبرد كرد آن‌ها بر سر كوهها پناهنده شدند ورسولخدا در جائيكه‌او را ميديدند فرودآمد و بقضاى حاجت رفت و يارانش در گرفت و جامه‌اش تر شد آن را بدرختى آويخت و زير آن خوابيد و آن بيابانيها باو نگران بودند سرور آنان غورث‌بن حرث آمد وبا تيغ كشيده بر سر آن‌حضرت ايستاد و گفت اى محمد امروز چه كسى تو را از من رها ميكندفرمود خدا. و جبرئيل بسينه او زد و شمشير از دستش افتاد و رسولخدا (ص) آن را بر داشت و بر سينه او نشست و گفت امروز چه كسى تو را از من رها ميكند؟ گفت كسى نيست من گواهم كه خدا يكى‌است ومحمد رسولخدا است واين آيه‌نازل شد .

ابن شهرآشوب نظيرآن‌را از ثمالى روايت كرده است ودر آخرش افزوده كه:

پس از آنكه برگشت گفت من‌ديدم يك‌مرد بلندقد سپيد اندامى بسينه من كوفت و دانستم كه او فرشته خداست.

۹۸ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد [وعليّ بن محمّد ، عن القاسم بن محمّد] عن سليمان بن داود المنقريّ ، عن حفص بن غياث ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : إن قدرتم أن لاتعرفوا فافعلوا و ماعليك إن لم يثن النّاس عليك وماعليك أن تكون مذموماً عندالنّاس إذا كنت محموداً عندالله تبارك وتعالى ، إنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول : «لاخير في الدّنيا إلاّ لأحد رجلين : رجل يزداد فيها كلّ يوم إحساناً ورجل يتدارك منيّته بالتوبة »وأنّى له بالتوبة فوالله أن لوسجد حتّى ينقطع عنقه ماقبل الله عزّ وجلّ منه عملاً إلاّ بولايتنا أهل البيت .

ألاومن عرف حقّنا أورجاالثواب بنارضي بقوته نصف مدّ كلّ يوم و ما يستر به عورته وماأكنّ به رأسه وهم مع ذلك والله خائفون وجلون ودّوا أنّه حظّهم من الدّنيا و كذلك وصفهم الله عزّ وجلّ حيث يقول : «والذين يؤتون ماآتوا وقلوبهم وجلة» ماالذي آتوابه ؟آتوا والله بالطاعة مع المحبّة والولاية وهم في ذلك خائفون أن لايقبل منهم و ليس والله خوفهم خوف شكّ فيماهم فيه من إصابة الدّين ولكنّهم خافوا أن يكونوا مقصّرين في محبّتنا وطاعتنا .

ثمّ قال : إن قدرت أن لا تخرج من بيتك فافعل فانّ عليك في خروجك أن لاتغتاب ولا

☆(اندرز دينى)☆

۹۸ـ از حفص بن غياث از امام صادق (ع) كه فرمود: اگر توانيد كه معروف نشويد همين كار را بكنيد، بر تو باكى نيست كه مردم تو را ستايش نكنند و باز هم بر تو باكى نيست كه پيش مردم نكوهيده باشى هر گاه نزد خدا تبارك وتعالى رو سفيد و ستوده باشى راستى اميرالمؤمنين (ع) ميفرمود: دنيا خوبى ندارد مگر براى دو مرد.

۱ـ مرديكه هر روزه يك كردار نيكى بيفزايد.

۲ـ مرديكه با توبه و بازگشت آماده مرك خود گردد، از كجا ميتواندتوبه كندبخداسوگند اگر سجده كندتا گردنش را بر كند خدا عزوجل هيچ كردارى از او نپذيرد جز بولايت ماخانواده، هلا هر كه حق مارا شناسد و اميد ثواب بوسيله ما دارد بهمان شش هفت سير خوراك روزانه و جامه‌اى كه عورت اورا بپوشد وآنچه براى اوسرپوشى باشد خشنود است و هم آنان با اين زندگى ترسان و هراسانند و دوست دارند كه بهره آنها از دنيا همين باشد و خداعزوجل هم آنهارا همچنين وصف كرده تاآنجا كه ميفرمايد :

(۶۳ـ المؤمنون) و آن كسانيكه ميدهند آنچه رادارند و بازهم دل آنها ترسان است ـ چه دارند بخدا وجدان فرمان برى و طاعت بهمراه دوستى و ولايت و آن ها با اين حال ترسانند كه مبادا از آنها پذيرفته نشود و بخدا كه ترسشان ازراه شك و ترديد در عقيده و مذهبى كه دارند نيست ولى ترس دارند كه مبادا دردوستى وطاعت ماكوتاه آمده باشند.

سپس فرمود: اگر توانى كه از خانه‌ات بيرون نشوى همان رابكن زيرا در بيرون شدن از خانه

تكذب ولاتحسد ولا ترائي ولا تتصنّع ولا تداهن .

ثمّ قال : نعم صومعة المسلم بيته يكفّ فيه بصره ولسانه ونفسه و فرجه ، إنّ من عرف نعمة الله بقلبه استوجب المزيد من الله عزّ وجلّ قبل أن يظهر شكرها على لسانه ومن ذهب يرى أنّ له على الآخر فضلاً فهو من المستكبرين ؛ فقلت له : إنّما يرى أنّ له عليه فضلاً بالعافية إذا رآه مرتكباً للمعاصي ؟ فقال : هيهات هيهات فلعلّه أن يكون قد غفر له ما أتى و أنت موقوف محاسب أما تلوت قصّة سحرة موسى عليه السلام ثمّ قال : كم من مغرور بما قد أنعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه و كم من مفتون بثناء الناس عليه ثمّ قال : إنّي لأرجو النجاة لمن عرف حقّنا من هذه الأمّة إلّا لأحد ثلاثة : صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن .

ثمّ تلا : « قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله » ثمّ قال : ياحفص الحبّ أفضل من الخوف ، ثمّ قال : والله ما أحبّ الله من أحبّ الدّنيا ووالى غيرنا و من عرف حقّنا و أحبّنا فقد

بعهده داريكه غيبت نكنى، دروغ نگوئى، حسد نبرى، خودنمائى نكنى وظاهر سازى نكنى و مداهنه و سستى دردينداری ازخود نشان ندهى.

سپس فرمود: خانه مؤمن چه خوب صومعه وعبادتگاه مخصوصى است برای او، ديده اش در آن از نگاه بدانچه بنا نيست محفوظست وهم زبان وجان وفرج او، راستى هر كه نعمت خدا را بدل بفهمد از طرف خداوند عزوجل مستحق فزونى نعمت گردد پيش از آنكه زبان بشكر گشايد و هر كه معتقد باشد كه برديگرى برترى دارد هم او ازمتكبر انست.

من باو گفتم: همانا نظرش اينستكه براو از نظر عافيت وسلامت برترى دارد درصورتيكه بيند او مرتكب گناهان است ؟

درپاسخ فرمود هيهات هيهات شايد آنچه او گناه كرده آمرزيده شود وتو بازداشت شوى و به حسابت رسند آياداستان جادوگران موسى (ع) را نخواندى؟ سپس فرمود بسا كسيكه مغروراست بدان چه خدا بوى انعام كرده است وبسا كسيكه درغفلت است برای پرده پوشى خدا ازوى و بسا كسيكه بمدح وستايش مردم ازاو فريب خورده است.

سپس فرمود: راستى من اميدوار نجاتم برای كسيكه از اين امت حق ما را شناسد مگر برای سه كس:

١ـ يارپادشاه ستمكار وناحق ٢ـ هواپرست ٣ـ آنكه آشكار نابكارى كند ، سپس خواند (٣١ـ آل عمران) بگو اگر شماها خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد تا خدا هم شماها را دوست بدارد.

سپس فرمود: اى حفص، دوستى از ترس بهتر است سپس فرمود خدارا دوست ندارد هر كه دنيارا دوست دارد و دنبال جز ما برود و هر كه حق مارا شناسد و ما را دوست دارد خدا تبارك و تعالى را دوست داشته.

أحبّ الله تبارك وتعالى ، فبكى رجلٌ فقال : أتبكي؟لوأنّ أهل السّماوات والأرض كلّهم اجتمعوا يتضرّعون إلى الله عزّوجلّ أن ينجيك من النّار ويدخلك الجنّة لم يشفّعوا فيك [ثمّ إن كان لك قلبٌ حيٌّ لكنت أخوف النّاس لله عزّ وجلّ في تلك الحال] ثمّ قال له : ياحفص كن ذَنباً ولاتكن رأساً ، ياحفص قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من خاف الله كلّ لسانه .

ثمّ قال : بينا موسى بن عمران علیه السلام يعظ أصحابه إذ قام رجلٌ فشقّ قميصه فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: ياموسى! قل له : لاتشقّ قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك .

ثمّ قال: مرّ موسى بن عمران علیه السلام برجل من أصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وهو ساجد على حاله فقال له موسى علیه السلام لوكانت حاجتك بيدي لقضيتها لك ، فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: ياموسى لوسجد حتّى ينقطع عنقه ماقبلته حتّى يتحوّل عمّا أكره إلى ما أحبّ .

((حديث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم))

۹۹- عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وغيره ؛ عن أبي عبدالله علیه السلام قال : ما كان شيء أحبّ إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من أن يظلّ جائعاً خائفاً في الله .

مردی گریست امام فرمود: تو گریه میکنی؟! اگر همه اهل آسمانها وزمین جمع شوندو بدرگاه خداعزوجل زاری کنند که تو ازدوزخ رها شوی و ببهشت روی شفاعت آنها درباره تو پذیرفته نباشد [سپس اگر دلت زنده باشد تو درآن حال از خداوند بیش از همه مردم بترسی] سپس باوفرمود ای حفص دنبال باش وسرورمباش .

ای حفص: رسولخدا (ص) فرمود: هر که ازخدا ترسد زبانش گنك است.

سپس فرمود: دراین میان که موسی بن عمران(ع) یاران خودرا پند میداد بناگاه مردی بر خاست وپیراهنش راچاك زد وخداعزوجل وحی کرد که ای موسی بوی بگو پیرهن خودرا چاك مزن بلکه دلت را برایم بازکن (تا مرا بفهمی).

سپس فرمود: که موسی بن عمران بمردی ازیاران خود گذر کرد که اندرسجده حالی داشت و موسی بوی گفت اگرحاجتت بدست من میبود آن را بر آوردمی خدا باو وحی کرد ای موسی اگر سجده کند تا گردنش بر آید از او نپذیرم تا از آن وضعیکه من بدادارم دیگر گونه گردد بوضعیکه خوش دارم.

حدیث رسولخدا (ص)

۹۹- ازامام صادق (ع) که فرمود: چیزی نزد رسولخدا (ص) خوشتر نبود ازاینکه روز بسر آورد گرسنه ودر بیم از خداوند.

١٠٠ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، وأبو علي الأشعري ، عن محمد بن عبد الجبّار جميعاً ، عن ابن فضّال ، عن علي بن عقبة ؛ عن سعيد بن عمرو الجعفي ، عن محمد بن مسلم قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام ذات يوم وهو يأكل متّكئاً قال : وقد كان يبلغنا أنّ ذلك يكره فجعلت أنظر إليه فدعاني إلى طعامه فلمّا فرغ قال : يا محمد لعلك ترى أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله ما رأته عين وهو يأكل وهو متّكىء من أن بعثه الله إلى أن قبضه ؟ قال : ثمّ ردّ على نفسه فقال : لا والله ما رأته عين يأكل وهو متّكىء من أن بعثه الله إلى أن قبضه ثمّ قال : يا محمد لعلك ترى أنّه شبع من خبز البرّ ثلاثة أيّام متوالية من أن بعثه الله إلى أن قبضه ، ثمّ ردّ على نفسه ثمّ قال : لا والله ما شبع من خبز البرّ ثلاثة أيّام متوالية منذ بعثه الله إلى أن قبضه ، أما إنّي لا أقول : إنّه كان لا يجد ، لقد كان يجيز الرّجل الواحد بالمائة من الإبل فلو أراد أن يأكل لأكل .

ولقد أتاه جبرئيل عليه السلام بمفاتيح خزائن الأرض ثلاث مرّات يخيّره من غير أن ينقصه الله تبارك وتعالى ممّا أعدّ الله له يوم القيامة شيئاً فيختار التواضع لربّه جلّ وعزّ وما سئل شيئاً قطّ فيقول : لا ، إن كان أعطى ، وإن لم يكن قال : يكون ، وما أعطى على الله شيئاً قطّ إلّا سلّم ذلك إليه حتّى أن كان ليعطي الرّجل الجنّة فيسلم الله ذلك له ، ثمّ تناولني بيده وقال : وإن كان صاحبكم

---

١٠٠ ـ از محمد بن مسلم گويد: يكروز نزد امام باقر (ع) رفتم و آن حضرت تكيه زده بود و غذا ميخورد و بما رسيده بود كه اين مكروهست ومن باو نگانگا ميكردم، مرا برخوراك خود دعوت كرد وچون دست كشيد فرمود: اى محمد شايد تو در نظر داريكه كسى رسولخدا (ص) را نديده است كه تكيه كرده غذا بخورد ازروزيكه خداوند اورا مبعوث كرد تا روزيكه جان اورا گرفت؟.

گويد: سپس جواب خودرا داد وفرمود: نه بخدا هيچ چشمى اورا نديده كه تكيه كند وغذا بخورد از آنگاه كه خداوندش مبعوث كرد تا آنگاه كه جانش را گرفت.

سپس فرمود: اى محمد شايد نظر تو اين باشد كه تاسه روز دنبال هم از نان گندم سير خورده باشد؟ از آنگاه كه خداوند اورا مبعوث كرد تا آنگاه كه جانش را گرفت؟ سپس جواب خودرا داد و فرمود: نه بخدا سه روز دنبال هم نان سير نخورد از روزيكه خداوند او را مبعوث كرد تا روزى كه جان اورا گرفت.

هلا كه من نگويم پيدا نميكرد هر آينه او به يك مرد تا صد شتر جائزه مى‌داد واگر ميخواست بخورد ميخورد وهر آينه جبرئيل همه كليدهاى گنجينه‌هاى زمين را برايش آورد وسه بار اورا اختيار پذيرش آنها داد بى اينكه خداوند تبارك وتعالى از آنچه روز رستاخيز برايش آماده كرده چيزى بكاهد واو تواضع وفروتنيرا براى رضاى خداپروردگارش جل وعز بر گزيد، هر گز چيزى ازاو خواسته نشد كه بگويد، نه، اگر بود بخشش ميكرد واگر نبود مى‌فرمود، خواهد بود، و هر گز چيزى برعهده خدا نمى‌داد جز اينكه خدا آنرا قبول داشت و بوى تسليم ميكرد تا آنجا كه بكسى بهشت وعده مى‌داد خدا

ليجلس جلسة العبد ويأكل أكلة العبد ويطعم النّاس خبز البرّ واللّحم ويرجع إلى أهله فيأكل الخبز والزّيت وإن كان ليشتري القميص السنبلاني ثمّ يخيّر غلامه خيرهما، ثمّ يلبس الباقي فاذاجاز أصابعه قطعه وإذاجاز كعبه حذفه.

وما ورد عليه أمران قطّ كلاهمالله رضى إلّاأخذ بأشدّهما على بدنه ولقد ولّى الناس خمس سنين فماوضع آجرة على آجرة ولالبنة على لبنة ولاأقطع قطيعة ولا أورث بيضاء ولاحمراء إلّاسبعمائة درهم فضلت من عطاياه أرادأن يبتاع لأهله بهاخادماً وماأطاق أحدٌ عمله وإن كان عليّ بن الحسين عليهما السلام لينظر في الكتاب من كتب علي عليه السلام فيضرب به الأرض ويقول: من يطيق هذا ؟.

١٠١ - عدّة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن حمّاد بن عثمان قال: حدّثني عليّ بن المغيرة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ جبرئيل عليه السلام أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فخيّره وأشار عليه بالتواضع وكان له ناصحاً، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل أكلة العبد و يجلس جلسة العبد تواضعاً لله تبارك و تعالى ؛ ثمّ أتاه عند الموت بمفاتيح خزائن الدّنيا فقال: هذه مفاتيح خزائن الدنيا، بعث بها إليك ربّك ليكون لك ماأقلّت الأرض من غير أن

آنرا قبول داشت وباو تسليم ميكرد، سپس مرا با دست خود پيش كشيد وفرمود:

وراستش اينستكه سرورشما (علي ع) هم چون بنده‌اى باتواضع مينشست وبمانند بنده‌اى غذا ميخورد بمردم نان گندم و گوشت ميخورانيد و بخانه خود ميرفت و نان و زيت ميخورد ، راستش اينستكة پيراهن بلند ميخريد وبهترش رابغلام خود مى‌داد وپست‌تر را مى‌پوشيد واگر آستينش از انگشتانش درمى گذشت آنرا مى‌بريد واگر دامنش ازقوز پايش بلندتر بودآن راقيچى ميزد وهرگز دربرابر دوكار واقع نمى‌شد كه هردو پسند خدا بود جز آنكه هر كدام برتنش سخت‌تر بودآنرا عمل ميكرد و هرآينه پنج سال روزگار برمردم مسلمان حكومت داشت ونه آجرى روى آجر گذاشت ونه خشتى روى خشتى ونه بكسى تيولى داد ونه پول نقره وطلائى بارث گذاشت جز ٧٠٠ درهم كه ازحقوق بيت‌المالش فزون آمده بود و ميخواست باآن براى خانواده اش خدمتكارى بخرد. كسى تاب كار كرداو رانداشت وراستش اينستكه على بن الحسين(ع) در كتابى از كتب گزارشات كار على(ع) نگاه ميكرد وآنرا بزمين ميانداخت ومى‌فرمود :

كى تاب وتواب اينرا دارد ؟

١٠١- على بن مغيره باز گفت كه شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود: جبرئيل نزد رسولخدا(ص) آمد و او رامخير كرد (ميان زندگى توانگرانه و درويشانه) و باو اشاره كرد كه تواضع پيشه سازد براى اوخيرخواه بود وشيوه رسولخدا(ص) بود كه بمانند بنده‌اى ميخورد وبمانند بنده‌اى مى‌نشست ازتواضع براى رضاى خدا تبارك وتعالى.

سپس هنگام مرك كليد هاى همه گنجهاى جهان را نزد او آورد و گفت اينها كليد هاى گنجهاى جهانست كه پروردگارت برايت فرستاده تا هر آنچه را زمين روى خود دارد ازآن تو

ينقصك شيئاً ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : في الرّفيق الأعلى .

١٠٢ - سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عبدالمؤمن الأنصاريّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : عرضت عليّ بطحاء مكة ذهباً فقلت : يارب لا ولكن أشبع يوماً وأجوع يوماً فاذا شبعت حمدتك وشكرتك وإذا جُعت دعوتك وذكرتك .

باشد بی اینکه چیزی از مقامات بکاهد رسولخدا (ص) فرمود:
یارمهربان فرازمند مارا بس.

شرح- وگویا شیخ سعدی ازاینجا گرفته وگفته:

گرمخیر بکنندم بقیامت که چه‌خواهی یار مارا وهمه نعمت فردوس شمارا

شرح- از مجلسی ره- قوله «فی الرفیق الاعلی» یعنی دوست دارم دررفیق اعلی باشم جزری گوید درحدیث دعا آمده است که مرا برفیق اعلی برسان، رفیق جمع پیمبرانند که دراعلا علیین نشیمن کنند و رفیق لفظی است بروزن فعیل و معنی جمع دارد چون صدیق و خلیط که بمفرد و جمع اطلاق می شوند و از این باره است قول خدا تعالی و «حسن اولئك رفیقاً» چه خوب رفیقانی باشند آنان.

و گفته‌اند که معنی «الحقنی بالرفیق الاعلی» اینست که مرا بخدا تعالی رسان، گویند ، خدا رفیق است یعنی ببنده‌های خود مهربانست و باین معنا است حدیث عائشه گویدشنیدم آن حضرت هنگام مرگش میفرمود: «بل الرفیق الاعلی» و این برای آن بود که مخیر شد میان ماندن در دنیا و آنچه نزد خداست و برگزید آنچه را نزد خدا است.

١٠٢- امام صادق (ع) فرمود : رسولخدا (ع) فرموده است وادی بطحاء مکه را طلا بمن عرضه کردند گفتم پروردگارا، نه، ولی یك روزسیر باشم ویك روز گرسنه و هرگاه سیر شوم تو را سپاسگزارم و شکر کنم و هرگاه گرسنه باشم تو را بخوانم و توراياد کنم.

(حديث عيسى ابن مريم عليهما السلام)

١٠٣ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط عنهم عليهم السلام قال : فيما وعظ الله عزّ وجلّ به عيسى عليه السلام :

ياعيسى أنا ربّك ورب آبائك ، اسمي واحد وأنا الأحد المتفرّد بخلق كلّ شيء ، وكلّ شيء من صنعي وكلّ إليّ راجعون .

ياعيسى أنت المسيح بأمري وأنت تخلق من الطين كهيئة الطير باذني وأنت تحيي الموتى بكلامي فكن إليّ راغباً ومنّي راهباً ولن تجد منّي ملجأ إلّا إليّ .

ياعيسى أُوصيك وصيّة المتحنّن عليك بالرّحمة حتّى حقّت لك منّي الولاية بتحرّيك منّي المسرّة ، فبوركت كبيراً وبوركت صغيراً حيث ما كنت ، أشهد أنّك عبدي ، ابن أمتي . أنزلني من نفسك كهمّك واجعل ذكري لمعادك وتقرّب إليّ بالنّوافل وتوكّل عليّ أكفك ولاتوكّل على غيري فأخذلك .

ياعيسى اصبر على البلاء و ارض بالقضاء ، وكن كمسرّتي فيك فإنّ مسرّتي أن أُطاع فلا أُعصى .

حديث عيسى بن مريم

١٠٣- از على بن اسباط از آنان (ع) فرمود از پندها كه خدا عزوجل به عيسى (ع) داد اين است :

اى عيسى منم پروردگارت و پروردگار پدرانت نامم يگانه است و من خود يكى هستم ودر آفرينش هر چيزى تنها هستم و همه چيز ساخت منست و همه بمن باز گردند:

اى عيسى تو بفرمان من مسيح شدى و تو باجازه من مرغ را از خاك آفرينى و توئى كه مرده ها را زنده ميكنى با سخن من تو بمن دل بده و از من بيمناك باش تو پناهى از من نيابى جز من خودم.

اى عيسى من بمانند يك دل مهربان و خيرخواه بتو سفارش ميكنم تا دوستيم برايم سزد و شاديم را دنبال كنى تو در سالخوردگى مبارك باشى و در خردسالى مبارك بودى هر جا بودى من گواهم كه تو بنده من و كنيز زاده من هستى مرا از خويش بمنزله مهمات خود مقرر دار ومرا براى معاد خود ياد كن و باانجام نوافل بمن تقرب جوى و برمن توكل كن تا تو را كفايت كنم و برجز من توكل مكن نامن ازيارى تودست بازدارم.

اى عيسى ببلا شكيباباش و بقضا خشنود باش و شادى مرا در خود بجو زيرا شاديم اينست كه اطاعت شوم و نافرمانى نشوم.

ياعيسى أحي ذكري بلسانك وليكن ودّي في قلبك .

ياعيسى تيقّظ في ساعات الغفلة واحكم لي لطيف الحكمة .

ياعيسى كن راغباً راهباً وأمت قلبك بالخشية .

ياعيسى راع اللّيل لتحرّي مسرّتي واظمأ نهارك ليوم حاجتك عندي .

ياعيسى نافس في الخير جهدك تعرف بالخير حيثما توجّهت .

ياعيسى احكم في عبادي بنصحي وقم فيهم بعدلي ؛ فقد أنزلت عليك شفاء لما في الصّدور من مرض الشيطان .

ياعيسى لاتكن جليساً لكلّ مفتون .

ياعيسى حقّاً أقول : ما آمنت بي خليقةٌ إلّا خشعت لي ولا خشعت لي إلّا رجت ثوابي فأشهد أنّها آمنة من عقابي مالم تبدّل أو تغيّر سنّتي .

ياعيسى ابن البكر البتول! ابك على نفسك بكاء من ودّع الأهل وقلى الدّنيا وتركها لأهلها وصارت رغبته فيما عند إلهه .

ياعيسى كن مع ذلك تلين الكلام وتفشي السلام ، يقظان إذا نامت عيون الأبرار ، حذراً

ای عیسی زبانت را بهیاد من زنده دار (یادم را با زبانت زنده دار) و بـاید دوستی من در دلت باشد.

ای‌عیسی درساعات غفلت بیدار باش و بدقت حکمت برمن قضاوت کن.

ای‌عیسی راغب وراهب باش ودلت‌را باترس رام خود کن.

ای عیسی در شب بـه دنبال تحصیل شادیم باش و روز را روزه دار و لب تشنه بسر آربرای روز نیازت بمن.

ای عیسی تا توانی در کار خیر رقابت کن تاهر جا روی آوری تو رااهل خیر شناسند.

ای‌عیسی درمیان بنده‌هایم باندرزمن قضاوت کن و بعدالت من قیام کن من بتو نازل کردم آنچه درمان درد سینه‌ها است ازبیماری شیطانی.

ای‌عیسی همنشین فریبخورده‌ها مشو (یعنی دنیاپرستان)

ای‌عیسی درست گویم هیچ آفریده بمن ایمان نیاورد جزاینکه برای من خاشع شودو کسی برای من خاشع نباشد جزاینکه امیدوار بثواب منست ومن گواهم که از کیفر وعذابم درامانست تاآن که سنت مرا تبدیل وتغییر ندهد.

ای‌عیسی ای‌زاده بکر بتول برخود گریه کن بمانند کسیکه با خاندانش برای همیشه وداع می کند و دنیا را دشمن دارد و آن را باهلش وا می گذارد و همه شوقش بسوی آنچه است که نزد خـدا معبود او است.

ای عیسی با این حال سخن بملایمت و نرمی بگو و سلام رافاش و آشکار اداکن! بیدار باش

للمعاد ، والزلازل الشداد، وأهوال يوم القيامة حيث لاينفع أهلٌ ولاولد ولامال .

ياعيسى اكحل عينك بميل الحزن إذاضحك البطّالون .

ياعيسى كن خاشعاً صابراً ، فطوبى لك إن نالك ماوعد الصّابرون .

ياعيسى رح من الدُّنيا يوماً فيوماً، وذق لماقد ذهب طعمه، فحقّاً أقول : ماأنت إلّا بساعتك ويومك ، فرح من الدُّنيا ببلغة وليكفك الخشن الجشب فقد رأيت إلى ماتصير ومكتوب ماأخذت وكيف أتلفت .

ياعيسى إنّك مسؤول فارحم الضعيف كرحمتي إيّاك ولاتقهر اليتيم .

ياعيسى ابك على نفسك في الخلوات وانقل قدميك إلى مواقيت الصلوات وأسمعني لذاذة نطقك بذكري فانّ صنيعي إليك حسن .

ياعيسى كم من اُمّة قدأهلكتها بسالف ذنوب قد عصمتك منها .

ياعيسى ارفق بالضعيف وارفع طرفك الكليل إلى السّماء و ادعني منك فانّي منك قريبٌ ولا تدعني إلّا متضرّعاً إليّ وهمّك همّاً واحداً فانّك متى تدعني كذلك اُجبك .

آن گاه که دیده نیکان هم در خوابست از ترس معاد و زمین لرزه‌های سخت وهراسهای روز رستاخیز آن جا که نه خانواده سود بخشد و نه فرزند و نه دارائی.

ای عیسی وقتی بیعارها میخندند تو سرمه غم در دیده بکش.

ای عیسی خاشع و صابر باش که خوشا بر تو اگر بتو رسد آنچه بصابران وعده شده است.

ای عیسی روز بروز رخت از دنیا بکش و بیرون برو (یعنی باید هر روز گامی بسوی آخرت نهی و باید در برابر از علاقه دنیوی خود هم بکاهی) و آنچه بیمزه است بچش (یعنی دل مبند بدنیا) من درست بگویم که تو همان موجود ساعت و روز خودی دنیا را با یك لقمه نانی بگذران و بهمان زبر و کلفت اکتفاء کن تو میدانی بکجا میروی و هرچه از این دنیا بگیری بحساب تو نوشته شود و منظور شود که در کجا تلف کردی و بمصرف رسانیدی.

ای عیسی راستی تو مسئولی، بناتوان رحم کن چونان که من بتو رحم کنم ، ویتیم را مرنجان.

ای عیسی در خلوت بر خود گریه کن و بنماز گاه گام بردار و گفتار خود ترا بذکر شیرین کن و بمن بشنوان زیرا با تو خوب کرده‌ام.

ای عیسی بسا امتی را که به گناهان گذشته اش هلاك کردم و تو را از آن گناهان نگهداری کردم.

ای عیسی با ناتوان نرمش کن و دیده کم بینت را بآسمان بر آور و مرا بخوان که من بتو نزدیکم ، مرا جز بازاری و لابه مخوان و یك دل باش که هر گاه چنین مرا بخوانی تو را اجابت کنم.

ياعيسى إنّي لم أرض بالدّنيا ثواباً لمن كان قبلك ولا عقاباً لمن انتقمت منه .

ياعيسى إنّك تفنى وأنا أبقى ومنّي رزقك وعندي ميقات أجلك وإليّ إيابك وعليّ حسابك فسلني ولا تسأل غيري، فيحسن منك الدّعاء ومنّي الاجابة .

ياعيسى ما أكثر البشر وأقلّ عدد من صبر ، الأشجار كثيرة وطيّبها قليل ؛ فلا يغرّنّك حسن شجرة حتّى تذوق ثمرها .

ياعيسى لا يغرّنّك المتمرّد عليّ بالعصيان: يأكل رزقي ويعبد غيري ثمّ يدعوني عند الكرب فأُجيبه ثمّ يرجع إلى ما كان عليه فعليّ يتمرّدأم بسخطي يتعرّض ؟ فبي حلفت لآخذنّه أخذة ليس له منها منجا ولا دوني ملجأ ، أين يهرب من سمائي وأرضي .

ياعيسى قل لظلمة بني إسرائيل لا تدعوني والسحت تحت أحضانكم والأصنام في بيوتكم فانّي آليت أن أُجيب من دعاني وأن أجعل إجابتي إيّاهم لعناً عليهم حتّى يتفرّقوا .

ای عیسی من دنیا را پاداش کسانیکه پیش از تو بودند نپسندیدم و نه کیفر کسانیکه از آن ها انتقام خواهم.

ای عیسی تو میروی و من میمانم، روزیت با منست و وقت مرگت پیش من، بدرگاه من برگشت داری و حسابت دامن میکشم، از من بخواه و از جز من مخواه تا خواست تو بجا و نیکو باشد و اجابت مرا جلب کند .

ای عیسی چه اندازه بشر بسیار است و شماره صابران کم، درختها فراوانند و خوب آن‌ها کم هستند، زیبائی درخت نفریبد تا میوه آن را بچشی.

ای عیسی آنکه بنافرمانی من تمرد میکند تو را نفریبد او روزی مرا میخورد و دیگری را می پرستد و باز هم هنگام گرفتاری مرا میخواند و من او را اجابت میکنم و باز هم بر می گردد بدان شیوه ناستوده‌ایکه داشت آیا بر من تمرد مینماید یا خشم مرا می‌جوید؟ بذاتم سوگند که او را چنان سختگیرم که رهائی نداشته باشد و در برابر من پناهگاهی نیابد، از آسمان و زمین من او بکجا تواند گریخت ؟

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید با اینکه حرام در دامن دارید و بتها در میان خانه که من سوگند خوردم هر که مرا بخواند او را اجابت کنم و اجابت اینان اینستکه بر آن‌ها لعن فرستم تا از مجلس دعای خود پراکنده شوند.

شرح ـ از مجلسی ره «و الاصنام فی بیوتکم» شاید مقصود از بت اشرفی و ریال و نقره است و ذخیره‌ها که در خانه انباشته بودند و حقوق آن را نمی دادند و فرمان خدا را در باره آن اجراء نمیکردند و گویا آن‌هارا میپرستیدند چنانچه در روایت آمده است که ملعون است آنکه اشرفی و پول نقره را بپرستد .

قوله «و أجعل اجابتي اياهم لعنا عليهم» یعنی اجابت من برای ستمکاران نسبت بآنچه از امر دنیا

یاعیسی کم أُطیل النظر وأُحسن الطلب والقوم في غفلة لایرجعون؟ تخرج الکلمة من أفواههم، لاتعیها قلوبهم، یتعرّضون لمقتي ویتحبّبون بقربي إلی المؤمنین.

یاعیسی لیکن لسانك في السرّ والعلانیة واحداً و کذلك فلیکن قلبك و بصرك واطو قلبك ولسانك عن المحارم و کفّ بصرك عمّا لاخیر فیه فکم من ناظر نظرة قدزرعت في قلبه شهوة ووردت به موارد حیاض الهلکة.

یاعیسی کن رحیماً مترحّماً و کن کما تشاء أن یکون العباد لك وأکثر ذکر[ك] الموت ومفارقة الأهلین ولاتله فانّ اللّهو یفسد صاحبه ولاتغفل فانّ الغافل منّي بعید واذکرني بالصالحات حتّی أذکرك.

یاعیسی تب إليّ بعد الذّنب وذکّر بي الأوّابین وآمن بي وتقرّب بي إلی المؤمنین ومرهم یدعوني معك وإیّاك ودعوة المظلوم فانّي آلیت علی نفسي أن أفتح لها باباً من السماء بالقبول وأن أُجیبه ولو بعد حین.

یاعیسی اعلم أنّ صاحب السوء یعدي وقرین السوء یردي، واعلم من تقارن واختر لنفسك إخواناً من المؤمنین.

طلبند سبب دوری آن ها است از رحمت من و سبب اینستکه آنها را غافلگیر کنم و این خود مایه فزایش سر کشی آنها گردد.

دنباله حدیث ۱۰۳ -

ای عیسی تا چند من همی بپایم و خوش بخواهم و آن مردم در غفلت بمانندو روبر نگردانند سخن از دهانشان بر آید و در دلشان نپاید بخشم من اندر شوند و نزدیکی مرا بمؤمنان خوش دارند

ای عیسی باید زبانت در نهان و عیان یکی باشد و دل و دیده‌ات هم چنین باشد، دل وزبانت را از حرام در پیچ و دیده را از آنچه خوبی دارد باز دار بسا بیننده که‌ازیکنگاه تخم شهوت در دلش کشته شده و او را بپرتگاه نابودی کشانده.

ای عیسی دل رحم و مهرورز باش و چنان باش که میخواهی بنده‌های خدا برای تو باشند، بسیار یاد مرك کن و جدائی خویشان در خاطر آور، ببازی دل مبند که بازی صاحب خود را تباه کند وغفلت مورز که غافل از من دوراست ومرا به‌کارهای شایسته یاد کن تا تورا یاد کنم.

ای عیسی بمن باز گرد پس از گناه و به یاد آور بخاطر من آن‌ها راکه بسیار توبه کارند وبمن ایمان دار و بخاطر من بمؤمنان نزدیك باش و بفرمایشان تا بهمراهت مرا بخوانند، بپرهیز از نفرین ستمرسیده زیرا من بخود سوگند یاد کردم یك در آسمان‌را برای اجابت او بروی گشاده بگذارم واجابت کنم گرچه پس از مدتی باشد.

ای عیسی بدانکه یاربد سرایت کندو همنشین بد نابودی آرد بپابا که همنشین می‌شوی وبرای خود برادران و دوستان مؤمن برگزین.

ياعيسى تب إليّ فانّي لايتعاظمني ذنب أن أغفره و أنا أرحم الرّاحمين ، اعمل لنفسك في مهلة من أجلك قبل أن لايعمل لهاغيرك واعبدني ليوم كألف سنة ممّاتعدّون فيه أجزي بالحسنة أضعافها وإنّ السيئة توبق صاحبهافامهد لنفسك في مهلة ونافس في العمل الصّالح، فكم من مجلس قد نهض أهله وهم مجارون من النّار .

ياعيسى ازهد في الفاني المنقطع وطأرسوم منازل من كان قبلك فادعهم وناجهم هل تحسّ منهم من أحد وخذموعظتك منهم ، واعلم أنّك ستلحقهم في اللاّحقين .

ياعيسى قل لمن تمرّد عليّ بالعصيان وعمل بالادّهان ليتوقّع عقوبتي وينتظر إهلاكي إيّاه سيصطلم مع الهالكين . طوبى لك ياابن مريم ، ثمّ طوبى لك إن أخذت بأدب إلهك الذي يتحنّن عليك ترحّماً و بدأك بالنّعم منه تكرّماً وكان لك في الشّدائد . لاتعصه ياعيسى فانّه لايحلّ لك عصيانه قد عهدت إليك كماعهدت إلى من كان قبلك وأناعلى ذلك من الشاهدين .

ياعيسى ماأكرمت خليقة بمثل ديني ولاأنعمت عليها بمثل رحمتي .

ياعيسى اغسل بالماء منك ماظهر، وداوبالحسنات منك مابطن فانّك إليّ راجع .

ای عیسی بمن باز گرد و بدرگاهم توبة آور زیرا بر من بزرك نیاید که گناهیرا بیامرزم با اینکه من ارحم الراحمین هستم، برای خود تا مهلت از عمرداری کار کن پیش از آنکه دیگری به کارت نیاید و کردارت نیفزاید مرا بپرست برای روزیکه بمانند هزار سالست از آنچه شماره کنید که در آن روز حسنه را چند برابر پاداش دهم و راستی که سیئه در آن روز صاحب خود را گرفتار کند، برای خود در دوران مهلت آمادگی فراهم ساز و در کار خوب رقابت کن چه بسا مجلسیکه اهل آن از آن برخیزند و خود را از دوزخ پناه داده باشند.

ای عیسی در این جهان فانی بی‌دنباله بیرغبت باش و گام نه بر منزل آن ها که پیش از تو زیسته اند و رفته اند و آن ها را بخوان و با آن ها راز گو آیا از احدی از آنان احساسی بکنی؟ تو پند خود را از آن ها بر گیر و بدانکه تو هم بزودی بهمراه کاروانی بدانجاخواهی رسید

ای عیسی بهر آنکه بنافرمانی من تمرد کند و بمداهنه و سستی گراید بگو باید توقع کیفر مرا دارد و انتظار نابود کردن مرا کشد او بزودی با هالکان ربوده می‌شود، خوشا بر توای زاده مریم و باز هم خوشا بر تو اگر تربیت معبود خود را پذیریکه از مهرورزی برتو ترحم می‌آورد و از کرم خود بتو نعمت بخشی آغازد ودرسختیها یادآور تواست،

ای عیسی نافرمانی او را مکن زیرا نافرمانیش برایت روانیست، من بتوسفارش کردم چنانچه بکسانیکه پیش از تو بودند سفارش کردم ومن خود بر آن از گواهانم.

ای عیسی هیچ آفریده‌را بمانند نعمت دینم گرامی نداشتم (که بوی ارزانی داشتم) ونعمتی چون مهر خودم بوی ندادم . ای عیسی برون خودرا باآب بشوی وآنچه درون داری باکردار نیك پاك کن زیرا تو بدرگاه من خواهی برگشت .

یاعیسی أعطیتك ماأنعمت بهٔ علیك فیضاً من غیر تکدیر وطلبت منك قرضاً لنفسك فبخلت به علیها لتکون من الهالکین .

یاعیسی تزیّن بالدّین وحبّ المساکین وامش علی الأرض هوناً وصلّ علی البقاع فکلّها طاهـر .

یاعیسی شمّر فکلّ ماهو آت قریب واقرأ کتابي وأنت طاهر وأسمعني منك صوتاً حزیناً .

یاعیسی لاخیر في لذاذة لاتدوم و عیش من صاحبه یزول ، یاابن مـریم لورأت عینـك ما أعددت لأولیائي الصالحین ذاب قلبـك وزهقت نفسك شوقاً إلیه ، فلیس کـدار الآخرة دار تجاور فیها الطیّبون ویدخل علیهم فیها الملائکة المقرّبون وهم ممّا یأتي یوم القیامة من أهوالها آمنون ، دارلایتغیّر فیها النعیم ولایزول عن أهلها . یاابن مریم نافس فیها مع المتنافسین فانّهـا اُمنیّة المتمنّین ، حسنة المنظر ، طوبی لك یاابن مریم إن کنت لها من العـاملین مع آبائك آدم وإبراهیم ، في جنّات ونعیم ، لاتبغی بها بدلاً ولاتحویلاً کذلك أفعل بالمتّقین .

یا عیسی اهرب إلیّ مع من یهرب من نارذات لهب ونارذات أغلال وأنکال لایدخلها روحٌ

ای عیسی آنچه بتو دادم انعامی است شایان وبی کدورت و ازتو وامی خواستمکه برای خودت پس انداز باشد وتو از آن دریغ کردی تاازهالکان باشی.

ای عیسی خودرا بدینداری ودوستی مستمندان بیارای وبرروی زمین آرام راه برو وبر هر تیکه زمین نماز گذار زیراهمه آن‌ها پاك هستند.

ای عیسی دامن برچین وآماده شو که هرآنچه آمدنی است نزدیك باشدو کتاب مرا برخوان بااینکه پاك باشی وآواز اندوه گین خودرا بمن بشنوان.

ای عیسی لذتیکه نپایددلبستن را نشاید وزندگی که برافتد خوب ودلنشین نیفتد، ای زاده مریم اگر دیده توبیند آنچه را برای اولیاء خوب و شایسته‌ام آماده کردم دلت آب شود و جانت از شوق بدان در تن نگنجد و بدرآید ، چون خانه آخرت خانه ای نیست. در آن جا پاکان همسایه یگدیگرند و فرشته های مقرب بر آنها در آیند و آنان بـاشند که روز رستاخیز از هراس ها آسوده اند.

خانه ایستکه نعمت آن دیگرگون نگردد و از دست نعمتخواران بدرنرود، ای زاده مریم بخاطر آن باهمگنان رقابت کن زیرا آن نهایت آرمان آرزوداران است. زیبامنظراست . خوشا برتوای زاده مریم اگر برای آن کار کنی بهمراه کسانی که برای آن کار کردند بهمراه پدرانت آدم وابراهیم در جنات نعیم بـاشی وبجای آن بدلی نخواهی و از آن نقل مکان نجوئی و هم چنین میکنم با پرهیزکاران .

ای عیسی بگریز با هرکه گریزد از آتش شرر بار و از دوزخ پر از کند و زنجیر، نه هرگز

ولايخرج منهاغمّ أبداً ، قطع كقطع اللّيل المظلم من ينج منها يفزولن ينجومنها من كان من الهالكين ، هي دارالجبّارين والعتاة الظالمين و كلّ فظّ غليظ و كلّ مختال فخور .

ياعيسى بئست الدّارلمن ركن إليها وبئس القرار دارالظالمين إنّي أحذّرك نفسك فكن بي خبيراً .

ياعيسى كن حيث ما كنت مراقباً لي واشهد على أنّي خلقتك وأنت عبدي وأنّي صوّرتك وإلى الأرض أهبطتك .

ياعيسى لايصلح لسانان في فم واحد ولاقلبان في صدر واحد و كذلك الأذهان .

ياعيسى لاتستيقظنّ عاصياً ولاتستنبهنّ لاهياً وأفطم نفسك عن الشهوات الموبقات و كلّ شهوة تباعدك منّي فاهجرها ، واعلم أنّك منّي بمكان الرّسول الأمين فكن منّي على حذر و اعلم أنّ دنياك مؤدّيتك إليّ وأنّي آخذك بعلمي فكن ذليل النّفس عند ذكري ، خاشع القلب حين تذكرني ، يقظانا عندنوم الغافلين .

ياعيسى هذه نصيحتي إيّاك وموعظتي لک فخذهامنّي وإنّي ربُّ العالمين .

نسيم خوش در آن در آيد و نه غمى از آن بر آيد چون تيكه هاى شب تـار است ، هر كه از آن نجات يابد كامياب است و هر گز از آن نجات نيابد كسيكه از هالكان است آن است خانـه زور گويان و سر كشان ستمكار و هرسخت روى سخت‌دل و هرمتكبريكه بخودميناز.

اى عيسى بدخانه‌ايست آن براى كسيكه بدان اعتماد كرده‌است و چه‌بدقرار گاهى است‌خانه ستم‌كاران براستى‌من تورا ازخودت برحذر ميدارم تابمن آگاه باشى.

اى‌عيسى درهرجا باشى مرادرنظرداشته‌باش وبراى من گواه‌باشكه من تورا آفريدم وتوبنده من‌هستى وبدانكه من تورا صورت كشيدم وبزمين فرود آوردم.

اى عيسى دو زبان يك دهان را نشايند و دو دل در يك‌قفسه سينه نگنجنـدو همچنين‌با شند خاطر ها .

اى عيسى هيچ نافرمانيرا بيدار مكن و بر سر گناه ميأور (در حال نافرمانى هشدار مده و بيدار مكن خل) و هيچ بازيگر را آگاه مساز تا بيشتر بازى كند (در حال بازى كسيرا آگاه‌مكن خل) خود را از پستان شهوتها ببر كه هلاك كننده‌اند هر شهوتيكه تورا ازمن دورسازد و بدانكه تو نسبت بمن مقام يك‌رسول امين‌را دارى ازمن‌درحذر باش.

وبدانكه‌دنياى توات‌سرانجام‌بمنت‌خواهد كشانيدو من درعلم خود تورا مأخوذ خواهم‌داشت تو وقتى مرايادكنى خود را خوار شمار وچون مرابزبان آرى دردل خود از من بيم دار تو هنگام خواب‌غافلان بيدار باش .

اى عيسى اينست اندرز من بتو وپند من‌برايت ،آن رادرياب وبراستى‌من‌پروردگار جهانيانم.

یاعیسی إذاصبرعبدي في جنبي كان ثواب عمله عليّ و كنت عنده حين يدعوني و كفابي منتقماً ممّن عصاني ، أين يهرب منّي الظالمون .

یاعیسی أطب الكلام و كن حيثما كنت عالماً متعلّماً .

یاعیسی أفض بالحسنات إليّ حتّى يكون لك ذكرها عندي وتمسّك بوصيّتي فانّ فيها شفاء للقلوب .

یاعیسی لاتأمن إذامكرت مكري ولاتنس عند خلوات الدنيا ذكري .

یاعیسی حاسب نفسك بالرّجوع إليّ حتّى تتنجّز ثواب ماعمله العاملون اُولئك يؤتون أجرهم وأناخير المؤتين .

یاعیسی كنت خلقاً بكلامي، ولدتك مريم بأمري المرسل إليها روحي جبرئيل الأمين من ملائكتي حتّى قمت على الأرض حيّاً تمشي ، كلّ ذلك في سابق علمي .

یاعیسی زكريّا بمنزلة أبيك و كفيل اُمّك إذيدخل عليها المحراب فيجد عندها رزقاً و نظيرك يحيى من خلقي وهبته لاُمّه بعدالكبر من غير قوّة بهاأردت بذلك أن يظهر لها سلطاني و يظهر فيك قدرتي ، أحبّكم إليّ أطوعكم لي وأشدّكم خوفاً منّي .

ای عیسی هر گاه بنده‌ام در کنار من و بطرفداری من شکیبائی کند مزد کرداراو با من باشد وهر گاه مرا بخواند من نزد اوباشم و بس استکه من از کسیکه نافرمانیم کند انتقام کشم ستمکاران ازدست من کجا گریزند؟

ای‌عیسی شیرین‌سخن باش وهرجا باشی داناودانشجو باش.

ای‌عیسی حسنات‌را بدر گاه‌من روان کن و بخاطر من انجام‌ده تاتو درنزد من نامبرده شوی و بسفارش‌من بچسب زیرادر آنست درمان‌دلها.

ای عیسی چون مکر کردی از مکرم آسوده مباش و در خلوتهای جهان یادم‌رافراموش‌مکن

ای‌عیسی خودرا ببر گشت بدر گاهم محاسبه کن تادریافت کنی ثواب آنانکه کار گران منند ، آنان دوبار مزد خودرا بگیرند ومن بهترین مزدبدهانم.

ای‌عیسی بگفته من‌پدید باش مریم‌تورا بفرمان منکه‌بوی گسیل‌شدوروحم‌رابدورسانیدزائیدو آن جبرئیل امین بود که از فرشته‌های من است تااینکه توبروی زمین یك‌فرد زنده‌ای بپاخاستی و راه رفتی همه اینها درسابقه علم من‌بود.

ای‌عیسی زکریا تورا چون پدریست پرستار و نگهدار مادر تواست آنگاه که در محراب برسر اومیرفت ومیدید در برابر او روزی فراهم‌است ویحیی بمانند تواست که منش آفریدم واو را بمادر پیر وسالخورده‌اش بخشیدم بی‌نیروئی که دراو بود من‌خواستم با این خلقت سلطنت خودم را بـدو پدیدار کنم و بوجود تو قدرت نمائی کنم محبوب تر شماها نزد من فرمان بر شماها است وآنکه بیشتر ازمن ترسد.

ياعيسى تيقّظ ولاتيأس من روحي وسبّحني مع من يسبّحني وبطيّب الكلام فقدّسني .

ياعيسى كيف يكفر العبادبي ونواصيهم في قبضتي وتقلّبهم في أرضي؛ يجهلون نعمتي ويتولّون عدوّي وكذلك يهلك الكافرون .

ياعيسى إنّ الدّنيا سجن منتن الرّيح وحسن فيها ماقد ترى ممّا قد تذابح عليه الجبّارون وإيّاك والدّنيا فكلّ نعيمها يزول ومانعيمها إلّا قليل .

ياعيسى ابغني عند وسادك تجدني وادعني و أنت لي محبّ فانّي أسمع السامعين أستجيب للدّاعين إذادعوني .

ياعيسى خفني وخوّف بي عبادي ؛ لعلّ المذنبين أن يمسكوا عمّا هم عاملون به فلايهلكوا إلّا وهم يعلمون .

ياعيسى ارهبني رهبتك من السبع والموت الذي أنت لاقيه فكلّ هذا أنا خلقته فإيّاي فارهبون .

ياعيسى إنّ الملك لي وبيدي وأنا الملك فان تطعني أدخلتك جنّتي في جوار الصّالحين .

ای عیسی بیدار باش وازرحمتم نومید مباش و مراتسبیح گو باهر آنکه مراتسبیح گوید و باسخن پاکیزه مراتقدیس کن.

ای عیسی چگونه بنده‌هایم بمن کافر باشند و مهار آنها بدست منست ودرزمین پهلو بپهلو میگردند و رفت و آمد میکنند ، نعمت مرا نادیده گیرند و با دشمن من دوستی کنند وچنین باشد که کافران هلاك باشند.

ای عیسی راستی دنیا زندان گندوئی است وخوشی آن همان است که مینگری جباران برسر آن یکدیگر را سر میبرند بپرهیز از دنیا که همه نعمتش زائل است و نعمت فراوانش جز اندکی نیست

ای عیسی مرا درنزد بالش خود بجو تا همان‌جا بیابی وبا دل پرمهر مرا بخوان که من ازهمهٔ شنواها شنواترم و اجابت کنم برای دعا کنندگان هر گاه بدرگاهم دعا کنند .

ای عیسی از من بترس و بنده هایمرا از من بترسان شاید گنهکاران از آنچه کنند دست بساز دارند و آنان بهلاکت نرسند مگر دانسته (یعنی بوسیله انذار حجت بر آنها تمام میشود و دانسته بهلاکت میرسند).

ای عیسی برابر ترسندهٔ از یك درنده و ترس از مرك ناگزیر من بترس همه اینهارا من آفریدم تنها از من بترسید ؟

ای عیسی راستیکه سلطنت از منست و بدست منست ومنم پادشاه حقیقی اگر مرا اطاعت کنی تو را ببهشت برم ودر جوار نیکان باشی.

ياعيسى إنّي إذاغضبت عليك لم ينفعك رضى من رضي عنك و إن رضيت عنك لم يضرّك غضب المغضبين .

ياعيسى اذكرني في نفسك أذكرك في نفسي واذكرني في ملائك أذكرك في ملاء خير من ملاء الآدميّين .

ياعيسى ادعني دعاء الغريق الحزين الذي ليس له مغيث .

ياعيسى لاتحلف بي كاذباً فيهتزّ عرشي غضباً ، الدّنيا قصيرة العمر، طويلة الأمل وعندي دارخير ممّا تجمعون .

ياعيسى كيف أنتم صانعون إذا أخرجت لكم كتاباً ينطق بالحقّ وأنتم تشهدون بسرائرقد كتمتموها وأعمال كنتم بها عاملين .

ياعيسى قل لظلمة بني إسرائيل غسلتم وجوهكم ودنّستم قلوبكم ، أبي تغترّون أم عليّ تجترئون، تطيبون بالطيب لأهل الدّنيا وأجوافكم عندي بمنزلة الجيف المنتنة كانّكم أقوام ميّتون .

ياعيسى قل لهم : قلّموا أظفاركم من كسب الحرام وأصمّوا أسماعكم عن ذكر الخنا و أقبلوا عليّ بقلوبكم فانّي لست اُريد صوركم .

ای عیسی چون من برتو خشم گیرم خشنودی هر که ازتو خشنود باشد تو را سود ندهد و اگر من ازتو خشنود باشم خشم همه خشمنده‌هایت زیان ندارد.

ای عیسی در پیش خود مرا یاد کن تا در پیش خودم یادت کنم و در میان جمعم نام ببر تا در میان جمعی تورانام برم که ازجمع آدمیان بهتر باشند ؟

ای عیسی مرا بخوان بمانند خواندن غریق اندوه گین که داد رسی ندارد .

ای عیسی بمن بدروغ سوگند مخور تاعرشم از خشم بلرزد، دنیا کوتاه مدت ودراز آرزو است ونزد من یك خانه است بهتر ازآنچه شما فراهم کنید و گرد آورید.

ای عیسی شما ها چه خواهید کرد هرگاه من برای شما نامه عملی بیرون آورم که بدرستی گویا است و شما خودتان گواهی دهید براز های درون خود که نهان میداشتید و کردار ها که شما میکردید.

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو چهره‌های خود را میشوئیدو دلهای خودراچرکین میدارید آیا مرا فریب میدهید یا بمن دلیری میکنید؟ برای اهل دنیاعطر بخود میزنید و درونهای شمانزد من چون مردار گندیده و بدبو است گویا شما مردمی مرده‌اید .

ای عیسی بآنهابگو ناخن از کسب حرام بچینید و گرد آن مگردید واز ذکر دشنام وحرف بد کرباشید واز دل بمن رو کنید زیرا من همان صورتهای شمارا نمیخواهم.

يا عيسى افرح بالحسنة فانّها لي رضى ، و ابك على السيّئة فانّها شين و مالا تحبّ أن يصنع بك فلا تصنعه بغيرك وإن لطم خدّك الأيمن فأعطه الأيسر و تقرّب إليّ بالمودّة جهدك وأعرض عن الجاهلين .

يا عيسى ذلّ لأهل الحسنة وشاركهم فيها و كن عليهم شهيداً وقل لظلمة بني إسرائيل : يا أخدان السوء والجلساء عليه إن لم تنتهوا أمسخكم قردة و خنازير .

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل : الحكمة تبكي فرقاً منّي وأنتم بالضحك تهجرون ، أتتكم براءتي أم لديكم أمانٌ من عذابي أم تعرّضون لعقوبتي ؟ فبي حلفت لأترككنّكم مثلاً للغابرين .

ثمّ أوصيك يا ابن مريم البكر البتول بسيّد المرسلين و حبيبي فهو أحمد صاحب الجمل الأحمر والوجه الأقمر ، المشرق بالنور ؛ الطاهر القلب ، الشديد البأس ، الحيي المتكرّم ، فانّه رحمة للعالمين وسيّد ولد آدم يوم يلقاني ؛ أكرم السابقين عليّ وأقرب المرسلين منّي ، العربيّ الأمين ، الدّيّان بديني ، الصّابر في ذاتي ، المجاهد المشركين بيده عن ديني ، أن تخبر به بني إسرائيل وتأمرهم أن يصدّقوا به وأن يؤمنوا به وأن يتّبعوه وأن ينصروه .

ای عیسی بحسنه شاد باش که مرا پسند است و بر گناه گریه کن که زشت و بدنما است و آنچه را دوست نداری باتو بکنند بادیگران مکن و اگر کسی سیلی بگونه راست زدگونه چپ را هم باو بده و به دوستی بمن نزدیکی جوتاتوانی واز نادانها روی گردان.

ای عیسی برای خوشکرداران تواضع کن و باآنها در کردارشان شریك شو و گواه آنان باش وبستمکاران بنی اسرائیل بگو ای یاران بد کرداری و همنشینان بر آن اگر باز نایستید من شمارا بمیمون و خوك مسخ میکنم .

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو حکمت از بیم من گرید و شماها با خنده یاوه سرائی کنید برات آزادی ازمن دریافتید؟ یاخط امان ازعذاب من بدست شمااست؟ یاخود رادچار کیفر من خواهید ؟ بخودم سوگند شمارا یکنمونه عبرت سازم برای آینده‌ها.

پس از این بتوسفارش کنم ای زاده مریم بکر بتول بسید رسولان وحبیب خودم که او احمداست ودارای شتر سرخ موو چهره ماه خواست، تابنده است بنور قرآن، پاك دل است و سخت نبرد، آزرمخوو کرامتجو است زیرا او رحمت جهانیان و سید آدمیزادگان است روزیکه مراملاقات کند گرامی ترین پیشتازان بدرگاه منست و نزدیکترین رسولان به آستان من ، عربی است و امین و دادبخش بدین درباره من شکیبا است و بدست خود از دینم دربرابر مشرکان جهاد میکند، سفارش من اینستکه ببنی اسرائیل گزارش و مژده آمدن اورا بدهی و بآنها فرمائی تااو را تصدیق کنند وباو بگروندو از او پیروی کنند و اورا یاری دهند.

قال عیسی علیه السلام : إلهي من هوحتّی أرضیه؟ فلك الرضا قال : هومحمّد رسول الله إلی النّاس كافّة أقربهم منّي منزلة وأحضرهم شفاعة ، طوبی له من نبيّ وطوبی لأمّته إنهم لقوني علی سبیله ، یحمده أهل الأرض ویستغفر له أهل السّماء ، أمین میمون طیّب مطیّب ، خیر الباقین عندي، یکون في آخر الزّمان إذاخرج أرخت السماء عزالیها وأخرجت الأرض زهرتهاحتّی یروا البرکة وأبارك لهم فیما وضع یده علیه ، کثیر الأزواج ؛ قلیل الأولاد ، یسکن بکّة موضع أساس إبراهیم .

یاعیسی دینه الحنیفیّة وقبلته یمانیّة وهومن حزبي وأنامعه فطوبی له ثمّ طوبی له ؛ له الکوثر والمقام الأکبر في جنّات عدن یعیش أکرم من عاش و یقبض شهیداً ، له حوض أکبر من بکّة إلی مطلع الشمس من رحیق مختوم ، فیه آنیة مثل نجوم السماء وأکواب مثل مدر الأرض عذب فیه من کلّ شراب وطعم کلّ ثمار في الجنّة، من شرب منه شربة لم یظمأ أبداً وذلك من قسمي له وتفضیلي إیّاه علی فترة بینك وبینه یوافق سرّه علانیته وقوله فعله ، لایأمر النّاس إلّا بمایبدأهم به ، دینه الجهاد في عسر و یسر تتقادله البلاد و یخضع له صاحب الرّوم علی دین

عیسی عرض کرد معبودا نامش چیست تامن رضای او را فراهم سازم که رضا از آن تواست ؟

ـ او محمد استکه رسولخدا است برهمه برهرمردم ، از همه بمن نزدیکتر است و شفاعتش از همه بیشتر و پذیرا تر، خوشا بدو چنان پیمبری و خوشا بامت او اگر براه اورونـد تا بمن برسند ، اهل زمین او را ستایند واهل آسمان برای او آمرزشخواهند.

امین است وبا میمنت، پاك است و پاکیزه، و بهترین باقیماندگان است نزد من. درآخرالزمان است و چون برآید آسمان دهانه گشاید وزمین شکوفه‌های خود را بیرون نماید تا برکت رابینند و من برهرچه او دست نهد برکت دهم ، پر همسر است و کم فرزند ، نشیمن او در مکه استکه بنیاد ابراهیم است.

ای عیسی دینش یگانه پرستی است و قبله‌اش یمانی سو ، و او از حزب منست و من بهمراه اویم؛ خوشا بر او و بازهم خوشا بر او، از آن او است کوثر و مقام اکبر، در جنات عدن زندگی کند ارجمندترین زنده‌ها و شهید راه خدا جان دهد حوضی دارد که بزرگتر است از مکه تا خورـ آیان پر از نوشابه‌ای سربسته و بی آلایش در آن جامها است چون اختران آسمان و تنگهابانداز کلوخهای روی زمین، خوشگوار است و هر نوشیدنی درآن است و مزه همه میوه‌های بهشتیرا دارد هر که از آن یك شربتی نوشد هرگز تشنه نشود واین برای قسمتی استکه من باودادم وتفضیلی که براونهادم بخاطراینکه مدتی پس‌ازتومبعوث شود.

نهانش باعیانش موافق‌است و گفتارش باکردارش بمردم نفرماید جزآنچه بدان آغازد ، دینش جهاد و مبارزه است در دشواری و همواری، همه کشورهایش زیر فرمان آیند و فرمان روای روم برای او کوچکی نماید، برکیش ابراهیم باشد سر خوراك نام خدا برد، سلام را فاش گوید و آن

إبراهيم يسمّي عند الطعام ، ويفشي السّلام ، ويصلّي والنّاس نيام ، له كلّ يوم خمس صلوات متواليات ، ينادي إلى الصلاة كنداء الجيش بالشعار ويفتتح بالتكبير ويختتم بالتسليم ويصفّ قدميه في الصلاة كما تصفّ الملائكه أقدامها ويخشع لي قلبه ورأسه .

النور في صدره والحقّ على لسانه وهو على الحقّ حيثما كان أصله يتيم ضالّ برهة من زمانه عمّا يراد به ، تنام عيناه ولا ينام قلبه له الشفاعة وعلى أمّته تقوم السّاعة ، ويدي فوق أيديهم فمن نكث فانّما ينكث على نفسه ، و من أوفى بما عاهد عليه أوفيت له بالجنّة ، فمر ظلمة بني إسرائيل ألّا يدرسوا كتبه ، ولا يحرّفوا سنّته ، و أن يقرؤوه السلام فانّ له في المقام شأنا من الشأن .

يا عيسى كلّما يقرّبك منّي فقد دللتك عليه و كلّما يباعدك منّي فقد نهيتك عنه فارتد لنفسك .

ياعيسى إنّ الدّنيا حلوة وإنّما استعملتك فيها فجانب منها ما حذّرتك وخذ منها ما أعطيتك عفواً .

ياعيسى انظر في عملك نظر العبد المذنب الخاطىء ولا تنظر في عمل غيرك بمنزلة الربّ كن فيها زاهداً ولا ترغب فيها فتعطب .

گاه که مردم در خوابند او نماز بخواند ، اورا هر روزه پنج نوبت نماز دنبال هم باشد برای اقامه نماز بمانند لشکریان نبرد شعار بلند کند بالله اکبر نماز گشاید و با سلام بپایانش رساند در نماز دو گام در صف کند چنانچه فرشته‌ها گامها در صف کنند ، دل وسر او برای من خاشع است سینه‌اش پر نور است و زبانش بحق گویا است او باحقست هر آن جا که حق باشد، از بنیاد یتیم است، در مدتی اززمانش از آن چه ازوی خواسته شده است (که وحی و نبوت است) بیراهه است، دوچشمش بخوابند و دلش نمیخوابد ، شفاعت از آن اواست و قیامت برامت او برپا شود و دست من روی دست آنها است و هر که نقض بیعت کند همانا برضرر خود نقض بیعت کرده است و هر که بدانچه خدا بااو پیمان نهاده است وفا کند من در وعده بهشت باو وفا کنم توستمکاران بنی اسرائیل را بفرما کتب اورا کهنه نشمارند وازسنت او به یك سو نروند وسلام باو برسانند زیرا برای او درمقام نبوت شأن بلندی است .

ای عیسی هرچه تو را بمن نزدیك کند من تو را بدان رهنمائی کردم و هرچه تورا از من دور کند من تورا از آن نهی کردم توهم برای خودت جویا و پویا باش .

ای عیسی راستی دنیا شیرین است ومن تورا در آن بکار گماشتم از آنچه تورا برحذر داشتم دوری کن و آنچه بتو از آن عطا کردم ازراه فضل واحسان بر گیر .

ای عیسی در کردار خود بنگر نگریستن بنده گنهکار وخطاکار ودر کار دیگران چون پرورنده وصاحب اختیاری نگاه مکن، در آن زاهد باش وبدان دل مده تانابود گردی.

ياعيسى اعقل وتفكّروانظرفي نواحي الأرض كيف كان عاقبة الظالمين .

ياعيسى كلّ وصفي لك نصيحة و كلّ قولي لك حقّ وأنا الحقّ المبين، فحقّاً أقول : لئن أنت عصيتني بعد أن أنبأتك ، مالك من دوني وليّ ولا نصير .

ياعيسى أذلّ قلبك بالخشية وانظر إلى من هوأسفل منك ولاتنظر إلى من هوفوقك واعلم أنّ رأس كلّ خطيئة وذنب هوحبّ الدّنيا فلاتحبّها فانّي لا أحبّها .

ياعيسى أطب لي قلبك وأكثر ذكري في الخلوات واعلم أنّ سروري أن تبصبص إليّ ، كن في ذلك حيّاً ولاتكن ميّتا .

ياعيسى لاتشرك بي شيئاً و كن منّي على حذر ولاتغتر بالصحّة وتغبط نفسك فانّ الدّنيا كفيء زائل وماأقبل منها كماأدبر ، فنافس في الصالحات جهدك و كن مع الحقّ حيثما كان وإن قطّعت وأحرقت بالنار ، فلاتكفر بي بعدالمعرفة فلا تكوننّ من الجاهلين ؛ فانّ الشيء يكون مع الشيء .

ياعيسى صبّ لي الدّموع من عينيك واخشع لي بقلبك .

ای عیسی تعقل کن وبیندیش و درهرسوی زمین بنگر که چگونه بوده سر انجام ستمکاران .

ای عیسی هرشرح وبیانم برایت اندرز است و هر گفته‌ام درست است و منم درست و آشکار کننده و بدرستی گویم: اگر تو پس از اینکه آگاهت کردم مرا نافرمانی کنی برایت دربرابر من سرپرست و یاوری نیست.

ای عیسی دلت را با ترس رام کن و بزیردستت نگاه کن وببالا دست خود نگاه مکن وبدانکه سرهر گناه و خطاکاری همان دوستی دنیا است توآن را دوست مدار که منهم آن رادوست ندارم .

ای عیسی دلت را برایم پاك کن وبسیار درخلوت یادم کن وبدانکه شادیم دراینستکه بدرگاهم اظهار زبونی کنی، دراینباره زنده باش ومرده مباش .

ای عیسی هیچ چیز را شریك من مگیر وازمن درحذرباش و بتندرستی خود فریب مخور وبرخود رشك مبر زیرا دنیا چون سایه‌ای گذرا است و آنچه هم که پیش آید بمانند همان استکه گذشته و پشت داده ، توتا توانی درکارهای نیك رقابت کن و خود را پیش بینداز و باحق و درستی باش هر جا که باشد و گرچه تیکه شوی و با آتش سوخته گردی، پس از شناختن بمن کفر مورز و از نادانها مباش زیرا هر چیزی با چیزی باشد (یعنی نادانی کردن با معرفت تناسب ندارد بلکه اطاعت وفرمان بری باید باآن باشد) .

ای عیسی ازدو چشمت برایم اشك بریز و دلت برایم خاشع باشد.

ياعيسى استغث بي في حالات الشدّة فانّي اُغيث المكروبين و اُجيب المضطرّين و أنا أرحم الراحمين .

١٠٤ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن منصوربن يونس ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذااستقرّ أهل النّار في النّار يفقدونكم فلايرون منكم أحداً فيقول بعضهم لبعض : « مالنالانرى رجالاً كنّانعدّهم من الأشرار ☆ اتّخذناهم سخريّاًأم زاغت عنهم الأبصار» قال : وذلك قول الله عزّ وجلّ : « إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النّار » يتخاصمون فيكم فيماكانوايقولون في الدّنيا .

((حديث ابليس))

١٠٥ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن صفوان ، عن يعقوب بن شعيب قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام : من أشدّ الناس عليكم ؟ قال : قلت : جعلت فداك كلٌّ ، قال : أتدري ممّ ذاك يايعقوب ؟ قال : قلت لاأدري جعلت فداك ، قال : إنّ إبليس دعاهم فأجابوه و أمرهم فأطاعوه ودعاكم فلم تجيبوه وأمركم فلم تطيعوه فأغرى بكم النّاس .

ای عیسی در هنگامه سخت ازمن دادرسی خواه زیرا من دادرس گرفتارانم و بی چاره هارا اجابت میکنم ومنم ارحم الراحمین .

حدیثی در فضل شیعه

١٠٤ـ از عنبسه از امام صادق (ع) فرمود: چون دوزخیان در دوزخ برقرار شوندشماهارا گم کنند و یکیرا در آن جا نبینند و به یکدیگر گویند (٦١ـ ص) چه شده است ما را که نبینیم مردانی را که ما در دنیا آنها را از بدان می شمردیم ٦٢ـ آنها را بمسخره می گرفتیم و یا اینکه دیده ما از آنها می لغزد (یعنی از بس خرد و حقیرند بدیده نیایند) فرمود اینست تفسیرقول خداعزوجل٦٣ـ راستی این درست استکه اهل دوزخ ستیزه می کنند .

ستیزه آنان درباره شماها است نسبت بدانچه در دنیا می گفتند.

حدیث ابلیس

١٠٥ـ از یعقوب بن شعیب گوید امام صادق (ع) بمن فرمود سخت گیر ترین مردم درباره شما شیعه کیانند ؟ گوید گفتم : قربانت همه، فرمود می دانی این از کجا است ای یعقوب ؟ گوید گفتم نه قربانت فرمود: راستی ابلیس آنها را خواند و ازاو پذیرفتند و به آنها فرمان دادواو را پیروی کردند ولی شما را خواند و اجابت نکردید و بشما فرمان داد و نبردید و اوهم مردم را بشماوادار کرد تا شما را آزار کنند.

۱۰۶ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا رأى الرّجل مايكره في منامه فليتحوّل عن شقّه الذي كان عليه نائماً وليقل : «إنّما النجوى من الشّيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارّهم شيئا إلّا باذن الله» ثمّ ليقل : «عذت بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون و عباده الصّالحون من شرّ مارأيت و من شرّ الشيطان الرّجيم» .

۱۰۷ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العبديّ ، عن أبي الورد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمة عليها السلام في رؤياها الّتي رأتها: قولي : «أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون وعباده الصّالحون من شرّ مارأيت في ليلتي هذه أن يصيبني منه سوء أوشيء أكرهه» ثمّ انقلبي عن يسارك ثلاث مرّات .

(حديث محاسبة النفس)

۱۰۸ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، وعليّ بن محمّد جميعاً ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان ابن داود المنقريّ ، عن حفص بن غياث قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : إذا أراد أحدكم أن لايسأل ربّه

حديث دررؤيا

۱۰۶ـ از معاوية بن عمار كه امام صادق (ع) فرمود هر گاه مردی خواب بدی دید بايداز پهلوئی كه بر آن خوابيده بپهلوی ديگر بغلطد و بگويد (۹ـ المجادله) همانا راز گوئی از شيطان است تا غمنده سازد آنكسانی كه گرويدند با اينكه هيچ زيانی بدانها ندارد و نتواند جز به اجازه خدا ـ سپس بگويدـ پناه برم بدانچه فرشته‌های مقرب خدا و پيمبران مرسل و بنده‌های خوبش بدان پناهند از شر آنچه درخواب ديدم و از شرشيطان رجيم.

۱۰۷ـ از ابی‌الورد از امام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود بفاطمه (ع) در آن خوابی كه ديده بود كه بگو:

پناه می‌برم بدانچه پناه برند بدان فرشته‌های مقرب او و پيمبران مرسل او و بنده‌های خوب و شايسته او از شر آنچه در اين شب بخواب ديدم كه مبادا از آن بمن بدی رسد و يا آنچه دلخواهم نيست ـ سپس از پهلوی چپت سه‌بار بگرد (سپس تف كن بسوی چپت تاسه بارـ استظهارمجلسی ره و ممكن است مقصود سه بار گردش‌از پهلوی چپ باشد وممكن‌است مقصود اين باشد كه‌آن ذكررا سه بار بگويد)

حديث محاسبه نفس

۱۰۸ـ از حفص‌بن غياث گويدامام صادق (ع) فرمودهر گاه يكی‌ازشماها بخواهد ازپروردگار

شيئاً إلّا أعطاه فليأس من النّاس كلّهم ولايكون له رجاء إلّا من عندالله عزّ ذكره ؛ فاذا علم الله عزّ وجلّ ذلك من قلبه لم يسأله شيئاً إلّا أعطاه ، فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها فانّ للقيامة خمسين موقفاً كلّ موقف مقداره ألف سنة ثمّ تلا : «في يوم كان مقداره ألف سنة ممّا تعدّون» .

١٠٩ - وبهذا الاسناد ، عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من كان مسافراً فليسافر يوم السبت فلو أنّ حجراً زال عن جبل يوم السبت لردّه الله عزّ ذكره إلى موضعه ومن تعذّرت عليه الحوائج فليلتمس طلبها يوم الثلثاء فانّه اليوم الذي ألان الله فيه الحديد لداود عليه السلام .

١١٠ - وبهذا الإسناد ؛ عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مثل النّاس يوم القيامة إذا قاموا لربّ العالمين مثل السهم في القرب ليس له من الأرض إلّا موضع قدمه كالسهم في الكنانة لايقدر أن يزول ههنا ولاههنا .

١١١ - وبهذا الإسناد ، عن حفص قال : رأيت أباعبدالله عليه السلام يتخلّل بساتين الكوفة فانتهى إلى نخلة فتوضّأ عندها ثمّ ركع وسجد فأحصيت في سجوده خمسمائة تسبيحة . ثمّ استند إلى النخلة فدعا بدعوات ، ثمّ قال : يا [أبا] حفص إنّها والله النخلة التي قال الله جلّ وعزّ لمريم عليها السلام «وهزّي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنيّاً» .

خود چيزى خواهش نكند جز آنكه باو عطا كند بايد از هرچه مردم دارند اميد ببرد و اميدى جز بخدا عزذكره نداشته باشد، چون خدا عزوجل اين را از دل او داند چيزى از اوخواهش نكند جز اينكه بوى بدهد شما حساب خودرا بكشيد پيش ازاينكه حساب شمارا بكشند زيرا قيامت را پنجاه باز داشتگاه است كه هر كدام هزار سال مدت دارد و سپس اين آيه‌را خواند :

(٥ـ الم السجده) در روزيكه اندازه‌اش هزار سال است از آنچه شماها شماره كنيد.

اخبار متفرقه

١٠٩ـ فرمود (ع): هر كه آهنك سفر كند بايد روز شنبه بيرون شود زيرا اگر روز شنبه سنگى از كوه كنده شود خدا عزذكره آنرا بجايش بر گرداند وهر كه راه حاجت بر وى بسته شد بايد روز سه شنبه آنرا بخواهد زيرا آن روز يستكه خدا درآن آهن‌را براى داود (ع) نرم كرده است .

١١٠ـ فرمود : مردم در روز قيامتكه برابر پروردگارعالميان بايستند نمونه تير باشند كه در ترکش است هر كس جز جاى پاى خود وسعتى در زمين محشر ندارد، مانند همان تير درترکش و نمى‌تواند ازاين سو و آن‌سو برود و نقل مكان كند.

١١١ـ حفص گويد ديدم امام صادق (ع) در ميان بساتين و نخلستانهاى كوفه گردش ميكرد تا بپاى نخله خرمائى رسيد ووضوء گرفت درآنجا ومشغول ركوع وسجود شد ومن دريك سجده او پانصد ذكر تسبيح برشمردم سپس بدان درخت خرما تكيه زد ودعائى خواند وسپس فرمود اى حفص بخداسوگند اين همان نخله استكه خداعزوجل بمريم فرموده است (٢٥ـ مريم) تنه درخت خرمارا بجنبان تاخرماى تازه از آن برايت بزمين افتد.

۱۱۲ - حفص ، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال : قال عیسی علیه‌السلام : اشتدّت مؤونة الدّنیا ومؤونة الآخرة أمّا مؤونة الدّنیا فانّك لاتمدّ یدك إلی شيء منها إلّا وجدت فاجراً قدسبقك إلیها وأمّا مؤونة الآخرة فانّك لاتجد أعواناً یعینونك علیها .

۱۱۳ - محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن ابن محبوب ، عن یونس بن عمّار قال : سمعت أباعبدالله علیه‌السلام یقول : أیّما مؤمن شکا حاجته وضرّه إلی کافر أو إلی من یخالفه علی دینه فکأنّما شکاالله عزّ وجلّ إلی عدوّ من أعداءالله و أیّما رجل مؤمن شکا حاجته و ضرّه إلی مؤمن مثله کانت شکواه إلی الله عزّ وجلّ .

۱۱۴ - ابن محبوب ، عن جمیل بن صالح ، عن الولید بن صبیح ، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ أوحی إلی سلیمان بن داود علیهماالسلام أنّ آیة موتك أن شجرة تخرج من بیت المقدس یقال لها : الحزنوبة ، قال : فنظر سلیمان یوماً فاذا الشجرة الحزنوبة قد طلعت من بیت المقدس فقال لها : ماإسمك ؟ قالت : الحزنوبة ، قال : فولّی سلیمان مدبراً إلی محرابه فقام فیه متّکئاً

شرح- ازمجلسی ره- «فی سجوده» یعنی درهر سجده یاهمه سجده‌ها واولی روشن‌تر است و این‌خبر مؤید اخباریستکه دلالت‌دارند عیسی(ع) در کناره فرات زائیده شده‌است و آنچه‌میان‌مورخان مشهوراستکه خودمریم در بیت‌المقدس میزیسته باآنها منافات ندارد زیراممکن است خدااو را بطی الارض درهنکام زائیدن بدین‌جا آورده باشد واورا باز ببیت المقدس بر گردانیده باشد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- ممکن‌است‌مقصوداین باشد که این نخله ازنژاد ویا ازنوع همان نخله مریم‌است نه اینکه خود آن نخله باشد زیرا بارور ماندن یك‌نخله دربیش ازششصد سال‌هم بربعیداست.

۱۱۲- فرمود(ع) که‌عیسی(ع) فرمودهزینه‌دنیاوهزینه آخرت‌هردوسخت باشنداماهزینه دنیارا بهیچ چیز آن‌دست درازنکنی جز آنکه دریابی‌یك‌فاجروبدکاربدان برتوپیشی گرفته‌استواماهزینه‌وآمادگی آخرت‌هم یاورانی‌نیابی که بتودر جمع آوری وفراهمکردنش کمك کنند.

۱۱۳- ازیونس بن‌عمار گویدشنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود : هرآن مؤمنکه نیاز مندی و سختی حال خود رابه‌نزد کافری یامخالف مذهبی شکایت‌برد بمانند اینستکه ازخداعزوجل به یکی‌از دشمنانش شکایت برده‌است وهر مؤمنی نیازمندی وسخت حالی‌خودرا بمؤمنی مانند خودش‌شکایت کند شکایت او بدرگاه خداعزوجل باشد.

۱۱۴- ازامام صادق (ع) که خداعزوجل بسلیمان‌بن داود(ع) وحی کرد که‌نشانه مرگت درختی است که ازبیت‌المقدس‌برآید وآنرا حزنوبه نامند.

فرمود: روزی سلیمان نگریستکه آن‌درخت حزنوبه ازبیت‌المقدس سربرآورده است به‌او گفت چه نام داری ؟ درپاسخ گفت حزنوبه فرمودسلیمان بمحراب خود شتافت(دربانی گماشت‌خ) ودرآن برعصای‌خودتکیه زدوهمان ساعت‌جانش گرفته‌شد.

على عصاه فقبض روحه من ساعته، قال: فجعلت الجنّ والانس يخدمونه ويسعون في أمره كما كانوا هم يظنّون أنّه حيّ لم يمت، يغدون ويروحون وهو قائم ثابت حتّى دبّت الأرضة من عصاه فأكلت منسأته فانكسرت وخرّ سليمان إلى الأرض أفلا تسمع لقوله عزّ وجلّ: «فلمّا خرّ تبيّنت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين».

١١٥ - ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن سدير؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: أخبرني جابر بن عبدالله أنّ المشركين كانوا إذا مرّوا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حول البيت طأطأ أحدهم ظهره و رأسه هكذا وغطّى رأسه بثوبه لا يراه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأنزل الله عزّ وجلّ: «ألا إنّهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه ألا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرّون و ما يعلنون».

١١٦ - ابن محبوب، عن أبي جعفر الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ خلق الجنّة قبل أن يخلق النّار و خلق الطاعة قبل أن يخلق المعصية و خلق الرّحمة قبل الغضب وخلق الخير قبل الشرّ وخلق الأرض قبل السماء وخلق الحياة قبل الموت وخلق الشّمس قبل القمر وخلق النور قبل الظلمة.

فرمود. جن وانس همه خدمت او ميكردند ودر فرمان او مى شتافتند چنانچه شيوه آنها بود آنها مى پنداشتند كه زنده است ونمرده هر بامداد وپسين مى ديدند درمحرابش ايستاده وبرجا است تا آنكه موريانه ازعصايش توليدشد وآنرا بخوردتاشكست وسليمان برزمين افتاد آيا نشنيدى قول خداعزوجل را (١٤ـ سبأ) پس چون برو درافتاد برجن آشكار شد كه اگر غيب مى دانستند در رنجى خوارى آور نمى پائيدند.

شرح- ازمجلسى ره- «تبينت الجن» درتفسير آمده مقصود اينستكه برآدميان عيان شد كه اگر جن غيب مى دانستند پس از مردن سليمان كار نميكردند.

١١٥- ازامام باقر (ع) فرمود جابر بن عبدالله بمن خبر داد كه مشركانرا شيوه اين بود كه چون برسولخدا(ص) گذر ميكردند كه در گرد خانه كعبه طواف ميكرد يكى خم مى شد تا كمر و ديگرى جامه برسر ميكشيد تارسولخدا (ص) اورا نبيند و خداعزوجل اين آيه را فروفرستاد (٥ـ هود) هلا آنان سينه ته كنند تاخود رااز او نهان سازند هلا آنگاه كه جامه برخود پيچند او مى داند هر آنچه رانهان دارند وهر آنچه راعيان سازند.

١١٦- فرمود (ع) راستى خداعزوجل بهشت را پيش از دوزخ آفريد وطاعت را پيش از معصيت ورحمترا پيش ازخشم. وخوبيرا پيش از بدى آفريد وزمين را پيش از آسمان، زندگيرا پيش از مردن آفريد وآفتابرا پيش از ماه وروشنيرا پيش از تاريكى.

شرح - از مجلسى ره- «قوله و خلق الطاعة» يعنى آنرا اندازه گرفت وتقدير كرد پيش از تقدير معصيت وهمين معنا است دردوفقره دنبال آن وخلق بمعنى تقدير شايع است وشايد مقصود از خلق-

۱۱۷ - عنه ، عن عبدالله‌بن سنان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ الله خلق الخير يوم‌الأحد وماكان ليخلق‌الشرّ قبل‌الخير وفي‌يوم‌الأحد والاثنين خلق‌الأرضين ، و خلق أقواتها في‌يوم الثلثاء، وخلق‌السّماوات‌يوم‌الأربعاء ويوم‌الخميس وخلق أقواتها يوم‌الجمعة و ذلك قوله عزّوجلّ : «خلق‌السّماوات والأرض ومابينهما في‌ستّة أيّام» .

شروبدی خلق چیزی باشد که بدی برآن مترتب شود و اگرچه ایجاد خودش خیر و صلاح است ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم این حدیث‌حقیقتیرا بیان کرده‌است وآن اینستکه هرچه از جانب خدا در درجه اول وبطور حقیقت تراویده‌است نعمت وخوبی است وآنچه برخلاف آنست مخلوق حقیقی نیست وسایه و مرز آن‌دیگر است، آفرینش نعمت‌ابدی همان بهشت‌است ودوزخ آنجااستکه بهشت‌ونعمتی نیست و عکس‌العمل وسایه آنست وچه خوش گفته است شاعر:

آنجاکه توئی عذاب‌نبود..

خلق‌طاعت زمینه فراهم کردن برای آنستکه انشاء احکام برطبق صلاح انام است و معصیت خلقت دیگری ندارد وخود بخود بر نافرمانی ومخالفت احکام مرتب می‌شود و همچنین است نور و ظلمت ورحمت وغضب.

۱۱۷ـ ازعبدالله بن‌سنان گویدشنیدم امام‌صادق(ع) می‌فرمود راستی که خداخوبیرا درروزیک‌شنبه آفریده وخدا رانمی‌سزد که شررا پیش‌ازخیر آفریده باشد ودرروزیکشنبه‌ودوشنبه زمین‌ها راآفرید وروز سه‌شنبه قوتهای آنها راآفرید وروز چهارشنبه وپنجشنبه آسمانها راآفرید وروز جمعه اقوات آنهارا آفرید واینست تفسیرقول خداعزوجل (٤ـ السجدة) آفرید آسمان‌ها و زمین راوآنچه میان آنها است درشش روز.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله «وماكان ليخلق‌الشر قبل‌الخير» مقصوداینستکه آغازهمه آفرینش روزیکشنبه بوده‌است زیرا خداخیر است واو برهمه آفرینش پیش‌است وآغاز خلق خیر روز یکشنبه بود وپیش ازآن چیزی آفریده نبوده‌است.

من گویم در این خبر فوائدیست:

۱ـ تفصیل آنچه خدا بطور اجمال در آیات چندی ذکر کرده استکه آسمان وزمین را در شش روز آفریده است (و پس از نقل روایتی از عامه دراین باره گوید:)

تردیدی نیستکه خدا می‌توانست همه را در یك لحظه بیافریند و آن‌ها را بتدریج آفرید برای مصالح چندیکه ما حقیقت آن‌ها راندانیم و گفته‌اند علتش اینستکه ترتیب حوادث‌وایجادبتدریج دلالت بهتری‌دارد براینکه خالق‌آن عالم ومدبراست وهر طورخواهد تصرف کند ومشیت خود را اجراء کند (و حدیثی دراین باره‌از عیون وعلل نقلکرده‌است).

۲ـ زمان همان مقدار حرکت فلك نیست چنانچه فلاسفه گویند و گرنه قبل از وجود فلك اندازه گیری بـا زمان معنی نداشت و نتوان تقدیر را بر پایه حرکت عرش و کرسی نهادو گرنه خلا لازم آید.

۱۱۸ - ابن محبوب ، عن حنان و علي بن رئاب ، عن زرارة قال : قلت له : قوله عز و جل : «لأقعدن لهم صراطك المستقيم ☆ ثم لآتينهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم و عن شمائلهم ولاتجد أكثرهم شاكرين » قال : فقال أبوجعفر عليه السلام : يازرارة إنه إنما صمدلك ولأصحابك فأما الآخرون فقد فرغ منهم .

۱۱۹ - محمد بن يحيى ، عن أحمدبن محمد ؛ عن محمدبن خالد ، والحسين بن سعيد جميعاً ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن عبدالله بن مسكان ؛ عن بدر بن الوليد الخثعمي قال : دخل يحيى بن سابور على أبي عبدالله عليه السلام ليودعه فقال له أبوعبدالله عليه السلام : أما والله إنكم لعلى الحق وإن من خالفكم لعلى غير الحق ، والله ماأشك لكم في الجنة و إني لأرجو

۳ـ اختلاف که دارند که مقصود از کلمه یوم چیست؟ با اینکه یوم یعنی روز متعارف جزبا طلوع و غروب خورشید نباشد و در آغاز خلقت خورشید و ماهی نبوده است و برخی گفته اند مقصود از شش روز شش وقت است ؟

علی بن ابراهیم درتفسیرش چنین گفته است که ستة ایام یعنی شش وقت ودر تفسیر «خلق الارض فی یومین» گفته یعنی فی وقتین که آغاز آفرینش وانجام آنست.

برخی گفته اند مقدار ششروز است و این وجه با لفظ آیه مناسب تر است و با این خبرسازگارتر است.

٤ـ در این حدیث بیان شده است تفسیر قول خدا (فصلت ـ ۸) بگو آیا شماکافرید بدانکه زمین را در دو روز آفریده است ـ یعنی در دو وقت آغاز آفرینش و انجام آن و بنا بر تفسیر امام یعنی در مقدار دو روز که پس از آفرینش خورشید وماه اندازه گیری شد واین دو روز احد واثنین نامیده شدند بیضاوی گفته یعنی در مقدار دو روز یا در دو نوبت و در هر نوبت باسرع مایکون ایجادشدوشاید مقصود از زمین جهت ثقل اجرام بسیطه است و مقصود از خلق در دو روز اینست که یکبار ماده مشترک آنها را آفرید و باردیگرصورت های مخصوص بهر کدام را نقشه کشید (تا آنکه گوید :)

من گویم اظهر اینستکه مقصود ازتقدیراقوات دراین خبر آفریدن نباتات ومیوه هاو حبوب است که قوت جانداران است و ممکن است مقصوداز خلق اقوات تقدیر آنها باشد یعنی آنرا آماده ساخت که از آن ارزاق عباد برآید و آماده گردد..

۱۱۸ـ از زراره گویدباو گفتم قول خدا عزوجل (۱۷ـ الاعراف) من راه راست تورا برآنها می بندم ۱۸ـ سپس برآنها می تازم از برابر آنها واز پشت سر آنها و از سمت راستشان و از سمت چپشان و بیشتر آنها را شکر گزار نیابی ـ یعنی چه ؟ گوید پس امام باقر (ع) در پاسخ فرمود : ای زراره همانا که شیطان قصد تو و هم مذهبان و یاران تـو را دارد و اما از کار دیگران فارغ شده است .

۱۱۹ـ از بدربن ولید خثعمی گوید یحیی بن سابور نزد امام صادق (ع) آمد تا با آن حضرت خداحافظی کند امام صادق (ع) باوفرمود هلابخدا سوگند که شمابرحق هستید وراستی مخالفان شما

أن يقرّ الله لأعينكم عن قريب .

۱۲۰ - يحيى الحلبيّ ، عن عبدالله بن مسكان ، عن أبي بصير قال : قلت : جعلت فداك أرأيت: الرادّ عليّ هذا الأمر فهو كالرادّ عليكم ؟ فقال : يا أباجمّد من ردّ عليك هذا الأمر فهو كالرادّ على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى الله تبارك وتعالى، يا أباجمّد إنّ الميّت [منكم] على هذا الأمر شهيدٌ ، قال : قلت : و إن مات على فراشه ؟ قال : إي والله و إن مات على فراشه حيّ عند ربّه يرزق .

۱۲۱- يحيى الحلبيّ ، عن عبدالله بن مسكان ، عن حبيب قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : أماوالله ماأحدٌ من النّاس أحبّ إليّ منكم وإنّ النّاس سلكوا سبلاً شتّى فمنهم من أخذ برأيه و منهم من اتّبع هواه ومنهم من اتّبع الرّواية و إنّكم أخذتم بأمره أصل فعليكم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضى واحضروا مع قومكم في مساجدهم للصلاة أما يستحيي الرّجل منكم أن يعرف جاره حقّه ولا يعرف حقّ جاره .

ناحق هستند بخدا سوگند من شك ندارم كه شماها ببهشت ميرويد و راستى اميدوارم كه خدابهمين زودى چشم شماها را روشن كند.

۱۲۰- ازابى بصير گويد گفتم قربانت بنظر شماآنكه مرادر اين امرامامت رد كند چونكسى است شما را رد كند؟

درپاسخ فرمود اى ابامحمد هر كه اين امرامامت را از تونپذيرد و رد كند چون كسى استكه برسولخدا (ص) رد كند و بر خدا تبارك و تعالى اى ابا محمد راستى هر كه از شما بر اين عقيده بميرد شهيد باشد گويد: گفتم: واگرچه در بستر خود بميرد؟ فرمود آرى بخدا و اگرچه بر بستر خود بميرد زنده باشد و نزد پروردگارش پذيرائى شود.

۱۲۱- از حبيب گويد شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود: هلا بخدا هيچكدام از مردم نزد من محبوب‌تر از شماها نيست مردم براههاى چندرفتند برخى برأى خود عمل كردند و برخى پيروهواى نفس شدند و برخى هم دنبال‌روايت رفتند و شما دنبال امريرا گرفتيدكه بنياد و پايه‌اى دارد برشما باد كه پارسا باشيد و كوشش كنيد ؛ برسرجنازه‌ها حاضر شويد و بيمارانرا عيادت كنيد وبا مردم‌خود براى نماز بمسجد برويد آيا يكى ازشماها شرم ندارد كه همسايه اوحق او را بشناسد و رعايت كند و اوحق همسايه را نشناسد و رعايت نكند.

شرح- از مجلسى ره- قوله « ان يعرف جاره حقه» يعنى همسايه‌ايكه از مخالفانست يامقصود اعم است پايان نقل از مجلسى‌ره.

من گويم اين حديث دلالت دارد كه ميان همه فرق اسلامى با اختلاف در عقيده و مذهب حقوق اسلامى و مليت اسلامى‌مشترك است و اين حقوق مليت بايد رعايت شود و آن عبارت از حق اجتماع است كه بايد در مساجد انجام شود و حقوق معاونت و مساعدت و همكارى كه بايددر خانه و بازار عملى گردد.

١٢٢ ـ عنه، عن ابن مسكان، عن مالك الجهني قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: يا مالك أما ترضون أن تقيموا الصلاة وتؤتوا الزكاة وتكفّوا وتدخلوا الجنة؟ يا مالك إنه ليس من قوم ائتمّوا بامام في الدنيا إلا أجاء يوم القيامة يلعنهم ويلعنونه إلا أنتم ومن كان على مثل حالكم، يا مالك إن الميت والله منكم على هذا الأمر لشهيد بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله.

١٢٣ ـ يحيى الحلبي، عن بشير الكناسي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: وصلتم وقطع الناس، وأحببتم وأبغض الناس وعرفتم وأنكر الناس وهو الحق إن الله اتخذ محمداً صلى الله عليه وآله عبداً قبل أن يتخذه نبياً وإن علياً عليه السلام كان عبداً ناصحاً لله عز وجل فنصحه وأحب الله عز وجل فأحبه، إن حقنا في كتاب الله بيّن، لنا صفو الأموال ولنا الأنفال وإنا قوم فرض الله عز وجل طاعتنا وإنكم تأتمّون بمن لا يعذر الناس بجهالته وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية، عليكم بالطاعة فقد رأيتم أصحاب علي عليه السلام، ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال في مرضه الذي توفي فيه: ادعوا لي خليلي فأرسلتا إلى أبويهما فلما جاءا أعرض بوجهه

---

١٢٢ ـ از مالك جهنى گويد: امام صادق (ع) بمن فرمود اى مالك آيا خشنود نيستيد كه همان نماز را برپا داريد و زكوة را بپردازيد و خوددار باشيد و ببهشت برويد اى مالك راستش اين است مردمى نباشند كه از يك پيشوائى در اين دنيا پيروى كنند جز اينكه روز رستاخيز آيد و آنان را لعنت كند و او را لعنت كنند جز شماها و هر كس با شما مانند باشد و بعقيده شما ها باشد اى مالك راستى مرده شما بخدا سوگند كه اگر براين عقيده بميرد شهيد مرده باشد و بمنزله كسى است كه با شمشير خود در راه خدا جهاد كرده است.

١٢٣ ـ از بشير كناسى گويد شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود: شما پيوست كرديد و مردم ديگر بريدند و قطع رحم كردند، شماد وست داشتيد و مردم ديگر دشمنى كردند، شماحق آل‌محمد را شناختيد و مردم‌ديگر نادیده گرفتند و انكار كردند و آن درست‌است.

راستى خدا محمد (ص) را بنده خود ساخت پيش از آنكه پيغمبرش گيرد و راستى على (ع) بنده‌اى بود خير خواه و با اخلاص براى خدا عزوجل و خدا هم خير خواه او بود و باو لطف داشت خدا عز و جل را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت راستى كه حق ما در كتاب خدا روشن است:

بر گزيده اموال از آن ما است و انفال از آن ما است و راستى ما مردمى هستيم كه خدا عزوجل طاعت ما را واجب كرده است و شما به امامى اقتداء ميكنيد كه مردم بنادانى بمقام آن ها معذور نيستند.

رسول خدا (ص) فرمود: هر كه بميرد و به امامى معتقد نيست و پيشوائى ندارد بمردن دوران جاهليت مرده است برشما باد برفرمانبرى؛ محققاً شمايارا ن على (ع) راديديد سپس فرمود راستى رسول خدا (ص) در آن بيمار يكه وفات كرد فرمود دوست مرا بخوانيد آن دو همسر پيغمبر نزد دو پدر خود

ثمّ قال : اُدعوا لي خليلي ، فقالا : قد رآنا لو أرادنا لكلّمنا ، فأرسلتا إلى عليّ عليه السلام فلمّا جاء أكبّ عليه يحدّثه ويحدّثه حتّى إذا فرغ لقياه، فقالا : ماحدّثك ؟ فقال : حدّثني بألف باب من العلم يفتح كلّ باب إلى ألف باب .

۱۲٤ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي ، عن موسى ابن عمر بن بزيع قال : قلت للرّضا عليه السلام : إنّ النّاس رووا أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كان إذا أخذ في طريق رجع في غيره ، فهكذا كان يفعل ؟ قال : فقال : نعم فأنا أفعله كثيراً فافعله ، ثمّ قال لي : أما إنّه أرزق لك .

فرستادند و چون آمدند روی ازهر دو برگردانید.

و باز فرمود: دوست مرا برایم بخوانید. آن دو گفتند ماها را دید اگر ماها راخواسته بودبا ما سخن می گفت پس آنان نزد علی (ع) فرستادند و چون آمد آن حضرت بر روی او خم شد وبا او حدیث گفت و حدیث گفت تا چون بپایان رسید آن دو بعلی (ع) بر خوردند و گفتند با تو چه گفت ؟ در پاسخ فرمود هزار باب از علم بمن باز گفت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله ان‌الله اتخذمحمدا عبداً» یعنی بنده‌ای که دربندگی کامل بودودر همه امورمطیع خدابود ازاین جهت خداکس رابنده خود تعبیر نکرده است جزآنکه بوی تقربی داشته و درباره حضرت اوفرموده است (۱- الاسراء) منزه‌است آنکه بنده خود را شبانه بگردش برد ودرباره دیگران فرمود «او عبداً من عبادنا»= بنده‌ای از بندگان ما ، ویا درباره داود فرموده «الی عبدنا داود» ومثل این‌تعبیر بسیاراست وغرض اینست که این کمال عبودیت که آن حضرت را پیش‌از بعثت ونبوت هم‌فراهم بوده‌است برای علی(ع) هم‌حاصل بوده ودر جمیع کمالات‌شریك‌بارسول اکرم بوده جزنبوت وشما دوستدار وپیرو چنین کسی هستید .

«قوله الف‌باب» یعنی هزارنوع ازعلم یاهزار قاعده ازقواعد کلیه‌ایکه از هر کدام هزارقاعده دیگر درك می‌شود ومعنی اول روشن‌تر است.

۱۲٤- از موسی‌بن عمربن بزیع گوید بامام رضا (ع) گفتم: راستی مردم ازرسولخدا «ص» روایتکرده‌اند که چون براهی میرفت از راه دیگر بر می گشت آیا چنین میکرده است؟ گوید در پاسخ فرمود: آری من هم بسیار این کار را میکنم و تو هم بکن سپس فرمود اما این کار روزی بخش تر است بتو.

١٢٥ - سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ؛ عن عبدالله بن جبلة ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك الرّجل من إخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه فأسأله عن ذلك فينكر ذلك وقد أخبرني عنه قوم ثقات فقال لي : يا محمد كذّب سمعك وبصرك عن أخيك فان شهد عندك خمسون قسامة وقال لك قولاً فصدّقه وكذّبهم ، لا تذيعنّ عليه شيئاً تشينه به وتهدم به مروءته فتكون من الذين قال الله في كتابه : «إنّ الذين يحبّون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم» .

(((حديث من ولد في الاسلام)))

١٢٦ - سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبد ربّه بن رافع ، عن الحباب بن موسى عن أبي جعفر عليه السلام قال : من ولد في الاسلام حرّاً فهو عربي ومن كان له عهد فخفر في عهده فهو مولى لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن دخل في الاسلام طوعاً فهو مهاجر .

١٢٥ـ ازمحمد بن فضيل گويد بامام كاظم(ع) گفتم قربانت ازيكى از برادرانم بمن خبرى ميرسد كه دلخواه من نيست من از خودش مى پرسم و او منكر آن مى شود بااينكه مردم موثقى آنرا از وى نقل كرده اند .

درپاسخ من فرمود : اى محمد گوش وچشمت را هم از برادر خودت دروغگو شمار (وتا آنجا كه ميسر است كارو گفتار اورا درست وخوب بحساب آر) اگر پنجاه شاهد قسم خورد هم بتو گفتند چه كرده وچه گفته و او خود چيز ديگرى گفت خودش را راستگو بدان وهمه آنهارا دروغ گو بشمار و مبادا از او شهرت نابجا و بدى بدهى و چيزى كه اورا زشت سازد و آبرويش را بريزد به او نسبت بدهى تا از آنكسانى باشى كه خداوند در قرآنش درباره شان فرموده است (١٨ـ النور) راستى آنكسانيكه دوست دارند هرزگيرا درباره آنها كه گرويدند فاش سازند براى آنها عذاب دردناكى است.

شرحـ از مجلسى ره ـ «قوله خمسون قسامه» يعنى پنجاه گواه كه برگواهى خودسوگند ياد كنند وشايد اين حكم مخصوص بخودشخص باشدمانند اينكه باو خبردادند بدى اورا گفته يابا واهانت كرده است و مانند اينها و چون منكر شد و عذر خواست بايد بپذيرد و بكلام سخن چين اعتناء نكند و ممكن است اعم از اين هم باشد زيرا ثبوت حكم نزد قاضى بدو عادل يا چهارعادل واجراء حد منافات ندارد كه غير حاكم و قاضى مكلف باشد باستتار و انكار نسبت بفسق ديگران وحرمت افشاء واظهار آن.

حديث كسيكه دراسلام متولد شود

١٢٦ـ از امام باقر (ع) فرمود : هر كه در اسلام آزاد زاده عربى باشد و هر كه عهد امانى دارد وآنرا مراعات كند وبدان عملكند وابسته وآزاد كرده رسولخدا است(ص) وهر كه برغبت خود مسلمان گردد مهاجر محسوب شود.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «من ولدفی‌الاسلام فهو عربی» یعنی اخباروارده‌در مدح‌عرب‌شامل حال او می‌شود در صورتیکه بردین حق باشد و گرچه در نژاد عجم‌باشد زیرا اخبار بسیاری وارد شده است که آنها بزبان عرب محشور شوند وهر که بدین حق‌نباشد بزبان غیرعرب محشور شود گرچه ازنژاد عرب باشد.

قوله «و من کان‌له عهد فخفر» خفر بمعنی وفاداری و نقض عهد هردو آمده است وبهر دومعنی جزاء در کلام مخذوفست وعلتش بجای آن‌نشسته است یعنی هر کس ازطرف هر مسلمانی عهد امان دارد و عهد و پیمان او رعایت شود رعایت هم عهد با رسولخدا (ص) شده است یعنی آزاد کرده‌او است زیرا او استکه دستور داده است بحفظ امانش و او را از قتل آزاد کرده است و مولای او محسوبست و اگر عهد وپیمان اونقض شود بازهم عهد وپیمان رسولخدا(ص) نقض شده‌است زیراکه وابسته وپناه داده اواست.

قوله « و من دخل فی الاسلام طوعاً فهو مهاجر » - یعنی در این زمان که حکم هجرت بر داشته شده است یا مقصود اینست که بطور مطلق ثواب مهاجر دارد و احترام او را دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم عربی ومولی و مهاجر از عناوین متداوله ایست که در صدر حکومت اسلامی دارای عرف واحکامی بوده‌است وهر کدام معنی‌مخصوصی درعرف مسلمانان دوران خلفاءداشته‌واین‌اعتبارات از دوران عمر بوجودآمد که دفتر حقوق وضع کرد و میان افراد مسلمانان جدائی انداخت و برای مهاجران حقوق بیشتری مقرر کرد و برای عرب مقام ارجمندی اعتبار کرد و برای همین مقرر شد که هر مسلمان غیر عربی هم باید خود را مولی و وابسته یك خاندان عربی ثبت کند تا اعتبار اسلامی داشته باشد.

وبتعبیر دیگرملیت اسلام‌همان عربیت‌محسوب میشد ودیگر مسلمانان باید خودرا وابسته‌وآزاد کرده عربها معرفی کنند تااینکه مسلمانان درجه۲ محسوب شوند والبته حقوق‌کامله اجتماعی شامل حال موالی نمیشد واحکام مخصوصی داشتند این‌همه دوئیت وتفرقه وپراکندگی را عمربوجودآورد ودر این‌باره تصویب‌نامه‌ها و فرمانها و بخشنامه‌ها صادر کرد و تخم فساد ودشمنی را کاشت وپایه اختلافات طبقاتی‌رانهاد.

واین خبر واخبار دیگر درمقام الغاء این اعتبارات واعلام تساوی عموم مسلمانان وبرادری و برابری همگانست ومیفرماید هرمسلمانی عربست ومولی هرآنکسی استکه عهدوامانی دراسلام دارد و هر کس هم‌کافر باشد و برغبت مسلمان شود مهاجرمحسوب شود .

١٢٧ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أصبح وأمسى وعنده ثلاث فقد تمّت عليه النعمة في الدُّنيا : من أصبح وأمسى معافاً في بدنه آمناً في سربه عنده قوت يومه فان كانت عنده الرابعة فقد تمّت عليه النعمة في الدُّنيا والآخرة وهو الاسلام .

١٢٨ - عنه ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة ، عن أبي عبدالله عليه السلام [عن أبيه عليه السلام] أنّه قال لرجل وقد كلّمه بكلام كثير فقال : أيّها الرّجل تحتقر الكلام وتستصغره ، اعلم أنّ الله عزّ وجلّ لم يبعث رسله حيث بعثها ومعها ذهب ولا فضّة ولكن بعثها بالكلام وإنّما عرّف الله جلّ وعزّ نفسه إلى خلقه بالكلام والدّلالات عليه والأعلام .

١٢٧ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود هر كه بام كند و شام كند وسه چيز دارد نعمت دنيا براو تمامست هر كه بام و شام كند و بدنش سالم است و امنيت دارد وخرج تاشب خودرا فراهم دارد نعمت دنيارا دارد اگر يك نعمت چهارمي هم داشته باشد نعمت دنيا و آخرت براو تمام است و آن هم اسلام است.

١٢٨ـ از امام صادق(ع) كه بمردي پس ازاينكه بااوسخن بسيار گفته بود فرمود: أيا مرد تو كلام خودرا خوار وزبون ميشماري بدانكه خداوند عزوجل رسولان خودرا با كيسه‌هاي طلا و نقره براي هدايت و پيشوائي مردم نفرستاده است ولي ساز و برك وسلاح آنها همان سخن گفتن بوده است و همانا خدا عزوجل خود را بخلق خود با همان سخن معرفي كرده است و بانشانه‌ها و راهنمائيهاي كه بيان كرده است؟

شرحـ ازمجلسي ره ـ «تحتقر الكلام» شايد سائل قدر نعمت رانشناخته و آنچه‌را امام(ع) باو افاضه كرده است ازحكم ومعارف حقير شمرده وامام اورا بفضيلت سخن ومقام ارجمند آن آگاه كرده است وفرموده است عمده معجزه پيغمبران خدا بيان معارف الهيه وعلوم رباني است كه بدان خداوند شناخته شود و باو رهنمائي گردد پايان نقل ازمجلسي ره.

من گويم امام(ع) اشاره كرده است كه سراسر عالم هستي جز كلام نيست زيرا كلام عبارت از يك حقيقت نهفته است، گفته همانست كه نهفته‌اي را پديدار كند ودر اين جهان هرچه بيني همان كلام است نهايت كلام لفظي دارد وتكويني و نبايد سخن را زبون شمرد و بنظر كم بدان نگاه كرد ودراين معني گفته است شاعر:

بنزد آنكه جانش در تجلي است — همه عالم كتاب حق تعالي است
عرض اعراب وجوهر چون وقوف است — مراتب جمله آيات و حروف است
زآن هر آيه‌اي چون سوره‌اي خاص — يكي الحمد باشد ديگر اخلاص

۱۲۹ - وبهذا الاسناد قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : ماخلق الله جلّ وعزّ خلقاً إلّا وقد أمّر عليه آخر يغلبه فيه وذلك أنّ الله تبارك وتعالى لمّا خلق البحار السفلى فخرت وزخرت وقالت : أيّ شيء يغلبني فخلق الأرض فسطحها على ظهرها فذلّت ، ثمّ قال : إنّ الأرض فخرت وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الجبال فأثبتها على ظهرها أوتاداً من أن تميد بما عليها فذلّت الأرض واستقرّت ثمّ إنّ الجبال فخرت على الأرض فشمخت واستطالت وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الحديد فقطعها فقرّت الجبال وذلّت ، ثمّ إنّ الحديد فخرت على الجبال وقال : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق النّار فأذابت الحديد فذلّ الحديد ، ثمّ إنّ النّار زفرت وشهقت وفخرت وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الماء فأطفأها فذلّت .

ثمّ إنّ الماء فخر وزخر وقال : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الرّيح فحرّكت أمواجه وأثارت مافي قعره وحبسته عن مجاريه فذلّ الماء ، ثمّ إنّ الرّيح فخرت وعصفت وأرخت أذيالها وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الانسان فبنى واحتال واتّخذ ما يستتر به من الريح و غيرها فذلّت الريح ثمّ إنّ الانسان طغى وقال : من أشدّ منّي قوّة ؟ فخلق له الموت فقهره فذلّ الانسان ؛

۱۲۹- پیغمبر(ص) فرمود: خداجل وعز خلقی را نیافریده جز آنکه دیگری رابراو فرمانروا کرده که براو چیره باشد واین برای آنستکه چون خدا تبارك وتعالی دریاهای بسیار نشیب‌راآفرید برخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چه‌چیز برما چیره تواندشد؟ و خداوند زمین‌را آفرید وآنرا بر پشت دریا پهن کرد و گسترد ودریا رام وخوار زمین‌شد، سپس فرمود: زمین برخود بالید و گفت : کدام چیز برمن چیره گردد؟ خداوند کوهها را آفرید بمانند میخهائی برزمین کوبید تا این سو و آن‌سو نشود وهرچه برخود دارد نلرزاند وزمین آرام شد وپا برجا گردید .

سپس کوهها برزمین بالیدند و فراز گرفتند و گردن کشیدند و گفتند کدام چیز برما چیره تواندشد؟ خداوند آهن‌را آفرید تاآنها را برید و کوهها بجای خود ثابت‌شدند وآرام گرفتند، سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیزی برمن چیره تواندشد؟ خدا آتش‌را آفرید وآهن راآب کرد وآهن زبونشد سپس آتش دم برآورد و فریاد کشید و بر خود بالید و گفت چه چیزی بر من چیره تواندشد ؟خداوند آب‌راآفریدتاآن راخاموش کرد وزبون‌وآرام شد، سپس آب بالید وجوشید و گفت چه چیز برمن چیره تواندشد ، خداوند باد راآفرید تا امواج اورا بجنبانید وآنچه در تك‌آن بود بجهانید وجلو جریان آب‌را بست وآب هم رام وآرامشد سپس باد برخود بالید وطوفان سرداد و و دامنهای خودرا پهن کرد و گفت: چه‌چیز برمن چیره تواندشد.

خداانسان راآفرید و اوساختمان بنیادکرد و چاره‌جوئی نمود ووسائلی برگرفتکه ازباد وجز آن خود رانگه‌داشت و نهان کرد، بادهم رام‌وآرامشد، سپس انسان سرکشی کردو گفت ازمن چکسی نیرومند تر است؟

خداوند مرك‌را آفرید واورا مقهورساخت وانسان دربرابر مرك رام وآرامشد سپس مرك بر

ثمّ إنّ الموت فخر في نفسه فقال الله عزّ وجلّ: لاتفخر فانّي ذابحك بين الفريقين: أهل الجنّة و أهل النّار ثمّ لا أحييك أبداً فترجى أوتخاف، وقال أيضاً: والحلم يغلب الغضب والرحمة تغلب السخط والصدقة تغلب الخطيئة، ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام: ماأشبه هذا ممّا قد يغلب غيره.

خودبالید وخداوند عزوجل باوفرمود: برخود مبال زیرامن تورا میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان سرمیبرم وهر گزت زنده نکنم تاامیدواری یابیمکنی.

و نیز پیغمبر(ص) فرمود: بردباری برخشم چیره باشد، مهرورزی برتندخوئی چیره باشد، صدقه برگناه چیره باشد.

سپس امام‌صادق (ع) فرمود چه‌بسیار بمانند اینستکه بردیگری چیره‌باشد.

شرح ـ از مجلسی «ره»ـ « قوله فخرت و زخرت » ـ فیروز آبادی گفته زخر البحر یعنی بالا گرفت و پر شد و در وادی ونباتات هم بمعنی کشش وبلندی بکار رفته است و در مردهم گویند بمعنی بر خود بالیدن.

من گویم محتمل استکه این‌جمله‌ها برسبیل‌داستانسرائی‌باشد وغرض بیان‌اینستکه جزخداتعالی مغلوب ومقهوراست ازغیر اووخدا همان غالب‌وقاهر برهمه چیزاست جزخود.

قوله «اوتاداً من أن‌تمید بماعليها» این اشاره‌است بدانچه خداوند در چند جای ازقرآن کریم گفته است:

۱ـ (۱۵ـ النحل) و در زمین لنگرها افکند که مبادا شما را باین سو و آن سو بلغزاند مبرد گفته است یعنی زمین را منعکرد که شما را بلغزاند و گفته شده‌یعنی تاشما رانلغزاند و گفته‌اند برای کراهة از اینکه بلغزاند.

۲ـ قول خداتعالی (۷ـ النبأ) و کوهها را میخ‌نمودیم‌ـ برخی‌مفسرین گفته‌اند معنی میدلغزیدن ازسه سواست (بالا وراست وچپ) و گفته‌شده‌استکه زمین مانند سقف تکان میخورد ومیلرزید بواسطه راه‌رفتن و خدا آن‌را بوسیله کوهها لنگرداد تا ازلرزش‌آن منعکند واز ابن عباس نقلشده استکه زمین بر روی آب پهن شده بود و بمانند کشتی مردم را برمی گردانید و خدا آن را بوسیله کوهها لنگرداد سبب اختلاف دارند که کوهها چگونه سبب‌آرامش زمین شدند ودرآن چند قول است:

۱ـ فخررازی درتفسیر خود گفته استکه چون کشتی را برروی‌آب اندازند ازاین‌سو وآن سو خم‌شود ومضطرب باشد وچون اجرام‌سنگین باردرآن بریزند ثابت وآرام گردد وهمچنین هنگامیکه خدا زمین‌را برروی آب‌آفرید مضطرب‌شد ومیلغزید و خداتعالی کوهها رآفرید و زمین را بدان میخکوب کرد و بسبب سنگینی کوهها روی آب بر قرار شد سپس گوید معترض می تـواند این اعتراضات رابکند.

۱ـ این‌علت تراش یاحرکات اجسام‌را بطبع‌خود می‌داند یابتأثیرفاعل‌مختار بنابر اول گوئیـم تردیدی نیستکه زمین ازآب سنگین‌تراست وباید بزیرآب‌رود نه‌آنکه روی‌آب بماند و بلرزد بخلاف کشتیکه ازچوبست ودرونش‌تهی‌است وبدان‌سبب روی‌آب‌میماند ومی‌لرزد وچون سنگین‌بارشد پابرجا میشود وآرام می گردد پس‌فرق آنها ظاهراست.

واما تقدیر دوم که گفته‌شود زمین‌وآب بطبع‌خود اثری‌ندارندونزول زمین‌زیرآب بخلق الهی است طبق‌جریان‌عادت ونه زمین طبعی‌دارد ونه‌آب که موجب‌اثرمخصوصی‌باشد بنابراین‌علت سکون زمین خواست خدااست ووجودکوه اثری ندارد.

۲ـ لنگرشدن کوهها برای‌زمین بحساب اینستکه زمین‌روی آب‌لرزان باشد وبوسیله کوهها متوقف وآرام گردد واین بحث میماند که وقوف زمین درروی‌آب و درمحل‌مخصوص چه وجهی دارد اگرگوئی طبع خودزمین است بازهم کوه بی‌تأثیر میماند واگرگوئی بخواست خدا است در باره آرامش آنهم بایدهمین راگفت و بازهم کوه بی‌تأثیر است.

۳ـ همه‌زمین یك‌جسم است واگر هم باین‌سو وآن سو حرکت کند برای‌مردم محسوس نباشد واحساس لرزش زمین هنگام‌زلزله برای اینستکه یك‌تیکه کوچك‌آن متحرك‌میشود بواسطه‌بخاریکه دردرون آن حبس‌شده است واگر همه زمین حرکت کند محسوس‌نگردد چنانچه ساکن کشتی‌حرکت کشتی را هرچه هم تندباشد احساس‌نکند پایان کلام فخررازی.

وممکن است ازاعتراضات اوجواب گفت:

جواب اعتراض۱ـ مامیگوئیم بطبع خودحرکت میکند ولی‌اول بار چون‌سبك بود میلرزید و امواج بآسانی آن‌را ازاین سو بآن سو میبرد و بسا برخی قطعه‌های آن بزیر آب میرفت ولی‌چون خداوند کوهها را برآن قرار داد وسنگین شد باآب وموج آب مقاومت کرد وکوهها چون میخ آن را نگاه داشتند واز اینجا:

جواب اعتراض۲ـ هم معلومشد بعلاوه لنگرشدن کوهها برای آرامش‌زمین توقف ندارد بر اینکه زمین درحیز معینی باشد.

واماجواب‌ازاعتراض۳ـ اینستکه کلام درمجردحرکت‌زمین‌نیست تاگویند حرکت‌آن‌برای‌مردم محسوس نیست بلکه منظور اینستکه اگرکوهها نباشد زمین لغزش وگردش وزیر وزو داردوموجب غرقشدن مردم میشود بعلاوه‌آن حرکتیکه محسوس نباشد حرکت بر یك جهت است و بر یك وضع چون حرکت وضعیکه بر خود چرخد یا حرکت انتقالی مستمر مانند حرکت کشتی بی اضطراب و اما هرگاه درچندجهت حرکت کند ومضطرب باشد محسوس‌گرددچون حرکت کشتی درحال کولاك دریا و اینست فرق میان‌آنها.

۲ـ وجهی استکه‌همین فخررازی گفته و اختیار کرده‌است گوید آنچه من دراین مبحث مشکل دارم اینستکه به‌دلیل یقینی ثابت شده زمین بشکل کره است واینکوهها برسطح آن دندانه ها و پره‌هائی تشکیل می‌دهند بنابراین گوئیم اگرزمین بیکوه وصاف بود بادنی سبب میچرخیدوزیروزو میشد زیرا جرم کروی بسیط گرچه بذات خود نمیچرخد ولی باندك سبب بچرخ میافتد ولی چون بر سطح زمین این دندانها و کوهها پدید شد بمانند دندانه‌های یك کره آن را نگه داری میکند چون هر کدام اینکوه‌ها بطبع خود بمرکز عالم فشار میاورد و بدان متوجه است و بواسطه عظمت و نیروئیکه دارد حکم‌میخ را پیدا میکند که کره زمین را از چرخش باز می‌دارد پس خلق اینکوه‌ها برروی زمین‌چون‌میخها استکه بر کره کوبند تاآن را ازچرخیدن بازدارد‌واینکوهها مانعند ازچرخش زمین و انحراف آن این است آنچه در این باب بخاطر من رسیده است.

یکی از هوشمندان معاصر بدو چنین اعتراض کرده است :

که سخن او دچار تشویش و پریشانی است از آغاز سخنش بر آید که ملاك استقرار زمین ذات خشونت و دندانهائی استکه از کوههااست یا بخاطر اینکه نفوذ آب در میان این دندانهامانع حرکت زمین و جا بجا شدن آنست و در این صورت علت آرامش زمین همان کوهها استکه در میان آبست نه آنچه در ربع مسکون نمایانست و شاید این خلاف ظاهر آیات باشد ـ

زیرا که خدا میفرماید «و جعل فیها رواسی من فوقها» و حمل بر اینکه کوههای درون آب هم فوق زمین است بعید است یا اینکه اینکوهها بسا که بحرکت زمین کمك کنند چنانکه اگر کره آب یك جا موج بر دارد یا در آنجا که باین دندانه ها نفوذ کرده است موج بر دارد بسا که مانع از حرکت شوند اگر آن موج جزئی باشد و یا برای این استکه اجزاء هوائی نافذ در میانه کوههای ربع ظاهر مانع از تموج آبند و بمنزله میخهای هوائیند که مانع موج زدن آب است چنانچه کوههای درون آب مانع حرکت دادن بادند مرزمین را در این صورت وجود کوه ها در درون و برون آب گاهی بحرکت زمین کمك کنند و گاهی هم جلوگیر باشند و سنگینی کوه در آرامش زمین واستقرار آن اثری ندارد.

و آنجا که گوید جرم بسیط الخ دلالت دارد که بساطت موجب حرکت زمین است یابتنهائی یابهمراه خشونت وشاید دلیلش این استکه بسیط نسبت بهمه اجزاء مکان یك نواخت است وطبیعت مقتضی استکه مرکز زمین موافق مرکز عالم باشد بهر وضعی بچرخد و آب نمی‌تواند کره زمین را از جای خود بکند ولی می‌تواند آن را در جای خود بچرخاند ولی خلق جبل موجب ترکیب است و مانع حرکت به‌دور خود.

و بنابراین ارتفاع جبال اثری ندارد بااینکه خداوند جبال را بعنوان شامخات و راسیات مانع حرکت دانسته مگر این وصف برای بیان فوائد دیگر باشد.

واعتراض دیگر این‌استکه بنابراین سنگینی‌هم اثری ندارد با اینکه از آخر کلام فخررازی‌بر آید که سنگینی کوه‌ها هم در منع از اضطراب تاثیر" دارد و شاید منظورش این‌باشد که هرسه جهت تضریس وترکیب وثقل مانعند.

۳ـ آنچه بخاطر من آمده است وآن اینستکه تاثیر کوه‌ها در آرامش زمین بواسطه اینستکه درمتن زمین بهم پیوسته‌اند و مانعند ازاینکه زمین ازهم بپاشد و چون میخهائی هستند که قطعه های یك دررا بهم متصل نگاه می‌دارند و مانع تفرقه آنهایند و این حقیقت درکندن چاه‌های عمیق عیان میشود که بسا بسنگهای سخت میرسد .

٤ـ برخی زورگویان گفته‌اند چون فائده میخکوبی استقرار چیزیستکه میخ بدان کوبیده‌شود وبساکه از این استقرار استفاده شود برای تصرف درآن و فائده کوه‌ها هم این استکه‌همه زمین‌زیر آب نرفته است و برای جان داران استفاده ازقسمت ظاهرزمین میسرشده و تعبیربه اینکه کوه سبب عدم اضطراب است برای این استکه اگرنبود حیوانات درآب غرقه میشدند ومضطرب می‌گردیدند.

۵ ـ مقصود از کوه ها که لنگر زمینند انبیاء و اوصیاء و علمایند و مراد از زمین هم دنیا است و از رهبران مذهب بجبال تعبیر شده است برای آنکه در راه حق ثابت قدمند و مردم را از

اضطراب و پریشانی در دنیا حفظ میکنند چنانچه کوه‌ها از اضطراب و پریشانی جان‌داران مانعند.

۶ـ مقصود از اینکه کوه‌ها میخ زمینند این استکه بوسیله آنها راه معلوم می‌شود و مردم بمقاصد خود میرسند و اسباب پریشانی خاطر برای آنها فراهم نمی‌شود و کوه ها از پریشانی خاطر مردم و گمشدن آنها در بیابانها مانع اند. واین سه وجه‌را یکی از تأویل تراشان بیانکرده است و شیوه او در اکثر آیات و اخبار این استکه بدون ضرورت و داعی وعلت مانعه از اخذ بظاهر آنها دست به تأویل آنها میزند واین خود جرئت بر مالك یوم‌الدین و افتراء برحجج رب العالمین است.

۷ ـ اینکه مقصود اززمین قطعه‌ها و تیکه‌های آن باشد نه‌همه کره زمین ومعنی اینکه کوهها میخ آنست اینستکه آن را از لرزش و اضطراب بواسطه زلزله و مانند آن حفظ میکنند که به وسیله حبس بخارات یاجهات دیگریکه خداوند می‌داند بوجود می‌آیند و این‌وجه قریبی است ومؤید آنست اخبار بسیاریکه روایت شده درباره ذوالقرنین که چون بسد رسید واز آن در گذشت ووارد ظلمات شد به‌ناگاه فرشته‌ای دید که بر کوهی ایستاده است و پانصد ذراع قد دارد ذوالقرنین به او گفت تو کیستی؟

درپاسخ گفت من یکی ازفرشته‌های رحمن هستمکه بر اینکوه گماشته‌ام و در جهان کوهی نیست جز آنکه رگی از آن بدینکوه پیوست‌است وچون خداخواهد شهری‌را بلرزاند بمن‌وحی‌فرستد تاآن رابلرزانم وما دراین‌جا سخن‌را طول‌دادیم واز اختصار قدم فرانهادیم زیرا درآن بحثها استکه اعلام درآن بلغزند وسر گردان بمانند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم چنانچه ملاحظه شد سخنان دانشمندان بزرك گذشته اسلام ازقبیل فخررازی و مجلسی بر اساس فلسفه غلط یونانی‌استکه زمین جزربع مسکون درآبست وآب بعنوان یك کره برآن‌احاطه دارد وربع مسکون زمین بعلتی‌عیانست وهمه این مبانی غلط وخلاف حقیقت درآمد و با اینکه هزار سال در میان دانشمندان بشراصولی مسلم بشمارمیرفت بااکتشافات جدیده بطلان‌آن معلوم شد زیرا مسلم شده‌استکه آب بعنوان یك کره فوق زمین وجود ندارد که ما دنبال آن بگردیم که چرا ربع زمین ازآب بیرونست بلکه‌آب دریاهااست که بیشتر روی زمین را فراگرفته است ولی بحساب یك‌جزء زمین هستند و در حقیقت زمین و دریا هر دو یك کره راتشکیل می دهند که در اینکره گودیهای پر ازآب وجود دارد و برآمدگیهاودشتها، و این گودیها اقیانوس و دریا وخلیج و دریاچه است وآن برآمدگیها کوه وتپه است.

وبعلاوه یك‌اصل یونانی دیگرهم در میان بود که:

زمین مرکز ثقل عالمست و همه اجسام ثقلیه میل بمرکز زمین دارند وزمین ساکن است‌وهمه کرات وسیارات بدور آن می‌چرخند واین اصل یونانی‌هم امروز نقض شده‌است ومی گویند زمین‌هم بدور خود می‌چرخد و هم در یك مدار بیضی به دور آفتاب می‌چرخد بعداز توجه باین مطالب‌روشن می‌شود که تمام این تحقیقات فخرالدین رازیها وهم مجلسی ره تاآنجا که براین اصول‌یونانی اتکاء دارد همه بیهوده و باطلست.

مثل اینکه مجلسی ره کوهها راوسیله تماسك زمین می‌داند باعتبار اینکه در درون زمین بهم پیوسته‌اند وبوسیله آنهااجزاء زمین‌بهم میخکوب شده‌است ومحفوظ مانده است.

ولی بااین حال موضوع اینکه کوهها اوتاد زمین هستند وزمین رااز لغزش نگه می دارند یك اصل قرآنی بحسابست وقطع نظراز اخبار قرآن مجید برای کوهها این عنوان رامکرر ثابت کرده استکه کوهها لنگر زمین هستند و کوهها میخ زمین هستند و بواسطه کوهها زمین از اضطراب محفوظ است.

اصول فلسفه یونانی با اکتشافات تازه دانشمندان زمین شناس و فیزیولژی قابل انطباق نیست و هر آن تحقیقاتی که بر اصول آنان مبتنی است پوچ و بیهوده است ولی این حدیث با اصول علمی جدید قابل انطباقست و هم آیات قرآن مجید هم که کوهها را لنگرزمین معرفی کرده است قابل توجیه است.

راجع بحدیث باید گفتکه ممکن است مقصود از بحارسفلیکه نخست آفریدهٔ عالم ماده بحساب گرفته است همان ماده نخست باشد که مبدأ تکوین منظومه‌های شمسی فضااست زیرا دانشمندان امروز را عقیده اینستکه ماده اولی در عمق عمیق بصورت طوفانهای بزرك و گرد باد های لولبی شکل در می آیند و پس از گذشت روزگاران مدیدیکه بدورخودمیچرخند ومیجوشند ومیخروشند ستاره‌ها از آنها تکوین می‌شوند که یکی از آنها همین زمین است.

و تعبیرحدیث بکلمه بحارسفلی بااین معنی بسیار چسبنده است زیرا اولا بلفظ جمع آورده است (دریاها) واین تعبیر بر کره آب بدان معنیکه یونانیان گفته‌اند تطبیق نمی‌شود زیرا کره آب در فلسفه طبیعی یونان بسیطاست ویکی است وتعددی ندارد وبلکه تعدد آن بنظر آنها ممتنع است وقرینه دیگر تعبیر بسفلی است یعنی بسیارعمیق واین وصف هم بر کره آب بنظرفلسفه یونانی تطبیق نمیشود زیراکه کره آب سفلی یعنی پائین‌تر نیست وخصوص نسبت بکره زمین بعقیده آنها علیااست نه سفلی بنابر این آنچنان معنائیکه لفظ بحار سفلی بر آن تطبیق شود همان دریاهای طوفانی ماده استکه بطور کثرت درفضا بوده واکنون هم هست واز آنها تعبیر بتیکه‌های مه شده است و این تیکه‌های مه آلود که هم دروسعت وهم در دورنمای خود دریائی هستند براثر تطور بجوش می آیند ومی خروشند وتبدیل به یك گرد باد فضائی بسیارچرخنده میشوند و این تعبیر بسیاربقامت آنها رسا استکه:

«فخرت وزخرت» برخود بالید وجوشان وخروشان شد واز این گردباد جوشان ماده خداوند سیارات را می آفریند یعنی براثر تحجر وسرد شدن ویا براثر وضع دیگری این جوش وخروش بپایان رسیده است و آن ماده طوفانی بصورت سیارات آسمانی در آمده و پس از این توضیح برای فهم جمله دوم حدیث که خداوند کوهها را آفرید تا زمین را از اضطراب آرام کردند توجه باین اصل علمی بجااست:

دانشمندان فلك‌شناس امروزه می گویند پس از اینکه یك طوفان فضائی ماده تبدیل به ستاره میشود این ستاره‌ها مدتها در فضا سرگردان وویلانند و بی نظم بهرسو میروند ومیدوند تا آنکه در مدارمخصوصی جای گیرند وبگرد مرکزی ثابت که خورشید آن منظومه‌است وضع ثابتی پیدا کنند و این دوران سرگردانی و این سو و آن سو شدن سیاره و یا ستاره را که از آن ماده طوفانی پدید شده است هم حدیث و هم قرآن به کلمه «ماد» تعبیر کرده یعنی این‌سو و آنسورفتن.

اکنون توجهی بشرح کلمه «ماد»:

المنجد ـ ماد، یمید، میدا ومیدانا = تحرك و اضطرب وزاغ: جنبید و پریشان شدو بیکسو شد

گفته میشود مادت‌الارض یعنی‌چرخید « مادت الغصن » شاخه درخت باین وآن سو شد «مادالرجل» تبختر کرد و شانه بالا انداخت یا دچار سرگیجه و غش شد بخاطر مستی یارکوب دریا ومانند آن پایان نقل ازالمنجد

باتوجه بموارد استعمال کلمه «ماد» روشن میشود که مقصود ازاینکه زمین دچاراضطراب‌بوده اشاره بهمان‌دوران سرگردانی ستاره‌های یك منظومه شمسی استکه مدتها طول میکشد تادر مدار خود مستقر گردد وبنابراین باید گفت تشکیل کوهها درهرسیاره‌وهم درزمین نشانه تحجرکامل‌ماده است ومقارن دوران استقرار آنهااست در مدارمخصوص خود وبعبارت دیگر این دندانهای بزرك‌یك ستاره فضائی مانند زمین بمنزله پره‌هائی استکه دریك چرخ تعبیه میکنندووجود این‌پره‌هادرانتظام گردش آن چرخ اثر بسزائی دارند وپس از توجه باین موضوع بخوبی معلوم میشود که حدیث چه منظوری‌را بیان کرده است و بچه حقیقت علمی نظردارد، میفرماید کوهها را چون میخ بر کره‌زمین کوبیده وآن را از سرگردانی در آورده و بوسیله اینکوهها که پره مانند بر گردآن درآمده‌اند درمدار خود قرار گرفته وبگردش وضعی و انتقالی خود ادامه میدهد و تعبیرات قرآن در این زمینه بسیار شیوا وگویا است :

۱ـ کوهها چون میخ برزمین کوبیده شده‌اند و تا مسافت قابل توجهی درآن فرو رفته و ریشه دارند.

۲ـ کوههای بلند میخهای بلندی‌هستند که درزمین هم تاعمق بیشتری نشسته‌اند.

۳ـ کوهها لنگر کشتی زمینند که در دریای فضا شناور است و آن را در مدار مخصوص خود نگه داری میکنند ازاینکه ازمدار خود باین‌سو وآنسو بیرون رود.

ومطلب دیگریکه دراین جا قابل توجه‌است موضوع اندیشه دراین تعبیرات پرمعنای قرآن و اخبارائمه معصومین استکه دربیان طبیعیات کرات و افلاك بهیچوجه بااصطلاحات علمی دائر ورائج آن عصر که فلسفه یونان بوده هم‌نفس نشده‌است وبا تعبیراتی این‌حقائق علمی‌را بیان کرده‌استکه‌امروزه هم‌میتوان بهمان‌تعبیرات حقائق علمی بشررا تاآنجا که کشف شده تعبیر کرد واین خودیکی دیگراز وجوه‌اعجازقرآن بشمارمیرود.

ودر جمله‌سوم که میفرماید خداوند آهن‌را آفرید تاکوهها را خوار ورام سازند اشاره‌ایست بترقی صنعت درمحیط انسانیکه امروزه دل کوهها را میشکافد و از میان آن‌تونلها و راه آهنها میگذراند واز شکم‌آن مواد سرشار نفت‌وذغال سنك و انواع دیگر معادن را بیرون میکشد.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله فترجی وتخاف» یعنی من تو را زنده نکنم تازنده بودنت برای دوزخیان مایه امید نجات‌شود وبرای بهشتیان مایه‌ترس زوال‌نعمت بهشت گردد وذبح موت‌شاید کنایه از ذبح نمونه‌ای باشد بدین نام تا هر دو دسته بهشتی و دوزخی بمشاهده وعیان بدانند که مرك از میان برداشته شد در صورتیکه اعراض‌را در آخرت قابل تجسم ندانیم زیرا ازخردبدوراست.

١٣٠ـ عنه، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال له : يارسول الله أوصني فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : فهل أنت مستوص إن أنا أوصيتك؟ حتّى قال له ذلك ثلاثاً وفي كلّها يقول الرّجل: نعم يارسول الله ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فانّي اُوصيك: إذا أنت هممت بأمر فتدبّر عاقبته فان يك رشداً فامضه وإن يك غيّاً فانته عنه .

١٣١ ـ وبهذا الاسناد أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : ارحموا عزيزاً ذلّ وغنيّاً افتقر وعالماً ضاع في زمان جهّال .

١٣٢ ـ وبهذا الاسناد قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأصحابه يوماً : لاتطعنوا في عيوب من أقبل إليكم بمودّته ولا توقفوه على سيّئة يخضع لها فانّها ليست من أخلاق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا من أخلاق أوليائه .

قال : وقال أبوعبدالله عليه السلام إنّ خير ماورّث الآباء لأبنائهم الأدب لاالمال ؛ فانّ المال يذهب والأدب يبقى ، قال مسعدة : يعني بالأدب العلم .

قال : وقال أبوعبدالله عليه السلام: إن اُجّلت في عمرك يومين فاجعل أحدهما لأدبك لتستعين

١٣٠ـ از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: مردى نزد پيغمبر (ص) آمدو باو گفت يا رسول الله بمن سفارشى كن، رسولخدا (ص) باوفرمود آياتوسفارش پذيرى اگرمنت سفارش كنم؟سه بار جمله را باوباز گفت وآن مرد درهر بار پاسخ داد :آرى يارسول الله و پس از آن رسولخدا (ص) به او فرمود من تورا سفارش ميكنم كه هرگاه آهنك كارى كردى در انجام آن خوب بينديش و در باره آن پيش بينى بسزائى بكن واگر درست است و خوش عاقبت است آن را انجام بده واگر گم راهى وبدسرانجامى است آن را وانه.

١٣١ـ فرمود (ص): رحم كنيد بعزيزيكه خوار شده و بتوانگريكه درويش ومستمند شده و بعالميكه دردوران نادانها گرفتار شده و گم نام گرديده (١)

١٣٢ـ مسعدة بن صدقه گويد از امام صادق (ع) شنيدم يك روز بياران خود ميفرمود : هر كه دوستانه بشما روى كرد با چنگال سرزنش و نكوهش چهره او را نخراشيد و بدكردارى كمر شكن وى را بيادش ميآوريد زيرا اين كار ناهنجار نه از شيوه رسولخدا است (ص) ونه از شيوه دوستان و جانشينان او.

گويد: امام صادق (ع) فرمود: راستى بهترين ارثى كه پدران به پسران دهند ادب است نه مال دنيا زيرا مال رفتنى است وادب ميماند.

مسعده گويد مقصودش ازادب دانش است .

گويد: امام صادق (ع) فرمود: اگر دوروز هم از عمرت مانده يك روزش بادب آموزى پرداز

١ـ گفت پيغمبر كه رحم آريد بر — هر عزيزى كو شده خوار وپكر
وان توانگر كو شود درويش وزار — همچو دانائى به نادانان دچار

به علی یوم موتك ؛ فقیل له : وماتلك الاستعانة ؟ قال : تحسن تدبیر ماتخلّف وتحکمه .

قال : وکتب أبوعبدالله عليه السلام إلی رجل : بسم الله الرّحمن الرّحیم أما بعد فانّ المنافق لا یرغب فیما قد سعد به المؤمنون والسعید یتّعظ بموعظة التقوی وإن کان یراد بالموعظة غیره .

۱۳۳ - علیّ بن إبراهیم ، عن أبیه ، عن علیّ بن أسباط قال : أخبرني بعض أصحابنا عن محمّد بن مسلم قال : قال أبوجعفر عليه السلام : یاابن مسلم النّاس أهل ریاء غیر کم و ذلکم أنّکم أخفیتم مایحبّ الله عزّ وجلّ وأظهرتم مایحبّ النّاس والنّاس أظهروا مایسخط الله عزّ وجلّ وأخفوا ما یحبّه الله ، یاابن مسلم إنّ الله تبارك وتعالی رأف بکم فجعل المتعة عوضاً لکم عن الأشربة .

تابرای روز مردن خود یاوری اندوزی باو گفتند یاور اندوختن چیست؟ درپاسخ فرمود آنچه بجانهی خوب بپروری ومحکم وفرزانه اش سازی.

گوید : امام صادق (ع) این نامه را بمردی نوشت:

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اما بعد براستی منافق بی ایمان رغبتی ندارد بدانچه که سعادتمند شوند باآن مؤمنان ـ سعادتمند پند پرهیزکاری رابپذیرد و گرچه آن پند به دیگری در گیرد.

۱۳۳ـ از محمدبن مسلم گوید امام باقر(ع) فرمود ای پسر مسلم همه مردم جزشماها گرفتار خودنمائیند برای اینکه شماها آنچه را خدا خواهد نهان دارید و آنچه را مردم دوست دارند عیان سازید ومردم دیگر آنچه خداعزوجل رابخشم آورد عیان سازند وآنچه را خدا دوست دارد نهان سازند وزیر پا کنند .

ای پسرمسلم راستی خداتبارك و تعالی بشما مهر ورزیده ومتعه زنان رابرای شمابجای نوشابه های مست کننده مقرر ساخته است.

شرحـ متعه ـ یکی از عقود مشروع اسلامی است که پیغمبر (ص) آنرا تشریع کردبرای آماده کردن بهره مندی هرچه بیشترمرد وزن بروجه آبرومند وقانونی وآن عبارت ازقرار همسری مردی است بازنی درمدت معینیکه دلخواه هردو است وباقرار بهره مندی محدود یا نامحدودی که دلخواه هر دو است.

ودر ضمن این قرارمرد بایدمتعهد شود که مبلغی بعنوان مهربزن بپردازد کم باشد یابیش و در نظرمن یك حقیقت خاصی است جدا از نکاح وازدواج و هیچگونه آثار وتعهدات آنرا ندارد مانند نفقه وتوارث واحکام عمده طلاق و ظهار وایلاء ولعان درآن نیست و تشریع آن مورد اتفاق مسلمانانست ودر حقیقت ابتکار تشریعی اسلامست زیرااین عنوان درجامعه عرب نبوده است وعرب در برابر نکاح معمولی تملك زنان را قانونی می دانسته ودر غیراین دو صورت همان ارتباط نامشروع رامعمول می داشته که زنی را رفیق خصوصی خودمیگرفته است بعنوان (خدن)ـ (مترس) ویا بعنوان فحشاءدربرابراجرتی ویا بی اجرت بااو نزدیك میشده است.

١٣٤ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن معمر بن خلّاد قال : قال لي أبو الحسن الرضا عليه السلام : قال لي المأمون : يا أبا الحسن لو كتبت إلى بعض من يطيعك في هذه النواحي الّتي قد فسدت علينا ، قال : قلت له : يا أمير المؤمنين إن وفيت لي وفيت لك إنّما دخلت في هذا الأمر الذي دخلت فيه على أن لا آمر ولا أنهى ولا أولّي ولا أعزل وما زادني هذا الأمر الذي دخلت فيه في النعمة عندي شيئاً ولقد كنت بالمدينة وكتابي ينفذ في المشرق والمغرب ولقد كنت أركب حماري وأمرّ في سكك المدينة وما بها أعزّ منّي وما كان بها أحدٌ منهم يسألني حاجة يمكنني قضاؤها له إلّا قضيتها له ، قال : فقال لي : أفي لك .

اسلام قانون متعه را بعنوان يك توسعه كامل در ارتباط زن ومرد تشريع كرد واين تشريع بنظر برخى خرمقدسان عرب مانند عمر ناروا مى نمود ومخالف باشعار عربيت شمرده ميشد واز اين رو عمر در طول مصاحبت با پيغمبر (ص) نتوانست اين حقيقت را هضم كند و وقتى حكومت بدست او افتاد بعنوان يك فرمان خصوصى آن را غدقن كرد و اين قانون اسلامى را توقيف نمود وچون باطبع عربى صحابه موافق بود مورد رضايت اكثر صحابه قرار گرفت ويك قانون درجه دوم شناخته شد وسپس فقهاء عامه بتوجيه ودليل تراشى براى آن بر آمدند.

ودر اين حديث بدين حقيقت اشاره شده است كه اين تشريع يك سر گرمى معقولى است براى انسان وشهوت وى بوضع آبرومندى تحليل ميرود واز ارتكاب سر گرميهاى نامعقولى چون استعمال نوشابه هاى الكلى وهرزگى مصون ميشود.

١٣٤ ـ ازمعمر بن خلاد گويد امام رضا (ع) بمن فرمود : كه مأمون بمن گفت اى اباالحسن كاش نامه هائى ببرخى پيروان خود در نواحى دچار شورش وانقلاب برعليه ما مينوشتى فرمود من باو گفتم ياامير المؤمنين اگر براى من نسبت به قراردادى كه شده وفادارى كنى من هم براى تو وفادارى ميكنم. همانا من در امر ولايت داخل شدم كه نه فرمانى دهم ونه غدقنى كنم ونه حكمرانى گمارم و نه حكم رانى را از كار بر كنار كنم و پذيرش ولايت عهد من براى من مايه فزونى نعمت ومقامى نشده است، من در مدينه بودم ونامه ام در مشرق ومغرب نفوذداشت سوار براغ خود ميشدم و در كوچه هاى مدينه گذر ميكردم ودر آن ازمن عزيز تر نبود، در آنجا كسى ازاهل مدينة نبود كه از من درخواستى كند ومن بتوانم آن را انجام دهم جز اينكه آن را انجام ميدادم براى او، فرمود در پاسخ من گفت من بتو وفادارم.

شرح ـ ازاين حديث استفاده ميشود كه منظور مأمون از آوردن امام رضا بخراسان و وارد كردن او در حكومت استفاده از نفوذ آن حضرت بوده است در خنثى كردن شورش انقلابى ملت هاى ستمكشيده كه در اطراف كشور پهناور آن روز براثر فشار حكمرانان ووابستگان درباريان و شاهان وقت بستوه آمده ودر مبارزه جدى وپى گيرى وارد شده بودند و جهت خود دارى آن حضرت ازقبول خلافت اين بوده است كه دستگاه مأمونى مى خواسته است بامعرفى آن حضرت بعنوان خليفه وقت سرپوش روى جنايات خاندان خود بگذارد و پايه حكومت خود را محكم سازد و شورش و

۱۳۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : حقٌّ على المسلم إذا أراد سفراً أن يُعلم إخوانه وحقّ على إخوانه إذا قدم أن يأتوه .

۱۳۶- وبهذا الاسناد قال: قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : خلّتان كثير من الناس فيهما مفتونٌ :الصحّة والفراغ .

مبارزه حق جويان را سر كوب وخفه نمايد وامام زير اين بار نرفت تااو را مجبور كرد بپذيرفتن ولايت عهد كه ازاين راه اورا خرده خرده وارد امور كند وحضرت هم شرط عدم مداخله مطلق در كارها را نمود وظاهراً منظور حضرت اينستكه طبق عهديكه بامن كردى بايد مرا از تبليغات حكومتى هم معاف دارى واز نامه نگارى من صرف نظر كنى.

۱۳۵ ـ از امام صادق (ع) كه پيغمبر (ص) فرمود: بر مسلمان بايست كه چون مى خواهد سفر كند به برادران دينى خود خبر دهد وبر برادرانش هم بايست كه هر گاه از سفر آيد از او ديدن كنند.

شرحـ از مجلسى ره ـ « قوله حق » ـ يعنى ثابت و لازم است و حمل بر استحباب شده پايان نقل از مجلسى ره.

من گويم حق تعهدى استكه براثر قرار يااعتبار و تشريع شارع مقدس بر عهده مكلف آيد و مراعات آن اداى آنست واگر ادانشد چه اثرى دارد؟ بايد ازدليل ديگرى استفاده شود آثار پرداخت نكردن حق يا غرامت است مانند حقوق مالى ويا كيفر وعقابست با مراتب متعدده اى كه دارد و يا صرف سرزنش و توبيخ است و دليل اثبات حق به نفس خود اثبات اين آثار را نميكند و در هر جا بدليل مخصوص بايد ثابت شود مثلا فطره حق لازمى است ولى اگر تا ظهر روز عيد ماه رمضان پرداخت نشد غرامتى ندارد گو اينكه عقاب دارد مانند نفقه اقارب ونفقه زوجه هم درهر روز حق واجبى است واگر پرداخت نشد غرامت دارد.

ونكته ديگرى كه ازاين حديث استفاده ميشود اينستكه اين دوحق در برابرهم مى باشندواگر شخص هنگام سفر ببرادر دينى خود خبرداد و بعبارت ديگر بااو خداحافظى كرد واين احترام رااز او رعايت كرد هنگام مراجعت هم بر او حق دارد كه از او ديدن كند و اين احترام او را با اين عمل عوض دهد و اگر باو خبر ندهد و با او خدا حافظى نكند از او در برابر حق ديدن ندارد و حق گله از او ندارد گرچه حق ديدار مطلق كه ميان برادران دينى مشروع است بجاى خود باقى است.

۱۳۶ـ پيغمبر (ص) فرمود: دو خصلتند كه بسيارى از مردم در آن دو بفتنه اندرند:

۱ـ تندرستى ۲ـ فراغت.

شرحـ ازمجلسى ره ـ قوله فيهمامفتون ـ چند وجه دارد:

۱ـ بمعنى اختبار و آزمايش باشد يعنى بيشتر مردم بوسيله اين دوآزمايش ميشوند ازطرف خدا كه آيا شكر آن را ميگذارند وقدر آن را ميدانند يانه؟

۱۳۷ ـ وبهذا الاسناد قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام: من عرّض نفسه للتهمة فلا يلومنّ من أساء به الظنّ، ومن كتم سرّه كانت الخيرة في يده .

۱۳۸ ـ الحسين بن محمّد الأشعريّ ؛ عن معلّى بن محمّد ، عن محمّد بن جمهور ، عن شاذان ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال لي أبي: إنّ في الجنّة نهراً يقال له: جعفر على شاطئه الأيمن درّةٌ بيضاء فيها ألف قصر في كلّ قصر ألف قصر لمحمد وآل محمّد صلى الله عليه وآله وسلم وعلى شاطئه الأيسر درّةٌ صفراء فيها ألف قصر في كلّ قصر ألف قصر لابراهيم وآل إبراهيم صلى الله عليه وآله وسلم .

۱۳۹ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما التقت فئتان قطّ من أهل الباطل إلّا كان النصر مع أحسنهما بقية على [أهل] الاسلام .

۲ـ بمعنی گمراهی ۳ـ بمعنی گنه ورزی ٤ـ بمعنی عذاب. یعنی بیشتر مردم از تندرستی و فراغت خاطر سوء استفاده کنند و گمراه شوند و یا گنه کار گردند و یا عذاب کشند.

۱۳۷ـ امیرالمؤمنین (ع) فرمود : هر که خود را در معرض تهمت و بدبینی انداخت باید سرزنش نکند کسی را که باو بدگمان میشود و هر که راز خود نهان دارد اختیار بدست اواست.

۱۳۸ـ ازشاذان که امام کاظم (ع) بمن فرمود. که پدرم بمن فرموده است در بهشت نهریست که نام آن جعفر است و بر کناره راستش یك درسپیدیست که در آن هزار کاخست و در هر کاخی هزار کاخ دیگر و همه آن از آن محمد و آل محمد است (ص) و بر کناره چپش یك در زردی است و در آن هزار کاخ است و در هر کاخی هزار کاخ دیگر و همه آن از ابراهیم و آل ابراهیم است

۱۳۹ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هرگز دو لشکر و دو دسته از اهل باطل با هم روبرو نشوند و ستیزه نکنند جز اینکه پیروزی با آن دسته است که نسبت باهل اسلام بهتر رعایت دارند و مسلمین را بهتر حفظ میکنند.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله مع احسنهما بقیة » یعنی هر کدام رعایت بهتری از اسلام دارند وباین معنا است قول خدا تعالی (۱۱۷ـ هود) رعایت کنندگانی که از تباهی در زمین جلوگیری کنند- وحاصل اینستکه رعایت دین اسلام مایه پیروزی و غلبه است چنانچه گفته‌اند ملك وملت توام یکدیگرند پایان نقل ازمجلسی ره .

من گویم حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده‌های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است و با اینکه تعلیمات قرآن و اسلام در جوهر خود مردم را بایمان و پرستش خداوند دعوت میکنند ولی بعنوان مقدمه و هدف درجه دوم بعمران و آبادی و صلح مردم هم دعوت میکنند و هر کس هم این هدف درجه دوم را رعایت کند مورد تایید خداوند جهانست.

۱٤۰ ـ عنه ؛ عن أحمد ، عن عليّ بن حديد ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: جبلت القلوب على حبّ من ينفعها وبغض من أضرّ بها .

۱٤۱ ـ محمّد بن أبي عبدالله ، عن موسى بن عمران ، عن عمّه الحسين بن عيسى بن عبدالله عن عليّ بن جعفر ، عن أخيه أبي الحسن موسى عليه السلام قال : أخذ أبي بيدي ثمّ قال : يا بنيّ إنّ أبي محمّد بن عليّ عليهما السلام أخذ بيدي كما أخذت بيدك وقال: إنّ أبي عليّ بن الحسين عليهما السلام أخذ بيدي وقال : يا بنيّ ! افعل الخير إلى كلّ من طلبه منك فان كان من أهله فقد أصبت موضعه و إن لم يكن من أهله كنت أنت من أهله ؛ و إن شتمك رجلٌ عن يمينك ثمّ تحوّل إلى يسارك فاعتذر إليك فاقبل عذره .

۱٤۲ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم ، والحجّال ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : كان كلّ شيء ماء و كان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثمّ أمر النار فخمدت فارتفع من خمودها دخان فخلق الله عزّ وجلّ السّماوات من ذلك الدّخان وخلق الله عزّ وجلّ الأرض من الرماد ثمّ اختصم الماء والنّار والرّيح فقال الماء : أنا جند الله الأكبر وقالت النّار : أنا جند الله الأكبر

۱٤۰ـ از امام صادق (ع) که فرمود: دلها سرشته شدند بر دوستی هر کس بدانها سود رساند و بدشمنی هر کس بدانها زیان رساند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ غرض تشویق باینستکه بمردم سود رسانند تا دوستی آنهارا بدست آورند و از زیان رساندن بمردم بر حذر باشند تا دشمن آنها نشوند پایان نقل از مجلسی ره . من گویم گویا شاعر ازاین جا درك کرده و گفته است :

جانب دلها نگاه دار که سلطان ملك نگیرد اگر سپاه ندارد

۱٤۱ـ از علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) که پدرم دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم راستی پدرم محمدبن علی دست مرا گرفت چنانچه دست تو را گرفتم و فرمود: پدرم علی بن الحسین (ع) دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم هر کس از تو خوبی درخواست کرد دریغش مدار اگر شایسته آن باشد تو کاری بجا کرده‌ای و اگر هم شایسته آن نیست تو خود شایسته آنی و اگر مردی در سوی راست تو دشنامت داد و بسوی چپت جابجا شد و از تو پوزش خواست پوزش وی را بپذیر و از او در گذر.

۱٤۲ـ از محمدبن مسلم گوید: امام صادق (ع) فرمود: همه چیز آب بود وعرش وی بر آب استوار بود، خدا عزذکره فرمان کرد تا آن آب شعله آتشین بر آورد و بآتش فرمان داد خاموشی گرفت از خموشی آن دودی برخاست و خدا عزوجل آسمانها را از آن دود بیافرید و خدا عز وجل زمین را از خاکستر آفرید، سپس آب و آتش و باد با هم خصومت آغاز کردند آب گفت من جند الله

وقالت الرّيح : أنا جند الله الأكبر ؛ فأوحى الله عزّ وجلّ إلى الرّيح أنت جندي الأكبر .

اکبرم و آتش گفت من جندالله اکبرم و باد گفت من جندالله اکبرم و خدا عزوجل بباد وحی فرستاد که توئی لشکر بزرگتر من.

شرحـ از مجلسی ره ـ این حدیث با همین سند و با همین مضمون در حدیث شصت و هشتم گذشت پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث دلالت روشنی دارد براینکه مقصود از آبیکه مایه و پایه آفرینش جهان است همان ماده نخست است و بنا بتحقیق دانشمندان امروز بصورت قطعه بسیار وسیع و پردامنه مه در عمق عمیقی از فضا وجود داشته و این قطعه‌های وسیع در پیش رفت خود بصورت یك گرد باد های خروشان و شعله‌ور فضائی در آیند که از آنها تعبیر بزوابع حلقیه کنند و پس از یك دوره طولانی فرو نشینند و سیارات یك منظومه شمسی از آنها پدیدار گردد و تعبیر از این تیکه مه فضائی بآب بسیار مناسب است:

۱ـ دور نمای آنها بمانند یك دریای بیکرانه آبست.

۲ ـ جسم سیالی است که در زبان عمومی تعبیری جز با کلمه ماء در عربی و آب در فارسی ندارد

۳ـ آب در تحلیل و تجزیه خود بهمین مواد میرسد.

و آسمان همان فضای یك منظومه شمسی است که بوسیله همین ستاره وسیارات چهره خودرا مینماید و بعبارت دیگر آسمان در نظر عرف چیزی نیست جز همان منظره فضائی که بوجود ستاره ها معلوم و مفهوم میگردد بلکه از نظر علمی هم فلاسفه یونان برای اثبات افلاك دلیلی جز همان سیارات و ستاره‌ها ووضع حرکات آنها نداشته‌اند و تعبیر یك فضای ستاره نما با آسمان با مفهوم عرفی و علمی این کلمه موافق است و اینکه میفرماید خداوند فرمان داد و این آب شعله‌ور بآتش شد بهترین بیان تبدیل یك قطعه مه فضائی است بیك طوفان آتش زا که مطابق تحقیق دانشمندان فضائی امروزه است و اگر این حقیقتیکه امروز در پیدایش منظومه های شمسی میگویند بـا یك زبان عمومی بخواهیم ادا کنیم و آن هم در آن تاریخ که امام باقر (ع) سخن گفته است بهتر و شیوا تر از این نمیتوان گفت.

(حديث زينب العطارة)

۱۴۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عبدالرّحمن بن أبي نجران ؛ عن صفوان ، عن خلف بن حمّاد ، عن الحسين بن زيد الهاشميّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : جاءت زينب العطّارة الحولاء إلى نساء النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم وبناته و كانت تبيع منهنّ العطر فجاء النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم وهي عندهنّ فقال : إذا أتيتنا طابت بيوتنا فقالت : بيوتك بريحك أطيب يارسول الله ، قال : إذا بعت فأحسني ولاتغشّي فانّه أتقى وأبقى للمال ، فقالت : يارسول الله ماأتيت بشيء من بيعي وإنّما أتيت أسألك عن عظمة الله عزّ وجلّ ؛ فقال : جلّ جلال الله سأحدّثك عن بعض ذلك ؛ ثمّ قال : إنّ هذه الأرض بمن عليها عند الّتي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ وهاتان بمن فيهما ومن عليهما عند الّتي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ والثالثة حتّى انتهى إلى السابعة وتلا هذه الآية «خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهنّ»

حديث زينب عطاره

۱۴۳ـ از حسين بن زيد هاشمى از امام صادق (ع) فرمود: زينب عطر فروش كه بانوئى قبيح بود نزد همسران و دختران پيغمبر (ص) آمده وبكسان خاندان پيغمبر عطر ميفروخت، پيغمبر بخانه آمد و زينب در ميان آنان بود، رو باو كرد و فرمود: هرگاه تو نزد ما بيائى خانه هاى ما خوش بو ميشود.

زينب ـ يا رسول‌الله خانه‌هاى تو ببوى خوش خودت خوشبوتر است.

پيغمبر (ص) هرگاه فروش كنى خوب بفروش و غش مكن و با عطر چيزى ديگر آميخته مكن زيرا كه پرهيزكارى بهترى است و براى دارائى نگهدارتر است.

زينب ـ يا رسول الله من اكنون نيامدم چيزى بفروشم و آمدم از عظمت خدا عز وجل از شما بپرسم.

رسولخدا (ص)ـ جل جلاله من بخوبى برخى از آن را براى‌تو باز گويم:

فرمود: راستى اين زمين و هر كه در آنست در برابر آنچه زير آن قرار گرفته است چون حلقه‌اى است كه در سرزمين پهناورى تهى افتاده باشد و اين هر دو با آنچه در آنها و بر آنها است در برابر آنچه زير آنند چون حلقه‌اى است كه در فلاتى تهى افتاده اند و سومى هم تا برسد بهفتمى و اين آيه را خواند (۱۲ ـ الطلاق) آفريد هفت آسمان را و از زمين هم بمانند آنها

شرحـ از مجلسى ره ـ «قوله عند التى تحتها» از اين عبارت استفاده ميشود كه زمين هم طبقاتى دارد روى يكديگر و برخى هفت زمين را بهفت اقليم تفسير كرده و برخى خود زمين راسة طبقه دانسته گرد هم:

۱ـ خاك صرف بسيط ۲ـ گل كه مخلوط بآبست و بر زبر آنست ۳ـ طبقه ظاهره روى‌زمين

که با آب یك کره بحسابست و هوا هم خود سه کره است:

۱ ـ هوای گرد زمین تـا مسافتی که حرارت آفتاب در آن منعکس میشود و قابل تنفس و زندگی است.

۲ـ هوای خالص زمهریری تهی از حرارت.

۳ـ هوای مجاور کره نار.

و کره نار هم یکی و این مجموع میشود۷ که زیر فلك و در برابر آبست.

و برخی زمین را دو کره دانسته و آب را کره سوم و برخی هوا را دو کره شمرده و برخی چهار کره و اساس همه اینستکه زمین در برابر آسمان باشد و باینهفت طبقه تفسیر گردد و حمل آیات و اخبار بر این تاویلات دور است.

و وجه دیگری در۷ زمین و۷ آسمان از امام رضا روایت شده است؛ علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسین بن خالد روایتکرده که گوید بامام رضا (ع) گفتم بمن خبر ده از تفسیر قول خدا (۷ـ الذاریات) والسماء ذات الحبك.

در پاسخ فرمود: یعنی آسمان با زمین در رشته کشیده شده و خوب بهم بافته است (مجمع البحرین گوید حبك الثوب اذااجاد نسجه) و انگشتان خود را مشبك کرد.

راوی ـ چگونه آسمان با زمین بهم بافته است با اینکه خدامیفرماید (۲ـ الرعد) بر آورده است آسمانهارابی ستونهائیکه شماها بچشم خود بنگرید.

امام (ع)ـ سبحان‌الله نیست که میفرماید بی‌ستونها که شما بنگرید و بچشم شما آیند؟

راوی ـ چرا.

امام (ع)ـ پس در اینجا ستونها است ولی شماها نمیبینید.

راوی ـ خدا مرا قربانت کند این چگونه‌میباشد ؟

گوید امام مشت چپ خود را گشود و کف راست را بزیر آن نهاد و فرمود: این زمین‌دنیا است و آسمان دنیا بر زبر آنست بمانند گنبدی و دوم زمین بر زبر آسمان دنیا است و دوم‌آسمان چون گنبدی روی آنست و زمین سوم بالای آسمان دوم است و سوم‌آسمان بالای آن گنبدیست‌و زمین چهارم بالای آسمان سومست و آسمان چهارم گنبدیست بر فراز آن و زمین پنجم‌بالای‌آسمان چهارمست و آسمان پنجم گنبدیست برفراز آن و زمین ششم بالای آسمان پنجمست و آسمان ششم گنبدیست برزبر آن و زمین هفتم بالای آسمان ششمست و آسمان هفتم بالای آن چون گنبدیست‌و عرش رحمن بالای هفتم آسمانست و اینست معنی قول خداتعالی (۱۲ـ الطلاق) آفرید۷ آسمان و اززمین هم بمانند آنان، امر درمیان آنها فرودآید.

واما صاحب‌الامر همان رسولخدا (ص) است ووصی بعداز رسولخدا (ص) که قائم روی زمین است وهمانا که‌امر بوی فرودآید ازبالا ازمیان آسمانها وزمینها.

راوی ـ پس‌زیر پای‌ما جزهمان یکزمین نیست؟

امام (ع)ـ زیر پای ما جز یك زمین نیست و راستی آن شش بالای سر ما هستند(پایان‌حدیث امام‌رضا).

والسبع الأرضين بمن فيهن ومن عليهن على ظهر الديك كحلقة ملقاة في فلاة قي والديك له جناحان جناح في المشرق وجناح في المغرب ورجلاه في التخوم، والسبع والدّيك بمن فيه ومن عليه على الصّخرة كحلقة ملقاة في فلاة قي والصخرة بمن فيها و من عليها على ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قي والسّبع والدّيك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والدّيك والصخرة والحوت والبحر المظلم على الهواء الذّاهب كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والدّيك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء على الثرى كحلقة ملقاة في فلاة قي، ثمّ تلا هذه الآية «له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى» ثمّ انقطع الخبر عند الثرى، والسبع والدّيك والصخرة والحوت والبحر

وممكنست این هر دو معنی از هفت زمین منظور آیه باشند باعتبار بطون متعددیکه در هر آیه است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- این بیان روشن و گویای امام هشتم تاییدمیکند همان معنی را که برای آسمان درزبان قرآن وحدیث بیان کردیم و آن اینست که آسمان عبارت ازیك فضای ستاره نما است که بشکل گنبدی بالای زمین نمودار است وچهره و نمودی ندارد جز بوسیله همان نورپاشی اختران روز ویاشب ودلالت روشنی دارد براینکه مقصود از زمین درزبان قرآن وحدیث همان اجسام معلقه درفضا هستند که بزبان امروز ازآنها بستاره وسیاره تعبیر میشود وشاید مقصود امام از تنظیم ۷ زمین و۷ آسمان همان شرح منظومه شمسی ما باشد تا آنجا که درتاریخ صدور حدیث معروف ومفهوم بوده است واین حدیث خودیکی از گنجینه های علم امامت استکه برای دانشمندان امروزدنیا بسی پرمعنا است.

شرح- ازمجلسی ره- «فی فلات قی» فلات دشت پهناور وقی بمعنی تهی است.
دنباله حدیث ۱۴۳-

واین هفت زمین با آنچه در آنها است و آنچه بر آنها است بر پشت خروس چون حلقه ایستکه دردشت پهناور تهی افتاده است و آن خروس دو بال دارد یك بال در مشرق و بالی درمغرب ودو پادرعمق عمیق. واین هفت و آن خروس وهر که در آنست وهر که بر آنست برروی صخره چون حلقه ای استکه دردشت پهناور تهی افتاده است و آن صخره باهر که در آنست وهر که بر آنست بر پشت ماهی چون حلقه ای استکه دردشت پهناور تهی افتاده است و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی باهر که در آنست و هر که بر آنست بر صحنه دریای تاریك چون حلقه ای استکه دربیابان پهناور تهی افتاده است،

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریك برهوای روان چون حلقه ای استکه دردشت پهناور تهی افتاده است.

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریك باهوا برزبر ثری چون حلقه ای استکه دردشت پهناور تهی افتاده است.

سپس این آیه راخواند (٦- طه) ازآن اواست آنچه درآسمانها است ودر زمین ومیانه آنهاو آنچه زیر ثری است (خاك نمدار زیرقشر ظاهر زمین).

المظلم والهواء والثرى بمن فيه ومن عليه عند السماء الأولى كحلقة في فلاة قيّ و هذا كلّه والسماء الدّنيا بمن عليها ومن فيها عند الّتي فوقها كحلقة في فلاة قيّ وهاتان السّماءان ومن فيهما ومن عليهما عند الّتي فوقهما كحلقة في فلاة قيّ وهذه الثلاث بمن فيهن ومن عليهنّ عند الرابعة كحلقة في فلاة قيّ حتّى انتهى إلى السّابعة وهنّ و من فيهنّ ومن عليهنّ عند البحر المكفوف عن أهل الأرض كحلقة في فلاة قيّ وهذه السبع والبحر المكفوف عند جبال البرد كحلقة في فلاة قيّ و تلا هذه الآية : «وينزّل من السماء من جبال فيها من برد» وهذه السّبع والبحر المكفوف و جبال البرد عند الهواء الذي تحار فيه القلوب كحلقة في فلاة قيّ وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة قيّ وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسيّ كحلقة في فلاة قيّ ثمّ تلا هذه الآية : «وسع كرسيّه السموات والأرض ولا يؤوده حفظهما وهو العليّ العظيم» وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء

سپس خبر و آگاهی بشر در همین طبقه ثری منقطع است (و از آن جز بیخبری خبری نیست) وآن هفت وآن خروس وآن صخره وآن ماهی وآن بحر تاریك وآن هوا وآن ثری همه در برابر آسمان نخست چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

واین همه با آسمان نزدیك و با هر که بر آنست ودر آنست نزد آنکه برفراز آنست چون حلقه‌ای است در دشت پهناور.

واین دو آسمان وهر که در آنست وهر که بر آنست نزد آنکه برفراز آنهاست چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

واین هر سه با هر که در آنست و بر آنست نزد چهارمین چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی تا برسد بآسمان هفتم وهمه آنها وهر که در آنست و بر آنست در برابر دریائی که از اهل زمین نهفته است چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

و این هفت و آن دریای نهان در برابر کوه های تگرك چون حلقه‌ای است در دشت تهی و این را خواند (٤٣- النور) وفرو فرستد از آسمان از کوه‌هائیکه در آنست تگرك.

و این هفت و آن دریای نهان و کوه‌های تگرك در برابر هوائیکه دلها در آن سرگردانند چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

و این هفت و دریای نهان و کوه های تگرك و هوا در برابر حجب نور چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

واین هفت و دریای نهان و کوه‌های تگرك و هوا و حجب نور در برابر کرسی چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی وسپس این آیه راخواند (٢٥٥- البقره) فراگیرد کرسیش همه آسمانها و زمین را و بر او رنجی ندارد نگه‌داری آنها واو است علی و عظیم .

وحجب النور والكرسيّ عندالعرش كحلقة في فلاة قيّ وتلاهذه الآية: «الرّحمن على العرش استوى» وفي رواية الحسن الحجب قبل الهواء الذي تحار فيه القلوب.

(حديث الذى اضاف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالطائف)

۱۴۴ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن يزيد الكناسيّ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كان نزل على رجل بالطائف قبل الاسلام فأكرمه فلمّا أن بعث الله محمّداً صلی الله علیه و آله و سلم إلى النّاس قيل للرّجل: أتدري من الذي أرسله الله عزّ وجلّ إلى النّاس؟ قال: لا، قالوا له: هو محمّد بن عبدالله يتيم أبي طالب و هو الذي كان نزل بك بالطائف يوم كذا و كذا فأكرمته، قال: فقدم الرّجل على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسلّم عليه وأسلم، ثمّ قال له:

واین هفت و دریای نهان و کوه‌های تگرگ و حجب نور و کرسی دربرابر عرش چون حلقه‌ای است دردشت تهی واین آیه راخواند (ه- طه) رحمن برعرش استواداست- ودرروایت حسن حجب پیش ازهوائی است که دلهادرآن سرگردانند.

شرح- از مجلسی (ره)- قوله(ص)«ثم انقطع الخبرعند الثری» یعنی ما دستور نداریم از آن خبر بدهیم.

قوله (ص) «عندالبحر المكفوف عن اهل الارض» یعنی ازآن دریا آبی باهل زمین فرودنشود یانتوانند بدان نگاه کنند.

قوله «فی روایة الحسن» شاید مقصود ابن محبوب است یعنی روایت درکتاب اوچنین بوده‌است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- ما درشرح اخبار گذشته تفسیر برخی بیانات اینگونه احادیثرا درج کردیم ودراین جاتوجه باین نکته بجااستکه این حدیث درسی استکه پیغمبر اسلام بیك بانوی اسلامیکه زنی عطرفروش میباشد داده وازاینجا میتوان پی بعظمت مکتب پیغمبر اسلام برد و روشیکه در پرورش جامعه بشری داشته واعتباریکه ازتعقل وهوش جنس زن نموده است ونکاتیکه در پیشرفت فرهنك بجامعه عرب وعموم بشر داده‌است. اگرماهمین یك درس اورا که ببانوئی میگفته‌از نظر حقیقت بسنجیم بحقائقی بسیارشگرف وعمیق پی‌خواهیم برد.

حدیث آنکسیکه در طائف رسولخدا (ص) را مهمانی کرد

۱۴۴- یزید کناسی از امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) پیش‌از اسلام در طائف بمردی وارد شد و آنمرد از وی پذیرائی کرد واورا گرامی شمرد وچون خداوندش بمردم مبعوث کرد بدانمرد گفتند آیا میدانی اینکه خداعزوجل بمردم فرستاده کیست؟ گفت: نه، گفتند او محمد بن عبدالله یتیم ابیطالب است ووی همانکسی است که در روز چنان وچنین بطائف آمد وتو اورا ارجمند داشتی وپذیرائی کردی، آنمرد نزد رسولخدا (ص) آمد وبر اوسلام کرد ومسلمان شدوسپس گفت یارسول الله مرا میشناسی؟

أتعرفني يارسول الله ؟ قال : ومن أنت ؟ قال: أنا ربُّ المنزل الذي نزلت به بالطائف في الجاهليّة يوم كذا و كذا فأكرمتك فقال له رسول الله ﷺ : مرحباً بك سل حاجتك ، فقال: أسألك مأتي شاة برعاتها ، فأمر له رسول الله ﷺ بما سأل ، ثمّ قال لأصحابه : ما كان على هذا الرجل أن يسألني سؤال عجوز بني إسرائيل لموسى عليه السلام فقالوا : وما سألت عجوز بني إسرائيل لموسى ؟ فقال : إنّ الله عزّ ذكره أوحى إلى موسى أن احمل عظام يوسف من مصر قبل أن تخرج منها إلى الأرض المقدّسة بالشأم فسأل موسى عن قبر يوسف عليه السلام فجاءه شيخ فقال : إن كان أحد يعرف قبره فعلانة ، فأرسل موسى عليه السلام إليها فلمّا جاءته قال : تعلمين موضع قبر يوسف عليه السلام ؟ قالت نعم قال : فدُلّيني عليه ولك ما سألت قال: لا أدلّك عليه إلّا بحكمي، قال : فلك الجنّة ، قالت : لا إلّا بحكمي عليك ، فأوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى لا يكبر عليك أن تجعل لها حكمها فقال لها موسى: فلك حكمك ، قالت: فانّ حكمي أن أكون معك في درجتك الّتي تكون فيها يوم القيامة

رسولخدا (ص)- تو كيستى؟

مرد طائفى- من صاحب همان منزلم كه شما درزمان جاهليت درطائف بدان نزول كردى درروز چنان وچنين ومن ازشما پذيرائى كردم واحترام نمودم.

رسولخدا (ص)- خوشآمدى حاجت خودرا بخواه.

آنمرد طائفى- من ازشما دويست سر گوسفند باچوپانهاى آن خواستارم .

رسولخدا (ص) دستور داد تا آنچه راخواست بوى دهند سپس باصحاب خود فرمود: چه باكى داشت اين مرد از اينكه از من خواهش آن پيره زن بنى اسرائيل را بكند كه وى ازموسى كرد؟.

اصحاب پيغمبر(ص)- بفرمائيد كه عجوز بنى‌اسرائيل از موسى (ع) چه‌خواهشى كرد؟

پيغمبر (ص)- خداعز ذكره بموسى (ع) وحى كرد تا استخوانهاى يوسف رااز مصر باخود ببرد پيش ازآنكه ازآنجا بارض مقدسه شام بيرون شود، موسى از محل دفن يوسف پرسيد وپيره‌مردى نزد اوآمد وگفت اگر كسى باشد كه آن‌را بداند فلانه‌زنست موسى بدنبال او فرستاد وچون آمد باو گفت توجاى گوريوسف راميدانى؟

-آرى ميدانم .

موسى - مرا بدان ره‌نمائى كن وهرچه خواهى بتوميدهم.

عجوز- من تورا بدان ره‌نمائى نكنم جزاينكه هرپاداشى خود بخواهم بمن بدهى.

موسى- براى تو بهشت راتعهد ميكنم.

عجوز- نه‌بايد بحكم‌خودم‌تعهد كنى- خداعزوجل باووحى كرد برتو گران‌نباشد كه حكم خوداورا بپذيرى وهرچه خودش خواست باو بدهى.

موسى - بسيارخوب هرچه خودت بخواهى بتو ميدهم .

عجوز- حكم خودم اينستكه من روز قيامت كه ميشود دربهشت باتوهمدرجه باشم.

في الجنّة! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ما كان على هذا لو سألني ماسألت عجوز بني إسرائيل .

۱۴۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : كانت امرأة من الأنصار تودّنا أهل البيت و تكثر التعاهد لنا وإنّ عمر بن الخطّاب لقيها ذات يوم وهي تريدنا فقال لها : أين تذهبين ياعجوز الأنصار؟ فقالت : أذهب إلى آل محمّد أسلّم عليهم وأجدّد بهم عهداً وأقضي حقّهم ، فقال لها عمر : ويلك ليس لهم اليوم حقّ عليك ولاعلينا إنّما كان لهم حقّ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأمّا اليوم فليس لهم حقّ فانصرفي ، فانصرفت حتّى أتت أمّ سلمة فقالت لها أمّ سلمة: ماذا أبطأبك عنّا؟ فقالت: إنّي لقيت عمر بن الخطّاب وأخبرتها بما قالت لعمر وماقال لها عمر، فقالت لها أمّ سلمة : كذب لايزال حقّ آل محمّد صلى الله عليه وآله وسلم واجباً على المسلمين إلى يوم القيامة .

رسولخدا (ص) باصحاب خود فرمود: چه باکی بود براین مرد که اگر از من خواهش آن عجوز بنی اسرائیل را میکرد ؟

شرح- در این روایت پرورش دیگری است برای بلند همتی و مقام معرفت و بیانیست ازاستعداد زن برای درك مقامات معنویه و مراتب ایمانیه وشرحی است ازمساوات مرد وزن درمیدان مسابقه بشریت و اعلامیست که پیغمبر اسلام بمردان امت مینماید که از زنان با معرفت واپس نمانید و خود را به آنان برسانید و این خود درس دیگری است برای زنان امت که نباید دنبال زر و زیور این جهان روند و خود را بعروسکی بیروح تبدیل کنند بلکه باید روحی بزرك و همتی والا داشته باشند.

(داستان یك بانوی والامقام اسلامی)

۱۴۵- از عبدالله بن سنان که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود : یکزن انصاری دوستدار ما خاندان بود و بسیار به احوال پرسی ما میآمد یك روز عمر بن خطاب باو بر خورد که او قصد خانه ما را داشت .

عمر- ای عجوز انصار بکجا میروی؟

بانو - من نزد آل محمد میروم تا بآنها سلام کنم و از آنها احوال پرسی کنم و حق آنها را بپردازم .

عمر- وای بر تو آنها امروزه بر تو و بر ما دیگر حقی ندارند همانا حق آنان در زندگی رسولخدا بود و گذشت و امروز دیگر حقی ندارند بر گرد .

آن بانو برگشت تااینکه نزد ام سلمه رفت، ام سلمه باو گفت برای چه این بار دیر کردی ؟در پاسخ گفت من بعمر بن خطاب بر خوردم و باو گزارش داد که او بعمر چه گفت وعمر باو چه گفت ام سلمه گفت او دووغ گفته است پیوسته تا روز قیامت حق آل محمد برمسلمانان واجب است.

شرح- از مجلسی (ره)- « قوله حتی اتت ام سلمة » یعنی پس از مدتی نزد ام سلمه رفت یا

۱٤٦ ـ ابن محبوب ، عن الحارث بن محمّد بن النعمان ، عن بريد العجليّ قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألّا خوف عليهم ولا هم يحزنون» قال : هم والله شيعتنا حين صارت أرواحهم في الجنّة واستقبلوا الكرامة من الله عزّ وجلّ ، علموا واستيقنوا أنّهم كانوا على الحقّ وعلى دين الله عزّ وجلّ واستبشروا بمن لم يلحق بهم من إخوانهم من خلفهم من المؤمنين ألّا خوف عليهم ولا هم يحزنون .

۱٤۷ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن محبوب . عن أبي أيّوب ، عن الحلبيّ قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ « فيهنّ خيرات حسان» قال : هنّ صوالح المؤمنات العارفات ، قال : قلت : «حور مقصورات في الخيام» ؟ قال الحور هنّ البيض المضمومات المخدّرات في خيام الدرّ والياقوت والمرجان؛ لكلّ خيمة أربعة أبواب، على كلّ باب سبعون كاعباً حجّاباً لهنّ ويأتيهنّ في

اینکه در همان برگشت بمنزل او رفت و برای گریز از عمر راه را عوض کرد . . . پایان نقل از مجلسی ره.

از این حدیث مطالب زیر بدست میآید -

۱ ـ بریدن مردم تا برسد بیك بانوی انصاریه از خانه پیغمبر (ص)هدف حکومت نا حق سقیفه بوده است و اینها از هر گونه رفت و آمد مردم بخانه آل محمد در هراس بودند و از آن دریغ داشتند .

۲ـ عمر خود برای این کار وظیفه یك پاسبان و مامور سازمان امنیت حکومت جور راانجام میداده است.

۳ـ حفظ ارتباط با مرکز رهبری حق در هر حال و بهر وضع ضرورت داردوحق واجبی است

(حدیث فضل شیعه)

۱٤٦ـ از برید عجلی گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۱۷۰ـ آل عمران) و مژده شادی دریابند درباره کسانیکه بدانها نرسیده‌اند در دنبال آنان ، که نه ترسی بر آنها هست و نه غمنده‌میشوند.

در پاسخ فرمود آنان بخدا سوگند که شیعیان ما هستند آنگاه که روحشان ببهشت رفت و از طرف خدا عزوجل پذیرائی شدند بدانند و یقین کنند که آنان بر حق بودند و بکیش خداعزّ وجل زیستند و مژده شادی گیرند درباره برادران دینی خود که در دنبال آنها هستند وبجای آن ها نشستند از مؤمنان که نه ترسی بر آنها است و نه غمنده میشوند.

۱٤۷ـ از حلبی گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۷۰ـ الرحمن) در آنست (یعنی بهشت) خوبان زیبا ـ فرمودمقصود زنان خوب مؤمنه وعارفه است گوید گفتم: تفسیر (۷۲ـ الرحمن) حوران اندرون خیمه‌ها ـ فرمود: مقصود حوریه‌هائیست که پیوسته پرده نشین بسر برده‌اند در میان خیمه‌هائی ازدر ویاقوت ومرجان، برای هرخیمه چهاردراست و برهردری‌هفتاددخترك پستان اناری دربان دارند ودر هرروزی بنزد آنان آیند که پشت پرده‌نشسته‌اند واز کرامت‌ولطف

كلّ يوم كرامة من الله عزّ ذكره [ل] يبشّر الله عزّ وجلّ بهنّ المؤمنين.

۱۴۸ - عليّ بن إبراهيم، وعدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً، عن محمّد بن عيسى عن يونس، عن أبي الصّباح الكناني، عن الأصبغ بن نباتة قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ للشمس ثلاثمائة وستّين برجاً كلّ برج منها مثل جزيرة من جزائر العرب، فتنزل كلّ يوم على برج منها فاذا غابت انتهت إلى حدّ بطنان العرش فلم تزل ساجدة إلى الغد ثمّ ترد إلى موضع مطلعها ومعها ملكان يهتفان معها وإنّ وجهها لأهل السماء وقفاها لأهل الأرض ولو كان وجهها لأهل الأرض لاحترقت الأرض ومن عليها من شدّة حرّها و معنى سجودها ما قال سبحانه وتعالى: «ألم تر أنّ الله يسجد له من في السموات ومن في الأرض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدّوابّ و كثير من الناس».

خداعزوجل آنهارا بمؤمنان مژده بخشند.

شرح - ازمجلسی ره - قوله تعالی «فیهن خیرات حسان» بیضاوی گفته خیرات مخفف خیرات (بتشدید) است یعنی خوبان زیرا خیر بمعنی أخیر یعنی خوبتر جمع ندارد وخیرات بتشدید هم قرائت شده است وحسان یعنی زیباچهره وزیبانهاد.

«حور» فیروزآبادی گفته حور جمع احور و حوراء است از حور و آن اینست که مردمك دیده خوب سیاه باشد و سفیدی دور آن پاك وشفاف باشد وحدقه دیده گشاده ومدور و پلکها نازك و لطیف و گرد پلکها سفید باشد وبرخی آن را بسیاه چشم تفسیر کردند بمانند آهو واین در بشر نیست وبعنوان استعاره آرند.

قوله تعالی «مقصورات فی الخیام» فیروزآبادی گفته امرأة مقصوره یعنی خانه نشین و ممنوع از خروج وبیضاوی گفته یعنی پرده نشین.

قوله «سبعون کاعبا» جوهری گوید کاعب دختر کی است که پستانش (بمانند اناری) بر آمده باشد.

(بیانی درباره خورشید)

۱۴۸ - از اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: راستی برای خورشید سیصد وشصت برج است و هر برجی چون جزیره ایست از جزائر عرب و هر روزی در برخی از آنها منزل دارد و هر گاه غروب کند بمرز درونی عرش رسد و پیوسته در سجده باشد تا فردا سپس بمطلع خود بر گردد وباآن دو فرشته باشند که آوازدهند وراستی روی آن بسوی اهل آسمانست وپشتش بزمین نشینان واگر رویش باهل زمین بود، زمین وهرچه برآنست از شدت گرمی میسوزانید و معنی سجده کردنش همانست که خداسبحانه وتعالی فرموده است (۱۸ - الحج) آیانبینی بهراستی خدا است که سجده کند برایش هر کس در آسمانها است وهر کس درزمین است وهم خورشید وماه وستاره‌ها و کوه‌ها و درخت وجنبده‌ها و بسیاری ازمردم.

۱۴۹ - عدّة من أصحابنا ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن إسماعيل بن مهران ، عمّن حدّثه عن جابر بن يزيد قال : حدّثني محمّد بن علي عليهما السلام سبعين حديثاً لم أحدّث بها أحداً قطّ ولا أحدّث بها أحداً أبداً فلمّا مضى محمّد بن علي عليهما السلام ثقلت على عنقي وضاق بها صدري فأتيت أبا عبدالله عليه السلام فقلت : جعلت فداك إنّ أباك حدّثني سبعين حديثاً لم يخرج منّي شيء منها ولا يخرج شيء منها إلى أحد وأمرني بسترها وقد ثقلت على عنقي وضاق بها صدري فما تأمرني؟ فقال : يا جابر إذا ضاق بك من ذلك شيء فاخرج إلى الجبّانة و احتفر حفيرة ثمّ دلّ رأسك فيها وقل : حدّثني محمّد بن علي بكذا و كذا ثمّ طمّه فان الأرض تستر عليك، قال: جابر ففعلت ذلك فخفّ عنّي ما كنت أجده .

شرح - از مجلسی ره- قوله «ثلثماة وستين برجاً» شاید مقصود ببرج درجه‌ها باشد که بحرکت خود هرروز در یکی منتقل شود وبطور تغلیب بیان شده‌است یا مقصود مدارات یومیه‌است که هرروز از سال بیکی از آنها منتقل میشود و این عدد بنا براینست که در عرف مردم سال را سیصد و شصت روز میگویند و اگرچه مطابق واقع حرکت خورشید و ماه نیست پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم - ممکنست مدارات یومیه همان سیصد و شصت باشند و در حال اعتدال ودررأس انقلاب شتوی وصیفی بطور تحقیق و یا تقریب مطلع و مغرب دو روز و یا بیشتر یکی باشد فتدبر.

قوله «مثل جزیرة من جزائر العرب» غرض بیان عظمت این درجاتست ووسعت سرعت حرکت درآن گرچه نسبت بحرکت یومیه کنداست.

قوله « فلم تزل ساجده »- یعنی فرمان بر و خاضع و منقاد امر خدا است و بامراوروانست تا طلوع کند.

قوله «معنی سجودها» محتملست دنباله خبر باشد وشاید اظهراینست که ازکلینی ویایکی از رواتست.. پایان نقل‌از مجلسی‌ره.

قوله « وجهها لاهل السماء » شایداز آن روی خورشید که برای مردم زمین نامرئیست حرارت بیشتری میتابد.

در اسرار احادیث

۱۴۹- از جابر بن یزید گوید امام باقرهفتاد حدیث بمن باز گفت که هرگز بکسی نگفتم و هرگز بکسی نگویم وچون امام باقر(ع) درگذشت بگردنم سنگین آمد وسینه‌ام تنگ‌شد و نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم قربانت پدرت هفتاد حدیث بمن گفته که چیزی از آنها ازمن برنیامده و اظهار نشده‌است باحدی‌وبمن سفارش کرده آن‌ها رانهان دارم وبر من بارسنگینی شده وسینه‌ام‌از آن تنگ‌شده شمابمن چه‌میفرمائید؟

درپاسخ فرمود: ای جابر هرگاه چیزی ازاین‌برتو تنگ‌شد برو بجبانه (یعنی بیابان)وگودالی بکن وسر رادرآن فروکن وبگو امام‌باقر مرابچنین وچنان حدیث کرده‌است سپس آن گودال راپراز خاک کن‌وروی‌آن‌را بپوش زیرا زمین راز تو را نگهمیدارد ، جابر گوید چنین کردم و خاطرم سبک شد .

عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران مثله .

۱۵۰ - عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن صفوان بن يحيى؛ عن الحارث بن المغيرة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : لا خذنّ البريء منكم بذنب السقيم ولم لأفعل ويبلغكم عن الرجل مايشينكم ويشينني فتجالسونهم و تحدّثونهم فيمرّ بكم المارّ فيقول : هؤلاء شرّ من هذا ، فلو أنّكم إذا بلغكم عنه ماتكرهون زبرتموهم ونهيتموهم كان أبرّ بكم وبي .

۱۵۱ - سهل بن زياد ، عن عمرو بن عثمان ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فلمّا نسوا ماذكّروا به أنجينا الذين ينهون عن السوء» قال : كانوا ثلاثة أصناف: صنف ائتمروا وأمروا فنجوا وصنف ائتمروا ولم يأمروا فمسخوا ذرّاً وصنف لم يأتمروا ولم يأمروا فهلكوا .

دستوری از امام صادق(ع)

۱۵۰- از حارث بن مغیره گوید امام صادق(ع) فرمود من بیگناهان شما را بتقصیر بیماران شما مسئول سازم ومؤاخذه کنم و چرا چنین نکنم؟ بشما از کردار مردی از شماها چیزی میرسد که مایه نکوهش و زشتی و چرکینی شماها و منست و بازهم با او وهمکنانش نشست و برخاست میکنید وسخن وحدیث میگوئید و کسی بشماها گذر میکند و میگوید اینها که با آنمرد نابکار نشسته‌اند از او بدترند و اگر چنانچه وقتی بشما از طرف اینگونه افراد کردار و گفتار بدی میرسد آنها را از خود برانید و به آنها درشتی کنید و آنها را باز دارید برای شماها وبرای من بهتر باشد.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ قوله « فیقول هؤلاء شر من هذا » ـ یعنی اینان که با این مرد فاسق معاشرت دارند و اورا از کردار بدش باز نمیدارند بدتر از خود اوهستند.

احادیثی در نهی ازمنکر

۱۵۱ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداتعالی (۱۶۴ـ الاعراف) چون فراموش کردند آنچه را بدان یادآور شدند نجات دادیم آنکسانی را که از بدی نهی میکنند ـ فرمود : سه دسته بودند:

۱ـ خود فرمانبر بودند و امر بدان هم میکردند ونجات یافتند.

۲ـ خود فرمانبر بودند ولی امر بمعروف نمیکردند و دیگران راهم وادار بدان نمیکردند و اینها بصورت مورچه مسخ شدند.

۳ ـ خود فرمانبر نبودند و گنه کار بودند و دیگران را هم امر بمعروف نمی کردند و هلاك شدند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله «فلما نسوا ماذکروا به» مشهور میان مفسران اینست که نسیان در اینجا بمعنی ترك عمدیست یعنی آنچه را صلحاء بآنان یادآوری نمودند عمل نکردند واین آیه در باره داستان اصحاب سبت نازل شده که جمعی یهود بودند درروزهای شنبه ماهی میگرفتند وآیه دنبال آن

١٥٢ - عنه ، عن عليّ بن أسباط ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم قال : كتب أبو عبدالله عليه السلام إلى الشيعة : ليعطفنّ ذوو السنّ منكم والنهى على ذوي الجهل وطلّاب الرئاسة أو لتصيبنّكم لعنتي أجمعين .

١٥٣ - محمّد بن أبي عبدالله ، و محمّد بن الحسن جميعاً ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن أبي جعفر الكوفيّ ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ و جلّ جعل الدّين دولتين دولة لآدم عليه السلام ودولة لابليس فدولة آدم هي دولة الله عزّ و جلّ فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعبد علانية أظهر دولة آدم و إذا أراد الله أن يعبد سرّاً كانت دولة إبليس ، فالمذيع لما أراد الله ستره مارقٌ من الدّين .

تصریح دارد که بصورت میمون مسخ شدند وجمع میان آیه وخبر اینست که دسته‌دوم بصورت مورچه مسخ شدند و دسته سوم بصورت میمون، ومقصود از هلاکت همین است که بمیمون مسخ شدند وروایت ابن‌طاوس در کتاب سعدالسعود آن را تأیید میکند (و پس از نقل روایت گوید) ابن‌طاوس ره گفته است شاید مسخ آنان که در امر بمعروف سستی کردند و با گنهکاران سازش نمودند بصورت مورچه برای اینست که عظمت خدارا کم گرفتند و بحرمت الهی اهانت روا داشتند وخداهم آنهارا زبون و خرد نمود.

١٥٢- امام‌صادق (ع) بشیعه‌نوشت باید سالمندان وخردمندان شمابنادانها و ریاست‌طلبها توجه کنند (یعنی بهروسیله‌باشد آنها را ازخلافکاری وریاستمداری باز دارند) یااینکه لعنت من‌همهٔ شماها را فراخواهد گرفت.

١٥٣- امام صادق(ع) فرمود خدا برای‌دینداری دو دولت‌مقرر ساخته یك دولت وتسلط ازآن آدم(ع) است (که مظهرخلافت حقه وحکومت عادله‌است) ودولتی هم برای‌ابلیس است (که طبق قرارداد بقای او تاروز قیامت مقرراست) دولت‌آدم همان دولت خداوند عزوجل است وچون خداعز- وجل خواهد آشکارا پرستیده‌شود دولت آدم‌را آشکار کند وآن رابرمردم مسلط سازد و هر گاه خدا خواهد نهانی پرستیده شود نوبت تسلط دولت ابلیس باشد پس هر که فاش سازد مذهب‌حق را که خداوند خواسته‌است زیرپرده ونهان باشد ازدین بیرون رفته‌است.

شرح - دین دو دولت دارد - یعنی دولت آشکار و دولت نهانی که در حال تقیه است و زیر پرده است.

(حديث الناس يوم القيامة)

١٥٤ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سنان ، عن عمرو بن شمر، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : ياجابر إذا كان يوم القيامة جمع الله عزّ وجلّ الأوّلين والآخرين لفصل الخطاب: دُعي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ودُعي أمير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حلّة خضراء تضيىء ما بين المشرق والمغرب ويكسى عليّ عليه السلام مثلها ويكسى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حلّة وردية يضيىء لها ما بين المشرق والمغرب ويكسى عليّ عليه السلام مثلها ثمّ يصعدان عندها ثمّ يدعى بنافيدفع إلينا حساب النّاس فنحن والله ندخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النار ثمّ يدعى بالنبيّين عليهم السلام فيقامون صفّين عند عرش الله عزّ وجلّ حتّى نفرغ من حساب النّاس ، فاذا دخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النّار بعث ربُّ العزّة عليّاً عليه السلام فأنزلهم منازلهم من الجنّة وزوّجهم فعليٌّ والله الذي يزوّج أهل الجنّة في الجنّة وماذاك إلى أحد غيره ، كرامة من الله عزّ ذكره وفضلاً فضّله الله به ومنّ به عليه وهو والله يُدخل أهل النّار النّار وهو الذي يغلق على أهل الجنّة إذا دخلوا فيها أبوابها لأنّ أبواب الجنّة إليه وأبواب النار إليه .

داستان مردم در روز رستاخیز

١٥٤- ازجابر ازامام باقر(ع) گوید که فرمود: ای جابر هر گاه روزرستاخیز شودخداعزوجل اولین وآخرین را برای تمیز حق ازباطل گردآورد ورسولخدا (ص) دعوت‌شود وامیرالمؤمنین (ع) دعوت شود وبرسولخدا جامه‌ای سبز پوشند که ازمشرق تامغرب بدرخشد وباندام علی(ع) هم بمانند آن جامه‌ای پوشند وباندام رسولخدا(ص) جامه گلی دیگرپوشند که ازآن میان‌مشرق ومغرب روشن شود وباندام علی بمانند آن بپوشند وبدین‌وضع برآیند وبالا روند وسپس مارا دعوت کنندورسیدگی بحساب مردم‌را بما وا گذارند ومائیم بخداسوگند که اهل بهشت را ببهشت وارد کنیم و اهل دوزخ را به دوزخ .

سپس پیمبران را دعوت کنند و دوصف برابر عرش خدا عزو جل و ادار شوند تا ماها از رسیدن بحساب مردم‌فارغ شویم وچون اهل بهشت ببهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ روند رب‌العزة علی (ع) را بفرستد تا بهشتیان را بمنزل خود درآورد و همسران آن‌ها را بآنها تزویج کند و به خداوند سوگند که علی همان کسیست که بهشتیان را تزویج کند و بآن‌ها در بهشت زن بدهد و این کار با دیگری جز او نباشد ، این کرامتی استکه خدا عزوجل باو ارزانی داشته و فضلیست که باو مخصوص گردانیده است و باو بخشیده است و اواست که بخدا دوزخیان را بدوزخ برد و او است که دربهشت را بروی اهل بهشت می‌بندد وقتی وارد آن شدند زیرا درهای بهشت باو سپرده است ودرهای دوزخ هم باو سپرده است.

١٥٥ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السنديّ ، عن جعفر بن بشير ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : خالطوا النّاس فانّه إن لم ينفعكم حبُّ عليّ وفاطمة عليهما السلام في السرّ لم ينفعكم في العلانية .

١٥٦ - جعفرٌ ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إيّاكم وذكر عليّ و فاطمة عليهما السلام فانّ النّاس ليس شيء أبغض إليهم من ذكر عليّ وفاطمة عليهما السلام .

١٥٧ - جعفر ، عن عنبسة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ ذكره إذا أراد فناء دولة قوم أمر الفلك فأسرع السير فكانت على مقدار ما يريد .

(در حسن معاشرت با عموم مردم)

١٥٥ـ از عنبسة از امام صادق (ع) گويد از آن حضرت شنيدم كه ميفرمود : با مردم آميزش كنيد زيرا اگر دوستى على (ع) و فاطمه (ع) در نهانى براى شماها سود نبخشد در آشكار هم سودى ندارد.

١٥٦ـ فرمود: مبادا (در ميان مردم مخالف) نام على و فاطمه (ع) را ببريد زيرا درنزدمردم چيزى از نام على و فاطمه نفرت‌انگيز تر ومبغوض‌تر نيست.

شرحـ از مجلسى ره ـ «اياكم و ذكر على وفاطمة» يعنى نزد مخالفان ناصبيكه‌دشمن‌خانداننـد پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم اين بليغ‌ترين تعبيريست از دوران تقيه و مظلوميت آل عصمت كه براثر تبليغـات سوء مخالفان كار باينجا رسيده بوده‌است كه نام آنها رانبايد بزبان آورد.

(اخبارى متفرقه)

١٥٧ـ از جابر از امام باقر(ع) فرمود هر گاه خدا عز ذكره خواهد دولت قومى را نـابود سازد بفلك فرمايد تابشتابد و باندازه‌ايكه خواهد وبايد برسد.

شرحـ از مجلسى ره ـ «قوله امر الفلك» شايد مقصود آماده كردن اسباب زوال ملك‌ودولت آنهااست و محتملست هردولتى رافلكى باشد جدا ازافلاك معروفه ودولت آنان بادوران آن‌اندازه شده‌است وچون خدا طول دولت آنان را خواهدآن را كند چرخاند وچون سرعت فناى آنراخواهد آن‌را بشتاب چرخانـد ـ پايان.

من گويم ـ مقصود درهم پيچيدن اوضاع خاندان سلطنتى و كم كردن عمر وسبك كردن عقل آنهااست چنانچه از كسرى انوشيروان نقل شده است وقتى در شب ميلاد مسعود پيغمبر طاق ايوان مدائن شكست و كنگره‌هاى آن ريخت واز خواب مؤبدمؤبدان خبردار شد در تفتيش حقيقت برآمد وازطرف كاهن شام‌قيام نبوت خاتم و زوال ملك او بوى اعلام شد وپرسيد پس از چند پادشاه اين عرب بر كشور مسلط ميشود جواب شنيد ١٤ تن بعداز تو سلطنت كنند و او از كثرت شماره جانشينـان خود تسلى يافت ودوران دورى را در نظر آورد ولى پس از فوت او اختلاف پديد شد و در مدت

۱۵۸ - جعفر بن بشير ، عن عمرو بن عثمان ، عن أبي شبل قال : دخلت أنا وسليمان بن خالد على أبي عبدالله عليه السلام فقال له سليمان بن خالد : إنّ الزّيديّة قوم قد عرفوا وجرّبوا وشهرهم النّاس ومافي الأرض محمّدي أحبّ إليهم منك فان رأيت أن تدنيهم وتقرّبهم منك فافعل ، فقال : ياسليمان بن خالد إن كان هؤلاء السّفهاء يريدون أن يصدّونا عن علمنا إلى جهلهم فلامرحباً بهم ولاأهلاً وإن كانوا يسمعون قولنا وينتظرون أمرنا فلابأس .

۱۵۹ - عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انقطع شسع نعل أبي عبدالله عليه السلام وهو في جنازة فجاء رجل بشسعه ليناوله فقال : أمسك عليك شسعك فانّ صاحب المصيبة أولى بالصبر عليها .

۱۶۰ - سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحجامة في الرأس هي المغيثة تنفع من كلّ داء إلّا السّام؛ وشبر من الحاجبين إلى حيث بلغ إبهامه ثمّ

چندسال این ۱۴ تن با نوبتهای کوتاه و با تزلزل بر تخت او برآمدند و بزیر آمدند و بسرعت کشور پانصدساله ساسانیان دستخوش زوال گردید.

۱۵۸- از ابی‌شبل گوید من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق(ع) رسیدیم، سلیمان بن‌خالد بآنحضرت گفت راستیکه زیدیه مردمی هستند شناسا و تجربه اندوخته و مردم آنها راشهرت‌دادندو درروی زمین هیچ محمدی نیست که از شما نزد آنها محبوبتر باشد اگرنظر داشته باشید که آن‌ها را بخود نزدیك کنید وبسوی خود بکشید بفرمائید درپاسخ فرمود ایسلیمان بن خالد اگراین‌سبك‌مغز ها میخواهند مارا ازدانش وعلم خود بگردانند و بوادی نادانی خود بکشند نه‌خوش‌آمددارندو نه‌از ماباشندو اگر سخن مارا گوش کنند ومنتظرامرمابمانند عیبی ندارد.

شرح- زیدیه را درباره امامت یك عقیده سست و افراطی بود و خروج بسیف و مبارزه علنی و ترك تقیه را از شروط امامت میدانستند و این باروش ائمه معصومین مخالفت داشت ومقصود امام اینستکه اگر ازاین عقیده افراطی وسفیهانه خود دست بردارند باید پیرو دستورما باشند.

شرح- از مجلسی ره- قوله «قدعرفوا وجربوا» یعنی جنك آموخته‌وتجربه‌اندوخته‌اندچون بازید خروج کردند و میدان داری نمودند ومجرب شدند ونزد مردم بوفاداری وعهدشناسی معروفند ومردم بشجاعت آنها معتقدند.

۱۵۹- ابن محبوب از کسیکه نام اورا برده‌است ازامام صادق(ع) گوید درتشییع جنازه ای بند نعل امام صادق (ع) گسیخت مردی بند نعل خود را آورد بآن حضرت بدهد، فرمودبرای خودت نگهدار بندنعل‌خودرا، زیرا مصیبت‌زده سزاوارتر است که برآن صبر کند (یعنی‌نعل خودت بی بند میماند وبر تو ناگوار است وبمن که بندنعلم گسیخته صبر آسانتر است).

۱۶۰- از امام صادق (ع) فرمود: حجامت در سر همان حجامت مغیثه است (یعنی دادرس) که برای هر دردی سودمند است جز مرك (وبرای نشان دادن محل حجامت) ازابرووجب زد تاآنجا که

قال : ههنا .

١٦١ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن مروك بن عبيد ، عن رفاعة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : أتدري يا رفاعة لم سمّي المؤمن مؤمناً ؟ قال : قلت : لاأدري ، قال : لأنّه يؤمن على الله عزّ وجلّ فيجيز [الله] له أمانه .

١٦٢ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عن حنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : لايبالي الناصب صلّى أم زنى وهذه الآية نزلت فيهم « عاملة ناصبة ☆ تصلى ناراً حامية » .

انگشت بزرك دستش رسيد وسپس فرمود: هم اينجا است.

شرح- از مجلسى ره- «و شبر من الحاجبين» يعنى از آخر كمان ابرو وجب زدازدوطرف تاسر دو انگشت بزرگش از سمت راست وچپ بگودى پشت سر رسيد (كه اينوجب بطور افقى دورسر چرخيده است) يااز ميان دو ابرو بطور عمودى وجب زده است تا رسيده بفرق سر چنانچه صدوق آن را بسند خود از ابى خديجه از امام صادق (ع) نقل كرده است و از رسولخدا(ص) نقل كرده كه آن را منقذه ناميده است.

١٦١- از رفاعه از امام صادق (ع) گويد: فرمود: اى رفاعه ميدانى چرا مؤمن رامؤمن نامند؟ گويد گفتم: نمى دانم فرمود براى آنكه بحساب خدا عزوجل خطامان ميدهدوخداخط امان او را اجازه ميكند.

شرح- از مجلسى ره- يعنى درباره هر كسى شفاعت ميكند كه مستحق عقابست و شفاعت او پذيرفته است يااينكه ضمانت بهشت ميكند و خدا آن را امضاء ميكند.

١٦٢- از حنان ازامام صادق(ع) كه فرمود: ناصب (دشمن آل محمدع) باك نداشته باشد كه نماز بخواند يا آنكه زنا كند، اين آيه درباره آنها نازل شده است (٣- الغاشية) عمل كننده وناصبى است ٤- درميگيرد در آتش فروزان.

شرح- از مجلسى «ره» - « قوله أصلى ام زنا » زيرا او بهمه اعمالش معاقب است گرچه واجبات باشد زيرا بمهمترين شرط آن كه ولايت است اخلال كرده است و چنانست كه نماز بى وضوء خوانده.

قوله « عاملة ناصبة» ظاهر اينست كه ناصبه را بمعنى دشمنى كردن با اهل بيت تفسير كرده و محتملستكه آن را بمعنى رنج دانسته باشد و مقصود اينستكه رنج بيهوده ميبرد.

و بيضاوى گفته يعنى كار پررنج دارد مانند كشيدن زنجير بگردن و فرو رفتن دردوزخ بمانند فرو رفتن شتر در گل و لاى و بالا و پائين شدن در تپه ها و گودالهاى آن يا كارها كرده ورنجها برده وآن روز برايش سودى ندارند و او را بآتش بسيار سوزانى درآرند.

۱۶۳ - سهل بن زیاد، عن یعقوب بن یزید، عن محمّد بن مرازم، ویزید بن حمّاد جمیعاً، عن عبدالله بن سنان فیما أظنّ، عن أبي عبدالله علیه السّلام أنّه قال: لو أنّ غیر ولیّ علیّ علیه السلام أتی الفرات وقد أشرف ماؤه علی جنبیه وهو یزخّ زخیخاً فتناول بکفّه وقال بسم الله فلمّا فرغ قال: الحمدلله، کان دماً مسفوحاً أو لحم خنزیر.

۱۶۴ - علیّ بن إبراهیم؛ عن أبیه؛ عن ابن أبي عمیر، عن رجل ذکره، عن سلیمان بن خالد قال: قال لي أبوعبدالله علیه السلام: کیف صنعتم بعمّي زید؟ قلت: إنّهم کانوا یحرسونه فلمّا شفّ الناس أخذنا جثّته فدفنّاه في جرف علی شاطیء الفرات فلمّا أصبحوا جالت الخیل یطلبونه فوجدوه فأحرقوه، فقال: أفلا أوقرتموه حدیداً وألقیتموه في الفرات، صلّی الله علیه ولعن الله قاتله.

۱۶۳- بگمانم از عبدالله بن سنان که امام صادق (ع) فرمود: اگر جز دوست علی بر سر فرات آید و آبش تا دو پهلوی او برآمده و برق زند و او مشتی از آن برگیرد و گوید بسم الله و آنرا بنوشد و گوید الحمدلله برای او مانند خون ریخته و گوشت خوك حرامست.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «قد اشرف مائه علی جنبیه» بیان وفور آبست و بی نیازی مردم از آن وتوضیح اینکه زیانی ازشرب او بکسی نمیرسد و حرمتش تنها برای عقیده فاسد اواست و خدا نعمت هردو دنیارا برای مؤمنان آفریده وبر کافران حرامست.

۱۶۴- از سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: با عمویم زید چه کردید؟ گفتم آنها از وی پاسبانی میکردند (یعنی وقتیکه بالای چوبه‌دار بود) و چون شب هنگام مردم کاسته‌شدند و خلوت شد ما پیکر او را برگرفتیم ودر کنار فرات اورا میان یك آب برده بخاك سپردیم وچون بامداد شد اسب سواران بجستجوی او شتافتند واورا یافتند وسوزاندند.

فرمود: چرا آهن باو نبستید و او را در نهر فرات نینداختید؟ خدایش رحمت کند وقاتلش را لعنت کند.

شرح- از مجلسی ره- قوله «فی جرف» جوهری گفته است جرف آب برده‌ایست که بر اثر جریان سیل گود شده‌است و این خبر دلالت‌دارد برجوازترك‌دفن و سنگین کردن جنازه و انداختن آن در دریا هنگام ضرورت پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم زیدبن علی بن الحسین عم والامقام امام‌صادق (ع) ازعلمای مصلح وپرشور آل‌محمداست که بمقام لیاقت جان بازی در راه حق رسیدو پروانه‌وار خود را در پرتو شمع دیانت ومذهب‌سوخت و برحکومت جبار بنی‌امیه ستم‌کار شورید و درراه حق‌بمانند جدش امام حسین (ع) قربانی شدوکار مظلومیت را تا آنجا رسانید که جنازه اورا هم آتش زدند بحساب اینکه اثر او را محو کنند ولی زنده وپاینده‌ماند وتا هنوزنام باافتخاراودرجهان اسلام بلند وپاینده‌است‌ولی‌دنباله‌ستمکاران‌برید وهمه آنان محو و نابود شدند.

١٦٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن علي الوشّاء، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ ذكره أذن في هلاك بني اميّة بعد إحراقهم زيداً بسبعة أيّام

١٦٦ ـ سهل بن زياد، عن منصور بن العباس، عمّن ذكره، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله جلّ ذكره ليحفظ من يحفظ صديقه.

١٦٧ ـ سهل بن زياد، عن ابن سنان، عن سعدان، عن سماعة قال: كنت قاعداً مع أبي الحسن الأوّل عليه السلام والناس في الطواف في جوف اللّيل فقال: ياسماعة إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عزّ وجلّ حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وماكان بينهم

---

١٦٥ ـ از امام صادق(ع) فرمود راستی که خدا عزذکره هفت روز پس از اینکه جثه زید را سوزانیدند اجازه هلاك و نابودی بنی‌امیه را صادر کرد.

شرح ـ از مجلسی ره ـ شاید این کردار ناهنجار از متممات وسائل نزول بلا و عذاب بر آنان بوده است و گرنه آنها کارهای بدتر وزشت‌تر از این کردند مانند کشتن امام حسین(ع) و این‌خبر چون خبر پیش دلالت داردبراینکه زید مشکور است ودر جهاد خود ماجوراست ومدعی خلافت و امامت نبوده وغرضش خونخواهی امام حسین ورد خلافت باهل آن بوده‌است چنانچه اخبار بسیار بر آن دلالت دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم چنانچه پیشتر گفتیم زید بعنوان یك مصلح اجتماعی و مذهبی قیام کرد و مقصودش‌فدا کاری در راه حق بود و این یك مقام ارجمندیست که کسی تا آنجا درك حقیقت کند که شیفته‌وجان باز آن گردد و خونخواهی امام و رد خلافت باهل آن هم در ضمن این یك مقصد عالی مندرجست‌و سر ممدوح بودن قیام و مبارزه زید همین مقام اصلاح طلبی او است که برای اجرای حق و حقیقت داوطلب جانبازی و فداکاری شده است و برای چنین افرادی تقیه برداشته شده است مانند امام‌حسین‌و یاران وفادارش وما این مقام را درر موز الشهاده که شرحی است باترجمه‌بر کتاب‌نفس المهموم محدث قمی ره توضیح کافی دادیم بدان‌جا رجوع‌شود.

١٦٦ ـ از عبیدبن زراره از امام صادق (ع) فرمود: راستی خداجل ذکره هر آینه نگهداری کند هر که رفیق خودرا نگهداری کند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ مقصود اینستکه رعایت احترام دوست را بنماید و اورا در غیاب و حضورش رعایت نماید و از او دفاع کند.

(حدیث فضل شیعه)

١٦٧ ـ ازسماعه که گوید من‌در خدمت امام کاظم (ع) نشسته بودم و مردم‌در دل شب گرد کعبه طواف میکردند فرمود ای سماعه باز گشت این خلق بسوی ماست و حساب آنها باما است‌هرچه گناه میان خود وخدا دارند (و حق‌الناس نیست) برخدا بایست کنیم و درخواست جدی کنیم که از آن بگذرد بخاطر ما و خدا آن را از مابپذیرد و آنچه میان مردم و آنها است و حق الناس است از

وبين النّاس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك وعوّضهم الله عزّ وجلّ .

۱۶۸ - سهل بن زياد ، عن منصور بن العباس . عن سليمان المسترق ، عن صالح الأحول قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : آخر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين سلمان وأبي ذرّ واشترط على أبي ذرّ أن لا يعصي سلمان .

۱۶۹ - سهل بن زياد ، عن ابن محبوب؛ عن خطّاب بن محمّد، عن الحارث بن المغيرة قال لقيني أبوعبدالله عليه السلام في طريق المدينة فقال : من ذا ؟ أحارث ؟ قلت : نعم قال : أمالأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم ؛ ثمّ مضى فأتيته فاستأذنت عليه فدخلت فقلت : لقيتني فقلت : لأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم ، فدخلني من ذلك أمر عظيم ، فقال : نعم مايمنعكم إذا بلغكم عن الرّجل منكم ماتكرهون وما يدخل علينا به الأذى أن تأتوه فتؤنّبوه وتعذلوه و تقولوا له قولاً بليغاً ؟ فقلت [له] : جعلت فداك إذاً لايطيعونا ولايقبلون منّا ؟ فقال : اهجروهم واجتنبوا مجالسهم .

صاحبان حق بخواهيم كه ببخشند و از بدهكاران بگذرند و آن ها هم بپذيرند و خداعزوجل بدان‌ها عوض دهد.

شرح- از مجلسی ره- قوله «الينا ايابهذا الخلق» يعنى رجوع آن‌ها در قيامت بسوى ما است واين منافات ندارد كه خدا تعالى فرموده است(غاشيه-۲۶) بسوى ماست برگشت آنان - بلكه اين خود تفسير آيه است كه مقصود رجوع مردم بسوى اولياء وحجج ما است و شايعستكه ملوك كار بندگان را بخود نسبت ميدهند وضمير جمع مؤيد آنست.

قوله «حتما على الله» يعنى شفاعت جدى‌ميكنيم بطوريكه خداميپذيرد.

۱۶۸- از صالح احول كه شنيدم امام صادق (ع)ميفرمود: رسولخدا (ص) ميان سلمان وابوذر برادرى انداخت و برابى‌ذر شرط كرد كه از سلمان نافرمانى نكند.

(مسؤليت علما و دانشمندان)

۱۶۹- از حارث‌بن مغيره گويد در راه مدينه امام صادق (ع) بمن برخورد و فرمود كيست؟ آيا حارثى؟ گفتم آرى فرمود هلا من‌راستى كه گناه بى‌خردان شمارا بگردن علماى شماميندازم ، سپس گذشت و رفت من خدمت او رفتم و اجازه شرفيابى خواستم و نزد آن حضرت رفتم و گفتم‌به من برخوردى و فرمودى هرآينه گناه بى‌خردان شما را بگردن علماى شما بيندازم ازاين بيان شما مرا نگرانى بزرگى دست داده است.

فرمود آرى چون از مردى بشما خبر رسد آنچه را بد داريد و آنچه را مايه آزار ما ميشود شما را چه مانعى است كه نزد او برويد و او را سرزنش و توبيخ كنيد و هرچه بايد باو بگوئيدمن عرض كردم قربانت دراين صورت ازما پيروى نكنند واز ما نپذيرند درپاسخ فرمود شماهم آن‌هارا ترك كنيد و از مجالس آنها كناره بگيريد.

١٧٠ - سهل بن زياد ، عن إبراهيم بن عقبة ، عن سيابة بن أيّوب ، ومحمّد بن الوليد ، وعليّ ابن أسباط يرفعونه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال : إنّ الله يعذّب الستّة بالستّة : العرب بالعصبيّة والدّهاقين بالكبر ، والأمراء بالجور ، والفقهاء بالحسد ، والتجّار بالخيانة ، وأهل الرّساتيق بالجهل .

١٧١ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام و غيره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ماكان شيء أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أن يظلّ خائفاً جائعاً في الله عزّ وجلّ .

١٧٢ - عليّ ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان جميعاً ، عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج ، وحفص بن البختري وسلمة بيّاع السابريّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان عليّ بن الحسين عليهما السلام إذا أخذ كتاب عليّ عليه السلام فنظر فيه قال : من يطيق هذا من يطيق ذا ؟ قال : ثمّ يعمل به وكان إذا قام إلى الصلاة تغيّر لونه حتّى يعرف ذلك في وجهه وما أطاق أحدٌ عمل عليّ عليه السلام من ولده من بعده إلّا عليّ بن الحسين عليهما السلام .

شرح- از مجلسی ره- اینروایت دلالت دارد بروجوب نهی ازمنکر و بروجوب کناره گیری و متارکه اهل معصیت اگر نپذیرند.

(سبب عذاب شش طائفه)

۱۷۰-حدیث راتا امیرالمؤمنین (ع) رسانیده‌اند که فرمود: راستی خداوند شش طائفه را بشش خصلت ناهنجار عذاب میکند:

۱- عرب را بواسطه تعصب نسبت بقبیله‌وتیره وتبار خود.

۲ -دهخداهارا بوسیله تکبر و بزرگی کردن بر مردم زارع و ده نشینان مستمند و نادان به حقوق خود .۳- امیرانرا بخلاف حق ٤-فقیهانرابوسیله‌حسد بردن بدیگران ٥- تجار وبازرگانان‌را برای خیانت ٦- ده‌نشینانرا بواسطه نادانی وجهالت.

(یکی‌از شیوه‌های پسندیده رسولخدا (ص)

۱۷۱- از امام صادق (ع) فرمود : چیزی نزد رسول خدا «ص» دوست تر نبود از اینکه روز را بسر آورد ترسان از خداوند وگرسنه در راه خدا عزوجل (این حدیث گذشت)

(یکی‌ازشیوه‌های مراقبت علی‌بن الحسین (ع)

۱۷۲- از امام صادق (ع) فرمود: علی‌بن الحسین را شیوه این بود که هرگاه کتاب روش علی (ع) را برمیگرفت و درآن نگاه میکرد میفرمود: چه کسی‌تاب این روش دارد؟ چه کسی تاب و توان اینرا دارد؟ سپس آنرا بکار می‌بست و شیوه‌اش این بود که چون بنماز می ایستاد رنگش دیگرگون میشد تا ازرخسارش شناخته میشد وکسی از فرزندان علی(ع) تاب وتوان کردار او را نداشت جز همان علی‌بن الحسین(ع) .

۱۷۳ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ وليّ عليّ عليه السلام لايأكل إلّا الحلال لأنّ صاحبه كان كذلك وإنّ وليّ عثمان لايبالي أحلالاً أكل أوحراماً لأنّ صاحبه كذلك ؛ قال : ثمّ عاد إلى ذكر عليّ عليه السلام فقال : أماوالذي ذهب بنفسه ماأكل من الدّنيا حراماً ؛ قليلاً ولا كثيراً حتّى فارقها ولاعرض له أمران كلاهماالله طاعة إلّاأخذ بأشدّهما على بدنه ولانزلت برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شديدة قطّ إلّاوجّه فيهاثقة به ولا أطاق أحدٌ من هذه الأمّة عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعده غيره ولقد كان يعمل عمل رجل كأنّه ينظر إلى الجنّة والنّار ولقد أعتق ألف مملوك من صلب ماله كلّ ذلك تحفّى فيه يداه وتعرّق جبينه التماس وجه الله عزّ و جلّ والخلاص من النّار وما كان قوته إلّاالخلّ والزّيت وحلواه التمر إذاوجده وملبوسه الكرابيس فاذافضل عن ثيابه شيء دعا بالجلم فجزّه .

(نشانه دوستان علی و شیوه‌های آنحضرت)

۱۷۳ـ از حسن صیقل گویدشنیدم امام صادق (ع) میفرمود: راستی دوست علی جزحلال نخورد زیرا سرور او ومولای اوچنین بود و دوست عثمان را باکی نیست که حلال بخورد یا حرام زیراصاحب و سرور اوعثمان هم چنین بود.

گوید سپس علی (ع) را نام برد و فرمود.

هلا سوگند بدانکه جان علی (ع) را گرفت او هیچ کم و بیشی از حرام دنیا نخورد تااز آن مفارقت کرد و هیچگاه دو کار برایش رخ نداد که هر دو فرمان بری از خدا باشد جز اینکه هر کدام برتنش سخت‌تر بود اختیار کرد و بکار بست وهیچ پیش آمد دشواری هرگز برای رسولخدا (ص) رخ نداد جز اینکه علی (ع) را بدنبال آن فرستاد زیرا باو اعتماد کامل داشت و هیچکس در این امت تاب وتوان کردار و وظیفه رسولخدا (ص) راپس ازاوجز او نداشت ومحققاً چون مردی کارمیکرد که باچشم خود بهشت ودوزخ رامی‌دید و هرآینه هزار مملوك و بنده را از اصل مال خود آزاد کرد که از دسترنج و عرق جبین او بود برای خواهش رضای خداعزوجل و رها شدن از دوزخ و خوراکش جز سرکه و زیت نبود و شیرینی اوهمان خرما بود اگر بدستش میافتادوجامه کرباسین در برمیکرد واگر بلندبود مقراض میخواست و فزونی آنرا می‌برید.

شرحـ اینها اخلاق و کردار یك مؤمن پاك و یك رهبر و پیشوای بحق اسلامی است .

١٧٤ ـ أبوعليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن الحسن بن عليّ؛ عن يونس بن يعقوب، عن سليمان بن خالد، عن عامل كان لمحمد بن راشد قال: حضرت عشاء جعفر بن محمّد عليه السلام في الصيف فأُتي بخوان عليه خبزوأُتي بجفنة فيها ثريد ولحم تفور فوضع يده فيها فوجدها حارّة ثمّ رفعها وهو يقول: نستجير بالله من النّار، نعوذ بالله من النّار؛ نحن لا نقوى على هذا فكيف النّار، وجعل يكرّر هذا الكلام حتّى أمكنت القصعة فوضع يده فيها ووضعنا أيدينا حين أمكنتنا فأكل وأكلنا معه، ثمّ إنّ الخوان رفع فقال: ياغلام ائتنا بشيء فأُتي بتمر في طبق فمددت يدي فاذا هو تمر، فقلت: أصلحك الله هذا زمان الأعناب والفاكهة؟ قال: إنّه تمر. ثمّ قال: ارفع هذا وائتنا بشيء فأُتي بتمر فمددت يدي فقلت: هذا تمر؟ فقال: إنّه طيّب.

١٧٥ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم؛ عن معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما أكل رسول الله صلى الله عليه وآله متّكئاً منذ بعثه الله عزّ وجلّ إلى أن قبضه تواضعاً لله عزّ وجلّ وما رأى ركبتيه أمام جليسه في مجلس قطّ ولا صافح رسول الله صلى الله عليه وآله رجلاً قطّ فنزع يده من يده حتّى يكون الرّجل هو الذي ينزع يده ولا كافأ رسول الله صلى الله عليه وآله بسيّئة قطّ قال الله

(شیوه سرسفره امام صادق(ع) ومهمانداری آنحضرت)

١٧٤ـ از کارگزار محمدبن راشد گوید در سر شام امام‌صادق جعفربن محمد (ع) حاضرشدم تابستان بود، خوانی گستردند و نانی برآن نهادند و قدحی پر ازثرید وگوشت آوردند که مسی جوشید، دست درآن نهاد ودریافت که داغست دست برداشت ومیفرمود:

بخدا پناه بریم از آتش، بخدا پناه بریم از دوزخ، ما توان این آبگوشت داغ را نداریم تا برسد بآتش دوزخ، و این سخن را تکرار کرد تا کاسه ثرید بجا افتاد و خوردنی شد پس‌دست در آن نهاد وماهم وقتی‌امکان یافتیم دست بردیم وآن حضرت خورد وما هم خوردیم سپس سفره رابر چیدند وفرمود ای غلام یك‌چیزی برای مابیاور یك طبق خرما آورد، من دست بردم برخلاف‌انتظار خرما بود گفتم اصلحك‌الله اکنون موسم انگور ومیوه است.

فرمود: این خرما است؟ سپس فرمود ای‌غلام این‌را بردار چیزی بیاربازهم خرما آوردمن‌دست دراز کردم وگفتم؟ اینهم خرماست. درپاسخ فرمود راستش اینست که خوبست.

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ قوله «بخوان» فیروزآبادی گفته‌است خوان بروزن غراب وکتاب آنچه که طعام روی‌آن گسترند.

اخلاق عالیه پیغمبر وعلی(ع)

١٧٥ـ از معاویة‌بن وهب از امام صادق(ع) فرمود از روزیکه خداوند عزوجل رسولخدا (ص) را مبعوث کرد تاجان اورا گرفت ازراه تواضع برای خداعزوجل تکیه زده چیزی نخوردودر برابر همنشین خود هرگز دوزانو زمین نشسته دیده نشد و هرگزرسولخدا (ص) باکسی دست‌نداد که‌دست

تعالى له : «ادفع بالّتي هي أحسن السيّئة» ففعل وما منع سائلاً قطّ ، إن كان عنده أعطى و إلّا قال : يأتي الله به، ولا أعطي على الله عزّ وجلّ شيئاً قطّ ، إلّا أجازه الله إن كان ليعطي الجنّة فيجيز الله عزّ وجلّ له ذلك قال : وكان أخوه من بعده والذي ذهب بنفسه ما أكل من الدّنيا حراماً قطّ حتّى خرج منها والله إن كان ليعرض له الأمران كلاهما لله عزّ و جلّ طاعة فيأخذ بأشدّهما على بدنه ، والله لقد أعتق ألف مملوك لوجه الله عزّ وجلّ دبرت فيهم يداه والله ما أطاق عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من بعده أحدٌ غيره ، والله ما نزلت برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نازلة قطّ إلّا قدّمه فيها ثقة منه به و إن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليبعثه برايته فيقاتل جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره ، ثمّ ما يرجع حتّى يفتح الله عزّ وجلّ له .

۱۷۶ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان ؛ عن زيد بن الحسن قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : كان عليّ عليه السلام أشبه النّاس طعمة وسيرة برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان يأكل الخبز والزّيت و يطعم النّاس الخبز واللّحم ؛ قال : وكان عليّ عليه السلام يستقي ويحتطب و كانت فاطمة عليها السلام تطحن وتعجن وتخبز وترقع وكانت من أحسن

خودرا پس کشد تاطرف نخست دست خودرا پس کشید و هرگز رسولخدا (ص) بدی را با بدی پاسخ نداد، خداتعالی باو فرمود (۹۶ـ المؤمنون) بابهتر وجهی ازبدی دفاع کن ـ وبکار بست

و هرگز رد سائل نکرد . اگر داشت میداد واگر هم نداشت میفرمود خدا می‌دهد و هرگز بحساب خدانبخشید و تعهدنکرد جزآنکه خدا آنرا امضاء کرد وگرچه بهشت‌هم بکسی میداد خدا عزوجل برایش امضا میکرد و برادرش علی (ع) پس از وی سوگندبدانکه جانش‌را گرفت هرگز لقمه حرامی از دنیا نخورد تااز آن بیرون‌شد بخداکه بسا دوکارجلواومیافتاد که‌هردو طاعت خداعزوجل بودند و آنکه برتن اوسختتر می‌نمود عمل میکرد.

بخداکه هزار بنده برای خداعزوجل آزاد کرد که درباره تحصیل پول آن دستش تاول زده بود و مجروح شده‌بود.

بخداکه کسی پس ازرسولخدا (ص) تاب و توان کردار اورا نداشت جزاو، بخدا هرگز پیش آمد ناگواری برای رسولخدا (ص) رخ نداد مگراینکه علی (ع) رادر برابر آن‌سپر کرد و پیش داشت برای اعتمادیکه باو داشت و راستش اینستکه رسولخدا با پرچم خود او را بنبرد میفرستاد و جبرئیل ازسوی راستش بکمك او می‌جنگید و میکائیل ازسوی چپش وبرنمیگشت تاخدا عزوجل او را پیروز میساخت.

۱۷۶ـ اززیدبن حسن گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: علی (ع) در خوراك وروش از همه مردم به‌رسولخدا (ص) مانندتر بود وشیوه اوبود که خود نان وزیت میخورد وبمردم نان‌وگوشت می‌خورانید، فرمود رسم بود که علی آب وهیزم بخانه می‌آورد وفاطمه (ع) آرد آسیا میکرد و آن

النّاس وجهاً كأنّ وجنتيها وردتان صلّى الله عليها وعلى أبيها وبعلها وولدها الطاهرين .

١٧٧ - سهل بن زياد ، عن الريّان بن الصلت ، عن يونس رفعه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ لم يبعث نبيّاً قطّ إلّا صاحب مرّة سوداء صافية وما بعث الله نبيّاً قطّ حتّى يقرّ له بالبداء .

١٧٨ - سهل ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبدالحميد ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لمّا نفّروا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ناقته قالت له الناقة : والله لا أزلت خفّاً عن خفّ ولو قطّعت إرباً إرباً .

را خمیر مینمود و نان می‌پخت و جامه وصله میزد، فاطمه ازهمه مردم زیبا رویتر بود و گوئی برد و گونه‌اش دو گل شگفته‌بود صلی‌الله علیها وعلی ابیها وبعلها وولدها الطاهرین.

١٧٧- امام صادق (ع) فرمود : خداوند هرگز پیغمبری نفرستاد جز اینکه بسیار غیور و دارای خلط سوداء پاکی بود و هر گز پیغمبری نفرستاد جز اینکه اعتراف ببداء داشت.

شرح- از مجلسی ره- «الاصاحب مرة سوداء صافیه» شاید کنایه از این باشد که در مورد خشم خدا بسیار تند و خشم آلوده می‌شدند و برای خدا پلنگی میکردند و آن را به صفاء توصیف کرده‌اند برای بیان اینکه از این خلط آثار فساد و بدی که غالباً با آن هم راه است در پیمبران نبوده است.

١٧٨- از امام‌صادق(ع) فرمود چون شتر پیغمبر (ص) رارم دادند آن ناقه به رسولخدا (ص) عرضکرد، بخدامن گام از گام برندارم گرچه تیکه‌تیکه شوم.

شرح- از مجلسی‌ره- قوله «لمانفروا برسول‌الله ناقته»اشاره است بدانچه منافقان‌درعقبه کردند چنانچه‌علی‌بن ابراهیم‌روایتکرده است که‌چون پیغمبر(ص)در مسجدخیف درباره امیرالمؤمنین آنچه را باید گفت ودر روز غدیر او را بامامت وجانشینی خودوا داشت آن‌دسته ازاصحابش که پس از وی بر گشتند گفتند محمد درمسجد خیف آنچه راخواست گفت واینجاهم (در جحفه) آنچه‌راخواست گفت اگر بمدینه باز گردد ازما برای‌علی بیعت ستاند وچهارده‌تن گردآمدند وتوطئه کردند که‌رسولخدا (ص) را بکشند وبر گردنه ارشی که میان جحفه وابواء بود کمین کردند، هفت تن بر سمت راست آن کمین کردند و هفت تن برسمت چپش تاشتر رسولخدا (ص) رارم بدهند وچون سیاهی‌شب جهان را فرا گرفت رسولخدابهمراه جمع مردم بدان گردنه رسید و برروی شتر خود چرت‌میزدوچون‌نزدیك گردنه رسید جبرئیل باوفریاد کرد ای‌محمد راستی‌که فلان وفلان درکمین تو نشسته اند رسولخدا (ص) بدنبال خود نگاهی کرد وفرمود این کیستکه دنبال منست؟ حذیفة‌بن یمان گفت من حذیفة‌بن یمانم یارسول‌الله، فرمود آنچه من‌شنیدم توهم شنیدی؟ عرضکرد: آری فرمود مستوردارسپس رسول خدا (ص) بدانهانزدیك شدو آنها رابنام‌آوازداد وچون فریادرسولخدا را شنیدند گریختند و درمیان جمع‌مردم‌درآمدندوحال آنکه‌شتران خودرا زانوبسته بودند بجاگذاشتندومردم‌برسولخدا(ص)رسیدند و آن‌ها را طلب کردند و رسولخدا (ص) بشتران آن‌ها رسید وآنها راشناخت وچون‌بمنزل رسید

۱۷۹ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن‌أبيه ؛ وعدّة من أصحابنا ، عن سهل‌بن زياد ، عن يعقوب‌بن يزيد جميعاً ، عن حمّادبن عيسى ، عن‌إبراهيم‌بن عمر ؛ عن رجل ، عن‌أبي‌عبدالله عليه‌السلام أنّه‌قال: يالَيتناسيّارة مثل‌آل‌يعقوب حتّى‌يحكم‌الله بيننا‌وبين خلقه .

۱۸۰ ـ سهل‌بن زياد ، عن‌يعقوب‌بن يزيد ، عن إسماعيل‌بن قتيبة ، عن حفص‌بن عمر ، عن إسماعيل‌بن محمّد ، عن‌أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : إنّ الله عزّ‌وجلّ‌يقول : إنّي لست كلّ كلام‌الحكيم أتقبّل إنّما‌أتقبّل هواه وهمّه فان كان هواه وهمّه في رضاي جعلت همّه تقديساً وتسبيحاً.

فرمود چه درنظر دارند مردمی که در میان خانه کعبه هم‌قسم شدند که اگر خدا محمدرا بمیراندیا بکشد امرخلافت وریاست را باهل بیت اوباز نگردانند وآن‌ها نزد رسولخدا (ص) آمدند وسوگند یادکردند که نه‌چنین چیزی گفتند ونه خواستند و نه قصد سوئی برسولخدا (ص) داشتند وخدا این آیه‌را درباره آنها فرو فرستاد (۷۴ـ التوبه) سوگند میخورند بخدا که نگفتند و هرآینه که کلمه کفر راگفتند وکافر شدند پس‌از اسلام‌خود وقصد آنرا کردند که بدان نرسیدند (یعنی کشتن‌رسول خداـص) ودر دل بدی‌ندارند از رسولخدا (ص) جزاینکه خدا ورسولش آنها راتوانگر وثروتمند کرده‌اند ازفضل خود واگر توبه کنند برای آنها بهتراست واگر پشت بحق‌دهند خدا آن‌هاراعذاب دردناکی کند دردنیا وآخرت وبرای آن‌ها درزمین دوست ویاوری نباشد..

۱۷۹ـ مردی ازامام صادق(ع) که فرمود کاش ماهم کاروانی بودیم بمانند آل‌یعقوب تا خدا میان ما وخلق خود حکم‌میکرد وقضاوت می‌نمود.

شرحـ ازمجلسی رهـ کاش برای‌ما کاروانی بود حذف‌وایصال دارد و مقصود اینست که کاش ما هم بکاروانی بر میخوردیم که ما را با خود میبرد یا مقصود اینست که کاش ما خود در بلاد سیر می‌کردیم و آواره بسر می‌بردیم چنانچه یوسف آواره شد و شهر بشهر می‌گردید تا خدا درباره او قضاوت کرد.

وممکنست مقصود اوآرزو کردن حال‌امام قائم(ع) باشد که درزمین گردش میکند بی‌اینکه مردم اورا بشناسند وبمقام او پی‌ببرند ودر این‌باره بیوسف(ع) مانندست.

۱۸۰ـ ازاسماعیل بن‌محمد ازامام صادق(ع) که براستی خداعزوجل میفرماید: من هـر سخن درست وحکیمانه را پذیرا نشوم همانا هوای دل وهمت را می‌پذیرم اگر هوای دل وهمتش دررضای من‌باشد همت اورا درتقدیس وتسبیح مقررمیسازم.

شرح ـ ازمجلسی رهـ «قوله‌تعالی انماأتقبل هواه وهمه» یعنی آنچه را دوست دارد ونسبت بدان تصمیم دارد از نیات حسنه وحاصل اینست که خدا تعالی زبان بین نیست و بهرچه گویند وکنند نیت و دل را بحساب می‌آورد و اگر با نیت خوب وعقیده درست وکامل باشد ثواب تقدیس وتسبیح برای‌آن نویسد گرچه آنرا بزبان نیاورد.

١٨١ - سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ؛ عن ثعلبة بن ميمون ، عن الطيّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتّى يتبيّن لهم أنّه الحقّ» قال: خسفٌ ومسخٌ وقذفٌ ، قال : قلت : حتّى يتبيّن لهم ؟ قال : دع ذا ، ذاك قيام القائم .

١٨٢ - سهل ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار ، وابن سنان وسماعة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : طاعة عليّ ذلٌّ ومعصيته كفرٌ بالله ، قيل : يارسول الله كيف تكون طاعة عليّ ذلّاً ومعصيته كفراً بالله ؟ فقال : إنّ عليّاً يحملكم على الحقّ فان أطعتموه ذللتم وإن عصيتموه كفرتم بالله .

(تفسير يك آيه از امام صادق)

١٨١ـ از طيار از امام صادق(ع) در تفسير قول خداعزوجل (٥٣ـ فصلت) محققاً بنمائيم بآن ها نشانه‌های خود را در آفاق وانفس تاحق بر ايشان آشكار گردد ـ فرمود. بزمين فروشدن ومسخ شدن وبرتاب شدنست گويد: گفتم تا براى آن‌ها آشكار شود؟ فرمود آنرا واگذار مقصود از آن ظهور امام قائم (ع)است.

شرحـ ازمجلسى ره ـ «قوله خسف ومسخو قذف» آشكار مى‌شود ازاين حديث كه مقصود از آيات و نشانه‌هائى كه در نفوس آن‌ها نموده شود آنها است كه بمخالفان رسد هنگام ظهور امام قائم (ع) از عذاب بوسيله فروشدن در زمين ومسخ شدن و برتاب شدن سنگها و ديگر چيـز ها از آسمان برايشان تابراى مردم حق بودن آنحضرت روشن شود وممكنست كه مقصود از قذف آيـاتى باشد كه در آفاق عيان گردد واولى روشن‌تر است وبنابر اين آيات آفاقيه آنچه است كه هـنگام ظهورش درآسمان پديدار گردد ازنداء دعوت ونزول عيسى و ظهور فرشته‌ها وديگر چيزها.

(بيان فضيلتى ازعلى(ع)

١٨٢ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود طاعت على «ع» زبونيست و نافرمانى‌او كفر بخدااست عرض‌شد يارسول‌الله چگونه طاعت على زبونيست و نافرمانيش كفر بخدااست‌درپاسخ فرمود: زيرا على(ع) شمارا براه حق واميدارد اگر ازاو فرمان برديد بايدزبونيرا بخودهموار كنيدو اگراورا نافرمانى كنيد بخداكافرشويد؟

شرحـ از مجلسى «ره»ـ « قوله طاعة على ذل » يعنى سبب فوت وسائل عزت‌معروف ميان مردم است مانند جمع مال حرام و ستم بزير دستان و آقائى كردن به ديگران يا مقصود تذلل براى خدا است.

۱۸۳ - عنه ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار أو غيره قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : نحن بنو هاشم وشيعتنا العرب وسائر النّاس الأعراب .

۱۸٤ - سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن حنان ، عن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : نحن قريش وشيعتنا العرب وسائر النّاس علوج الرّوم .

۱۸۵ - سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : كأنّي بالقائم عليه السلام على منبر الكوفة عليه قباء فيخرج من وريان قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب فيفكّه فيقرأه على النّاس فيجفلون عنه إجفال الغنم فلم يبق إلّا النقباء فيتكلّم بكلام فلا يلحقون ملجأ حتّى يرجعوا إليه وإنّي لأعرف الكلام الذي يتكلّم به .

(در بيان طبقات مردم)

۱۸۳- ازامام صادق (ع) كه فرمود ما بنى‌هاشم هستيم و شيعه ما عرب هستند و ديگر مردم اعراب بيابان گرد.

۱۸٤- فرمود (ع) ماقريش هستيم و شيعه ماعرب هستند وديگر مردم كفار روم‌هستند.

شرح- ازمجلسى ره- «قوله نحن بنوهاشم» يعنى آنچه درمدح بنى‌هاشم رسيده است مقصود ازآن ما خانواده‌ايم يا هرهاشمى زاده كه پيرو اهل‌بيتست نه آنكسانيكه زاده هاشم‌بودند واز حق بدر رفتند وكفر ورزيدند بخدا بوسيله ادعاى امامت بناحق چون بنى‌عباس و همكنانشان و آنچه‌در مدح عرب وارد شده مقصود ازآن همه شيعه باشند واگرچه عجمى نژادباشند زيرا آن‌ها هم بزبان عرب محشور شوند و مردم ديگر كه مخالفند همان اعرابند كه خدا درباره آنها فرمايد (۹۷ - التوبه) الاعراب اشد كفراً و نفاقا= كفر و نفاق اعراب از همه سخت‌تراست- وآن‌ها همان بيابان گردانند كه خداآنهارا نكوهش كرده براى‌اينكه از شرع وقانون بدورند و براى‌يارى سيدانبياء بمدينه مهاجرت‌نكردند وهمه‌مخالفان دراين امور باآنها شريك‌هستند.

قوله « علوج الروم » علج بكسر كافر عجمى نژاد و غير عرب را گويند يعنى همه مخالفان بمنزله كفار عجم هستند و بزبان آن ها محشور شوند و گرچه عرب زبان از دنيا روند چنانچه در اخبار است.

(ظهور امام قائم (ع)

۱۸۵- از امام صادق (ع) فرمود گويا من قائم (ع) را بچشم خود مى‌نگرم كه برمنبر كوفه است و قبائى در بردارد و ازجيب قباى خود نامه‌ايكه بامهر طلائى مهر برآن نهاده‌شده درمى‌آورد و آنرا بازميكند وبر مردم مى‌خواند ومردم از شنيدن اين نامه چون گله گوسفند ازاو رم‌ميكنند و مى‌گريزند ، جز نقباء و سر دسته هاى‌آنان، و او سخنى به زبان آورد و مردم پناهگاهى نيابند تا باو برگردند واورا بپذيرند وراستى من آنسخنيراكه او مى‌گويد بخوبى ميدانم.

شرح- ازمجلسى ره- وشايد آن‌نامه مشتملست برلعن ائمه مخالفين يابر احكامى‌مخالف آنچه ميان مردم مألوف ومعروفست.

١٨٦ - سهل بن زياد، عن بكر بن صالح، عن ابن سنان، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الحكمة ضالّة المؤمن فحيثما وجد أحدكم ضالته فليأخذها.

١٨٧ - سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد أو غيره، عن سليمان كاتب عليّ بن يقطين، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الأشعث بن قيس شرك في دم أمير المؤمنين عليه السلام و ابنته جعدة سمّت الحسن عليه السلام ومحمّد ابنه شرك في دم الحسين عليه السلام.

---

١٨٦ - از امام صادق(ع) فرمود: حكمت گمشده مؤمنست هر كدام شما گمشده خودرا هرجا يافت بايد آنرا بر گيرد.

شرح - از مجلسى ره - «قوله الحكمة ضالة المؤمن الخ» اين جمله در اخبار بسيارى نزد خاصه وعامه وارد است و در تفسيرش اختلافست:

١ - گفته شده مقصود اينست كه مؤمن پيوسته در جستجوى حكمت است چنانچه مردى گمشده خود راجويد، درنهايه اين را گفته.

٢ - مؤمن حكمت را بگيرد از هر كه آن را نزد او يابد و گرچه كافر باشد يافاسق چنانچه صاحب حيوان گمشده آنرا هرجا يابد بگيرد واين معنى روشن است.

٣ - گفته‌اند مقصود اينست كه هر كه كلمه حكمتى دارد كه خود نمى‌فهمد و مستحق آن نيست بايد دنبال كسى بگردد كه آنرا ميفهمد وبحق اخذ ميكند چنانچه بايد گمشده را تعريف كرد تا صاحب آنرا يافت وباو تسليم كرد.

١٨٧ - از امام صادق (ع) فرمود: راستى كه اشعث بن قيس در خون اميرالمؤمنين (ع) شريك شد و دخترش جعده امام حسن «ع» را زهر داد و محمد پسرش در خون امام حسين(ع) شريك شد.

شرح - از مجلسى ره - اشعث بن قيس كندى از خوارج بوده است شيخ در رجالش گويد اشعث بن قيس كندى ابومحمد كنيه دارد ساكن كوفه شد، پس از پيغمبر در رده اهل يامر مرتد شد وابو بكر خواهرش ام فروه را باو بزنى داد و ام فروه يك چشم بود و براى او محمد را زائيد و پس از آن از خارجيان گرديد.

ودر اخبار بسيارى وارد شده است كه او با جمعى از خوارج در بيرون كوفه با سوسمارى بيعت كردند واورا اميرالمؤمنين ناميدند از راه كفر و استهزاء بآنحضرت (ع) واين كافر بكشتن او كمك داده است.

چنانچه شيخ مفيد در كتاب ارشاد و ديگران گفته‌اند ابن ملجم و شبيب بن بجرة ووردان بن خالد براى قتل آنحضرت كمين كردند ودر برابر دريكه از آن براى نماز بيرون ميشد نشسته بودند وپيش از آن مقصود خودرا با اشعث بن قيس در ميان نهاده بوده واو هم باآنها موافقت كرده بود و اشعث بن قيس هم در آن شب بيرون شده بود و رهبرى آنهارا دردست داشت و حجر بن عدى آنشب در مسجد بيتوته كرده بود و شنيده بود كه اشعث مى گويد يابن ملجم زود، زود دنبال كارت برو كه سپيده دم تو را رسوا كرد و حجر بمقصد اشعث پى برد و گفت اى يك چشم اگر اورا كشتى وشتافت

۱۸۸ - علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ؛ عن جعفر بن بشير ، عن صباح الحذاء عن أبي اُسامة قال : زاملت أباعبدالله عليه السلام قال : فقال لي : اقرأ [قال] : فافتتحت سورة من القرآن فقرأتها فرق وبكى ، ثم قال : ياأبا اُسامة ارعوا قلوبكم بذكر الله عز وجل واحذروا النكت فانه يأتي على القلب تارات أوساعات الشك من صباح ليس فيه إيمان ولا كفر شبه الخرقة البالية أوالعظم النخر . ياباا اُسامة أليس ربما تفقدت قلبك فلاتذكر به خيراً ولاشراً أولاتدري أين هو؟ قال : قلت له : بلى إنه ليصيبني وأراه يصيب الناس ، قال: أجل ليس يعرى منه أحد . قال فاذا كان ذلك فاذكروا الله عز وجل واحذروا النكت فانه إذا أراد بعبد خيراً نكت إيماناً وإذا

تابامیرالمؤمنین گزارش بدهدواو راازقصد توطئه گران آگاه سازد ولی امیرالمؤمنین(ع) از راه دیگر زودتر بمسجد آمد وابن ملجم ضربت بدو زد وحجر وقتی رسید که فریاد مردم بلند بود قتل امیرالمؤمنین (ع) خدالعنت کند هر که اورا کشت ودر خونش شریك شد.

واما پسرش محمد لعنة الله علیه بامسلم جنگید تااورا گرفت در امالی امام صادق (ع) روایت است که ابن زیاد او را باهزار سوار بکربلافرستاد واو بود که صبح عاشورا بانك برآورد ای حسین بن فاطمه توچه حرمتی نسبت به رسولخدا «ص» داری که دیگران ندارند و حسین (ع) این آیه را درپاسخ او خواند (۳۳- آل عمران) راستی که خداوند برگزیده آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران را برجهانیان که از نژاد یکدیگرند سپس فرمود: بخدا که محمد ازآل ابراهیمست و عترت هادیه از آل محمدند، این مرد کیست؟ گفتند محمد بن اشعث بن قیس کندی است حسین (ع) سر بآسمان برداشت وفرمود: بارخدایا بمحمد بن اشعث دراین روز یك خواری بنما که پس ازآن هرگز عزیز نشود وبرای او عارضه ای رخ داد واز میان لشکر کناری رفت تا رفع حاجت کند و خدا عقربیرا باو مسلط کرد تا اورا گزید ومکشوف العوره مرد.

واما پسردیگرش قیس بن اشعث که اعانت او برعلیه امام حسین معروفست اویکی ازسران لشکر کوفه بود ودر حمل سران شهداء بنزد ابن زیاد شرکت کرد.

وامام داستان دخترش جعده که زهرجفا بکام امام مجتبی ریخت از مطالب بسیار مشهوره است براو وپدر وبرادرش لعنت خدابادتاآسمان وزمین هستند.

۱۸۸- ازابی اسامه گوید من باامام صادق (ع) همکجاوه بودم بمن فرمود قرآن بخوان من سوره ای از قرآن را آغازم کردم و آن راخواندم آن حضرت دقت کرد وگریست سپس فرمودای اسامه دلهای خود را با یاد خدا عزوجل رعایت کنید و از دست برد شیطان برحذر باشیدزیراراستش اینستکه بردل بارها و ساعتهای تردید ازبامداد رخ دهد که بوضعی مبهم درآید نه ایمان درآنست ونه کفروبمانند پارچه کهنه یااستخوان پوسیده گردد.

ای اسامه نه اینستکه بسا دلت را وارسی واز خوب وبدش بی خبری وندانیکه بکجااست من بآن حضرت گفتم آری من باینوضع دچار میشوم ومیدانم که مردم هم دچارمیشوند، فرمود :آری ،کسی ازآن برکنار نیست فرمود پس هرگاه چنین شد یاد خداعزوجل کنید و از دستبرد شیطان برحذر

أراد به غيرذلك نكت غيرذلك ، قال : قلت : ماغيرذلك جعلت فداك [ماهو] ؟ قال : إذاأراد كفراً نكت كفراً .

١٨٩ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي المغرا عن زيدالشحّام ، عن عمروبن سعيدبن هلال قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّي لاأكاد ألقاك إلّافي السنين فأوصني بشيء آخذ به ، قال : أُوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد واعلم أنّه لاينفع اجتهاد لاورع معه وإيّاك أن تطمح نفسك إلى من فوقك ، وكفى بماقال الله عزّ وجلّ لرسوله صلى الله عليه وآله وسلم : «فلاتعجبك أموالهم ولاأولادهم» وقال الله عزّ وجلّ لرسوله : «ولاتمدنّ عينيك إلى مامتّعنابه أزواجاً منهم زهرة الحيوة الدُّنيا» فان خفت شيئاً من ذلك فاذكر عيش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فانّما كان قوته الشعيروحلواه التمرووقوده السعف إذا وجده وإذا أُصبت بمصيبة فاذكر مصابك برسول الله صلى الله عليه وآله فانّ الخلق لم يصابوا بمثله صلى الله عليه وآله وسلم قطّ .

باشید زیرا چون خداوند برای بنده خیر و خوبی خواهد ایمان بدلش افکند واگر جز آن‌راخواهد جز آن در دلش افتد گفتم: قربانت جز آن چه باشد؟ فرمود: هرگاه کفر او را خواهد کفر در دلش افتد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله «ارعوا قلوبکم» ازرعایت است یعنی بیادخدا آنهارا نگهدارید از وسوسه‌های شیطان واز آنچه که دردلها افکند ازشبهه وتردید.

قوله «نکت کفرا» یعنی چون‌سزاوار شد که خداوندتعالی لطف خودرا ازاو دریغ‌داشت‌شیطان بردلش مسلط شود وهرچه خواهد درآن افکندواسناد آن بخدا برسبیل مجازاست.

(سفارشی از امام‌صادق (ع)

۱۸۹ـ از عمروبن سعیدبن هلال گوید بامام صادق(ع) گفتم راستیکه من گویا چندسال‌یکبار بیشتر بخدمت‌شما نمیرسم یکسفارشی بکنید که عمل‌بدان کنم فرمود:

بتوسفارش میکنم بتقوی ازخداوبه راستگوئی‌وورع واجتهاد وبدانکه‌تلاش و کوشش‌درعبادت بی‌ورع سودی ندارد ومبادا دل‌بمقام بالادست خودبیندی ودر آرزوی آن‌باشی‌و تورا همین‌بسکه‌خدا عزوجل به‌رسول خودفرمود (۵۵ـ التوبه) تورا خوشآیند نباشد اموال آنان‌ونه اولادشان ـ و خدا عزوجل به‌رسولش فرمود (۱۳۱ـ طه) ودو چشمت رامدوز بدانچه چندتا ازآنان را بهره‌ور کردیم ازشکوفانی زندگی دنیا.

اگر توچیزی ازاینوضع هراس‌داری زندگانی رسولخدا (ص) را بیاد بیاور که خوراکش‌نان جو بود وشیرینیش خرماوسوختش شاخه درخت خرما هروقت بدستش میآمد وهرگاه‌مصیبتی بتورسد بیادبیاور داغ رسولخدا«ص» رازیرا خلق‌هرگز چنان‌مصیبت نبینند.

شرح ـ از مجلسی «ره»ـ قوله « و ان تطمح نفسك » یعنی دل‌بزندگی بالادست خودمده

۱۹۰ - عدّة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ؛ عن ابن محبوب ، عن الحسن بن السري عن أبي مريم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعت جابر بن عبدالله يقول : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرّ بنا ذات يوم ونحن في نادينا وهو على ناقته وذلك حين رجع من حجّة الوداع فوقف علينا فسلّم فرددنا عليه السلام ؛ ثمّ قال: مالي أرى حبّ الدّنيا قد غلب على كثير من النّاس حتّى كأنّ الموت في هذه الدّنيا على غيرهم كتب ، وكأنّ الحقّ في هذه الدّنيا على غيرهم وجب، وحتّى كان لم يسمعوا ويروا من خبر الأموات قبلهم ؛ سبيلهم سبيل قوم سفر عمّا قليل إليهم راجعون ، بيوتهم أجداثهم ويأكلون تراثهم ، فيظنّون أنّهم مخلّدون بعدهم هيهات هيهات [أ]مايتّعظ آخرهم بأوّلهم لقد جهلوا ونسوا كلّ واعظ في كتاب الله وآمنوا شرّ كلّ عاقبة سوء ولم يخافوا نزول فادحة وبوائق حادثة .

طوبى لمن شغله خوف الله عزّ وجلّ عن خوف النّاس .

طوبى لمن منعه عيبه عن عيوب المؤمنين من إخوانه.

وآنرا آرزو مكن .

قول خدا تعالى - « لاتعجبك » يعنى دلت را نبرد آنچه از اموال و اولاد اين منافقان بى دين مى بينى..

نطق پند آميزى از رسولخدا «ص»

۱۹۰ـ از امام باقر «ع» فرمود از جابر بن عبدالله شنيدم مى گفت يك روز رسولخدا «ص» بر ما گذر كرد، ما در انجمنى بوديم و او بر ناقه‌اش سوار بود، اين داستان پس از بر گشت او از حجة الوداع بود، آن حضرت برسر ما ايستاد و سلام داد وما جواب اورا داديم سپس فرمود:

مرا چه شده است كه مينگرم دوستى دنيا بر بسيارى از مردم چيره شده است تا آنجا كه گويا در اين جهان مرك بنام ديگران ثبت شده و آنان جاويدند و گويا حق در اين جهان بر ديگران بارشده و آنان بر كنارند وتا آنجا كه گويا از گزارش مرده‌هاى پيش از خود نه چيزى شنيدند و نه ديدند ، راه آنان همان راه مردمى مسافر ودر حال كوچ است بزودى زود مرك بر سر آنها تازد و باز آيد، خانه آنها گورشان گردد و ديگران ارثشان را بخورند ،آنان را گمانست كه پس از گذشتگان در جهان جاويدانند .

هيهات هيهات پس مانده‌ها و پيش رانده‌ها پند نياموختند هر آينه نادانى كردند و به دست فراموشى سپردند هر پند آموزى در كتاب خدا بود واز سرانجام هر بدى آسوده بسر بردند و از پيش آمدهاى ناگوار و كمرشكن و گرفتاريهاى پديد آينده نهراسيدند.

خوشا بر كسيكه ترس از خدا عزوجل اورا از ترس مردم بازدارد.

خوشا بر كسيكه بعيب خود پويد وعيب برادران مؤمنش را نجويد.

طوبى لمن تواضع لله عزّ ذكره وزهد فيما أحلّ الله له من غير رغبة عن سيرتي ورفض زهرة الدّنيا من غير تحوّل عن سنّتي واتّبع الأخيار من عترتي من بعدي وجانب أهل الخيلا والتفاخر والرّغبة في الدّنيا ؛ المبتدعين خلاف سنّتي ؛ العاملين بغير سيرتي .

طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالاً من غير معصية فأنفقه في غير معصية و عاد به على أهل المسكنة .

طوبى لمن حسّن مع النّاس خلقه وبذل لهم معونته وعدل عنهم شرّه .

طوبى لمن أنفق القصد وبذل الفضل وأمسك قوله عن الفضول وقبيح الفعل .

خوشا بر کسیکه نسبت بخداعزوجل تواضع کند و در آنچه خدا باوحلالکرده است زهد پیشه کند بی آنکه ازروش من روگردان باشد وشکوفانی دنیا را بیکسو نهد بی آنکه ازسنت و کردار من منحرف شود و پیروی کند از اخیار عترت منکه پس از من هستند و از اهل کبر و فخر ودنیا داری کناره کنند آن کسانیکه بر خلاف سنت من بدعت گزارند و به راهی جز روش و رفتار من بروند.

خوشا برمؤمنیکه مالی ازجز راه معصیت وخلاف بدست آورد وآن را درغیر گناه خرج کند و بمستمندان ودرویشان بدهد.

خوشا بر کسیکه با مردم خوش رفتاری کند و بدانها از کمك خود دریغ نورزد و شر خود را از آنها بگرداند . خوشا بر کسیکه درهزینه خود میانه‌روی کند وفزونی درآمد خود را بمستحقان ببخشد وازسخن زیادی‌خودداری کند وار کردار زشت بازایستد .

شرحـ از مجلسی‌ره ـ قوله «سبيلهم سبيل قوم سفر يعنى»

۱ ـ این زنده‌ها مسافرند و منزلهای عمر خود را که سال و ماه است طی میکنند تا برسند بدان مرده‌ها.

۲ـ یعنی آن مرده‌ها دربراین زنده‌ها مسافرانی بودند که رفتند واز رفتن آنها پندنگرفته‌اند وپندارند که آنها باز می گردند.

قوله «من غير رغبة عن سيرتى» یعنی زهد نامشروع وریاضت زیان‌آور را پیشه نکند واز روش پیغمبر که بهره‌وری اززنان وبوی خوش وخواب واستراحت و توجه بامور لازمه دنیا است صرفنظر نکند بلکه‌زهد او نسبت بمورد شبهه و امور زائده باشد مانند مباحاتی که بسا مانع طاعت شوند

قوله «من غير تحول عن سنتى» باینکه مباحات را برخود حرام کند وسنت را ترك کندوبدعت در دین گذارد چنانچه میان بدعت گذاران صوفیه وفرق دیگرشایع است ـ پایان نقل ازمجلسی«ره».

من گویم ـ این نطق پیغمبر«ص» که در روزهای آخر عمر و دوران نهائی تبلیغات بوده است بسیار شیوا و گویا وپر معنا است ودستوراتی استکه برای‌دین ودنیا بسیار سودمنداست و بسی قابل مطالعه‌است وبعضی آن‌را بعلی(ع) نسبت‌دادند وبرخی فقره‌های آن‌را درنهج‌البلاغه ثبت کرده‌واگر علی«ع» کلام پیغمبررا بازگو کرده‌باشد پربعید نیست.

۱۹۱ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلّى بن محمد رفعه ، عن بعض الحكماء قال : إنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى الغنى للنّاس أهل البخل لأنّ النّاس إذا استغنوا كفّوا عن أموالهم وإنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى صلاح النّاس أهل العيوب لأنّ النّاس إذا صلحوا كفّوا عن تتبّع عيوبهم وإنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى حلم النّاس أهل السفه الذين يحتاجون أن يعفى عن سفههم فأصبح أهل البخل يتمنّون فقر النّاس وأصبح أهل العيوب يتمنّون فسقهم وأصبح أهل الذّنوب يتمنّون سفههم وفي الفقر الحاجة إلى البخيل وفي الفساد طلب عورة أهل العيوب وفي السفه المكافأة بالذّنوب .

۱۹۲ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ياحسن إذا نزلت بك نازله فلاتشكها إلى أحد من أهل الخلاف ولكن اذكرها لبعض إخوانك فانّك لن تعدم خصلة من أربع خصال: إمّا كفاية بمال

(پندهائی حکیمانه)

۱۹۱- از معلی بن محمد که سند را تا معصوم رسانیده یکی از حکماء (یعنی ائمه(ع) زیرا صدوق درامالی آن را از امام صادق(ع) روایت کرده است وشیوه آنان نیستکه ازغیر معصوم حدیث باز گویند از مجلسی ره) گوید:

راستی بخیلان ازهمه کس سزاوارترند که برای مردم آرزوی ثروت داشتن کنند زیرا هرگاه مردم ثروتمند شدند از اموال آن‌ها دست بدارند.

راستی معیوبان ازهمه کس سزاوارترند که بهبودی دیگران را آرزو کنند زیرا اگر مردم به شوند عیب آن‌ها را نجویند .

راستی کم‌خردان ازهر کس سزاوارترند که بردباری مردم را خواستار باشند زیرا نیازمندند که از سبکسری و نابخردی آنان گذشت شود، برخلاف این حقیقت بخیلان فقر مردم را خواهند ومعیوبان نابکاری دیگران را آرزو کنند و گنهکاران سفاهت مردم را طلبند با اینکه فقر نیازمندی ببخیل آرد وفساد و تباهی اخلاق مردم مایه جستجوی عیب معیوبان باشد و کم خردی مایه پاسخگوئی بگناه و بی‌ادبی است.

(شیوهٔ شایسته شیعه با یکدیگر)

۱۹۲- حسن بن راشد گوید امام صادق (ع) فرمود : ای حسن هرگاه برایت یك گرفتاری و ناگواری رخ داد درباره آن بهیچکس ازمخالفان شکایت مبرو لی آنرا برای یکی ازبرادرانت بازگو (یعنی هم‌مذهبانت) زیرا تو یکی از چهارخصلت را ازدست ندهی:

۱- باعطای مال کافی پاسخ گیری.

وإمّامعونة بجاه أودعوة فتستجاب أومشورة برأي .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

١٩٣ ـ عليٌّ بن الحسين المودّب وغيره ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن إسماعيل بن مهران عن عبدالله بن أبي الحارث الهمداني ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فقال : الحمد لله الخافض الرافع ، الضّارّ النافع ؛ الجواد الواسع ، الجليل ثناؤه ؛ الصادقة أسماؤه ؛ المحيط بالغيوب ومايخطر على القلوب ، الذي جعل الموت بين خلقه عدلاً وأنعم بالحياة عليهم فضلاً ، فأحياوأمات وقدّر الأقوات ، أحكمها بعلمه تقديراً وأتقنها بحكمته تدبيراً إنّه كان خبيراً بصيراً ؛ هوالدّائم بلافناء والباقي إلى غير منتهى ؛ يعلم مافي الأرض ومافي السماء ومابينهما وماتحت الثرى .

أحمده بخالص حمده المخزون بماحمده به الملائكة والنبيّون ؛ حمداً لايحصى له عدٌّ ولا يتقدّمه أمد ، ولايأتي بمثله أحدٌ ، أومن به و أتوكّل عليه و أستهديه وأستكفيه وأستقصيه بخير وأسترضيه .

٢ـ از جاه و اعتبار او دررفع گرفتاری خود استفاده کنی.
٣ـ بدرگاه خدا برای رفع گرفتاری تو دعائی شود که باجابت رسد.
٤ـ بتو نظرومشورتی اظهارشود که مایه رفع گرفتاریت گردد .
شرحـ از مجلسی ره ـ این حدیث دلالت دارد برجواز شکایت از گرفتاری نزد برادران دینی و بلکه برخوبی آن

خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع)

١٩٣ـ از جابر از امام باقر (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) خطبه‌ای خواند، فرمود:
سپاس از آن خدا استکه بنشیب برد و بفراز آورد، زیان تواند و سود رساند. بخشنده‌است و فراگیرنده. ستایشش والا است و نامهایش درست وبجا، بهرنهانی اندراست و بردلها نهادپرور، آنکه مرگ را در میان آفریده‌های خود ترازوی داد وعدالت ساخته و بنعمت زندگی آنانرا نواخته، زنده کند و بمیراند و خوراك هرکسیرا در پیمانه‌ایکه بدانش خود بجا وخوبش اندازه گرفته و بحکمت و تدبیر خود آنرا محکم و بی کم و کاست برسفته زیرااو آگاه وبینا است، او است همیشه بمان بی نیستی و پاینده تاپایان هستی بداند آنچه را زیرزمین است ودر آسمان و آنچه زیرخاك است ومیان این وآن.
سپاسش گویم از گنجینه سپاس پاك که او را سزاست بدانچه فرشته‌ها وپیمبرانش سپاس گفتند چونانه سپاسیکه شماره‌اش آمار نکند و رشته درازمانه‌اش پیش نیفتد و کسی بمانندش نیاورد باو ایمان دارم وبراو کارخود واگزارم ازاو رهنمائی خواهم وبس باو گرایم وهرنیکی ازاو باز خواهم وراه خشنودی اورا پویم.

وأشهد أن لاإله إلّاالله وحده‌لاشريك له و أشهدأنّ محمّداًعبده ورسوله أرسله بالهدى و دين الحقّ ليظهره على‌الدين كلّه ولو كره المشركون صلّى‌الله عليه وآله .

أيّهاالنّاس إنّ الدّنيالیست لكم بدار ولاقرار؛ إنّماأنتم‌فيها كركب عرّسوا فأناخواثمّ استقلّوافغدواوراحوا،دخلواخفافاًوراحواخفافاً لم‌يجدواعن مضيّ نزوعاً؛ ولا إلى‌ماتركوارجوعاً جدّ بهم فجدّوا ، وركنوا إلى الدنيافما استعدّوا حتّى إذا أُخذ بكظمهم وخلصوا إلى دار قوم جفّت أقلامهم‌لم‌يبق من‌أكثرهم خبرٌ ولاأثرٌ ، قلّ في‌الدّنيالبثهم و عجّل إلى‌الآخرة بعثهم فأصبحتم حلولاًفي‌ديارهم ، ظاعنين على آثارهم والمطايابكم تسيرسيراً ، مافيه أين ولا تفتير ، نهاركم بأنفسكم دؤوب وليلكم بأرواحكم ذهوبٌ فأصبحتم تحكون من حالهم حالاً و تحتذون من مسلكهم مثالاًفلاتغرّنّكم الحياةالدّنيا فانّماأنتم‌فيهاسفرحلول والموت بكم نزول، تنتضل فيكم منایاه وتمضي بأخبار كم مطایاه إلى‌دارالثواب والعقاب والجزاء والحساب .

ومن گواهم که نیست شایسته ستایش جزخدا که یگانه است و شریك ندارد و گواهم که محمد (ص) بنده وفرستاده او است او را برای رهبری و بهمراه کیش درست فرستاده تا بر همه کیشهایش چیره سازد و هر کیش نادرستی را بر اندازد گرچه مشرکان را ناسازگار باشدصلی‌الله علیه‌وآله

أیا مردم این جهان برای شماها خانمان نیست و پایگاه نباشد همانا شما در آن چون کاروانی باشید که بار بزمین نهد و شتررا بخواباند سپس‌اندکی بیارامد و بامداد یاپسین بار بندد وبکوچد مردم سبکبار در این جهان درآیند و سبکبار و بی‌بنه و کالا ازآن بدرآیند، از گذشتن آن هیچ جدائی در نیافتند ونه بدانچه بجای خود نهادند راه برگشتی بدست‌آوردند، آن‌ها را کشانیدند و خودشان هم شتابیدند و تکیه به‌دنیا زدند و آماده رفتن نشدند تاآن گاه که گلویشانرا گرفتند و بخانمان مردمی روی نهادند که خانه‌شان خشکیده و از بیشترشان نه‌خبریست ونه اثری، در این‌جهان اندکی زیستند و شتابانه به دیگرسرای پیوستند و شماها در خانمان آنها در افتادید ودردنبالشان بار بسته‌اید و کوچانید پاکشهای رهوار شما را خوب می‌برند درآن نه خستگی است و نه سستی روز شما خودتانرا میشتاباند و شبتان جانتانرا بخوبی برنده است، شما خود نماینده حال آن‌مرده هائید و نمونه‌های کامل روش و رفتار آن‌ها، زندگی این دنیا شماها را نفریبد همانا شما درآن مسافرانی تازه واردید و مرك از شما پذیرااست پیکان جانستانش را در شما فرو میکند و پیکهای هوایش گزارشهای شما را بخانه پاداش بهشت یا کیفرگاه دوزخ میرساند و بپای سزا و حساب‌میکشاند

شرح- از مجلسی (ره)- « و تمضی باخبار کم مطایاه » مقصود از اخبار گزارش‌اعمال است وچند توجیه دارد :

۱- مقصود از مطایا کسانی باشندکه پیش از آن‌ها مرده اند و خبرگزاری آن ها به این اعتبار استکه بآن‌ها احسان کردند یا بدی کردند و نزد محاسبه آن اموات آن‌ها را بخوبی یاد کنند یا بدی.

فرحم الله امرءاً راقب ربّه وتنكّب ذنبه وكابر هواه وكذّب مناه ، امرءاً زمّ نفسه من التقوى بزمام وألجمها من خشية ربّها بلجام ، فقادها إلى الطاعة بزمامها وقدعها عن المعصية بلجامها ، رافعاً إلى المعاد طرفه متوقّعاً في كلّ أوان حتفه دائم الفكر ، طويل السّهر ؛ عزوفاً عن الدّنيا سأماً ؛ كدوحاً لآخرته متحافظاً ، امرءاً جعل الصبر مطيّة نجاته والتقوى عدّة وفاته و دواء أجوائه ؛ فاعتبر وقاس وترك الدّنيا والنّاس ؛ يتعلّم للتفقّه والسداد وقد قلبه ذكر المعاد وطوى مهاده وهجر وساده ، منتصباً على أطرافه ، داخلاً في أعطافه ، خاشعاً لله عزّ و جلّ ، يراوح بين الوجه والكفّين خشوع في السرّ لربّه ؛ لدمعه صبيب ولقلبه وجيب ، شديدة أسباله ، ترتعد من خوف الله عزّ وجلّ أوصاله ، قد عظمت فيما عند الله رغبته واشتدّت منه رهبته ، راضياً بالكفاف من أمره يظهر دون مايكتم ويكتفي بأقلّ ممّا يعلم أولئك ودائع الله في بلاده المدفوع بهم عن عباده ؛ لو

۲ـ مقصود از مطایا خود این اشخاص موجود باشند یعنی شما خود مطایا و مراکب در این دنیا هستید که عمل شما بردوش خود شما است و ببهشت میروید یا دوزخ.

۳ـ مقصود از مطایا حافظین اعمال باشند و نسبت آنها بدنیا برای اینستکه عمل را از دنیا می‌برند و آنرا برای اهل دنیا حفظ میکنند و گرچه فرشته‌اند ولی کارگر مردم دنیا هستند ؟

٤ـ مقصود از مطایا عمر باشد که با عمل می گذرد.

دنباله حدیث ۱۹۳ـ

پس خدا رحمت کند بنده‌ایرا که پروردگار خود را منظور دارد و از گناهش دوری کند وبا هوای نفس خود طرفیت کند و آرزوی بی‌جای خود را دروغ شمارد و دنبالش نرود آن مرد مردانه که خود را با تقوی مهار زده و با ترس پروردگارش لجام بردهن نهاده و آنرا بـا مهار بسوی طاعت کشانده و با لجام از نافرمانی حق رانده است دیده بفردای قیامت خود دوخته و هر آنی در انتظار مرگ خود است، همیشه در اندیشه است و بی‌خوابی شب او طولانی است روگردان و دلتنگ از دنیا است و رنجکش برای دیگر سرا و نگهبان آن .

مردیکه شکیبائیرا مرکب نجات خود ساخته و تقوی را ذخیره وفات و درمان دردهای درونش پرداخته است عبرت گرفته و سنجیده و از دنیا و مردم رنجیده دانش آموخته برای فهم دین وروش متین، دلش از یاد معاد سنگین بار است وبستر راحتشرا برچیده وبالش نرم را بدور افکنده، بروی دو پا ایستاده و خود درون عبایش خزیده و برای خدا عزوجل خاشع است و بنوبت روی و دو کفرا بر خاك مینهد .

در نهانی از پروردگارش هراسان است اشکش ریزد و دلش طپد، سیل اشك از دیده‌اش روان است و بندهایش از ترس خدا عزوجل لرزان رغبتش بدانچه پیش خدا است بزرگست وهراسش ازاو سترك، بگذران معاش راضی‌است ، عیانش کمتر از نهان است (یعنی آنچه از عبادت و کمال خودبه مردم عیان میکند کمتر از آنچه استکه نهان می‌دارد) و بکمتر از آنچه می‌داند اکتفاء میکنـد (یعنی در مقام اظهار فضل و صلاح نیست).

أقسم أحدهم علی الله جلّ ذکره لأبرّه، أودعا علی أحد نصره الله، یسمع إذا نا جاه و یستجیب له إذادعاه، جعل الله العاقبة للتقوی والجنّة لأهلها مأوی، دعاؤهم فیها أحسن الدعاء «سبحانك اللّهم» دعا[ؤ]هم المولی علی ما آتاهم «وآخر دعواهم أن الحمد لله ربّ العالمین».

(خطبة لامیر المؤمنین علیه السلام)

١٩٤ - علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن النعمان أو غیره، عن أبی عبدالله علیه السلام أنّه ذکر هذه الخطبة لأمیر المؤمنین علیه السلام یوم الجمعة.

الحمد لله أهل الحمد ووليّه و منتهی الحمد و محلّه؛ البدیء البدیع، الأجلّ الأعظم الأعزّ الأکرم، المتوحّد بالکبریاء؛ والمتفرّد بالآلاء، القاهر بعزّه، والمسلّط بقهره، الممتنع بقوّته، المهیمن بقدرته، والمتعالی فوق کلّ شیء بجبروته، المحمود بامتنانه وباحسانه، المتفضّل بعطائه وجزیل فوائده، الموسّع برزقه، المسبغ بنعمه، نحمده علی آلائه و تظاهر نعمائه حمداً یزن عظمة جلاله ویملاء قدر آلائه و کبریائه.

آنانند که سپرده‌های خدایند در بلادش و بوسیله آنان خدا از بنده‌های خود دفع بلا میکند اگر یکی از اینان بخدا جل ذکره سوگند یاد کند آنرا انجام دهد و اگر بر کسی نفرین کند خدا او را یاری کند و رفع ستم از او نماید، واز او بشنود هرگاه با وی مناجات کند واجابتش نماید هر گاه دعا کند، خدا سرانجام خوبرا برای تقوی مقرر داشته و بهشت را برای اهل تقوی جایگاه ساخته که در آن بهترین خواسته را دارند گویند سبحانك اللهم (یعنی هر وقت چیزی خواهند این جمله را بر زبان رانند و بمطلوب خود رسند ـ از مجلسی ره).

مولایشان آنانرا بدانچه داده استشان دعوت کرده است و آخر خواست آن‌ها اینستکه: الحمد لله رب العالمین.

خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع)

١٩٤ـ ازمحمد بن نعمان ویا دیگریکه امام صادق(ع) این خطبه را برای روز جمعه امیر المؤمنین (ع) ذکر کرده است:

سپاس خدا را سزاستکه شایسته سپاس است و سر آغاز و سر انجام آن است و جایگاه آن، آغاز کننده نقش آفرین، برترین والا و بزرگوار؛ عزیزترین هستی و کرامت شعار بکبریائی یگانه و بهر گونه نعمت یکتا، بعزت خود چیره است و بقهر خود مسلط، بنیروی خود منیعست و بتوان خود مقتدر و بجبروت خود برتر از هرچیز است ستوده است بامتنان و احسانش، بخشنده است به عطا و فوائد شایانش روزی فراوان دهد و نعمت بی کران اوراسپاس گزاریم بنعمتهایش و پیاپی بودن آلائش سپاسی که برازنده عظمت وجلال او است وفرازنده آلاء و کبریائش

وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له، الذي كان في أوّليّته متقادماً وفي ديموميّته متسيطراً، خضع الخلائق لوحدانيّته وربوبيّته وقديم أزليّته ودانوا لدوام أبديّته.

وأشهد أنّ محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم عبده ورسوله وخيرته من خلقه اختاره بعلمه واصطفاه لوحيه و ائتمنه على سرّه وارتضاه لخلقه وانتدبه لعظيم أمره ولضياء معالم دينه و مناهج سبيله و مفتاح وحيه وسبباً لباب رحمته، ابتعثه على حين فترة من الرّسل وهدأة من العلم و اختلاف من الملل وضلال عن الحقّ وجهالة بالربّ وكفر بالبعث والوعد، أرسله إلى النّاس أجمعين رحمة للعالمين بكتاب كريم قد فضّله وفصّله وبيّنه وأوضحه وأعزّه وحفظه من أن يأتيه الباطل من بين يديه ومن خلفه تنزيل من حكيم حميد، ضرب للناس فيه الأمثال و صرّف فيه الآيات لعلّهم يعقلون أحلّ فيه الحلال وحرّم فيه الحرام وشرع فيه الدّين لعباده عذراً ونذراً لئلّا يكون للناس على الله حجّة بعد الرّسل ويكون بلاغاً لقوم عابدين فبلّغ رسالته وجاهد فيه سبيله و عبده حتّى أتاه اليقين صلى الله عليه وآله وسلّم تسليماً كثيراً.

و گواهم که نیست شایسته پرستشی جز او یگانه است و شریك ندارد آنکه در اولیت خود برهر چیزی پیش است و در پایندگی برهمه چیز مسلطست همه خلق برای یگانگی و ربوبیت او خاضعند وهم برای ازلیت دیرین وی وبدوام ابدیتش سر فرود آوردند.

و گواهم که محمد بنده و فرستاده و بهترین آفریده او است او را بدانش خود اختیار کرد و برای وحی خود بر گزید و سر خود را بدو سپرد و برای هدایت خلق خودش پسندید و به کار بزرك نبوت خاتمیه و پرتو افکنی معالم دین خود و برنامه های راه خود و کلید وحیش نماینده ساخت و وسیله باب رحمت خودش نمود او را بر انگیخت برای هنگام فترت رسولان و خموشی چراغ دانش و اختلاف ملتها و گمراهی بشر از راه حق و نادانی بحضرت پروردگار و کفرو انکار به زندگی پس از مرك و وعده آخرت.

او را بهمه مردم سراسر رسول فرستاد و رحمت جهانیان ساخت بهمراه کتابی ارجمند که آنرا برتری داد و آیه آیه فروفرستاد و روشن و واضح تعبیر کرد و عزیزش گردانید و نگهش داشت از اینکه باطل از پیش و یا پس در آن راه یابد و تنزیلی بود از خداوند حکمتدار ستوده.

در آن کتاب برای مردم مثلها زد و آیاتیرا زیر و رو کرد شاید که آنها تعقل کنند، حلال را در آن حلال شمرد وحرام را حرام ودین را در ضمن آن برای بندگانش قانون نهاد وعذر آنهارا زائل کرد و آن ها را بیم داد تا برای مردم بر خداوند پس از ارسال رسولان حجتی و بهانه‌ای نباشد و وسیله بلاغ بمردم خدا پرست گردد.

واو هم تبلیغ رسالت کرد ودر راه خداجهاد نمود و اورا پرستید تامرگش فرا رسید صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً.

أُوصيكم عباد الله وأُوصي نفسي بتقوى الله الذي ابتدأ الأُمور بعمله و إليه يصير غداً ميعادها وبيده فناؤها وفناؤكم وتصرّم أيّامكم ووفناء آجالكم وانقطاع مدّتكم فكأن قد زالت عن قليل عنّا و عنكم كما زالت عمّن كان قبلكم فاجعلوا عباد الله اجتهادكم في هذه الدّنيا التزوّد من يومها القصير ليوم الآخرة الطويل فانّها دار عمل والآخرة دار القرار والجزاء ، فتجافوا عنها فانّ المغترّ من اغترّ بها ، لن تعدوا الدّنيا إذا تناهت إليها أُمنيّة أهل الرّغبة فيها المحبيّن لها ؛ المطمئنّين إليها المفتونين بها، أن تكون كما قال الله عزّ وجلّ : « كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام - الآية - » مع أنّه لم يصب امرءٌ منكم في هذه الدّنيا خبرة إلّا أورثته عبرة ولا يصبح فيها في جناح أمن إلّا وهو يخاف فيها نزول جائحة أو تغيّر نعمة أو زوال عافية مع أنّ الموت من وراء ذلك وهول المطّلع والوقوف بين يدي الحكم العدل تجزى كلّ نفس بما عملت «ليجزي الذين أساؤوا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى» .

بشما سفارش میکنم ای بنده‌های خدا و هم بخودم سفارش میکنم بتقوی از خدائیکه همه چیز را بدانش خود آغاز کرد و وعده گاه و بازگشت همه فردا بدرگاه او است و بدست قدرت او است نابودی آن‌ها و نابودی شما و گذشت روزگار و فنای عمر و بسر آمدن مدت شماها واین دنیا بزودی ازدست ما وشما بدررود چونانکه ازدست کسانیکه پیش ازشما بودند بدر رفت .

پس ای بنده‌های خدا کوشش خود را در این دنیا صرف کنید که در روز کوته آن برای روز دراز آخرت توشه بردارید زیرا دنیا خانه کاراست وآخرت خانه آسایش وپاداش خود ، ازآن دور کنید و دل از آن بکنید زیرا فریبخورده کسی استکه فریب آنرا بخورد، هرگز دنیا درزمینه نهایت آرزوی خواستاران خود که بسیار دوستش دارند و بدان دل دهند و شیفته آنند از این نگذرد که خدا عزوجل فرماید:

(۲٤ - یونس) چون آبیستکه ازآسمانش فرو باریم و با گیاه زمین در آمیخت ازآنچه جان داران خورند تا آخر آیه (تا چون زمین زیور خودرا بر گرفت وبسیار زیبا شد ومردمش پنداشتند که بر آن توانایند فرمان ما در شب هنگام یاروز روشن دررسید و آنرا کاهی درو شده و خرد نمودیم که گویا دیروزهم چیزی نبوده‌است).

بااینکه در این دنیا هیچکدام از شما تجربه‌ای فراهم نکرد و خبری بدست نیاورد جزاینکه عبرتی برای او فزاید و هیچکس در سایه آسودگی و عافیت نیاساید جز اینکه نگرانست از آنکه بلائی ریشه کن برسرش آید یا نعمت و عافیت خود را از دست دهد با اینکه دنبال اینهمه مرگست و ترس از ورود بعالم دیگر و نگرانی از بازداشت در برابر خداوند حاکم و عادل تاهر کس پاداش عمل خود را بیند، تااینکه خدا هرآنکس بدکردار بوده‌است سزادهد و پاداش بخشد بکسانیکه خوشکرداری کردند با کارهای نیك.

فاتّقوا الله عزّ ذكره وسارعوا إلى رضوان الله والعمل بطاعته والتقرّب إليه بكلّ ما فيه الرّضا فانّه قريبٌ مجيبٌ جعلنا الله وإيّاكم ممّن يعمل بمحابّه ويجتنب سخطه ثمّ إنّ أحسن القصص وأبلغ الموعظة وأنفع التذكّر كتاب الله جلّ وعزّ قال الله عزّ وجلّ: «وإذا قرىء القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلّكم ترحمون».

أستعيذ بالله من الشيطان الرّجيم بسم الله الرّحمن الرحيم ۞ والعصر ۞ إنّ الانسان لفي خسر ۞ إلّا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحقّ وتواصوا بالصبر» «إنّ الله وملائكته يصلّون على النبيّ يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً» اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد وبارك على محمّد وآل محمّد وتحنّن على محمّد وآل محمّد وسلّم على محمّد وآل محمّد كأفضل ما صلّيت وباركت وترحّمت وتحنّنت وسلّمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميدٌ مجيدٌ.

اللّهمّ أعط محمّداً الوسيلة والشرف والفضيلة والمنزلة الكريمة، اللّهمّ اجعل محمّداً وآل محمّد أعظم الخلائق كلّهم شرفاً يوم القيامة وأقربهم منك مقعداً وأوجههم عندك يوم القيامة جاهاً و

پس از خدا عزذكره بپرهيزيد وبرضوان خدا بشتابيد و هم بعمل بطاعت او وتقرب جستن بدو بهر آنچه مايه رضايت اواست زيرا او قريبست ومجيب خدا مارا وشمارا از آنها مقرر دارد كه بهر آنچه دوست دارد عمل ميكندو از آنچه مايه خشم اواست دورى مى جويد.

سپس راستى زيباترين داستان ورساترين پند و سودمندترين يادآورى كتاب خدا عزوجلست خداعزوجل فرموده است (١٠٤ـ الاعراف) و هرگاه خوانده شود قرآن گوش كنيد بدان وخاموش بمانيد شايد رحمت شويد.

بخدا پناه جويم ازشيطان رجيم: بنام خداوند بخشاينده مهربان، سوگند بعصر ١ ـ راستى انسان هرآينه درخسران است ٢ـ جز آنكسانيكه گرويدند و كارهاى شايسته كردند وهمديگررا بحق سفارش كردند وهمديگر را بشكيبائى سفارش كردند٣.

(٥٦ـ الاحزاب) راستى كه خدا و فرشته‌ها صلوات فرستند بر پيغمبر أيا كسانيكه گرويديد صلوات فرستيد بر او و درود فراوان.

بار خدايا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بركت بده بمحمد و آل محمد و مهر بورز بمحمد و آل محمد و درود فرست بمحمد و آل محمد چون بهترين آنچه رحمت فرستادى و بركت دادى و ترحم كردى و مهر ورزيدى و درود گفتى بر ابراهيم و آل ابراهيم زيرا تو حميدى و مجيدى.

بار خدايا بمحمد (ص) عطا كن وسيله شرف و فضيلت و منزلت ارجمند، بار خدايا محمد و آل محمد را در روز قيامت از همه خلائق بزرگوارتر دار، درشرف و مقام آنها را بخود نزديكتر مقرر كن و آنها روز قيامت پيش تو آبرومندتر و منزلت و نصيب برترى داشته باشند، بار خدايا بمحمد

أفضلهم عندك منزلة ونصيباً ، اللّهمّ أعط محمّداً أشرف المقام وحباء السلام وشفاعة الاسلام، اللّهمّ وألحقنا به غير خزايا ولا ناكبين ولا نادمين ولا مبدّلين . إله الحقّ آمين .

ثمّ جلس قليلاً ثمّ قام فقال :

الحمدلله أحقّ من خشي وحمد وأفضل من اتّقي وعبد وأولى من عظّم و مجّد نحمده لعظيم غنائه ، وجزيل عطائه ، وتظاهر نعمائه ، وحسن بلائه ، ونؤمن بهداه الذي لايخبوضياؤه ولايتمهّد سناؤه ولايوهن عراه ونعوذبالله من سوء كلّ الريب وظلم الفتن ونستغفره من مكاسب الذّنوب ونستعصمه من مساوي الأعمال ومكاره الآمال والهجوم في الأهوال ومشاركة أهل الرّيب والرّضا بما يعمل الفجّار في الأرض بغير الحقّ .

اللّهمّ اغفر لنا وللمؤمنين والمؤمنات الأحياء منهم والأموات الذين توفّيتهم على دينك وملّة نبيّك صلى الله عليه وآله وسلم، اللّهمّ تقبّل حسناتهم وتجاوز عن سيّئاتهم وأدخل عليهم الرّحمة والمغفرة والرضوان واغفر للأحياء من المؤمنين والمؤمنات الذين وحّدوك وصدّقوا رسولك وتمسّكوا

شرافتمند ترين مقام را بده و بخشش درود و شفاعت اسلام را باو عطا كن.

بار خدايا ما را باو پيوند آبرومند و وفادار نه رسوا و پيمان گسل و نه پشيمان از بد كرداري و نه منحرف از حق. اله الحق آمين.

سپس اندكي نشست و بر خاست و گفت :

سپاس خدا را سزا است شايسته تر كسي كه بايد از او ترسيد و او را ستود و بهترين كسي كه بايد از او پرهيز كرد و او را پرستيد و سزاوار تر كسي كه بايد او را بزرگوار دانست و تمجيدش كرد .

او را سپاس گزاريم براى بي نيازى كلانش و بخشش شايانش و پيوست بودن نعمتهايش و حسن آزمايش و بلايش و برهبرى او بگرويم كه پرتو او خاموش نگردد و بلنديش پست و هموار نشود و حلقه‌هايش سستى نگيرد .

و بخدا پناهيم از بد عاقبتى هر ترديد و بد دلى و از تيرگى فتنه ها و از او آمرزش جوئيم درباره بدست آوردن گناهان و از او نگهبانى خواهيم از كردارهاى بد و آرزوهاى ناهنجار و هجوم در پرتگاههاى هراسناك و هم كارى با اهل ريب و بدبينان و از خشنودى در آنچه بدكاران در روى زمين بناحق كنند.

بار خدايا ما را بيامرز و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، زنده باشند يا مرده باشند آن كسانيكه بر كيش خود جان آنها را گرفتى و بر ملت و آئين پيغمبرت.

بار خدايا حسنات آنها را بپذير و از سيئات آنها در گذر و رحمت و آمرزش و رضوان بدان ها ارزانى دار و بيامرز زنده هاى ازمردان مؤمن و زنان مؤمنه را آنكسانى كه تو را يگانه پرستيدند

بدينك وعملوا بفرائضك واقتدوا بنبيّك وسنّوا سنّتك وأحلّوا حلالك وحرّموا حرامك وخافوا عقابك ورجوا ثوابك ووالوا أولياءك وعادوا أعداءك ، اللّهمّ اقبل حسناتهم وتجاوز عن سيّئاتهم و أدخلهم برحمتك في عبادك الصالحين. إله الحق آمين .

و رسولت را تصدیق کردند و بدینت چسبیدند و بفرائضت عملکردند و از پیغمبرت پیروی نمودندو روش و سنت تو را بر جای داشتند و حلالت را حلال شمردند و حرامت را حرام شمردند و از کیفر تو ترسیدند و به ثوابت امیدوار شدند و با دوستانت دوستی کردند و بادشمنانت دشمنی کردند.

بارخدایا حسنات آنها راپذیر و ازسیئات وبد کرداریهای آنها درگذر وبرحمتت آنان را در شمار بنده‌های خوبت درآور ـ اله الحق آمین.

شرح ـ از مجلسی « ره » ـ « قوله استعیذ » ـ این یك صورت استعاذه استکه در اخبارما واردشده وصور دیگرهم وارداست.

۲ـ همین تعبیر باضافه ان‌الله هوالسمیع العلیم.

۳ـ اعوذبالله من‌الشیطان الرجیم ان‌الله هوالفتاح العلیم.

٤ـ اعوذبالله السمیع‌العلیم من‌الشیطان الرجیم.

٥ـ صورت ٤ باضافه واعوذ بالله‌ان یحضرون.

٦ـ اعوذبالله من‌الشیطان‌الرجیم که ازهمه میان‌قراء قرآن مشهورتراست واظهراینستکه همه جایز و مجزیست.

سپس بدانکه ذکر آیه دراین‌جا دلالت‌دارد که انصات مخصوص بقرائت امام درنمازجماعت‌نیست چنانچه در برخی‌اخبار رسیده‌است وآیه بمعنی عام خود دلالت دارد بروجوب‌استماع هرقرائت قرآن واخباردیگری هم در این باره وارد است وسخن در این مسئله در کتاب صلوة گذشت ـ پایان نقل‌از مجلسی (ره) .

من گویم ـ چون خطبه نمازجمعه هم دربعضی ازاحکام با نمازیکی‌است وبلکه بمنزله‌جزء نماز است اگر هم از این بیان وجوب استماع قرائت قرآن در ضمن خطبه جمعه استفاده شود تعمیم آن درموارد دیگرمشکل‌است:

«قوله وشفاعة الاسلام» یعنی شفاعتی که براهل اسلام‌است.

« قوله و مشارکة اهل الریب » یعنی کسانیکه شك و تردید و بد دلی دارند درباره دین یا کسانیکه مردم نسبت بآنها بدبین هستند از نظر اینکه متهم بجنایت یاسرقت وفسق هستند ـ پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ ظاهر اینستکه اهل‌ریب اشاره بجمع کثیری از بددلان‌و بی عقیده‌های مردم کوفه بوده‌استکه درشمار پیروان امیرالمؤمنین هم بودند ودر کمال بددلی ونفاق عمل میکردند ودراجراء امورحکومت امیرالمؤمنین همیشه‌کارشکنی واظهارمخالفت مینمودند ویکی ازسران‌معروف آنان‌همان اشعث‌بن قیس کندیست که کار مخالفت‌را تاآنجا کشانید که با سوسماری از راه استهزا بیعت کرد و آنرا امیرالمؤمنین خواند و در سابق شمه‌ای از حال او در متن‌وشرح گذشت وامام فرموددرخون امیرالمومنین (ع) دست‌داشت .

۱۹۵ ـ الحسين بن محمد الأشعري عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي حمزة قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : لكلّ مؤمن حافظٌ وسايب ، قلت : وما الحافظ وما السايب ياأباجعفر ؟ قال : الحافظ من الله تبارك وتعالى حافظ من الولاية يحفظ به المؤمن أينما كان وأمّا السّايب فبشارة محمّد صلى الله عليه وآله وسلم يبشّر الله تبارك وتعالى بها المؤمن أينما كان وحيثما كان .

۱۹۶ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحجّال ، عن حمّاد ، عن الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خالط النّاس تخبُرهم ومتى تخبُرهم تقلهم .

---

۱۹۵ ـ از ابی حمزه گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود برای هرمومنی یك حافظ است و یك سائب گفتم: یاابا جعفر حافظ چیست، وسائب چیست ؟

فرمود: حافظ نگهبانی است ازطرف خداتبارك وتعالی از نظر ولایت که بوسیله اومومن رادر هرجا نگهمیدارد واما سائب پس مژده محمد است (ص) که خداتبارك وتعالی بدان مومن را درهرجا باشد نگهداری میکند.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « قوله من الولاية » ـ کلمه من یا برای بیان علت است باین معنا که حافظ او است از بلا ها بخاطر ولایت ائمه (ع) یا باین معنی که برای حفظ و نگهبانی ولایت از او پاسبانی میکند که از دستش نرود و تبلیغات اهل باطل در او اثر نکند، یا صله برای حفظ است بدو وجه:

۱ ـ بتقدیر مضافی یعنی حافظ اواست ازضیاع ولایت وازمیان رفتن آن.

۲ ـ مقصود ولایت جز ائمه برحق باشد یعنی اورا ازابتلاء بولایت دیگران نگهمیدارد یااینکه من بیانیه است باین معنی که مومن حافظی دارد که آنولایت است.

من می گویم ـ و اما کلمه سائب از سیب است بمعنی عطا یا بمعنی جریان یعنی جاری است در روز گار یا از سائبه بمعنی چیزیکه مخصوص کسی نیست و منظور اینست که شامل حال همه مومنان است.

قوله « فبشارة محمد » یعنی مژده ایکه از پیغمبر در هنگام مرك بمؤمن میرسد درباره سعادت ابدیه و بوجه بعیدی ممکن است مقصود از بشارت قرآن باشد یا خوابهای خوش.

(دستور معاشرت)

۱۹۶ ـ ازحلبی ازامام صادق (ع) فرمود: بامردم درآمیز و آنهارا بیازمای وهرزمانی آنها راآزمودی از آنها بدت میآید.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ میفرماید مردمرا آزمایش کن زیرا چون آنها را آزمودی از آن ها بدت آید و آنها را وامیگذاری از آنچه که از درون مردم بتو آشکار میشود ـ دراینجا لفظ أمر آمده است ولی معنی خبر دارد ـ تاآنکه گوید:

١٩٧ - سهل ، عن بكر بن صالح رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : النّاس معادن كمعادن الذّهب والفضّة فمن كان له في الجاهليّة أصل فله في الاسلام أصلٌ .

ظاهر اینستکه امروارد دراین خبرهم نیزمعنی خبردارد یعنی هر گاه بامردم معاشرت کنی تجربه آموخته شوی وبر اثرتجربه تلخ ازآنها بدت آید وصلاح آنستکه پربامردم معاشرت نکنی وبه درون آنها سر نکشی.

١٩٧- از بکربن صالح سند را رسانیده تا امام صادق (ع) فرمود : مردم معدنها باشند به مانند معدنهای طلا و نقره پس هر که را در دوران جاهلیت عنصر پاکی بوده است در اسلام هم عنصر پاکی داشته.

شرح - از مجلسی «ره»- « قوله الناس معادن » عامه این روایت را از پیغمبر «ص» چنین روایت کرده‌اند:

مردم معدنهایند چون معدنهای طلاو نقره خوبان آنان دردوران جاهلیت خوبان آنهایند در اسلام هر گاه دینرا بفهمند واینروایت دووجه دارد :

١- مردم در استعداد و قابلیت و اخلاق و خردمندی اختلاف دارند چون اختلافی که‌درمعدن ها است زیرا برخی کانها طلااست و برخی‌نقره و هر کس در جاهلیت خوش باطن و خوش خلق و خردمند وباهوش بوده‌است دراسلام هم بزودی مسلمان‌شده ومتصف به‌اخلاق عالیه گردیده است و از کرداربد پس‌از دانستن‌آن دوری گزیده.

٢- مردم ازنظر شرافت خانوادگی اختلاف دارند بمانند اختلاف معادن و هر که در جاهلیت ازاهل بیت شرف ورفعت بوده دراسلام نیز کسب شرافت دینی کرده‌است وبمکارم اخلاق موصوف‌شده و آنهارا دردوران جاهلیت تشبیه کرده بخاك‌معدن که بواسطه اسلام‌استخراج شده‌اند و هر کدام نمودی داشته‌اند- پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- کلمه «الناس معادن» دلالت‌دارد براینکه هرفردی از بشر دارای استعداد مخصوص بخوداست وهمه استعدادها خوبست و اختلاف آنها به اینستکه برخی‌خوب و برخی خوب‌تر است‌بشر ازعنصر خود طلا است ویا نقره است واین استعداد طلائی ونقره‌ای باید بایك پرورش علمی و ریاضت اخلاقی استخراج‌شود وجوهرخودرا بنماید وبه‌این معنی موافقست بامضمون‌آیه شریفه (٧٢ - الاسراء) وما آدمیزاده راگرامی داشتیم وآنها را بردوش‌دریا وبیابان بار کردیم و ازخوراك های خوب بآنها روزی کردیم وبر بسیاری ازآنچه آفریدیم آنهارا برتری دادیم- و هم موافق این آیه است (التین -٥) هرآینه انسانرا درزیباترین اندامی آفریدیم.

وآنچه خلاف ورنج و بدی از بشر سرزند برای اینستکه وسیله استخراج وجوهر و گوهر هستی فراهم نشده‌است و همه بدیها عبارت از خاکستر های سیاه آمیخته باطلا و نقره وجود او است که باید براثر ریاضت وحسن تدبیر وپرورش ازوجود او بدورشود ودیر یازود بشر بجوهر و بگوهرهستی‌خودپی‌میبرد وخودراازهرگونه آلودگی‌پاك‌میکند وجلوه‌ذات‌او که علم‌وحکمت واخلاق عالیه‌است پدیدار می‌شود واین سیرتکامل جامعه بشریست.

۱۹۸- سهل بن زیاد، عن بکر بن صالح، عن محمّد بن سنان، عن معاویة بن وهب قال: تمثّل أبو عبدالله عليه السلام ببيت شعر لابن أبي عقب.

و ينحر بالزوراء منهم لدى الضحى ✡ ثمانون ألفاً مثل ماتنحر البدن

وروى غيره البزل.

ثمّ قال لي: تعرف الزّوراء؟

قال: قلت: جعلت فداك يقولون إنّها بغداد قال: لا، ثمّ قال عليه السلام: دخلت الرّيّ؟ قلت: نعم، قال أتيت سوق الدّوابّ؟ قلت: نعم، قال: رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق؟ تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون ألفاً منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان كلّهم يصلح للخلافة، قلت: ومن يقتلهم جعلت فداك؟ قال: يقتلهم أولاد العجم.

۱۹۸- از معاویة بن وهب گوید امام صادق (ع) بیك بیت ازشعر ابن ابی‌عقب تمثل جست:

و ينحر بالزوراء منهم لدى الضحى ثمانون الفاً مثل ما تنحر البدن

در ظهر بزوراء از ایشان گردد هشتاد هزاران چه شتر قربانی

در روایت دیگر بجای کلمه البدن البزل آمده است و آن بمعنی شتران قوی و نیرومنداست.

گوید من گفتم: قربانت می گویند زوراء همان بغداداست، فرمود: نه، سپس فرمود: تو به ری رفته‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: ببازار چارپایان رفتی؟ گفتم: آری فرمود آن کوه سیاهرا که سمت راست جاده‌است دیده‌ای؟ همان است زوراء که در آن ۸۰ هزار کشته شوند و ۸۰ مرد از آنها از فرزندان فلانند که همه شایسته خلافت شمرده‌شوند گفتم: قربانت چکسی آنهارا میکشد؟ فرمود: عجم‌زاده‌ها آنها را میکشند.

شرح- از مجلسی «ره» - «تعرف بالزوراء» - فیروز آبادی برای زوراء این‌معانیراذکر کرده است.

۱- مالی بود از آن احیحه که یکی ازعربها است ۲- چاه دور ۳- قدح ٤- ظرف نقره ٥- کمان ٦- دجلة ۷- بغداد زیرا درهای درونی آن از برونی جدا است ۸ - مکانی است در مدینه نزدیك مسجد، خانه‌ای بوده‌است درحیره ۹- اراضی دوردست ۱۰- زمنی درذی‌خیم.

من گویم ممکن‌است زوراء دراین خبر نام‌محلی باشد دری یا مقصود اززوراء بغدادنو باشد و امام که فرموده بغدادنیست مقصودش بغداد کهنه است وشاید درآنجا محلی‌به این‌نام باشد و اشاره باشد بنبردیکه درزمان مأمون میان طرفداران او وطرفداران امین واقع‌شد و بسیاری ازبنی عباس درآن بدست عجم‌زاده‌ها که طرفدار مأمون‌بودند کشته شدند وبنابر اول اشاره‌است بواقعه‌ایکه‌در زمان امام‌قائم یانزدیك بدان‌واقع‌می‌شودوشاید ابن‌ابی عقبه این‌پیشگوئیرا ازامام‌معصوم شنیده وآنرا بنظم آورده است.

١٩٩ - عليٌّ بن محمّد، عن عليّ بن العباس؛ عن محمّد بن زياد، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «والذين إذا ذكّروا بآيات ربّهم لم يخرّوا عليها صمّاً وعمياناً»؟ قال: مستبصرين ليسوا بشكّاك.

٢٠٠ - عنه، عن عليّ، عن إسماعيل بن مهران، عن حمّاد بن عثمان قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في قول الله تبارك وتعالى: «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» فقال: الله أجلّ وأعدل [وأعظم] من أن يكون لعبده عذرٌ لا يدعه يعتذر به، ولكنّه فلج فلم يكن له عذرٌ.

٢٠١ - عليٌّ، عن عليّ بن الحسين، عن محمّد الكناسيّ قال: حدّثنا من رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزّ ذكره: «ومن يتّق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب» قال: هؤلاء قومٌ من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يتحمّلون به إلينا فيسمعون حديثنا ويقتبسون من علمنا فيرحل قومٌ فوقهم وينفقون أموالهم ويتعبون أبدانهم حتّى يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلونه

(تفسير برخی آيات قرآن مجيد)

١٩٩ـ ازابی بصير گويد از امام صادق(ع) درتفسير قول خداعزوجل (٧٣ـ الفرقان) و آن كسانيكه هر گاه بآيات پروردگار خود ياد آوری شوند در برابر آن كر و كور روی برخاك ننهند، فرمود يعنی بينا وعقيده‌مند سجده كنند وشك وترديد دردل ندارند.

شرحـ اززمخشری كه اين آيه درمقام نفی روی برخاك نهادن نيست وهمانا برای اثبات آنست ونفی كری و كوری ونفهمی چنانكه گوئی زيد با سلام مرا برخورد نكند يعنی سلام ندهد نه آنكه بر خوردنكند ومنظور اينستكه چون ياد آور آيات شوند ازشوق بدان برروی آن افتند و گوش شنوا و چشم بينا دارند وعمل آنها اررروی نفاق وتظاهر نيست.

٢٠٠ـ ازحماد بن عثمان گويد شنيدم امام صادق(ع) ميفرمود درتفسير قول خداتبارك و تعالی (٣٦ـ المرسلات) وبآنها اجازه ندهند تامعذرت طلبند.

فرمود كه خدا والاتر و عادل‌تر [و بزرگوارتر] از آنست كه بنده‌اش عذری داشته باشد و نگذارد معذرت‌طلبد ولی اومحكومست و عذری ندارد كه بياورد (و منظور اينستكه درآخرت و در برابرخدا راه عذرتراشی واظهار خلاف حقيقت وجودندارد چنانچه دردنيا هرخطا كاری برای خود عذرتراشی ميكند وبوسيله دروغ وتظاهر برخلاف ازخود دفاع‌ميكند).

٢٠١ـ امام صادق(ع) كه درقول خدا عز ذكره (٣ـ الطلاق) هر كه تقوی ازخدادارد خدا برای‌او راه فرج گشايد واورا ازآنجا كه گمان نبرد روزی دهد.

فرمود: اينان مردمی هستند از ناتوانان شيعه‌ما كه هزينهٔ ووسيله ندارند نزد ما آيند و از احاديث ما بشنوند واز دانش وعلم ما برگيرند و مردمی بالا دست آنها و توانگر سفر كنندو مال خود را خرج كنند و تن خود را رنج دهند و نزد ما آيند و حديث ما را شنوند و آنرا برای آن بينواها ببرند وآنرافراگيرند و عمل كنند واينانكه خودشان‌حامل حديثند آنرا ضايع گذارند واز آن

إليهم فيعيه هؤلاء وتضيّعه هؤلاء ، فأولئك الذين يجعل الله عزّ ذكره لهم مخرجاً ويرزقهم من حيث لايحتسبون .

وفي قول الله عزّ وجلّ : «هل أتيك حديث الغاشية» ؟ قال : الذين يغشون الامام إلى قوله عزّ وجلّ : «لايسمن ولايغني من جوع» قال : لاينفعهم ولا يغنيهم : لاينفعهم الدّخول ولايغنيهم القعود .

استفاده نکنند، آنانند کسانیکه خدا عزذکره برای آنها راه فرج گشاده واز آنجا که گمان ندارند بآنان روزی داده‌است.

شرح- از مجلسی ره- «قوله قوم فوقهم» یعنی در نیرو و دارائی از آنها برترند.

قوله «فیعیه هؤلاء» یعنی فقراء و حاصل اینستکه بهمان طور که تن برزق جسمانی نیرومند میشود و زنده می‌ماند همچنین روح نیرومند می‌شود با غذای روحانی از علم و ایمان وهدایت وحکمت و بی‌آنها مرده‌ایست در لباس زنده‌ها و مقصود اینستکه همان طور که آیه دلالت داردبر اینکه تقوی سبب فراهم شدن روزی جسمانیست از راه بی‌گمانی همین طور دلالت دارد که سبب حصول غذای روحانیست از راه بی‌گمانی.

دنباله حدیث ۲۰۱-

و در تفسیر قول خداعزوجل (۱- الغاشیة) آیا حدیث غاشیه را دانستی ؟ فرمود : مقصود از جماعت غاشیه کسانی هستند که ایمان ندارند و گرد امامرا فرا می‌گیرند- تاآنجا که خداعزوجل میفرماید (۲ چهره‌هائی در آنروز پژمرده است ۳ کارکرده و رنج دیده‌است ٤ در آتش سوزان گرفتار است ٥ از چشمه جوشان نوشانست ٦ خوراکی ندارد جز خوراك دوزخی) نه فربه کند ونه سود بخشد از گرسنگی - فرمود رفتن گرد امام بدانها سودی ندارد و آنها را بی‌نیاز نکند نه ورودشان سودی دارد ونه نشستن آنها بی‌نیازی آرد .

شرح- از مجلسی ره- «الذین یغشون الامام» آنرا تفسیر بجماعت کرده‌استکه گرد امام میروند و از مخالفانند و استفاده‌ای از امام نبرند چون ایمان باو ندارند وانکار دارند پس‌مقصوداز خوراك در این تفسیر خوراك روحانی است یعنی خوراك روح آنها جز شکوك و شبهات و آراء فاسده نیست که مانندخوراك‌دوزخیان‌است دراینکه سودی‌ندارد وضررهم‌بروح دارد بنابراین‌لایسمن صفة ضریع نیست وبلکه راجع برفت‌وآمدنزد امامست وممکن است راجع بآنهم باشد و مقصوداین باشد که امام بآنها غذای روحانی خوب نمی‌دهد و حقایقرا بآنها اظهار نمیکند بلکه از راه تقیه همانرا بآنها میگوید که موافق نظریات فاسدآنها است و برای روح آنها مانند خوراك‌دوزخیان است یعنی زقوم بکام آنها میریزد و ممکن است مقصود از کسانیکه گرد امامرا میگیرند آنها باشند که ازمخالفان و موافقان دور امام‌قائم(ع) جمع‌میشوند وامام بعلم‌خود درباره‌آنهاحکم‌میکند و آنها رامیکشد و بخوراك دوزخی میرساند.

٢٠٢ ـ عنه ، عن عليّ بن الحسين ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «مايكون من نجوى ثلاثة إلّا هو رابعهم ولا خمسة إلّا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلّا هو معهم أينما كانوا ثمّ ينبّئهم بما عملوا يوم القيامة إنّ الله بكلّ شيء عليم» قال: نزلت هذه الآية في فلان وفلان وأبي عبيدة الجرّاح وعبدالرحمن بن عوف وسالم مولى أبي حذيفة والمغيرة بن شعبة حيث كتبوا الكتاب بينهم وتعاهدوا وتوافقوا : لئن مضى محمّد لاتكون الخلافة في بني هاشم ولا النبوّة أبداً ، فأنزل الله عزّ وجلّ فيهم هذه الآية ، قال : قلت : قوله عزّ وجلّ : «أم أبرموا أمراً فانّا مبرمون ۞ أم يحسبون أنّا لا نسمع سرّهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون».

قال : وهاتان الآيتان نزلتا فيهم ذلك اليوم ، قال أبو عبدالله عليه السلام : لعلّك ترى أنه كان يوم يُشبه يوم كُتب الكتاب إلّا يوم قتل الحسين عليه السلام وهكذا كان في سابق علم الله عزّ وجلّ الذي أعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن إذا كُتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بني هاشم فقد كان ذلك كلّه .

---

٢٠٢ ـ از امام صادق (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (٧ ـ المجادله) رازى ميان سه كس نباشد جز اينكه خدا چهارمين آنها است ونه ميان پنجكس جز اينكه او ششمين آنها است ونه ميان كمتر ويا بيشتر جز اينكه او بهمراه آنها است هرجا باشند وسپس روز قيامت آنها را بدانچه عملكردند آگاه ميسازد زيرا خداوند بهمه چيز دانا است.

فرمود اين آيه درباره فلان وفلان و درباره ابى عبيده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولى ابى حذيفه و مغيرة بن شعبه نازل شد آنگاه كه ميان خود عهدنامه‌اى نوشتند وتوافق كردندو پيمان بستند كه اگر محمد (ص) درگذشت خلافت و نبوت هرگز در بنى هاشم نباشد و خدا عزوجل اين آياترا درباره آنها نازلكرده است.

گويد گفتم: قول خداعزوجل (٧٩ ـ الزخرف) بلكه امريرا اثبات و ابرام كردند، راستى ما هم ابرام كن هستيم . ٨٠ ـ يا بلكه پندارند كه ما نهان و راز گوئى آنانرا نشنويم ؟ آرى فرستاده ماهمراه آنانندمينويسند ـ فرمود: اين دو آيه همانروزدرباره آنها نازل شدند .

امام صادق (ع) فرمود: شايد تو نظر داريكه روزى باشد كه مانند آنروز باشد كه اين عهد نامه نوشته‌شد (يعنى در جنايت و سوء توطئه‌و بدبختى مردم نه هرگز چنين روزى نبوده) جزروزيكه حسين (ع) كشته شد (روز عاشورى) در علم خدا عزوجل چنين گذشته بود و همان را برسولخدا (ص) اعلام كرد كه:

هرگاه آن عهدنامه نوشته‌شدحسين (ع) كشته ميشود و حكومت ازدست بنى‌هاشم بيرون‌ميرود وهمه اينها شد وتحقق پيدا كرد.

شرح ـ از مجلسى ره ـ از بيضاوى در تفسير « من نجوى ثلثة» يعنى راز گوئى سه جانبه يا راز سه راز گو..

قلت : «وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فان بغت إحداهما على الأُخرى فقاتلوا التّي تبغي حتّى تفيىء إلى أمر الله فان فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل» قال : الفئتان إنّما جاء تأويل هذه الآية يوم البصرة وهم أهل هذه الآية وهم الذين بغوا على أمير المؤمنين عليه السلام فكان الواجب عليه قتالهم وقتلهم حتّى يفيئوا إلى أمر الله ولو لم يفيئوا لكان الواجب عليه فيما أنزل الله أن لا يرفع السيف عنهم حتّى يفيئوا ويرجعوا عن رأيهم لأنّهم بايعوا طائعين غير كارهين وهي الفئة الباغية كما قال الله تعالى فكان الواجب على أمير المؤمنين عليه السلام أن يعدل فيهم حيث كان ظفر بهم كما عدل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في أهل مكّة إنّما منّ عليهم وعفى و كذلك صنع أمير المؤمنين عليه السلام بأهل البصرة حيث ظفر بهم مثل ما صنع النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم بأهل مكّة حذو النعل بالنعل .

« الا و هو رابعهم » يعنى خدا با آنها است و راز آنها را ميداند و ذكر عددسه وپنج دو وجه دارد :

يك مورد نزول جلسه‌سرى سه‌نفرى وپنج نفرى بوده‌است.

۲ـ خدا طاق است و طاق را دوست ميدارد و اول عدد آحاد سه‌وسپس پنج است..

«ولا اكثر الاوهو معهم» يعنى آنچه ميان آنها راز گفته شود درهرجاباشند خداميداندزيرا علم‌خدا درهمه جااست واختلاف مكان درآن‌تاثير ندارد.

دنباله حديث۲۰۲ـ

گفتم (۹ـ الحجرات) واگر دودسته ازمؤمنان باهم جنگيدند ميان آنها رااصلاح بدهيدواگر يكى ازآنها برديگرى شورید وتجاوز كرد باآن شورشى ومتجاوز بجنگيد تابحكم خدا برگرددو سرنهد واگر برگشت ميان آنها را بعدالت اصلاح كنيد؟

فرمود: موضوع دوگروه مسلمان‌است ـ وهمانا تأويل و تطبيق آن درروز جنك بصره بود(جنك جمل) وآنها مورد اين آيه شدند و مقصود كسانيست كه بامير المؤمنين (ع) شوريدندوبراوواجب‌شد باآنها نبرد كند و از آنها بكشد تابحكم خدا برگردند واگربرنميگشتند طبق آنچه‌خدانازلكرده است براو لازم بود كه تيغ ازآنها برندارد تااز رأى خود برگردند واجابت اورا بكنند زيرا آن ها ازروى دلخواه بيعت كرده بودند وزورى درميان نبود وهم آنها بودند گروه شورشى و متجاوز چنانچه خداتعبير كرده‌است و بر امير المؤمنين واجب‌بود كه پس از پيروزى بدانها باآنها بعدالت رفتار كند چنانچه رسولخدا پس ازفتح مكه با قريش‌اهل مكه بعدالت رفتار كرد همانا برآنهامنت نهاد واز آنها درگذشت و امير المؤمنين (ع) بااهل بصره چنين كرد هنگاميكه برآنها پيروز شد بمانند كاريكه پيغمبر بااهل مكه كرد كاملا برابر وموافق.

شرحـ از مجلسى ره ـ « قوله لانهم بايعوا طائعين » اين جمله براى بيان كفروبغى آن ها است از نظر عقيده همه فرق اسلامى زيرا عقيده مخالفان اين است كه مدار وجوب طاعت ازپيشواى اسلامى بر بيعت است و آنها بدلخواه بيعت كردند و عهد را شكستند و از شورشيان برحكومت اسلامى شدند.

قال : قلت : قوله عزّ وجلّ : «والمؤتفكة أهوى» قال : هم أهل البصرة هي المؤتفكة ، قلت : «والمؤتفكات أتتهم رسلهم بالبيّنات»؟ قال : أُولئك قوم لوط ائتفكت عليهم انقلبت عليهم .

٢٠٣ - عليّ بن إبراهيم ، عن عبدالله بن محمّد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى ، عن حنان قال : سمعت أبي يروي عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان سلمان جالساً مع نفر من قريش في المسجد فأقبلوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتّى بلغوا سلمان ؛ فقال له عمر بن الخطّاب: أخبرني من أنت ومن أبوك وما أصلك؟ فقال: أنا سلمان بن عبدالله كنت ضالاً فهداني الله عزّ وجلّ بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم وكنت عائلاً فأغناني الله بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم وكنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم هذا نسبي و هذا حسبي .

قال : فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسلمان رضي الله عنه يكلّمهم ، فقال له سلمان : يا رسول الله ما لقيت من هؤلاء جلست معهم فأخذوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتّى إذا بلغوا إليّ قال عمر بن الخطّاب : من أنت وما أصلك وما حسبك ؟ فقال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : فما قلت له يا سلمان؟ قال :

دنباله حدیث ٢٠٢-

گفتم : قول خدا عزوجل (٥٣- النجم) و آن مؤتفکه ایکه خدایش بخاك افکند ؟ - فرمود آنها همین اهل بصره هستند و موتفکه همان بصره است.

گفتم (٧٠- التوبه) که مؤتفکه‌ها بودند که رسولانشان بر ایشان بینات آوردند ؟- فرمود آنان قوم لوط بودند که آبادیهاشان برسر آنها وارونه شد (ودر زیر آنها بهلاکت رسیدند) .

شرح- ازمجلسی ره- درنهایه گفته‌درحدیث انس استکه بصره یکی‌از مؤتفکه‌ها است یعنی‌دو بارغرق شده وبرسر مردش خراب‌شده..

(حدیثی دراحوال سلمان فارسی رض)

٢٠٣ - از حنان گوید شنیدم پدرم از امام باقر (ع) روایت میکرد که فرمود :

سلمان با چند تن از قریش در مسجد بود (مسجد مدینه) و آنان آغاز نژاد بندی خویش نمودند و نژاد خود را بالا بالا میبردند تا سخن آنها بسلمان رسید.

عمربن خطاب - سلمان بگو بدانم تو کیستی و پدرت کیست و بیخ و ریشه ات‌چیست ؟

سلمان - من سلمان پسر بنده خدا هستم گمراه بودم و خدا عزوجل مرا برهبری محمد (ص) براه‌آورد بی نوا و ندار بودم و خداوند بکمك محمد(ص) مراتوانگر وبی‌نیازساخت . برده‌ای بودم و خداوند ببرکت محمد(ص) مرا آزادکرد - این نژاد من است واین‌هم‌خاندان‌و فامیلی من است.

رسولخدا بیرون شد و سلمان‌هنوز باآن ها سخن می گفت(تا چشم سلمان بپیغمبرافتاد)

سلمان - یا رسول‌الله ، من از دست اینان چه کشیدم با آن ها همنشین شدم و آن ها خود را نژاد بندی میکنند و نژاد خود را بالا می‌برند تا نوبت بمن رسید و عمربن خطاب بمن گفت:

تو کیستی وریشه و خانواده وفامیلت چیست؟

قلت له : أنا سلمان بن عبدالله كنت ضالاً فهداني الله عزّ ذكره بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم و كنت عائلاً فأغناني الله عزّ ذكره بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم و كنت مملوكاً فأعتقني الله عزّ ذكره بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم هذا نسبي و هذا حسبي .

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يامعشر قريش إنّ حسب الرّجل دينه و مروءته خلقه وأصله عقله وقال الله عزّ وجلّ : «إنّا خلقناكم من ذكر و أنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إنّ أكرمكم عند الله أتقاكم» ثمّ قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لسلمان ليس لأحد من هؤلاء عليك فضل إلّا بتقوى الله عزّ و جلّ وإن كان التقوى لك عليهم فأنت أفضل .

۲۰٤ - عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالرّحمن بن الحجّاج ؛ عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لمّا ولّي عليّ عليه السلام صعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال : إنّي والله لأرزؤكم من فيئكم درهماً ما قام لي عذق ببثرب فليصدقكم أنفسكم أفتروني مانعاً نفسي ومعطيكم؟

پیغمبر (ص)- ای سلمان تو در پاسخ او چه گفتی ؟

سلمان- گفتم من سلمان پسر یك بنده خدایم که:

۱- گمراه بودم وخدا عزذکره برهبری محمد (ص) مرا براه آورد.

۲- بینوا و ندار بودم و خدا عزذکره بکمك محمد (ص) مرا توانگر و بی نیاز کرد .

۳- برده بودم و خدا عزذکره ببرکت محمد(ص) مرا آزاد و سر خود کرد - اینست نژاد من و اینست خانواده و فامیل من.

رسولخدا(ص)- رو بجمع قرشیان:

ای گروه قریش راستی که خانوادگی هر مردی دین اواست (ملیت اسلام) ومردانگیش خلق و نهاد اواست وریشه‌اش خرد اواست و خدا عزوجل فرموده است (۱۱- الحجرات) ما شما را همه از یك مرد و یك زن آفریدیم و شما را ملتها و تیره ها ساختیم تا یکدیگر را بدین نشانی بشناسید حقیقت این است که ارجمندترین شماها نزد خدا (آفریننده شما) پرهیزکارترین شماها است سپس پیغمبر (ص) رو بسلمان کرد وفرمود :

برای هیچکدام از اینها برتری نیست جز بتقوی ازخداوند عزوجل واگر تقوی از آن تواست تو بر آنها برتری داری.

(علی (ع) برنامه حکومت خودرا اعلام میکند)

۲۰٤ - از محمدبن مسلم از امام صادق (ع) فرمود : چون علی (ع) متصدی حکومت اسلامی گردید بمنبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد وسپس فرمود:

راستی که بخدا من از بیت‌المال واز غنیمت و درآمد شما ملت اسلام یك درهم کم نکنم تایك نخله خرما درمدینه دارم شما بخود گرائید و از خود راستی گفتار مرا بپرسید تاآن راباور دارید آیاشما معتقدید که‌ازخودوامیگیرم وآن‌را بناحق بشماهامیدهم -

قال : فقام إليه عقيل فقال له : والله لتجعلني وأسود بالمدينة سواء؟ ! فقال : اجلس أما كان ههنا أحدٌ يتكلّم غيرك وما فضلك عليه إلّا بسابقة أو بتقوى.

٢٠٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن أبي عبيدة ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: قام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على الصفا فقال : يا بني هاشم ! يا بني عبد المطّلب! إنّي رسول الله إليكم وإنّي شفيق عليكم وإنّ لي عملي ولكلّ رجل منكم عمله ، لا تقولوا : إنّ محمّداً منّا وسندخل مدخله؛ فلا والله ما أولیائي منكم ولا من غيركم يا بني عبد المطّلب إلّا المتّقون

فرمود: عقيل كرم الله وجهه بپا خاست در برابر آن حضرت و گفت :

تو بخدا مرا و يك سياه را در مدينه برابر و هم ترازو ميكنى ؟ فرمود بنشين آيا اينجا جز تو ديگرى نبود كه سخن گويد و اعتراض كند ؟ تو را بر آن سياه برترى نيست جز بسابقه در ديانت و يا بتقوى .

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ فيء بمعنى غنيمت و خراج است و يثرب مدينة الرسول است يعنى تا يك نخله خرما دارم چيزى از غنيمت و خراج شماها نكاهم.. پايان نقل از مجلسى ره.

من گويم على (ع) در آغاز بدست گرفتن زمام حكومت اسلامى توجه خود را معطوف بريشه فساد و ستمكارى نمود و برنامه حكومت خود را ريشه كن كردن اين فساد اعلام كرد او به خوبى مى‌دانست كه ريشه فساد در اجتماع، دنيا طلبى و حرص بر جمع مال دنيا است و اگر عدالت مالى و توزيع ثروت براساس ملاحظه عموم رعيت باشد سرچشمه فساد خشك ميشود و مفاسد ديگر خود بخود از ميان ميرود و باين حساب در آغاز حكومت خود اعلام كرد كه من خود نيازى ندارم درهم و دينارى از بيت المال مسلمانان را بردارم و بخود اختصاص دهم و ديگران هم بايد اين حساب را براى خود نگه دارند و توقع بى‌جا ازمال عموم نداشته باشند.

و اينكه ميفرمايد تا يك نخله در مدينه برسر پا دارم چيزى ازشماها نكاهم دو وجه دارد:

١ ـ من بشماها افتخارى خدمت ميكنم و توقع حقوق رياست را ندارم و حقوق مالى امامت را بملت اسلامى واميگذارم.

٢ـ من باندازه يكى ازشماها براى خود سهم بر ميدارم وار نظر تصدى حكومت حق بيشترى در برابر خدمت خود توقع ندارم.

(يك اعلاميه از پيغمبر (ص) خطاب ببنى هاشم)

٢٠٥ـ از اباعبيده از امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) بر كوه صفا ايستاده بود فرمود اى بنى‌هاشم ! اى بنى عبدالمطلب! راستى من رسولخدايم بسوى شما و برشماها مهربانم و براستى سر وكار من با كردار خود منست و سرو كار شما هم با كردار خود شما است، نگوئيد محمد ازماست و ما بهمراه او روانه هستيم نه بخدا دوستان، من ازشما واز ديگران ، اى بنى عبدالمطلب كسى نيست جز پرهيزكاران .

ألا فلا أعرفكم يوم القيامة تأتون تحملون الدّنيا على ظهوركم ويأتون النّاس يحملون الآخرة ، ألا إنّي قد أعذرت إليكم فيما بيني وبينكم وفيما بيني وبين الله عزّ وجلّ فيكم .

٢٠٦ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ؛ عن النضر بن سويد ، عن الحلبيّ ، عن ابن مسكان ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: رأيت كأنّي على رأس جبل والنّاس يصعدون إليه من كلّ جانب حتّى إذا كثروا عليه تطاول بهم في السماء وجعل النّاس يتساقطون عنه من كلّ جانب حتّى لم يبق منهم أحدٌ إلّا عصابة يسيرة ففعل ذلك خمس مرّات في كلّ ذلك يتساقط عنه النّاس ويبقى تلك العصابة أما إنّ قيس بن عبدالله بن عجلان في تلك العصابة ؛ قال : فما مكث بعد ذلك إلّا نحواً من خمس حتّى هلك .

٢٠٧ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان قال : حدّثني أبو بصير قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ رجلاً كان على أميال من المدينة فرأى في منامه فقيل له : انطلق

هلا روز رستاخيز من شما را نبينم كه بمحشر آمده باشيد با بار سنگين و دنيا را بدوش خود بمحشر بياوريد و ديگر مردم كه نسبت بمن بيگانه‌اند آخرت را باخود بياورند.

هلا كه من ميان خود و شماها و خدا عزوجل رفع عذر شما را كردم و حق تبليغ و خيرخواهى را بجا آوردم.

(داستان خواب امام باقر ع)

٢٠٦ـ از زراره از امام باقر (ع) فرمود: خواب ديدم كه گويا بر سر كوهى هستم ومردم همه از هر سو بدان بالا مى‌آيند و چون فراوان بر آن بر آمدند آن كوه آنها را برداشت وسر بآسمان كشيد و مردم از هر سوى آن فرو مى‌افتادند تا جز اندكى كسى بر آن نماند، پنج نوبت چنين كرد و در هر نوبت مردم از آن فرو ميريختند و آن گروه اندك بر آن ميماندند، هلا كه قيس بن عبدالله بن عجلان دراين گروه بود گويد پس از آن درنگى نكرد جز به‌اندازه پنج (جز به‌اندازه دوسال خل و همين درست است) تا آنكه مرد.

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ « قوله و جعل الناس يتساقطون عنه » ـ شايد اشاره بفتنه ها باشد كه پس ازوى رخ‌دادند و بسيارى ازشيعه دراين ميان بر گشتند.

قوله «اما ان قيس بن عبدالله بن عجلان» من گويم كه كشى ازحمدويه بن نصير ازمحمد بن عيسى از نصر بمانند اين حديث را روايتكرده است ودر ضمن آن است كه ميسر بن عبدالعزيز و عبدالله بن عجلان در اين گروه بودند و پس از آن قريب يكسال بيشتر نماند و هلاك شد صلوات الله عليه وقيس در كتب رجال نامبرده نشده‌است.

٢٠٧ـ ابوبصير بمن باز گفت كه از امام صادق (ع) شنيدم ميفرمود: راستى مردى در فاصله چند ميلى شهر مدينه بود و خوابى ديد و به‌او گفتند نزد امام باقر (ع) برو و به او نماز بخوان

فصلّ على أبي جعفر عليه السلام فانّ الملائكه تغسّله في البقيع فجاء الرّجل فوجد أباجعفر عليه السلام قد توفّي .

٢٠٨ - عليّ بن إبراهيم ؛ عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قوله تعالى : « وكنتم على شفاحفرة من النّار فأنقذكم منها (بمحمّد) » هكذاوالله نزل بها جبرئيل عليه السلام على محمّد صلى الله عليه وآله وسلم .

٢٠٩ - عنه ، عن أبيه ، عن عمربن عبدالعزيز ، عن يونس بن ظبيان ، عن أبي عبدالله عليه السلام «لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ماتحبّون» هكذا فاقرأها .

زيرا فرشته‌ها او را در بقيع غسل مى‌دهند و آن مرد بمدينه آمد و ديد كه امام باقر (ع) وفات كرده است.

(تفسير يك آيه)

٢٠٨ـ از امام صادق(ع) در تفسير قول خداتعالى (١٠٣ـ آل عمران) شما بر پرتگاه‌دوزخ بوديد و خدا شما را (بمحمد ـ ص) از آن نجات داد ـ بخدا كه جبرئيل آنرا بمحمد (ص) چنين نازل كرده است.

شرح ـ يعنى مقصود از اين آيه سفارش در باره محمد (ص) بوده است و اعلام لزوم رعايت و شكر گذارى از او ولى مردم آنرا فراموش كردند و رعايت محمد و آل اوراپشت‌سرانداختند.

(تفسير يك آيه)

٢٠٩ـ ازيونس بن‌ظبيان از امام صادق (ع) كه (٩٢ـ آل‌عمران) لن تنالواالبر حتى‌تنفقوا ماتحبون (مماتحبون‌خ‌ل) همچنين آنرا بخوان.

شرحـ ازمجلسى ره ـ «قوله تنالواالبر» يعنى بحقيقت برواحسان كه كمال خيراست يا به بر الهيكه رحمت ورضا وبهشت است هرگز نرسيد تااز آنچه دوست‌داريد انفاق كنيد در همه قراءت معروفه كه روايت شده چنين است ومعنايش اينستكه بعضى ازمال خود ويا بعضى ازآنچه‌داريداز جاه و مقامرا درراه خدابذل كنيد وتن را در طاعت او ياخون دلرا درراه او، وگفته شده‌است كه‌من‌براى بيان‌است نه‌تبعيض ولى دراكثر نسخه‌هاى كتاب بجاى مماتحبون ماتحبون است يعنى انفاق كنيدهمه آنچه را دوست داريد وفرمودآن‌را چنين‌بخوان .

و اين حديث دلالت دارد برجواز تلاوت قرآن برقراءتى جز قراءات سبع و يا عشر مشهوره واحوط اينست كه ازاين يك مورد تعدى‌نشود زيرا اخبارمتواتره رسيده‌است كه ائمه اصحاب خودرا بخواندن قرائتهاى مشهوره تقرير كرده‌اند وفرموده‌اند همانها را بخوانيد تاامام قائم عليه السلام ظهور كند .

٢١٠ - عنه ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام «ولو أنّا كتبنا عليهم أن اقتلوا أنفسكم (وسلّموا للامام تسليماً) أو اخرجوا من ديارکم (رضىً له) مافعلوه إلّا قليل منهم ولو أنّ (أهل الخلاف) فعلوا مايوعظون به لكان خيراً لهم وأشدّ تثبيتاً» وفي هذه الآية «ثمّ لايجدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قضيت (من أمر الوالي) ويسلّموا (لله الطاعة) تسليماً» .

٢١١ - عليّ بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبي جنادة الحصين بن المخارق ابن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشيّ بن جنادة السلولي صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «اُولئك الذين يعلم الله مافي قلوبهم فأعرض عنهم (فقد سبقت عليهم كلمة الشقاء وسبق لهم العذاب) وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً» .

(تفسير يك آيه)

٢١٠- ازابى بصير ازامام صادق (ع) (درباره ٦٦- النساء) «و اگر ما برآنها بنويسيم و فرمان دهيم كه خودرا بكشيد» بخوبى تسليم امام شويد «يا از خانهاى خود كوچ كنيد » براى رضايت امام «جز اندكى آنرا اجراء نكنند و اگر كه مخالفان انجام دهند آنچه را بدانها پنددادە شود برايشان بهتر وپابرجاتر است» ودر حدود اين آيه استكه:

(٦٥- النساء) « سپس نيابند در دل خود نگرانى از آنچه توقضاوت كنى» (درباره امام) «وتسليم كنند براى خداطاعت خودرا تسليم ازروى دل».

شرح- از مجلسى ره- قوله تعالى «ان اقتلوا انفسكم» يعنى خودرا درميدان جهاد بمعرض قتل آوريد يابمانند بنى اسرائيل خودرا بكشيد «قوله و سلموا» ظاهر خبر اينستكه اين قسمت در قرائت آنها جزء آيه بوده است و ممكنست مقصود تفسير آن باشد يعنى منظور امر بقتل در نصرت امامست پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم ظاهر حديث اينستكه جمله «لايجدوا فى انفسهم حرجاً مماقضيت» جزء اين آيه است ولى درضبط آيات دنباله آيه ٦٥ ضبط شده است وممكنست اين دو آيه ازنظر ائمه (ع) ودر مصحف ايشان يك آيه بحساب آيد.

٢١١- ازابى جنادة حصين بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشى بن جنادة سلولى صاحب رسولخدا (ص) ازامام كاظم (ع) در تفسير قول خداعزوجل (٦٣- النساء) آنانند كه خدا ميداند چه در دل دارند از آنها روگردان (زيرا سرشت آنها بدبختى است وعذاب برايشان پيش بينى شده است) و بگو بآنان درباره خودشان گفتار رسائى

شرح- از مجلسى ره- «اولئك الذين يعلم الله مافى قلوبهم» دروصف منافقان ظاهر ساز است ميفرمايد بآنها بگوشما آنچه را در دل داريد خدا ميداند و كتمان و سوگند دروغ سودى نداردو خود از شكنجه و مجازات آنها صرفنظر كن زيرا مصلحت نگهدارى وساز گارى باآنها است.

٢١٢ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن أُذينة ، عن بريد بن معاوية قال: تلا أبو جعفر عليه السلام أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأُولي الأمر منكم فان خفتم تنازعاً في الأمر فارجعوه إلى الله وإلى الرّسول وإلى أُولي الأمر منكم ثمّ قال: كيف يأمر بطاعتهم ويرخّص في منازعتهم إنّما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم : «أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول» .

قوله «و قل لهم فی انفسهم» یعنی درباره خصوص آنچه دردل خود دارند باآنها سخن بگو بلکه دل آنها اصلاح شود یامقصود اینستکه محرمانه باآنها گفتگو کن بلکه درآنها اثر کند

٢١٢- از بریدبن معاویه گوید امام باقر (ع) خواند این آیه را (٥٩- النساء) ازخدافرمان ببرید و از رسولخدا (ص) و صاحب‌الامر خود- و اگر از نزاع در چیزی بترسید آنرا بخدا و رسول برگردانید ودر باره آن بصاحب‌الامر رجوع کنید، سپس فرمود: چگونه فرمان دهد بطاعت آنها واجازه دهد که باآنها نزاع و طرفیت شود همانااین‌دستور رجوع برای حل اختلافرابکسانی گفته که بآنها گفته‌شده‌است اطیعوا الله واطیعوا الرسول.

شرح- از مجلسی ره- «قوله فان خفتم تنازعاً» ظاهر اینستکه باین تعبیر نازل شده باشد و ممکنست مقصود تفسیر آیه‌باشد وبیان اینکه‌مقصود ازاین‌جمله نزاع واختلاف میان‌رعیت و اولوالامر نیست چنانچه بیشتر مفسران گفته اند بلکه این خطاب متوجه همان مأمورین به اطاعت است که درجمله سابق آمده‌اند و بآنها گفته شده‌است اطیعوا الله یعنی اگرامری برشما مشتبه شد ودرمعرض نزاع و کشمکش قرار گرفتید برای اینکه حق مسئله را نمی‌دانید بخدا و رسول مراجعه کنیدبرای رفع‌اختلاف ورد بصاحب الامر هم داخلست در مراجعه برسول زیرا اولوالامر علم خود را ازرسول دارند و ظاهر بسیاری از اخبار اینست که کلمه‌اولوالامر در این جمله هم بوده و آنرا انداخته‌اند پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم ظاهر این خبر اینست که در جمله دوم کلمه اولوالامر نبوده ولی از سیاق کلام فهمیده میشود و امام از نظر دلالت جمله بر آن بدان استدلال کرده است زیرا صدر جمله اول خطاب بلیغی دارد میفرماید:

«یا ایهاالذین آمنوا» أیا کسانیکه گرویدید و این جمله هم بلفظ خطاب ادا شده‌است «فان تنازعتم فی‌شیء» و بطورمسلم کلمة تنازعتم دنباله همان خطاب اولست خصوص با توجه بکلمه‌فاء که برای عطفست و این جمله را بجای جمله‌اول مینشاند و معنی این می‌شود که أیا کسانیکه گرویدید اگر نزاعی میان شما رخ دهد بخدا ورسولش مراجعه کنید و اولوالامر هم بحکم سیاق مرجع می شود نه مراجعه کننده و نکته دیگری که مطلب را روشن میکند اینست که‌کلمه اطیعوا دراولوالامر تکرار نشده و این خود دلیل آنست که مرجعیت اولوالامر وابسته و نماینده مرجعیت برسولست‌و حکم جدائی نیست و مراجعه برسول همان مراجعه باولوالامر است و ذکر آن در جمله دوم لازم نبوده است.

(حديث قوم صالح عليه السلام)

۲۱۳ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سأل جبرئيل عليه السلام كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام فقال : ياجبرئيل إنّ صالحاً بُعث إلى قومه وهو ابن ستّ عشرة سنة فلبث فيهم حتّى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجيبونه إلى خير، قال : وكان لهم سبعون صنماً يعبدونها من دون الله عزّ وجلّ فلمّا رأى ذلك منهم قال: يا قوم بعثت إليكم وأنا ابن ستّ عشرة سنة وقد بلغت عشرين ومائة سنة وأنا أعرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتّى أسأل إلهي فيجيبكم فيما سألتموني السّاعة وإن شئتم سألت آلهتكم فان أجابتني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم وسئمتموني ، قالوا : قد أنصفت ياصالح فاتّعدوا ليوم يخرجون فيه قال : فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثمّ قرّبوا طعامهم وشرابهم فأكلوا وشربوا فلمّا أن فرغوا دعوه .

(حديث قوم صالح)

۲۱۳ـ از أبيحمزه از امام باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص) از جبرئيل پرسيد هلاكت قوم صالح چگونه بود؟ در پاسخ گفت يا محمد راستى صالح درسن شانزده سال بقوم خود مبعوث شدو درميان آنها ماند تا صد وبيست ساله شد و پيوسته آنها را دعوت ميكرد و آنان به او پاسخ خوبى نمى دادند واز او پذيرا نبودند.

آنها هفتاد بت داشتند كه در برابر خداعزوجل پرستش ميكردند چون از آنها چنين سخت دليرا ديد بآنها گفت اى قوم من شانزده سال داشتم كه بشما مبعوث شدم و اكنون صد و بيست سال دارم اكنون بشما يكى ازدوكار راپيشنهاد ميكنم :

۱ـ از من بخواهيد تا از معبود خود درخواست كنم و در آنچه خواستيد هم اكنون به شما پاسخ دهد .

۲ ـ اگر ميخواهيد من از معبود هاى شما سؤال ميكنم و اگر آنچه خواستم در باره آن بمن پاسخ دادند من از ميان شما بيرون ميروم ، من از شما ها دلتنك شدم و شما ها از من دل تنك شديد.

همه يكزبان ـ اى شيخ از روى انصاف سخن كردى و آن روز آماده شدند كه بـة ميدانى بيرون آيند.

فرمود: همه بيرون آمدند و بتان خود را روى دوش آوردند و كنار هم صف كردند و سفره انداختند و خوردند و نوشيدند وچون فارغ شدند گفتند اى صالح بپرس .

فقالوا : ياصالح سل، فقال لكبيرهم : ماسم هذا؟ قالوا : فلان ؛ فقال له صالح : يافلان أجب فلم يجبه ، فقال صالح : ماله لايجيب ؟ قالوا : ادع غيره ، قال : فدعاها كلّها بأسمائها فلم يجبه منهاشيء ، فأقبلوا على أصنامهم فقالوالها : مالك لاتجيبين صالحاً ؟ فلم تجب فقالوا : تنحّ عنّا ودعنا وآلهتناساعة ؛ ثمّ نحّوا بسطهم وفرشهم ونحّوا ثيابهم وتمرّغوا على التراب وطرحوا التراب على رؤوسهم وقالوالأصنامهم : لئن لم تجبن صالحاًاليوم لتفضحنّ ، قال : ثمّ دعوه فقالوا ياصالح ادعها ، فدعاهافلم تجبه ، فقال لهم : ياقوم قد ذهب صدرالنّهار ولاأرى آلهتكم تجيبوني فاسألوني حتّى أدعوإلهي فيجيبكم الساعة .

فانتدب له منهم سبعون رجلاً من كبرائهم والمنظور إليهم منهم ، فقالوا : ياصالح نحن نسألك فان أجابك ربّك اتّبعناك وأجبناك وبايعك جميع أهل قريتنا ، فقال لهم صالح عليه السلام : سلوني ماشئتم ، فقالوا : تقدّم بنا إلى هذا الجبل ـ وكان الجبل قريباً منهم ـ فانطلق معهم صالح

صالح ـ روبه بت بزرگتر ـ بگوئید نام این چیست ؟

قوم صالح ـ نامش فلانست.

صالح ـ یافلان بمن پاسخ بده ـ آن بت پاسخی نتوانست.

صالح ـ روبقوم خود ـ چرااین معبود شماپاسخ نتواند؟

قوم صالح ـ از او بگذر و از دیگری بپرس ـ صالح هر یك را بنام او فریاد زد هیچ کدام پاسخ نیارستند.

قوم صالح ـ رو ببتهای خود ـ شما چرا بصالح پاسخ نمیدهید و سخن نمی گوئید ؟ باز هم پاسخی ندادند.

قوم صالح رو بآن حضرت کردند و گفتند ـ یك ساعت از ما دور شو و ساعتی مارا با معبودان خود تنها گذار سپس فرش و بساط خود را بر چیدند و بیکسو نهادند و همه جامه ها را از تن بر آوردند و دور اند اختند و در برابر بتها بخاك غلطیدند و خاك بر سر کردند و به بت های خود گفتند :

اگر امروز شماها بصالح پاسخی ندهید هر آینه رسوا خواهید بود ـ فرمود سپس اورادعوت کردند و گفتند : ای صالح اکنون آن ها را بخوان ـ صالح باز هم آن ها را بنام خواند و به او پاسخی ندادند.

صالح ـ ای مردم روز بنیمه رسید و این بتها پاسخی نمی‌دهند اکنون از من بخواهید تا ازمعبود خود بخواهم و هم اکنون بشما پاسخ دهد ـ پس هفتادمرد از بزرگان و سران آنها داوطلب این کار شدند و گفتند: ای صالح ماباز تو خواستارشویم واگر پروردگارت تورا اجابت کرد ماهمه‌ازتو پیروی میکنیم واز تو پذیرا شویم وهمه اهل آبادی‌ما با تو بیعت کنند.

صالح ـ هرچه میخواهید از من خواستار شوید.

فلمّا انتهوا إلى الجبل قالوا : ياصالح ادع لنا ربّك يخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقة حمراء شقراء وبراء عشراء بين جنبيها ميل ، فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئاً يعظم عليّ ويهون على ربّي جلّ وعزّ قال : فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعاً كادت تطير منه عقولهم لمّا سمعوا ذلك ثمّ اضطرب ذلك الجبل اضطراباً شديداً كالمرأة إذا أخذها المخاض ثمّ لم يفجأهم إلّا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمّت رقبتها حتّى اجترّت ثمّ خرج سائر جسدها ثمّ استوت قائمة على الأرض .

فلمّا رأوا ذلك قالوا : ياصالح ما أسرع ما أجابك ربّك ، ادع لنا ربّك يخرج لنا فصيلها فسأل الله عزّ وجلّ ذلك فرمت به فدبّ حولها فقال لهم : ياقوم أبقي شيء ؟ قالوا : لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بما رأينا ويؤمنون بك قال : فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتّى ارتدّ منهم أربعة وستّون رجلاً وقالوا : سحرٌ وكذبٌ ، قال : فانتهوا إلى الجميع فقال الستّة : حقٌّ وقال الجميع :

نماینده‌های قوم ما را نزدیك این کوه ببر، کوهی را که نزدیك آنها بود نشان دادند، صالح با آنها نزدیك آن کوه رفت و چون بکوه رسیدند گفتند:

ای صالح از پروردگارت بخواه تا هم اکنون برای ما از شکم این کوه یك ماده شتر سرخ مو و گلی رنك و پر کرك و ده ماهه که میان دو پهلویش یك میل راه مسافت دارد بر آورد.

صالح ـ شما ازمن چیزی خواستار شدید که برمن بسیار بزرك وتحمل ناپذیر است ولی بر پروردگارم جل وعز آسانست.

امام (ع) فرمود صالح آنچه را پیشنهاد کرده بودند از خدا تعالی خواست و یکبار آن کوه ازهم شکافت و بانگی کرد که از شنیدن آن نزدیك بود خرد ازسرشان ببرد وسپس آنکوه پریشان و لرزان گردید بمانند زنیکه درد زائیدن گرفته است سپس بناگهان سر آن شتر از کوه بیرون شد و هنوز گردنش بتمامی بیرون نشده بود که گوچ گردن گرفت سپس باقی تنش هم بیرون آمد وپس از آن برخاست روی زمین.

چون چنین دیدند گفتند ای صالح چه زود وخوب پروردگارت تو را اجابت کرد اکنون از پروردگارت بخواه که کره این ماده شتر را هم بیرون آورد برای ما و صالح از خدا عـز وجل آن را در خواست کرد و آن ماده شتر کره خود را بیرون انداخت و آن کره شتر به دور او به جنبش افتاد.

صالح ـ ای نماینده‌های مردم آیا دیگر چیزی مانده است وحرفی دارید؟

همه یك زبـان ـ نه ، ما را نزد قوم خود ببر تا بآنها از آنچه دیدیم خبر بدهیم و آنها به تو ایمان آورند.

فرمود ـ همه باصالح نزد قوم بر گشتند وهنوز بمردم نرسیده بودند که ٦٤ تن از آنها مرتد شدند و گفتند این سحر وجادو است ودروغست.

كذبٌ وسحرٌ، قال : فانصرفوا على ذلك ، ثمّ ارتاب من الستّة واحد فكان فيمن عقرها .

قال ابن محبوب : فحدّثت بهذا الحديث رجلاً من أصحابنا يقال له : سعيد بن يزيد فأخبرني أنّه رأى الجبل الذي خرجت منه بالشام قال : فرأيت جنبها قد حكّ الجبل فأثر جنبها فيه وجبل آخر بينه وبين هذا ميل .

فرمود: نزد عموم برگشتند و بآنها رسیدند و آن شش تن گفتند صالح بر حقست و همه دیگر گفتند دروغست وجادو گری و سحر است.

فرمود: بر اینوضع بشهر برگشتند واز آن شش تن هم بازیکی مرتد شد و همراه کسانی بود که آن شتر را پی کردند.

ابن محبوب گوید این حدیث را بیکی از اصحاب ما باز گفتیم که او را سعید بن یزید مینامیدند واو بمن گزارش داد که آن کوهی را که ناقه از آن برآمده است دیده است و آن کوه در حدود شام است . گوید من بچشم خود دیدم که پهلوی آن شتر بکوه سائیده واثر آن تا هنوز در کوه مانده است و کوه دیگر هم دربرابر آنست که میان آنها یك میل فاصله است .

شرح- از مجلسی ره- «قوله و جبل آخر» حاصل اینستکه دو کوه دیده است که درمیان آنها یك میل فاصله است باندازه کلفتی آن شتر ودر هر کدام از این دو کوه اثر سایش بجا مانده است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم درسال ۱۳۱۲ خورشیدی که برای نخست بار بحج رفتم درمراجعت ازمکه معظمه پس از قریب سه ماه ایام بهار اقامت درمدینهٔ طیبه ازراه شام پیاده وسوار برشتر بسوی شرق الاردن آمدم ودوتن از هموطنان ایرانی باما همراه بودند ازمدینه دربرابر نقطه شمال ومقابل ستاره جدی بسوی شام روانه شدیم وپس ازطی یازده منزل بمدائن صالح رسیدیم دردو طرف راه دورشته کوههای مخروطی دنبال هم قرارداشت که ازریگها وشنهای زرد تیره‌ای متحجر شده بود واز جلو این کوهها ساختی در آورده بودند واز میانه آن ساحت که بمانند ایوانی از جلو کوه بریده شده بود دری کنده بودند ووارد شکم کوه شده ودر آنجا یك سالون تقریباً چهار گوشه کنده بودند و در اطراف آن ایوانهائی از کوه تراشیده بودند.

واینها همان مدائن قوم صالح ومنازل آنها هستند که تاکنون پس از چند هزار سال بجامانده‌اند وتراش و ساختمان درها ازروی اصول مهندسی بوده‌است و برخی خانه‌ها درهای بزرگتر داشت وسر درهای آنها نقاشی بود که معلوم میشد خانه‌های سران قوم بوده‌است و نقشه‌های آنهارا ازسنك حجاری کرده بودند وچون ما ازاین رشته کوهها گذشتیم وراه قدری بسوی مشرق منحرف شد بیك رشته کوه پیوسته رسیدیم که درمیان آن شکافی بود وماازآن شکاف عبور کردیم وبکناره دشت رمل و شن زاری رسیدیم.

آن شتربانیکه همراه مابود واز اوشتری اجاره کرده بودیم واز اهل علا بود که یك شهر عربی است درده منزلی مدینه طیبه بما گفت این شکافیکه ازآن عبورمیکنیم همان محل خروج ناقه صالحست وچون هنگام غروب بود وما مسافر بودیم فرصتی بدست نشد که اندازه شکاف وآثار کناره‌های آن دو

۲۱٤ - عليُّ بن محمّد ، عن عليِّ بن العباس ، عن الحسن بن عبدالرّحمن ، عن عليِّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : « كذّبت ثمود بالنذر ☆ فقالوا أبشراً منّا واحداً نتّبعه إنّا إذاً لفي ضلال وسعر ☆ ءألقي الذّكر عليه من بيننا بل هو كذّاب أشر » قال : هذا كان بما كذّبوا به صالحاً ، وما أهلك الله عزّ وجلّ قوماً قطّ حتّى يبعث إليهم قبل ذلك الرُّسل فيحتجّ عليهم .

فبعث الله إليهم صالحاً فدعاهم إلى الله فلم يجيبوا وعتوا عليه و قالوا : لن نؤمن لك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة ناقة عشراء ، و كانت الصّخرة يعظّمونها ويعبدونها ويذبحون عندها في رأس كلّ سنة ويجتمعون عندها فقالوا له : إن كنت كما تزعم نبيّاً رسولاً فادع لنا إلهك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة الصمّاء ناقة عشراء ، فأخرجها الله كما طلبوا منه .

کوه‌را که دوسمت گذرگاه مابود بخوبی بررسی کنیم ونشانه‌هائی از آن بدست داشته‌باشیم ـ مقصود اینستکه این‌محل تامدینه ۱۰ یا ۱۵ منزل است واز حجازاست وربطی بشام ندارد.

واینکه دربیان ابن‌محبوب ازقول سعیدبن یزید آنرااز شام‌بحساب آورده‌است یا به‌اعتبار این بوده‌استکه درآن تاریخ حکومتی درشام وجودداشته که تااین حدود درقلمرو اوبوده است وبه این اعتبار این محلرا ازشام بحساب آورده است ویا اینکه این‌نسبت تقریبی است واز نظر بیان ناحیه‌و سمت محل‌اینکوه است ودرمحلیکه سعیدبن یزید این‌حدیث رابرای‌ابن‌محبوب نقلکرده‌است مثلا کوفه ویا یکی ازشهرهای ایران این محلرا بعنوان‌ناحیه وسمت شام معرفی کرده است.

(دنباله داستان صالح و قومش)

۲۱٤ـ ازابی بصیر گوید به‌امام صادق (ع) گفتم (۲٤ـ القمر) ثمود به‌بیم دهندگان تکذیب کردند ۲۵ـ آیا مابیروی یك آدمی مانند خودرا بکنیم؟ دراین صورت ماها درگمراهی ودر آتشیم ۲٦ـ آیا ازمیان ماها همه دستورخدا بآن‌یکی القاء شده؟نه، بلکه بسیار دروغگو وپرمدعاوسرمست است (و میخواهد بدین‌وسیله بماآقائی کند) یعنی چه ؟

درپاسخ فرمود: این داستان اینستکه ثمود، صالح پیغمبر خودرا تکذیب کردند، وخداوند عز وجل هرگز مردمیرا هلاك نکرده است تاپیش ازآن رسولانی بدانها فرستاده وبرای آنها حجت آوردند وخداوند صالحرابقوم ثمود فرستاد و آنهارا بسوی خدادعوت کرد وآنها اجابت نکردند وبر او سرکشی کردند وگفتند مابتو ایمان نیآوریم تااز اینکوه سنگی وسخت یك‌شتر ده‌ماهه‌برای مابیرون آوری وآن صخره‌را تعظیم میکردند وپرستش مینمودند ودرسر هرسالی دربرابرآن‌قربانی میکردند ونزد آن جمع‌میشدند وباو گفتند اگرچنانچه تو بپندار خود پیغمبری وفرستاده خدائی پس از خدای خود بخواه تا ازاین سنك سخت برای ما یك ماده شتر ده‌ماهه برآورد وخدا آنرا چونانکه میخواستند ازآن برآورد.

ثمّ أوحى الله تبارك وتعالى إليه أن ياصالح قل لهم : إنّ الله قد جعل لهذه الناقة [من الماء] شرب يوم ولكم شرب يوم و كانت الناقة إذا كان يوم شربها شربت الماء ذلك اليوم فيحلبونها فلا يبقى صغير ولا كبير إلّا شرب من لبنها يومهم ذلك فاذا كان اللّيل وأصبحوا غدوا إلى مائهم فشربوا منه ذلك اليوم ولم تشرب النّاقة ذلك اليوم فمكثوا بذلك ماشاء الله .

ثمّ إنّهم عتوا على الله ومشى بعضهم إلى بعض وقالوا : اعقروا هذه النّاقة و استريحوا منها ، لانرضى أن يكون لنا شرب يوم ولها شرب يوم ، ثمّ قالوا : من الذي يلي قتلها و نجعل له جعلاً ماأحبّ ، فجاءهم رجل أحمر ، أشقر ، أزرق ولدزنى لا يعرف له أبٌ يقال له : قُدار ، شقيٌّ من الأشقياء مشؤوم عليهم فجعلوا له جعلاً فلمّا توجّهت الناقة إلى الماء الذي كانت ترده تركها حتّى شربت الماء وأقبلت راجعة فقعد لها في طريقها فضربها بالسيف ضربة فلم تعمل شيئاً فضربها ضربة اُخرى فقتلها وخرّت إلى الأرض على جنبها و هرب فصيلها حتّى صعد إلى الجبل فرغى ثلاث مرّات إلى السّماء .

وأقبل قوم صالح فلم يبق أحدٌ منهم إلّا شركه في ضربته واقتسموا لحمها فيما بينهم فلم يبق منهم صغيرٌ ولا كبيرٌ إلّا أكل منها فلمّا رأى ذلك صالح أقبل إليهم فقال : ياقوم مادعاكم إلى ما

سپس خداوند تبارك وتعالى به‌او وحى كرد كه‌اى صالح بآنهابگو راستى خدا براى اين ماده شتر [ازاين آب] حق‌الشرب يكروزرا مقرر ساخته وبراى شماهم حق‌الشرب يكروزرا و هر روزيكه آن شتر نوبت داشت وآبرامينوشيد ، مردم هم آن شتررامى‌دوشيدند وخرد وبزرگى نبودجز كه آنروز از شير آن‌شتر مينوشيد و چون شب ميشد وبامداد ميكردند چاشت برسر آب خودميرفتند و از آن مينوشيدند در نوبت خودشان و آن روز آن ماده شتر آب نمينوشيد تاخدا ميخواست برهمين روش معين بماندند.

سپس آنها برخداوند سر كشى كردند ونزد هم رفتند وبهم ديگر گفتند اين ماده شتر را پى كنيد واز دست آن آسوده شويد ماخشنود نيستيم كه يكروز آب‌چشمه نوبت ماباشد ويك روز نوبت او سپس گفتند چه كسى متصدى كشتن آن ميشود وهرچه خواهد باوبدهيم، مردى سرخ‌روى و گلى‌رو وكبود چشم كه زاده زنا بود وپدرى نداشت و اورا قدار ميناميدند وشقى اشقياء بود و براى آنها شوم‌بود نزدآنها آمد وبراى اومزدى مقرر كردند وچون آن‌ماده شتر بسرآبى رفت كه درنوبت‌خود ازآن آب مينوشيد آنرا واگذاشت تاآبش رانوشيد وشروع ببرگشتن نمود واو برسر راه وى در كمين آن نشست ويك ضربتى با شمشير باوزد وكارگر نشد وضربت ديگرى باونواخت و اورا كشت وبروى زمين افتاد وكره آن گريخت‌تابالاى آن كوه رفت وسه بار بسوى آسمان شيون وناله كرد و قوم صالح برسر آن شتر ريختند و احدى نماند جزآنكه در ضربت بااو شريك شد وضربتى بآن ماده شترزد وگوشتش را ميان خود قسمت كردند وهيچ فردى ازقوم صالح ازخرد ودرشت نماندجز

صنعتم أعصيتم ربّكم ، فأوحى الله تبارك وتعالى إلى صالح عليه السلام أنّ قومك قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة بعثتها إليهم حجّة عليهم ولم يكن عليهم فيها ضرر وكان لهم منها أعظم المنفعة فقل لهم : إنّي مرسل عليكم عذابي إلى ثلاثة أيّام فان هم تابوا ورجعوا قبلت توبتهم وصددت عنهم و إن هم لم يتوبوا ولم يرجعوا بعثت عليهم عذابي في اليوم الثالث .

فأتاهم صالح عليه السلام فقال لهم : ياقوم إنّي رسول ربّكم إليكم وهو يقول لكم : إن أنتم تبتم ورجعتم واستغفرتم غفرت لكم وتبت عليكم ، فلمّا قال لهم ذلك كانوا أعتى ماكانوا و أخبث و قالوا : «ياصالح ائتنا بما تعدنا إن كنت من الصّادقين» قال : ياقوم إنّكم تصبحون غداً ووجوهكم مصفرّة واليوم الثاني وجوهكم محمرّة واليوم الثالث وجوهكم مسودّة .

فلمّا أن كان أوّل يوم أصبحوا ووجوههم مصفرّة فمشى بعضهم إلى بعض وقالوا : قد جاءكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لانسمع قول صالح ولانقبل قوله وإن كان عظيماً .

اینکه از آن گوشت خورد وچون صالح چنین دید روی بدانها کرد وفرمود ای قوم چه باعث شد که شما چنین کردید آیا درمقام نافرمانی پروردگار خود بر آمدید؟.

وخداوند تبارك وتعالی بصالح وحی کرد که قوم تو هر آینه سر کشی کردند وستم نمودند و آن ماده شتری را که من برای حجت ونشانه بدانها فرستاده بودم کشتند بااینکه زیانی بدانها نداشت وبزرگترین سود را بدانها میرسانید بآنها بگو من عذاب خود را برای شما میفرستم وسه روز بدان ها مهلت می‌دهم و اگر در این سه روز توبه کردند و از تمرد خود بر گشتند من توبه آنهارا می پذیرم و عذاب را از آنها بر میگردانم و اگر که آنها توبه نکنند و برنگردند من در روز سوم عذابم را بر آنها میفرستم.

صالح- نزد آنها آمد وبآنها گفت، ای قوم من از سوی پروردگار شما رسول وفرستاده شمایم واو بشما می گوید:

اگر شماها توبه کنید وبر گردید و آمرزش خواهید من شما را میآمرزم و توبه شمارا قبول میکنم و چون این پیغام را بآنها رسانید سر کش‌تر و بدتر شدند و گفتند:

-ای صالح اگر راست میگوئی هرچه را می گوئی ووعده میدهی بسرما بیاور.

صالح- بدانها چنین اخطار کرد که:

ای مردم شما فردا صبح رنك زرد میشوید وروز دوم چهره های شما سرخ میشود و روز سوم چهره‌های شما سیاه میشود وچون روز نخست فرارسید بامداد که شد روی همگان زرد بود و نزد یکدیگر رفتند و گفتند آنچه صالح گفته بود برسر شماها آمد، سر کشان از آنان گفتند :

ماهر گز گفته صالح رانشنویم وآن را نپذیریم واگرچه بلای بزرگی باشد.

فلمّا كان اليوم الثاني أصبحت وجوههم محمرّة فمشى بعضهم إلى بعض فقالوا : ياقوم قدجاءكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لوأهلكنا جميعاً ماسمعنا قول صالح ولاتركنا آلهتنا التي كان آباؤنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا .

فلمّا كان اليوم الثالث أصبحوا ووجوههم مسودّة فمشى بعضهم إلى بعض و قالوا : ياقوم أتاكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاه منهم : قدأتانا ماقال لنا صالح فلمّا كان نصف اللّيل أتاهم جبرئيل عليه السلام فصرخ بهم صرخة خرقت تلك الصرخة أسماعهم وفلقت قلوبهم وصدعت أكبادهم وقد كانوا في تلك الثلاثة الأيّام قدتحنّطوا وتكفّنوا وعلموا أنّ العذاب نازل بهم فماتوا أجمعون في طرفة عين صغيرهم و كبيرهم فلم يبق لهم ثاغية ولاراغية ولاشيء إلّا أهلكه الله فأصبحوا في ديارهم ومضاجعهم موتى أجمعين ثمّ أرسل الله عليهم مع الصيحة النّار من السّماء فأحرقتهم أجمعين و كانت هذه قصّتهم .

وچون روز دوم شد چهره همه سرخ گرديد ونزد يكديگر رفتند و بهمديگر گفتند اى قوم هر آينه آنچه صالح براى شماها گفته است برسر شما آمد بازهم سران سركش آنها گفتند اگر ماهمه هلاك ونابود شويم گفته صالح را نشنويم و دست ازمعبودان خود برنداريم كه پدران ما آنهارا پرستش ميكردند ـ وتوبه نكردند و برنگشتند.

وچون روز سوم شد بامدادان چهره همگان سياه شد ونزد يكديگر رفتند و گفتند اى مردم آنچه صالح گفت برسر شماها آمد وسر كشان آنها گفتند بگذار آنچه صالح گفته برسر ماها آيد وچون شب بنيمه رسيد جبرئيل برسر آنها آمد ويك فريادى برآنها كشيد وبانگى برآنها زد كه از هيبت آن گوش آنها دريد ودلشان شكافت وجگرشان پاره شد ودر ضمن اين سه روز خودرا حنوط كرده و كفن پوشيده بودند ودانسته بودند كه عذاب بآنها نازل ميشود وهمه آنها دريك چشم بهمزدن از كوچك وبزرك مردند وبراى آنها جانداری از الاغ وشتر نماند ونه چيز ديگر مگر آنكه خداوند همه راهلاك كرد وهمه در خانمان و بسترهاى خود سراسر مردگان شدند و سپس خدا بهمراه آن صيحه آسمانى آتشى از آسمان فروفرستاد تاآنهارا همه بسوخت واينست داستان آنها.

شرح ـ از مجلسى ره ـ «قوله شرب يوم» شرب بكسرشين بهره حقابه است .

قوله « اشقر» در مردم كسى استكه سرخى بر سپيدى رنك او بر آمده است ازفيروزآبادى.

قوله « فلم يبق لهم ثاغية ولا راغية» جوهرى گفته است ثغاء بانك گوسفند است و از بزو ميش و آنچه بمانند آنها است و راغيه وصف شتر است باعتبار بانك او و مى گويند درخانه ثاغى و راغى نيست كنايه ازاينكه هيچكس نيست ودر برخى نسخه ثبت است «ناعقة ولاراغية» ونعيق بانك چوپان است دنبال گله خود يعنى احدى از آنها نماند كه بانگى كند و اول اظهر است ودرروايات عامه هم در اين داستان.

۲۱۵ - حمیدبن زیاد ، عن‌الحسن‌بن محمّدالکندیّ ،عن غیر واحد من‌أصحابنا ، عن‌أبان‌بن عثمان ، عن‌الفضیل‌بن الزبیر قال : حدّثني فروة ، عن أبي جعفر علیه‌السلام قال : ذاکرته شیئاً من‌أمرهما فقال : ضربوکم علی‌دم عثمان ثمانین سنة وهم‌یعلمون أنّه کان ظالماًفکیف یافروة إذاذکرتم صنمیهم .

۲۱۶ - محمّدبن یحیی؛ عن‌أحمدبن محمّد ، عن‌الحسین‌بن سعید ، عن علیّ بن‌النعمان ، عن عبدالله‌بن مسکان ، عن سدیرقال : کنّاعندأبي‌جعفر علیه‌السلام فذکرنا ماأحدث‌النّاس بعدنبیّهم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واستذلالهم أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فقال رجلٌ‌من‌القوم : أصلحك‌الله فأین کان عزّ بني‌هاشم وماکانوا فیه من‌العدد ؟ فقال أبوجعفر علیه‌السلام : ومن‌کان بقي‌من بني‌هاشم؟! إنّما کان جعفر و حمزة فمضیاوبقي‌معه رجلان ضعیفان‌ذلیلان حدیثاعهدبالاسلام : عبّاس وعقیل وکانامن‌الطلقاء.

(درمظلومیت شیعه)

۲۱۵ـ از فضیل بن زبیر گوید فروه بمن باز گفت که با امام باقر راجع بآن دو (ابی بکر وعمر) گفتگوئی کردم در پاسخ فرمود: هشتاد سالست که شما را ببهانه خون عثمان میکوبندوخودشان هم میدانند و معتقدند که او ظالم و ستمکار بود ای فروه چگونه با شماها رفتار کنند اگرنام دو بت و معبود آن هارابرید(یعنی نام ابی بکر و عمر را ببدی ببرید و از آنها انتقاد کنید).

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « ثمانین سنة » شاید این کلام امام در نزدیك وفاتش بوده است زیرا از مقتل عثمان تا وفات آن حضرت قریب هشتاد سال است زیراوفاتش سال صد و چهارده بوده است.

قوله «اذا ذکرتم صنمیهم» یعنی دو پیرراه آنها که بمانند بتان آنها را تعظیم کنند و پیروی نمایند پایان نقل از مجلسی.

من گویم در عین حالکه مخالفان عمر و ابی‌بکر را معصوم نمی‌دانند و در مواردی خطای آن ها را مسلم میشمارند و می گویند خطا بر مجتهدان روا است از طرف دیگر تا اندازه ای آن ها را بزرك می‌دانند که مجرد اهانت بآن ها را کفر میشمارند و مرتکب آنرا واجب‌القتل میدانند

۲۱۶ ـ از سدیر گوید: ما نزد امام باقر «ع» بودیم یادکردیم از آنچه مردم پس ازرسول خداپیغمبرشان«ص» پدیدآوردند و تا چه اندازه امیرالمؤمنین (ع) را خوار شمردند یکی ازحاضران گفت «اصلحك الله» عزت بنی‌ها شم کجا رفت؟ (یعنی همان عزت و اعتباریکه پیغمبر سالها درپناه آن با همه سران و قبائل قریش‌مبارزه کرد و خود را نگهداشت و مقصد خود را پیش برد) کجا شدند آن همه افراد دلاور بنی‌هاشم؟

امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود در آن روز چه کسی از رادمردان بنی‌هاشم مانده بود؟مرد بنی‌هاشم همانا جعفر و حمزه بودند که درگذشتند، و دو مرد ناتوان و زبون و تازه مسلمان‌ازبنی هاشم مانده بودند که عباس و عقیل بودند و این هر دو از طلقاء بودند (یعنی کسانیکه در کفر

أماوالله لوأنّ حمزة وجعفراً كانا بحضرتهما ماوصلاإليه ولوكاناشاهديهمالأ تلفا نفسيهما .

٢١٧ - محمدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ؛ عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن إسماعيل بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من اشتكى الواهنة أو كان به صداع أو غمرة بول فليضع يده على ذلك الموضع وليقل : «أسكن سكّنتك بالذي سكن له مافي اللّيل والنّهار وهو السّميع العليم» .

٢١٨ - محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن أحمدبن محمّدبن أبي نصر ، والحسن بن عليّ بن فضّال ، عن أبي جميلة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الحزم في القلب، والرّحمة والغلظة في الكبد، والحياء في الرية .

بماند ند تا مكه بدست مسلمانان فتح شد و اسير اسلام گرديدند و پيغمبر اسلام بآن ها منت نهاد و آن ها را آزاد كرد و اينان شرافت سابقه وهجرت ورشادت مبارزه رانداشتند)

هلا بخداوند كه اگر حمزه يا جعفر زنده بودند مخالفان بدين آرزوئيكه رسيدند نميرسيدند و اگر آنان شاهد اين دوبودند (يعنى ابى بكروعمر) هرآينه در دفاع از على (ع) فداكارى ميكردند و آنها را ميكشتند.

(دستور معالجه برخى امراض)

٢١٧ـ از اسماعيل بن مسلم از امام صادق (ع) فرمود هر كس از درد واهنه (فيروز آبادى گويد دردىست و بادىست كه در دوران پيرى دچار شانه‌ها و بازوها و بندهاى ديگرى از بدن ميشود) شكايت دارد يا گرفتار دردسر است ويا فشار بول وحبس بول دارد بايد دست خود را بجاى آن درد گذارد وبگويد: آرام شو من تورا آرام كردم بدانكه آرامست برايش آنچه درشب وروز است واو است شنوا و دانا.

(يك تحليل و تجزيه اخلاقى)

٢١٨ـ ازامام صادق(ع) فرمود:حزم وعاقبت انديشى در دل است ورحمت و مهربانى باخشونت وتندى در كبد است و حياء وشرم درشش است .

شرحـ از مجلسى ره ـ «قوله الحزم فى القلب» حزم انضباط در امور و احراز اعتماد در آنها است ونسبت آن بقلب از دو راه است .

١ ـ مقصود از قلب نفس ناطقه است و بسيار از نفس ناطقه بدل تعبيرشده براى شدت ارتباط ميان آنها.

٢ـ براى آنكه قوت قلب در صفت حزم و دور انديشى تأثير كاملى دارد ومهر ورزى وخشونت وجفا نسبت بكبد دارند زيرا ازاخلاط متولده از كبد بوجود آيند و شايد برخى اوصاف كبد در آنها دخالت داشته باشد چنانچه معروف ميان مردمست .

وفي حديث آخر لأبي جميلة: العقل مسكنه في القلب.

٢١٩ - عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن حسّان، عن موسى بن بكر قال: اشتكى غلام إلى أبي الحسن عليه السلام فسأل عنه، فقيل: إنّه به طحالاً فقال: أطعموه الكراث ثلاثة أيّام. فأطعمناه إيّاه فقعد الدّم ثمّ برأ.

٢٢٠ - محمّد بن يحيى، عن غير واحد، عن محمّد بن عيسى؛ عن محمّد بن عمرو بن إبراهيم قال: سألت أباجعفر عليه السّلام وشكوت إليه ضعف معدتي، فقال: اشرب الحزاء بالماء البارد. ففعلت فوجدت منه ما أحبّ.

٢٢١ - محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن بكر بن صالح قال: سمعت أباالحسن الأوّل عليه السلام يقول: من الرّيح الشابكة والحام والابردة في المفاصل تأخذ كفّ حلبة وكفّ تين يابس تغمرهما بالماء وتطبخهما في قدر نظيفة ثمّ تصفّي ثمّ تبرّد ثمّ تشربه يوماً وتغبّ يوماً حتّى تشرب منه تمام أيّامك قدر قدح رويّ.

در حدیث دیگری از ابی جمیله استکه:
مسکن خرد در دل است (و مقصود از دل در اینجا همان روح و نفس ناطقه است).

(معالجه‌ای برای درد طحال)

۲۱۹- از موسی بن بکر- گوید غلام ابوالحسن (ع) بیمار شد و آن حضرت ازحال او پرسید و گفتند گرفتار درد طحال است فرمود: کراث باو بخورانید تاسه روز وما باو کراث خورانیدیم و خونش باز نشست و خوب شد.

شرح - از مجلسی ره- «قوله فقعد به الدم» یعنی خونش آرام شد و شاید درد اسبل او از غلیان خون بوده است که بطور ندرت از غلیان خون درد اسبل پدیدمیشود یا اینکه درد دیگری داشته که بوسیله کراث درمان میشده است و آنها بخطا آن را تشخیص داده بودند و ممکنست مقصود از «قعد به الدم» این باشد که خون از آن جدا شدو دردش آرامشد.

(معالجه‌ای برای ضعف معده)

۲۲۰- از محمدبن عمروبن ابراهیم گوید: از امام باقر (ع) پرسش کردم و از ضعف معده خود باو شکایت نمودم فرمود حزاء را (فیروز آبادی گفته حزاء یك گیاهی است در بیابان بمانند کرفس جز اینکه بر گش از آن پهن تر است - از مجلسی ره) با آب سرد بنوشی و من این کار را کردم و از آن اثری را که دوست داشتم بدست آوردم.

۲۲۱- از بکر بن صالح گوید شنیدم امام کاظم (ع) میفرمود علاج باد پیچ و حام (بادملازم و دائم شرح مجلسی) و علاج ابرده یعنی سستی و سردی مفاصل یك مشت حلبه (بضم حاء گیاهی است که برای سینه و سرفه و بلغم و بواسیر و پشت و کبد و مثانه و باه سودمند است از قاموس) با یك مشت انجیر خشك بر گیرو در آب بخیسان و دردیك پاکی آنها رابجوشان وازصافی بدر کن و بگذار تا خنك شود ویك روز درمیان از آن بنوش تادریك دوره چند روزه به ظرفیت یك قدح پر بنوشی.

۲۲۲ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن محمّدبن عليّ ؛ عن نوح‌بن شعيب عمّن ذكره ، عن‌أبي‌الحسن عليه السلام قال : من‌تغيّر عليه ماء الظهر فلينفع له‌اللّبن الحليب والعسل.

۲۲۳ ـ الحسين‌بن محمّد، عن معلّى‌بن محمّد، عن محمّدبن جمهور؛ عن حمران‌قال: قال‌أبوعبدالله عليه السلام : فيم‌يختلف النّاس ؟ قلت : يزعمون‌أنّ الحجامة في‌يوم‌الثلثاء أصلح ؛ قال : فقال‌لي : و إلى مايذهبون في‌ذلك ؟ قلت : يزعمون أنّه يوم‌الدّم ، قال: فقال: صدقوا فأحرى أن‌لايهيّجوه في‌يوم أماعلموا أنّ في‌يوم‌الثلثاء ساعة من وافقها‌لم‌يرق دمه حتّى‌يموت أوماشاءالله .

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله الشابكة » شاید مقصود باد زیر پوست باشد که میان گوشت و پوست جدائی اندازد و حام را که ندانستیم که چیست و شاید مأخوذ از حام الطیر باشد که معنی ملازمت دارد یعنی باد ملازم و فیروزآبادی گفته است ابرده سردی درون است وجزری گفته ابرده بکسر همزه وراء درد یست معروف از غلبه سردی و رطوبت تولید شود و سستی از جماع آورد .

(معالجه سستی کمر)

۲۲۲ـ از امام ابوالحسن (ع) فرمود هر که را آب کمر دیگر گون شود ، شیر تازه وعسل او را سودمند است.

شرحـ از مجلسی رهـ « قوله من تغیر علیه ماء الظهر» یعنی فرزند از نطفه او نیایدومحتمل است مقصود از دیگرگونی آب کمر و پشت کم شدن نیروی باه و جماع باشد و شیر تازه آنست که ترش نشده و از آن چیزی نساختند و وصف آن به حلیب برای آنست که گاهی لبن بر ماست اطلاق شود.

(بیان وقت مناسب برای حجامت)

۲۲۳ـ از حمران گوید که امام صادق (ع) فرمود مردم در چه اختلاف دارند ؟ گفتم‌پندارند که حجامت در روز سه شنبه بهتر است گوید بمن فرمود از چه راه چنین گویند؟ گفتم پندارند که آن روز روز خونست، گوید فرمود راست می گویندو لی شایسته تر است که خون را درروزخودش بهیجان نیاورند آیا نمی‌دانند که در روز سه شنبه ساعتی استکه هر که در آن خونش ریخته شود بمیرد یا هرچه خدا خواهد .

شرحـ از مجلسی رهـ « قوله لم یرق دمه» یعنی خشك نگردد و آرام نشود از رقأ بهمزه و محتملست که مقصود این باشد که خونش بند نیاید تا بر اثر خون ریزی بسیار بمیرد یا اینکه مرك او بشتاب در رسد و در هنگام حجامت بمیرد پایان نقل از مجلسی رهـ

من گویم کلمه لم یرق ظاهراً از اراق یریق است یعنی خونش ریخته نشود جز آنکه بمیرد یا آنچه را خدا خواهد، یعنی نجات اواز مرك موقوف بخواست خدا و عنایت فوق عادت‌اواست‌مانند زنده کردن مرده.

۲۲٤ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن رجل من الكوفيين عن أبي عروة أخي شعيب أو عن شعيب العقرقوفي قال : دخلت على أبي الحسن الأوّل عليه السلام وهو يحتجم يوم الأربعاء في الحبس فقلت له : إنّ هذا يوم يقول الناس : إنّ من احتجم فيه أصابه البرص فقال : إنّما يخاف ذلك على من حملته أُمّه في حيضها .

۲۲۵ - محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل ؛ عن صالح بن عقبة ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لاتحتجموا في يوم الجمعة مع الزّوال فانّ من احتجم مع الزّوال في يوم الجمعة فأصابه شيء فلا يلومنّ إلّا نفسه .

۲۲٦ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ ، عن أبي سلمة ، عن معتّب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الدواء أربعة : السعوط والحجامة والنورة والحقنة .

۲۲٤ـ از ابی عروه برادر شعیب یا از شعیب عقرقوفی گوید خدمت امام کاظم(ع) رسیدم و آن حضرت در زندان بود و روز چهارشنبه حجامت میکرد باو عرضکردم امروز روزیستکه مردم میگویند هر که در آن حجامت کند دچار پیسی میشود در پاسخ فرمود: همانا از پیسی برای کسی نگرانی بجا است که مادرش در حال حیض باو آبستن شود.

قوله «انما یخاف ذلك» یعنی نگرانی بروز پیسی بطور مطلق از نطفه منعقده در حال حیض است و بحجامت ربطی ندارد.

۲۲۵ ـ از اسحاق بن عمار از امام صادق «ع» فرمود ظهر هنگام روز جمعه حجامت نکنید زیرا هر که ظهر هنگام روز جمعه حجامت کند و دردی باو رسد نباید جز خود را ملامت کند.

شرحـ از مجلسی ره ـ صدوق بسند خود از محمد بن رباح روایتکرده است که گوید دیدم امام کاظم (ع) روز جمعه حجامت میکرد. گفتم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود من آیة الکرسی می خوانم تو هم هر گاه خونت بهیجان آمد شب باشد یا روز آیة الکرسی بخوان و حجامت کن و از عبدالرحمن بن عمرو بن اسلم روایتکرده است که دیدم امام کاظم برای درمان تب خود روز چهارم شنبه حجامت کرد و تبش قطع نشد و روز جمعه حجامت کرد و تبش قطع شد..

(شماره چند دارو بر پایه طب قدیم)

۲۲٦ـ از معتب از امام صادق(ع) فرمود دارو چهار است:

۱ـ سعوط (که گردیست در بینی کشند)

۲ـ حجامت (در شرائط معینه و برای دردهای مخصوص از معالجات مهم طب قدیمست).

۳ـ نوره کشیدن (برای رفع موی از قسمت پائین بدن که شامل از گردن تا قدم میشود)

٤ـ حقنه بامایعات.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «الدواء اربعة» یعنی مهمترین دواهای عمومی برای بهداشت یا رفع بیماری این چهار است (که بیشتر اثر بهداشتی دارند و دفع بروز دردها را مینمایند) و داروهای دیگر در برابر آنها کم اثر است.

٢٢٧ - عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اُذينة قال : شكا رجل إلى أبي عبدالله عليه السلام السعال وأنا حاضر ، فقال له : خذ في راحتك شيئاً من كاشم ومثله من سكّر فاستفّه يوماً أو يومين ، قال ابن اُذينة: فلقيت الرّجل بعد ذلك ، فقال : ما فعلته إلّا مرّة واحدة حتّى ذهب .

٢٢٧- از عمر بن اذينة گويد من حاضر بودم كه مردى به امام صادق (ع) از سرفه شديد شكايت كرد در پاسخ فرمود: مقدارى كاشم (انجدان رومى - از مجلسى ره) در كف دستت بر گير (يعنى پر كف دستت باشد) و مانند آن شكر با آن بكوب و يك تا دو روز آن را بنوش (بشكل قاووت خشك يا با مقدارى آب زيرا كلمه شرب در هر دو بكار ميرود).

ابن اذينه گويد پس از آن من آن مرد را ديدار كردم و او بمن گفت من همان يكبار از آن نوشيدم بكلى درد سرفه ازمن زايل شد.

شرح- بدانكه آنچه درباب معالجه امراض در روايات رسيده است شايسته استكه آب وهواو زمان ومكان ومزاج وغيره رادر آنهارعايت نمود «صدوق ره» گويد: اعتقاد ما درباره اخبار وارده درطب اينست كه چند توجيه دارد:

١- گفته اند همه اين معالجات مطابق آب وهواى مكه ومدينه وارد شده و بكار زدن آنها در آب و هواى ديگرى روا نيست.

٢- اين نسخه ها از امام با ملاحظه طبع ووضع مزاجى سائل صادر شده است و اگر كسى بطور يقين آنها را با مزاج و حال خود موافق نداند نبايد بكارزند.

٣- برخى از اينگونه اخبار را مخالفان مذهب در كتب شيعه تدليس كرده اند تا مذهب را آلوده و زشت سازند ومردم را از آن برانند.

٤- در برخى سهو واشتباه از راويان وارد شده است و شايد در برخى دواهائى رااز قلم انداخته باشند و آنچه رسيده است كه عسل درمان هر دردىست درست است و مقصود اينست كه شفاء ازهر دردىست كه از سردىست و آنچه رسيده است كه استنجاء بآب سرد دواى بواسير است درصورتيكه از حرارت باشد الخ.

رجوع كن بسفينة البحار ج٢ عنوان (طب) . از پاورقى كافى طبع طهران مصحح آقاى ميرزا على اكبر غفارى وفقه الله لمراضيه ترجمه شد.

من گويم- معالجات وارده در اخبار بردو نوعست :

١- معالجات دعائى ودرخواست درمان از خداوند منان : شرط اساسى عمل باين نسخه ها ايمان كامل و عقيده جزمى است بامام كه نسخه را صادر كرده است و بخداوند كه ازاودرخواست شفاء شده است و تأثير آن درزمينه وجود دوشرط نامبرده حتمى است زيرا حقيقت درمان وشفا عنايت خدااست و هر گونه دارو ودرمان وسيله است واينهم يك وسيله است وتأثير هر گونه دارو ودرمان در رفع بيمارى ترجيحى بردعا و درخواست از خدا ندارد جز اينكه اينراه دوم نزديكتر و مستقيمتر است و البته اين عقيده كمياب است و درعصر ما بسيار نادر است.

۲۲۸ - محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد بن عیسی ؛ عن سعید بن جناح ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ موسی بن عمران عليه السلام شكا إلی ربّه تعالی البلّة والرُّطوبة فأمر الله تعالی أن يأخذ الهليلج ، والبليلج ؛ والأملج فيعجنه بالعسل ويأخذه ، ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : هو الذي يسمّونه عندكم الطريفل .

۲ـ معالجات دوائی براساس طب قدیم. این گونه معالجات قدرت نسخه‌ای را دارد که پزشك بسیار استاد و دردشناس و حاذقی بیك بیماری می‌دهد و در این جا توجه به این نکته لازمستکه هرچه هم نسخه کامل و پزشك نسخه نویس استادماهر باشد کسی پیش خود نمی‌تواند از آن نسخه استفاده کند و هرچه پزشك استاد و دردشناس‌تر باشد استفاده دیگران از نسخه‌او کم زمینه‌تر میشود زیرا یك پزشك دردشناس و بسیار استاد همه گونه شرائط مزاجی وزمانی و مکانی یك بیماررا که ازفهم عمومی خارجست در نظرمی گیردویك نسخه صادرمیکندو بکاربستن آن نسخه برای دیگری مشروط به اینستکه کسی باندازه مهارت و استادی آن پزشك اطلاع داشته باشد و بتواند همه شرائط را تشخیص بدهد یعنی بدرجه او باشد درفن طبابت و اینهم موضوعی ندارد خصوص در نسخه‌هائیکه ائمه معصومین داده‌اند

آری گاهی بعضی اخبارمتعرض خاصیت واثرغذائی یادوائی هستندومضمون اینها درقوه بیان خواص ادویه واغذیه استکه در کتب طب دراین زمینه مندرج است مانند تحفه حکیم مؤمن مثلا و این گونه تعبیرات بیان یك تأثیرات اقتضائی است وفرمولهای عمومی از آن استفاده نمیشود واثر فعلی نبایداز آن توقع داشت چنانچه در کتب گیاهشناسی قدیم گفته میشود فلان گیاه یا فلان غذا سرد است بدرجه ۲ یا ۳ مثلا.

امروز که علم طب مانند بسیاری ازعلوم پیشرفت بسزائی کرده است هیچ پزشکی اجازه نمیدهد بیمار بسلیقه خود بی‌مراجعه بپزشك نسخه‌ای را بکاربندد و خودرا مداوا کند ودراین باره داستانی در تاریخ زینت المجالس ثبت شده. درباره مرك معتصم عباسی گوید:

اودچار قولنج سختی شد و پزشکی برای درمانش آمد ودستور داد تنوری راتافته کردند و آتش آنرا بیرون آوردند ومعتصم را درآن گذاشت ودر مدت معینی برآوردو بهبود شدوسالی گذشت وباز معتصم گرفتارهمان قولنج شد ودسترسی بدان پزشك نبود روی‌همان نسخه سابق اورا درتنورتافته گذاردند و چون برآوردند مرده بود.

(یك نسخه خدا فرموده)

۲۲۸ـ ازامام صادق(ع) فرمود: موسی بن عمران بپروردگارش ازنم ورطوبت شکایت کردخدا تعالی اورا فرمود تاهلیله و بلیله وابلج برگیرد وآنرا باعسل معجون سازد وبکار بندد سپس امام صادق (ع) فرمود: آنستکه درنزد شماطریفل نامش دهند.

شرحـ هلیله میوه خشکی استکه زرد اردوسیاه یکنوعش معروف بکابلی است سودمنداست خردرا نیروبخشد ودرد سررا براندازد.

بلیله بکسرباء ولام اول وفتح لام دوم دواء هندی معروفی است که بدان درمان کنند (مجمع البحرین) ابلج میوه یك درختی است که در هند بسیاراست ونوعی دوائی استکه باآن مداوی کنندو آنرا طریفل نامند.

٢٢٩ - محمّد بن يحيى؛ عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن يحيى، عن أخيه العلاء عن إسماعيل بن الحسن المتطبّب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنّي رجلٌ من العرب ولي بالطبّ بصر وطبّي طبٌّ عربي ولست آخذ عليه صفداً؟ فقال: لابأس، قلت: إنّا نبطّ الجرح ونكوي بالنّار؟ قال: لابأس، قلت: ونسقي هذه السموم الاسمحيقون والغاريقون؟ قال: لا بأس، قلت: إنّه ربّما مات؟ قال: وإن مات. قلت: نسقي عليه النبيذ؟ قال: ليس في حرام شفاء، قد اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له عائشة: بك ذات الجنب؟ فقال: أنا أكرم على الله عزّ وجلّ من أن يبتليني بذات الجنب؛ قال: فأمر فلدّ بصبر.

(يك دستور براى پزشكان)

٢٢٩ـ ازاسماعيل بن‌حسن متطبب گويد: گفتم به‌امام صادق(ع) كه من‌مردى عربم و درطب بينايم طب من‌طب عربى‌است ودربرابرمعالجه خود مزدى هم‌نگيرم؟ درپاسخ فرمود عيب ندارد.

گفتم ما زخم ودمل‌را عمل ميكنيم و آنرا ميشكافيم و بآتش داغ ميكنيم؟ فرمودعيب ندارد.

گفتم ما اين دواهاى سمى مانند اسمحيقون و غاريقون بمريض مى‌دهيم؟ فرمود عيب‌ندارد.

گفتم اين گونه دواها كه بمريض مى‌دهيم راستش گاهى ميشود كه ميميرد؟ فرمودا گرچه بميرد

شرح - ازمجلسى ره- «قوله الاسمحيقون» مى گويم ما در كتابهاى طب و لغت چنين لفظى پيدا نكرديم وآنچه در كتب طب است اسطمخيقون است وآن دانه‌ايست مسهل سوداء وبلغم‌وشايد در نسخه‌هاى روضه تصحيف شده‌باشد (از مجمع‌البحرين نقلشده است كه اسمحيقون نوعى‌دواء است وباين حديث‌هم گواه آورده‌است.من گويم‌پس ازتتبع وسيع مجلسى‌ره نمى‌توان گفت مجمع البحرين اين‌لغت رادر يك‌اصلى‌جزهمان نسخه‌هاى روضه بدست‌آورده باشد).

دنباله حديث٢٢٩ـ

گفتم ماروى آن دواءسمى نبيذ (شراب خرما) ببيمار مينوشانيم؟

فرمود: درحرام شفائى نيست، رسولخدا (ص) بيمارشد وعايشه گفت شمابيمارى سينه‌پهلودارید درپاسخ اوفرمود من نزد خداوندعزوجل ارجمندترم از اينكه مرابسينه پهلو دچار سازد، فرمود: پس پيغمبر دستور داد با قطره چكانى از صبر تلخ در دهان او چكانيدند (با صبر خوب اورا مالش دادند خل).

شرح- از مجلسى ره- «ليس فى حرام شفاء» دلالت دارد كه با حرام‌درمان روانيست‌مطلقا چنانچه ظاهر بيشتر اخبار است و گرچه خلاف مشهوراست وحمل شده‌اند بصورت عدم‌اضطرار.

قوله «قد اشتكى» نقل اين داستان براى استشهاد ومداوا بدواى تلخ‌است.

قوله «انا اكرم على‌الله» زيرا مرض سينه‌پهلو غالباً ملازم‌اختلال عقل وپريشانى مغزاست.

قوله «فلد بصبر» فيروزآبادى گفته لدود مانند صبور آنچه‌است كه باقطره‌چكان در گوشه دهان مى‌چكانند.

٢٣٠ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن يونس بن يعقوب قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : الرّجل يشرب الدّواء ويقطع العرق وربّما انتفع به ، وربّما قتله ؟ قال : يقطع و يشرب .

٢٣١ ـ أحمد بن محمّد الكوفيّ ، عن عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن محمّد بن عبدالحميد عن الحكم بن مسكين ، عن حمزة بن الطيّار قال : كنت عند أبي الحسن الأوّل عليه السلام فرآني أتأوّه فقال : مالك ؟ قلت : ضرسي ، فقال : لو احتجمت فاحتجمت فسكن فأعلمته فقال لي : ما تداوى النّاس بشيء خيرٌ من مصّ دم أو مزعة عسل ، قال : قلت : جعلت فداك ما المزعة [من] عسل ؟ قال : لعقة عسل .

٢٣٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح ، عن سليمان بن جعفر الجعفري قال : سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول : دواء الضرس : تأخذ حنظلة فتقشّرها ثمّ تستخرج دهنها فان كان الضرس مأكولاً منحفراً تقطر فيه قطرات وتجعل منه في قطنة شيئاً وتجعل في جوف الضرس وينام صاحبه مستلقياً يأخذه ثلاث ليال فان كان الضرس لا أكل فيه وكانت ريحاً قطر في

(درجواز معالجه خطرناك)

٢٣٠ـ ازيونس بن يعقوب گويد به امام صادق(ع) گفتم مرد بسا دوائى نوشد(بنوشاندخ) ورگى را درعمل جراحى ببرد وگاهى سودمنداست وگاهى كشنده است؟ فرمود بنوشد (بنوشاندخ) وببرد.

شرحـ البته اين درصورت تجويز پزشك حاذق وخبير ومورد اعتماداست وانحصارمعالجه بوجه خطرناك وقطع باينكه ترك معالجه موجب مرك وهلاك است واينشرائط درزمينه سؤال مفروض است ودر اين صورت معالجه گرچه خطرى باشد ضرورى است.

(درمانى براى دردددندان)

٢٣١ـ ازحمزة بن طيار گويد: نزدامام كاظم(ع) بودم وديد كه آه وناله دارم فرمود تو را چه ميشود؟ گفتم: دندانم دردميكند فرمود: كاش حجامت ميكردى. من حجامت كردم وآرامشد و به آن حضرت اعلام كردم، بمن فرمود مردم هيچ درمانى نكرده اند بهتراز يكشاخ حجامت خون گرفتن يا يك سرانگشت ـ ياقاشق ـ عسل.

(دوائى ديگر براى درد دندان)

٢٣٢ـ ازسليمان بن جعفر جعفرى گويد شنيدم امام كاظم(ع) ميفرمود: براى درددندان: يكدانه حنظل (هندوانه ابوجهل) ميگيرى وآنرا پوست ميكنى و روغنش رابيرون مى آورى واگر دندان خورده شده ودرون آن تهى است چندقطره درآن ميچكانى و پنبه اى را باآن تر ميكنى ودر درون دندان ميگذارى وآنكه دندانش دردميكند به پشت ميخوابد وتاسه شب اين كار راميكندو

الأُذن التي تلي ذلك الضرس ليالي كلّ ليلة قطرتين أو ثلاث قطرات يبرأ بإذن الله ، قال : وسمعته يقول : لوجع الفم والدّم الذي يخرج من الأسنان والضربان والحمرة التي تقع في الفم : تأخذ حنظلة رطبة قد اصفرّت فتجعل عليها قالباً من طين ثمّ تثقب رأسها وتدخل سكّيناً جوفها فتحكّ جوانبها برفق ثمّ تصبّ عليها خلّ تمر حامضاً شديد الحموضة ثمّ تضعها على النّار فتغليها غليـاناً شديداً ثمّ يأخذ صاحبه منه كلّما احتمل ظفره فيدلك به فيه ويتمضمض بخلّ وإن أحبّ أن يحوّل ما في الحنظلة في زجاجة أو بستوقة فعل وكلّما فني خلّه أعاد مكانه وكلّما عتق كان خيـراً له إن شاء الله .

٢٣٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن ابن فضّال ، عن الحسن بن أسباط عن عبدالرّحمن بن سيابة قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت لك الفداء إنّ النّاس يقولون : إنّ النجوم لا يحلّ النظر فيها وهي تعجبني فان كانت تضرّ بديني فلا حاجة لي في شيء يضرّ بديني وإن كانت لا تضرّ بديني فوالله إنّي لأشتهيها وأشتهي النظر فيها ؟ فقال : ليس كما يقولون ، لا تضرّ بدينك ، ثمّ قال : إنّكم تنظرون في شيء منها كثيره لا يدرك وقليله لا ينتفع به ؛ تحسبون على

اگر دندانی که دردمیکند خوردگی ندارد واز باداست از آن روغن حنظل در آن گوشی میچکانـد که بسمت این دندان درددار است تاچند شب هرشب دوقطره تاسه قطره وباذن خدا بهبود میشود.

وشنیدم آن حضرت برای درمان درددهان وخونریزی دندان وطپش قلب وسرخشدن دهان میفرمود: یکدانه حنظله تـازه که زرد شده است می گیری و آنرا درقالبی از گل میگذاری وسرش را سـوراخ میکنی وکاردی بدرونش فرومیبری وهمه سویش را نرمك نرمك میخراشی وسپس سر که خرمای بسیار ترشی بر آن میریزی وآنرا روی آتش میگذاری وخوب میجوشانی وصاحب این دردها بپرسر ناخـن خود از آن برمی دارد ودندانهایش میمالد وباسر که دهن رامیشوید ومضمضه میکند واگر بخواهد که آنچه دردرون آن حنظله گل گرفته است پس از ساختن آن بدرون یکشیشه یابستوی سفالین منتقل کنـد کرده است وهر زمانی سر که آن تمام شود روی آن سر که تازه بریزد هرچه کهنه تر شود برای رفع درد بهتر است انشاءالله.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «فیجعل علیها قالبا من طین» یعنی همه آنرا گل بگیرد تـا روی آتش نسوزد وسوراخ نشود وچیزی از آن بیرون نیاید.

درحکم علم نجوم وتعلیم وتعلم ومطالعه آن

۲۳۳ـ از عبدالرحمن بن سیابه گوید بامام صادق (ع) گفتم قربانت شوم راستی مردم می گویند نظر و مطالعه در نجوم جـائز نیست بااینکه مراخوش آید اگر بدینم زیان دارد مراهیچ نیازی نیست بدانچه زیان بدینم داشته باشد و اگر بدینم زیان ندارد بخدا که من بدان شیفته ام و بنظر و مطالعه در آن اشتیاق دارم؟ در پاسخ فرمود چنان نیست که مردم می گویند وبدینت ضرر وزیانی نـدارد سپس فرمود شما دانشمندان علم نجوم در چیزی نظر میکنید که بسیارش بدست نیاید و کمش سود ندارد، شما

طالع القمر ، ثمّ قال : أتدري كم بين المشتري والزّهرة من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ، قال : أفتدري كم بين الزّهرة وبين القمر من دقيقة ؟ قلت: لا، قال: أفتدري كم بين الشمس وبين السنبلة من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ماسمعته من أحد من المنجّمين قطّ ، قال : أفتدري كم بين السنبلة وبين اللّوح المحفوظ من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ماسمعته من منجّم قطّ ، قال : ما بين كلّ واحد منهما إلى صاحبه ستّون ـ أوسبعون ـ دقيقة، شكّ عبدالرّحمن، ثمّ قال: ياعبدالرّحمن هذا حساب إذا حسبه الرّجل ووقع عليه عرف القصبة الّتي وسط الأجمة وعدد ماعن يمينها وعدد ماعن يسارها وعدد ماخلفها وعدد ماأمامها حتّى لايخفى عليه من قصب الأجمة واحدة .

تنها روی طالع قمر حساب میکنید سپس فرمود :

۱ـ تو می‌دانی میان مشتری وزهره چنددقیقه است؟

گفتم نه بخدا.

۲ـ تو می‌دانی میان زهره ومیان ماه چنددقیقه است؟

گفتم: نه بخدا.

۳ـ تو می‌دانی میان آفتاب ومیان سنبله (میان سکینه ـ که کوکب شناخته نشده‌ایست خ‌ل) چند دقیقه است؟

گفتم نه بخدامن این‌را هرگز از هیچ منجمی نشنیدم

٤ـ تو می‌دانی میان سنبله ومیان لوح محفوظ چنددقیقه است؟

ـ نه بخدا این‌راهم من ازهیچ منجمی هرگز نشنیدم.

فرمود میان هر کدام از این دوتارفیق او ٦٠ یا ٧٠ دقیقه است تردید ازعبدالرحمن است: سپس فرمود ای عبدالرحمن این حسابی است که هرگاه مردی بدان برسد وواقع آن را بفهمد یکدانه نی را در میان یك نی زار میشناسد و شماره آنچه در دست راست آنست و شماره آنچه درسمت چپ آن است وشماره آنچه درپشت سر آنست و شماره آنچه دربرابر آنست همه را می فهمد تا اینکه بر او چیزی از پهنای نی‌زار نهان نماند.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ قوله «تحسبون على طالع القمر» ازاین عبارت ظاهر میشود که مدار این منجمان برسیر قمر بوده است و توجه بحرکات کواکب دیگر نداشتند.

قوله «و بين السنبله» در نسخه دیگریست که بین السکینه و آن نام کوکب نامعروفی است و این مناسبتراست باگفته او درپاسخ امام (ع) که من آن‌را ازمنجمی نشنیده‌ام وبزودی سخن درشرح این‌خبرمی آید. درآن جامتعرض شرح اخباردیگرمیشویم پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم دراین خبر فوائدیست:

۱ـ آزادی بحث و تفتیش در مسائل علمی و جستجوی از حقائق ومخالف نبودن دانش بادین اسلام بلکه تشویق دیانت به هرگونه علم ودانش مفید برای بشر.

۲ـ تشویق بمطالعه و بررسی اختران فروزان فضا زیرا همین توجه‌ها و مطالعه‌ها بوده است

که بشر را خرده خرده بتحقیق در امر فضا وا داشته و امروز تا اندازه بشر برموز ستارگان فضایی برده است و از صدد تسخیر آن‌ها بر آمده و امیدوار است که روزی بتواند بر دوش ماه وزهره پیاده گردد واز آن‌ها هم برای زندگی خود استفاده کند و در صورتیکه برخی رهبران باصطلاح مذهبی در آن تاریخ علم ستاره شناسی و مطالعه در نجوم را حرام می‌دانسته و برسر راه پیشرفت علمی بشر سدی میکشیدند امام صادق(ع) است که با کمال صراحت می‌فرماید مطلب چنان نیست که این عالم نماهای خشك و ناپخته می گویند. مطالعه درنجوم وتحقیق در کائنات برای دین تو هیچ زیانی ندارد.

۳ـ امام اشاره میکند که اطلاعات شما منجمین که براساس فلسفه کوتاه یونان ویابر اساس تجربه‌ها و بررسیهای ناقص دانشمندان دیگر استواراست بسیار کم و کوتاهست و از آن‌ها بحقیقتی نتوان رسید و چیزی که مایه اعتماد علمی باشدنمی‌توان بدست آورد و هنوزبشر گام مؤثری بسوی فضای کیهان و مدار ستارگان بر نداشته است و مطالعه شما بس منحصر بطالع قمراست که نزدیك ترین ستاره بزمین است.

٤ـ سپس امام (ع) چندمسئلهٔ امتحانی راجع بتناسب میان چندستاره طرح کرده است.

۱ـ مشتری و زهره.

۲ـ زهره وماه.

۳ـ خورشید وسنبله.

٤ـ سنبله و لوح محفوظ.

آنچه دراین تناسب مبهمست اینست که منظور از این نسبت گیری فاصله عمودی اینها است که عبارت ازمسافت میان مشتری و زهره ویازهره وماهست یا مقصودفاصله افقی اینهااست ازنظر مدارخود باعتبار حال اقتران یعنی اگرمدارهر کدام از این کواکب را یکدایره عظیمه اعتبار کنیم که بناچار با هم تقاطع میکنند و این ستاره ها را در حال اقتران ملاحظه کنیم که هر کدام در درجه و دقیقه واحده باشند باز هم از نظر افقی میان اینها فاصله ای خواهد بود و سؤال ، از آن فاصله است.

البته نمی‌توان سؤالات را حمل بر وجه اول نمود زیرا فاصله عمودی این ستاره‌ها ازیکدیگر نمیشود بیك نسبت باشدمثلا مسافت مشتری بازهره وومسافت زهره باقمراز نظر عمودی تفاوت بسیار دارندو بعلاوه اینگونه مسافت را بمقیاس درجه و دقیقه نمی سنجند درجه ودقیقه باعتبار مدارات است که تقریباً مسافت افقی را نشان می‌دهد.

ودر علم هیئت ونجوم از مسافت عمودی ستاره‌ها وافلاك این‌مقیاس بکار نرفته‌است بنابر این مقصود همان‌فاصله بمعنی دوم‌است ودراین صورت ممکنست این‌فاصله درهمه این‌چهارموردبیك‌اندازه باشد وبتوان ازآن بدقیقه تعبیر کرد وبا مقیاس دقیقه آن‌را سنجید.

دقیقه یکشصتم درجه دائر است که درجه یك سیصد وشصتم دائره‌است بنابراین اگرمامدارهمه این کواکب را یکدائره عظیمه اعتبار کنیم وفرض کنیم اینکواکب درعرض هم قرار گرفته اند یعنی درحال اقتران هستند در این‌صورت فاصله افقی آنها اندازه معینی دارد که دراین حدیث از آن به٦۰ یا۷۰ دقیقه تعبیر شده‌است.

وسنبله گرچه در اصطلاح هیئت و نجوم برجی است از بروج شمس ولی خود ستاره ایستکه

۲۳٤ - محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب قال: أخبرنا النضر بن قرواش الجمّال قال: سألت أباعبدالله علیه السلام عن الجمال یکون بها الجرب أعزلها من إبلي مخافة أن یعدیها جربها والدّابّة ربّما صفرت لها حتّی تشرب الماء فقال أبوعبدالله علیه السلام: إنّ أعرابیّاً أتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یارسول الله إنّي اُصیب الشاة والبقرة والناقة بالثمن الیسیر وبها جرب فاُکره شراءها مخافة أن یعدي ذلك الجرب إبلي وغنمي؟ فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یاأعرابيّ فمن أعدی الأوّل؛ ثمّ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لاعدوی، ولاطیرة؛ ولاهامة، ولاشوم، ولاصفر، ولارضاع بعد فصال

مجموعه‌ایست از ستارگان فضا بمانند خوشه گندم وشاید یك منظومه شمسی مستقلی است وباین اعتبار میشود فاصله افقی آنرا با خورشید سنجید.

نقطه ابهام دیگر فاصله گیری میان سنبله ولوح محفوظست زیرالوح محفوظ تاآن جاکه در اخبار وبرخی آیات قرآن مجید بیان شده‌است نام فلك وستاره‌ای نیست که درردیف آنهاقرار گیرد وفاصله وبعد مسافت میان آنها سنجیدشود گرچه کلمهٔ لوح دلالت دارد که آن‌هم یك موجود جسمانی ودر شمار اجسام علویه‌است.

۵- این حسابی که امام درآخرخبر بدان اشاره کرده است ممکنست منظور یك حساب ریاضی باشد بر اساس قواعد دقیق که امروزه بوسیله آن مسافت های کیهانی را اندازه می گیرند و نشانه میکنند. واینکه‌می‌فرمایدا گر کسی براین گونه‌حسابگری داناشودمی‌تواندشماره نیهای یك نیزار را بدست آورد بااین معنی سازش دارد زیرابوسیله حساب دقیق ازنظر مساحت‌واوضاع دیگر می‌توان این کار را کرد.

(شرحی در امراض واگیره و برخی از کلمات جامعه پیغمبر (ص)

۲۳٤-از حسن بن محبوب گوید: نضربن قرواش جمال بما خبر داد که از امام صادق(ع) پرسیدم که شترانی دچار بیماری جرب (کچلی پوست) هستند ومن آنهارا ازمیان شتران خود کنار میکنم از ترس اینکه بیماری جرب آنها بشتران دیگر سرایت کند؟

وبسا که برای چهارپا سوت‌میزنم تاآب نوشد ؟

امام صادق(ع) درپاسخ فرمود : راستش یك اعرابی نزد رسولخدا(ص) آمد و عرضکرد یا رسول الله من گوسفند یا گاویا شتری را که بیماری جرب دارد ببهای اندك بدست می آورم و از خریدن آن ها نگرانم و بدم می‌آید از بیم اینکه این جرب آن ها بشتر و گوسفند سالم‌خودم سرایت کند.

رسولخدا (ص) فرمود : ای اعرابی پس این بیماری از چه کسی و از کجا بدان اولی سرایت کرده‌است.

سپس رسول‌خدا(ع)فرمود: نه‌واگیره هست ونه بدفالی ونه هامه ونه شوم ونه صفر ونه‌رضاعی

ولاتعرُّب بعد هجرة ، ولاصمت يوماً إلى اللّيل ، ولاطلاق قبل نكاح ؛ ولاعتق قبل ملك ، ولايُتم بعد إدراك .

پس بریدن ازشیر وپس ازهجرت تعربی نیست ونه خاموشی تابشب ونه طلاق پیش از ازدواج ونه آزاد کردن بنده‌ای پیش از تملك ونه یتیمی پس از بلوغ.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله لاعدوی» جزری گوید درحدیث است که «لاعدوی ولاصفر» عدوی بمعنی اعداء وسرایتست یعنی واگیره کردن مانند کلمه دعوی که بمعنی ادعاء است وکلمه تقوی بمعنی اتقاء. گفته میشود. اعداه الداء یعدیه اعداء وآن عبارت ازاینست که بیماری از بیمار باو تجاوز کند مثل اینکه شتری جرب دارد وحذرمیکنند از آمیزش آن باشتر دیگر تا مبادا جرب آن باین سرایت کند واسلام این عقیده را ابطال کرده است زیرا بگمان آنها خود مرض سرایت می کند و پیغمبر بآن ها اعلام کرد که خود مرض سرایت نتواند و خدا است که بیماری می‌دهد و درد میفرستد و از این جهت در برخی احادیث است که:

چه کسی بآن بیمار اول سرایت داده است انتهی.

و ممکنست گفته شود که مقصود اینست که بی مشیت خدا واگیره تحقق پذیر نیست و بلکه پناه بردن بخدا آن را دفع کند و این منافات ندارد با امر بگریز از کسیکه خوره دارد و یا امثال آن برای عموم مردم که یقین کامل ندارند و بخدا پناه نمی برند و از این گونه امور دل خور میشوند.

و روایت شده که علی بن الحسین (ع) با مجذومین هم غذا شد و آن ها را مهمان کرد و با آن ها سر سفره نشست و گفته اند که مرض جذام ازاین قاعده کلیه استثناء شده است.

طبیی گفته که عدوی تجاوز درد یا خلق است به دیگری و آن به گمان طب در هفت جا است :

۱- خوره ۲- جرب ۳- آبله ٤- حصبه ٥- گند دهان ٦- درد چشم ۷ - امراض وبائیه ، وشارع آنرا ابطال کرده است وفرموده است درد از کسی بدیگری سرایت نکند.

وگفته‌اند مقصود اینستکه بی‌خواست خدا سرایت نمیکند و از اینجهت از نزدیکی بیمارروا- گیره دار منع کرده است مانند منع از نزدیك شدن به دیوار کج وکشتی معیوب تاآنکه گویداین قول دوم اولی است چون جمع میان احادیث واصول طبیه استکه شارع آنرا تاآنجا که مخالف اصول توحید نباشد معتبر دانسته است.

«قوله ولاطیرة» این هم مانند عبارت پیش است وچند توجیه دارد:

۱- بدفالی وشوم دانستن هیچ امری روا نیست.

۲- بدفالی اثری ندارد بخودی خود بلکه با قوت قلب و توکل بر خدا اثرش مرتفع میشود و مؤید آنست آنچه در اخبار رسیده است که فی الجمله اثر دارد و هم اخباری که میفرماید از آن بخدا باید پناه برد.

جزری گفته است طیره بکسر طاء وفتح یاء است و گاهی یاء ساکن گردد و آن بمعنی بدفالی و شوم دانستن چیزیست .

قوله «ولاهامة» جزری گفته در حدیث آستکه لاعدوی ولاهامة، هامه بمعنی سر است و نام پرنده‌ای است ومقصود حدیث همان معنی دومست واین برای آنستکه عرب بدان فال بد میزدند و آن از پرنده‌های شب است و گفته‌اند همان جغداست.

و گفته اند که عرب می پنداشتند هر که کشته شد و برای او خون خواهی نشد جانش پرنده ای می گردد بنام هامه و می آید و فریاد میکشد اسقونی اسقونی = مرا آب دهید و چون انتقام او گرفته شد میپرد ؟

و گفته‌اند عرب معتقد بودند که استخوان مرده و یا روحش هامه میشود ومیپرد و آنرا صداء هم میگفتند واسلام آنراهم ابطال کرد وازآن غدقن نمود.

قوله «ولاشوم» این عبارت همان تاکید عبارت گذشته است .

قوله «ولاصفر» جزری گفته درحدیث استکه لاعدوی ولاهامة ولاصفر

عرب می پنداشتند که درشکم ماری است بنام صفر که چون انسان گرسنه میشود اورا میگزد و می آزارد و اسلام آن را ابطال کرده است و برخی گفته‌اند مقصود ازآن ابطال نسیء است که در جاهلیت رسم بوده است وآن پس انداختن محرم بوده‌است برای ماه صفر که ماه صفر راماه حرام و محرم مینامیدند واسلام آنرا ابطال کرده است.

و برخی گفته‌اند مقصود از این عبارت نفی هموم و نحوست شهر صفر است که میان مردم معروف بوده‌است.

و محتملست مقصود ازآن نهی ازسوت‌زدن باشدزیرا امام جزاین پاسخی بسؤال ازآن نداده‌است و این بعید است و ظاهر اینست که راوی جواب آن را ذکر نکرده و برخی اخبار بر کراهت آن دلالت دارد.

قوله «لارضاع بعد فطام» یعنی پس‌ازاینکه‌دوسال ازسن کودك گذشت ودوران شیرخوارگی او بسر رسید اگر از شیر زنی بخورد رضاع محقق نشود و آثار آن مترتب نگردد و موجب نشر حرمت نیست.

قوله «ولانعرب بعد هجره» یعنی پس از هجرت بمدینه و پیوستن بحوزه پیغمبر روا نیست که ازآن دست برداشت و ببیابان نشینی و چادرنشینی برگشت و دربسیاری ازاخبار آنرا ازجمله گناهان کبیره شمرده‌است.

قوله «ولاصمت یوما الی اللیل» یعنی جائز نیست کس روزه‌خاموشی بگیرد و متعبد شود که یك روز تمام سخن نگوید چنانچه در امتهای گذشته مشروع بوده است زیرا که آن تعبد در شرع اسلام نسخ شده است.

قوله «ولا طلاق قبل نکاح» مانند اینکه بگوید اگرفلان زن را بگیرم پس اوطالق‌است واین گونه طلاق‌صحیح نیست وعین‌همین‌معنی رادارد که‌فرموده‌قبل ازملکیت بنده آزاد کردن آن‌درست نیست.

قوله (ص) «ولایتم بعد ادراك» یعنی بمجرد بلوغ کودك همه‌احکام یتیم‌ازاو بر داشته‌میشود مانند:

۲۳۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عمرو بن حريث قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : الطيرة على ما تجعلها إن هوّنتها تهوّنت، وإن شدّدتها تشدّدت و إن لم تجعلها شيئاً لم تكن شيئاً .

۲۳۶ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : كفّارة الطيرة التوكّل .

۱ـ محجور بودن او از تصرف در اموال و احوال خود .

۲ـ ولایت ولی بدو و تسلط ولی باو، چه ولی اجباری باشد مانند جد یا ولی انتصابی مانند قیم شرعی

۳ـ حرمت تصرف در مال او بی اذن ولی و گرچه خودش راضی باشد.

۲۳۵ـ از عمرو بن حریث که امام صادق (ع) فرمود بدفال زدن تابع قرارداد خود انسانست اگر آن را آسان بگیری آسان است و اگر سخت بگیری سخت است و اگر هم آنرا بحساب نیاوری چیزی نیست

شرح ـ از مجلسی این روایت حسن است و برخی آن را مجهول شمارند زیرا عمرو مشترك است. و دلالت دارد بر اینکه تأثیر بد فالی با عدم اعتناء و توکل بخدا ازمیان میرود ـ پایان نقل از مجلسی (ره) .

من گویم ـ بلکه دلالت بر اینکه بدفالی حقیقتی نداردو حقیقتش همان وضعی است که درخود انسان پدید می آید اگر موهوم پرست و خرافی باشد بر او دشوار گذرد و بدل و ناراحت شود و اگر مسامحه کار باشد و آن را بر خود هموار سازد براو آسان گذرد و اگرهم هیچ توجهی بدان ندارد که هیچ است و هیچ، پس آنچه مردم آنرا نشانه بدی شمارند و بدان فال بد زنند جز جهالت و خرافت نیست.

۲۳۶ـ از امام صادق (ع) که فرمود: رسولخدا (ص) فرموده است کفاره بد فالی همان توکل بخدا است .

شرحـ از مجلسی ره ـ یعنی توکل برخدا گناه شوم شمردن چیزهائی را که ازشوم شمردن آنها نهی شده است بر می دارد یا اینکه تأثیر آن بدفالی را بر می دارد چنانچه کفاره دادن تأثیر گناه را بر میدارد و آنرا جبران میکند.

جزری گفته است که در حدیث آمده است طیره شرك است و کسی از ما نیست جز اینکه ولی خدا بوسیله توکل آنرا می برد حدیث همین طور مقطوع رسیده است مستثنی در آن نیست یعنی «جز اینکه دچار تطیر میشود و بد دلی میکند» و برای وجود قرینه این جمله حذف شده است وهمانا آنرا ازشرك شمرده زیرا که عرب معتقد بودند تطیر جلب نفع میکند ویا اگر بر خلاف آن عمل شود مایه ضرر است و گویا آن را با خدا شریك در تأثیر می دانستند .

و باین اعتبار گناه شمرده شده است و توکل بر خدا کفاره چنین گناهی است.

۲۳۷ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن يزيد وغيره عن بعضهم ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام وبعضهم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثمّ أحياهم» فقال : إنّ هؤلاء أهل مدينة من مدائن الشام وكانوا سبعين ألف بيت وكان الطاعون يقع فيهم في كلّ أوان ؛ فكانوا إذا أحسّوا به خرج من المدينة الأغنياء لقوّتهم وبقي فيها الفقراء لضعفهم فكان الموت يكثر في الذين أقاموا ويقلّ في الذين خرجوا فيقول الذين خرجوا لو كنّا أقمنا لكثر فينا الموت ويقول الذين أقاموا : لو كنّا خرجنا لقلّ فينا الموت قال: فاجتمع رأيهم جميعاً أنّه إذا وقع الطاعون فيهم وأحسّوا به خرجوا كلّهم من المدينة فلمّا أحسّوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحّوا عن الطاعون حذر الموت فساروا في البلاد ماشاء الله .

ثمّ إنّهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها عنها وأفناهم الطاعون فنزلوا بها فلمّا حطّوا رحالهم واطمأنّوا بها قال لهم الله عزّ وجلّ : موتوا جميعاً، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً يلوح و كانوا على طريق المارّة فكنستهم المارّة فنحّوهم وجمعوهم في موضع فمرّ بهم نبيّ من أنبياء

(تفسير يك آيه)

۲۳۷ـ از عمر بن يزيد و ديگران بعضى از امام صادق (ع) و بعضى از امام باقر (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (۲۴۳ـ البقره) آيا ننگرى بدان كسانيكه از خانمان خود بيرون رفتند و هزار ها تن بودند از بيم مرك وخدا بآنها فرمود همه بميريد سپس آنها را زنده كرد ـ درپاسخ فرمود راستش اينان اهل يكى از شهرهاى شام بودند و شماره آنها هفتاد هزار تن بود و دنبال هم طاعون در ميان آنها پديد ميشد و هرگاه حس ميكردند كه طاعون آمده توانگران با نيروى خودازشهر بيرون ميرفتند و مستمندان ناتوان در آن‌مى‌ماندند و مرك و مير در آنها كه مانده بودند بيشتر بود و در آن ها كه بيرون شده بودند كمتر و آنها كه بيرون رفته بودند مى گفتند اگر ما هم مانده بوديم از ماها فراوان مرده بود و آنها هم كه در شهر مانده بودند مى گفتند اگر ما هم بيرون رفته بوديم مرك و مير ماها هم كمتر بود.

فرمود: همه درنظر گرفتند كه چون اين باره طاعون آمد وبروز آنرا فهميدند همه ازشهر بروند و براى حذر از مرك از طاعون دورى گزينند و طبق اين تصميم از كشور خود بيرون شدند و تا آنجا كه خدا مى‌خواست كوچيدند.

سپس آنان در اين سفر خودبيك شهر ويرانى گذر كردند كه مردمش از آن كوچيده بودند و طاعون آنان را نابود كرده بود در آنجا فرود آمدند و چون بارهاى خود را بر زمين نهادند و در آن آرميدند خدا عزوجل بهمه آنها فرمود همه بميريد و در آن همه مردند و كالبد استخوانى آنها پديدار شد كه ميدرخشيد و اينان بر سر راه مردم بودند ، رهگذران آن ها را از ميان راه

بني إسرائيل يقال له : حزقيل، فلمّا رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال : يارب لو شئت لأحييتهم الساعة كما أمتّهم فعمروا بلادك و ولدوا عبادك وعبدوك مع من يعبدك من خلقك فأوحى الله تعالى إليه : أفتحبّ ذلك ؟ قال: نعم يارب فأحيهم قال: فأوحى الله عزّ وجلّ إليه أن قل كذا و كذا فقال الذي أمره الله عزّ وجلّ أن يقوله - فقال أبو عبدالله عليه السلام : و هو الاسم الأعظم - فلمّا قال : حزقيل ذلك الكلام نظر إلى العظام يطير بعضها إلى بعض فعادوا أحياء ينظر بعضهم إلى بعض يسبّحون الله عزّ ذكره ويكبّرونه ويهلّلونه ، فقال حزقيل عند ذلك : أشهد أنّ الله على كلّ شيء قدير . قال عمر بن يزيد : فقال أبو عبدالله عليه السلام : فيهم نزلت هذه الآية .

روفتند و از آن دور کردند و همه را در جائی انباشتند و یك پیمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بآن ها گذر کرد بنام حزقیل وچون چشمش بدان استخوان ها افتاد گریست واشکش سرازیر شد و گفت :

پروردگارا اگر بخواهی همین اکنون آنها را زنده کن چنانکه آنها را میراندی تا بلادت را آباد کنند و از بنده‌هایت بزایند و تو را با دیگر آفریده‌هایت بپرستند خداتعالی باو وحی کرد آیا تو دوست‌داری که آنها زنده شوند؟

- آری پروردگارم خواهش دارم آنهارا زنده گردانی - فرمود خداعزوجل بدووحی فرستاد که: چنین و چنان بگو و او ذکری را که خدا عزوجل باو یاد داد گفت - امام صادق (ع) فرمود که آن اسم اعظم بود- و چون حزقیل آن کلام را بر زبان آورد نگاهی باستخوان ها کرد که بسوی یکدیگر پرش گرفتند و همه زنده شدند وبیکدیگر نگاه میکردند و تسبیح خدا عزذکره می گفتند و الله اکبر می گفتند و لااله الاالله می گفتند.

حزقیل در این‌هنگام گفت من گواهمکه خدا بهر چیزی توانا است، عمر بن یزید گوید امام صادق (ع) فرمود این آیه درباره آنان نازلشده است.

شرح - از طبرسی ره- «الم تر» آیا نمیدانی تو ای شنونده آیا دانشت باینان نرسیده که از دیار خود کوچ کردند؟ ودر این جمع چند قولست:

۱- جمعی از بنی‌اسرائیل بودند که از طاعون گریختند که در سرزمین آن‌هاپدیدارشده‌بود

۲- جمعی بودند که از جبهه جهاد گریختند که بر آن‌ها واجب شده بود- ازضحاك ومقاتل بقرینه آیه بعداز آن که میفرماید درراه خدا نبرد کنید.

۳- قوم حزقیل بودند که سومین خلیفه بنی اسرائیل است بعد از موسی (ع) چون پس از موسی یوشع بن نون بود و پس از وی کالب بن یوفنا وسپس حزقیل و او را زاده عجوز می‌نامیدند زیرا مادرش پیره زنی بود واز خدافرزندی خواسته بود وخدا اورا بوی ارزانی‌داشت.

٤- حسن گفته است او ذوالکفل است و حزقیل را ذوالکفل لقب دادند برای آنکه کفالت هفتاد پیغمبر را کرد و آن‌ها را از کشتن نجات داد و بآنها گفت شما بروید و بهتر است که من تنها بجای شماها کشته شوم و یهود آمدند آنها را از وی خواستند و پاسخ داد که رفتند و من

۲۳۸ - ابن محبوب ، عن حنان بن سدير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن قول يعقوب عليه السلام لبنيه : «اذهبوا فتحسّسوا من يوسف وأخيه» أكان يعلم أنّه حيّ وقد فارقه منذ عشرين سنة ؛ قال: نعم ؛ قال: قلت : كيف علم ؟ قال: إنّه دعا في السحر وسأل الله عزّ وجلّ أن يهبط عليه ملك الموت فهبط عليه بريال وهو ملك الموت، فقال له بريال: ما حاجتك يا يعقوب؟ قال : أخبرني عن الأرواح تقبضها مجتمعة أو متفرّقة ؟ قال : بل أقبضها متفرّقة روحاً روحاً ، قال له : فأخبرني هل مرّ بك روح يوسف فيما مرّ بك ؟ قال : لا. فعلم يعقوب أنّه حيّ فعند ذلك قال لولده : «اذهبوا فتحسّسوا من يوسف وأخيه» .

نمیدانم کجا رفتند و خدا اورا حفظ کرد .

«وهم الوف» همه مفسران گفته‌اند مقصود کثرت شماره آنها است جز ابن‌زید که آنراجمع آلف دانسته و گفته مقصوداینستکه‌این جمع باهم الفت داشتند ودشمنی نداشتند وآنها که‌بعدد تفسیر کرده‌اند چند وجه گفته‌اند:

۱- سه هزار از عطا وخراسانی .
۲- هشت هزار ازمقاتل وکلبی.
۳- ده هزار ازابی روق.
٤- سی وچند هزار - از سدی.
٥- چهل هزار - از ابن‌عباس وابن جریج .
٦- هفتاد هزار- از عطاءبن ابی‌رباح
۷- شماره بسیاری- ازضحاك - و آنچه ظاهر است اینستکه از ده‌هزار فزون بوده‌اند زیرا وزن فعول درجمع‌ازده ببالااست.

(جزئی ازداستان یوسف)

۲۳۸- از حنان‌بن سدیر گوید بامام باقر(ع) گفتم بمن خبر ده از قول یعقوب (ع) که به فرزندانش گفت : (۸۷- یوسف) بروید و از یوسف و برادرش خبری بگیرید و اثری بجوئید - آیایعقوب پس‌از ۲۰سال جدائی میدانست که یوسف زنده‌است؟ فرمودآری .

من گفتم چگونه می‌دانست؟ فرمود که او سحرگاه دعا کرد بدرگاه خداعزوجل که ملك الموت براو فرود آید وبریال که همان ملك‌الموت است براو فرودآمد و باو گفت ای یعقوب چه حاجتی داری ؟ فرمود بمن خبر ده از جانها که ستانی یکجا و باهم در قبضه توآیند یا جداجدا ؟ در پاسخ او گفت من آنها را یکی‌یکی میستانم باو گفت بمن خبرده که‌آیا روح‌یوسف بتو گذر کرده است در آن جانها که گذر کرده‌اند؟

گفت نه، و یعقوب (ع) ازاینجا دانستکه اوزنده است ودر این هنگام‌بفرزندانش گفت: بروید واز یوسف و برادرش خبری بدست آرید.

٢٣٩ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن الحصين عن خالد بن يزيد القمي ، عن بعض أصحابه ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل « وحسبوا ألّا تكون فتنة » قال : حيث كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم بين أظهرهم « فعموا وصموا » حيث قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم « ثم تاب الله عليهم » حيث قام أمير المؤمنين عليه السلام ، قال : « ثم عموا وصموا » إلى الساعة .

٢٤٠ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ؛ عن أبي عبيدة الحذاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل : « لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم » قال : الخنازير على لسان داود والقردة على لسان عيسى بن مريم عليهما السلام

شرح- از مجلسی ره- «قوله تقبضها مجتمعة» شاید پرسش از اینستکه جانها راباهم یکجا میستانند یا جداجدا زیرا اگر یکجا ستانند بساکه از یکی غفلت ورزد وبدان متوجه نشود بخلاف آنکه یکی یکی ستانند که ازهیچکدام بی خبر نماند و بوجه دیگر اگر یکجا باو تسلیم شوند ممکنست پس ازقبض روح مدتی بگذرد تاباو رسد برای اینکه یکجا شوند ومقدار زیادی وقت باوداده شود و ممکن باشد که یوسف مرده باشد وهنوز روح او بوی تسلیم نشده باشد.

واین فرشته یاهمان عزرائیل است وارواح را از یاوران خود تسلیم می گیرد و یا دیگریستکه ازاو تسلیم می گیرد ووجه دوم روشن تر است.

(تفسیر یك آیه درولایت)

۲۳۹- از خالد بن یزید قمی از یکی از اصحابش از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداعزوجل (۷۱ - المائده) و پنداشتند که آزمایشی در کار نیست (پس کوری و کری را پیشه کردند سپس خدا از آنها درگذشت و توبه آنها را پذیرفت سپس باز کوری و کری را در پیش گرفتند ، بسیاری از آنها چنین بودند و خدا بیناست بدانچه میکردند) - فرمود : آنگاه که پیغمبر میان آنها بود « کوری و کری را پیشه کردند » هنگامیکه روح پیغمبر خدا (ص) قبض شد (وصیت را ندیده گرفتند و سخن او را نشنیده گرفتند) « سپس خداوند توبه آن ها را پذیرفت - آنگاه که امیر- المؤمنین میان آنها قیام کرد، فرمود «سپس بازهم کور و کر شدند» تاهم اکنون.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله تعالی وحسبوا ان لاتکون فتنة» مشهور درمیان مفسران اینست که این آیه در بیان حال بنی اسرائیل است یعنی بنی اسرائیل پنداشتند که بلاء و عذابی ندارند بواسطه کشتن پیغمبران وتکذیب آنان وبنا برتفسیرامام مقصود ازفتنه همان است که پس ازرسول خدا (ص) پدید شد از غصب خلافت که از راه حق ولایت کور شدند وسخن حق رانشنیده گرفتند .

(تفسیر برخی آیات)

۲۴۰- از ابی عبیده حذاء از امام صادق(ع) در تفسیر قول خداعزوجل (۷۸- المائده) لعنت شدند آنکسانیکه کافر شدند از نژاد بنی اسرائیل برزبان داود وعیسی ابن مریم، فرمود خوکها بزبان داود لعن شدند و میمونها بزبان عیسی بن مریم.

۲۴۱ - محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسین بن سعید ، عن النضر بن سوید ، عن محمّد بن أبي حمزة ، عن یعقوب بن شعیب ، عن عمران بن میثم ؛ عن أبي عبدالله علیه السلام قال : قرأ رجل علی أمیر المؤمنین علیه السلام : «فانّهم لایکذّبونك ولکنّ الظالمین بآیات الله یجحدون» فقال : بلی والله لقد کذّبوه أشدّ التکذیب ولکنّها مخفّفة: «لایکذبونك»: لایأتون بباطل یکذبون به حقّك .

شرح- از مجلسی ره- «قوله الخنازیر علی لسان داود» مشهور میان مفسران و مورخان ظاهر آیهٔ کریمه بلکه صریح آن عکس اینستکه در این حدیث است آنجا که در داستان اصحاب سبت فرماید (۱۶۷ - الاعراف) بآنها گفتیم که میمون های رانده شده باشید ودر بسیاری از روایات ما هم‌چنین وارد شده‌است یعنی مسخ یهود بصورت میمون در زمان داود(ع) بوده‌است و مسخ بخوك در زمان عیسی (ع) و شاید که این سهو از نسخه نویسان روضه کافی باشد ولی در تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم با مضمون این حدیث موافقت شده است و ممکن است در این جادو وجه گفته شود :

۱- این خبر اشاره بداستان اصحاب سبت نباشد و مسخ آنان در زمان داود(ع) دو بار باشد که یکبارش مسخ بخنازیر بوده است .

۲- درزمان هردو پیغمبر بهردو صورت مسخ شده باشند ومقصود آیه‌هم این باشد که بعضی از آنها میمون شدند ومؤید آنست آنچه بیضاوی گفته‌است:

گفته شده که اهل ایله چون در روز شنبه تجاوز کردند خداوند بزبان داود (ع) آن ها را لعن کرد و بصورت میمون و خوك در آمدند و چون اصحاب مائده عیسی که از آسمان بر او نازل شد کفر ورزیدند عیسی درباره آن‌ها نفرین کرد وبآنها لعن کرد و همه خوك شدند وآنها پنج هزار تن مرد بودند.

وشیخ طبرسی گوید در معنای آن گفته‌اند بزبان داود لعن شدند و همه خوك شدند- ازحسن و مجاهد وقتاده.

امام باقر(ع) فرموده است داود اهل ایله را که در شنبه تجاوز کرده بودند لعن کرد تجاوز آن‌ها در زمان داود (ع) بود داود درباره آنها عرض کرد خدایا لعنت را بمانند رداء وبمانند کمر بند در برآنها کن و خدا آنها رامیمون کرد واما عیسی لعنت کرد آنکسانیکه مائده برآنها نازل شد وسپس کفرورزیدند..

۲۴۱- ازعمران بن‌میثم ازامام صادق (ع) فرمود مردی برامیرالمؤمنین (ع) قرائت کرد(۳۳- الانعام) فانهم لایکذبونك ولکن الظالمین بآیات‌الله یجحدون = راستی که آنها تورا تکذیب نکنند بلکه آیات خدارا انکار کنند.

علی (ع) فرمود : آری بخدا هرچه سخت‌تر و بی دریغ او را تکذیب کردند ولی لفظ آیه بتخفیف است « لایکذبونك » یعنی امر باطلی نیاورند که بوسیله آن حق تو را دروغ سازند واز میان ببرند.

شرح - از مجلسی ره- قوله تعالی «فانهم لایکذبونك» شیخ امین الدین طبرسی گفته است نافع و کسائی واعشی از ابی‌بکر همه‌قرائت کرده‌اند لایکذبونك بتخفیف وآن قرائت علی(ع)است

وازامام جعفرصادق(ع) هم‌نقلشده است و دیگرقراء همه یکذبونك بافتح کاف و تشدید قرائتکرده‌اند سپس گفته‌است آنکه تشدید داده آنرا ازفعلته بمعنی نسبت دادن فعل گرفته است مانند زنیته و فسقته اورا نسبت‌بزنا دادم و اورا نسبت بفسق دادم و باب افعال‌هم بدین‌معنی آمده‌است گفته‌اند اسقیته یعنی باو گفتم سقاك‌الله.

بنابراین ممکن‌است معنی هردو قرائت یکی‌باشد یامعنی لایکذبونك ازباب افعال این‌باشد که باتصدیق تو را برخورد نکنند چنانکه گویند احمدته یعنی اورا پسندیده برخوردم- احمدبن یحیی گوید کسائی از عرب حکایت کرده که گویند اکذبت‌الرجل یعنی اخبارادادم که دروغ میگویدودر معنی این آیهٔ چند وجه گفته‌اند:

۱- ازروی دل تورا تکذیب‌نکنند و تکذیب آن‌ها زبانی است واز راه عناداست و این قول اکثرمفسران‌است مانند ابی‌صالح‌وقتاده‌وسدی‌ودیگران گفته‌اند مقصوداینستکه میدانندتورسولخدائی ولی‌دانسته انکار میکنند ودلیل‌این‌وجه‌روایت سلام‌بن‌سکین است ازابی یزید مدنی که رسولخدا (ص) بابوجهل برخورد واو بوی دست‌داد بابوجهل گفتند چراچنین کردی؟ در پاسخ گفت بخدا میدانم که اوراست میگوید ولی درچه زمانی ماها پیرو عبد مناف بودیم؟ و خداوند این‌آیه‌را نازلکرد.

سدی گفته‌است اخنس‌بن شریق بابوجهل برخورد و باو گفت ای اباالحکم بگوبدانم محمد راست‌گو است یادروغگو باما نامحرمی دراین جانیست؟ ابوجهل درپاسخ او گفت وای بر توبخدا که محمد راستگو است وهرگز ندیدیم او دروغگوید ولی اگربنی‌هاشم پرچمرا ببرند ودربانی کعبه و سقایت حاج ونبوترا هم دردست گیرند برای‌سائر قریش چه‌میماند.

۲- مقصود اینستکه تکذیب آن‌ها دلیل ندارد و نمیتوانند برهانی برابطال دعوی توبیاورند و دلیل آن همان قرائت علی (ع) است که لایکذبونك یعنی نمی توانند روی حرف تو حرف حقی بیاورند.

۳- یعنی بتو بر خورد نکنند که دروغ گو باشی چنانچه عرب گوید «قاتلناکم فماجبناکم» با شما نبرد کردیم و شما را ترسو نیافتیم و این معنی در قرائت تخفیف وتشدید هردو رواست.

٤- تورا درآنچه آوردی دروغزن ندانند وهمانا ردتو بمنظور تکذیب خداست ومؤید اینوجه است جمله بعد که «ولکن الظالمین بآیات‌الله یجحدون» وهم جمله دیگر(أنعام-٦٦) وتکذیب کردند بدان قومت بااینکه آن‌حق است - نفرمود تورا تکذیب کردند وهم‌آنچه ازابوجهل نقلشده که گفت بپیغمبر ما تورا دروغگو ومتهم ندانیم ولی آنچه‌را آوردی متهم‌داریم وتکذیب کنیم.

٥- مقصود اینستکه تنها تورا دروغگو نشمارند بلکه مرا دروغگو شمارند زیرا تکذیب تو بمن بر میگردد وخاص تو نیست برای‌آنکه تو رسول منی و رد برتو رد بر من است و هرکه تو را تکذیب کند مرا تکذیب کرده است واین‌برای‌تسلیت پیغمبراست.. پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم- ظاهر روایت اینستکه قرائت تشدید درست‌نیست و آنرا بغلط خوانده‌اندولی‌قطعاً مقصود این نیست بلکه‌مقصود اینستکه این‌کلمه معنی ظاهر و معمولی خود را ندارد که تکذیب از کفار صادر نشده است بلکه مقصود ازآن اینستکه کفار نتوانستند تو را دروغگو درآورندودعوت تورا ابطال کنندواین معنی‌درقرائت‌تخفیفکه‌قرائت‌علی(ع)است روشن‌تراست.

۲۴۲ - أبوعلي الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان بن يحيى ، عن ابن مسكان عن أبي بصير ، عن أحدهما عليهما السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «ومن أظلم ممّن افترى على الله كذباً أو قال أوحي إليّ ولم يوح إليه شيء» قال: نزلت في ابن أبي سرح الذي كان عثمان استعمله على مصر وهو ممّن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتح مكّة هدر دمه و كان يكتب لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذا أنزل الله عزّ وجلّ « إنّ الله عزيز حكيم» كتب «إنّ الله عليم حكيم » فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : دعها فانّ الله عليم حكيم و كان ابن أبي سرح يقول للمنافقين : إنّي لأقول من نفسي مثل ما يجيء به فما يغيّر عليّ فأنزل الله تبارك وتعالى فيه الذي أنزل .

۲۴۲ـ ازابی بصیر گوید ازامام باقر(ع) ویا ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خداعزوجل(۹۳ الانعام) «چه کسی ستمکارتراست از کسیکه بدروغ بخدا افتراءبندد یا گوید بمن وحی شده است با اینکه چیزی باو وحی نشده است» .

فرمود: این آیه درباره ابن ابی سرح نازل شده است آن کسیکه عثمان اورا بولایت مصر بر گماشت واو همان کسی بود که رسولخدا (ص) روز فتح مکه خونشرا هدر کرد واو برای رسول خدا (ص) قرآنرا مینوشت وچون خداعزوجل نازل میکرد «ان الله عزیز حکیم» اومینوشت ان الله علیم حکیم، رسول خدا(ص) باومیفرمود اینرا کنار بگذار که ان الله علیم حکیم وابن ابی سرح بمنافقان میگفت من ازخود بمانند همانرا میگویم که او ازنزد خداوند می آورد واو بمن اعتراض نمیکند و آنرا عوض نمیکند وخداتبارك وتعالی درباره او نازلکرد آنچه را که نازلکرد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله تعالی «ومن اظلم» شیخ طبرسی گفتة است اختلاف دارند که این آیه درباره چه کس نازل شده است ودرآن چندقول است:

۱ جمله اول «ومن أظلم ممن افتری علی الله» درباره مسیلمه نازل شده که بدروغ خودرا پیغمبر دانست وجمله دوم «سانزل مثل ما انزل الله» درباره عبدالله بن سرح بن ابی سرح نازل شده که از نویسندگان وحی بود وپیغمبر باومیفرمود بنویس علیماً حکیماً او مینوشت غفوراً رحیماً- یامیفرمود بنویس غفوراً رحیماً واو مینوشت علیماً حکیماً ومرتد شد وبمکه رفت و گفت من هم مانند آنچه را خدا نازلکرده نازل میکنم- از عکرمه وابن عباس وسدی ومجاهد وفراء وزجاج وجبائی هم آن را اختیار کردند وازامام باقر(ع) هم روایت شده است.

۲ـ همه آیه درباره ابن أبی سرح نازل شده.

۳ـ همه آن مخصوص مسیلمه است.

٢٤٣ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن أُذينة ، عن محمّد بن مسلم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عزّ وجلّ : «وقاتلوهم حتّى لاتكون فتنة ويكون الدين كلّه لله» فقال : لم يجيء تأويل هذه الآية بعد ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله رخّص لهم لحاجته و حاجة أصحابه فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم لكنّهم يقتلون حتّى يوحّد[وا] الله عزّ وجلّ ، و حتّى لا يكون شرك .

٢٤٤ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول في هذه الآية : «يا أيّها النبيّ قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً يؤتكم خيراً ممّا أُخذ منكم ويغفر لكم» قال . نزلت في العباس وعقيل ونوفل وقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى يوم بدر أن يقتل أحدٌ من بني هاشم وأبو البختري فأُسروا فأرسل عليّاً عليه السلام فقال : انظر من ههنا من بني هاشم؟ قال : فمرّ عليّ عليه السلام على عقيل بن أبي طالب كرّم الله

٢٤٣- از محمد بن مسلم گويد: بامام باقر(ع) گفتم قول خداعزوجل (٣٩- الانفال) وبكشيد آنها را تافتنه نباشد وهمه دين ازآن خداباشد- (يعنى چه) فرمود هنوز تاويل وعمل باين آيه نيامده است، زيرا رسول خدا(ص) براى نياز خود ونياز يارانش بآنها مهلت داد وروزيكه بحقيقت تاويل اين آيه برسد وحكم آن اجراء شود، ازآنها پذيرفته نشود (يعنى ظاهرسازى) ولى كشته شوند تابحقيقت خداعزوجل رايگانه دانند وتا اينكه شركى نماند.

شرح- ازمجلسى ره- قوله عزذكره «و قاتلوهم حتى لانكون فتنة» طبرسى گفته‌است اين جمله‌خطاب بپيغمبر ومؤمنان استكه باكفار نبرد كنند «تا آنكه فتنه‌اى نماند» يعنى شرك نباشد- ازابن عباس وحسن ومعنايش اينستكه تاكافرى نماند مگر درپناه اسلام وبا عهد امان زيرا اگر كافر مستقل بماند ودر پناه وتعهد اسلام‌نباشد عزيزاست و ديگران‌را بدين خوددعوت ميكند وموجب‌فتنه ميشود و گفته شده‌است مقصود اينستكه‌تامؤمنى موردفتنه وبر گشت ازدين نگردد (چنانچه كفارمكه مؤمنان‌را آزار مى‌دادند تاازدين بر گردند)..

٢٤٤- ازمعاوية بن عمار گويد از امام صادق (ع) شنيدم مى‌فرمود: در تفسير اين آية (٧٠- الانفال) أيا پيغمبر بگو باسيرانى كه دردست داريد اگر خدا در دل شما ميل‌بخير و پذيرش اسلامرا بداند بشما عطا كند بهتر ازآنچه ازشماها گرفته (بواسطه فداء وعوض آزاد شدن شماها) وهم شما هارا بيامرزد- فرمود درباره عباس وعقيل ونوفل نازلشده است.

فرمود رسول خدا (ص) در روز جنك بدر فرمانى‌صادر كرد كه كسى‌ازبنى‌هاشمرا (كه‌درجبهه مشركين هستند) نكشند و ابوالبخترى را هم نكشند و اينان اسير شدند و رسول خدا (ص) امير- المؤمنين (ع) را فرستاد و باو فرمود برو ببين از بنى‌هاشم چه كسانى در اين جا هستند گويد على (ع) بعقيل‌بن ابيطالب كرم‌الله وجهه گذر كرد و عقيل باوآواز داد اى پسرمادر عقيل‌بخدا كه‌ديدى

وجهه فحاد عنه فقال له عقيل : يا ابن اُمّ علي أماوالله لقد رأيت مكاني قال : فرجع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال : هذا أبوالفضل في يد فلان وهذا عقيل في يد فلان وهذا نوفل بن الحارث في يد فلان فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتّى انتهى إلى عقيل فقال له : يا أبايزيد قتل أبوجهل فقال : إذاً لاتنازعون في تهامة فقال : إن كنتم أثخنتم القوم و إلّا فاركبوا أكتافهم فقال : فجيىء بالعبّاس فقيل له، افدنفسك وافدابن[ي] أخيك فقال: يامحمّد تتركني أسأل قريشاً في كفّي؟ فقال : أعط ممّا خلّفت عند اُمّ الفضل وقلت لها : إن أصابني في وجهي هذا شيء فأنفقيه على ولدك ونفسك ، فقال له : يا ابن أخي من أخبرك بهذا ؟ فقال : أتاني به جبرئيل عليه السلام من عندالله عزّ وجلّ ، فقال و محلوفه: ماعلم بهذا أحدٌ إلّا أناوهي أشهدأنّك رسول الله ، قال : فرجع الأسرى كلّهم مشركين

من در چه وضعی هستم گوید علی (ع) پس از بازدید اسیران نزد پیغمبر(ص) بر گشت و عرضکرد این ابوالفضل (عباس بن عبدالمطلب) است که دردست فلانی اسیر است و این هم عقیل است که در دست فلان است واین هم نوفل بن حارثست که دردست فلانست .

رسول خدا (ص) از جای بر خاست تا خود را بعقیل رسانید و باو گفت ای ابایزید ابوجهل کشته شده است ، در پاسخ او گفت در این صورت شما دو تن در باره تهامه دیگر ستیزه ای نخواهید داشت .

پیغمبر فرمانی باین مضمون بقشون اسلام صادر کرد (عقیل چنین گفت خل).

اگر همه این دشمنانرا از پای در آورید (پایان نبرد است) وگرنه بر دوش آنهاسوار باشید و بر آنها بتازید.

فرمود (ع) عباس را از نزد رسول خدا (ص) آوردند و باو گفته شد:

تو در عوض خودت و [دو]برادر زاده‌ات (عقیل ونوفل) فدیه بپردازو آزاد شوید .

عباس ـ ای محمد تو می خواهی مرا در میان قریش گدا کنی که دست به پیش این وآن دراز کنم ؟

پیغمبر ـ خیر (عمو جان) از همان پولها که ببانوی‌خود ام الفضل سپردی و به اوسفارش کردی که اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این پولرا برای فرزندانت و خودت خرج کن.

عباس ـ برادر زاده‌ام کی از آن پول بتو خبر داده است؟

رسولخدا (ص)ـ جبرئیل از طرف خداعزوجل آمد وبمن خبرداد.

عباس ـ سوگند بدانکه بدو سوگند خورند، هیچکس را از این اطلاعی نبود جزام‌الفضل و من، من گواهمکه تو رسول خدائی.

امام (ع) فرمود: همه اسیران‌مشرك بمکه برگشتند جز عباس وعقیل و نوفل کرم‌الله وجوههم و درباره آنها بود که این آیه نازل شد:

إلّا العباس وعقيل ونوفل كرّم الله وجوههم وفيهم نزلت هذه الآية «قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً» - إلى آخر الآية - .

«قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا» تا آخر آیه - بگو (ای محمد) بهر که از اسیران در دست شما است اگر خدا دردل شما خیری بداند (بشما عوض بهتر از آن فدیه ایکه از شما گرفته شود عطا کند وهم شمارا بیامرزد).

شرح- از مجلسی ره - قوله تعالی «قل لمن فی ایدیکم» شیخ طبرسی گفته است همانا نام ابدی آورده زیرا هر که در بند آنها بوده است درحکم مملوك بوده ازنظر تسلط آنها بر وی «از اسیران» یعنی اسیران بدر که از آنها فدیه گرفته شد.

«ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً» یعنی اگر خدا بداند که شما در دل دارید مسلمان باشید و اخلاصمند باشید ورغبت درایمان و صحت درنیت دارید.

«یؤتکم خیراً» بشما در عوض خیر میدهد و عوض بهتری بشما عطامیکند.

«مما اخذ منکم من الفداء» از آنچه که از شما فدیه گرفته شده است یا هم در دنیا و آخرت و یا همان در آخرت.

« و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم » و گناهان شما را می آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.

از عباس بن عبد المطلب روایت شده استکه این آیه درباره من و یارانم نازل شده ، من ۲۰ وقیه طلا داشتم که همه را از من گرفتند و خداوند بجای آنها ۲۰ بنده بمن داده استکه هر کدام پول فراوانی برایم بدست میآورند و کمترین آنها ۲۰ هزار درهم درمیآورد و خداوند زمزم را هم بمن عطا کرده استکه در برابر آن همه اموال مکه راهم نمیخواهم و ارزش آن از همه اموال مکه بیشتر است نزدمن ومن در انتظار مغفرت و آمرزش ازجانب خدا هستم .

قتاده گوید برای ما گفته اند که چون هشتاد هزار خراج بحرین را برای پیغمبر (ص) آوردند وضوء گرفته بود که نماز ظهر را بخواند ولی در آن روز نماز را نخواند تا همه آن پولرا قسمت کرد و بعباس فرمود تا از آن بر گیرد و ببخشد او بر گرفت ومیگفت این بهتر است از آنچه که ازماها گرفته شد و من امید آمرزشرا هم دارم.

ابو البختری - عاص بن هشام بن حارث بن اسد استکه در آنروز امان پیغمبر (ص) را نپذیرفت و کشته شد.

ضمیر «اسروا» بخصوص بنی هاشم برمیگردد و ابو البختری بکلمه احد عطف شد زیرا که او از بنی هاشم نیست و گرچه پیغمبر (ص) از قتل او نیز نهی کرد.

ابن ابی الحدید ازواقدی نقلکرده استکه رسول خدا (ص) از کشتن ابو البختری نهی کرد برای آنکه یکروز پیش از هجرت پیغمبر در مکه سلاح پوشید برای حمایت از پیغمبر و دفاع از او و اعلام کرد که هر که بآزار پیغمبر دست زند من باوشمشیر میزنم و پیغمبر ازاو قدردانی کرد و روز بدر اورا امان داد.

ابوداود مازنی گفته روز جنك بدر من خودرا باو رسانیدم و گفتم : اگر تسلیم شوی پیغمبر

(ص) از کشتن تو غدقن کرده گفت ازمن چه میخواهی اگر رسول‌خدا از کشتن من‌غدقن کرده‌از پیش اینرا میدانستم واورا برعایت‌حق آزموده‌ام ولی سوگند بلات وعزی که نمی‌توانم خودرا تسلیم کنم همه زنان مکه می‌دانند من بدست خودتسلیم نمی‌شوم ومن میدانم تودست ازمن برنمیداری وهرچه میخواهی بکن ابوداود تیری باواننداخت وچنین گفت :

بارخدایا این تیرتو است وابوالبختری بنده تواست آن‌را در کشتارگاهش بنه ـ و با اینکه ابوالبختری زره دربر داشت آن‌تیر زره راشکافت واورا کشت.

واقدی گفته‌است مجذربن زیادابوالبختری راکشت‌و او نمیدانست ولی مجذر شعری گفته‌استکه خودرا قاتل اومعرفی کرده.

محمدبن اسحاق گفته‌است رسولخدا (ص) روز بدر ازکشتن ابوالبختری نهی کرد ونامش‌ولید بن‌هشام بن‌حرث بن اسدبن عبدالعزی است ـ برای اینکه در مکه از رسولخدا (ص) دفاع میکرد و نمیگذاشت باو آزاررسانند ودر نقض عهدنامه محاصره بنی‌هاشم هم شرکت کرد و نسبت بپیغمبرهم بدی نکرد، مجذربن زیاد بلوی حلیف انصار درمیدان باو برخورد وگفت رسول خدا (ص) ما را از کشتنت نهی کرده‌است همراه ابوالبختری همکجاوه‌ای بود که ازمکه بیرون آمده بود بنام جنادة بن ملیحه ابوالبختری گفت این‌رفیق‌من‌هم‌درامان‌است‌مجذر گفت‌بخدا مارفیق تورا زنده‌نگذاریم‌رسول خدا (ص) مارا ازقتل اونهی نکرده‌است واز قتل توتنهانهی کرده .

گفت در این صورت من و او هر دو باید بمیریم تا مبادا زنان مکه داستان گویند که من یار خود را برای حرص بر زندگی از دست دادم و مجذر با او در نبرد شد و ابوالبختری این‌رجز را سرود:

هرگزرادهآزاده دست‌ازیار خودبرندارد تا بمیرد ویا براه او برود

سپس باهم در آویختند ومجذراورا کشت و آمد برسول خدا (ص) گزارش‌داد وگفت‌سوگند بدانکه تورا براستی مبعوث کرده من کوشیدم تااسیری پذیرد واورا نزد شماآورم وجز نبردنپذیرفت وبا اوجنگیدم واورا کشتم ..

وبسند خود ازابن عباس روایتکرده است که رسول خدا(ص) بیارانش فرمود:

براستی من میدانم مردانی ازبنی هاشم ودیگران رابزور بدین میدان آورده‌اند وما رانیازی بکشتن آن‌ها نیست هرکدام هر که از بنی هاشم را بر خورد او را نکشد و هرکه بابوالبختری بر خورد او را نکشد و هر که به عباس عموی رسول خدا (ص) بر خورد اورا نکشد اوبزوراینجا کشانده شده است .

قوله «ابن اخیك» مقصود عقیل است و در برخی‌نسخه «ابنی اخیك» آمده یعنی عقیل و نوفل هر دو .

ابن ابی الحدید گوید محمد بن اسحاق گفته‌است چون اسیران بدر رابمدینه آوردند رسول خدا (ص) باوفرمود :

ای عباس از طرف خودت و دو برادر زاده‌ات عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حرث بن عبدـ المطلب و از طرف هم پیمانت عقبةبن عمرو فداء بده وهمه آزادشوید زیراتو مال‌داری.

٢٤٥ - أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّ وجلّ: «أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» نزلت في حمزة وعليّ وجعفر والعبّاس وشيبة، إنّهم فخروا بالسقاية والحجابة فأنزل الله جلّ وعزّ «أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» وكان عليّ وحمزة وجعفر صلوات الله عليهم الذين آمنوا بالله واليوم الآخر و جاهدوا في سبيل الله، لا يستوون عند الله.

عباس - يارسول الله من كه مسلمان بودم ولى مردم مرا بزور درجبهه بدر آوردند.

رسول خدا(ص) - خداوند بمسلمان بودن تو داناتر است واگر آنچه ميگوئى درست است راستى خدا بتو عوض مى‌دهد ولى ظاهر حالت اينستكه باما درنبرد شدى واسير گشتى وبايد پول بدهى وآزاد شوى ورسول خدا(ص) بيست وقيه طلا كه درجبهه همراه او بود ازوى گرفت.

عباس - يارسول الله همين طلارا كه ازمن گرفتيد درعوض فديه من حساب كنيد.

رسول خدا(ص) - اين طلاها را كه خدا بما غنيمت داده است.

عباس - يارسول الله من ديگر مالى ندارم.

رسول خدا (ص) - پس آن طلاها كه وقت بيرون شدن ازمكه نزد ام الفضل دختر حرث بطور محرمانه سپردى و جز شما دو كس خبر ندارد كجا است؟ پس از اينكه آن را بوى سپردى گفتى اگر در اين سفر بمن آسيبى رسيد اين اندازه بفضل بده و اين اندازه بعبدالله بده و اين مقدار هم به قسم.

عباس - بدانكه تو را براستى مبعوث كرده است يا رسول الله كسى جز من واو از اين راز آگاه نبود و راستيكه من مى‌دانم تو رسول خدائى. سپس عوض خود و دو برادر زاده و حليف خود پول داد.

قوله «ومحلوفه» ظاهر اينست كه او بلات وعزى سوگند ياد كرده است وامام نخواسته آن را برزبان آورد واز آن بكلمه محلوف تعبير كرده است يعنى بدانچه بآن سوگند خورد ودر كشاف استكه بكلمه الله سوگند خورده است.

٢٤٥ - ازابن مسكان ازأبى بصير ازامام باقر ويااز امام صادق(ع) درتفسير قول خداعزوجل (١٩ التوبه) آياشما سقايت حاجيان و آباد كردن وتعمير مسجدالحرام را بمانند كردار كسى مى‌دانيد كه بروز جزاء ايمان دارد؟ فرمود درباره حمزه و على وجعفر وعباس وشيبه نازل شده كه عباس و شيبه بسقايت وآب دادن بحاجيان افتخار كردند وبر خود باليدند و خدا نازل كرد كه شماها سقايت حاج وعمران مسجدالحرام را چون كردار كسانى دانيد كه بخدا وروز جزاء ايمان دارند؟ وعلى وحمزه و جعفر (ع) بودند آن كسانيكه ايمان بخدا وروز جزا داشتند ودرراه خدا جهاد كردند و اين دو دسته درنزد خداوند همرتبه و برابر نيستند.

شرح- از مجلسی ره- قوله عزوجل «اجعلتم» شیخ طبرسی‌ره گوید: گفته‌اند این آیه در باره علی وعباس بن عبدالمطلب وطلحة‌بن ابی شیبه نازل شده است واین برای آن بود که‌آنان در مقام افتخار بر آمدند.

طلحة - گفت من صاحب خانه کعبه‌ام و کلید آن به‌دست منست و اگر بخواهم می توانم در میان آن بخوابم.

عباس- گفت من‌صاحب سقایت و آب دادن حاجیانم وسرپرست آنم.

علی (ع) فرمود: من نمی‌دانم شماها چه میگوئید من ششماه پیش‌از مردم‌دیگر بسوی قبله‌نماز خواندم ومردی مجاهدم- ازحسن وشعبی ومحمدبن کعب قرظی.

و گفته‌اند که علی(ع) بعباس گفت ای‌عمو تومهاجرت نمیکنی وبرسولخدا (ص) نمیپوندی ؟

عباس- مگرمن بکاری نیستم که ازهجرت بهتراست؟ مسجد الحرام آباد میکنم و حاجیان را آب می‌دهم واین آیه نازل‌شد که «اجعلتم سقایة‌الحاج»- ازابن سیرین ومره همدانی.

وحاکم ابوالقاسم حسکانی بسند خود ازابن بریده ازپدرش روایتکرده است که گوید در این میان که شیبه و عباس بر یکدیگر میبالیدند علی بن ابیطالب بر آن ها گذر کرد و فرمود بچه بیکدیگر میبالید؟

عباس- بمن فضیلتی داده‌اند که‌بهیچکس نداده‌اند و آن سقایت حاجست.

شیبه- من مامور عمران و آبادی مسجدالحرام هستم.

علی- من ازشما شرم‌دارم که‌بگویم بااین خردسالی فضلی دارم که شماها ندارید.

هردوی آن‌ها- یاعلی بتوچه داده اند؟

علی (ع)- من با شمشیر ببینی شما زدم تا بخدا و رسولش ایمان آوردید - عباس خشمگین از جابر خاست و دامن کشان خود را برسول خدا (ص) رسانید و گفت : نمی‌دانی علی تو روی من چه میگوید؟

رسولخدا- علی را نزدمن بخوانید، علی(ع) رانزدآن حضرت آوردند.

رسولخدا (ص)- ای‌علی چه تورا واداشت که درروی عمویت عباس چنین گفتی.

علی (ع)- یارسول الله حق را بدو گفتم هر که خواهد خشم کند و هر که خواهد بپسندد و جبرئیل این آیه‌را آورد.

جبرئیل- ای محمد راستی پروردگارت سلامت میرساند ومیفرماید برای آن‌ها بخوان که:

اجعلتم سقایة الحاج انتهی

بیضاوی گفته‌است سقایت وعمارت مصدرند برای سقی وعمر وحمل برذات‌نمیشوند بایددر این جاکلمه‌ای مقدر دانست بردو وجه :

۱- اجعلتم اهل‌سقایة الحاج کمن آمن.

۲-أجعلتم سقایة‌الحاج کایمان‌من آمن.

ومؤید اولست قرائت آنکه خوانده است سقاة‌الحاج و عمرة‌المسجد ومقصود انکار همانندی مشرکان و کردار ساقط وبی‌اجر آن‌ها است بمؤمنان و کردارثبت شده وبااجرآن‌ها سپس‌این‌انکاررا باکلمه لایستوون تقریر کرده و باجمله والله لایهدی القوم الظالمین عدم‌تساوی‌را بیان کرده است

٢٤٦ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم عن عمّار الساباطي قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله تعالى : « و إذا مسّ الإنسان ضرّ دعا ربّه منيباً إليه» قال : نزلت في أبي الفصيل إنّه كان رسول الله صلى الله عليه وآله عنده ساحراً فكان إذا مسّه الضرّ ـ يعني السقم ـ دعا ربّه منيباً إليه ـ يعني تائباً إليه من قوله في رسول الله صلى الله عليه وآله ما يقول ـ ثمّ إذا خوّله نعمة منه ـ يعني العافية ـ نسي ما كان يدعوا إليه من قبل ـ يعني نسي التوبة إلى الله عزّ وجلّ ممّا كان يقول في رسول الله صلى الله عليه وآله إنّه ساحر ولذلك قال الله عزّ وجلّ «قل تمتّع بكفرك قليلاً إنّك من أصحاب النار» يعني إمرتك على النّاس بغير حقّ من الله عزّ وجلّ ومن رسوله صلى الله عليه وآله

قال: ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : ثمّ عطف القول من الله عزّ وجلّ في علي عليه السلام يخبر بحاله وفضله عند الله تبارك وتعالى فقال : «أمّن هو قانت آناء اللّيل ساجداً وقائماً يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربّه قل هل يستوي الذين يعلمون ـ أنّ محمّداً رسول الله ـ والذين لا يعلمون ـ أنّ محمّداً رسول الله وأنّه ساحر كذّاب ـ إنّما يتذكّر أولوا الباب» قال: ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : هذا تأويله يا عمّار .

---

٢٤٦ ـ ازعمار ساباطی گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خداتعالی (٨ ـ الزمر) وهرگاه بانسان زیان سختی رسد به درگاه پروردگار خود نیاز برد ودعا کند وبسوی حضرت او گراید ـ فرمود درباره ابوالفصیل نازل شده‌است راستش اینستکه رسولخدا (ص) درنظر اوجادوگرو ساحر بود شیوه‌اش این بود که هرگاه زیان وسختی باو میرسید یعنی بیمارمیشد به‌درگاه خداوندبازمیگشت یعنی به‌درگاه حضرت اوتوبه میبرد واظهار پشیمانی میکرد ازآنچه درباره رسولخدا (ص) میگفت و باوافتراء میزد وچون نعمتی از جانب خداوند باو ارزانی میشد یعنی تندرستی وعافیت پیدا میکرد آنچه را پیشتر به‌درگاه او دعا میکرد از یادمیبرد یعنی توبه به‌درگاه خداعزوجل رافراموش‌میکرد نسبت بآنچه درباره رسولخدا (ص) میگفت که او جادوگر و ساحر است واز اینرواست که خداعزو جل درباره او گفته است (٨ ـ الزمر) بگو (ای محمد) تو بکفر وناسپاسی خود اندکی بهره ببرزیرا که تو ازیاران دوزخ هستی ـ یعنی ازاین فرماندهی و تسلط خود برمردم بناحق وبی‌دستوراز طرف خداعزوجل واز طرف رسول‌او.

گوید سپس امام صادق(ع) فرمود پس‌از آن خداوند عزوجل روی سخن را بسوی علی کرده است و حال او را گزارش داده و از فضل او در درگاه خدا تبارك وتعالی بیان کرده‌وفرموده‌است: (٩ ـ الزمر) آیا کسیکه همه‌گاه شب وروز در پرستش‌است بحال سجده کردن و ایستادن در برابر خداوند و از خطر آخرت در حذراست و برحمت پروردگار خود امیدوار است بگو (ای محمد) آیا برابرند کسانیکه میدانند و عقیده دارند (محمد رسول خدا است) وکسانیکه نمیدانند (محمد رسولخدا است و عقیده ندارند و میگویند او جادوگر است وبسیار دروغگو) همانا صاحبان عقل یاد آور میشوند ـ گوید:

سپس امام صادق (ع) فرمود: اینست تأویل آن ای‌عمار .

شرح - از مجلسی ره - قوله عزوجل «واذامس الانسان ضرد عاربه منیباالیه» بیضاوی گوید توجه بخدا در حال سختی برای اینست که آنچه جلو گیر خرد است از میان برداشته میشود وروشن میگردد که سرآغاز همه ازاو است «ثم اذاخوله» یعنی هرگاه باو عطا کند نعمتی از نعمتهای خود را «نسی ماکان یدعوالیه» فراموش میکند آنچه برای آن دعامیکرد به‌درگاه خدا از آن سختی وبلا که خواستار رفع آن‌شده بود وبه درگاه خدا برای آن زاری میکرد «وجعل‌لله‌انداداً لیضل‌عن‌سبیله» و برای خدا هم‌آوردانی جعل کند و همکنانیکه آن‌ها را بپرستد تااز راه خدا گمراه گردد ... ضلال واضلال چون نتیجه قرارداد اواست درستست که علت‌آن ذکر شود گرچه بطورمستقیم‌مقصود او نباشد «قل‌تمتع بکفرك‌قلیلا» بگو از کفرت اندك بهره‌ای برگیر- این امر برای تهدیداست واشعار دارد باینکه کفرهم یك خواست و شهوترانی است که پایه و مایه‌ای ندارد- و برای نومید کردن کافر است از بهره‌مندی در آخرت و از این رو آن را باین جمله علت آورده است که «انك من اصحاب النار» تو از یاران دوزخی و آن را جمله مستقلی آورده‌است و عطف بسابق نکرده تا دلالت بر مبالغه کند.

« امن هو قانت» آیا کسیکه بوظائف طاعات قیام میکند در هرگاه‌از شب و «ام» معنی اتصال دارد و محذوفی در اینجا است یعنی کافر بهتر است (که در سابق گفته شد) یا کسیکه قانت است یا اینکه ام منقطعه است و نظری بسابق ندارد و مقصود اینست که : بلکه آیا آنکه قانت است چون مخالف خود است؟

«ساجدا و قائما» هردو حال ازضمیر مستتر درقانت باشند ومرفوع هم قرائت شدند تاخبر بعد از خبر باشند ومقصود جمع میان هردووصف است.

«یحذر الاخرة ویرجو رحمة‌ربه» معنی حال دارد یا جمله‌ایست مستأنفه و مستقل که در مقام بیان‌علت ذکر شده

«قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون» بگو آیا برابرند آن کسانیکه میدانند و آن‌کسانیکه نمیدانند؟ برابری این دو دسته را ازنظر نیروی دانش بطور صریح نفی کرده‌است پس از آنکه آن را از نظر نیروی کردار نفی کرده است بطور بلیغتری‌برای بیان فضیلت علم‌ودانش و برخی آن را تقریر اولی دانند بر سبیل تشبیه یعنی چنانچه دانشمندان و نادانان برابر نیستند عابدان و عاصیان هم برابر نباشند.

« انما یتذکر اولوالالباب» همانا صاحب دلانند که بامثال این بیانات یادآور میشوند.

قوله « فی ابی‌فصیل» این کلمه کنایه‌است‌ازابوبکرزیرا فصیل بکره شتری گویند که‌ازشیر بریده شده است و بکر شتر جوان است و در معنی بهم نزدیك هستند و این تعبیر یااز امامست‌ویا ازیکی ازروات بطور تقیه و گفته‌اند که این کنیه اواست پیش‌از اینکه مسلمان بشود و اظهار اسلام کند و پس از اظهار اسلام پیغمبر (ص) اورا ابوبکر کنیه داد.

و روایت شده است که ابوسفیان در روز غصب خلافت اینجمله را گفته‌است:

«لاملانها علی ابی‌فصیل خیلا ورجالا» من این شهر مدینه را بر علیه ابی‌فصیل پراز سواره و پیاده میکنم سید شریف هم در یکی از حاشیه نویسیهای خود گفته است گاهی در کنیه‌ها معانی اصلیه اعتبار میشود چنانچه روایت شده است که در یکی از غزوات اسلام یکی ازمشرکان بابی‌بکر

فریاد زد ای أباالفصیل.. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ در تاریخ تشکیل سقیفه و انتخاب أبی بکر فعالیتی از أبی سفیان نقل شده است بدو وجه:

۱ـ گویند موضوع خلافت در سقیفه‌مطرح شد و مورد بحث شدید و تندی میان انصارومهاجر قرار گرفت انصار سعدبن عباده را کاندید خلافت کردند و مهاجران برهبری أبی‌بکر برای انصار حق خلافت نمیشناختند و یکی از سران مهاجر را که از طرف أبی‌بکر عمربود و ازطرف عمر ابی بکر کاندیدا کردند.

در ضمن گفتگوی پرشوری سه پیشنهاد مطرح‌شد.

۱ـ خلافت حق مهاجران‌است وانصار درآن بهره‌ای ندارند.

۲ـ خلافت حق‌انصار است و باید باسعدبن عباده انصاری بیعت شود.

۳ـ خلافت حق هردو است وامیری ازمهاجران باشد و امیری ازانصار. این نظریه را یکی از سران انصار مطرح کرد و گفت «منا امیر ومنکم امیر».

در ضمن این نزاع جدی که میان انصار و مهاجران در سر خلافت درگرفت بیم‌آن میرفت که خلافت بدست انصار افتد، زیرا وطن مدینه ازآن آنها بود و همه شجاع و جنك آزموده بودند و مهاجران جمعی آوارگان بشمار میرفتند.

در اینجا بود که ابوسفیان سخت بتلاش افتاد و از تسلط انصار بر خلافت هراسان شد و نزد امیرالمؤمنین علی «ع» رفت که‌در کار تجهیز بیغمبر «ص» بود و وضع را بآن حضرت گزارش داد و باو اعلام خطر کرد و صریحاً پشتیبانی خود را از وی‌اعلام کرد و گفت:

اگر شما اعلام خلافت کنی‌از شما جانب داری میکنم و در برابرمخالفان‌شماشهرمدینه‌را پر ازسواره و پیاده‌میکنم.

امیرالمؤمنین در برابر گزارش اینکه کسی در مقام تصدی امر بر مسؤلیت خلافت اسلامی بر آمده‌است وآن هم در برابر نص وتعیین از طرف رسولخدا (ص) که باو تعلق دارد اظهارشگفتی کرد و باز هم باین پیشنهاد ابوسفیان اعتنائی نکرد بدوعلت:

۱ـ میدانست که پس از تحول اسلامی دیگر ابوسفیان بکلی نفوذ خود رااز دست داده‌ونیروئی در اختیار ندارد وکسی گوش بحرف او نمیدهد.

۲ـ میدانست ابوسفیان دراین پیشنهاد خود سوء نیت دارد و منظورش اینست که آشوبی در جامعه نوبنیاد اسلام برپا کند وآن را متلاشی سازد وبسود خود ازآن استفاده کند و او کسی نیست که ازنظر مصالح اسلامی بتوان باواعتماد کرد.

و این قسمت از تاریخ هم که میگوید ابوسفیان اعلامیه‌ای بر علیه ابوبکر داده است دلالت دارد که چون ابوسفیان از نقشه نخست خود بوسیله تحریك امیرالمؤمنین (ع) نتوانست‌ایجاد آشوب کند و بهرحال ابوبکر اکثریت مردم را دور خود جمع کرد و با فشار بمخالفان و طرف داران علی «ع» و اکتفاء کردن علی (ع) در مبارزه با او بروش سلمی و تبلیغاتی بر حکومت‌مسلط شد ابوسفیان در مقام بر آمده است که باز دیگر شورشی بر علیه حکومت ابوبکر ایجاد کند و از این راه نتیجه ای بگیرد ولی این‌نقشه هم اثری نکرده است وآن‌را به دو وجه می‌توان‌توجیه کرد:

۱ـ ابوسفیان در مقام آزمایش اوضاع و پس از صدور این اولتیماتوم خود فهمید که دیگربه

هیچوجه نفس او درجامعهٔ عرب مسلمان اثری ندارد ونفوذ دوران جاهلیت او بکلی ازدست رفته‌است و چون خود را آزمود بجای خود نشست وآرام شد.

۲ ـ ممکنست توافق رضایت بخشی میان او و حکومت ابو بکر بوجود آمده است و سران توطئه غصب خلافت در مورد خود حکومت عثمـان و بنی امیه را تعهد کرده اند و او را آرام کرده‌اند.

شیخ عبدالله علائلی مصری در تاریخ الحسین خود در این باره گوید علت آرامش ابوسفیان این بود که چون دانست مردم بحکومت ابوبکر رضایت دادند حکومت اورا دست نشانده و زمینه حکومت و تسلط آینده نزدیك بنی‌امیه دانست

زیرا او بخوبی میفهمید که پس ازخانه نشستن علی «ع» وزیردست شدن بنی‌هاشم دیگران‌هم همان چاکران دیرین خاندان بنی امیه هستند و منافع آنها بدست اینان تامین میشودانتهی.

و بهمین دلیل‌است که‌درفتوحات‌شام‌اول‌پرچمی که ازمدینه بیرون رفت‌پرچم یزیدبن ابوسفیان بود و پس از فتح شامات او بحکومت شامات منصوب شد و پس‌از او برادرش‌معاویه .

بسمه تعالی

سپاس خدارا که بتصحیح ومقابله این سفر عظیم (کتاب روضهٔ کافی) موفق شدیم و متن آنرا که باچند نسخه خطی تحت نظر اعاظم علماء و اکابر محدثین مقابله و تصحیح شده برابر کردیم و منتهای دقت و کوشش را در تصحیح مطبعی آن باضافه ترجمه وشرح آن که بقلم دانشمند محترم آقای حاج شیخ محمدباقر کمره‌ای مرقوم شده است بکار بندیم امید است بفضل خدا مورد استفاده وپسند عموم فضلا ودانشمندان واقع شود.

صفر المظفر ۱۳۸۱ هجری قمری برابر مرداد ماه ۱۳۴۱ شمسی

محمدباقر بهبودی ـ علی‌اکبر غفاری

فهرست روضه کافی

صفحه	عنوان
۱	نام کتاب و مؤلف و مترجم‌وشارح
۲	رسالهٔ حضرت صادق (ع) باصحاب‌خود
۳	متن نامه حضرت صادق(ع)
٤	تحقیقی درباره (وحیلهم وسواس‌ـ بعضهم الی بعض)
٥	باید بواسطه اشتغال زبان به تسبیح از گفتار بیهوده دست برداشت
٦	آنکه‌فرائض قرآن را ندانسته گیرد چنانست که از دین دست بر داشته
۷	درفرمان‌خدانیست که کسی‌دین‌رابنظر وقیاس در یافت کند
۸	عمر اسلام را وسیله استحکام ملیت عرب می‌دانست
۹	دستها را برای تکبیر افتتاحیه جزیك بارنباید بلند کرد
۱۰	گمراه ترین مردم‌در نزدخدا کسیست که پیرو دلخواه و رأی خود باشد
۱۱	ادامه عمل و استقامت درآن بپیروی آثار و سنن است
۱۲	هر که ستم کند خدا ستمش را به خودش برگرداند
۱۳	حقوق الهی را نباید روزی تا روز دیگر و ساعتی تا ساعت دیگر پس انداخت
۱٤	هر که خواهد خدا را باایمان‌ملاقات

صفحه	عنوان
	کند باید با دوستان خدا بپیوندد.
۱٥	تکلیف خدا نسبت به بندگان‌امتحانی است تا فرمان بر ازنافرمان‌جدا شود
۱٦	خدا با آفریدهای خودارتباطی‌ندارد جز بفرمانبری
۱۷	شیاطین انس دوست دارند که اهل حق را چون خود کافر سازند
۱۸	برای خدا هر که‌را هم عقیدهٔ‌شمااست دوست‌دارید
۱۹	بد اصل نمیردتا شر انگیزی‌رامحبوب شمارد و نیك سرشت نمیرد تا بد ناخواه‌اوشود
۲۰	چون خدا خیر بندهٔ را خواهد باو شرح صدر عطا کند و دلش رابرای قبول اسلام نرم سازد
۲۱	هرگاه خدا خیر بندهٔ را نخواهد او را بخود واگذارد
۲۲	خلاصه رساله امام ششم (ع) باصحاب خود در سه فصل
۲۳	اخبار بسیاری وارد شده که درجمعه و جماعت عمومی مسلمانان شرکت کنید
۲٤	صحیفه علی‌بن الحسین(ع) و سخن او دربارهٔ زهد
۲٥	برای سلامت از شر گمراهان وستم

صفحه	عنوان
	ستمکاران و مفسده مفسدان از خدا باید یاری خواست
۲۶	روش امیدبخش تر و کم مواخذه تر
۲۷	تحذیر ازهمنشینی با گنه‌کاران ویاری کردن ستمکاران وهمسایه شدن با فاسقان
۲۸	بهره رشك آور جویندهٔ امیدوار و وسیله اعتماد گریزان پناهجو تقوی است
۲۹	یك سخنرانی از أمیرمؤمنان(ع) بنام خطبة الوسیلة
۳۰	شعر و ادب یکی از فنون فعالیت واهمه است
۳۱	یك تمثیل برای تقریب ذهن عمومی در جمله (فارق الاشیاء لاعلی اختلاف الاماکن)
۳۲	گنجی سودمندتر از دانش و عزتی بالاتر از بردباری نیست
۳۳	ده خصلت آدمی از زبانش بر آید
۳۴	مردن به از زبون زیستن است‌وجستن بسختی‌به ازبی‌کارخفتن
۳۵	هر که کم کار کرد خوار شد و هر که بخشش نمود آقا شد
۳۶	آینده روزگار اسرار نهان رابرای تو عیان کند
۳۷	نرمش در سخن از کرامت، و اظهار زبانی و افشاء سلام از عبادتست
۳۸	هر کس از پروردگارش ترسد ستم خود را باز گیرد
۳۹	درجات و پله‌های وسیله
۴۰	مصیبتی‌بزرگتر از مصیبت‌وفات‌رسول خدا (ص) نبود
۴۱	نقل حدیث منزلت

صفحه	عنوان
۴۲	نقل غدیرخم وحدیث من کنت مولاه .
۴۳	منکرین ولایت علی همارە‌پرستنده اصنام و خدمتکار اوثانند
۴۴	استخاره مشرکین عرب بازلام
۴۵	نخست شهادت زور در اسلام این بود که گواهی دادند رسولخدا (ص) جانشین معین نفرمود
۴۶	فرمایش علی (ع) من در میان شما چون هارونم در آل فرعون
۴۷	علی (ع) در مدت هفت روز قرآن‌را جمع نمود
۴۸	چون أبی بکر به بستر مرك افتاددر آخرین‌نفس‌عمررابجای‌خود معرفی کرد
۴۹	خطبه طالوتیه
۵۰	در شرح مجلسی (ره) قول آن‌حضرت را «ولا کان لکانه» که لکونه بوده است
۵۱	رفاه و آسایش در زندگی و عدالت اجتماعی لازمه حکومت حقه است
۵۲	قسم علی (ع) که اگر بعدد این گوسپندان برای من مردان خیر جو بود معاویه را از سلطنت‌بر می‌داشتم
۵۳	قسم علی (ع) که اگر سفارش‌پیغمبر (ص) نبود من همه مخالفان را به‌درهٔ مرك میفرستادم
۵۴	نام رافضی سابقه‌اش درتورات‌موسی است
۵۵	شیعیان رفض اشرار کردندو بخاندان نبوت پیوستند
۵۶	مقصود از(الاخلاء یومئذ بعضهم‌لبعض عدو الا المتقین) شیعه است
۵۷	مقصود از (یا عبادی الذین اسرفوا علی‌انفسهم‌لاتقنطوا من‌رحمة‌الله)

صفحه	عنوان
۵۸	حدیث امام صادق (ع) با منصور در موکب او
۵۹	گفتگوی منصور باامام صادق «ع»
۶۰	خبر دادن امام (ع) از وضع اجتماعی مسلمین در دوران ظهور حجت
۶۱	قسمتی از وضع ناهنجار جامعه مسلمین هنگام ظهور
۶۲	مفاسد اوضاع اجتماعی مسلمین هنگام ظهور
۶۳	نقاشی مساجد و گرانی قرآن بر گوش ها و دلچسب بودن دروغ ، ازمفاسد اجتماعی مسلمین است دردوران ظهور حجت
۶۴	پدیدار شدن آلات لهو درحرمین هم یکی ازعلامات ظهوراست
۶۵	تقسیم خمس و سهم امام بناحق وباآن میخواری کردن و قمار زدن ازعلائم ظهور است
۶۶	حدیث موسی (ع)
۶۷	امر بغسل برای زیارت صلحا
۵۸	مامور شدن حضرت موسی (ع) بدرود برخاتم انبیاء (ص)
۶۹	نفس خودرا باید مذمت نمود و بعلم دین بر دیگران نباید بالید
۷۰	فراموش کردن خدا قساوت دل آرد
۷۱	زیردستان را ترحم باید کرد و از خوشی بالا دستان غمنده نباید شد
۷۲	خشوع فرع بر معرفت احسان حضرت حقست
۷۳	دو کف را چون خواران در برابر حضرت حق باید داشت هنگام درخواست
۷۴	دنیا آن قدر ندارد که مزد مؤمن و کیفر نابکار را تواند بود

صفحه	عنوان
۷۵	برای هرچه باشد خدا را باید خواند
۷۶	هلاك از یك گناه هم می‌شود
۸۷	تفسیر (هذا کتابنا ینطق علیکم)
۷۸	تفسیر (والشمس وضحیها)
۷۹	تفسیر « عاملة ناصبة »
۸۰	تفسیر « فلما احسوا بأسنا »
۸۱	رساله ابی‌جعفر (ع) بسعدالخیر
۸۲	آن امتی که کتاب خدا را پشت سر اندازند خدا علم قرآن را ازآنها سلب نماید
۸۳	در رسولان خدا وسیله تذکر برای همه اهل عبادتست
۸۴	علماء حق با نادانها در کوشش و مبارزه‌اند
۸۵	اهل حق هم دیگر را یاری نکردند و اهل باطل به یاری یك دیگر بر خواستند
۸۶	رساله دیگر از امام باقر (ع) بسعد الخیر
۸۷	گرفتاری محمدبن ابی‌بکر به دست طرف‌داران معاویة
۸۸	همواره جبر زمان بسود حق جویان بوده
۸۹	جبر زمان بسود حسین بن علی (ع) و زیان یزید تمام شد
۹۰	عیسی (ع) بندهٔ بود که خداوندا اورا نمونه برای بنی‌اسرائیل ساخت
۹۱	تاویل کریمه « ولو نشاء لجعلنامنکم ملائکة »
۹۲	تفسیر کریمه «و ما کان‌الله لیعذبهم و انت فیهم »
۹۳	ظهور فساد در بحروبر به‌دست مردم از آن‌روز شروع شد که‌انصار گفتند از ما یك امیر باشد و از شما هم یك

صفحه	عنوان
	امیر باشد
۹۴	خطبه از أمیرالمؤمنین (ع)
۹۵	حق خالص اختلافی ندارد باطل‌محض هم بر عقلا پوشیده نیست اختلاف و اشتباه در اختلاط حق وباطلست
۹۶	جایگاه اصلی مقام ابراهیم (ع)
۹۷	گذراندن‌عمر برخی‌احکام راازشورای صحابه و اجرای آن
۹۸	طرح دو مسئله در سه طلاق در یك مجلس
۹۹	عمر زکوة رادو برابر برای‌بنی‌تغلب تشریع کرد
۱۰۰	ذکر مقاسم خیبر و اموال‌آن
۱۰۱	شرح‌مقاسم خیبر و اموال‌آن
۱۰۲	دفتر عطا و مستمری عمر مخالف‌با حکم خدا وبدعت بوده است
۱۰۳	حکم اراضی مفتوح العنوة
۱۰۴	پنداشتن عمر خمس را یك‌حق‌خلافتی و آنرا بتصرف گرفتن
۱۰۵	چهار تکبیر در نماز میت سلیقه‌عمری است و حق پنج تکبیر است
۱۰۶	عهدنامه رسول خدا بانجران
۱۰۷	جماعت در نماز نافله از بدعتهای‌عمر است
۱۰۸	مقصود از ذوی القربی در آیه خمس
۱۰۹	خطبه از أمیرالمؤمنین (ع)
۱۱۰	تعجب علی(ع) از رفتارمردم‌پراکنده
۱۱۱	مردم پراکنده افسوسها درپی دارند
۱۱۲	اشاره بشهر سبا و سیل عرم
۱۱۳	سبب خروج عمروبن عامر ازیمن
۱۱۴	یاری کردن عرب قحطانی که انصار اسلام شدند اسلام را
۱۱۵	شعار نهضت ضد اموی

صفحه	عنوان
۱۱۶	دو سر گردانی برای شیعه وعدم تنبه آنها
۱۱۷	پیشگوئی‌از اطلاعات کنونی کره‌ماه
۱۱۸	خطبه از أمیرالمؤمنین (ع)
۱۱۹	توبه از غصب خلافت نیست
۱۲۰	راست و چپ هر دو گمراه کننده‌اند وراه میانه وراست همان جاده مستقیم است
۱۲۱	حدیث علی‌بن الحسین (ع)
۱۲۲	حدیثی از أمیرالمؤمنین (ع) دروصف آخر الزمان
۱۲۳	وضع حکومتهای خودکام و کامران
۱۲۴	خطبه‌ازأمیرالمؤمنین (ع)
۱۲۵	هدفهای بشر پرور علی (ع) موجب جدائی او از مردم شد
۱۲۶	حدیث پیغمبر (ص) در سان اسب ها
۱۲۷	جفا و ناسپاسی و سخت دلی‌درجنجال چیان و شترداران‌ست
۱۲۸	سرزمین یمن از دیر زمانی متمدن و معمور بوده
۱۲۹	تقاضای کمك زمام داریمن از خسرو پادشاه ایران
۱۳۰	مدح پیغمبر اکرم از یمن که فرمود ایمان وعقیده یمانیست
۱۳۱	تقسیم جغرافیائی شبه جزیرةالعرب
۱۳۲	تحقیق‌درعبارت‌حدیث «لعن‌الله‌المحلل و المحلل له»
۱۳۳	لعن بر مردانیکه خود را شبیه زن سازند
۱۳۴	حکایت یکی‌ازموالی‌أمیرالمؤمنین(ع)
۱۳۵	سخنی ازعلی‌بن الحسین (ع)
۱۳۶	اول پرسش پرسش ازپروردگاراست که اورا پرستش کنیم

صفحه	عنوان
۱۳۷	اهل تقوی هنگام اغواء شیطان یاد خدا کنند و بهوش باشند و بینا
۱۳۸	سعادتمند کسیستکه از ملاحظه حال دیگران پند و اندرز گیرد
۱۳۹	بندگان خدا را گلهای شگفته رنگارنگ دنیا نفریبد
۱۴۰	معنی (دار بلغة)
۱۴۱	حدیث پیرمرد با امام باقر «ع»
۱۴۲	بشارت امام باقر «ع» به پیر مرد
۱۴۳	داستان زیت فروش
۱۴۴	در مدح شیعه
۱۴۵	سفارش پیغمبر «ص» بامیرالمؤمنین (ع)
۱۴۶	اخباری در فضیلت مذهب شیعة و در فضیلت ائمه «ع»
۱۴۷	هر کس هر که را دوست دارد با او است
۱۴۸	انشعاب مسلمین خیر شیعه گشت تا توانستند در برابر عامه زیست کنند
۱۴۹	هر که گوید من چون دریافتم امام غائب را او را یاری کنم چون کسیستکه بهمراه او شمشیر زند
۱۵۰	زمامداران خاندانی بجای پی بردن بعلت نارضایتی مردم طرف خیالی خود را سرکوب کنند.
۱۵۱	دعای امام صادق «ع» درباره دوستان خود
۱۵۲	اختیار از ذاتیات هر انسانیست
۱۵۳	هر که بفهمد بلاچیست بر آن صبر کند
۱۵۴	حدیث دریا با خورشید
۱۵۵	هنگام دو آیت کسوف و خسوف بخدا پناه باید برد
۱۵۶	دریا دو معنی دارد
۱۵۷	علت کسوف و خسوف
۱۵۸	اگر جهان از آلودگی پاك گردد ممکنست وضع مدار خورشید و ماه دگرگون کردد و کسوف و خسوف رخ ندهد.
۱۵۹	اخبار متفرقه
۱۶۰	حکایت مردی که دو دختر داشت یکی را بزارع و دیگری را بکوزه گر شوهر داد
۱۶۱	تعویذ امام ششم «ع» فرزند خویش را بعزیمتی که أمیرالمؤمنین (ع) جن وادی صبره را عزیمت فرمود
۱۶۲	معنی «من قرض الناس قرضوه »
۱۶۳	حدیثی که مشعر است براینکه گاهی بواسطه حفظ آبرو باید تسلیم مدعی شد و مرافعه ننمود
۱۶۴	امام ششم «ع» بدنبال غلامی رفت که دیر کرده بود دید در جائی به خواب رفته او را باد زد تا بیدار شد
۱۶۵	درد از خدا دواء از خدا
۱۶۶	دستور استشفاء از حضرت صادق (ع) به داود بن زربی برای دردش
۱۶۷	حدیث ماهیکه بر چه استوار است
۱۶۸	مثل سائر (زمین روی شاخ گاو می گردد) یعنی عمران زمین بسته بزراعتست
۱۶۹	طرح سؤالات از نظر علمی وفیزیکی دربارهٔ زمین
۱۷۰	حقیقت ماده نخست زمین بسیار دور از فهمست
۱۷۱	تحقیقی عمیق در اطراف حدیث (زمین بر چه استوار است)
۱۷۲	حدیث آغاز آفرینش انسان
۱۷۳	حدیث در اینکه خواب دیدن درزمان گذشته دیرین نبوده و بعد پدیدار شد
۱۷۴	رؤیا در نظر شارح (مد ظله) یك فعالیتی است در نیروهای درونی انسان

صفحه	عنوان
۱۷۵	رأی و رؤیای مؤمن در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت استوار است
۱۷۶	رؤیا بر سه وجه است
۱۷۷	روح انسانی تناسب ذاتی دارد بامبادی عالیه
۱۷۸	جوابهای سید مرتضی ره در پاسخ سؤالهای چهار گانه درموضوع رؤیا
۱۷۹	تحقیق درباره رؤیا بوفق آنچه از اخبارأئمه أخیار استفاده میشود .
۱۸۰	رأی و نظر و رؤیا هر دو وابسته نیروی ایمانست
۱۸۱	حدیث بادها و نامهای آنها
۱۸۲	اسامی بادها اسامی فرشتگانیست که بر آنها گماشته شده اند
۱۸۳	خدا را بادهای رحمتست و بادهای عذاب
۱۸۴	ریح عقیم همان باد عذابست
۱۸۵	دستوری برای رفع فقر و پریشانی و هم و غم
۱۸۶	مقصود از قربی رسول «ص» که دوستی آنهااجر رسالت است
۱۸۷	اول ما خلق‌الله چیست
۱۸۸	در سفر اول‌توراتست که‌اول آفرینش جوهریست که خدا آب را از آن آفریده
۱۸۹	آب و باد و آتش هر یك گفتند که « انا جندالله الاکبر»
۱۹۰	وفد در تعبیر زبان عرب مهمانی را گویند که سوار برشتر آید
۱۹۱	«و سقاهم ربهم شراباً طهوراً» به آشامیدنش‌دل‌پاك گرددازحسدوموی‌از بدن بریزد
۱۹۲	مژدهٔ حوران بهشتی به‌یکدیگرهنگام ورود اهل ایمان‌بدرب بهشت
۱۹۳	نقش لوحیکه در گردن حوریان بهشتی است
۱۹۴	سلام علیکم تهنیت‌ملائکه‌است‌هنگامی که‌واردبر مؤمن شونددرغرف‌بهشتی
۱۹۵	جویهای بهشتی که‌درآنهاروانست‌می وآب وشیر و عسل
۱۹۶	بهشت عدن و فردوس و نعیم و جنة المأوی چهار بهشت است که درقرآن ذکر شده
۱۹۷	پرمعنا بودن اخبار ائمه (ع)
۱۹۸	معنای شعر (نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت)
۱۹۹	مصاحبه ام خالد با امام صادق « ع »
۲۰۰	معرفی ام خالد و یوسف بن عمر وکثیر النوا
۲۰۱	احادیثی درباره شیعه و مخالفان
۲۰۲	موقعیکه اهل آتش گویند « فمالنا من شافعین ولاصدیق حمیم»
۲۰۳	روح‌القدس گاهی هم در ارواح غیر معصوم میدمد
۲۰۴	مصداق «الذین‌بدلوا نعمة الله کفراً»
۲۰۵	اسامی مخالفینیکه درجنك بدر کشته شدند و از قریش بودند
۲۰۶	روزرستاخیزمردم‌ازگورشان‌لخت‌وبیساز و برك و زبان درکام محشور گردند
۲۰۷	چون کار بر مدیون و دائن‌درمحشر سخت گردد طلب کار آرزو کند که بدهکار را رها کند تا که خود رها شود
۲۰۸	خداوند کاخی را در بهشت به نمایاند و فرماید از آن کسیست که از

صفحه	عنوان
	مومنی بگذرد
۲۰۹	چگونگی اخذ مظلمه مسلمان از مسلمان
۲۱۰	ایمان حقیقی از کردار ظاهر زیان نبرد
۲۱۱	پنج حرمتیکه لازمست رعایت آن برای خدا عزوجل
۲۱۲	آدمی تا سال چهلم عمرش میدانی دارد و بعد از چهل سال براوسخت گیرند
۲۱۳	دعا و آب سرد برای رفع تب از امام (ع)
۲۱٤	وصف شجاعت امیرالمؤمنین «ع»
۲۱۵	جبرئیل «ع» روز احد بر کرسی طلا میگفت «لاسیف الا ذوالفقار لافتی الا علی»
۲۱٦	جنك بدر ارجمندترین جنك عرب بود
۲۱۷	رجز علی «ع» و ترجمه آن
۲۱۸	حدیث آدم «ع» و شجره منهیه
۲۱۹	آدم «ع» تا چهل شب در سوك هابیل گریست
۲۲۰	تعلیم جبرئیل (ع) به هبة‌الله غسل دادن حضرت آدم را بعداز وفات او «ع»
۲۲۱	مخفی داشتن هبة‌الله «ع» میراث نبوت را تازمان مبعوث شدن حضرت نوح (ع)
۲۲۲	زمین هرگز ازوجود عالمیکه دین خدا بدوفهمیده شود خالی نباشد
۲۲۳	بسا دریك روز بنی اسرائیل هفتاد پیغمبر رامیکشتند
۲۲٤	تفسیر «ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین»
۲۲۵	تفسیر کریمه «فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکاً عظیما»

صفحه	عنوان
۲۲٦	حجت خدا تاروز قیامت همان پیمبران و خانواده پیمبرانند
۲۲۷	خداوند اهل بیت پیغمبرش را پاکیزه کرد و برای آنها مزد رسالت خواست
۲۲۸	اقوال علمای اسلام در بارهٔ عصمت انبیاء به پنج قول
۲۲۹	مصاحبه نافع باامام باقر «ع»
۲۳۰	نماز جماعت خاتم انبیاء با انبیاء سلف در بیت المقدس شب معراج
۲۳۱	پرسش امام باقر (ع) از نافع دربارهٔ اصحاب نهروان
۲۳۲	حدیث نصرانی شام باامام باقر «ع»
۲۳۳	پاسخ امام پنجم (ع) به مرد نصرانی
۲۳٤	بقیه سؤالات مرد نصرانی از امام باقر (ع)
۲۳۵	حدیث ابی الحسن موسی (ع)
۲۳٦	پاسخ نامه علی بن سوید از ابی الحسن (ع)
۲۳۷	چگونگی انکار نادانان با دوام ظهور نور عظمت خداوندی
۲۳۸	امام (ع) فرمود دانش ما بر سه گونه است
۲۳۹	ضعیف معذور کسی است که حجت مذهب حق باو نرسیده باشد و پی به اختلاف مذاهب نبرده
۲٤۰	حقوق برادران دینی
۲٤۱	پیش گوئی پیغمبر اکرم «ص» بابی ذر از کشته شدن برادرزاده اش و غارت گوسفندان او
۲٤۲	حدیث شجاعت و کرم پیغمبر «ص»
۲٤۳	پند امام ششم (ع) بحفص بن غیاث
۲٤٤	نجات عارفان بحق ائمه مورد امید امام (ع) است مگر برای سه کس

صفحه	عنوان
	گرفته درحساب یك‌جزء اززمین است
۲۸۲	اصول فلسفه یونانی با اکتشافات تازه دانشمندان زمین شناس قابل انطباق نیست
۲۸۳	تشکیل کوهها در هر سیاره وهم‌در زمین نشانه تحجر کامل ماده‌اولیه‌آن سیاره است
۲۸٤	بهترین ارثی که پدران بر پسران دهند
۲۸۵	متعه بهره‌مندی مرد است و زن ازهم بروجه آبرومند و قانونی
۲۸٦	قانون متعه بعنوان یك توسعه کامل‌در ارتباط زن و مرد تشریع گردیده
۲۸۷	حق دیدار ازسفر آمده مخصوص‌است بر مسافری که هنگام رفتن خبرداده باشد
۲۸۸	حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده‌های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است
۲۸۹	حدیثی که مضمونش این شعر است (جانب‌دلهانگاه دار که‌سلطان❁ ملك نگیرد اگرسپاه ندارد)
۲۹۰	بزرگتر لشکر خدائی باد است
۲۹۱	حدیث زینب عطر فروش
۲۹۲	هوا سه کره است
۲۹۳	آسمان عبارت است از یك فضای ستاره نما
۲۹٤	شرحی ازعظمت عوالم‌مافوق
۲۹۵	حدیث‌آنکسیکه در طائف رسولخدا (ص) را مهمان کرد
۲۹٦	تقاضای عجوزی از موسی (ع) که با حضرتش در بهشت همدرجه باشد
۲۹۷	داستان یك بانوی والامقام اسلامی
۲۹۸	حدیث فضل شیعه
۲۹۹	بیانی درباره خورشید
۳۰۰	در اسرار احادیث
۳۰۱	احادیثی درنهی ازمنکر
۳۰۲	دین دو دولت دارد دولت آشکار و دولت نهانی
۳۰۳	داستان مردم‌در روز رستاخیز
۳۰٤	درحسن‌معاشرت با عموم‌مردم
۳۰۵	مصیبت زده سزاوارتر است بصبر بر مصیبت
۳۰٦	مومن را چرا مومن نامند
۳۰۷	زیدبن علی‌بن الحسین (ع) از علمای مصلح پرشور آل محمد است «ص»
۳۰۸	زیدبن علی‌بن الحسین «ع» مشکور است و درجهاد خود ماجور
۳۰۹	مسئولیت علماء و دانشمندان
۳۱۰	شش طائفه بشش‌خصلت ناهنجارعذاب شوند
۳۱۱	نشانه دوستان علی و شیوه های آنحضرت (ع)
۳۱۲	اخلاق‌عالیه پیغمبر وعلی(ع)
۳۱۳	علی «ع» هزار بنده آزاد کرد در راه خدا
۳۱٤	انبیاء بسیار غیور بودند و معترف‌به بدا
۳۱۵	معنی کلام امام ششم «ع» که‌فرمود (یا لیتنا سیارة مثل آل یعقوب)
۳۱٦	بیان فضیلتی ازعلی «ع»
۳۱۷	در بیان طبقات مردم
۳۱۸	حکمت گم شدهٔ مؤمن است
۳۱۹	فرموده امام ششم «ع» باسامه که‌دل های خود را با یاد خداوند متعال رعایت کنید

صفحه	عنوان
۲۴۵	برای رسولخدا چیزی خوش تر از گرسنه روز را شام کردن و در بیم خداوند بودن نبود
۲۴۶	هیچکس از پیغمبر «ص» سئوال ننمود که جواب (لا) بشنود
۲۴۷	علی «ع» در مدت پنج سال حکومتش خشتی بر خشتی ننهاد
۲۴۸	معنی « الحقنی بالرفیق الا علی »
۲۴۹	حدیث عیسی بن مریم(ع)
۲۵۰	بعیسی وحی شده که بر خود گریه کن بمانند کسی که باخاندانش برای همیشه وداع میکند
۲۵۱	ای عیسی دیدهٔ کم بینت را به آسمان برآور و مرا بخوان
۲۵۲	عیسی (ع) رافرمود به ستمکاران بنی اسرائیل بگومرا نخوانند
۲۵۳	بسا بینندهٔ که از یك نگاه تخم شهوت در دلش کشته شده واو رابنابودی کشانده
۲۵۴	دوستی خدا گرامی ترین نعمت خدا است به بنده
۲۵۵	لذتی که نپاید دلبستگی را نشاید
۲۵۶	دو دل در یك قفس سینه نگنجد
۲۵۷	چسبیدن بفرامین الهی درمان دلهاست
۲۵۸	دنیا زندان متعفن و گندیده است
۲۵۹	ناخن از کسب حرام بچینید و گرد آن مگردید
۲۶۰	سفارش خداوند عزوجل بعیسی(ع) در دربارهٔ خاتم انبیا (ص)
۳۶۱	پرسش عیسی «ع» از حضرت حق نام پیغمبر آخرالزمان را (ص)
۲۶۲	از محذورات الهی باید حذر کرد و بخششها و عطایای او را باید بجان‌ـ

صفحه	عنوان
	ـ گرفت
۲۶۳	سر هر گناه و خطاکاری دوستی دنیاست
۲۶۴	حدیثی در فضل شیعه
۲۶۵	حدیث محاسبه نفس
۲۶۶	تنگی و ضیق مکان درقیامت برای اهل محشر چون تیراست در تیردان
۲۶۷	فرمایش عیسی (ع) است که هزینه دنیا و آخرت هر دو سخت است
۲۶۸	جن وانس در خدمت حضرت سلیمان (ع)
۲۶۹	معنی« آنجا که توئی عذاب نبود آنجا»
۲۷۰	شیطان قصد شیعه واهل حق را دارد و ازکار دیگران فارغ است
۲۷۱	حقوق ملیت که عبارت است از حق اجتماع و باید در مساجد انجام شود و حقوق همکاری ومساعدت که مخصوص خانه وبازار است باید رعایت شود
۲۷۲	علی «ع» بندهٔ بود خیر خواه و با اخلاص برای خدا
۲۷۳	نکته در حدیث «ان الله اتخذ محمداً عبداً»
۲۷۴	معنی (خمسون قسامه)
۲۷۵	عناوین و اعتبارات عمری و الغاء اعتبارات و عناوین ائمه دین(ع)
۲۷۶	سراسر عالم هستی جز کلام نیست
۲۷۷	هر شیئی مقهور است یعنی دست بالای دست بسیار است جز ذات خدا که غالب است
۲۷۸	بردباری بر خشم دست یابد ومهربانی بر تندخوئی
۲۷۹	سبب لرزش زمین هنگام زلزله
۲۸۰	تأثیر کوهها در آرامش زمین و عدم احساس حرکتش
۲۸۱	آب دریا که بیشتر روی زمین رافرا

صفحه	عنوان
۳۲۰	سفارشی از امام صادق «ع»
۳۲۱	نطق پند آمیزی از رسولخدا «ص»
۳۲۲	از زهد زیان آور نهی شده
۳۲۳	پندهای حکیمانه
۳۲۴	خطبه از امیرالمؤمنین «ع»
۳۲۵	تشبیه بشر بکاروانی که بمنزلگاه بار بر زمین نهد واندکی بیارامدو پسین کوچ کند
۳۲۶	علی «ع» فرماید خدا رحمت کند بنده‌ای را که پروردگار خود را منظور دارد
۳۲۷	خطبه از امیرالمؤمنین «ع»
۳۲۸	خداوند پیغمبر اسلام را «ص» رحمت جهانیان خواست
۳۲۹	دنیا خانه کار است و آخرت خانه آسایش
۳۳۰	روشی از درود بر محمد و آل محمد (ع)
۳۳۱	دعای علی (ع) در حق اهل ایمان در خطبه جمعه
۳۳۲	صورا استعاذه و پناه بردن بخدا از شیطان رجیم
۳۳۳	دستور معاشرت
۳۳۴	هر فرد از بشر دارای استعدادی مخصوص بخودش میباشد
۳۳۵	معانی (الزوراء)
۳۳۶	تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید
۳۳۷	تقوی همچنانکه موجب فراهم آمدن رزق جسمانیست سبب فراهم آمدن رزق روحانی هم هست
۳۳۸	تأویل کریمه (مایکون من نجوی ثلاثة الاهو رابعهم

صفحه	عنوان
۳۳۹	حکم اصلاح بین دودسته ازاهل ایمان که باهم درجنگند
۳۴۰	حدیثی دراحوال سلمان فارسی (رض)
۳۴۱	اعلام علی (ع) برنامهٔ حکومت خودرا
۳۴۲	یك اعلامیه از پیغمبر (ص) خطاب ببنی هاشم
۳۴۳	داستان خواب امام باقر (ع)
۳۴۴	تفسیر کریمه (و کنتم علی شفا حفرة من النار)
۳۴۵	تفسیر آیه (٦٦) از سورة النساء
۳۴۶	مرجعیت اولوالامر وابسته بمرجعیت رسولست
۳۴۷	حدیث قوم صالح (ع)
۳۴۸	بحث صالح «ع» با قومش برسر بتها
۳۴۹	اجابت حضرت حق دعوت صالح را
۳۵۰	بازدیدشارح مدائن صالح را «ع»
۳۵۱	دنباله داستان صالح وقومش
۳۵۲	کشتن قوم صالح ناقه صالح را
۳۵۳	امهال حضرت حق قوم صالح را تا سه روز برای توبه
۳۵۴	نزول عذاب برقوم صالح (ع)
۳۵۵	در مظلومیت شیعه
۳۵۶	یك تحلیل وتجزیه اخلاقی
۳۵۷	معالجه برای ضعف معده
۳۵۸	بیان وقت مناسب برای حجامت
۳۵۹	شماره چند دارو برپایه طب قدیم
۳۶۰	شرط اساسی عمل به نسخه‌های دعائی
۳۶۱	خواص هلیله و بلیله وطریفل
۳۶۲	یکدستور برای پزشکان
۳۶۳	درمانی برای دردندان

صفحه	عنوان
۳٦٤	درحکم علم نجوم و تعلیم و تعلم و مطالعه آن
۳٦٥	مخالف نبودن دین اسلام بادانشهای مفید
۳٦٦	کوتاهی اطلاعات منجمین
۳٦۷	شرحی درامراض واگیره
۳٦۸	بی‌مشیت خداواگیره تحقق‌پذیر نیست
۳٦۹	معنی (لارضاع بعد فطام)
۳۷۰	بدفالی حقیقتی ندارد
۳۷۱	تفسیر کریمه «الم‌ترالی الذین خرجوا من‌دیارهم و هم‌الوف حذرالموت»
۳۷۲	درخواست حزقیل از پروردگار زنده کردن جمعیرا که یکجا مرده بودند
۳۷۳	جزئی ازداستان یوسف«ع»
۳۷٤	تفسیریك آیه درولایت
۳۷٥	لعن حضرت داود«ع» اهل ایله‌را که درشنبه تجاوز کرده بودند
۳۷٦	ازابوجهل نقل شده که به‌پیغمبر(ص) گفت ما تو را دروغ‌گو ندانیم ولی آنچه آوردی تکذیب کنیم

صفحه	عنوان
۳۷۷	نزول کریمهٔ «ومن اظلم ممن افتری علی‌الله» درباره مسیلمه
۳۷۸	فرمان‌رسول‌خدا«ص» در جنك‌بدر که کسی از بنی هاشمرا که در جبهه مشرکین‌است نکشید
۳۷۹	مطالبه فدیه از عباس عموی پیغمبر (ص)
۳۸۰	قدردانی رسول اکرم از ابوالبختری
۳۸۱	گذشتن ابوالبختری ازجان خویش برای رفیقش
۳۸۲	خبر دادن رسول‌اکرم «ص» بعباس از ذخیره طلای او درخانه
۳۸۳	مفاخرت عباس برعلی «ع» وجواب علی «ع»
۳۸٤	نزول کریمه (واذامس الانسان ضر دعابه منیبا الیه) درباره ابی‌الفصیل
۳۸٥	تفسیر آیه مذکور ازبیضاوی
۳۸٦	شرحی از جریان سقیفه بنی ساعده
۳۸۷	مخالفت ابوسفیان باخلافت ابی‌بکر

الامام علی

صوت العدالة الانسانية

تألیف جرج جرداق

ترجمه آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

جالب‌ترین کتابی است که دربارهٔ حضرت مولی الموحدین
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نوشته‌شده است

خواندن این اثر نفیس را بعموم شیعیان
توصیه می نمائیم

Library of

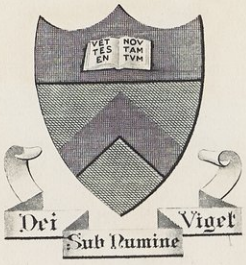

Princeton University.

Princeton University Library
32101 047147796